



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

# وقفنامه ربع رشیدی

الوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف  
اثر

رشیدالدین فضل اللہ بن ابی النخیر بن عالی الہمدانی

مستشرق رشید الطیب

چاپ صفحہ فی از روی نسخہ اصل

بکوشش

محبستی میوهی ایرج افشار





سلسلہ انتشارات انجمن آثار ملی

(شماره ۱۳۹)

# وقفہامہ ربع رشیدی

الوقفیۃ الرشیدیۃ بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف

اثر

رشید الدین فضل الدین ابی انخیر بن عالی الہمدانی

مُشرَبہ رشید الطیب

چاپ حروفی از روی نسخہ ال

بہ کوشش

مجتبیٰ مینوی ایرج افشار

با همکاری عبد العلی کاژنک و تصحیح قسمت مربوط بہ آذربایجان

تهران - ۲۵۳۶

شماره ثبت کتابخانه ملی  
۲۳۵۷  
۲۵۳۶/۱۲/۲۰

چاپ شرکت افست «سهامی عام» چاپخانه بیست و پنجم شهریور

## سیرت انجمن

بنام پروردگار بزرگ بخشنده مهربان

با عرض سپاس بی قیاس بدرگاه آفریننده جهان و درود فراوان بر واپسین  
 پیمبران حضرت محمد مصطفی ص و دو دمان وی، در پرتو توجه و عنایت همیشگی  
 اعلی حضرت بهائون محمد رضا پهلوی شاهنشاه آریامهر کتاب و قضاومه ربع رشیدی که  
 هم اصل بنای تکلیلات آن و هم این کتاب از آثار خواجه رشیدالدین فضل الله بهائی  
 است بصورت چاپ حروفی در معرض انتشار و استفاده علاقه مندان گذارده میشود.  
 درباره اهمیت و اعتبار نسخه خطی و قضاومه که اکثر قسمتهای آن بخط خود رشیدالدین  
 است و چگونگی دستیابی به نسخه منحصربه فرد این سند مهم تاریخی و سرانجام آن، در دیباچه  
 چاپ عکسی بهمان نسخه دک بعنوان هشاد و هفتمین نشریه انجمن آثار ملی و دهمین نشریه  
 این انجمن در سال کورش بزرگ، ۱۳۵۰ خورشیدی = ۲۵۳۰ شاهنشاهی، یعنی  
 سال برگذاری جشن دو هزار و پانصدساله بنیان گذاری شاهنشاهی ایران چاپ و



متشر گردید، توضیح مناسب داده شده است چنانکه در طی آن دیباچه آمده  
چاپ عکسی نسخه و قضا مه نخستین مرحله انتشار این سند بی بدیل بود و اینک مرحله  
دیگر که چاپ آن بصورت حرفی با افزودن توضیحات درباره نامهای باستانی  
مذکور در متن و قضا مه و دیگر توضیحات مفید و فهرستهای گوناگون باشد، با انجام رسیده است.  
تحقق یافتن این بنظر علمی و ملی از جمله واپسین خدمتهای ارزنده ای بود که نقد

ادب ایران استاد بزرگ شادروان محبتی مینوی با همکاری دانشمند گرامی آقای ایرج افشار  
در قبال درخواست و دعوت انجمن آثار ملی پذیرای انجام آن گردید و مشرحی که  
در صفحه های ده و یازده آغاز کتاب زیر عنوان یادداشت به خامه آقای ایرج افشار  
اشاره رفته است آن شادروان تا آخرین ساعات زندگی خود به ادامه تکمیل  
این خدمت می اندیشید و از اجراءات تمام کار پرسش مینمود و با همه بیماری و درستی  
برای نوشتن مقدمه فراهم میآورد تا شمع فروزان عمرش به خاموشی گراید و متأسفانه  
پایان کار را در نیافت رحمه الله علیه رحمه واسعه .

کوشش و پایداری آقای ایرج افشار در پیچیدن مرحله های مختلف این خدمت  
و به ثمر رساندن نتیجه پژوهشهای مربوط بان و همچنین همکاریهای ارزنده آقای عبدی  
کارنگ که بجو ایش مرحوم مینوی و آقای ایرج افشار تصحیح قسمت مربوط به آذربایجان را

بر عهده گرفت در خورتایش و پاس فراوان است. انجمن آثار ملی هم انتشار چنین سند تاریخی را که یادگاری پدیدار از یکی از آثار ملی نابود شده ایران است (و اگر امروزه آن دستگاه و ساختمانهای متعدد آن برجا بود در شمار آثار ملی قلم شمار میاد) بهر دو صورت و نیز ترتیبی را که برای تعلق یافتن آن بکتابخانه ملی تبریز اتخاذ و عملی کرد، بعنوان احیای یک اثر ملی تلقی مینماید و انجام یافتن وظیفه را در این زمینه در خور شکرگزاری می شناسد و امیدوار است که در راه پیشبرد خدمت های فراوان ناکرده منظور نظر خود توفیق بهتر و بیشتر داشته باشد.

بسته و کرمه  
انجمن آثار ملی

(۱) برای آگاهی بیشتر در این باره به فهرست مندرجات بویژه صفحه های هشت و نه  
مراجعه فرمایند





## فهرست مندرجات

یازده - بیست و شش	یادداشت درباره چاپ کنونی
بیست و هفت - سی و یک	معرفی نسخه خطی
سی و سه - سی و هشت	مختصری درباره مؤلف

### متن وقفیه

۲۲-۱	۱) ایراد و اعتراض مردم بروقف و خاصیت و فایده وقف (از ابتدای آن مبلغی افتاده است)
۳۳-۲۳	۲) سجالات وقف
۳۴	۳) متن «الوقفیة الرشیدیة» (در صفحه اول مذهب با سه شمس که داخل آنها عباراتی به خط رشیدالدین دارد دایره بر شرط مؤکد با فرزندان خویش در احترامات به موقوفات)
۳۵	خطبه وقفنامه

### باب اول

	در تفصیل موقوف علیه از رقبات و اولاد و غیرهم و شروطی که بدان متعلق است و آن مشتمل است بر دو فصل:
۴۱	فصل اول: در تفصیل رقبات بقاع ابواب البربربع رشیدی
۴۱	قسم اول: در بیان اصول موقوف علیه (روضه، خانقاه، دارالضیافه، دارالشفاء)
۴۲	قسم دوم: نوابع و مرافق (سرای متولی، سرای مشرف، سرای ناظر، حجره‌ها، حمام، حوضخانه، دوسراچه، انبارها، سقایه‌ها، دهلیز، سرابستان، خزانه)
۴۴	فصل دوم: در بیان اولاد که موقوف علیه‌اند (علی، جلال، ابراهیم، مجد، عبداللطیف، محمد، احمد، محمود، شهاب)

[دو]

[وقفنامه ربع رشیدی]

## باب دوم

- در ذکر موقوفات و تفصیل و تعیین آن، و آن مشتمل است بر دو فصل:
- فصل اول: آنچه در تاریخ سابق وقف کرده‌ام... و تفصیل آن برین وجه است:
- املاک بلده... و نواحی آن - املاک بلده همدان و شراه - املاک بلده تبریز و نواحی آن
- ۴۴
- ۴۴
- ۱۰۳-۴۵ - املاک بلده یزد
- ۱۱۲-۱۰۴ - املاک بلده تبریز
- ۱۱۳ - املاک بلده مراغه
- ۱۱۹-۱۱۳ - املاک دارالملک [تبریز]
- ۱۱۶ - املاک ممالک شیراز
- ۱۱۷ - املاک بلده اصفهان
- ۱۱۸ - املاک بلده موصل

## باب سوم

- در شرایط این وقف و بیان قسمت حاصل اوقاف بر مصارف و جوب آن
- قسم اول: در شروط عامه
- ۱۱۸
- ۱۲۱-۱۱۸ فصل اول: در تعیین متولی و مشرف و ناظر
- ۱۲۱ فصل دوم: در شرایط مباشران این اعمال
- ۱۲۵-۱۲۲ فصل سوم: در وظایف این عمال از عمارات و تحصیل ارتفاعات و عقود اجارات...
- فصل چهارم: در بیان مرسوم این عمال از متولی و مشرف و ناظر به حق التولیت و اشراف و نظر و بیان حصه سایر اولاد
- ۱۲۷-۱۲۵
- ۱۲۸ قسم دوم: در شروطی که مختص است به هر یک از این رقبات موقوف علیها
- ۱۲۸ فصل اول: در تفصیل امور مصالح مسجد صیفی
- فصل دوم: در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقها و متعلمان علم تفسیر و حدیث (با الحاقاتی در حاشیه به خط رشیدالدین از سال ۷۱۵ هجری، که در متن ص ۱۳۲ آورده شده)
- ۱۳۲-۱۳۰ فصل سوم: در تفصیل و ترتیب امور دارالمصاحف و کتب الحدیث در جوار مسجد شتوی روضه
- ۱۳۴-۱۳۳ فصل چهارم: در تفصیل مصالح بیت التعلیم و اهل آن از معلم و متعلمان ایتم و انا بک ایشان
- ۱۳۵ فصل پنجم: در تفصیل و ترتیب و تدبیر امور دارالحفاظ
- ۱۳۷-۱۳۶

- فصل ششم: در تفصیل امور خانقاه و مصالح آن  
 (در حاشیه ، رشیدالدین به خط خود در سال ۷۱۵ شرطی جدید اضافه کرده است، ص ۱۳۸)  
 ۱۳۷-۱۳۹
- فصل هفتم: در تفصیل امور دارالضیافه و توابع آن از مطبخ و بیت الحوائج  
 (در حاشیه ، رشیدالدین در تاریخ ۷۱۵ مطالبی الحاق کرده است، ص ۱۷۷)  
 ۱۳۹-۱۴۳
- حرف: جهت مجاوران  
 ۱۴۰-۱۴۱
- حرف: جهت مسافران  
 ۱۴۱-۱۴۳
- فصل هشتم: در باب کیفیت آتش دادن به درویشان و مساکین از دیگی که معروف است  
 به دیگ مسکینان  
 ۱۴۳-۱۴۵
- فصل نهم: در تفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه و مخزن ادویه  
 (در حاشیه ، رشیدالدین در تاریخ ۷۱۵ شرطی اضافه کرده است، ص ۱۸۷)  
 ۱۴۵-۱۴۹
- فصل دهم: در شرایط امور بیت الکتب که در سرای متولی مبنی است  
 ۱۵۰
- فصل یازدهم: در باب غلامان ترک و سایر اصناف که وقف ربح رشیدی اند  
 ۱۵۰-۱۵۶
- فصل دوازدهم: در بیان شروط نان دادن مجاوران و مسافران و عمل ربح رشیدی و غیرهم  
 ۱۵۶-۱۶۴
- حرف: آنچه روز به روز جهت میاومه می باید دادن  
 ۱۵۶-۱۵۹
- حرف: آنچه در بعضی اوقات اضافه میاومه می رود  
 ۱۶۰
- فصل سیزدهم: در بیان انواع روشنائیها که در ابواب البر ربح رشیدی معین کرده ام  
 ۱۶۴-۱۷۰
- حرف: جهت گنبد و حفاظ  
 ۱۶۴-۱۶۵
- حرف: جهت شبهای رمضان و شبهای متبرکه  
 ۱۶۵-۱۶۶
- حرف: آنچه همه شبها بیاید افر و ختن  
 ۱۶۶-۱۶۷
- حرف: آنچه بعضی شبها باید و بعضی شبها نباید  
 ۱۶۷-۱۷۰
- فصل چهاردهم: در تعیین مساکین مجاوران و ملازمان و عمل ربح رشیدی داخلی و خارجی  
 ۱۷۰-۱۷۱
- حرف اول: مشتمل است بر مسکن مجاوران ربح رشیدی و عمل آن  
 ۱۷۱
- دفعه اول: احوال و مسکن مجاوران ربح رشیدی  
 ۱۷۱
- قسم اول: جماعتی که ایشان عزب و مجرد باشند  
 ۱۷۱
- قسم دوم: جماعتی که اگر ایشان کدخدا باشند  
 ۱۷۱
- دفعه دوم: احوال مسکن عمل ربح رشیدی  
 ۱۷۱
- قسم اول: جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه باشد  
 ۱۷۱
- قسم دوم: جماعتی که ایشان را مسکن در [صالحیه] نباشد  
 ۱۷۲
- حرف دوم: و آن مشتمل است بر مواضعی که هر یک جهت چیزی معین شده  
 ۱۷۲



- ۱۷۲ دفعه اول: مواضع که آن جهت جمعیت هر وقت و هر قوم معین است
- ۱۷۲ قسم اول: مواضع که جهت جمعیت و هر چیز معین گشته
- ۱۷۲ قسم دوم: مواضع که خالی باشد
- ۱۷۲ دفعه دوم: مواضع که آن جهت مخزن چیزهای متنوع و انبارها معین گشته
- ۱۷۳ قسم اول: مواضع که جهت انواع مخازن و انبارها داخل ربع رشیدی معین گشته
- قسم دوم: مواضع که جهت انواع انبارها و مصالح ربع رشیدی خارج ربع رشیدی
- ۱۷۳ در ربض و شهرستان رشیدی معین شده

\*\*\*

تکرار بیان مصالح و امور متنوعه مذکور در هر حرفی و دفعه‌ای (تفصیل فصل چهاردهم)

- ۱۷۳ حرف اول: مسکن مجاوران ربع رشیدی
- ۱۷۳ دفعه اول از حرف اول: احوال و مسکن مجاوران مجرد
- ۱۷۳ قسم اول از دفعه اول: جماعت مجرد که همواره ملازم باشند
- ۱۷۳ جماعت متصوفه
- ۱۷۳ جماعت فقها
- ۱۷۵ قسم دوم از دفعه اول: جماعتی که کدخدا باشند و مجرد ملازمت کنند
- ۱۷۵ متولی
- ۱۷۵ مشرف
- ۱۷۶ ناظر
- ۱۷۷ مفسر و محدث
- ۱۷۷ مدرس
- ۱۷۸ فراشان و قیم روضه
- ۱۷۹ کلیددار گنبد
- ۱۸۰ طبیب
- ۱۸۱ شرابدار داروخانه
- ۱۸۱ خادم المرضی
- ۱۸۲ مطبخی
- ۱۸۲ خازن داروخانه
- ۱۸۳ کحال
- ۱۸۳ مرتب

۱۸۴	بوابان
۱۸۵	مؤذنان
۱۸۶	دفعه دوم از حرف اول: احوال مسکن محله ربع رشیدی
۱۸۸	قسم اول از دفعه دوم: جماعتی که مسکن در محله صالحیه دارند
۱۸۸	سقایان
۱۸۸	مشعله داران
۱۹۰	یتیمان
۱۹۰	مؤذنان
۱۹۰	اتابک
۱۹۱	قسم دوم از دفعه دوم: جماعتی که ایشان را مسکن در [صالحیه] نباشد
۱۹۲	اسفهلار
۱۹۲	غلامان ترک
۱۹۲	معمار اصل رقبه
۱۹۲	بیکان
۱۹۲	غلامان قزوینی و رومی و گرجی و ارمنی و ...
۱۹۳	حرف دوم: مواضع که هر یک جهت چیزی معین شده
۱۹۳	دفعه اول: مواضع جهت جمعیت هر وقت و هر قوم معین شده
۱۹۳	قسم اول: مواضع که جهت جمعیت و هر چیز معین شده
۱۹۳	روضه و حجره های آن
۱۹۳	دارالمصاحف و کتب الحدیث
۱۹۳	خانقاه و حجره های آن (مطبخ، صفا، طنابی)
۱۹۴	رواق المرتبین
۱۹۴	داروخانه
۱۹۴	زیرزمین
۱۹۵	حمام و مسلخ
۱۹۵	زیرزمین دارالمتولی
۱۹۵	مفتح الابواب
۱۹۵	سراچه
۱۹۵	مبرزها

۱۹۵	دارالضیافه
۱۹۶	قسم دوم: مواضع که خالی باشد
۱۹۶	شاهنشاهی خانقاه
۱۹۶	سراچه‌های درگاه خانقاه
۱۹۶	حجره کوچک بر بالای خانقاه
۱۹۶	سراچه بالا
۱۹۶	سراچه‌ها بر سردرگاه بیرونی
۱۹۶	دیگر مواضع
۱۹۷	دفعه دوم: مواضع که جهت مخزن چیزهای متنوع است
۱۹۷	قسم اول: جهت انواع مخازن و انبارها داخل ربع رشیدی
۱۹۷	خزانه نفوذ و اجناس
۱۹۷	خزانه کتب
۱۹۸	جهت فرش و طرح
۱۹۸	انبارها
۱۹۸	قسم دوم: جهت انبارها و مصالح ربع رشیدی
۱۹۸	انبارها در کاروانسراها
۱۹۸	انبارها جهت هیزم و حوایج
	***
	فصل پانزدهم: در بیان آنکه جهت اضافه عیدین ... و ایام عاشورا... و نوروز و وصول واقف
۱۹۹	به عالم باقی و هر روزی مثل آن بوده باشد
۱۹۹	اضافه جهت مراتب شبهای رمضان
۱۹۹	اضافه جهت آتش عیدین
۲۰۰	اضافه جهت آتش شب میلاد رسول
۲۰۰	اضافه جهت شب معراج
۲۰۱	اضافه جهت شب برات
۲۰۱	اضافه جهت شب استفتاح
۲۰۱	اضافه جهت شب رغایب
۲۰۱	اضافه جهت روز نوروز

۱- در نسخه اصلی عنوان فصل پانزدهم نوشته نشده و در چاپ باحروف اضافه شده است



۲۰۲	اضافه جهت اعیاد ایام البیض
۲۰۲	اضافه جهت وجه سماع
۲۰۲	اضافه جهت آتش و صدقه روز وفات واقف
۲۰۲	اضافه جهت روز عاشورا
۲۰۳	اضافه جهت اخراجات خانقاه و پای افزار مسافران درویش
۲۰۳	اضافه مصالح اخراجات خانقاه جهت نازلان
	فصل شانزدهم: در بیان شروط و امور مجاری آبها که جهت ساکنان شهر تبریز و شهرستان رشیدی و اهل محلات داخلی و خارجی آن هر دو بقعه و حمامات تبریز از مبادی شهر... و کاغذخانه آنجا و گازرگاہ و حمام رشیدی به محله شش گیلان وقف سبیل کرده ام
۲۱۵-۲۰۴	بابت اول: آنچه به جهت ساکنان شهر تبریز به محلات بیرونی شرقی و محلات اندرونی آن و حمامات آنجا وقف مسبیل کرده ام
۲۰۵-۲۰۴	دفعه: فنوائی که از جانب یمین رودخانه تبریز می آیند
۲۰۹-۲۰۵	دفعه: ممر وسطانی و ممر ایسر
۲۰۹	بابت دوم: آنچه جهت ساکنان شهرستان رشیدی و مواضع محلات آن وقف مسبیل کرده ام
۲۰۹	دفعه اول: حقا به خانیها و چشمهها و سقایهها
۲۱۰	حرف: حقا به محلات جانب ایسمن
۲۱۱	حرف: حقا به محلات جانب ایسر
۲۱۴	دفعه دوم: حقا به باغچههای داخل شهرستان رشیدی
۲۱۷	فصل هفدهم: در بیان امور ارامل
	خاتمه: فصلی است مشتمل بر بیان مصارف منال و محصولات این یک نیمه که معروف است بهوقف ربیع رشیدی از تمامت موقوفات
۲۱۶	

\* \* \*

## زیادت در دو حرف

- ۲۱۸ حرف اول: مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث و مرسومات
- ۲۱۹ دفعه اول از حرف اول: وجه مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث
- ۲۱۹ حرف اول از دفعه اول: وجه مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث
- ۲۱۹ حرف دوم از دفعه اول از حرف اول: مرسومات که به مشاخره ستانند
- ۲۲۰ دفعه اول از حرف دوم از دفعه اول از حرف اول: آنچه مخصوص است به هر یک از بقاع
- ۲۲۶ دفعه دوم از حرف دوم از دفعه اول از حرف اول: آنچه غیر مخصوص است به یکی ازین بقاع
- ۲۲۸ دفعه دوم از حرف اول: وجه طعام مجاوران و مسافران
- ۲۲۸ حرف اول از دفعه اول از حرف اول: وجه طعام مسافران و مجاوران در دارالضیافه
- ۲۲۸ حرف دوم از دفعه اول از حرف اول: وجه آتش و صدقه لیالی و ایام متبرکه و اوقات سماع
- ۲۲۹ دفعه اول از حرف دوم از دفعه دوم از حرف اول: وجه آتش و صدقه لیالی و ایام متبرکه
- ۲۳۱ دفعه دوم از حرف دوم از دفعه دوم از حرف اول: جهت اوقات سماع
- ۲۳۲ حرف دوم: وجه روشنائیا
- ۲۳۲ دفعه اول از حرف دوم: وجه روشنائیا از شمع و قندیل و مشعله و چراغ و عطر
- ۲۳۲ حرف اول از دفعه اول از حرف دوم: وجه روشنائیا از شمع و قندیل و مشعله و چراغ
- ۲۳۳ حرف دوم از دفعه اول از حرف دوم: وجه عطر جهت بخور
- ۲۳۴ دفعه دوم از حرف دوم: وجه داروخانه و پای افران مسافران و تکفین اموات
- ۲۳۵-۲۳۶ ذیل برخاتمه که هر متولی سعی کند که وقفیه زنده و گواه و ناطق باشد
- \*\*\*
- ۲۳۷-۲۵۲ شرائط الحاق شده به آخر وقفیه
- ۲۵۳-۲۸۳ صورت موقوفات تبریز و سرراه و مرند و زنوز (به تصحیح عبدالعلی کارنگ)
- \*\*\*
- ۲۸۳ توضیحاتی درباره اسامی آبدیهای آذربایجان (از عبدالعلی کارنگ)
- ۲۸۴-۲۲۸ توضیحات و اصلاحات (از ایرج افشار)
- ۲۸۹-۲۹۰ مکرر مطالب الحاقی به خط جدید
- ۲۸۹-۲۹۸ فهرست اعلام اشخاص مربوط به یزد
- ۲۹۹-۳۰۰ اعلام و اسامی مهاجران یا نامعین اشخاص مربوط به یزد
- ۳۰۱-۳۱۱ اعلام جغرافیائی یزد

۳۱۷-۳۱۲	فهرست اعلام اشخاص و طوایف (غیر از آنچه مربوط به یزد است)
۳۲۷-۳۱۸	فهرست اعلام جغرافیائی آذربایجان
۳۲۹-۳۲۸	فهرست اعلام ناشناخته آذربایجان
۳۳۲-۳۳۰	فهرست اجزاء و قسمتهای ربع رشیدی
۳۳۳	فهرست اعلام جغرافیائی (غیر از آذربایجان و یزد)
۳۳۷-۳۳۴	فهرست اصطلاحات دیوانی و مدنی و شرعی و وقفی
۳۴۰-۳۳۸	فهرست اشیاء و اجناس و خوردنیها و جانوران
۳۴۲-۳۴۱	فهرست لغات
۳۴۴-۳۴۳	فهرست لغات و اصطلاحات مربوط به رقبات یزد



## یادداشت

پس از اینکه انجمن آثار ملی نسخه خطی وقفنامه ربع رشیدی را - موسوم به «الوقیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرایط امور الوقف والمصارف» - خریداری کرد، انتشار چاپ عکسی آن لازم و مقدم دانسته شد. زیرا قسمتی عظیم از آن نسخه به خط شخص رشیدالدین فضل الله همدانی (واقف) است، و چون رشیدالدین یکی از فضلاء و وزراء ایران بوده است، انتشار نسخه‌ای که به خط شخص او است و از تصرفات مختلف زمانه برکنار مانده است (ضمناً از حیث مادی و معنوی هم پر ارزش است)، خالی از اهمیت نمی‌بود. اما علاقه‌مندانی که مجال دقت و صرف وقت کافی در خواندن نسخ خطی ندارند (و این نسخه هم خواندنش خالی از اشکال نیست)، و نیز شرقشناسان، منظمأ توصیه می‌کردند که نشر چاپ عکسی وقفنامه وافی به مقصود نیست و باید چاپ حرفی آن نیز منتشر شود تا استفاده از آن آسانتر و عامتر باشد.

پس، در نظر گرفته شد که چاپ حرفی از این کتاب فراهم شود. اما چون در آن اوقات، مرحوم مجتبی مینوی به ترتیب امور و بنیادگذاری قسمت علمی بنیاد شاهنامه فردوسی پرداخته بود و مشتاقانه به تصحیح شاهنامه مشغول شده بود، اینجانب به تهیه مطالب وقفنامه بجهت چاپ آغاز کرد. بتدریج آنچه را حاضر می‌شد به مطبعه می‌داد و دوبار غلط‌گیری می‌کرد تا نمونه‌ای که نسبة بی‌غلط می‌بود و موجب اتلاف اوقات گرانبهای مرحوم مینوی نبود به دست آن دانشمند فقید سپرده شود. آن مرحوم هم به شیوه دقیق و کم مانند خود و بی‌هیچ وقفه‌ای به غلط‌گیری و در صورت لزوم مقابله می‌پرداخت و هر نظری که در اصلاح اوراق لازم بود اعمال می‌کرد. گاهی هم بعضی از اوراق، دوبار از نظر تیزبین آن مرحوم گذرانیده می‌شد، چه تا نقش پای‌گرمروان پیش راه ما دارد چراغی، این‌ره تاریک سرکنیم

- ۱- تعجب است که در نسخه خطی تاریخ شیخ‌اویس تألیف ابوبکر قطبی اهری (چاپ لاهه، ۱۹۵۴) که نسخه‌ای است مضبوط و بنخط خوب از قرن هشتم هجری دوبار ربع رشیدی را مصرحاً با ضم اول ضبط کرده است (ص ۱۷۵).
- ۲- آشکار شدن نسخه وقفنامه ربع رشیدی و نشر عکس آن در حوزه محققان ایران‌شناس فوراً انعکاس پیدا کرد. نخست اینجانب توانست مقاله‌ای تحت عنوان *The Autograph copy of Rashid - al-Din's Vaqfnāme* در مجله *Central Asiatic Journal* (Vol. XIV - pp. 5-13) چاپ ویسبادن (۱۹۷۰) منتشر سازد.
- پس از آن دکتر برت فراگنر *B. Fragner* مقاله‌ای محققانه تحت عنوان *Ein Autograph des Mongo - lenwesirs Rashid-ad - Din Fazlallah* در تحلیل و توصیف مطالب وقفیه نوشت که در صفحات ۳۵-۴۶ کتاب *Festgabe deutscher - Iranisten zur 2500 Jahrfeier Irans* (Stuttgart, 1971) منتشر شده است.



بهر تقدیر، اگر چه این کتاب از کتابهایی است که از زیر دست و چشم مرحوم مینوی گذشته است، اگر هنوز در آن عیب و نقص دیده شود ناشی از آن است که بر اینجانب در تهیه مطالب اولی (برای فرستادن به مطبعه) اشتباه روی داده است، و یا آنکه اینجانب در مطابقت نمونه‌های نهائی با نمونه‌های تصحیح شده مرحوم مینوی دقت کافی نکرده است.

ضمناً باید گفت متأسفانه وقتی که چاپ کتاب به صفحه ۲۵۲ رسید آن مرحوم به بستر بیماری سخت نهائی در افتاد و دیگر امکان آن نبود که صفحات مابعد را که مربوط به رقبات وقفی تبریزست بخواند و اصلاح کند. این قسمت از کتاب را که از تصحیح اول و دوم مطبعی گذرانیده بودم، در آن اوان برای ملاحظه و تصحیح دوست دانشمند آقای عبدالعلی کارنگ به تبریز فرستاده بودم و به مرحوم مینوی هم گفته بودم که پس از رسیدن اوراق آنها را به نظرش می‌رسانم. مرحوم مینوی، هر بار که به بیمارستان به دیدنش می‌رفتم می‌پرسید که دنباله وقفنامه چه شد؟ دلم می‌خواهد آن قسمت تبریز را هم ببینم. یکبار هم که به آن مرحوم گفتم فکر نوشتن مقدمه برای وقفنامه باشید گفت باید قسمت چاپ شده را در اختیار داشته باشم تا بتوانم چیزی بنویسم. موکول بدان است که به‌خانه بازگردم. اما ای بسا آرزو که خاک شده!

هزار فوسا که مینوی در گذشت و نتوانست مقدمه‌ای آنچنان که میل داشت بر اساس نکته‌هایی که بتدریج در حاشیه اوراق چاپ شده وقفنامه یادداشت می‌کرد برای کتاب بنویسد و نیز مطالب مربوط به تبریز را ببیند و فهرست‌هایی را که برای کتاب تهیه کردم بازبینی و بررسی کند. قطعاً اگر او بدین فهرست‌ها نگرسته بود وضعی بسا بهتر از حال کنونی می‌یافت.

\*\*\*

### طرز چاپ متن

ترتیب تهیه مطالب برای چاپ اینطور بود که :

- ۱) قسمتی که به خط رشیدالدین نیست (صفحات اول تا بیست و دوم) مستقیماً از روی نسخه حروف چینی و چاپ شد. البته تصحیح بازپسین آن توسط مرحوم مجتبی مینوی انجام شده است.
- ۲) قسمت مربوط به سجلات، پس از استنساخ و مقابله، یکبار هم به مرحمت و مراقبت دوستان دانشمند آقایان محمد تقی دانش پژوه و عبدالله نورانی مورد مطابقت و تجدید مقابله قرار گرفت. بازپسین تصحیح را طی دو غلط‌گیری مرحوم مجتبی مینوی انجام داد.
- ۳) در قسمت مربوط به کیفیات و شرایط وقف، یعنی از صفحه ۳۴ تا ۲۳۶ (بجز آنچه مربوط به رقبات وقف در یزد است که تماماً در نسخه اصلی به خط رشیدالدین فضل‌الله است) چون خواندنش به علت شیوه خط و کم نقطه بودن برای حروف چینی دشوار می‌بود از عکس نسخه خطی کتابخانه ملی ملک که به خط نسخ و نسبة خواناست و در صفحات بعدی مورد معرفی قرار خواهد گرفت استفاده شد. بدین صورت که عکس نسخه مذکور با نسخه خط رشیدالدین دقیقاً مقابله شد و از روی آن حروف چینی انجام شد. ولی در غلط‌گیریهای

[یادداشت]

[سیزده]

مطبعه‌ای منحصرأ نسخه خط رشیدالدین مورد استفاده و مطابقه قرار گرفت. بازپسین تصحیح را هم مرحوم مجتبی مینوی انجام داد.

۴) در قسمت مربوط به رقبات یزد (صفحات ۴۵ تا ۱۰۳) که به خط رشیدالدین نیست، متن از روی نسخه عکسی به چاپ رسانیده شد و چون اسامی جغرافیائی در مواردی چند مغلوپ بود حواشی زیادی درباره ضبط اعلام جغرافیائی الحاق شد. تصحیح نهائی را مرحوم مجتبی مینوی انجام داد.

۵) قسمت چهارم (صفحات ۲۳۷ تا ۲۵۲) که بخط رشیدالدین نیست و نسبة خواناست مستقیماً از روی نسخه حروفچینی شده است. البته تصحیح نهائی آن به وسیله مرحوم مینوی انجام گردیده است.

۶) استنساخ و تصحیح قسمت مربوط به رقبات آذربایجان با موافقت انجمن آثار ملی برعهده عبدالعلی کارنگ که قطعاً امروزه در شناسائی اعلام جغرافیائی آن خطه صاحب صلاحیت و فعلاً یگانه است قرار گرفت. \* ایشان بر اساس نسخه اصلی و طبعاً با توجه به اطلاعات شخصی و محلی متن را آماده کردند و فرستادند. اما برای آنکه کار ایشان بارویه‌ای که اینجانب در قسمتهای دیگر متن اتخاذ کرده بود هماهنگ و همدست باشد متن مصحح ایشان یکبار دیگر با نسخه خطی مقابله و بعضی حواشی با علامت مشخصه الحاق شد. متأسفانه این قسمت از متن موقعی آماده تصحیح نهائی شد که مجتبی مینوی وفات یافته بود. ضمناً گفته شود که در قرائت چند مورد صعب از متن (یعنی کلماتی که درست خوانده نمی شد یا ارقام سیاقی) از بصیرت دوستان معزز دکتر عباس زریاب خوئی و دکتر اصغر مهدوی و مرحوم دکتر حسین محبوبی اردکانی بهره برده‌ام.

\*\*\*

چنانکه در سطر ۲۷ صفحه ده از مقدمه گفته شد، در کتابخانه ملی ملک نسخه‌ای از وقفنامه هست که در قرن اخیر نویسانیده شده است. چون این نسخه از مستملکات مرحوم محمدعلی تربیت بوده است و آن مرحوم خود تبریزی و کتابشناس و نسخه‌یاب و طبعاً با خانواده سراج‌میر (که نسخه در حفاظت آنها بود) دوست و مدتها در تبریز رئیس معارف بوده است، احتمال قوی بر آن است که این نسخه به توسط او نویسانیده شده بوده است.

همچنین بنا بر اطلاعی که از آقای عبدالعلی کارنگ به دست آمد یکی از افراد خانواده سراج میر (حاج زکاء الدوله) قسمتی از وقفنامه را در زمانی که در اختیارشان بوده است کتابت کرده بود. این قسمت در ۲۶۸ صفحه است. آقای کارنگ لطف فرموده فتوکپی آن را که توسط آقای سیدحسن قاضی طباطبائی

\* - ابتدا قرار بود که استاد محترم آقای حسن قاضی طباطبائی نیز در این راه همکاری بفرمایند. آقای کارنگ طی تلگراف مورخ نوزدهم فروردین ۱۳۵۳ اطلاع دادند «قرار شد برای اطمینان از صحت کار باشرایطی که مرقوم فرموده‌اید متن وقفنامه به اتفاق استادحسن قاضی طباطبائی قرائت و تصحیح شود.» سپس در مکتوب دوازدهم تیرماه همان سال نوشتند: «مطالب صفحات ۱۳۳ تا ۱۴۴ در خدمت استادسیدحسن قاضی طباطبائی استنساخ و ارسال گردیده. بعد معلوم شد بقیه مطالب را آقای کارنگ شخصاً و منفرداً استنساخ و تصحیح فرموده‌اند.

به دست آورده بودند در اختیار من گذاردند. عکس نمونه‌ای از آن نسخه هم در اینجا به دست داده می‌شود.

\*\*\*

اینک می‌پردازد به بیان نکاتی چند درباره وضع متن در نسخه خطی - که هم چاپ عکسی مبتنی بر آن بوده است و چاپ کنونی هم:

بعضی از اسماء اشخاص و آبادیها و مواضع و نیز کلمات در نسخه اصل (منحصراً در رقبات وقفی مربوط به یزد) بطور مشکول ضبط شده است. ولی متأسفانه مطبعه آمادگی ضبط آن کلمات را با اعراب نداشت، تا وضع نسخه نمایانده شود. چون ضبط آن اعلام اهمیت تلفظی دارد بناچار آن اعلام در این جا با اعراب آورده می‌شود و محل وقوع آن اسم در صفحه چاپ عکسی به دست داده می‌شود. یافتن محل ضبط این اعلام و تعداد مورد استعمال آنها در چاپ کنونی با مراجعه به فهرست اعلام انتهایی کتاب آسان است. جدول این کلمات در صفحه جداگانه (روبرو) به چاپ می‌رسد.

در رسم الخط نسخه، بناچار تصرفاتی شد. ولی در مورد کی و که، چی و چه، آنج، آنک و نظایر آنها هر طور که ضبط نسخه بود نقل شد تا خصائص تلفظی و املائی رشیدالدین محفوظ بماند. چون ضبط سبک تحریر نسخه لازم دانسته شد ناچار سعی شده است که اسلوب املائی آن محفوظ بماند، اگرچه کلمه‌ای به دو وجه ضبط شده بود. این دو وجهی بودن خودگویای آن است که در آن از من هم وحدت روش در کار مؤلف و کاتب در کتابت و املاء مرسوم نبوده است.

در نسخه اصلی که به چند خط است (خط رشیدالدین و دوسه خط دیگر) کلمات بسیاری بطور مرکب (یعنی دو کلمه با هم) نوشته شده است. در اینجا به مرسوم امروز استقلال کلمات لازم و محفوظ دانسته شد و هر کلمه‌ای منفرداً ضبط شد - مانند آن، را، می، به، چنان و جز اینها - که اغلب به کلمه دیگری متصل نوشته می‌شده. یکی از مواردی که به ضبط دقیق آنها توجه شد استعمال «ذ» در اعلام جغرافیائی است. در املاء رشیدالدین اختصاصاتی هست از قبیل اینکه «نوشتن» را به اسلوب قدیمی همه جا و مکرراً «نوشتن» آورده و «سه گانه» را «سگانه» و «جدا گانه» را «جدا یگانه» ضبط کرده است.

\*\*\*

نشر متن وقفنامه به صورت کنونی، قدم دومی است که در راه معرفی ربع رشیدی و تأسیسات مهم تربیتی و شرعی و طبی و عام المنفعه دیگر رشیدالدین در تبریز برداشته شده است. از این پس می‌توان بر اساس آن به تحقیق در اعلام و رجال و قفیه پرداخت. فی المثل در مورد اعلام رجال باید یک یک کسانی که این وقفنامه را به خط و مهر خویش تسجیل کرده‌اند و همه طبعاً از اعیان فقها و علماء زمان بوده‌اند (مانند علامه حلی)<sup>۱</sup> شناخت. درین سجالات نام چند تن از خاندان عبیدی آمده است (مسعود بن فضل الله بن

۱- یادداشتی درباره سجل او نوشته‌ام که در راهنمای کتاب (سال پانزدهم) چاپ شده است. رشیدالدین باعلامه حلی مرتبط بوده است و رساله‌ای هم در باب عقاید علامه در مورد زیارت نوشته است که چاپ عکسی آن را مرحوم عبدالحجّه بلاغی در کتاب «گلزار حجة بلاغی» (قم. ۱۳۵۰) چاپ کرده است و در فرهنگ ایران زمین جلد ۲۳ نیز به چاپ رسانیده می‌شود.

		صفحه عکسی
بَمَن	۱۱۱	شش گیله ۵۱
قَوَعْد	۱۱۴	وِجْوِیه ۵۵
کُورِتِرک	۱۱۵	بَقْرُویَه ۶۱
اِیْلِدُق	۱۱۶	رُتْش ۱۰۵، ۷۱
مهر جرد	۱۱۶	بِیْج ۷۲
محمد بن عمر کره	۱۱۷	مُسْتَه ۷۷
سُقْمَه	۱۱۸	دُوپِر ۷۸
زَرْب	۱۲۰	کُرک (گرک) ۷۸
فَرِیْن	۱۲۱	نودز دز ۸۱
کَفِیَه	۱۲۱	جوی که ۷۹
اغلیرز	۱۲۱	مهریه ۸۲
دیمیوک	۱۲۹	موت ۱۲۰، ۹۱
گل زرد	۱۲۹	آبار ۹۱
پُرد	۱۳۱	کلوکان ۹۳
نقله	۱۳۳	شوره ۹۳
کریج	۱۳۸	پرز ۹۶
ایوسترق	۱۳۸	عبوکان ۹۸
کلوله موج	۱۳۸	فیضان ۹۹
دز ناو	۱۳۸	تورانپشت ۱۰۶
مفتح الابواب (که ظاهراً مراد درب ورودی اصلی است)	۲۵۰	پردوک ۱۰۶
		کشوا ۱۱۱
		فرخی ۱۱۱

۱- نیز در ۸۳، ۸۱، ۱۲۱ تا ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰

۲- نیز در ۱۲۵، ۱۲۶

[شازده]

[وقفنامه ربع رشیدی]

عبدالرحیم و لطف‌الله بن عبدالله بن عیdale (که ذکرشان در صریح‌الملک (کتابچهٔ رقبات شیخ‌صافی‌الدین) نیز دیده می‌شود.

یا آنکه در مورد آبادکردن باغهای رشیدآباد و فتحآباد اطلاعی از تاریخ اولجاتیو ابوالقاسم کاشانی به‌دست می‌آید. در کتاب مذکور آمده است که: «و نیز قریب سیصد سرگاو دیوهیکل عفاریت منظر با چند نفر گاو بندهٔ یزدی به تبریز آورده است تا جملهٔ قانزورات و مستقبات شهر بر پشت ایشان به باغ فتحآباد و رشیدآباد و غیرهماکشند که فتحآباد به ایام سابق کوههای خشک بود و اکنون هر یک بهشتی آراسته به انهار و اشجار و انوار و ائمار پیراسته.» (تاریخ اولجاتیو، ص ۱۶۶)

از این جمله، تحقیقی است که باید در مورد جمال‌الدولهٔ نصرانی کرد که یکی از ملاکین و جوه رجال و متنفذین یزد در عصر رشیدی بوده است و مکرراً نامش به مناسبت هم‌ز بودن اوقاف رشیدی با املاک او در رقبات وقفی یزد آمده است. در این اواخر که کتاب «تاریخ شاهی قراختائیان» به اهتمام دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی (تهران، ۲۵۳۵) انتشار یافت دیدم که دربارهٔ او مطلب خوبی دارد و آن در باب وصلت است که بین ملک شمس‌الدین محمد ملک و بی‌بی ترکان وقوع یافت، و بدین مناسبت «بعدازهفته‌ای قاضی یزد و جمال‌الدوله ارکون<sup>۱</sup> نصرانی که منعم و محتشم یزد بود و جماعت معارف متوجه حضرت کرمان شدند و به انواع تجملات و تکلفات و شرط و پیمان و تدلل و تواضع خطبه به شرط و رسم کردند. خداوند ترکان بر آن خواستاری ایشان قبول کرد... و معارف یزد را با تشریفات فاخر بازگردانید...» (ص ۲۸۴)

از این زمره است تحقیقی که باید در باب صفی‌الملک یزدی کرد. چون او هم یکی از رجال معتبر آن عصر بود و امامی هر وی مدائحی دربارهٔ او دارد (نسخهٔ خطی قدیمی دکتر عبدالباقی نواب از دیوان او) و هنوز از رجال ناشناخته است.

همچنین روشن کردن شجرهٔ خاندان رضی یزد است که رشیدالدین با آنها مناسبات داشته است (طبق نوشتهٔ تاریخ جدید یزد) و درین وقفنامه مکرراً از افراد آن خاندان نام رفته است. تنی چند از آنان طیب و مشهور بوده‌اند.

اطلاعاتی که از این وقفنامه در مورد رجال یزد عاید می‌شود کم نیست، مانند آنچه در مورد عده‌ای از سادات حسینی و علوی و نقبای آنان به‌دست می‌آید. بیش ازین، اینجا مجال تفصیل در این مباحث نیست. اعلام جغرافیائی مذکور درین متن منبعی است بسیار گرانقدر و نام عده‌ای از آبادیهای یزد و آذربایجان را از قرن هفتم و هشتم هجری در اختیار ما می‌گذارد. تعدادی از آن نامها از آن آبادیهای است که در حال حاضر نام دیگری دارد، یا اصلاً آن آبادیها از میان رفته است.

ضمناً گفته شود که گاه ضبط نامهای جغرافیائی متن قابل اعتماد نیست. زیرا کاتب در ضبط نام

۱- در وقفنامه مکرراً «ارکاون» آمده است و ارکون مأخوذ از «ارخون» (Archonte) یونانی است و مقام قاضی بزرگ بوده است در جمهوریهای یونان و در زبان فارسی بمعنی حاکم و بزرگ ترسایان آمده. لغتنامهٔ دهخدا از جهانکشی جوینی نقل کرده است، «ار نصاری آنکه ایشان را ارکون و رهبان و احبار می‌خوانند».



عده‌ای از آبادیهای یزد (که من مختصر اطلاعی درباره آنجا دارم) اشتباه کرده است. می‌دانیم که خط این قسمت از خود رشیدالدین نیست و یکی از کاتبان آثار او (که مختلف بوده‌اند) و یا یکی از محرران حاکم شرع این قسمت را کتابت کرده است. از موارد اشتباه در نامهای جغرافیائی چندتا را می‌آورم. برای موارد دیگر به حواشی مفصل و متعددی مراجعه شود که در ذیل صفحات مربوط به رقبات یزد بناچار نوشته‌ام تا مگر مشکلات ناشی از ضبط غلط یا ضبط بدون نقطه اعلام حل بشود. اشتباهها ازین قبیل است که «ندوشن» از آبادیهای یزد را «بدوشن» و «سایج» از آبادیهای میانکوه را «سایخ» و «کثنویه» در حومه شهر یزد را «کینویه» و «مریاباد» (= مریم‌آباد) را گاه «مرتاباد» و گاه بدون نقطه نوشته است. اعلامی که بی نقطه بوده و ناشناخته مانده است بناچار بهمان شکل بی نقطه در این چاپ آورده شده است.

البته تا آنجائی که امکان داشت و مآخذ و مدارک تاریخی و جغرافیائی کمک می‌کرد صورت صحیح اسامی و اعلام تاریخی و جغرافیائی ضبط شد و در حواشی صفحات به تفصیل وضع آن اسما در نسخه آورده شد. اما باز هم اسامی آبادیهای هست که ناشناخته باقی مانده است. تشخیص آنها منوط به مطالعه دامنه‌دارتری است که باید یک به یک، آن مواضع را در ناحیه یزد پیدا کرد تا مگر اسامی آنها معلوم و مشخص شود.

به این نکته هم اشاره شود که از میان پانصد و شصت و چهار رقبه وقفی یزد (که تازه تمام رقبات موقوفه نیست - زیرا مقداری از اوراق این قسمت مفقود شده، و این مقدار رقبه وقفی متعلق به چهل پنجاه آبادی یزد بوده است) اکنون یک مورد و یک رقبه را نمی‌شناسیم که به نام وقف رشیدی باقی مانده باشد! در اعلام اشخاص هم اسمهایی هست که محتاج تحقیق و تشخیص است. در فهرستی که از اعلام و اسامی مهجور یا نامعین اشخاص مربوط به یزد (ص ۲۹۹-۳۰۰) تهیه شده است این نوع اعلام را می‌توان دید.

**فوائد وقفیه**

این کتاب پر است از فواید و اطلاعات. البته فایده عمده‌اش اطلاعاتی است که درباره کیفیت موقوفه ربع رشیدی و تشکیلات و نحوه اداره امور آن در آن مندرج است. همین اطلاعات برای تحقیق در اصول اجتماعی عصر ایلخانان مفید فایده است. اما در باب فوایدی که بطور طرداً للباب می‌توان ازین متن استفاده کرد نکاتی چند را که مخصوصاً بازگوکننده جزئیات امور زندگی (خواه در جنبه اجتماعی و خواه در جنبه‌های

۱- برای توضیح می‌توانم موردی را مربوط به آبادی «بیدواز» از محال اسفراین مثال بیاورم. وقتی مرحوم مینوی ترجمه سیرت جلال‌الدین را چاپ کرد در باب عبارت «و شخصی دیگر از اسفهلاران نظام‌الدین علی لقب داشت، اسفراین و بندوار و توابع آن مستخلص کرد» در حاشیه آن نسخه بدل بم راکه «بندوار» است نقل کرده (ص ۱۳۱) و در تعلیقات «بندوار» را هم آورده است. تا اینکه من سفری به اسفراین رفته بودم و دره باصفای «بیدواز» را که فاصله‌اش تا شهر اسفراین بیش از چهل کیلومتر نیست شناختم. در مراجعت که می‌خواستم تحقیقی درباره جغرافیای تاریخی آن نواحی بکنم به کتاب مذکور مراجعه کردم و چون به عبارت مذکور در فوق برخوردم شک نکردم که «بندوار» مذکور در سیرت بی‌تردید «بیدواز» مشهور موجود است که از آنجا عارفانی هم برخاسته‌اند و خانقاهی آنجا بوده است که بقایای آن هنوز باقی است. پس تصحیح بسیاری از اعلام جغرافیائی منوط به سیر و سفر است. زیرا شکل مضبوط آنها در مآخذ کتبی مشخص نیست. وقتی تلفظ «بیدواز» را برای استاد مینوی گفتم بسیار خوشحال شد و یادداشت فرمود. بدون هیچ تردید بسیاری از اعلام جغرافیائی مربوط به آبادیهای کوچک را که ذکر نامشان در متون مکرر نیست و ضبطشان هم نامعلوم است می‌توان در محل پیدا کرد.

دیگر) می باشد تذکر می دهد.

- درخت و تخم بردن از ولایتی که هست به جایی که نیست (ص ۱۵)
- طرح و رسم کشیدن عمارات (ص ۲۱)
- کیفیت لوله کشی و نقل آب در شهر تبریز، به تفصیل (ص ۲۱۲)
- اعتقاد مؤلف به اعیاد و مراسم مذهبی (موارد مختلف)
- نشانه‌هایی درباره تاسیسات زردشتیها در نزد آن دوران - مانند باغ کیخسروی، باغ گودرزی، مقبره مجوس
- منسوب ساختن قطعات زمین به سلطانی، دیوانی، اتابکی، سنقری، صاحبی و غیره (به فهرست اعلام جغرافیائی مراجعه شود)
- شناختن افراد مختلف سادات: حسینی عریضی، علوی و خاندان رضی طیب در نزد
- شناختن نوع و عناوین والقب طبقات مردم یزد در آن عصر مانند نام افرادی از عشایر و طوایف (نصره‌الدین ابی‌العشایر، ص ۴۷ و ۴۸) و زردشتیها، دیلمیها، ترکمانها، رومیها و نصرانیهای آنجا که در ضمن رقبات یزد آمده است
- اطلاعاتی درباره اتابکان یزد مانند زمین اتابکیه، دیوان اتابکی، صفوت آباد (که باید آباد کرده صفوة‌الدین باشد)، خانه اتابک
- اصطلاحات مربوط به قنوات، مصطلح در تبریز (مانند خشکوا = خشکوه، آبده) و اسامی قنوات یزد و تبریز در آن قرن
- اصطلاحات مربوط به اجزاء و قسمتهائی از ابنیه مانند فرج‌اب، شاهنشاهی، تابخانه و غیره که فهرستی خاص از آنها، جدایگانه، تهیه و چاپ شده است
- اطلاعات مربوط به جغرافیای شهری تبریز در قرون هفتم و هشتم
- اطلاعات مربوط به غذاها و اسامی آنها و پختنی‌ها (مانند فرنی، جوداب، برنج بدانه<sup>۱</sup>) و مقداری مطلب درباره طرز پختن بعضی از خوراکیها (بطور مثال ص ۱۲۵)
- اختصاص داشتن ربع از عایدی باغ به باغبان که از رسوم تبریز و تمام بلاد آذربایجان بوده است (ص ۱۲۳)
- مصطلحات مرسوم یزد برای مقیاسهای آبی و ارضی مانند کف، پیشیز، طشت، جره، جریب، قفیز، تغار، شربی، میضاوی
- طرز امانت گرفتن کتاب از کتابخانه وقفی رشیدالدین و اطلاعات دیگر درباره تنظیمات کتابخانه

۱- در «اوراد الاحباب» ابوالمفاخر یحیی باخرزی بیٹی آمده است که در آن کلمه‌ای شبیه بدین کلمه هست، چنین: جانانه من سبوس و بنبدانه من (؟) کاری نکنی برون شو از خانه من (ص ۲۱۱ چاپ ایرج افشار)

که البته نامشخص است و ممکن است که این دو لفظ یکی باشد.

- که نمونه‌ای است از آنچه در آن عصر مرسوم بوده است (ص ۱۹۷، ۱۹۸)
- دقت در مراعات مسائل بهداشتی از قبیل بر حذر داشتن مردم از چرکین کردن آب (ص ۲۰۸)
- اطلاعات تازه مربوط به یزد که برای نوشتن جغرافیای تاریخی شهر یزد و آبادیهای آن ناحیه منبعی بسیار گرانبهاست<sup>۱</sup>
- اشاره‌ای به املاک بهاء‌الدین صاحب‌دیوان در یزد (ص ۷۹)
- صدقه شب‌غریب که رسمی بوده است در تبریز برای اولین شب دفن میت (ص ۲۵۱)
- کشت ترنج و نارنج در تبریز (ص ۲۱۳)
- نهی متولی از آنکه اوقاف رشیدی را به «ارباب جاه» به اجارت ندهد. چه از تصرف کردن ایشان در آن خللها بادی‌آید (ص ۱۲۴)
- نحوه حفظ غلات برای مصون بودن در قبال آفات (ص ۱۶۳-۱۶۴)
- تضاد فلسفه و امور شرعی، مخالفت رشیدالدین با تحصیل فلسفه (ص ۱۷۳).- عجب است که خود شوقی تمام به مباحث فلسفی داشت و رسالاتی در این زمینه دارد
- قسمت‌هایی از ربع رشیدی دارای نقاشی (یعنی تزئینات) بوده است (ص ۱۷۴-۱۷۷)
- ضبط نام استاد حاجی قزوینی که از بنایان ربع رشیدی بوده است (ص ۱۷۶)
- نحوه نگاه‌داری و جوه نقدی که عاید موقوفه می‌شده است، در صندوق اختراعی رشیدالدین به نام صندوق ضبط (ص ۱۹۷)
- رعایت حال علویان (ص ۲۰۲)
- روش کار قوالان (ص ۲۰۳)
- اطلاعاتی درباره تألیفات رشیدالدین و طرز نسخه نویسی از آنها: لطائف (لطائف الحقائق؟)، سلطانیه، مفتاح‌التفاسیر، فتوحات، رساله معراج، نفایس الافکار، بیان الحقائق، آثار و احیاء، تحقیق الابحاث (مخصوصاً صفحه ۲۴۰ ملاحظه شود)
- لغات و اصطلاحات نایاب و مهجور مانند کومش خو (ص ۱۳) (مقنی، ص ۱۳)، نقد ریزه (ص ۳۷)، وقف ریزه (ص ۲۳۵)... فهرستی از این نوع لغات تهیه و چاپ شده است.

\*\*\*

## ربع رشیدی و رشیدالدین

ربع رشیدی از دستگامها و ابنیه‌ای بوده است که بمناسبت وسعت و عظمت و اعتباری که از حیث پشتوانهٔ وقفی داشته در عصر خود مشهور بوده است و پس از آن هم در کتب مختلف بدان اشاره شده

۲- بهمین ملاحظه قبل از اینکه نسخهٔ اصلی و قفنامه شناخته شده باشد من این قسمت را از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملک در فرهنگ ایران زمین (جلد ۱۷) چاپ کردم. رشیدالدین به یزد چند نوع علاقه داشته است. من در مقاله‌ای تحت عنوان «رشیدالدین و یزد» علل متعدد آن را نوشته‌ام (مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۲۵-۳۶).

[بیست]

[وقفنامهٔ ربع رشیدی]

است.<sup>۱</sup> پس جا دارد که همهٔ آن مطالب مورد رسیدگی قرار گیرد. چه خوب خواهد بود حالا که وقفنامه انتشار یافته است یکی دانشجویان دورهٔ دکتری، تحقیق درین بعضی از این مسائل را موضوع رسالهٔ ختم تحصیلات خود قرار دهد.<sup>۲</sup>

در خلال چند سال اخیر چند کتاب تازه دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله نشر شده است. چون ممکن است آن کتب میان خوانندگان فارسی زبان رایج نشده باشد به آوردن نام آنها می‌پردازد.

□ مکاتبات رشیدی، توسط آ. فالینا به روسی ترجمه شده است (مسکو، ۱۹۷۱).

□ تصاویر جامع‌التواریخ از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه ادینبورگ با توصیف بصورت کتابی نشر شده است.

David Talbot Rice: – *The Illustrations to The World History of Rashid al - Din*.  
Edited by Basil Gray. Edinburgh 1976. 192p.

□ آقای کارل یان بجز قسمت غازان خان جامع‌التواریخ (لندن ۱۹۴۰)، و قسمت آباغاخان و سلطان احمد وارغون خان و گیخاتوخان (وین ۱۹۴۱) و تاریخ افرنج (لاسه ۱۹۵۱) و تاریخ هند (لاسه ۱۹۶۵) که همه از اجزاء جامع‌التواریخ است، در سالهای اخیر موفق به نشر ترجمهٔ آلمانی با چاپ عکسی قسمتهای دیگری از جامع‌التواریخ شده است. آن اجزاء بدین شرح است:

- *Die Geschichte der Oguzen des Rashid ad - Din* (Wien, 1969)
- *Die Chinageschichte der Rashid ad - Din* (Wien, 1971)
- *Die Geschichte der Kinder Israels des Rashid ad - Din* (Wien, 1974)
- *Die Frankengeschichte des Rashid ad - Din* (Wien, 1977)

ایشان درین خلال، مقالاتی هم دربارهٔ رشیدالدین نشر کرده‌اند و جز آنها شمارهٔ ۱-۳ جلد چهاردهم مجلهٔ *Central Asiatic Journal* را به یادنامهٔ رشیدالدین اختصاص دادند. به پیشنهاد ایشان بود که دانشگاه تهران با همکاری دانشگاه تبریز در سال ۱۳۴۸ «مجلس علمی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله» ترتیب داده و در دنبال آن، تصمیم به چاپ مجموعه‌ای از آثار رشیدالدین اتخاذ گردید. چاپ عکسی نسخهٔ «طب اهل ختا» (یعنی تنکسوقنامه) به اهتمام و با مقدمهٔ مرحوم مجتبی مینوی<sup>۳</sup> و جلد اول «لطائف الحقائق» به کوشش غلامرضا<sup>۴</sup> طاهر انتشار یافت (جلد دوم آن زیر چاپ است). همچنین آقای محمد تقی دانش‌پژوه قبول کرده‌اند که «مکاتبات

۱- بطور مثال همین روزها که «آئین اسکندری» (منظومهٔ عبدی بیک نویدی شیرازی، چاپ ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو ۱۹۷۷) به دستم رسید دیدم که در دفتر دوم آن حکایتی دربارهٔ و لخرجیهای مربوط به ابنیهٔ رشیدی هست، رشید الحق آن آصف جم جناب که آباد ازو شد جهان خراب به احسان دلی رغبت انگیز داشت هوای عمارت به تبریز داشت...

.... الخ (ص ۹۸-۹۸)

۲- آقای جواد مشکور (هم به صورت مقاله در مجلهٔ هنر و مردم و هم در کتاب «تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری» تهران ۱۳۵۲) و آقای عبدالملی کارنگ در کتاب نفیس «آثار باستانی آذربایجان» (تهران ۱۳۵۱) جلد اول (ص ۱۶۲-۱۷۰) به بعضی مطالب مربوط به ربع رشیدی پرداخته‌اند.

۳- از انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (تهران، ۱۳۵۰)

۴- از انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران (تهران، ۲۵۳۵)

رشیدی» را تصحیح و چاپ کنند.  
 آخرین کتابی که درباره رشیدالدین به فارسی انتشار یافت «آئین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل‌الله»  
 تألیف دکتر هاشم رجب‌زاده است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

این یادداشت را به پایان نمی‌توان رسانید مگر آنکه از مراقاتهای دوست عزیز جواد انجمی مدیر سفارش  
 چاپخانه افست و نیز توجه محمد شریفی و احمد خندق‌آبادی (که نزدیک به سی سال است که این دو مرد دلسوز  
 هنر چاپ را در چاپخانه‌ها آزار می‌دهم)، یاد کنم. نه زبانه در شکرگزاری گویاست و نه بنام تو انا. سعی و  
 کوششی که در پرداختن این کتاب به شکل نسخه اصلی شده است مرهون زحمات و تدابیر احمد خندق‌آبادی  
 و نیز همکارانش است که لطفشان در حق من دیرینه است.

تحریر این سطور که به یاد مجتبی مینوی شروع شد به یاد او به پایان می‌رسد.

ایرج افشار

ششم دیماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)

تصحیح مهم:

در صفحه ۱۷۳ سطر ۲۳ ستون اول «متفرقه» غلط و «متصوفه» درست است.

در صفحه ۲۰۴ سطر ۸ «کلات» غلط و «محلات» درست است.



آستان قدس رضوی  
کتابخانه ملی ملک - طهران  
شماره ۱۲۳۳  
تاریخ ثبت سند ۱۳۰۳/۱۱/۱۱

الابصار ارنطاف ادراك بصاير و ابصار بيرون است و صفات بي نظير او بحكم لا احملي  
ثناء عليك انت كما اثبتت على نفسك ازهم و وهم ضاير و افكار مستوره مكنون و مكنونا  
عالم و بنين و بنات ادم مستخر مشيت و ارادت او كه انما امره اذا اراد شيئا ان يقول  
له كن فيكون و خيرات مؤمنان بطرف و بنده نوازي با وجود بي يارزي در حضرت او نشتر  
قول مفيد فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون و صلوات  
صلوات ناميه و ثنات ثنات ناكبه از حضرت اخذت جو جلد و علا و ميثان سوا  
اعلى و مجازان اجسام سغلي عجب نعتي ما ب ان خاتم سل و هادي سبل فدوة انبياء و صفوة  
اصفيا محمد و صطفى و رسول مجتبي و ال و اصحاب و خاندان او فزون از اعداد فطرات باران  
و ذرات حريك بيان باد و سلام تسليم الكليل اما بعد چنين ميگويد اضعف عبد الله تعالى و احوم  
التي و صلا ربه تفضل الله بن ابي الخير بن عالى الهادي المشتهر بشيد الطيب امين الله عليه  
ما يناء اماله و اعطا افضاله كه چون خواست كه بخط و عبادت و فكر و اندیشه با اعتماد  
و نيست تمام و فقيه نويسد مشتمل بر شروط مرفقه نامن بعد منوياتان بدان كار كنند و انا و ايد كار  
ماند لعبدان و بعضى از احوال ان و ايراد و اعتراض مردم بر و فف و حاجت  
و فايده و فف بيان كرد و فصلي مشبع در ان باب در ففم او عزمان نيز از نو ايد كار مانده  
مخبرين مردم شود بر خيرات و بدان منفع كردند و چون ان فصل اطاني داشت مناسب  
نديه كه انرا با اين و ففبه ضم كند پس انرا علا حده بر بالاي اين و ففبه نهاده در يك جلد ثبت كرد  
كه انرا علا حده مطالعه كنند و در اين موضع اين مخصوص بياجه مينويسد و ميگويد كه چون حقي

نمونه ای از نسخه کتابخانه ملی ملک

کتابخانه ملی  
کتابخانه ملی  
۱۳۱۶

فصل پنجم در تفسیر امر در کسب آن که در ضمن تفسیر از بار برین رسیدگی  
شده و گفته است که در آن موضع ترتیب کنند و بقدر امکان و بعد از آن  
آن موضع در این کتب کرده است

فصل ششم در تفسیر امر در ارفاع و شراکت آن و شراکت آن  
فصل هفتم در تفسیر امر در بیت الکتاب که در امرای متوجه است

فصل هشتم در تفسیر امر در غفایان و کنیزان و بطالی و احتیاج کنیزان  
فصل نهم در بیان کیفیت نان دادن با لاله برین رسیدگی

فصل دهم در بیان انواع روشنا بینا  
فصل یازدهم در بیان تفسیر مسکن

فصل بیستم در بیان آنکه جهت انصافت عدلی در عهد ایام  
دعیه نشسته بعد از عهد نظر و ایام عاشورا و نوروز و وصول ده قفس

بعالم باقی و هر روزی که مشران از بار شسته از هر سال دو صد کساح جهت  
اخر افتاده و صادر و ورود و وجه حدیثی فراق که وارد خانقاه شده

از باره که اضافه یا احتیاج صادر و وارد کرده این نیمی معانی شده است  
فصل بیست و یکم در تفسیر معانی پنج جمله که جهت امر شریفان برین رسیدگی

بقایا رسیده رسیدگی شد که در امر نیز از بار در هر روز در باره رکا  
بمشتملات شکر که در باره و پیغمبر و در باره صورت است و در کوزه داران

که در آن چه در باره میبسته است سبیر کرده ام آن تفسیر کرده و بجهت است  
نیز برین معانی که در بالا

فصل بیست و یکم در بیان کساح صد نفر از بار

فصل دوم در بیان مخرج صادره که در فصل اول آن دقیقه مذکور است و از جهت  
سهولت ضبط و معرفت فهم نوشته شده که اگر چه ذکر همه و دیگر موارد و کلمات  
فصل سوم

باب اول در تفسیر موقوفه علیه از بقات و اولاد و غیره و شرحی که در بیان  
متعلق است و آن شصت بر دو فصل

فصل اول در تفسیر بقات بقای ارباب البرزین رسیدگی که این برین  
برین عبارت از وضع موضع است که یکی بیشتر بقایا رفته بود و دیگری

آن کشیده دانند و گاه این ساخته که بنا بر مقتضای درگاه است و یکی  
بسیار نوشته و اضافه آن بار اولی کرده و مقتضای کرده و دیده و در باره

دیگر برین آن ساخته و همه بهم یک کرده و آن مجموع ارباب رسیدگی نام  
تمام نام و بقای غیر و بقیه آن که در ضمن آن ساخته همه از کتب که آن جمیع

معمود نیز برین مورد جهت هر فن وقت و بعد از آن جهت اولاد که  
باین متعلق باشند در هر عصری و غیر اینها در این فن کنند و چون از بار

معمود کرد و در اینجا بی نفی مانده متولیان این در اینها نفی کنند و در  
این نیز برین کتب است که از جهت الحفا که داده شده باین صفت که

که متعلق کننده است پیش آن لشکر جوین بار آورده آن در بعضی جهان  
در کتب خوانند و بعضی جهان در آن صفت مذکور یعنی که در هر عصری

بسیار یاد می کنیم و جمیع غیر آن کتب مذکور است از ارباب البرزین  
برین تفسیر می شود بدو قسم قسم اول در اصول موقوفه علیه و دوم  
قسم در بقیه و مرافق آن برین موجب که یاد کرده می شود

فصل دوم

در هر جا نوشته اند  
نوشته شده که در آن است

نمونه ای از نسخه خانواده سراج میر



و توفیقها به پادشاه عهد شد که این تشریف داشت و پادشاه بر او ایامی که در آن خجسته بود  
 اسازند ما مردم که نریا نشد و رفتد بر لقا که برآمد و اکثر از طریق نفع در کار کسی کند که او را لقا دفع کند و موضوعی از آن بعد  
 که نام او بر لقا جویند و آن بود و مخصوص کردند و اکثر کسی از طریق طایفه و فایده و ملائکه آورده و آن را مسلک کند که او را لقا بنام  
 اگر از آن شهر و آن شد موقوفه و نفع و در آن لقا حاصل شود و فایده دهند و اکثر مشهور است که در لقا عمل کرده بر فضیلت و بیست و هفت  
 هم موقوفت نقل و مال لقا اوضاع و در کار باشد بدهند و عهد هر یک که لقا دفع کند در سبب و از بسم صدقه شب غریب  
 خاکم در تبریز مشهور است صدقه از خلوا کریم فایده دهند و مقدار کسب استجا از خونی رای و تولی محبت کردار  
 و در هفتاد روز بخشیده با اذنباشند و محافظ از حفاظ رای و خونی آن خانی دهند و دعا کند و ثواب آن  
 مدد فواید را لقا و بواقف فرستند و هر شب جمعه خیر ثواب و اوقات بر طایفه صدقه از خلوا کریم فایده دهند و ثواب آن  
 دو شب یکشنبه نیکو با آن پاک و دروغ نماند خلوا سازند و آن را لقا دهند و در آن روز صدقه آن خونی آن خانی دهند و ثواب آن  
 رای رسیدن می دهد و موضع الفصاحه اغنی که در کوه و عسرت حنا نیست لقا در دوازده ماه  
 و دهه که هر یک که جمعت لقا عسرت که در لقا کتبا بند و عهدت حاشیه ششتر شکر تر تریبه که در بنشاند حنا که قضا لقا ساز لقا  
 کند و تا مردم در لقا نقصا را بشفاع می گیرند و در لقا خضا را می نمانند و حوز کمال و کسب بدهند و در آن راه صلح  
 علی الخصوص در روز و شب و صفا سازند که لقا هر یک که موضع لقا که در لقا می باشد و بار و ثواب آن شاکه الله العالی

نمونه ای از قسمتی از وقفنامه که به خط یکی از کاتبان است



مطابق و بر آن تو گواهند باشند بنین و شبست کشد و مومنان و مسلمانان را ضرورت تر از آن چیه تواند بود که چنین سری معظم را او جوی که  
 با اعتقاد و نقل قبول کرده اند بطریق عقل نیز بدانند تا معتقد تر گردند و بدان قطع ز فانی طایفان کنند و بدان واسطه بی تردید از سر اطمینان  
 تا مرد <sup>اوپاژ</sup> آخست گویند که آن اعمال صالحه و خیرات جاریه است و این رساله مشتمل بر آن چیه کسانی که در آن اعمال می نمایند سبب  
 آن تر در حیات و اصلاحیه کی در آن اعمال جایز دانی و چون اولاً بدانند اعمال جایز نشوند و دلایلی سبب مرتبه ایشان عالی تر کرد  
 و بعد رجعت عالیّه هفت بر سبب و شاید که بواسطه صبرتی در آن باب از رجعت نخست تدریج کرده نهم مرتبه و درجه نهم بر سبب حق تعالی <sup>توضیح</sup> در این  
 خود همه مومنان و مسلمانان را مانند این مراتب و درجات کرامت گنا و در بعضی بنا با ایشان حشر گنا که بحق حقیقه رسیده بوده و چون از این قسم  
 و شرح و بیان خیرات فارغ شدیم که غرض از آن شرح فوائد احوال خیرات جاریه و وقف کردن بود آرزیم با سراج خود و گوییم چون در حقیقت  
 و علاقه داشته بود که بعضی از اسرار کیهنات احوال خیرات جاریه بر ضعیفین بنده ضعیف روش گرداند تا نتوانند حق تعالی را در قلم آدمی نماید  
 که از سبب عهده صبیحی الی یومنا هلا بوساطه موهبتی که حق تعالی در ازل تقدیر فرموده بود و خواسته که <sup>بهر</sup> نظر او زیاده بر جوی که در مقدمه یاد  
 کرده شد اکثر اوقات به اندک عمارتی مشغول و مایل به بود و در آن شریعتی نبود و از احوالی آسناغات استنفاذ نماند کرد و بقدر وسیع <sup>بهر</sup>  
 وقت عمارتی در عمل می آورد و بنده اندیشه و فکر آن مشغول می شد که آن عمارت باید که سنی و شتیل باشد بر خیرات و همچنین همواره بقدر  
 استطاعت و مقدار طاقت <sup>بهر</sup> بر آنرا ز فکر و فهم خویش در بعضی معانی قیوت و خفایق اشیا محسوس بود که هم فکری کند و در آن شیوه بحسب  
 تقدیر شرعی نماید و تمدت علماء و مشایخ و اصحاب قلوب و از انبیا عرفان تفریق جوید و ملازمتی نماید (و با وجود اشتغاف <sup>بهر</sup> امور کی

نمونه ای از قسمتی از وقفنامه که به خط یکی از کاتبان است



## معرفی نسخه خطی

این کتاب که خواننده در دست دارد یادگاری بدیع و منحصر بفرد است از قرن هشتم هجری: نسخه وقفنامه ایست که یک تن از مردان این مملکت از برای کلیه املاک و اراضی متعلق بخودش نوشته و ترتیب داده بوده است و آنها را وقف کرده بوده است از برای اینکه محصول و عایدی آنها بمصارف معینی برسد. وقف کننده رشیدالدین فضل الله طیب و وزیر همدانی بوده است و املاک موقوفه در نواحی مختلف ایران و خارج ایران فعلی قرار داشته؛ قسمت قابلی از وقفنامه را واقف بخط خویش نوشته بوده و مابقی را بخط حاکم شرع تبریز نویسانده بوده؛ عمده عایدی املاک موقوفه از برای پرداخت مصارف لازم بجهت نگاهداری تأسیساتی مثل مدرسه و بیمارستان و دارالایتام و سایر این قبیل دستگاههای عام المنفعه تعیین شده، و عمده اهمیت این وقفنامه از این لحاظ است. خریداری نسخه وقفنامه ای با این خصوصیات متعلق به ششصد و هشتاد سال پیش ازین که در تصرف یکی از خاندانهای تبریز بود و پرداخت مخارج طبع و نشر آن بصورت عکسی\* بطوری که خواننده گوئی عین آن را در دست دارد از جمله اقدامات خیر انجمن آثار ملی است، که نیت دارند اصل آن را تقدیم موزه ملی تبریز نمایند. کیفیت پیدا شدن این گنجینه و خریداری و اقدام بطبع آن داستانی مفصل دارد. مختصر آن اینکه :

در ۱۳۴۸ در آبانماه مجلسی علمی و تحقیقی برای بحث درباره رشیدالدین فضل الله طیب و وزیر در تهران و تبریز تشکیل گردید. در یکی از جلساتی که در تبریز منعقد شده بود آقای دکتر منوچهر مرتضوی رئیس دانشمند دانشکده ادبیات آنجا ترتیبی فراهم آوردند که این وقفنامه را یکی دوتن از افراد خاندان سراج میر که آنرا در تصرف داشتند به دانشکده ادبیات تبریز آوردند و آنجا بنظر شرکت کنندگان آن مجلس رسید، و بمناسبت اهمیتی که عموماً برای این نسخه قائل شدند در پیشنهادهای نهائی مجمع گنجائیده شد که یکی از دستگاههای ملی و عمومی کشور آنرا اکتیاع نماید تا از تصرفات روزگار در امان بماند. تا آن زمان تنها اطلاعی که از این وقفنامه در دست بود این بود که اولاً نسخه ای از روی آن نوشته شده بوده است (ظاهراً بجهت مرحوم میرزا محمدعلی خان تربیت) و آن نسخه در کتابخانه ملی ملک در

\* - مراد چاپ عکسی وقفنامه است که این شرح برای آن چاپ نوشته شده است (۱.ا).

طهران (موقوفه آستانه حضرت رضا) محفوظ است؛ و ثانیاً آقای محمود عرفان نسخه اصل را در تبریز نزد مرحوم سراج میردیده بود و بعضی از عبارات و مضامین آن را به تلخیص نقل و یادداشت کرده بود و در مقاله‌ای تحت عنوان «بزرگترین بنیاد خیر در ایران» گنجانده بوده است که در یادنامه دینشاه ایرانی Dinshah Irani Memorial Volume (چاپ بمبئی، ۱۹۴۳) طبع شده است؛ همین مقاله در جزوه‌ای که بمناسبت تشکیل مجلس تحقیقی و علمی مربوط به رشیدالدین فضل‌الله همدانی از طرف کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران منتشر گردید (آبان ۱۳۴۸) بار دیگر چاپ شد.

پیشنهاد مجلس علمی و تحقیقی سابق الذکر دائر براینکه این وقفنامه باید خریداری شده بملکیت ملت ایران سپرده شود بمراجع فرهنگی و علمی کشور عرضه شد. از آن میان انجمن آثار ملی به موضوع بذل توجه کردند و به شرحی که در دیباچه انجمن آثار ملی بر کتاب حاضر آمده است\* ترتیبی دادند که نسخه پس از مدتهای مدید که در ید حفاظت خانواده سراج میر بود به اختیار انجمن آثار ملی قرار گرفت. پس از آنکه نسخه را بطهران آوردند انجمن آثار ملی رسیدگی به اوراق و تنظیم و ترتیب آنها را به اینجانبان محول کردند. معلوم شد مجموعه اوراق مشوش عبارتست از اولاً مقدار قابل‌تزیجیک به کامل از نسخه اول وقفنامه که بسیاری از اوراق آن بخط شخص رشیدالدین فضل‌الله نوشته شده و مابقی در همان تاریخ بخط حاکم شرع تبریز تحریر شده است و تمام این اوراق بدست رشیدالدین شماره گذاری شده است. ثانیاً اوراق دیگری متعلق به دو یا سه نسخه دیگر بهمان قطع و اندازه و شکل نسخه اول بطور متفرق و نامنظم.

اولین کاری که ما کردیم جدا کردن اوراق نسخه نخستین و مرتب کردن آنها بود بر حسب شماره گذاری خود رشیدالدین، و قراردادن سایر اوراق در دنبال آن، و گذاشتن شماره جدیدی بر اوراق من‌البدو الی الختم از برای اینکه از تشویش و اختلاط مصون بماند. سپس تقاضا شد که توسط شرکت افست (چاپخانه بیست و پنجم شهریور) از تمام اوراق عکس برداری و برای چاپ کردن آماده شود.

در ضمن رسیدگی کردن به اوراق کتاب بر ما معلوم شد که از ابتدای کتاب نه ورق، و از اواسط آن اوراق ۷۷ تا ۷۹، ۸۲، ۸۴، تا ۸۹، ۹۱ تا ۹۷، و ۱۳۹ از نسخه شماره گذاری شده رشیدالدین ساقط شده است. قطع نسخه در حالت حاضر ۳۶ در ۲۷ سانتیمتر، و قطع نوشته‌های داخل جدول ۲۹ در ۲۳ سانتیمتر است، ولی اوراق اصلاً بزرگتر بوده است و مبلغی از کناره‌های آنها بریده‌اند و بعضی از نوشته‌هایی که در هامشها بوده است ناقص شده است. جدولها به شنکرف و عناوین نیز به شنکرف است.

از قراری که از همین وقفنامه برمی‌آید پنج نسخه از آن نوشته بوده‌اند، و از قضا همان‌طور که مقداری از اوراق نسخه اصل مفقود شده است عده‌ای هم از اوراق دوسه نسخه دیگر ضمیمه اوراق موجود نسخه اصل شده است، بطوری که از ۱۹۱ ورق فعلی ۲۴۶ صفحه مربوط به نسخه اصلی نخستین است و ۱۳۶ صفحه متعلق به نسخه‌های دیگر، و اینها هم روی همان نوع کاغذ و بهمان قطع و همان روال نسخه اصلی است.

\* یعنی چاپ عکسی (۱.۱).

چنانکه از این نسخه عکسی بر خواننده روشن می شود بصورت کتابی مجلد است و نام آن در صفحه ۴۷ (ورق ۳۳ از اوراق اصلی) بخط ثلث و بطلا «الوقفية الرشيدية بخط الواقف في بيان امور الوقف و المصارف» نوشته شده است. بعدها دیگران در بعضی مواضع نسخه اصل چیزهایی نوشته اند، برخی از آنها در هنگام چاپ کردن حذف شد و پاره ای دیگر باقی مانده است. گاهی نیز مطالبی را محو کرده یا به دلخواه ابناء زمان تغییر داده اند.\*

نسخه اصل توسط خود رشیدالدین مقابله شده بوده است و در ورق ۱۰۴ عبارت «بلغت المقابله» بخط خود او دیده می شود. محتویات وقفنامه بطور کلی عبارت است از:

۱- قسمتی که رشیدالدین خود در متن بدان اشاره کرده و در ابتدای وقفنامه (به اصطلاح خودش «در بالای وقفیه») قرار داده، مطالبی است کلی در فایده خیرات و مبرات و اهمیت آن، و نیز دستورهای درباره نوشتن تألیفات او از جمله مجموعه الرشیدیه.

۲- سجالات متعدد از علما و قضات و ارباب دیوان از قبیل محمد بن عبدالسلام بن عبدالمجید بن عبدالحمید جربادقانی، و محمود بن محمد بن یوسف فخر همدانی، و مسعود بن سعد بن محمد یزدی، و حسن بن قاسم نیلی، و قاضی مجدالدین عبدالله بن عمر بن محمد قاضی تبریز، و محمد بن محمد بن محمد بخاری حنفی، و محمد بن عبدالله شافعی، و احمد بن علی بن جعفر، و محمد بن سعید کاتب، و رجب بن علی بن احمد ساباطی، و محمد بن کوفی هاشمی، و عبدالصمد بن یوسف بن حسین حنفی، و عبدالمنعم بن نوری، و حسین بن محمد بن دامغانی و عده کثیر دیگر از سالهای ۷۰۹ بعد، و نیز گواهیهای از سالهای ۷۵۰ و ۷۸۵ در آن هست. اهم همه گواهینامه ای است که خلاصه آن نقل میشود:

«مضمون این وقفیه که مبنی است از بعضی خیرات و مبرات مخدوم جهانیان، پشت و پناه اهل ایمان، رشیدالدین و الحق والدین، عمادالاسلام و مغیث السلمین، فضل الله بن ابی الخیر بن العالی الطیب الهمدانی... و اکثر آن مشرف است به خط مبارک وی، و ذکر اوقاف آن در میانه وقفیه مکتوب است به خط این ضعیف، به اذن و اجازت وی، و بر هر ورقی به خط این ضعیف نبشته است که از وقفیه است، نزد این ضعیف واضح و لایح شد و روشن و مبین گشت جمله به اعتراف صریح و بیان فصیح و کلمات منیف و تقریرات شریف، که به حضور این ضعیف، از خدمت آن مخدوم اعظم، که بانی و واقف این اصول و فروع است، که درین وقفیه مبارک مفصل و مشروح است، صادر شد و کلمه کلمه و حرف حرف استماع رفت، و بر کلیات و جزویات آن وقوف تمام یافت، و این ضعیف بعد از تقدیم وظایف شرح و تتمیم مراسم سمع که تفصی ازان بر ذمت قضاة اسلام و حکام ایام و ولایة احکام واجب و لازم باشد، شرعاً به صحت اعتراف واقف مذکور... و به صحت مضمون این وقفیه حکم کرده آمد، و همچنان به صحت مضمون جزو آخرین که به خط اشرف خود

\* - اما در چاپ حروفی مطالب الحاقی جدید آورده شد و در زیر صفحه به آنها اشاره شده است و قسمتی هم جداگانه در انتهای متن به چاپ رسید. (ا.ا.)

[سی]

[وقفنامه ربع رشیدی]

نشته و به آخر وقفیه الحاق فرموده، ناطق بذکر آنکه مصنفاتی که وی فرموده از حاصل این اوقاف استکتاب کنند، بر این وجه که به قلم اشرف شرح فرموده است حکم کرده آمد، و اعتراضات فاسده و شبه غیر وارده که عادت طاعنان و معاندان باشد از آن جمله دور کرده آمد به سؤال شرعی، و جمعی از امنا و عدول و ایمة فحول بر آن گواه گرفته شد، والله الموفق. کتبه العبد الضعیف عبدالله بن عمر بن محمد التبریزی الحسینی الحاکم بمدينة تبریز بتاريخ هذه الوقیة المبارکة غرة ربيع الاول سنة تسع و سبعمائة.»

۳- متن قسمت اساسی وقفنامه که حدود و شرایط و وظایف است به خط رشیدالدین، و در آغاز صفحه ای تذهیب شده دارد حاوی نام وقفنامه با سه شمس و در میان این سه شمس به خط رشیدالدین این عبارات کتابت شده است:

«شرط مؤکد با فرزندان خویش نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب می کنم و در مقابله حقوق پدری که در ذمت ایشان عقلاً و شرعاً و عرفاً لازم است در عهده ایشان کرده، سوگندان غلاظ شداد ایشان را می دهم، خصوصاً با آنان که بر حسب شرط واقف در هر عهده نوبت تولیت و اشراف و نظر بدیشان رسد و مباشر این اشغال خیر گردند، در آنچه این وقفیه را به هر ماهی یک نوبت مطالعه کنند تا بر احوال شروط آن کماینبغی واقف شوند و در کیفیت تصرفات واقف گردند، و نیز نصیحتی که ایشان را کرده ام ملکه گردد تا در محافظت شروط آن باقصی الغایة بکوشند، و نصایح را به دل و جان قبول کرده رعایت آن را واجب شمرند، تا حق تعالی و جمیع ملائکه و انبیاء و اولیاء و روح این ضعیف نیز بواسطه امانت و دیانت و نیکو زندگانی ایشان از ایشان راضی باشند و ایشان را نیکنامی دنیوی و ثواب اخروی مدخر گردد، ان شاء الله تعالی وحده.»

آغاز متن وقفنامه عبارت است از:

«حمد و ثناء و رای اعداد حصی، و شکر و سپاس فزون از حصر و احصاء، سزاوار حضرت عزت پروردگاری تواند... اما بعد چنین می گوید اضعف عبداً لله تعالی، و أحوجهم الی رحمة ربه، فضل الله ابن ابی الخیر بن عالی الهمدانی المشتهر برشید الطیب... که چون خواست که به خط و عبارت و فکر و اندیشه خود از سزایقان و اعتقاد و نیت تمام وقفیه نویسد مشتمل بر شروط مرتبه تا من بعد متولیان بدان کار کنند و از او یادگار ماند، بیشتر اسباب داعیه او بدان و بعضی از احوال آن و ایراد و اعتراض مردم بر وقف و خاصیت و فایده وقف بیان کرد، و فصلی مشبع در آن باب در قلم آورد، تا آن نیز از او یادگار ماند و سبب تحریض مردم شود بر خیرات و بدان منتفع گردند، و چون آن فصل اطنابی داشت مناسب ندید که آن را با این وقفیه ضم کند، پس آن را علی حده بر بالای این وقفیه نهاده در یک جلد ثبت کرد تا آن را علی حده مطالعه کنند، و در این موضع این مختصر دیباچه می نویسد، و می گوید که چون حق جل جلاله و عم نواله....»

بنابراین مقدمات... در بنای ابواب البر ربع رشیدی و سایر ابواب البر که به هر موضع بنیاد کرده صرف کرد، و املاکی که پیش ازین داشته اکثر آن بر مصالح ربع رشیدی وقف کرده، و باقیات که بوده بر سایر خیرات همچون مسجد جامع رشیدی به محله شش گیله تبریز و دیگر بقاع خیر که به تبریز است و

[معرفی نسخه خطی]

[سی و یک]

ابواب البر همدان و یزد وقف کرده، وجهت هر یک وقفیه شرعی مسجل نویسته، و بعضی از آنچ حق تعالی بعد از این وقفها از املاک روزی کرده هم اضافت آن املاک گذشته کرده، و هرچ از این جمله حصه و خاصه ربع رشیدی بوده از اوقاف قدیم و حدیث بتعیین و تفصیل در این وقفیه که مخصوص است به ربع رشیدی و توابع و لواحق آن مذکور خواهد شدن ان شاء الله تعالی، و این وقفیه معروف است بالوقفیه الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف والمصارف...

در انتهای قسمت اصلی وقفنامه به خط خود شرحی درباره طریق اجرای امور وقف توسط متولیان نوشته است و می گوید:

«چون پادشاه سعید مغفور غازان خان انارالله برهانه در وقفیه ابواب البر شنب که در تبریز است شرط فرموده در آنچه هر قاضی که در دارالملک تبریز متولی و منصوب گردد باید که اول حکم این باشد که وقفیه شریفه ابواب البر شنب را محکوم به و مسجل گرداند و بر آن اشهاد کند، و نشاید که قطعاً در آن اهمال نماید، یقین حاصل که تمامت قضاتی که فیما بعد به قضای آنجا منصوب گردند تیمناً و تبرکاً امتثال و انقیاد این شرط که او فرموده بر خود لازم شمرند، و هیچ کدام از رعایت آن دقیقه درنگ نکنند. بنابراین قضیه این بنده ضعیف از خدمت آن قضات التماس می نماید تا چون این وقف ریزه که این ضعیف کرده، و خیری است که منافع آن به عمل صلحا و مستحقان هر عصری میرسد، ایشان نیز خود را در جریده اجر این ثواب آرند، و بر ولای تسجیل وقفیه شریفه غازانیه این وقفیه را مسجل فرمایند و بر آن حکم و بر آن اشهاد کنند. این وصیت و نصیحت و شرط و التماس جمله بر این وجه که تقدیم یافت کرده شد...  
وذلك افق تحریره فی غرة ربيع الاول سنة تسع و سبع مائة هجرية. این وقف بدین موجب که در این وقفیه بخط خویش مبوب و مفصل نویسته ام کردم، به شرائطی که بر سبیل تفصیل مشروح در قلم آورده ام، و به مضمون این وقفیه از اول تا آخر آن اقرار کردم و اعتراف آوردم، و علم من به کیفیت و کمیت هر یک از افراد موقوفات و موقوف علیه آن محیط است و بر این جمله بر خود گواه گرفتم.  
کتابه کاتب هذه الوقفیه فضل الله ابن ابی الخیر بن عالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی بخطه فی التاريخ المذكور فیه...»

\*\*\*

این نسخه چاپی که خواننده در دست دارد از حیث رنگ و قطع درست مطابق نسخه اصلی وقفنامه است.

ایرج افشار، مجتبی مینوی

طهران، آذرماه ۱۳۵۰



## مختصری درباره مؤلف\*

بقلم مجتبی مینوی

رشیدالدین فضل‌الله پسر ابوالخیر بن عالی یا غالی از همدان بود و در حدود ۶۴۸ بدینا آمده بود (سال ولادت او صریحاً در هیچ مأخذی قید نشده، ولی خود او در کتاب بیان الحقایق که وصف آن خواهد آمد، ورق ۲۶۰ رو، گفته است که امسال که سال ۷۱۰ هجری است من شصت و دو سال هلالی دارم). اصل این خاندان از نژاد یهود و شغل ایشان طبابت و کارهای دیوانی بوده است، و فضل‌الله از پدر خویش فن طبابت را آموخته بود. از مأخذ عربی و فارسی برمی آید که پدرش ابوالخیر ملقب به عمادالدوله و عمادالدین، و جدش عالی یا غالی ملقب به موفق‌الدوله بوده است، و این امر می‌رساند که خانواده او ثروت و نفوذی داشته‌اند. نیز در مأخذ عربی گفتگو از اسلام آوردن او می‌شود، ولی معلوم نیست که این «او» بکدام یک از دو نفر راجع است. از اینکه پسر به فضل‌الله موسوم بوده و پدر به عمادالدین ملقب بوده شاید بتوان حدس زد که پدر یعنی ابوالخیر مسلمان شده بوده است. نام جد، یعنی غالی، در کتابهای بعدی به عالی، و سپس به علی، تصحیف و تبدیل شده، و در نوشته‌های خود رشیدالدین همیشه عالی آمده است. لقب خود فضل‌الله را در کتب عربی غالباً رشیدالدوله، و در کتابهای فارسی معمولاً رشیدالدین می‌نویسند. در تاریخ و صاف که در زمان حیات او تألیف شده است لقبش هم رشیدالحق و الدینا والدین، و هم رشیدالدوله والدین، ضبط شده است؛ در تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی لقبش رشیدالدوله آمده است، و در تاریخ نامه هرات هم که چند سالی پس از مرگ او تحریر شده است رشیدالدوله خوانده شده است. بنابراین هم رشیدالدین موجه است و هم رشیدالدوله.

نام او در تاریخ از زمانی مذکور میشود که برضد صدرالدین احمد خالدی زنجانی وزیر غازان نوطه‌هایی می‌کنند و وی مورد غضب سلطان میشود و گمان میکنند که رشیدالدین فضل‌الله (که از اعمال

\* - منقول از مقاله اینجانب مجتبی مینوی که در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران سال سوم (۱۳۴۴) منتشر شده بود با اصلاحات و اضافات جدید.  
 ۱) آقای دکتر زریاب‌خوئی دریافته‌اند که رشیدالدوله لقب دوره یهودیتش بوده و بعد از آنکه در سی سالگی مسلمان شد آن را بدل به رشیدالدین کرده، و کسانی که نظر به نژاد داشته‌اند او را رشیدالدوله خوانده‌اند (سه نکته درباره رشیدالدین فضل‌الله، مندرج در «مجموعه خطابه‌های تحقیقی راجع به رشیدالدین» دیده شود).



زیر دست او و از اعضای دیوان بوده است) در این توطئه‌ها دستی داشته. بعد از آنکه در رجب سال ۶۹۷ هـ، صدرالدین وزیر را می‌کشند غازان وزارت خویش را به سعدالدین محمد مستوفی ساوجی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی وامی‌گذارد که با شتراک به امر وزارت و اداره ممالک مشغول باشند. صاحب سمط‌العلی که تاریخ وزارت رشیدالدین و سعدالدین را ۶۹۸ گفته، می‌نویسد که مدت آن موافقت و مؤانست کمایش سیزده سال بروجهی میان ایشان گذشت که بالای آن تواند بود. چند سالی هم رشیدالدین با شتراک تاج‌الدین علیشاه با امر وزارت می‌پرداخت. ولی بعلت رقابت و مخالفتی که میان این دو تن بود کار اداره مملکت مختل ماند و تاج‌الدین علیشاه در متهم ساختن رشیدالدین فضل‌الله بقدری سعی کرد که عاقبت وی را بتهمت اینکه در مداوا و معالجه سلطان محمد خربنده (نه خدا بنده) اهمال یا خطا کرده و موجب مرگ یا مرتکب قتل آن سلطان شده است گرفتند و در سنه ۷۱۸ با پسر شانزده ساله اش ابراهیم بقتلش رسانیدند و اموال او را ضبط کردند؛ ولی بعدها پسر دیگرش محمد ملقب بغیاث‌الدین در سال ۷۲۵ بمقام وزارت ابوسعید بهادرخان منصوب گردید. رشیدالدین در موقع وفات هفتادساله بوده است.

برای تفصیل احوال رشیدالدین فضل‌الله رجوع شود به تاریخ و صاف چاپ بمبئی ص ۳۴۶ و بعد؛ سمط‌العلی چاپ طهران ص ۸۴ و ۸۵؛ نسایم الاسحار نسخه عکسی کتابخانه ملی که اینجانب تهیه کرده است ورق ۱۰۷ پشت و ۱۰۹ رو (تألیف کتاب در عهد ابوسعید بهادرخان بوده و نسخه اصل که عکس از آن گرفته شده است مورخ ۷۲۵ است)؛ سفرنامه ابن بطوطه چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۶؛ الدرر الکامنه ج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۳؛ تاریخ ابن کثیر ج ۱۴ ص ۸۷؛ السلوک مقریزی ج ۲ ص ۱۶۲؛ نهاية‌الارب نویری در حوادث سنه ۷۱۷ (که هنوز منتشر نشده است)؛ المنهل الصافی ج ۲ ص ۵۲۰؛ نزهة‌العیون ص ۲۰۵؛ نثر الجمان فیومی سنه ۷۱۸، شذرات الذهب ج ۶ ص ۴۴؛ معجم‌الاطباء ص ۳۴۰؛ تاریخ مفصل ایران آقای عباس اقبال ص ۲۶۵ و بعد؛ تذکره دولتشاه ص ۳۳۰؛ تاریخ عراق عزای قسمت تاریخ مغول ص ۴۵۵؛ و در کتابهای اروپائیان به تاریخ مغول هوارث ج ۳ ص ۵۸۹ و مقدمه تاریخ مغول چاپ کاترمر و مقدمه بلوشه بر تاریخ مغول چاپ خودش؛ و تاریخ ادبیات ایران تألیف براون و ترجمه فارسی آن بعنوان از سعدی تا جامی؛ تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلن چاپ قدیم ج ۲ ص ۱۰۸ و ص ۲۰۰، و چاپ جدید ج ۲ ص ۲۵۶، و ذیل جلد دوم ص ۲۷۳؛ و مقاله‌ای در باب یهودی‌الاصل بودن رشیدالدین بقلم Walter Fischel در مجله آلمانی Monatschrift für Geschichte und Wissenschaft Jubentums سال ۱۹۳۷ شماره سوم ص ۱۴۵ و بعد؛ و بسیاری مآخذ و منابع دیگر، بخصوص مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله چاپ دانشکده ادبیات و علوم انسانی (طهران ۱۳۵۰).

قدر و مقامی که رشیدالدین فضل‌الله امروز از برای ما دارد نه از لحاظ آنست که وی وزیر بزرگی بوده یا تأسیسات اداری معتبری بنا نهاده بوده یا خیر و نفع فراوانی از او بمردم عهد و زمان او رسیده است؛ قدر و مقام او بواسطه تألیفات متعدد او وبالخصوص کتاب جامع‌التواریخ اوست که بی‌تردید

یکی از اعظم کتب تاریخی بزبان فارسی است. عشق و علاقه‌ای که بنشر علوم و معارف داشته است او را محرض آمد که دستگاه عظیمی بنام ربع رشیدی در جوار شهر تبریز تأسیس نماید که آنجا محصلین علوم و مدرسین اقامت کنند و وقت خود را بمباحثه و مذاکره و آموختن و فراگرفتن بگذرانند؛ تمام وسایل زندگانی در آنجا فراهم بود و احتیاجی بخارج نداشت؛ چندین ده وقریه آباد پر عایدات را بر آن مؤسسات علمی وقف کرده بود که از درآمد آنها مخارج نگهداری و چرخاندن این دستگاه پرداخته میشد، بواسطه تشویقی که از اهل علم و اهل قلم میکرد دانشمندان و مورخین و نویسندگان پیرامون او جمع آمده بودند و در تحت راهنمایی او بتألیف و تصنیف می پرداختند. ولی بیش از همه شخص او تألیف میکرد، و در همه رشته‌ها تألیف میکرد. یکی از وظایف تأسیسات علمی ربع رشیدی این بود که هر ساله دوره کاملی از مصنفات او را، که کلیه آنها بهر دو زبان فارسی و عربی نوشته شده بود، استنساخ و مقابله و تصحیح کرده آن را یکی از بلاد بزرگ عالم بهدیه بفرستد.\* در یکی از کتب خویش (سلطانی) تفصیلی از طریقه زندگانی و کار و اشغال علمی و کتاب نوشتن خود داده است که بسیار خواندنی است\*؛ دوره مؤلفات و مصنفات او جامع التصانیف رشیدی یا المجموعه الرشیدیة نامیده میشد، و فهرست جمیع مجلدات و محتویات یک دوره از آنها بتفصیل در ابتدای توضیحات رشیدی که مجلد اول این مجموعه است آورده، و در ذیل این فهرست فهرست ۸۶ تقریباً بقلم ۸۵ نفر از علما و قضات بلاد اسلام، مخصوصاً بلاد ایران، مندرج است که غالباً آن مجموعه را خوانده یا در مجلسی که خوانده میشده است حضور داشته و سماع کرده‌اند.

بعد از آنکه رشیدالدین فضل‌الله متهم بمقتول ساختن سلطان محمد خربنده گردید و او را خواستند از میان ببرند باو تهمت دینی هم زدند و گفتند که در باطن مسلمان نبوده و همچنان یهودی مانده بوده است و در تفسیری که بر قرآن تصنیف میکرد «علوم اوایل» یعنی عقاید اهل تورات را میگنجانیده است، و بنابراین مرتد و مهدورالدم است و کتابهای او کتب مضله باطله است. همینکه وی را بقتل رسانیدند و تمام اموالش را ضبط کردند کتابهای او را نیز سوزانیدند. بنابراین عجب نیست که امروزه از نسخه‌های اصلی تصنیفات او چیزی در ایران نداریم و فقط در کتبخانه‌های خارج ایران است که اصول تحریر شده در عهد خود او موجود است.

اینک فهرست مختصری از بعضی از آنها:

۱) توضیحات رشیدیة. دو نسخه کامل از روایت عربی آن جزء کتب اوچنجی احمد در کتبخانه طوب قاپوسرای بشماره ۲۳۵۰ و ۲۳۲۲، اولی مورخ ۷۱۴ و دومی مورخ ۷۱۵ هجری. در ابتدای نسخه ۲۳۵۰

\* در همین وقفیه هم بتفصیل بدین مطلب اشاره کرده است. به صفحات ۲۳۷-۲۴۴ مراجعه شود (ا. ا.).

۱- حتی چنانکه معروفست در همان زمان حیات او نیز قطب‌الدین شیرازی که با رشیدالدین مناظره‌ها داشته است بشوخی همیشه می‌گفته که چون رشیدالدین تفسیر قرآن می‌نویسد من قصد دارم که تفسیری بر تورات بنویسم. مع‌هذا دو تقریبی که در ۷۰۶ و ۷۰۷ خود قطب‌الدین بر تصانیف رشیدالدین نوشته در حکم فتوائست بر اینکه رشیدالدین جایز است که تفسیر قرآن بنویسد.

نام کتاب و نام مؤلف را چنین نوشته اند: فان هذا الكتاب الموسوم بالتوضيحات من جملة مصنفات صاحب الاعظم... رشيد الدين فضل الله ابن المولى صاحب عماد الدين ابى الخير ابن المولى صاحب موفى الدولة على المتطبب الهمداني المشتهر بالرشيد الطيب... يك نسخه كامل از روايت عربى متعلق بقلج على پاشا (شماره ۸۳۵ قديم، ۸۵۵ جديد) در كتبخانه سلیمانیه بدون تاريخ ولى شايد متعلق بحدود هشتصد هجرى. يك نسخه در كتبخانه فاتح بشماره ۳۷۲۵ كه فقط تقيظات ۸۶ گانه است كه بر كتاب نوشته اند، و يك نسخه از مقدمه و تقيظات علما در ابتداى كتاب سلطاني در كتبخانه نور عثمانیه بشماره ۳۴۱۵ محفوظ است كه آن را در فهرست تحت اسم مختصر تواريخ رشيدیه قيد كرده اند<sup>۱</sup>. اين كتاب مشتمل بر نوزده مقاله يا رساله است كه غالباً در امور و مباحث دينى است، و از آن جمله بعضى در تفسير سوره هاى كوچك قرآن يا آيه هاى مورد بحث است.\*

(۲) مفتاح التفاسير، مقدمه مانند است كه بر تفسير كبير خود نوشته است، و محتوى رسايل و مقالتي باز در مباحث دينى از قبيل خير و شر، جبر و قدر، تناسخ و حشر، سعادت و استعداد، وغيره. نسخه اى از ان در كتبخانه شهيد على پاشا بشماره ۳۵۴ مورخ ۸۵۸؛ و نسخه ديگرى در قاهره بشماره خاص ۸۹ و شماره ۹۵۱۵.

(۳) كتاب سلطاني. نسخه اى از روايت فارسى آن در نور عثمانیه بشماره ۳۴۱۵ (در فهرست بنام مختصر تواريخ رشيدیه قيد شده) كه قسمتى از ان تاريخ ۷۱۲ دارد. اين كتاب هم غير از آنچه مربوط بخصال پادشاه اسلام و احوال شخص مصنف است عموماً در مباحث دينى است و جدولى در شعب انساب اولياء و خلفا و جدولى در شجره انساب اقوام و طوايف نيز دارد، كه گويا مربوط باين كتاب نباشد، بلكه جزء اقسام جامع-التواريخ باشد كه بعد از ان مى آيد.

(۴) كتاب اللطائف. نسخه اى از ان ندیدم.\*\*

(۵) بيان الحقايق. نسخه اى از روايت عربى آن در جزء كتب قليج على پاشا بشماره ۸۳۴ قديم (۸۵۴ جديد) در كتبخانه سلیمانیه هست و مشتمل است بر هفده رساله در مباحث مختلفه و جواب سؤالات و تفسير بعضى آيات و بيان كيفيت بعضى از مباحثات خود با علما. مثلاً در رساله سوم از مباحثه اى كه بين او و علامه قطب الدين شيرازى روى داده بوده است گزارش ميدهد، و در رساله هفتم از اعتراضى كه بر مولانا جمال الدين ابن المطهر الحلي كرده بوده است، و در رساله يازدهم از جدري و حصبه (يعنى آبله و سرخچه) و غيره. تاريخ نسخه ۷۱۱ هجرى است.

(۱) از اين مقدمه و تقيظات ۸۶ گانه نسخه اى هم در كتبخانه آكادمى شرقى وين (فهرست كرافت شماره ۱۴۸) و نسخه ديگرى نيز در كتبخانه ملي پاریس هست.

\* - مرحوم مينوى درباره اين كتاب مقاله اى مستقل دارد كه در كتاب «يادگار نامه حبيب يغمائى» چاپ شده است (تهران، ۲۵۳۶). (۱.۱).

\*\* اما كتاب لطائف الحقايق كه از آثار رشيد الدين است به اهتمام غلامرضا طاهر در سلسله انتشارات كتبخانه مركزى و مركز اسناد دانشگاه تهران چاپ و نشر شده است (جلد اول، تهران، ۲۵۳۵). جلد دوم آن هم در دست طبع است. (۱.۱).

۶) آثار و اخبار\* نسخه‌ای از آن ندیده‌ام اما بعضی رسایل متفرقه هست که شاید متعلق باین کتاب بوده است، مثل رساله معرفت اشجار و نباتات که جزء مجموعه چهار کتاب مربوط بفلاحت باهتمام مرحوم میرزا عبدالغفارخان نجم‌الدوله چاپ شده است.

۷) جامع التواریخ، که بحث درباره مجلدات و نسخه‌های موجوده عربی و فارسی آن مقاله جداگانه‌ای می‌خواهد<sup>۱</sup>.

۸) نسبنامه انبیا و ملوک و سلاطین که قسمتی از جامع التواریخ است، ولی مجلد جداگانه‌ای از آن در طوپ قاپوسرای جزء کتب احمد ثالث بشماره ۲۹۳۷ مضبوطست. هشت ورق اول مقدمه است و مابقی شجره انساب است، و در قسمت انساب ترک و مغول اسامی را بسط او یغوری نیز نوشته‌اند. در مقدمه می‌گوید: «اما بعد چون حکم همایون بر آن جمله نفاذ یافت که این بنده ضعیف نحیف فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی المشتهر بالرشیدالطیب در جمع و تألیف تاریخ اتراک و ضبط و ترتیب آن شروع نماید بنام مبارک خلدالله ملکه تاریخی سازد مشتمل بر تواریخ عموم طوایف اهل عالم، هر چند استعداد آن نداشت... کتاب جامع التواریخ را تألیف می‌کرد و شعب و قبایل اقوام اتراک بر وجهی که پیش ازین و در این زمان اتفاق جمع و ضبط آن نهاده (ظ: نیفتاده) معین گردانیده... خود معذور نداشت که سعی و اجتهادی ننماید و شعب انبیا و خصوصاً خاتم‌النبین و اولیا و سلاطین و ملوک و امر او سایر اقوام عرب و عجم روشن و منقح نگرداند... جمله را جمع کرد و بر وضع غریب قریب‌الفهم در سلک ترتیب کشید... و آن را جزوی از جوامع التواریخ ساخت.» نسخه تاریخ ندارد ولی بخط نستعلیق بسیار خویست بشیوه خط عصر بایسنغر. نسخه دیگری از مقداری از این جداول چنانکه سابقاً گفتم در کتاب سلطانی که در نور عثمانیه است مندرج است.

۹) مکاتیب رشیدالدین فضل‌الله که آن را پس از مرگش محمد ابرقوهی جمع‌آوری کرده، و نسخه‌ای از آن در کیمبریج است که از روی آن مولوی محمد شفیع لاهوری همه را منتشر کرده است<sup>۲</sup>. و نسخه دیگری نسبتاً اقرب به کمال ولی جدید در کتبخانه اونیورسیتیه استانبول بشماره ۸۸۴ محفوظ است.

۱۰) کتاب طب اهل ختا (تنکسوق‌نامه) که عن قریب به چاپ عکسی با مقدمه‌ای بقلم اینجانب منتشر خواهد شد.\*\*

۱) پولاد چنگک سیانگک سفیر قوبلای‌خان در دربار محمود غازان مأخذ شفاهی اطلاعات مندرجه در جامع التواریخ درباره تاریخ قدیم مغول بوده است، و کتابی موسوم به التان دبتی یعنی دفتر زرین مأخذ کتبی آنها. و اما در باب تاریخ چین از قراری که داود بناکتی از معاصرین رشیدالدین در تاریخ خود می‌گوید وخواجه رشیدالدین وزیر از حکمای خطای لیتاچی و یکسون نام را که ایشان هر دو بر علم طب و نجوم و تواریخ واقف بودند و بعضی از آن کتب از خطای با خود آورده احضار فرمود، و ایشان تفریر کردند که هر چند تاریخ اهل خطای و عدد سالها و ادوار ایشان نامتناهی است. لیکن تاریخی که اسامی پادشاهان آنجا دران مشروح و مفصل است و بنیاد حکایات بران نهاده و در این وقت میان اهل خطای شهرتی دارد و بران اعتماد کرده‌اند کتابی است که آن را سه حکیم معتبر باتفاق ساخته‌اند... و اسامی آنها را هم می‌گوید.

۲) بنده اعتقاد دارد که این مکاتیب از قلم رشیدالدین یا حتی به امر او هم نوشته نشده بوده است و بنام او جعل کرده‌اند.

\* در وقفنامه (ص ۲۳۷) «آثار و احیاء» آمده است. (ا.ا.)

\*\* این کتاب با مقدمه مرحوم مجتبی مینوی در سلسله انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

نشر شده است (تهران، ۱۳۵۰). (ا.ا.)

(۱۱) کتاب ادویه مفردة ختائی خواه آنچه نزد ما مستعمل است و خواه آنها که نیست؛

(۱۲) کتاب ادویه مفردة مغولی؛

(۱۳) کتاب سیاسات و تدبیر پادشاهی بر حسب آنچه عادت ایشان است؛ از این سه کتاب اخیر

نسخه‌ای سراغ ندارم و فقط نام آنها در فهرست مجموعه مصنفات رشیدالدین در ابتدای توضیحات رشیدیه آمده است.

(۱۴) گویا یک کتاب جغرافیای با نقشه نیز داشته است، چه در مقدمه توضیحات رشیدیه می‌گوید:

لما أردنا أن نضع صور الاقالیم علی قاعدة الحکماء علی وجه أقرب الی الفهم وأیین، و أن نضبط المواضع التي لم یضبطها أحدکما ینبغی... بحيث یقف المطالع المتأمل فیها علی أحوال المسالک و الممالک أكثرها و کان من الضرورة ان یکون أوراقها أكبر لیحصل الفرض المذكور أسهل وأیسر فلا جرم جعلنا أوراقها بحيث یکون...»

مجتبی مینوی





متن

وقفنامهٔ ربع رشیدی



## - ۱ -

## [فصل]

[ایراد و اعتراض مردم بروقف و خاصیت و فایده وقف]

- .....  
 ۵ .....  
 [۱] می آموزند و هر یک از ایشان بحسب تفاوت امزجه و تقدیرات کم و بیش عمری می یابند، و همچنین هر یک را از ایشان که حق تعالی توفیقی کرامت کرده باشد به قدر استعداد در اعمال صالحه کوشش نمایند و کمالی حاصل کنند.
- و این معانی چون محسوس و مشاهده است هیچ طایفه را از طوایف اهل عالم بر آن اعتراضی و در آن ترددی نتواند بود، و در آن معانی همه متفق اند. و همچنین همه متفق که نیکوی کردن نیکو بود و مجازات و مکافات آن نیکوی، و بدی کردن بد بود و مجازات و مکافات آن بدی باشد.
- و هر که کمالات را مستعدتر باشد و او را توفیق رفیق گردد تا اعمال صالحه زیادت کند او کامل تر بود از غیر آن که به خلاف آن بود، و اقسام و مراتب آن عظیم بسیار است. این جایگاه در آن باب اطناب نمی نمائیم.
- و نادر کسی باشد که او همه اعمال صالحه کند و ازو سیئات در وجود نیاید، و آن نیز پیش کسی باشد که به مذهب او شخصی معصوم تواند بود.
- ۱۵ و اعمال و افعال مردم از سه قسم خالی نبود. یا آن باشد که همه اعمال صالحه کند، یا آنک که همه اعمال سیئه کند، یا آنک که همه اعمال صالحه کند و هم اعمال سیئه، چنانکه فرمود «خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً» اما آنچه کسی باشد که همه اعمال صالحه کند یا همه اعمال سیئه در بعضی مذاهب آنست که نباشد و در بعضی آنک باشد، و لکن به نادر. آنانکه گفته اند که نباشد استدلال بدان کرده اند که آدمی را قو[۱]ی عقلی و شهوی و غضبی بالضرورة باشد و آنها مبادی خیر و شر اند. پس درو مبدأ شر باشد.
- ۲۰ و چون غفلت بر آدمیان غالب است و در بعضی اوقات قو[۱]ی عقلی که مانع شر اند مغلوب می شوند به ضرورت شر صادر می گردد و این معنی بحسب قوت و لاقوت هر شخص متفاوت می گردد. پس از آدمی مطلقاً به کم و بیش شری صادر شود پس درو شر باشد و خیر محض نبوده باشد و همچنان به همان طریق درو خیر باشد پس شر محض نبوده باشد.
- [۲]  
 ۲۵ و نیز مثلی مشهور است که بی عیب و بی نقصان حق تعالی است و بس، و آنچه حکما گفته اند که «ابی الکمال» ان لا ینقال فیه الا «اشارت بدین است که هیچ کاملی از آدمیان بی نقصانی نتواند بود، و آنانکه گفته اند که باشد استدلال کرده اند به دلایلی که در عصمت انبیاء و بعضی از امامان می گویند و آن را مذهب خود ساخته و در آن مبالغتی کرده، و لکن دلیل حقیقت مذهب اولین آنست که نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که «وانه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة».

دیگر آنک حق تعالی در قرآن مجید فرموده که «وان منکم الا واردها کن علی ربک حتماً مقضیاً»، اگر گناهی کبیره یا صغیره از عموم صادر نمی‌شده این خطاب به عموم نفرمودی. و ازین تقریر و مقدمات چند قضیه معلوم شد: یکی آنک آدمی در دنیا مالاکلام اعمال صالحه بواسطه بدن می‌کند. دیگر آنک او را کمال بدان حاصل می‌شود. دیگر آنک همه آن نباشد که اعمال صالحه کنند فحسب، یا همه اعمال سیئه کنند فحسب. بلکه بعضی اوقات اعمال صالحه و بعضی اوقات اعمال سیئه کنند و اعمال انسان از هر دو مختلط باشد، و حق تعالی درین باب فرموده که «خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً»، و همچنین فرموده که....<sup>۱</sup>

۵

و چون بدین چه مقرر شد آن اعمال از سه قسم خالی نبود: یا آن باشد که اعمال صالحه او زیادت باشد از اعمال سیئه او، یا آنک اعمال سیئه او زیادت باشد از اعمال صالحه او، یا آنک هر دو برابر باشد. و چون دو شخص را من کل الوجوه مراتب به همدیگر مانده نبود پس تفاوت و اختلاف و مراتب در هر قسمی از آن عظیم بسیار بود، و یحتمل که بعضی مردم چنان تصور کنند که در آن قسم که هر دو متساوی باشند او را اجری نبود و نه چنان باشد، چه به حکم آیت «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها»، و آیت «مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبثت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء»، و آیت «انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب» معلوم می‌شود که درین صورت اجر اعمال صالحه او زیادت باشد از جزای اعمال سیئه او، و هر چند که در اصل اعمال سیئه او مساوی اعمال صالحه او بوده باشد و آیت «رحمتی وسعت کل شیء»، و آنچه نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که «سبقت رحمتی غضبی» اشارت است بدین معنی، و نیز از آنچه فرموده که «اتبع السيئة الحسنة تمحها» و فرموده که سیئه نیز حسنه را محو کند معلوم می‌شود که آن اشارت است به خلاصه و بطون تفسیر آیات مذکور، و مصدق این تقریر آیت «ان الحسنات يذهبن السيئات» است.

۱۰

[۳]

۱۵

اما آنک اعمال صالحه او زیادت باشد از اعمال سیئه او مالاکلام او را مراتب عظیم و درجات عالی باشد. چه آن به دو وجه زاید است تا به یک وجه. وجه اول آنک فی نفس الامر زاید باشد، ثانیاً آنک گفتیم که به حکم آیات مذکور اعمال حسنه را به اضعاف اضعاف اجر می‌دهند و اعمال سیئه را به مثل. و چون چنین باشد تفاوت در واقع و مراتب آن به حسب قوت و لاقوت عظیم بسیار بود، و هر قسمی از آن می‌شاید که اشد و اضعف باشد، و هر یک از آن تفاوت عظیم بسیار داشته باشد. چنانکه از مرتبه و کمال نبی تا مرتبه عامی خیر.

۲۰

۲۵

اما آنک اعمال سیئه او زیادت باشد از اعمال حسنه او، و آن بر دو قسم بود: قسم اول آنک چون هر عملی حسنه را به اضعاف اضعاف چنانچه حق تعالی فرموده بعضی را که اجر ده چندان باشد، و بعضی را هفتصد چندان، و بعضی را بغير حساب حساب کنند، اگر بدان واسطه زیادت آید از سیئه او که تمثیل فرموده لاشک جزای اعمال حسنه او زیادت آید از اعمال سیئه او.

[۴]

۱- عبارت در اصل بیاض مانده است. ۲- اصل: وسعت رحمتی...

وحکمت باری تعالی در تفاوت اجراء اعمال حسنات و اسباب و احوال آن هر یک و فضل و کرم و رحمت که واسطه هر یک شده و مجازات سیئه که تمثل فرموده در آن باب به قدر فهم خود رساله ای که در کتاب مفتاح التفاسیر است از تصنیفات این ضعیف درج کرده، و در رساله فتوحات که در کتاب لطایف هم از تصنیف این ضعیف مدرج گشته اگر خواهند که بعضی از آن به تفصیل معلوم شود از آنجا مطالعه باید کرد.

- ۵ قسم دوم آنک که چون آن موازنه کنند اعمال سیئه او چندان باشد که چون حساب کنند زاید آید بر آنچه ذکر رفت. چون کسان را استحقاق عقاب باشد و شاید که حق تعالی به فضل و رحمت خود به موجبی کی آیات بیانات بدان ناطق است عفو فرماید و شاید که عذاب کند به مقتضی معدلت.
- اما آخر الامر اگر مسلمان باشد از دوزخ خلاص یابد به موجبی کی نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که «من قال لا اله الا الله دخل حصنی ومن دخل حصنی امن عذابی.»

- ۱۰ و هر چند این معنی به پیش بعضی منکران نامعقول نماید این ضعیف آن را به طریق معقول و منقول در رساله [ای] که در کتاب لطایف که از مصنفات این ضعیف است مدرج است بیان کرده و ثابت گردانیده از آنجا مطالعه کنند و اینجا بگواه کلمه [ای] دو سه بگوید تا خالی نماند.

- آنچه مفید فرموده به حصن آنست که همان قدر باشد که بدان واسطه داخل حصن شود، و مراتب اهل بهشت را ابتدائی هست و انتها ندارد به سبب آنکه درجات و کمالات آن نامتناهی است و ابتدای آن آنست که فرموده «دخل حصنی» و به موجبی کی ذکر رفت اصحاب مراتب کمالات خصوصاً در اسلام عظیم بسیار توانند بود، و هر که اعمال حسنه در دنیا زیادت کرده باشد مرتبه و درجه او اعظم و اعلی تواند بود از دیگری که کمتر از آن کرده باشد.

- [۵] و چون بدین تقریر و مقدمات این معانی که ذکر رفت مقرر شد در آن هیچ شک نیست که این همه مراتب و احوال که یاد کرده آمد در دنیا هر یک را از ایشان به قدر استعداد و فطرت اولی، و آنچه بواسطه بدن زیادت می گردد به مقدار زمانی مختصر که عمر هر یک است ظاهر می شود و همه اعمال حسنات ایشان خواه اندک و خواه بسیار همه مختلط می باشد به اعمال سیئه، و چون شخص وفات یافت و لایق بهشت باشد به مذهب اسلامیان و اهل کتاب با بدن به هم به بهشت رود و آنجا تدرج کند، و به قول حکما و دیگر اقوام این معنی مقرر می دارند لکن نفس مجرد را چنانچه در قواعد حکمت بیان کرده اند، و روشن ترین دلیلی بر آنچه بعد از مفارقت بدن ترقی و تدرج می باشد آنست که حق تعالی فرموده که «وان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً»، چون همه را گذر بر دوزخ است و بعد از آن از دوزخ خلاص یافته به بهشت می رسند کدام ترقی و تدرج و کمال باشد بهتر از آنکه از دوزخ به بهشت رسند.

- ۲۵ و در آن شک نیست که دوزخیان را مراتب درکات عظیم بسیار و مختلف باشد، چنانکه از یک درک تا صد هزار و هزاران هزار، و مصدق این معانی حدیث نبوی است که روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما: «ان ابا طالب لفی ضحضاح من النار و لو لم تکن شفاعتی لکان فی نار جهنم»، و آیت «ان المنافقین فی الدرک

- الاسفل من النار» - لاشك هر چ را اسفل بود اعلى و وسط متصور بود و به حکم حديث که «من قال لا اله الا الله دخل حصني» چندانکه گناه بسيار کرده عاقبة الامر از آن خلاص يابد و به بهشت رسد، چون با آن همه معصيت و ثقل و بي استعدادی او را ترقی و تدرج و کمال می تواند بود که تا به بهشت رسد چون از معصيت سبکبار بود و علم و اعمال صالحه داشته باشد به طریق اولی بود که او را ترقی و تدرج در کمال بود و حديث نبوی که فرموده [۶] ۵
- «نجا المخفون» مصدق این تقرير است و در آن شك نيست که بهشت را نیز درجات بسيار باشد و آيت «لهم غرف من فوقها غرف [مبنية] تجرى من تحتها الانهار» مصدق این معنی است، و همچنين حديث نبوی که فرموده که: «اذا سألتموا الله الجنة فاسألوه الفردوس فانها سر الجنة». چون فردوس مرتبه اعلى باشد لاشك مراتب ادنی و اوسط متصور بود و به حکم حديث نبوی که جهت بعضی احوال آدمی بعد از مردن خبر داده و فرموده که «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث صدقة جارية و علم ينتفع به و ولد صالح يدعو له»، و اکثر محدثان تفسیر صدقه جاريه بهوقف کرده اند. چون درجات و درکات ثواب و عقاب و تفاوت آن به اعمال صالحه و غير صالحه است و فرموده که عمل این هر سه از مرده منقطع نمی شود پس بايد که تا مادام که آثار اعمال سه گانه بدان مرده رسد او را زیادت از آنچه در دنیا عمل کرده و با او به هم بوده و او را بدان واسطه کمال و درجه حاصل شده کمالی و درجه [ای] دیگر حاصل شود.
- و در کتب فقهی آمده است که مرده را به اتفاق دعا و صدقه نافع باشد، و پیش بعضی آنک اگر ولی او جهت او روزه دارد همچنان او را نافع باشد، و درین حديث حکم دعا و صدقه آمده. ۱۵
- و سبب آنک ارتفاع دیگران به علم او ازین قبیل نهاده آنست که کدام صدقه و فایده و رای افادت علم باشد، و یا آن دعائی که مستفیدان به صدق دل گویند بهترین دعاها تواند بود. پس حقیقت علم منتفع به که از شخص بعد از وفات او بازماند هم صدقه و هم دعا بوده باشد.
- پس معلوم شد که شخص را بعد از وفات به این سه وجه ثواب متضاعف می شود، و در آن چه شك که او را تدرجی و مرتبه دیگر و رای مراتب و درجات اولی باشد. ۲۰
- و در باب [۷] آنچه بعد از مفارقت بدن ترقی و تدرج کمال می باشد در رساله معراج و در رساله فتوحات و در رساله نقایس الافکار مبسوط و مبین گفته و نوشته ایم، اگر خواهند که مفصل و مشروح بدانند از آنجا مطالعه کنند.
- و چون در مقدمه مقرر و معین شد که اعمال حسنه با وجود آنک به اعمال سيئه مختلط است و مقدار زمان عمر آدمی اندک آن همه اجر و ثواب و این همه اقسام آن به موجبی کی ذکر رفت می باشد و بعد از مفارقت هر يك را از کمالان بحسب مناسبت و مقدار اعمال او مرتبه [ای] و کمالی باشد که بعد از آن، از آن مرتبه تدرج کنند و همواره لایزال در آن تدرج لذات نعیم روحانی ایشان را زیادت گردد و تراجع در آن متصور نه، چه بعد از آن عقاب متصور نیست. چه به اتفاق اهل ادیان بعد از آنک شخص در بهشت رفت دیگر او را بیرون نیارند و به دوزخ نبرند و از عذاب ایمن شود، و آنچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که «ادخلوها بسلام آمنین»، و



همچنین آنچ فرموده که «فمن زحزح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز»، و دیگر که «أكلها دائم و ظلها»، و دیگر که «لامقطوعة و لاممنوعة»، و دیگر که «لهم فيها نعيم مقيم»، و همچنان فرموده کی «ان الذين امنوا و عملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس نزلاً. خالدین فيها لا یبغون عنها حولاً»، جمله مصدق این معنی است. و حکیم سنائی می گوید :

- ۵ بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی که ادبیس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما و خلود کاملان و درجات ایشان در مراتب مختلفه بدین وجه متصور است که تقریر رفت.
- و دلیل دیگر بر آنچ در بهشت مراتب و درجات است آنست که حق تعالی در قرآن مجید می فرماید که
- [۸] «لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری | من تحتها الانهار»، و حدیث نبوی که از ابن عباس رضی الله عنه مروی است فرموده که «ان سألتموا الله الجنة فاسألوه الفردوس فانها سرة الجنة.»
- ۱۰ و چون محقق شد که بهشت را درجات هست و بعد از مردن هر یک را از اصحاب اعمال صالحه در مرتبه خویش ترقی و تدرج می باشد و تراجع ناممکن و محال، پس اگر به طریقی که مبین شد تصور کنیم که من بعد بعضی را از ایشان حسنه دیگر اضافه اعمال صالحه گردد لاشک مرتبه ایشان اعلی و اعظم شود و مناسب آن در ترقی و تدرج افزوده گردد.
- و چون این مقدمه مقرر گشت گوئیم خیرات جاریه هر شخص آنست که بعد از مردن او ثواب آن اضافه معاملات صالحه او گردد، و تا وقتی که آن خیرات جاریه بکلی مندرس گردد علی سبیل الدوام و الاستمرار آن ثواب واصل شود بی آنکه به موجدی که در سابق گفته شد که در دنیا اعمال سیئه نیز با آن مختلط گردد بلکه صفواً عفواً ثواب و خیر باشد، و آنچ حق تعالی در قرآن مجید فرموده که «وللاخرة خیر لک من الاولی» مصدق این تقریر و اشارت بدین معنی است، و آنچ نبی علیه الصلوة و السلام فرموده کی «اذامات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث: صدقة جاریه و علم ینتفع به و ولد صالح یدعوله» هم مصدق این معنی و اشارت بدین معنی است، و از فحوی اسم خیرات جاریه خود این معنی مفهوم و معلوم می شود و دلالت می کند برین تقریر و معنی که ذکر رفت.
- ۲۰ و به نزد عموم مردم علی تباین طبقاتهم و اختلاف آرائهم مقرر و معین است که بعد از مرده چون جهت او صدقه بدهند یا دعا کنند نفس او را فایده باشد، و ادله نقلی و عقلی که درین باب آمده گفته شد. لکن این حدیث نیز که از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است مصدق این معنی است که فرموده «ان ابا | طالب لفی ضحاح من النار و لولم تکن شفاعتی لکان فی نار جهنم.»
- [۹] و چون این قاعده مقرر شد در آن شکی نماند که هر شخصی که از خیرات جاریه که آن وقف و سبیل و انواع خیرات است که مردم بدان منتفع شوند بسازد، بعد از مردن ثواب آن اضافه معاملات او گردد و درجه او اشرف و اعلی و اعظم گرداند.
- ۲۵ و آنچ حق تعالی فرمود که «و اما ما ینفع الناس فی الارض» با وجود آنکه عمر آدمی در دنیا عن قریب در معرض انقطاع و زوال است او را دراز عمر تر از دیگری می گرداند که این فعل از او صادر نمی شود

در عقبی، کی آنجا هلاک و انقطاع و زوال اصحاب اعمال صالحه متصور نیست، بالضرورة فرموده که «خالدین فیها ابداء» - باید که افعال اصحاب خیرات را اثری تمام مناسب آن حال باشد.

و جماعتی که ایشان خیرات جاریه کرده باشند اثر آن متفاوت باشد، هم در کم و هم در کیف. چه بعضی باشد که خیر آن عظیم بسیار باشد و بعضی کمتر و بعضی با وجود بسیاری و کمی خیری باشد که فایده آن زیادت تر و مفیدتر و عام تر باشد و بعضی غیر آن؛ لاجرم تفاوتی که در مقدار و کیفیت آن متصور است عظیم بسیار تواند بود.

۵

و علما [ی] اسلام و حکما امور و اعمال را به اعتبار خیر و شر بر پنج قسم نهاده اند و گفته که هر امری که باشد یا خیر محض باشد یا شر محض، یا مختلط از خیر و شر و خیر غالب، و یا مختلط از خیر و شر و شر غالب، و یا مختلط از خیر و شر و هر دو متساوی؛ و این قسمتی پسندیده و درست است.

لکن از فحوی این معانی که شرح داده شد و این ضعیف را به توفیق ایزدی روی نموده شش قسم دیگر اضافه می شود بر وجهی که همه معقول و مشاهد است، لکن هر کس با سر رشته آن نیفتاده و آن را موازنه نکرده تا آن اقسام از آن معلوم کنند، و این اقسام که اضافه می شود مؤمنان را بشارتی و عموم را تنبیهی تمام است، چنانچ از فحوی این مقدمات و بیان و شرح و تفصیل که نوشته شده معلوم می گردد و آن مندرج است.

۱۰

[۱۰]

لکن چون متفرق هر یک به موضع خود نوشته شده یحتمل کی بعضی موازنه آن نتوانند کردن. جهت تسهیل و تفهیم عموم متعاقب مرتب نوشته می آید و همه واقع و مالا کلام است و فضل و رحمت و کرم باری تعالی از فحوی آن تقسیمات معلوم می گردد، و هر کس کی او را بصارتی باشد معلوم کند که آن فضل و رحمت و کرم بر چه وجه و چند وجه و چگونه و مقدار آن تا چه حد تواند بود و همان مقدار زیادت توقع ندارد. چه هر چیزی را حق تعالی حدی و مقداری معین فرموده و آن مقدار عظیم بسیار است. هر کس که زیادت از آن توقع دارد عظیم بی انصاف و جاهل باشد، و آیت «وکل شیء عنده بمقدار» اشارت بدین معنی است و هر چند حق تعالی نمودار مخلوقات به فضل و کرم و رحمت خویش اکثر برابر نظر مردم نهاده چنانچ آن صاحب نظر گفته که:

۱۵

۲۰

هر آن نقشی که بر صحرا نهادیم تو زیبا بین کی ما زیبا نهادیم

و حق تعالی فرموده که «وفی انفسکم افلا تبصرون»، و هر چند بعضی از آن هر کس به حسب استعداد و مراتب ایشان فهم کرده و آموخته و ایشان را تجربه افتاده و مشاهده ایشان گشته و در چشم ایشان موجود باشد لکن از علم تا علم و نظر تا نظر تفاوت عظیم بسیار باشد و هر کس آن را موازنه نتواند کردن الا کسانی که حق تعالی درون ایشان به نور حکمت منور گردانیده باشد، و مصدق این معنی آیت «یؤتی الحکمة من یشاء و من یشاء الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و ما یذکر الا اولوالالباب».

۲۵

و با وجود علم و نظر آنانکه مقابله و موازنه نتوانند کردن ایشان را نتیجه و فواید کلی دهد و «نور علی نور» وصف حال ایشان باشد، و آنانکه موازنه ندانند کردن و از فواید کلی آن محروم مانند و نتیجه و فواید کلی از

- فکر و ذهن ایشان محبوب ماند «نؤمن ببعض و نفکر ببعض» در شان ایشان وارد باشد و مثال [آن چنان باشد کی] [۳۲۱] بعضی متعلمان که حروف داند و ترتیب آن نداند...<sup>۲</sup> و چون ترتیب آن بیاموزند و... الفاظ را دیگر باره چنانچ به همدیگر مناسب باشد ندانند ترکیب کردن، و چون آن نیز بیاموزند ترکیب عبارات پسندیده و معانی خوب ترکیب و تلفیق ندانند کردن.
- مثال دیگر آنک چون خواهند که تختی مرصع بسازند ترتیب آن از جواهر متنوعه و از زر و نقره و آهن و از چوبها [ی] متنوعه این ولایت مانند چوب شمشاد و نارنج و سرو و چنار و جوز و امثال آن و دیگر ولایات مانند صندل سفید و سرخ و بقم و آنبوس و عاج و مرجان و صدف و امثال آن باید کردن، و چون ترتیب هر جنسی از آن به صناعی دون صناعی دیگر تعلق دارد لاشک به حکم «کل میسر لما خلق له» هر یک به مقدار علم خود در آن رنج برد و ساخته و پرداخته کند. استادی مهندس کی سرکار همه باشد و آن تخت اندیشیده باشد و بر تمامت آلات آن واقف باشد و داند که هر قطعه‌ای از آن به جهت کجا و چگونه و به جهت چه ساخته‌اند تا همه را بر هم ترکیب تواند کردن، چه اگر آلات متفرق که هر استادی ساخته و بعضی از آن در صندوق و بعضی در طبلها و حقهها<sup>۳</sup> و بعضی در جوالها و خریطها<sup>۴</sup> بهوجهی که لایق هر یک باشد پرداخته نهاده باشد، کسی کی بر تخت واقف نباشد یا اگر نیز واقف باشد ترکیب آن نتواند و معلوم نداشته باشد که هر یک جهت کجا و چیست و ترکیب و بند و گشای آن بر چه وجه باید کردن، بیرون از آنچه مفردات آن بیند و بر کمیت و کیفیت هر یک به قدر علم و فهم خود واقف باشد نداند که آن هر یک جهت کجا و چیست و از تخت یا غافل باشد یا آنک ترکیب آن نداند و از صورت تختی و وضع و هیأت او را و قوفی و تصویری نباشد، و آنک مهندس آن تخت باشد و در فکر و ضمیر او مصور گشته تخت ناساخته و آلات آن همه داند، و چون صنایع متفرق هر یک عمل خود ساخته و پرداخته باشند در حال که نظر بر هر یک اندازند مهندس داند که هر یک جهت کجا و پیوند آن چگونه است، و چون همه را در نظر آرد بداند که آلات تخت تمام است و اگر چیزی در آن ناقص یا معیوب باشد بداند که کدام ناقص و کدام معیوب است و با وجود آنک تخت ناساخته و ساخته هر دو در ضمیر او روشن باشد چون خواهد که دیگران بدانند و ببینند بر آن قادر باشد که هم شرح بدهد و هم همه را برابر ایشان هر یک به جای خود ترکیب کند و بدیشان بنماید تا در حال که نظر بر آن اندازند واقف گردند که هر آلتی جهت کجا بوده و همه در کار بوده و در آنچه ایشان پنداشته باشند که بعضی ناقص یا ناتمام یا معیوب است یا به کاری نمی آید هر یک به جای خود راست و نیکو و در بایست بوده باشد. آنگاه چون ایشان را عیان شود به حکم آیت «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» ایشان را ایمانی تازه و علمی نافع کرامت گشته باشد، و هر چند ایشان را این معنی در حال کی ببینند معلوم گردد و بر آن واقف و ماهر شوند خصوصاً کسانی که بر مفردات آلات آن واقف بوده باشند انصاف آن باشد که گویند «الفضل للمتقدم».

۱- چند کلمه داخل [ ] به علت سائیدگی تقریباً محو شده (ضمناً حاشیه ۲ ص ۹ دیده شود) ۲- نقطه چینها نشان آنکه به علت سائیدگی و محو شدن کلماتی چند خواننده نمی شود. ۳- (= طبلها و حقهها) ۴- (= خریطها)

اکنون هر چند در مقدمه نمودار بعضی ازان شرح داده شده و احوال آن تقریر کرده لکن شمه‌ای ازان معانی یاد کنیم تا بعضی از کیفیت آن فضل و کرم و رحمت حق تعالی معلوم گردد و مثال آن نیز بگوئیم، و بعد از آن در تقسیم آن شروع کنیم تا چون بر آن واقف شوند از فحوی آن بعضی از احوال مبدأ و معاد به مثال آن تخت مرصع مذکور که ترکیب یافته باشد معلوم گردد و مدد روشنایی ضمایر شود، و بدان واسطه اطمینانی قلبی حاصل آید و بعضی از اسرار و معانی «یا ایتهالنفس المطئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» به ظهور پیوندند، انشاء الله تعالی.

۵

می‌گوییم چون شخص را در دنیا به واسطه بدن اعمال صالحه حاصل شده باشد و هم در دنیا توفیق رفیق گشته تا جهت عقبی خیرات جاریه مرتب کرده | نزدیک بوده وفات یافته باشند و به آخرت رفته و دو شخص کی یکی در مرتبه‌ای و دیگری در مرتبه‌ای ادنی باشد چون هر دو در مراتب خود تدرج کنند محال باشد که مرتبه ماتحت به مرتبه مافوق خود رسد، مگر در یک صورت و آن صورت آنست که تقریر رفت که شخص در دنیا اعمال صالحه حاصل کرده باشد و جهت عقبی خیرات جاریه معدوم نگردانیده، و شخصی دیگر که اعمال صالحه او به همان مقدار باشد که ازان شخص مذکور، و حق تعالی او را توفیق داده تا خیرات جاریه بردست و زبان او رفته و گذشته و هر چند آن نیز به واسطه دنیا کرده باشد و او را به واسطه آن عمل صالح ثوابی حاصل شده لکن تا فواید آن به ظهور نیبوندند جزاء آن بتمام بدو نرسد.

[۳۲۳]

۱۰

مانند آنچه کسی زراعتی کند. هر چند بدان مستظهر باشد لکن تا ندرود و روز به روز از آن نخورد و نخوراند و نفروشد و در وجه معاش نهد فواید متنوعه آن به ظهور نیبوسته باشد. نفع خیرات جاریه به مردم نارسیده و دعای ناکرده را اثری نباشد مگر همان اثر که مجملاً در وقت کردن آن به حکم آیت «جزاء بما کانوا یعملون» او را اجری حاصل شده باشد.

۱۵

و فایده دیگر خیرات جاریه را آنست که صاحب آن سالهای بسیار بعد از وفات خود حاکم مطلق می‌باشد در آن امور بر وجهی کی هیچ یک از سلاطین و حکام هر عصری به هیچ وجه تغییر حکم او نتوانند کرد، و آن حاکمی او بعد از وفات به بسیار بسیار زیادتر و قوی‌تر از آن باشد که در ایام حیات، و آنچه اسم مردم باقی ماند همین معنی است. چه اسم نیز به زمانی اندک و بیش مرتفع شود، لکن اثر آن مخلد ماند و او را حیاتی باقی باشد، چنانکه گفته اند:

۲۰

ذکر باقی را حکیمان عمر ثانی گفته‌اند این ذخیره بس ترا کالباقیات الصالحات

به موجب تقریری که رفت و من بعد می‌رود فواید خیرات جاریه شخص در عقبی به مذهب مسلمانان و اهل کتاب به نفس و بدن او و به مذهب حکما و دیگران به نفس مجرد او مالا کلام و اصل گردد، و بدان واسطه درجات او عالی تر شود و زود به مراتب درجات مافوق خود رسد | و از آن نیز بگذرد، و به جایی رسد که میان درجات ایشان هر دو نیز بعدی عظیم پدید آید تا به حدی که اگر خواهند که تصور کنند تصور آن عظیم مشکل تواند کرد، و اگر به سبیل امتحان سؤال کنند و گویند که دو شخص را که در دنیا تا وقت وفات اعمال صالحه متقارب

۲۵

[۳۲۴]

و متناسب باشد بعد از آن در عقبی درجات ایشان از همدیگر زیادت گردد یا نه؟ و همچنین سؤال کنند که چون در دنیا شخصی را اعمال صالحه از دیگری زیادت باشد تا هر دو وفات یابند آن را اعمال صالحه کمتر باشد از آنکس او را اعمال صالحه زیادت باشد تدرج تواند کردن یا نه؟ همانا حکم کنند بر آنچه نتواند بود، چه از عقل و قیاس دور می نماید.

- ۵ و کسانی که این رساله در مطالعه نیاورده باشند هر چند اهل علم و تحقیق باشند اگر از ایشان سؤال کنند همین گویند و با سر رشته این معنی نیفتند. لکن اگر بعد از آن این تقریر و بیان که این ضعیف کرده با ایشان بگویند در حال ایشان را معلوم شود و پیش ایشان محقق گردد که درست و واقع است و خصوصاً متعاقب تقسیم آن به وجهی کی مناسب عقل و نقل باشد خواهیم کردن، و هر چند همواره مردم آن احوال را مشاهده می کنند و این معانی را به زلفان تقریر می کنند و از قرآن و احادیث و کتب الهی می خوانند لکن هر کس به موجبی که گفته شد موازنه نمی تواند کردن و آیت «و کأین<sup>۱</sup> من آية في السموات والارض يمرن عليها وهم عنها معرضون» اشارت است بدان کسان و مانند آن احوال و معانی.
- ۱۰ و مثال این معانی که تقریر رفت چنان باشد که دو طفل که در یک روز در وجود آمده باشند و به تدریج هنگام آن در رسد که به پای روند، هر چند هم سن یکدیگر بوده باشند به واسطه استعداد و فطرت اولی و قوت و لاقوت پدر و مادر و پروردن ایشان به شیر و غذا و انواع اسباب دیگر که آن بسیار تواند بود احوال به پای رفتن آن هر دو متفاوت گردد. لکن به نسبت بادیگران که به سن از ایشان هر دو بزرگتر یا خردتر باشند تفاوت آن کمتر تواند بود و احوال ایشان به همدیگر<sup>۲</sup> نزدیکتر باشد مانند تدرج دوشخص کی در مبدأ استعداد ایشان متقارب بوده باشد، و آن طفلان چون بزرگتر شوند و دانند که سفری عظیم دور در پیش دارند و خواهند که در راه باز نمانند و به تعجیل تر توانند رفتن از دیگران، هر دو جهت خود دو اسب مادیان بخرند تا هم جهت ایشان کمره می کند و هم بر می نشینند تا به قوت آن مادیانان و نتاج آن اسبان آن سفر دور را قطع توانند کردن، و چون ایشان سوار باشند لاشک از دیگران که پیاده باشند زیادت و آسان تر به راه توانند رفتن، و هر چند ایشان هر دو نیز یحتمل که بواسطه آنکس طی بهتر باشد و در سیر ایشان تفاوتی باشد، لکن به نسبت بادیگران به تعجیل تر توانند رفتن و راه زیادت رفتن. و مادیان که مرکب شخص است به معنای اعمال صالحه اوست و مقید کردن به مادیان جهت آنست که صاحب اعمال صالحه را من بعد تدرج متصور است، و این مثال همان دو مرتبه اشخاص مذکور است که هر دو در سعی و کسب اعمال صالحه و علم متقارب احوال باشند.
- ۱۵
- ۲۰
- ۲۵

لکن چون گفتیم شاید که به اسباب مذکوره تفاوتی در مزاج و طبیعت و خلقت ایشان بوده باشد و یکی را از ایشان عاقبت اندیشی و فکری دست داده باشد در آنچه اندیشه کرده باشد و دانسته که چون راه عظیم دور

۱- اصل : کای ۲- صفحات ۳۲۱-۳۲۴ چون دارای ورق شمار قدیم (۱۸۱ و ۱۸۲) بود در چاپ عکسی در انتها قرار داده شد. ولی مطالب مربوط است به میان اوراق چهارده و پانزده ورق شمار قدیم لذا اینک در اینجا به چاپ رسید. معلوم می شود که ورق شمار قدیم پس از پراکندگی اوراق نسخه نوشته شده بوده است.



است اگر او را در هر منزلی به مثابت «یام» اسبی مادیان ترتیب داده و بسته باشد و فر به کرده و نعل زده و زین نهاده و مرتب داشته چنانکه در آن هیچ عواق نباشد تا چون او بدانجا رسد در حال مادیان زیادتی فر به داشته باشد بر نشیند و می دواند تا «یام» دیگر، لاشک او از آن رفیق مذکور سبقت گیرد و چون در هر منزلی به همین موجب مادیان جهت خود بسته باشد و او را مرکب زیادت شود و به کسانی نیز که ازو به یک روز و چند روز در سفر سابق بوده باشند در رسد و از ایشان نیز سبقت گیرد و گوید هر چند سبقت شما را بوده و «السابقون السابقون اولئك المقربون» در شأن شما آمده لکن این رحمت و شرف به ما مخصوص تر است، چه سبقت بر سابقان می گیریم. پس ما اقرب المقربین باشیم و حدیث «و نحن | الاخرون السابقون» اشارت به ما تواند بود و بیت ابو العلاء [ع] معری عبارت ازین معنی است:

وای وان کنت الاخیر زمانه      لات بمالم تستطعه الاوائل

و همچنین بدین وجه منزلی که مادیانی او را زیادت شود از بسیاران که ازو سابق بوده باشند می گذرد تا چون هزار ساله راه برود او را هزار مادیان با نتاج هزار ساله باید آمد و حساب و شمار آن عظیم بسیار باشد و معین و معلوم که پیش محاسبان دشوارتر از حساب نتاج چهارپایان هیچ نباشد، چه نتاج را نتاج حساب باید کردن و عظیم بسیار شود. خصوصاً که متصور چنان باشد که نه اصل سقط شود و نه نتاج.

و هر چند چنین شخصی بر بسیاران سبقت گرفته باشد لکن بسیار جماعت باشند که پیشتر ازو به سالها سفر کرده باشند و ایشان نیز همین ترتیب مادیان در هر منزلی نهادن رعایت کرده. هرگز آن شخص کی پستر سفر کند در آن جماعت که پیشتر سفر کرده باشند نرسد، مگر در یک صورت و آن صورت آن باشد که این شخص که پستر سفر کند و گفتیم که در هر منزلی اسبی مادیان ترتیب کرده باشد اگر در هر منزلی دو یا سه یا چهار و پنج زیادت مادیان ترتیب کرده باشد از بسیاران که پیشتر ازو سفر کرده باشند و مادیان کمتر ترتیب کرده بگذرد، و اگر به عکس این باشد قضیه نیز معکوس باشد.

و در آن شک نیست که هر که خیرات جاریه او اما بحسب کم و اما بحسب کیف زیادت تر و بهتر باشد اثر آن زیادت تر از آن بود و بالضرورة از دیگری که او را خیرات جاریه کمتر باشد ثواب و اجر آن زیادت و درجه او اعلی بود، مانند آنچه اعمال صالحه در دنیا متصور است و مراتب و تفاوت و موازنه آن به حسب کم و کیف عظیم بسیار باشد و ازین تقریر و مثال که گفته شد مجملأً احوال درجات بحسب اعمال صالحه که در دنیا کرده باشند روشن می گردد تا به حدی که در نظر اهل محشر به ملایکه مشتبه گردد و با نبیا علیهم السلام در درجه مزاحمت نماید، بنا بر حدیث مصطفوی که «من بنی لله بناءً یاوی الیه غریب | او عابر بعثه الله یوم القیامة علی نجیة من در و وجهه یضیء لاهل المحشر یقول اهل الجمع هذا ملک من الملائکة لم یر مثله حتی یراحم ابرهیم علیه السلام فی قبته و یدخل الجنة بشفاعته اربعین الف رجل.»

و اعمال صالحه هر چند عظیم بسیار و متنوع است لکن آنچه عمل آن از شخص منقطع نیست خیرات جاریه است بدان وجه که تقریر رفت، و اقسام و احوال آن به شرح مفصل من بعد خواهیم گفتن.



و آنچه گفته ایم که مادیانان که در هر منزل بسته باشند به آلات به هم مرتب و فریه، مثال آنست که گفته شد که در دنیا هر چند شخصی عمل صالح کند اعمال غیر صالح نیز از او در وجود آید و با هم مختلط گردد مانند اسب لاغر و نامرتب، و در عقبی چون در بهشت مخلد می گردند عقاب متصور نباشد.

و اما مادیانانی که به هر منزلی یکی اضافه گله او گردد، چه از مال او خریده شده با نتاج<sup>۱</sup> آن بهم عظیم بسیار شود، مثال آنست که روز به روز از خیرات جاریه او فایده ای به خلقی رسد و ثوابی و دعایی به نفس او رسد و قوتی دیگر نفس او را بادید آید و درجه او اقوی و اعلی و اعظم گردد.

و اما اگر تصور کند که «یامات» کی او نهاده باشد چون سفر و راه عظیم دور باشد قدرت او بدان نرسیده باشد که به مواضع عظیم دور نیز «یام» بنهد، او را همان قدر میسر شده باشد که چون چند ساله راه را «یام» نهاده باشد بدان فناعت نموده و راه بسیار دیگر در پیش بوده ترک «یام» نهادن گرفته تا موضعی معین «یامات» او منقطع گشته،

مثال آنست که خیرات جاریه و اوقاف به مرور ایام منقطع می شود. لکن چون در سابق گفتیم که شخصی کی او را هزار مادیان بواسطه آنک در هر منزلی بسته باشد و او را حاصل شده و با نتاج هزار ساله به هم عظیم بسیار باشد و متصور آنک نه اصل سقط شود و نه نتاج و بعد از آن به قرار هزار ساله آن چهار پاییان را علی التواتر و التوالی نتاج این | گله ها بی آنک اصل و نتاج سقط شود خواهد بودن اگر از آن مادیانان که در منازل مرتب بود منقطع گردد زیادت او را نقصانی نباشد.

و بدین تقریر که رفت همانا اگر همه بیتکچیان و محاسبان عالم جمع شوند تا حساب هزار ساله نتاج گله شخص که بدین موجب باشد که ذکر رفت بنویسند میسر و مقدور ایشان نگردد، فکیف اگر دو هزار سال و سه هزار سال باشد، و بجایی رسد که نتاج یک ساله آخرین زیادت از هزار ساله گذشته باشد، بلکه یک روز.

و به موجب بیان و تقریری که کرده شد اعمال صالحه که شخص در مدت حیات کند به نسبت با آنچه

حق تعالی به تفضل و کرم و جود خود کرامت فرموده و آنچه بعد از وفات او نتیجه آن حاصل شود و بدان واسطه تدرج کند عظیم مختصر باشد، و آنچه گفتیم که دشخوار در حصر توان آوردن آنست که بواسطه کرم و جود و فضل باری تعالی حاصل شود، چنانک می فرماید که «وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها»، و این معنی از تقسیم که بعد از این خواهیم کردن مشروح و مفصل معلوم شود، و این تقریر و معانی به وجوه و امثله دیگر مناسب، و مطابق این مثال و تقریر در رسالات که در باب کمال نفس بعد از مفارقت نوشته ایم و بر بالا شرح داده شد مفصل گفته

شده و اینجا این مثال نیز مقوی آن و آن مقوی این است و این مرتبه به جایی می رسد و چنان قوی و عظیم می شود که روز به روز اهل دنیا ایشان را دعا بیشتر می کنند و جهت ایشان صدقات می دهند و عمارات و خیرات جاریه می کنند، و آن مانند احوال انبیا و اولیا که می بینیم که شبان روزی خلائق دعا و ثنا [ی] ایشان می گویند و جهت ایشان اوقاف و خیرات متنوعه می کنند، دیگر باره چون اعتبار آن خیرات و فایده آن ثواب و مراثب و

۱- اصل : نتایج هم خوانده می شود.

- درجات کنند آثار یک طرفه العین آن چندان باشد که هزارساله احوال دیگر کاملان و آن به قلم و حساب هیچ کس راست نیاید و مثال آن در مقدمه نیز در صورت پادشاه و اسب به مبارز دادن و ملک گرفتن هم گفته شد. و این مثال جهت آنست تا معلوم شود که اصحاب اعمال صالحه را در عقبی بی تراجع و نقصان همواره ترقی در کمال و تدرج هست، و لاشک چندانک اعمال صالحه و خیرات جاریه زیادت نتیجه آن بیشتر واقوی و اعظم باشد و هیچ یک از اعمال او و دعا که بدورسد مهمل و عاطل و بی نتیجه نماند و چندانک زیادت گردد مرتبه او اعظم و درجه او اعلی باشد و به وقتی کی خیرات جاریه او منقطع شود فوایدی که از خیرات جاریه بدورسیده باشد باقی بود، مانند فوایدی کی بواسطه اعمال صالحه او که در دنیا بدورسیده و خواهد رسید، و چندانک آن اعمال و دعا و صدقه بیشتر باشد درجه او زیادت تر بود و ترقی او در کمال و تدرج به همان نسبت باشد، و هر چند تصور توان کرد که اگر آن «یامات» منقطع نشدی یا دیرتر منقطع شدی گله و رمة او به اضعاف اضعاف آن شدی، لکن چون راه عظیم دور باشد به همه مواضع «یام» نهادن تعذری داشته باشد. ۱۵
- و این مثال آنست که چون احوال دنیا همواره در تغییر و زوال است و آن را زیادت ثباتی متصور نه لاشک خیرات جاریه نیز به مرور ایام چنانچ مشاهده می رود مندرس گردد. لکن بدان مقدار زمان که آن خیرات جاریه جاری می باشد در اکثر صور اضعاف اضعاف آن می باشد که آن شخص به مدت عمر از اعمال صالحه حاصل کرده باشد. ۱۵
- چه گفتم که زمان عمر آدمی کم است و اعمال صالحه او مختلط به اعمال سیئه می باشد، و اکثر مردم را اعمال سیئه بسیار می باشد و بعضی از اسرار و حکمت الهی که درین معنی به خاطر این ضعیف آمده در مقدمه گفته شده در آن معنی که خیرات مقسوم است بر همه و همه را باید که از آن حظی و نصیبی باشد، اینجا به تکرار احتیاج ندارد. ۲۰
- و هر چند خیرات جاریه نیز بواسطه دنیا میسر گشته که «الدنيا مزرعة الاخرة» و مجملآ چون در ضمن آن خیرات باشد از جمله اعمال صالحه او باشد، لکن به موجبی کی گفته شده غله نادرده و به خورد مردم نداده به تقدمه دعا توقع نتوان داشت، مانند آنچه آن شخص که اسبان در «یامات» بسته باشد تا به هر منزلی نرسد در هر منزلی مادیانی اضافه گله او نشود و او را مادیان گله با تصرف نیاید، و چون اصل با تصرف نیامده باشد تصرف نتاج نیز متصور نبود. ۲۰
- و بدین تقریر و براهین و مقدمات معلوم و محقق شد که وقف کردن که آن از خیرات جاریه است و آنک خیرات جاریه آن را ثواب و اجر عظیم بسیار است و هر که در آن طعنی زند یا منکر باشد آن از نادانی و غفلت باشد، و چون او را دست دهد که آن خیرات جاریه به جای آرد و در آن اهمال نموده باشد زیانی که او با خود کرده باشد، هیچ کس با او نتوانسته باشد کردن و دشمن حقیقی خود بوده باشد. ۱۱۶
- و آنچه گفته اند که شرم محض را وجود هست یا نه این ضعیف شرم محض این یافته است که کسی با خود بدی کند که در عقبی او را زیان دارد، خصوصاً چنان بدی خصوصاً که بدان قادر بوده باشد، و این بیت کی گفته اند:

ولم ارمن عیوب الناس شیئاً کنقص القادرین علی التمام  
و آنچه تصور کرده اند که خیرات جاریه عاقبة الامر منقطع می گردد و از آن متألم می شوند و آن را  
بنیادی نمی پندارند، هر چند در سابق به انواع شرح داده شد لکن اینجا بگماه به مثالی دیگر بگوئیم تا روشن تر  
و واضح تر گردد.

- گوئیم کسی که از انقطاع آن خیرات جاریه و آثار آن ناامید گردد باید که بیشتر به کمالی که به اندک  
۵ زمان [ن] بواسطه بدن حاصل کرده باشد امید منقطع کند و قطعاً استوار ندارد که کمال او را در دنیا به چند روز  
که عمر او بوده حاصل می شود آن را اثری یا فایده ای بود. اگر این را استوار دارد بالضرورة آنچه آثار آن زیادت و  
طول زمان آن بیشتر و کم عیب تر باشد باید که قبول کند، و چون می داند که غرض و مطلوب در چند روز عمر  
کمال است باید که بدانند که در خیرات جاریه نیز همان کمال می باشد بلکه بیشتر و بهتر، و به مقتضی حدیث  
۱۰ نبوی علیه الصلوة والسلام ظل صدقه مرد باقی است تا به وقتی که اهل محشر از حساب فارغ گردند که « المرء  
فی ظل صدقته حتی یقضی بین الناس ».

و این غایت کمال و نهایت فایده صدقه است به موجبی کی در سابق شرح داده شده و در مثال گفته شد  
که چون نتایج و فایده آن حاصل شده باشد اگر مندرس گردد غرض و مطلوب حاصل شده باشد، و مناسب این  
احوال بزرگی بیتی گفته :

- ۱۵ هر جا که عمارتی نو آغاز کنند در بستن آن طاق خوی<sup>۱</sup> ساز کنند  
طاق جان را چو تن درو خو بستند چون طاق تمام گشت خو باز کنند

[۱۷]

| و دیگری گفته که :

- ترکیب نبات مصر در هم پیوست قناد سبک شیشه شامی بشکست  
و مثال این .....<sup>۲</sup> ارا ن باشد که چون کسی خواهد که کهریزی جاری گرداند از کهریزکنان و کلنگ و  
۲۰ دلو و چرخ و روشنائی و ترازو و زمین که بدان بسنجد [و] بدانند که از کجا آب بر زمین افتد و احوال آن بدان قیاس  
کنند و چندم دور دیگر و مایحتاج که بدان متعلق است چاره نباشد و چون مدتی بدان مشغول باشند چون آب  
جاری گردد و غرض و مطلوب کی آن آب جاری است حاصل گردد لاشک آن کهریزکنان و آن آلات از آنجا  
منقطع شود. اگر کسی بدان متأسف گردد که آن کهریزکنان و آلات منقطع شدند و ندانند که ایشان جهت چه  
آنجا ملازم و در کار بودند و از کهریز و فواید آن غافل ماندند همین معنی باشد که متأسف شوند که خیرات جاریه  
که سبب حصول درجات بود منقطع گشته باشد و هر چند به موجبی که در سابق نیز گفته شده اگر با وجود آنک  
۲۵ آب چشمه روان باشد اگر بقرار کومش<sup>۳</sup> در کار باشد و همواره کار کند بهتر و آب زیادت باشد، لکن چون آب  
کهریز بسیار شده باشد و دیده و زراعت بسیار چندانک قوت شخص بدان وفا کند و بدان حاصل شود و نیز شاید

۱- «خو» به معنی چوب بست است ۲- ۴، دراصل دوسه کلمه ریخته است  
۳- کومش به معنی چاه کن و مقنی است (برهان قاطع)

که بالای آن کهریز ملک دیگری باشد که ایشان نیز کهریزی بر آن نهاده باشند و ایشان نیز خواهند که بدان ارتفاع گیرند و حصه و بخش ایشان باشد بدان قناعت نماید و چندان از ارتفاع آن املاک او را حاصل شود که هر سال چند کهریز بدان توان ساختن، لاجرم زیادت التفاتی بدانچ البته آن کهریز راند نداشته باشد و او را در آن نقصانی نبود.

۵ و این مثال آن معانی است که در مقدمه ذکر رفته و چون حال بدین موجب است که تقریر رفت باید که شخص بداند که چون حق تعالی در حق او آن کرامت فرموده که می فرماید «ولقد کرّمنا بنی آدم» و فرموده کی «خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً» سعی نماید تا خود را در معرض تلف و هلاک نیارد و خود را در درجه آنان آرده که حق تعالی در حق ایشان می فرماید «تجری من | تحتها الانهار خالدین فیها ابدآ» [۱۸]

مادام که شخص در حیات است با وجود آنک سعی نماید تا اعمال صالحه کند لاشک به موجبی کی گفته شد اعمال سیئه نیز با آن مختلط گردد و شخص با شیطان بر نیاید که راه زنی کند، هر چند سعی باید کرد تا دفع و ساوس کند لکن علاجی که بهترین است و توشه آخرت که مدد نجات و تدرج و ترقی او باشد به موجبی کی مفصل و مشروح گفته شد و بر عقب نیز در اقسام اعمال خیر و شر بگوئیم آنست که متصور و واضح و روشن است و از آن روشن تر هیچ قضیه ای نباشد، چه مشاهده می رود که انبیا را علیهم السلام بعد از مفارقت بدن آثار بر آن وجه است که عدل و عمارات و ضبط عالم و عالمیان بدیشان قایم است، خصوصاً خاتم النبیین که به حکم این آیت «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین»، و حدیث نبوی که فرموده که «بعثت الی الاحمر و الاسود» به حکم «انا ارسلناک کافه للناس بشیراً و نذیراً» به همه عالمیان مبعوث گشته و فرموده که «من قال لا اله الا الله دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من ناری» شفیع همه عالمیان شده. ۱۵

و خیرات این معانی و فواید و درجات آن به کدام عبارت توان گفتن و به چه چیز و چگونه در حصر توان آوردن، چه همه خیرات جاریه و غیر جاریه به اشارت و ره نمایی او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها است و حق تعالی در حق او فرموده «لولاک لما خلقت الافلاک» و آنچ حق تعالی فرموده که «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین» از آن جمله رحمت بر عالمیان یکی اینست که خیرات جاریه فرموده تا بجای آرند. چه ازین معظم تر و گزیده تر ارشادی نبود به موجبی کی تقریر رفت و معلوم و محقق گشت که فایده و آثار آن تا به چه حد است. و هر که او را حق تعالی هدایتی و توفیقی داده باشد...<sup>۱</sup> از خوردن | و آشامیدن خود بازگیرد و در خیرات جاریه صرف کند اجر ثواب او بیشتر متصور بود، حق تعالی همه مؤمنان و مسلمانان را درین...<sup>۲</sup> باب سعی نمایند بر وجهی که کبر و نخوت و عجب بدان واسطه در سر نگیرند و تفکر به خود راه ندهند. و این بنده ضعیف را نیز بر همان موجب کرامت کناد، بمنه و لطفه. ۲۵

و چون این بحث و بیان به تطویل انجامید و یحتمل که هر کس از آن تحقیق معانی چنانچ باید معلوم نکند، خواست که تلخیصی از آن در ذیل آن بنویسد و تقسیمات آن به موجبی کی در سابق وعده داده شده

۱- در اصل جای سه چهار کلمه بیاض است ۲- در اصل سه چهار کلمه ریخته و سائیده شده



وضع کند، چه وضعی غریب و مفید و بشارتی است همه مؤمنان و مسلمانان را. می گوید که از فحوی این بحث و بیان و تقریر و مقدمات چند مسئله و قضا یا معلوم می گردد بدین موجب:

اول آنکه به حکم حدیث نبوی که «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث: صدقه جاریه و علم منتفع به و ولد صالح یدعوله»، معلوم می شود که مسلمان را ممکن است که بعد از وفات او بسببی ازین اسباب سه گانه انواع خیرات در جریده اعمال او ثبت کند و او را به سبب آن استحقاق ثواب بر آنچه در حال وفات بوده زیادت گردد و در کمالات ترقی و تدرج کند.

دوم آنکه چون اکثر محدثان صدقه جاریه را که در لفظ حدیث نبوی آمده بر وقف حمل کرده اند به سبب آنکه خیر آن بعد از وفات واقف به سبب سعی جمیل او مدتها جاری می باشد، پس به همین تقریر علم نیز که از وی بازماند و از آن مردم منتفع شوند و سبب ارشاد ایشان گردد، و فرزند صالح که بعد از دعا [ی] خیر پدر کند لاشک اثر آن نیز مدتی می باشد و به حقیقت آن نیز خیری جاری باشد، بلکه غالباً مدت انتفاع علم زیادت از وقف و دعا [ی] فرزند تواند بود. چه علم تا مادام که اهل عالم باشند فواید آن متصور است، بلکه نفوس را بعد از مفارقت بدن به سبب انتفاعی که بدان علم گرفته باشند زیادتی فواید ممکن و متصور است و همچنان فواید وقف و همچنان فواید فرزند، و چون محتمل است که فرزند زادگان شخص بعد از ادوار و اطوار بسیار صالح باشند و دعا کنند و سبب [ی] پدر شوند امتداد زمان ایشان نیز متصور است، و مصدق این تقریر آنکه نبی علیه الصلوة والسلام این هر سه را در یک سلک کشیده، به سبب آنکه نفع هر سه مادام که آن امور باقی باشد بر سبیل استمرار او را خیری جاری باشد.

سیم آنکه از حکم این حدیث به موجب تقریری که رفت معلوم شد که اگر کسی در حال حیات وضعی پسندیده نهاده باشد که به سبب آن فایده و نفع به مردم علی الاستمرار رسد، چنانکه قاعده [ای] که سبب اظهار معدلت و ترفیه خلائق باشد وضع کند، یا قاعده [ای] که به سبب آن ظالمان به مردم زحمت توانند رسانید دفع کند، یا عمارتی از پول و رباط ساختن و کهریز جاری گردانیدن، یا درخت نشاندن و انواع درختها و تخمها که در ولایتی نباشد و از مواضع دور و نزدیک حاصل باید گردن و نشاندن و کشتن و مردم را بدان ارشاد و تعلیم فرمودن و تحریص دادن تا در آن بکوشند و مستمر گردانند، و صناعات نیز که در آن ولایات نباشد باید گردن و به مردم آموختن تا فایده که پیش از او اهل آن ولایت را نبوده و از آن محروم مانده باشند در آن وقت و بعد از او تاسالها و قرنهای و عهدها [ی] بسیار مردم به سبب سعی و ارشاد او بدان منتفع شوند و ثواب آن او را<sup>۲</sup> عاید گردد.

و حدیث نبوی که «سبع یجزی العبد اجرهن و هو فی قبره من علم علما او بنی مسجداً او کبری نهرأ او نبط عیناً او غرس غرساً او رث مصحفاً او ترک ولداً صالحاً یدعوله»، و اگر بعد از مردم دانند که آن خیرات را او باید کرده و در تحصیل آن کوشیده بعد از آنکه اجر او بواسطه آن عمل بوده باشد چون یاد او به خیر کنند

۱- اصل، سگانه ۲- حروف داخل [ ] در اصل بیاض است

ودعای او گویند اجر او به آن واسطه مضاعف گردد، و فی الحقیقه چون فایده آن اعمال بعد از او تا مدت‌ها به طریق مستمرار به مردم می‌رسد هم از قسم خیرات جاریه تواند بود.

و آنچه نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که «من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القيامة»<sup>۱</sup> علیهم انه هو الغفور الرحيم» اشارت است بدان که منقسم می‌شود به سه قسم:

[۲۱]

اول آنک اعمال صالحه او زیادت باشد از اعمال سیئه،

۵

دوم آنک اعمال سیئه او زیادت باشد از اعمال صالحه،

سوم آنک اعمال صالحه و اعمال سیئه او متساوی باشد.

اما قسم اول از اقسام مذکوره قسمت را در آن مدخل نیست و آن شخص از اهل استحقاق ثواب باشد، و چنانکه اعمال صالحه او بیشتر بوده باشد ثواب بیشتر و درجه او عالی تر باشد، و اگر او را خیرات جاریه باشد ثواب آن اضافه آن شود و درجه او به غایت عالی گردد، «اللهم اجعلنا من جملة من واحشنا فی زمرة منهم» اما قسم دوم از این اقسام منقسم می‌شود به سه بخش:

۱۰

بخش اول آنک اعمال صالحه او با آنک کمتر است چون حق تعالی به فضل و کرم و رحمت خود جزای اعمال صالحه بعضی را ده و بعضی را هفتصد و بعضی را اضعاف آن و بعضی را بغیر حساب می‌دهد و اعمال سیئه را به مثل، چنانکه فرموده «ومن عمل سیئة فلا یجزی الا مثلها» جزاء آن اعمال صالحه کمتر راجح آید بر جزاء اعمال سیئه او که بیشتر کرده باشد، و درین قسم نیز تقسیم را مدخل نه و آن شخص از اهل استحقاق ثواب باشد.

۱۵

بخش دوم آنک اعمال صالحه او که گفتیم که کمتر بوده باشد از اعمال سیئه او، اما چون حساب کنند و تفاوت مجازات اعمال صالحه او به موجب مذکور اضافه کنند مساوی جزاء اعمال سیئه او گردد، و این بخش منقسم می‌شود به دو وجه:

۲۰

وجه اول آنک او را خیرات جاریه نباشد که بعد از وفات او به وی رسد و اضافه اعمال صالحه او گردد و او از اهل سلامت و نجات باشد. نه استحقاق زیادتی ثواب و نه استحقاق عقاب داشته باشد.

وجه دوم آنک آن شخص خیرات جاریه جهت آخرت خود مرتب کرده و اندوخته باشد و چون عمل آن از منقطع نمی‌گردد چنانکه شرح داده شد لاشک همواره ثواب آن خیرات اضافه اعمال صالحه او گردد، و بدان سبب جزاء اعمال او | زیادت شود و آن شخص اگر چه در وقت وفات از اهل استحقاق ثواب نبوده باشد این زمان به سبب اضافه ثواب خیرات جاریه او از اهل استحقاق ثواب گردد.

[۲۲]

بخش سوم آنک اعمال صالحه او کمتر باشد از اعمال سیئه او، و با وجود آنکه گفته شد که جزاء اعمال صالحه را بعضی ده و بعضی هفتصد و اضعاف آن و بعضی را بی حساب می‌دهد هر چند تفاوت آن حساب کرده اضافه کنند هنوز مساوی جزاء اعمال سیئه او نگردد، و این قسم منقسم می‌شود به چهار وجه:

۱- اینجا ظاهراً یک ورق ساقط شده است.



وجه اول آنک اورا خیرات جاریه نباشد که به سبب ثواب آن جزاء اعمال صالحه او زیادت گردد، و این شخص از اهل استحقاق عقاب باشد.

وجه دوم آنک او را خیرات جاریه باشد لکن چندان نباشد که چون ثواب آن اضافه اعمال صالحه او گردد مساوی جزاء اعمال سیئه او شود، به سبب آنک آن خیرات جاریه بیشتر از آنک اجر آن مساوی اعمال سیئه او گردد منقطع شود، و این شخص نیز از اهل استحقاق عقاب باشد اما کمتر از وجه اول.

۵

وجه سوم آنک او را خیرات جاریه باشد و ثواب آن چندان اضافه اعمال صالحه او گردد که مساوی جزاء اعمال سیئه او شود و پیش از آنک زاید شود خیرات جاریه او منقطع گردد و این شخص با وجود آنک بیشتر از اهل استحقاق عقاب بوده بدان واسطه از اهل سلامت و نجات گردد.

وجه چهارم آنک او را خیرات جاریه چندان بوده و استمرار یافته که چون ثواب آن اضافه جزاء اعمال صالحه او گردد جزاء اعمال صالحه او بر اعمال سیئه او راجع شود، و این شخص با آنک بیشتر از اهل استحقاق عقاب بوده از اهل استحقاق صواب گردد.

و چون درین وجوه و اقسام تأمل می رود آیت «و آخرین اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً عسی الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحیم» که در ماقبل نیز یاد کرده شد شامل و مصدق این همه وجوه و اقسام مذکوره است و اشارت به آن و بشارت بدان.

[۲۳]

اما قسم سوم از اقسام اولین که به وقت وفات شخص اعمال صالحه او مساوی اعمال سیئه او بوده باشد و درین قسم تقسیم دیگر را مدخلی نیست به سبب آنک چون اعمال صالحه مساوی اعمال سیئه است و گفتیم که هر عمل صالح به اضعاف آن اجر می دهد، پس جزاء اعمال صالحه او را به اضعاف جزاء اعمال سیئه او باشد و این شخص از اهل استحقاق ثواب باشد، و اگر این شخص را خیرات جاریه نیز باشد به اضعاف آن گردد و درجات او عظیم عالی شود، و قسمتی کی ما کرده ایم در آن هیچ شکی نیست، لکن در باب ثواب و عقاب کی بعد از مفارقت بدن که به هر صاحب قسمتی ازین اقسام می رسد بر چه وجه باشد میان علماء اسلام در آن اختلافی هست.

۲۰

چنانچ پیش اهل سنت و جماعت آنست که اگر کسی را که اعمال حسنه باشد و اعمال سیئه، بحسب اعمال سیئه شاید که حق تعالی بقدر آن سیئه او را عقاب کند و شاید که عفو کند و بعد از آن جهت اعمال صالحه او را ثواب دهد و درجات آن بحسب اعمال متفاوت باشد.

۲۵

و پیش اصحاب احباط که ایشان از اهل اعتزال اند آنست که اگر در آن اعمال سیئه کبیره ای باشد و او توبه ناکرده بمیرد تمامت اعمال صالحه او محو شود و او در دوزخ ابداً بماند.

و پیش اصحاب موازنه آنست که اعمال صالحه او را با اعمال سیئه موازنه کنند. اگر اعمال صالحه راجح باشد او از اهل ثواب باشد، و اگر اعمال سیئه راجح باشد از اهل عقاب باشد، و اگر هر دو مساوی باشد از اهل

نجات و سلامت باشد.

ومادر تقسیم اگر چه رعایت شمه [ای] از معنی موازنه جهت تفهیم کرده ایم اما تا خلاف هیچ مذهبی نباشد بجای ثواب و عقاب استحقاق ثواب و عقاب گفته ایم، و در آن ترددی نه که شخصی را که جزاء اعمال سیئه او بر جزاء اعمال صالحه او راجح باشد او را استحقاق عقاب باشد و نگفتیم که او را عقاب کند. چه احتمال دارد که عفو از جایزات باشد. و ازین تقریر و بیان و تقسیم معلوم می شود که رحمت و فضل باری تعالی در حق عباد عظیم بسیار است. چه

۵

ازین یازده قسم که بر شمریم سه قسم آنند که از اهل استحقاق عقاب اند و دو قسم از اهل سلامت و نجات و شش قسم از اهل استحقاق ثواب، و این معنی مناسب | حدیث قدسی است که حق تعالی فرموده «سبقت رحمتی غضبی» و همچنین مناسب آیت «وسعت رحمتی کل شیء» - و سبب آن آنست که در عوض اعمال حسنه او را به اضعاف آن اجر می دهند.

[۲۴]

دیگر آنک که بعضی را توفیق می دهد تا خیرات جاریه می کنند و مدد حیات ابدی ایشان می گردد به موجبی کی تقریر رفت، و چون این قواعد واضح و روشن شد معلوم و محقق گشت که خیرات جاریه را در تحصیل درجات اخروی آثار بسیار است، چه در بعضی از صور شخص را از استحقاق عقاب به درجه استحقاق ثواب می رساند و در بعضی از صور از درجات ادنی به درجات علیا واصل می گرداند، و آن معنی موجب لذات نعیم و سعادات حقیقی اخروی شخص می گردد و کدام فایده در مقابله و موازات آن تواند آمدن.

۱۰

و حقیقت آنست که هر که را قدرت آن باشد که خیرات جاریه کند و در ارادت و اقدام او بران معنی فتوری یا قصوری باشد سبب آن جز غفلت از ان اقسام و فواید آن نتواند بود. والا با قدرت در تحصیل سعادات اخروی ابدی از ان بازماندن نه بر منهای عقل باشد، و آنچه آن بزرگ گفته که

۱۵

ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

اگر چه اهل ظاهر حمل آن بران کرده اند که آن آثار دلیل همت شخص واقف است که «ان المبانی تحکی همة البانی»، اما اهل تحقیق دانند که مراد ازین هر دو سخن فواید آن آثار است که از ان آثار به شخص می رسد و او را در لذات نعیم مخلد می گرداند.

۲۰

و ازین بیان و تقسیم که تقریر رفت معلوم و محقق می گردد که تا مادام که اعمال صالحه شخص بر اعمال سیئه او راجح آید خواه به سبب مقابله و خواه به سبب موازنه، و غرض ما از موازنه درین موضع آنک که اجر حسنات که حق تعالی به صفات کرم و عفو و رحمت و به فضل خود یکی را ده و هفتصد و اضعاف مضاعفه و غیر حساب فرموده، و آنک که به سبب اجر خیرات جاریه که گفته شده که بعد از وفات شخص اضافه حسنات و اعمال صالحه او خواهد شد او را متراجع و معکوس و منکوس نتواند کرد، و مصدق این تقریر آیت «ان الحسنات ینهبن السیئات» است، | و حدیث نبوی که فرموده: «اتبع الحسنه السیئه یمحها».

۲۵

[۲۵]

اما اگر سیئات شخص چنان بسیار و وافر باشد که اعمال صالحه با اضافه آنچ حق تعالی به صفات کرم و رحمت و عفو و به فضل و جود بی دریغ خود بدو ارزانی داشته از تفاوت اجر حسنات و از اضافه اجر خیرات

جاریه به موجبی که تقریر رفت که آن بعد از وفات می باشد و آن مقابله و موازنه کنند سیئات او راجح آید بر آن یا خود او را زیادت چیزی از اعمال صالحه بوده باشد آن سیئات غالب شده غالبتر باشد و غایله و نکایت آن زیادت [شود] و روی به اسفل السافلین نهاده به طریق دوام و استمرار در درکات دوزخ نازل تر شود و خلود در دوزخ این معنی است و او را هیچ چاره نباشد و خلاص صورت نبندد الا بواسطه کلمه «لا اله الا الله» کی رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که «من قال لا اله الا الله دخل حصنی ومن دخل حصنی امن عذابی».

۵

و چون کافر را با وجود کفر این معانی و احوال مذکوره نیز باشد لاجرم درکات او متضاعف شود و عذاب زیادت و خلود او در دوزخ برین وجوه متصور و معین است، و چون جهت احوال انواع کفار و عاصیان و فاسقان به وجهی که مناسب هر یک از ایشان است حق تعالی در قرآن مجید آیتی منزل گردانیده و بعضی را، اما در بهشت و اما در دوزخ، حکم خلود فرموده و بعضی را نجات و خلاص، سبب آنک هر کس آن را مقابله و موازنه نمی دانند کردن بریشان مشتبه و مشکل نموده و در آن ابواب همواره از یکدیگر سؤال و جواب کرده و گفته اند، و این ضعیف به قدر فهم خود احکام آن آیات را توفیق داده و کیفیت احوال خلود، اما در بهشت و اما در دوزخ، گفته و بیان آن به وجوه منقول و معقول در ذیل کتاب سلطانیه و در رساله فتوحات نیز که در کتاب لطایف مدرج است و آن هر دو کتاب از مصنفات این ضعیف است کرده. چون خواهند که بعضی ازان معلوم کنند از انجا مطالعه باید کرد.

۱۰

و همچنانک حسنات شخص که به اسباب مذکوره به چند وجه راجح می آید، و هر وجهی ازان قسمی می شود از اقسام حسنات همچنان چون قضیه | معکوس باشد و سیئات در مقابله هر وجهی از این ذکر رفته راجح آید هر وجهی ازان قسمی باشد از اقسام سیئات، و چون آن را نیز در حساب اقسام آرند اضافت آن اقسام یازده گانه شود.

[۳۶]

و چون ما آن را در حساب تقسیم نیاورده ایم اندیشه رفت که اگر ذکر آن نرود بعضی مردم ازان غافل مانند و به اندیشه آنک عفو و رحمت و کرم و جود بی دریغ باری عز و علا مرتب و محقق است در اکتساب حسنات چنانچ باید نکوشند و بریشان پوشیده مانده که چون هر دو با هم باشد نور علی نور باشد، و اگر ایشان بکلی میل به اعمال سیئات کنند و بعضی از اعمال صالحه با آن اعمال سیئه ایشان مخالط نباشد اسباب عفو و رحمت مرتفع شود و ضرورت گردد که به صفت عدالت آن سیئات را به مثل مجازات فرمایند، و چون سیئات بسیار باشد مجازات آن به مثل هم بسیار باشد و آن عقوبت را کوه بر نتابد.

۲۰

و نیز آنک اگر ذکر این معنی نکردی بعضی مردم که برین حال واقف باشند<sup>۱</sup> حمل بران کردند که ما نیز ازان غافل بوده ایم. پس رعایت آن هر دو قضیه را واجب دید این ذکر کردن و آنک تا بکلی نیز این معانی از اقسام که کرده ایم ساقط نبوده باشد.

۲۵

دیگر آنچه حق تعالی در قرآن مجید از صفات رحمت و عفو و کرم و جود خود یاد کرده فرموده است که «بیدل الله سیئاتهم حسنات»، اگر بران حمل بود که آن تبدل اشارت است بدانچ چون اعمال سیئه شخص زیادت

۱- شاید «نباشند» درست باشد.

از اعمال صالحه او باشد و جهت آنکه اعمال حسنه را به موجبی که تقریر رفت بعضی را ده چندان و بعضی را هفتصد و بعضی را به اضعاف مضاعفه و بعضی را به غیر حساب می دهد و سیئات را به مثل چون موازنه رود و آن تفاوت را که مناسب صفت رحمت و کرم و عفو و جود خویش در حق آدمی کرامت فرموده اضافه اعمال صالحه او کند اعمال صالحه او که کمتر بوده باشد راجح آید بر اعمال سیئه او که بیشتر زیادت بوده باشد.

و همچنین اجر خیرات جاریه که آن بعد از وفات اضافه اعمال صالحه شخص می گردد و آن نیز به فضلی و رحمتی و عفو و جودی عظیم است که حق تعالی فرموده بدان وسایط مذکور سیئات متبدل می گردد به حسنات و هر چند در اول این شخص از اهل استحقاق عقاب بوده باشد من بعد از اهل استحقاق ثواب شده باشد و این تبدلی عظیم ظاهر و عفو و کرمی و جودی و رحمتی بس روشن است و آثار آن زیادت از آنچه هر کس تصور تواند کردن، به موجبی که در مقابل جهت احوال آثار آن گفته ایم و فواید و تدرج در کمالات که به واسطه آن رحمت و جود و عفو و کرم مذکور حاصل می شود شرح داده و در مثال نتیجه اسباب مادیان یاد کرده و گفته که هیچ محاسبی و مهندسی نباشد که حصر نتیجه آن تواند کردن، و چون دران اقسام موازنه رود محقق گردد که آن همه بواسطه فضل و رحمت و کرم و جود او تعالی و تقدس میسر و واقع می شود.

و چون بدین وجه معین و ظاهر و روشن است زیادت ازین جود و عفو و رحمت و کرم از باری تعالی چگونه توقع توان داشتن، و آن آنکه زیادت ازین توقع دارند یا از نادانی یا از بی انصافی یا از هر دو باشد.

اکنون به موجبی که شرح داده شد اگر حکم آیت مذکور برین معانی و تبدل برین وجه حمل کنند که تقریر رفت پس بواسطه حکم آیت مذکور قسمی دیگر بر تقسیمی که رفته اضافه رود، و اگر بر آن حمل نکنند آن نیز قسمی باشد و آن قسم را مگر در یک قسم که آن آنست که شخص را همه اعمال حسنه باشد و اعمال سیئه با آن مختلط نه درده قسم دیگر آن را مدخل باشد، و بدین تقریر ده قسم دیگر متصور بود - چنانکه مجموع آن بیست و یک قسم باشد، والله اعلم.

و هر چند علما و حکما [ی] را سخاوت و اولوالالباب احوال کیفیت خلود، اما در بهشت و اما در دوزخ، مجملات ازین بحث و بیان و تقریر و مقدمات قیاس کرده معلوم کنند، اگر جهت تفهیم مبتدیان این ضعیف به طریق معقول و منقول در آخر کتاب سلطانیه که از مصنفات این ضعیف است به توفیق ایزدی واضح و روشن گردانیده چون خواهند که بعضی ازان معلوم کنند از آنجا مطالعه کنند تا به حکم آیت «لیردادوا ایماناً مع ایمانهم» ایشان را ایمانی دیگر تازه قلبی حاصل شود، چه اعتقاد قلبی درین باب وقتی بآید که آن را به ادله و براهین نقلی و عقلی بروجهی که هر دو را مطابق و موافق گردانیده باشند مبین و مثبت کنند و مؤمنان و مسلمانان را ضرورت تر ازان چه تواند بود که چنین امری معظم را به موجبی که به اعتقاد و نقل قبول کرده اند به طریق عقل نیز بدانند تا معتقدتر گردند و بدان قطع زفان طاعنان کنند و بدان واسطه بی تردد از سر اطمینان تمام در ادخار زاد آخرت کوشند که آن اعمال صالحه و خیرات جاریه است.

و این رساله مشتمل است بر آن چه کسانی که دران اهمال می نمایند سبب آن تردد است، والا چگونه کسی

۵

[۲۷]

۱۰

۱۵

۲۰

[۲۸]



در آن اهمال جایز داشتی، و چون آن را بدانند اهمال جایز نشمرند و دران باب سعی نمایند مرتبه ایشان عالیتر گردد و به درجات عالیّه بهشت برسند و شاید که بواسطه صدق دران باب از درجات بهشت تدرج کرده به مرتبه و درجه فر دوس برسند. حق تعالی به فضل بی دریغ خود همه مؤمنان و مسلمانان را مانند این مراتب و درجات کرامت کناد و این ضعیف را با ایشان حشر کناد، بحق حقه و سعه جوده.

- ۵ و چون ازین تقسیم و شرح و بیان خیرات، فارغ شدیم که غرض ازان شرح فواید احوال خیرات جاریه و وقف کردن بود آمدیم با سر احوال خود و گوئیم چون حق جل و علا خواسته بود که بعضی از اسرار کیفیت احوال خیرات جاریه بر ضمیر این بنده ضعیف روشن گرداند تا به موجبی کی تقریر رفت در قلم آرد می نماید که از مبدأ عهد صبی الی یومنا هذا بواسطه موهبتی که حق تعالی در ازل تقدیر فرموده بود و خواسته که به ظهور پیوندد به موجبی کی در مقدمه یاد کرده شد اکثر اوقات به اندک عمارتی مشغول و مایل می بود و دران شروعی می نمود و از اهالی آن صناعات استفاده می کرد و بقدر وسع بهر وقت عمارتی در عمل می آورد و به اندیشه و فکر آن مشغول می شد که آن عمارت باید که مبنی و مشتمل باشد بر خیرات، و همچنین همواره بقدر استطاعت و مقدار طاقت به اندازه فکر و فهم خویش در بعضی معانی دقیق و حقایق اشیاء مهوس بود که هم فکری کند و در آن شیوه بحسب قدرت شروعی نماید و به خدمت علما و مشایخ و اصحاب قلوب و ارباب عرفان تقریری جوید و ملازمتی نماید، و با وجود استغراق به اموری که از حضرت بارگاه سلطنت بدو مفوض بود به اوقات فرصت از خدمت آن بزرگان استفادتی کند تا باشد که از بحر بی کرانه حقایق معانی چیزی دریابد. با خود اندیشید و گفت:
- ۱۰ کاندین بحر بی کرانه چو گوک دست و پایی بز، چه دانی بوک

[۲۹]

۱۵

و همواره از اندیشیدن آن معانی بکل غافل نماند و از حضرت ربوبیت موهبتی چنانک تقدیر او تعالی و تقدس بوده و در حق این ضعیف کرامت فرموده و زیادت جهدی از خود نیافته،

۲۰

۲۵

چه در عنفوان جوانی و زمان تحصیل علوم و اوقات عمارات اتفاق چنان افتاد که به ملازمت بندگی حضرت مشغول بود و ملازمت آن بزرگان و کاملان نتوانست نمود و به نفس خود بر سر عمارات نتوانست بودن الا به نادر و همان مقدار نتوانست کردن که به هر وقت که آنجا رسد باصناع به زبان تقریری کند و شرحی دهد یا رسمی و طرحی ازان عمارات بر کاغذی کشد و بدیشان نماید، و چون ازان زمان تا اکنون به تدریج حق تعالی توفیق رفیق گردانید تا بی زیادت سعی و جهدی که کرده باشد یا خود را در میان دیده، یا به سعی و جهد خود نسبت کرده، کلمه [ای] بر قلم او جاری تواند گشت تا کتب و رسالات در هر علم تصنیف کند، یا تقریری در معانی و مصالح مانند این مبانی و خیرات بر زلفان او جاری تواند شد، یا نوشتن مانند این وقفنامه مشروح و مبسوط و مشروط به فکر و کفایت و ضمیر او راه تواند یافت و دران شروع تواند نمود و به اتمام آن مشغول تواند گشت. و چون به فضل ایزدی آن مجموع که ذکر رفت واقع و میسر گشت موروار پای ملخی گرفته خود را متوجه حضرت ربوبیت یافت. دران حال تأمل کرد و تعجب نمود و خود را به مثال آن طائوس در چرم دوخته که در مقدمه گفته شد ناگاه از چرم بیرون آمده جلوه زنان یافت و گفت: «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله

[۳۰] ذوالفضل العظیم، و بر خود واجب دانست که اندیشه کند تا در ادای شکر بعضی ازان آلاء و نعماء او | تعالی و تقدس به چه وسیلت شروع تواند نمود و به کدام عبارت و چه گستاخی ازان حضرت طلب مغفرت تواند کرد. دران دهشت و حیرت هم فضل و کرم او عز شانه دستگیر شد و توفیق کرامت کرده به نور هدایت ذاکر خاطر و منبه دل و درون او شد، و آیتی که مناسب این حالات و مطالب این بنده ضعیف بود بر زفان او جاری گردانید تا همواره ورد خود ساخته به حضرت بی نیاز بدان تضرع نماید و بران ختم کرده همواره گوید: «رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنیا و الاخره توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین.»



## - ٢ -

## [سجلات]

وما توفيقى الا بالله

٥ الحمد لله على نعمائه والشكر له على آلائه والصلوة على رسوله محمد وآله. اما بعد فقد ثبت مضمون هذه الوقفية المباركة بالانتهاء الصادر عن مخدومي اخي مد ظله واني بعد رعاية الوظائف الشرعية (كذا) الغرا والملة الحنيفة الزهراء، حكمت بصحة الوقفية من اولها الى آخرها و نفذتها وقضيتها مسؤولاً مشهداً عليه العدول. كتبه ابن فضل الله مسعود العبيدي في الثامن من رمضان سنة خمس وثمانين وسبعمائة.

\*

١٥ ...هذه الوقفية... ثابت عندي... المولى الائمة والحكام قطب الملة والدين العبيدي ادام الله فضائله و انى اجريت مرامه كما اجراه وحكمت بصحته.....' (دنباله سائده و محو شده است)

\*

مضمون الوقفية المباركة هذه وفق ما حرره طبق ما زبر في مطاويها من اوله الى آخره ثابت عندي بطريق شرعي موثوق به شرعاً واني ابر رعا [ية] الوظائف الشرعية حكمت بصحته مسؤولاً. حرره اسلم بن محمد بن علي الخراساني ..... رمضان لسنة..... ثمانمائة.

١٥

\*

بعد حمد الله على آلائه والصلوة على سيدنا محمد وآله، فقد ثبت عندي وصح لدى مضمون هذه الوقفية المشروحة المبارة [اركة]... المولى الاعظم الحاكم العادل قطب الملة والدين جلال الاسلام و المسلمين مسعود العبيدي يديم الله معاليه بما هو طريق [موثوقه] بول وحدث حدود واجريت [للامر].... [علي بن عبد الملك محمد بن عبد الملك الحدادي] (دنباله سائده و محو شده است)

٢٥

\*

مضمون هذه الوقفية المباركة الشريفة. وفق المحرر المزبور في مطاويها وطبق المقرر المذكور في فحاويها [ثا] بت عندي واضح لدى..... من المولى الاعظم الاعدل الانسب الاقضى قوام الملة و الدين الحدادي (دنباله سائده و محو شده است)

[٣١]

٢٥

\*

٢ | اليه سمعاً جميع ما احتوت عليه الوقفية الرشيدية بخط الواقف في بيان شرائط امور الوقف والمصارف التي نقلت خمس نسخ منها وقوبلت بها وهي المؤسسة على الصدق قواعدها و مبانيها الناطقة بالحق الفاظها و معانيها ودلت عليه فحاويها من مطالعها الى مقاطعها، اما المضاف الى منشئها و مؤسسها و كاتبها المولى المخدوم

١ - نقيصه در همه موارد نقطه چين به علت سائيدگى مركب حروف و يا بريدگى لب كاغذست. ٢- اينجا افتادگى دارد.

الاعظم، الفايق بالخيرات على اهل العالم، سلطان الوزراء، برهان الحكما، مؤسس قواعد الخير والعدل، ممد مر اسم العلم والفضل، واضع قوانين الانصاف، ماحى آثار الجور والاعتساف، رشيد الحق والدين، مرشد الخواقين والسلطين | اعز الله انصاره وضاعف اقتداره فباعترافه الفصيح به واغرائه الصريح عنه بمحضر منى، واما ما عدنا ذلك فبالمشافهة الصادرة عن الحاكم العادل والقاضى الفاضل ملك القضاء والحكام قدوة علماء الانام مابين الشرايع والاحكام مجد الملة والدين امام الاسلام والمسلمين الحاكم بمدينة ائمة الدين تبريز دامت ميامن ايامه الشريفة قبل تاريخ هذه الاحرف واني ابر التفصلى عن عهدة ما وجبت على الحكام فى فصل القضايا والاحكام انفذته وامضيته و حكمت بصحته وقضيت بمشروعية مانها (٩) المولى المقر الواقف عز نصره ومد عصره موجب ما صدر عنه مجريا الامر على ما اجراه الحاكم المسا... واشهدت للعدول مسؤلا. تحريراً فى الثانى والعشرين من الشهر المبارك جمادى الاولى سنة احدى عشرة وسبع مائة هلالية بدار الملك سلطانية.

\*

هو المستعان. ثبت مضمون هذه [الوقفية] الشرعية المباركة عند [ى] بالانهاء المعتد [د] شرعاً واني بع [د] رعاية ما يجب [برعايته]، حكمت بصحة جميع ذلك وامضيته مشهد [أ] عليه عدولا، ك [تبه] الواثق بالصمد محمد بن اسلام حامد الله.

\*

هو المستعان، ثبت مضمون هذه الوقفية من اوله الى آخره [وصح لى] و واضح بين يدي بشهادة جمع من العدول الثقات واني بعد رعاية ما يجب رعايته شرعاً حكمت بصحته مسؤلا. حرره العبد المذنب الراجى الى عفوانه وغفرانه عبد الله بن محمد بن على العمري احسن الله احواله فى العاشر من ربيع الثانى لسنة خمسين وسبع مائة.

\*

بسم الله الرحمن [الرحيم]... على توفيقه لاعداد الزاد... والسلام على النبى ابى القاسم محمد امام ائمة البلاد [وعلى آله] المفضلين على العباد، و بعد فقد وضع لى و صح بين يد [ى] المضمرة فى متون ذى - الوقفية المباركة المزبور بعضها بخط الواقف... وبعضها بخط مشرف صدرها اطاب الله تعالى مضجع الواقف الموقف وبرد مثنوى المسجل الشريف المشرف بانهاء المولى الاعظم الافضل الاكرم [قوام الحق] والملة والدين عبد الرحيم الخراسانى لاسلب الله حيوته ومد الى اطو [ل] الاعمار مدته فاقتفيت اثر... وحكمت بصحة الوقف والشروط الصادرة عن الواقف المومى اليه اجرى الله تعالى فى الدنيا وقفه وجعل فى اللاحقة مراده وفقه مسؤلا مشهداً عليه عدو [لا]. كتبه الفقير ابو الفضائل شيخ الاسلام عبد اللطيف [بن] عبد الملك المحوى فى اول العشر... لسنة تسع وثمان [مائة].

\*

حسبى الله... الوثيقة... الشرعية... ثابت عندى... وجه معهود... بصحة وقفية... والاملاك والاشخاص الاقباض فيها مسؤلا مشهداً عدولاً، كتبه [الوا] ثق بالصمد اللطيف... موسى الشريف، متوكلاً على ربه.

\*

[٣٤] | الله غالب على امره . الحمد لله الذي ليس ملكه منتقلاً عنه الى سالف ولا متحولاً عنه الى خالف،  
والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله اجمعين. [١] ما بعد فقد وضع عندى وصح لدى [م] ضمون هذه الوقفية  
الشريفة اعلى الله تعالى درجة الواقف بانهاء المولى الاعظم ... القضاة ... ام قوام الملة [والشريعة والتقوى  
والدين لعبد الرحيم الخراساني [مداد] الله تعالى ظلاله واجريت الامر كما اجراه مسؤولاً. [حرره] الفقير  
الى الله الغنى ... محمد بن رضا النقيب الحسنى ... صفر لسنة احدى عشر [و] ثمانمائة.

\*

[٣٥] | من كان لله كان الله له ... ان الهم اخلص عباده انشاء ... والله الشكر على ان وقفية ... ابواب المبرات  
وافضل التحيات ... على اشرف المخلوقات محمد وآله ... لداعين للخلايق الى ادخال الثوبات. [قد] ثبت  
عندى ما هو المحكى فى هذه [الوقفية] الشرعية بانهاء المولى الاعظم [الا] عند اقضى القضاة والحكام  
نظام الملة ... الغالب على اسمه الشريف قاضى ... لام اسبغ الله ظله على كافة المسلمين نعمة وانى قبلت انهاءه ...  
حكمت بصحة ما كتبه فى [هذه الوقفية] الشريفة مسؤولاً مشهداً على ... الله الوفى ابو الحامد ... الحنفى فى الثانى  
والعشرين ... [لسنة] تسع و ثمانمائة هجرية ... لله تعالى!

\*

[٣٤] | بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله المبدى المعيد . هذا ما اشهد عليه قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً  
١٥ وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي من حضره من الشهود فى مجلس حكمه وقضائه بمدينة السلم يوم  
الاحد الخامس عشر من شوال من سنة عشر وسبعمئة، اشهدهم انه ثبت عنده بشهادة محمد بن عبد السلام بن عبد المجيد بن  
عبد الحميد الجربادقاني و محمود بن محمد بن يوسف المعروف بفخر الهمداني و مسعود بن سعد بن  
محمد اليزدى | وقد عرفهم بما رأى معه قبول شهادتهم بمحضر من خصمين مدع ومدعى عليه حان استماع  
[٣٥] الدعوى وقبول البينة من احدهما على الاخر انفاذ القاضى مجد الدين عبد الله بن عمر بن محمد قاضى  
٢٠ تبريز و حكمه وامضاه المذكور ذلك فى الكتاب المنسوب اليه الذى يأتى فيما بعد من هذا الاسجال الذى  
اشار اليه القاضى مجد الدين المذكور فى جمدى الاخر من سنة عشر وسبعمئة حسبما اثبت الشهود المذكورون  
خطهم به فى الكتاب المذكور احضر قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابا الظفر الحسن بن قاسم النيلي  
الخصم | المدعى الذى حضره الكتاب المذكور وادعى الواجب بما ذكر فيه من حق وان قاضى القضاة شرقاً وغرباً  
[٣٦] وبعداً وقرباً ابا الظفر الحسن بن قاسم النيلي انفذ ما ذكر هو عنده فى هذا الاسجال و حكم بجميع ما حكم به  
٢٥ القاضى مجد الدين عبد الله المذكور وامضاه بعد ... ذلك والاشهاد به الخصم المدعى الذى حضره ولم  
يدفعه الخصم المدعى عليه الحاضر معه بحجة وجعل كل ذى حجة فى ذلك على حجته واشهد قاضى القضاة شرقاً  
وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم | النيلي على انفاذه و حكمه و امضائه المذكور ذلك فى هذا  
[٣٧]

١ - اين سجل از حاشية صفحة ٣٥ است.

الاسجال من حضره من الشهود في اليوم المورخ به وامر بكتب هذا الاسجال حجة او وثيقة فيما انفذه فيه، الحمد لله وحده وصلوته على سيدنا محمد النبي وآله الطاهرين وسلامه. ست لجمادى . صح .

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ. كتبه محمد بن محمد بن محمد البخاري الحنفي، حامداً ومصلياً. ٥

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ. كتبه عبدالله بن محمد بن ابي بكر الربراني (؟) حامداً ومصلياً.

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً و[قرباً] ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وامضائه المذكور [ذلك في] هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ. كتبه علي بن الحاكم بن عبدالله السا (؟) الحنفي] حامداً مصلياً. ١٠

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، وكتب محمد بن عبدالله الشافعي. ١٥ [٣٨]

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، كتبه عبدالله بن ابراهيم بن زيد الايواني حامداً لله تعالى. ٢٠

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، وكتب احمد بن علي بن جعفر حامداً ومصلياً. ٢٥

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، وكتب احمد بن ابي حامد حامداً لله تعالى. ٢٥

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [باً] ابو الظفر الحسن بن القاسم النيلي على انفاذه وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، وكتب محمد بن مزروع الحنفي

١- اصل، الايواني (بي نقطه) ولي در صفحه ٢٨ (٤٠ عكسي) ايواني است.

حامد الله تعالى .

\*

[٣٩] وكذا قول علي بن الحسن بن قاسم بن احمد بن محمد الصوى (؟) فى تاريخ الانفاذ ،  
شاكراً لله تعالى .

٥

\*

اشهدنى قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابوالظفرالحسن بن قاسم النيلى على انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك فى هذا الاسجال فى تاريخ الانفاذ، وكتب محمد بن سعيدالكاتب حامداً لله على نعمه  
ومصلياً على نبيه ومسلماً .

\*

١٠ كذا قول رجب بن علي بن احمد الساباطى شاكراً لله تعالى .

\*

اشهدنى قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابوالظفرالحسن بن قاسم النيلى على انفاذه  
وحكمه وامضائه المذكور ذلك فى هذا الاسجال فى تاريخ الانفاذ، وكتب محمد بن احمد بن صاعد  
حامداً لله تعالى .

١٥

\*

كذا قول محمد بن محمد بن الكوفى الهاشمى فى تاريخ الانفاذ حامداً لله تعالى .

\*

وكذلك يقول ابراهيم الكلينى فى تاريخ الانفاذ حامداً ومصلياً .

\*

٢٠ كذلك يقول احمد (؟) بن داود بن ابي نصر المقرئ فى شهر الانفاذ .

\*

وكذا قول محمد بن حيدر فى تاريخ الانفاذ حامداً لله تعالى .

\*

كتب فى شهر الانفاذ حامداً لله تعالى ومصلياً على رسوله .

٢٥

\*

[٤٠] اشهدنى قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابوالظفرالحسن بن قاسم النيلى على انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك فى هذا الاسجال فى تاريخ الانفاذ، كتبه عبدالصمد بن يوسف بن الحسين الحنفى  
حامداً لله تعالى .

\*

كذا قول محمد بن الكوازي المالكي البصري (٩) في تاريخ الانفاذ حامداً ومصلياً .

\*

وكذا قول محمد بن عبدالعزيز بن محمد بن علي بن الكوازي النطنزي في شهر الانفاذ حامداً ومصلياً .

\*

اشهدني قاضي القضاة [ اة ] شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلى على انفاذ [ ه ]  
وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، كتبه عبد المنعم بن النورى شاكر الله تعالى .

\*

كذا قول ابراهيم بن عبد الله بن ابراهيم الايوانى في تاريخ الانفاذ، حامداً لله تعالى

\*

وكذا قول محمد بن محمود بن قاسم البربري (٩) في شهر الانفاذ، حامداً لله تعالى .

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلى على انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب الحسين بن محمد بن الدامغانى حامداً [ و ] مصلياً .

\*

كذا قول محمد بن عبد الجبار بن عكبر في شهر الانفاذ حامداً لله تعالى .

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلى على انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب احمد بن عبد السلم بن تميم بن عكبر حامداً  
ومصلياً ومسلماً .

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً [ أ ] وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلى على انفاذ [ ه ] وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال [ في ] شهر الانفاذ، وكتب محمد بن ابي المعالي المالكي تجاوز الله عن سيئاته .

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلى على انفاذه وحكمه وامضائه  
المذكور ذلك [ في ] هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب محمد بن احمد بن عثمان النصيبيني حامداً لله تعالى .

\*

كذا قول عبد المحسن بن محمد بن عبد المحسن الواعظ في شهر الانفاذ حامداً [ لله تعالى ] .

١- اين نام در مورد بعد «كواز» آمده

٢- آیا نسبت اين شخص و نسبت شخصي که در مورد بعد نامش آمده يکي نبوده است؟



\*

وكذا قول محمد بن علي بن جعفر في شهر الانفا [ذ] حامداً لله تعالى.

\*

[٤٢] | اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي علي انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب محمد بن جعفر بن نما الاسدي حامداً لله تعالى. ٥

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي علي انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب محمد بن الحسن بن ابي... الحمي حامداً لله تعالى.

\*

١٠ كذا قول علي بن تامر بن علي بن حصين في شهر الانفاذ حامداً ومصلياً ومسلماً.

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن [بن] قاسم النيلي علي انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب يحيى بن علي بن منعه حامداً لله تعالى ومصلياً.

\*

١٥ كذلك يقول عمر بن يوسف بن... الحصيني (٩) في شهر الانفاذ حامداً ومصلياً.

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي علي انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ هوشهر الانفاذ. كتبه محمد بن محمود بن محمد الجليل حامداً  
ومصلياً.

٢٠

\*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي علي انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب الحسن بن احمد بن محمود السرري<sup>٢</sup> حامداً  
لله تعالى.

\*

٢٥ اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي علي انفاذه وحكمه  
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ حامداً لله [تعالى]. كتبه احمد بن علي بن ابي البدر.

\*

[٤٣] | اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلي علي انفاذه وحكمه

١- شايد : الحنفى ٢- شايد : التبريزى

وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، و كتب عبدالعزیز بن ابی طالب بن خلید حامداً و مصلياً و مسلماً.

\*

الله احکم الحاکمین. [الحمد لله على ما اولانا من النوال والصلوة على رسوله محمد وعلى آله وصحبه  
[خير] صحب وآل، وبعد فقد ثبت عندى ما ادرج فى هذه الوقية المباركة [بانها] انها الصادر  
عن المولى الاعظم الحاکم العالم الاحسب الانسب افضى القضاة و الحکام مبین مناهج الحلال والحرام علا [ع] الملة  
و الدين محمد بن عبد الوهاب [فى] سجل حذو سجلى يديم الله ميامن افضاله بشهادة عدلين مقبولى الشهادة...  
وقبلت انهاء الشريف و حكمت بصحة ما كتبه فى هذه الوقية الشريفة حكماً جزماً [وقضيت بمشر] وعيته  
قضاءً حتماً، كتبه ابن فضل الله عبد الملك العبيدى... خمس وثمانين و سبعمائة بالله معتصماً .

\*

اشهدنى قاضى القضاة شرقاً و غرباً و بعد [أ و قرباً] ابو الظفر الحسن بن قاسم النيلى على انفاذه و حكاً [مه]  
وامضائه المذكور ذلك فى هذه الاسجال فى شهر الانفاذ [ذ]، و كتب احمد بن عبد الرحمن بن... شاكر الله [الى].

\*

من اقتدى بالحق اهتدى. الحمد لله البادى بالايجاد والتمكين، الهادى عن الاحاد و ساير الضلالات  
بالتدين و التمكين، والصلوة على سيد الانبياء والمرسلين [ين] وعلى آله وصحبه الهادين المهتدين. اما بعد فان  
مضمون هذا الكتاب الوقية من اولها الى آخرها الصادر عن المولى الاعظم المخدوم على الاطلاق والافضل والاكمل  
بالاطباق من الائمة والاتفاق، مرجع الفضلاء الآفاق و استاد من استظلت [اليه]... الطبايق، قامع اهل الاحاد والشقاق،  
مربى متبعى اهل الاجماع والوفاق، رشيد الحق والدنيا والشريعة والدين عماد الاسلام و ضياء المسلمين انار الله  
برهانه و ثقل بالحسنات ميزانه و يرحم الله عبداً قال آمينا و جزاءه عن... القربة والزلفى فى اعلى عليين لدى اكرم  
الاکرمين و ارحم الراحمين. ثابت عندى صحيح لدى بطريق شرعى موثوق به معتمد عليه جميع ما اضيف و اسند  
الى نفسه الشريفة فى مطاوى هذا الكتاب و انى... محافظة شرعاً قضيت بصحة ما فيه و قررت الاوقاف فى مصاب  
الاستحقاق بالشرائط المزبورة و اشهدت على... الصادر عنى جمعاً من الائمة العدول المنعوتين فى الشريعة بكمال  
التقوى والقنوت، والله المستعان وعليه التكلان [ن] حرره احوج خلق الله تعالى اليه ابو الثنا محمد بن عبد الوهاب  
بن محمد اصلح الله شأنه و صانه عما شأنه بحق من... و سبعمائة هجرية، حامداً لله تعالى.

\*

### الله ولى الاعانة

مضمون اين وقية كى منبى است از بعضى خيرات و مبرات مخدوم جهانيان پشت و پناه اهل ايمان، دافع  
ظلم و طغيان، ناشر برو احسان، ناصر دين يزدان، باسط بساط عدل و امتنان، افضل و اكمل خلق جهان، كاشف  
مشكلات اهل زمان، صاحب اعظم، دستور معظم، ملك ملوك و وزراء العرب و العجم، قدوة طوايف الامم، مجمع

- مكارم الاخلاق والشيم، رشيد الدنيا والحق والدين، عماد الاسلام و مغيث المسلمين، مبین مشکلات الاولين والآخرين ومفسر كلام الاكرمين، شارح احاديث رسول رب العالمين، فضل الله بن ابي الخير بن العالی الطيب الهمداني زاد الله في حسناته وتقبل بلطفه مبراته، واكثر آن مشرف است به خط مبارك وی و ذکر اوقاف آن در میانه وقفیه مکتوب است به خط این ضعیف به اذن واجازت وی | وبر هر ورقی به خط این ضعیف نبشته است که از وقفیه است نزد این ضعیف واضح ولایح شد و روشن ومبین گشت جمله به اعتراف صریح و بیان فصیح و کلمات منیف و تقریرات شریف که به حضور این ضعیف از خدمت آن مخدوم اعظم که بانی و واقف این اصول و فروع است که درین وقفیه مبارک مفصل و مشروح است صادر شد و کلمه کلمه و حرف حرف استماع رفت و بر کلیات و جزویات آن وقوف تمام یافت و این ضعیف بعد از تقدیم وظایف شرع و تتمیم مراسم سمع که تفصی از آن بر ذمت قضاة اسلام و حکام ایام و ولایة احکام واجب و لازم باشد شرعاً به صحت اعتراف واقف مذکور | وفقه الله لمراضیه و جعل غابره خیر آمن ماضیه و به صحت مضمون این وقفیه حکم کرده آمد و همچنان به صحت مضمون جزو آخری می به خط اشرف خود نبشته و به آخر وقفیه الحاق فرموده ناطق به ذکر آنک مصنفاتی که وی فرموده از حاصل این اوقاف است کتاب کنند بران وجه که به قلم اشرف شرح فرموده است حکم کرده آمد و اعتراضات فاسده و شبه غیر وارده که عادت طاعنان و معاندان باشد ازان جمله دور کرده آمد به سؤالی شرعی، و جمعی از امناء و عدول و ائمه فحول بر آن گواه گرفته شد، والله الموفق.
- کتبه العبد الضعیف عبد الله بن عمر بن محمد التبریزی الحسینی، الحاکم بمدينة تبریز بتاريخ هذه الوقية المباركة، غرة ربيع الاول سنة تسع وسبعمائة.

\*

- اشهدنی مولانا الامام العالم الفاضل الكامل افضل اهل زمانه اوحد دهره مجد الملة والدين (۹) عبد الله بن عمر بن محمد التبریزی الحسینی کاتب خطه الشريف علی نفسه بمضمون ما انهاء مشافهة الی و حکمه وقضائه وامضائه واخبرنی بذلك كله، و کتب حسن بن مطهر فی رابع جمادی الاخر سنة عشر وسبعمائة والحمد لله وحده وصلى الله على سيدنا محمد...

\*

- کذی قول محمد بن عبد السلام بن عبد المجید بن عبد الحمید الجربادقانی ..... حامداً لله تعالی ومصلياً علی نبيه . شهد عندي بذلك.

۲۵

\*

کذک یقول اضعف عباد الله تعالی محمود بن محمد بن یوسف علی اشهاد مولانا المعظم [م] اعدل القضاة والحکا [م] کاتب خطه اماما ... مسعود بن سعد [بن محمد] الیزدی فی ...

\*

- الله حسبی، ما هو المزبور فی طی الكتاب، واضح عندي علی نهج الصواب، الفقير الی الله الاحدی ابن احمد [۳۵]

علی الانصاری، م.

\*

هو الله سبحانه . مضمون مسطور بیان واقع است و هیچ آفریده را در آن دخل نیست و نزد حضرات قضاة اسلام واضح و ثابت شده و برین وجه نوشته .... جمیع سادات و قضاة و اکابر و اشراف و حوالی و اهالی و هیچ خلافتی ندارد و نزد کمترین ثابت شده، چون نزد قضاة برند خط خود قلم [ی] فرما [یند] که واضح است ... العبد بشار بن شاکر بن اصلان .

\*

[۴۷] | والصلوة علی نبینا ... وصحبه خیر صحب و آل . اما بعد... وجه صحیح معتبر فی الشریعة اجراء ... ی والدی تغمده الله بغفرانه و اسکنه .... بمنه و احسانه حکم الحاکم .... الاعلم اقضی قضاة ایامه ..... [قطب الملة والدين مسعود العبيدي طيب الله ... [هذه] الوقفية المباركة هذه المكتوبة... بالشهادات علی مائة ورق وستة... الكاغذ البغدادي ابتعت... مثل ما اجراء نور الله ضريحه، حرره... الى عفوا الملك الغني الهادي ابن محمد... الشيباني غفر الله ذنوبه وستر... مضت من ذی قعدة الحرام لسنة [تس]ع و سبعمائة هجرية نبوية... مصطفوية.

\*

(مطالب سه تسجيل دیگر که در هامش صفحه ۴۷ بوده به علت بریدگی لبه کاغذ، به نحوی از بین رفته است که از هر سطر جز یکی دوسه کلمه باقی نیست و فایدتی از نقل آنها به دست نمی آید).

\*

[اینک نقل از صفحه ۲۹۷]

اشهدنی مولائی والدی [ال] حاکم العادل المشار الیه حرس الله ظلالة... مقاطر اقلامه الشریفة، و انا الراجی عفوا لله... وغفرانه احمد بن عبد الله بن عمر بن محمد الشریف... طی فی تاریخه حامداً لله تعالی.

\*

اشهدنی مولائی والدی الحاکم العادل المشار الیه مد الله ظله علی ما حرره بخطه الاشراف زید شرفاً، و انا الراجی عفوا الملك الصمد ظاهر بن عبد الله بن عمر بن محمد الشریف، حررته بییدی حامداً لله تعالی و مصلياً علی نبیه محمداً و آل ه.

\*

اشهدنی مولائی والدی الحاکم العالم العادل... المتبحر المشار الیه لازال بین الانام مشاراً الیه علی ما حرره بخطه الاشراف زید شرفاً، و العبد الضعیف الراجی عفوا لله تعالی و غفرانه محمد بن عبد الله بن عمر بن محمد الشریف احسن الله عواقب اموره، حررته بییدی... حامداً لله تعالی.

\*

۱ - این شش سطر اخیر از حاشیه صفحه ۴۵ است.

اشهدنى المولى الاعظم الاحكم الحاكم الاعدل الافخم... اوقاته الشريفة فى مهام الامم حسبة لله وذخر اليوم  
الندم، قوام الحق والملة والدين عبدالرحيم الخراسانى ..... وانا العبد (دنباله سائده شده است)

\*

اشهدنى المولى الحاكم العالم الفاضل الكامل الحسيب النسيب اقضى القضاة والحكام مبين الشرايع  
والاحكام قوام الحق والملة والشريعة والدين عبدالرحيم الخراسانى اسبغ الله تعالى ظله على كافة المسلمين و  
انا العبد ابراهيم بن محسن بن محمود... المعترف معرف اصلح الله تعالى شأنه فى سابع شهر... ٥

\*

اشهد المولى الاعظم الحاكم الاحسب الانسب المسجل بالانها قوام الحق والدين ركن الاسلام و صدر-  
المسلمين محمدا الحدادى الشيبانى ضاعف الله تعالى جلاله على محرره الشريفة محمد... فى الثامن من شهر الله  
رمضان سنة خمس وثمانين وسبعمائه . ١٥

\*

على الحكم الصادر عن المولى المخدم الاعظم الحاكم العادل قاضى القضاة والحكام قوام الملة  
والدين محمدا الحدادى الشيبانى دام ظله، شهد العبد الضعيف محمود بن عبداللطيف بن محمود الحدادى  
الشيبانى فى مورخه . ١٥

\*

على ما صدر عن المولى الحاكم الاعظم الاورع الاحسب الانسب فلذة كبد القضاة العادلين... لسان الحكام  
الدين... ذائر بيت الله الحرام و... والمشعر الحرام قوام الحق [والدين] ركن الاسلام والمسلمين محمد  
الحدادى الشيبانى دام ظله شهد العبد الواثق بالمحمود الاحد محسن بن احمد الفصيحى (?) احسن الله عواقبه .

\*





شرط مؤكد

با فرزندان خویش تسلاً بعد نسل  
و عقباً بعد عقب می کنم و در مقابله  
حقوق پدری که در ذمت ایشان  
عقلا و شرعاً و عرفاً لازم است در عهده  
ایشان کرده سوگندان غلاظ شداد  
ایشان را می دهم، خصوصاً با آنان  
که به موجب شرط واقف در هر  
عهدی نوبت تولیت و اشراف و

نظر بدیشان

رسد و مباشر این اشغال خیر گردند  
در آنچه این وقفیه را به هر ماهی  
یکه نوبت مطالعه کنند تا بر احوال  
شروط آن کما ینبغی واقف شوند  
و در کیفیت تصرفات واقف گردند  
و نیز نصیحتی که ایشان را کرده ام  
ملکه گردد تا در محافظت شروط  
آن به اقصی الغایه بکوشند

و نصایح را

به دل و جان قبول کرده رعایت  
آن را واجب شمرند تا حق تعالی  
و جمیع ملایکه و انبیا و اولیاء و  
روح این ضعیف نیز به واسطه امانت  
و دیانت و نیکو زندگانی ایشان  
از ایشان راضی باشند و ایشان را  
نیکنامی دنیوی و ثواب اخروی  
مدخر گردد، ان شاء الله تعالی وحده.



## - ۳ -

## [ متن وقفیه ]

| بسم الله الرحمن الرحيم

[۴۸]

۵ حمد و ثنا [ء] و رای اعداد حصی و شکر و سپاس فزون از خصر و احصا سزاوار حضرت عزت پروردگاری تواند بود که ذات پاک او به موجب آیت «لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» از نطاق ادراک بصایر و ابصار بیرون است، و صفات بی نظیر او به حکم «لا احصی ثناء علیک انت [اثنیت] علی نفسک» از فهم و وهم ضمایر و افکار مستور و مکنون و مکنونات عالم و بنین و بنات آدم مسخر مشیت و ارادت او که «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون» و خیرات مؤمنان به لطف و بنده نوازی با وجود بی نیازی در حضرت او به شرف قبول مقرون، «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرۃ اعین جزاء بما کانوا یعملون».

۱۰

و صلوات صلوات نامیه و نخبات تحیات زاکیه از حضرت احدیت حق جل و علا و مقیمان سماوات علی و مجاوران اجرام سفلی به جناب جنات مآب آن خاتم رسل و هادی سبل قدوة انبیا و صفوة اصفیا محمد مصطفی و رسول مجتبی و آل و اصحاب و خاندان او فزون از اعداد قطرات باران و ذرات ریگ بیابان باد، و سلم تسلیماً کثیرا... اما بعد چنین می گوید اضعف عباد الله تعالی و احوجم الی رحمة ربه فضل الله بن ابی الخیر ابن عالی الهمدانی المشتهر بر شهید الطیب امتن الله علیه بایتما آمله و اعطا افضاله که چون خواست که به خط و عبارت و فکر و اندیشه خود از سر ایقان و اعتقاد و نیت تمام و وقفیه نویسد مشتمل بر شروط مرتبه تا من بعد متولیان بدان کار کنند و ازو یادگار ماند بیشتر اسباب داعیه او بدان و بعضی از احوال آن و ایراد و اعتراض مردم بر وقف و خاصیت و فایده وقف بیان کرد، و فصلی مشبع در آن باب در تا (۴) آورد تا آن نیز ازو یادگار مانده سبب تحریض مردم شود بر خیرات و بدان منتفع گردند.

۲۰

و چون آن فصل اطنابی داشت | مناسب ندید که آن را با این وقفیه ضم کند. پس آن را علی حده بر

[۴۹]

بالای این وقفیه نهاده در یک جلد ثبت کرد، تا آن را علی حده مطالعه کنند.

۲۵

و درین موضع این مختصر دیباجه می نویسد و می گوید که چون حق جل جلاله و عم نواله به موجب آیت «ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها» مفتوح ابواب جوامع خیرات است و مسبب اسباب لوامع مبرات، و به مقتضی آیت «کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء» قواعد مقاعد دین و دولت تحت الثری استوار او گرداند و مدارج معارج کار هر کس به اعلی علین او رساند و خلعت تعظیم «و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً» در تن هر نیک بخت او پوشاند و به تاج تکریم «و لقد کرمننا» سر هر سردار را مشرف و مزین او گرداند، لاجرم از جمله بنده نواز بهای حضرت یکی آنک که جذبه ای از جذبات عنایتش که اعمال تقلین را موازی و آیتی از آیات مرحمت و بی نیازی است در حق این بنده ضعیف کرامت فرموده بصر بصیرت این ضعیف را در میان آن انعام عام و اکرام [م] دام به مقتضی «یهدی الله لنوره من یشاء» روز به روز ایمانی تازه

- کرامت فرمود و از نعمتهای ظاهر و باطن که «و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنه» آن مقدار که زبان او برشکر آن قادر نتواند بود ارزانی داشت، و از علوم انسانی و فواضل نفسانی بقدر استعداد او رهنمونی فرمود، و جهت اکتساب فواید ثنوبات ابدی و ادخار عواید مکررات سرمدی توفیق رحمانی و اسعاد ربانی رفیق روزگار و قرین لیل و نهار این ضعیف گردانید، و بعضی از غفلتها که بر و غالب گشته مر تفع گشت، و او را بر بعضی عواقب امور متنبه گردانید، و به موجب حدیث مصطفوی که «اغتنم خمساً قبل خمس، شبابک قبل هر مک و صحتک قبل سقمک و فراغک بعد شغلک و حیوتک قبل موتک و غناءک قبل فقرک» الحدیث - فرصت غنیمت شمر دو فحوی این حدیث را که «من جاوز الاربعةین و لم یغلب خیر هـ شره فلیتجهز الی النار» به گوش هوش استماع کرد، و هر چند که به فیض فضل الهی و آلاء و نعمای نامتناهی برخی از جمله معلومات نقلی و عقلی برین ضعیف فیاض گشته و از آن زیب و زینت فزوده، لکن یقین دانسته که از نور علم که حکم آتش داشته بی مجاورت عمل که به مثابت قتیله بوده به موجبی که بشرح در دیباجه سابق یاد کرده هیچ روشنائی نتابد، و صاحب معرفت طریق را وصول به مقصد بی سلوک طریق میسر نگردد، و پایه رجا و امل بی مایه علم و عمل ثبات نپذیرد.
- قال الله تعالی: «فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لایشکرک بعبادة ربه احداً»،  
 وقال ایضاً: «وان لیس للانسان الا ماسعی و ان سعیه سوف یری»،  
 وقال تعالی ایضاً: «ان رحمة الله قریب من المحسنین»،  
 وقال النبی علیه الصلوة والسلام: «حاسبوا قبل ان تحاسبوا، و زنوا قبل ان توزنوا»،  
 و حسن بصری می گوید که: «طلب الجنة بلا عمل ذنب من الذنوب»،  
 و بزرگی دیگر می گوید که: «الحقیقة ترک ملاحظه العمل لترك العمل»،  
 و مصطفی علیه الصلوة والسلام خوبتر ازین می فرماید که: «الکیس من دأب نفسه و عمل لما بعد الموت و الاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله»،  
 و شاعر محقق می گوید: «این راه به علم بی عمل نتوان رفت»،  
 و هر چند که به هر وقت به توفیق حق جل و علا از اعمال صالحه دست داده و لکن معلوم است که در مدت چنین عمری قصیر جز عملی یسیر صورت نبندد و ثنوبات عمل یسیر در سفر طویل توشه کامل نشود و به منزل گاه ابد نرساند، به خلاف اعمار طویله امام سالفه، و لهذا مصطفی علیه افضل الصلوات برین دقیقه تنبیه فرموده و از سر رأفت و رحمتی که وی را در حق امت خود بوده تدارکی وافی و مداواتی شافی نموده و گفته که: «ازامات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث: صدقة جاریة، و علم ینتفع به و ولد صالح یدعو له بالخیر».
- هر چند که در شرح آن در دیباجه ای که در بالای این وقفیه مدرج گشته فصلی مشبع گفته شده اینجا نیز می گوید که ایمة حدیث تفسیر صدقه جاریه به وقف کرده اند، و اما این ضعیف آن را بر وجهی عام تر حمل کرده است، چنانکه هر چیزی که به واسطه شخص بعد از ازان خیری و نفعی به دیگری رسد به هر نوع

[۵۱] که باشد، | از انواعی که در رساله خیرات جاریه مفصل نویسته است داخل صدقه جاریه تواند بود، و لاشک و وقف نیز ازان جملت باشد.

ووقف به موجب حدیث نبوی آنست که اصل موقوف را محبوس گردانند و ثمره آن را سیل، و چون شرعاً اصل موقوف محبوس باشد و قابل تغییر و تبدیل و ابطال و تحویل نه، لاجرم تا آن روز که موقوف بلکه ۵ تمامت خیرات جاری و مستمر باشد ثواب آن به روح واقف و هر کس که سبب سایر خیرات بوده باشد واصل گردد. بنابراین مقدمات تمسک به فضل حق عز شانه و توکل بر انعام جسیم او کرده و آثار نبوی را مقتدی گشته، نقد ریزهای مال خود در بنای ابواب البر ربع رشیدی و سایر ابواب البر که به هر موضع بنیاد کرده صرف کرد، و املاکی که پیش ازین داشته اکثر آن بر مصالح ربع رشیدی وقف کرده و باقیات که بوده بر سایر خیرات همچون مسجد جامع رشیدی به محله شش حمله تبریز و دیگر بقاع خیر که به تبریز است، و ابواب البر همدان و یزد وقف کرده و جهت هر یک و قفیه شرعی مسجل نویسته و بعضی ازانچ حق تعالی بعد ۱۰ ازین وقفها از املاک روزی کرده هم اضافه آن املاک گذشته کرده و هرچ ازین جمله حصه و خاصه ربع رشیدی بوده از اوقاف قدیم و حدیث به تعیین و تفصیل درین و قفیه که مخصوص است به ربع رشیدی و توابع و لواحق آن مذکور خواهد شدن، ان شاء الله تعالی.

و این و قفیه معروف است بالوقفیه الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرایط امور الوقف والمصارف.

۱۵ بدان که ترتیب این و قفیه جهت سهولت ضبط و سرعت اطلاع بر تفصیل آن بر سه باب و یک خاتمه نهاده آمد، و قسمت عقلی نیز هم اقتضا [ی] این سه باب می کرد، جهت آنکه هر که که وقفی کنند بر جهات مختلفه آن وقف بضرورت منفک نباشد از چیزی که وقف کنند و از چیزی که موقوف علیه باشد و شرایطی که منبئ باشند از کیفیت | ایصال آن موقوف بدان موقوف علیه و کمیت مقدار حصه هر یک. [۵۲] و آن ابواب این است :

۲۰

## باب اول و دوم

	دوم	اول	اول	دوم
	در ذکر موقوفات و آن مشتمل بر دو فصل	در بیان موقوف علیه و آن مشتمل است بر دو فصل	فصل اول	فصل دوم
	فصل دوم	فصل اول	فصل دوم	فصل اول
	آنچ بعد ازان وقف کرده ام و آن بر دو حرف	آنچ در تاریخ سابق وقف کرده ام و حکم قضاة اسلام به صحت آن، هم	در بیان اولاد اعزّه کرام متع الله البعض ببعض والواقف بهم.	در بیان بقاع خیر که به ابواب البر ربع رشیدی نام نهاده آمد و سایر جهات همچون چشمها [ی] سیل و صد نفر ارامل
۲۵	است: حرف اول عقارات است و املاک	در آن تاریخ متصل شده و وقفیه مشروع مسجل		

و غیرهما  
بدان ناطق شده  
حرف دوم منقول است  
و غلمان و جواری

## باب سوم

در شرایط وقف و آن مشتمل است بر دو قسم

### قسم اول

در شروط که شامل مجموع موارد وقف تواند بود و آن تعیین متولی و مشرف و ناظر است و شروط استحقاق ایشان و وظایف ایشان و بیان مرسوم ایشان به حق التولیه و الاشراف و النظر و حصه ایشان از حاصل این اوقاف، و آن مشتمل است بر چهار فصل:

فصل اول	فصل دوم	فصل سیم	فصل چهارم	۱۵
در تعیین متولی و مشرف و ناظر <sup>۱</sup>	در شرایط این عمال <sup>۲</sup>	در وظایف ایشان از عمارات و عقود معاملات از اجارات و مساقات و تحصیل ربوع و صرف آن بر اهل استحقاق	در بیان مرسوم ایشان به حق تولیت و اشراف و نظر و بیان حصه ایشان و دیگر اولاد به حکم آنک ازین اوقاف بعضی متقدم <sup>۳</sup> وقف است بر ایشان. <sup>۴</sup>	۱۵

### قسم دوم

در شرایطی که مخصوص است به هر یک از این بقاع موقوف علیها و ازین جهات خیر که ذکر رفت و بیان کیفیت قسمت یک نیمه که حق اهالی آنست بعد از عمارت موقوف و موقوف علیه و بعد از اخراج مرسوم تولیت و اشراف و نظر، و آن مشتمل است بر فصول متعدد

فصل اول	فصل دوم	فصل سوم	فصل چهارم	۲۵
در تفصیل مصالح مسجد صیفی که عبارت است از صفة صدر روضه و آن مسجد جامع تبریز است	در تفصیل امور درس تفسیر و حدیث و سایر علوم که درین دو مسجد صیفی و شتوی تعیین شده است. <sup>۴</sup>	در تفصیل امور دارالمصاحف و کتب - الحدیث که در جوار مسجد شتوی است. <sup>۴</sup>	در تفصیل مصالح بیت التعلیم که در روضه است و اهل آن از معلم و متعلمان یتیم و اتابک ایشان	۲۵

۱- درینجا چند سطر مطلب به خط بدی بعداً الحاق شده است.

۲- درینجا چند سطر مطلب به خط بدی بعداً الحاق شده است.

۳- نسخه دیگر، معلم.

۴- درینجا سه سطر مطلب به خط بدی بعداً الحاق شده است.

۵- درینجا چند سطر در باب تعداد و مرسوم آنها به خط بدی بعداً الحاق شده است.

و شهرستان رشیدی و دیهها که در حدود آن است و مصالح مسجد شتوی که عبارت است از قبه که متصل این مسجد صیفی است

۵

## فصل پنجم

در تفصیل و ترتیب امور دارالحفاظ که عبارت است از قبه که در تحت آن سردابه است که موضع آخرت این ضعیف خواهد بود.<sup>۱</sup>

## فصل ششم

در تفصیل امور خانقاه و توابع آن که مشتمل است از<sup>۲</sup>

## فصل هفتم

در تفصیل امور دارالضیافه با توابع از مطبخ و بیت الحواجیح و غیر آن و مخصوص شده است از این بقعه<sup>۲</sup> جانب ایمن جانب ایسر بهمجاوران به مسافران

## [فصل هشتم]

در تفصیل امور دیگر مسکینان که در موضعی معین از بازار ربع رشیدی شرط رفته است که در آن موضع ترتیب کنند و به فقرا و مساکین دهند و نام آن موضع دارالمساکین کرده شده

۱۰

۱۵

## [فصل نهم]

در تفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه و مخزن ادویه و شرایط آن

## [فصل دهم]

در تفصیل امور بیت-الکتاب که در سرای متولی است

## [فصل یازدهم]

در تفصیل امور غلامان و کنیزکان و مصالح و مایحتاج و شغل ایشان

## [فصل دوازدهم]

در بیان کیفیت نان دادن باهالی ربع رشیدی

۲۰

## فصل سیزدهم

در بیان انواع روشنائیها

## فصل چهاردهم

در بیان تعیین مساکین<sup>۳</sup>

## فصل پانزدهم

در بیان آنکه جهت اضافه عیدین و عید ایام بیض و عید شش بعد از عید فطر و ایام عاشورا و نوروز و وصول واقف به عالم باقی و هر روزی که مثل آن روز باشد، ازهر

## فصل شانزدهم

در ترتیب مصالح پنج چشمه که جهت اهل شهرستان ربع رشیدی و سقاییهای مسجد رشیدی شش گیمله و اهل تبریز از مبادی دروازه ری تا منتهیات شهر که دروازه

۲۵

۱- اینجا تعداد و مرسوم هر یک بخط بد بعداً الحاق شده است.

۲- اینجا عباراتی در باب تعداد آنها بعداً بخط بد الحاق شده است.

۳- اینجا سه سطر به خط بد بعداً الحاق شده است.

سال، و وجه سماع جهت  
 اهل خانقاه و صادر و وارد  
 و وجه ملابس فقرا که وارد  
 خانقاه باشند و زیاده‌ای  
 که اضافه‌مایحتاج صادر  
 و وارد کرده ازین نیمه  
 معین شده است.

۵

خاتمه

فصل هفدهم

در بیان مجمل مصارفی

در بیان مصالح صد نفر

که در فصول این وقفیه

ارامل

۵۱

مذکورست و آن راجعت

سهولت ضبط و سرعت

فهم نویسته شد و اگر چه

مکرر می‌نماید، و دیگر

فواید و مهمات ضروری.



## باب اول

در تفصیل موقوف علیه از رقبات و اولاد غیر هم و شروطی که بدان متعلق است و آن مشتمل است بر دو فصل.

### فصل اول

در تفصیل رقبات بقاع ابواب البر ربع رشیدی که این ربع رشیدی عبارت از دو موضع است که یکی

۵ پیشتر بنیاد رفته بود و باروی آن کشیده و آن را درگاهی ساخته که منارها متصل آن درگاه است، و یکی دیگر پستر بارو کشیده و اضافه آن بارو [ی] اولین کرده و متصل آن گردانیده و دروازه دیگر بیرون آن ساخته و همه بهم یکی کرده و آن مجموع را ربع رشیدی نام نهاده ایم.

و بقاع خیر و توابع آن که در داخل آن ساخته بعد از گنبد که آن به موجب معهود زیر زمینی دارد جهت

مدفن واقف و بعد از ما جهت اولادی که ایشان متولی باشند در هر عصری، و غیر ایشان را در آنجا دفن نکنند، و چون روزگار متممادی گردد و در آنجا جای دفن نماند متولیان را نیز در آنجا دفن نکنند.

۱۰

و بالای این زیر زمین گنبد است که آن را بیت الحفاظ گردانیده، تا آن صفت کوچک که متصل گنبد است و پیش

آن به شبکه چوبین بر آورده تا در بعضی احیان در گنبد خوانند و بعضی احیان در آن صفت مذکور به موجبی که در فصل حفاظ به شرح یاد می کنیم.

و هر چه غیر آن گنبد مذکور است از ابواب البر ربع رشیدی منقسم می شود به دو قسم: قسم اول در اصول

۱۵

موقوف علیه، و قسم دوم در توابع و مرافق آن بدین موجب که یاد کرده می شود.

### قسم اول

#### در بیان اصول موقوف علیه

[۱] بقاع خیر که اصول اند و آن چهار موضع است و نظر بر آن بوده که اشخاص انسانی تکمیل نفوس خود

۲۰

به حسب قو [۱] ای نفسانی کنند یا به حسب قو [۱] ای بدنی،

۱- قسمت داخل [ ] نقل است از نسخه دیگر (ص ۳۴۷ عکسی). مطلب در نسخه اصل محو شده بوده و به خط جدیدی در ذیل صفحه الحاق شده است.

[۵۷] و بر [[ تقدیر اول یا به حسب استفادت علوم و مباحثات باشد که طریقه علماست و بعضی از روضه جهت آن معین شده، یا به حسب سلوک و سیر که طریقه متصوفه است و خانقاه جهت آن معین گشته. و بر تقدیر دوم آن اشخاص اگر صحیح المزاج باشند و به بدل مایتحلل محتاج دارالضیافه جهت آن متعین، و اگر مریض باشند جهت معالجه و رد صحت ایشان دارالشفامقرر، تامستکملان درانجا ساکن باشند به هر وجه که خواهند آنجا ایشان را شاید بودن واستکمال کردن، و آن چهار موضع مذکور این است، بدین تفصیل:

## روضه

که حوض آب در میان صحن آن است و آن مشتمل است بر دو مسجد: یکی مسجد صیفی که آن صفة صدر است. نماز جمعه و عیدین همانجا گزارند و اگر کثرت مردم باشد در صحن روضه و بر تمامت صفةها [ی] آن نیز مردم بایستند و اقتدا کنند، و در تابستان درسها [ی] علوم که شرح آن خواهد آمدن هم در انجا گویند. و یکی دیگر مسجد شتوی و آن گنبدی است که متصل صفة صدر است و به زمستان نماز در آنجا گزارند و درسها [ی] علوم از تفسیر و حدیث و غیرهما هم در انجا گویند. و همچنان مشتمل است بر دارالمصاحف و کتب الحدیث و آن در جوار مسجد شتوی است. و بر بیت التعلیم ایتم، و بر دیگر حجرها و سراچها و مرافق و لواحق که جهت مساکن هر کس معین - به موجبی که در فصل مساکن مشروح و مفصل می گردد.

## خانقاه

با توابع، و مرافق بهم، به موجبی که در فصل مساکن مشروح و مفصل می آید.

## | دارالضیافه

[۵۸] جهت مجاوران و مسافران با مطبخ و حوایج خانه و توابع آن از تحتانی و فوقانی - جانب ایمن جهت مجاوران، و جانب ایسر جهت مسافران. ۲۵

## دارالشفاء

و شرابخانه و مخزن ادویه با رواق المرتبین که مطبخ و گلابخانه و مسکن بعضی عمله در انجا باشد، و سرای طبیب که آن نیز بدان متصل است، و شرح و تفصیل و شروط آن من بعد در فصل مشروح می آید. ۲۵

## قسم دوم

توابع و مرافق که به سبب آن انتفاعات به اصول بقاع علی اتم الوجوه میسر و محصل تواند بود:

	سرای متولی	سرای مشرف	سرای ناظر	حجرها
	که متصل روضه است و در آن متصل است به در سر ربع رشیدی و آن سرائی و حجره‌ای است متصل به هم و دارالکتب و مخزن هر دو آنجا است.	و آن متصل است به دارالشفاء و یک جانب آن با کوچه سرای متولی وحد دیگر با بارو وحد دیگر با کوچه‌ای که به روضه می‌رود.	که او مانند نایب متولی است و آن بر سر درگاه روضه است از جانب ایسر.	که نزدیک درخانقاه است جهت مساکن حفاظ و غیرهم و آن معروف است به حجره‌های سابط و بعضی حجره‌ها که بر بالای دارالشفاء است.
۵				
۱۵۹۱	حمام	حوض خانه	سقایها	سرابستان
۱۰	با مرافق آن بهم و این حمام وقف است بر مصالح اصول بقاع و مقرر چنان است که عمارت آن بر نسبت سایر موقوفات می‌کنند و آنرا به اجارت می‌دهند و هر که به حمام می‌رود اجرت می‌دهد و آن اجرت در مصالح آن مواضع صرف می‌کنند. چه اگر مقرر شود که اجرت ندهند احوال آن منخبط شود.	که آب ازان بر می‌گیرند.	به چند موضع جهت مبرز.	در پشت گنبد مسجد که داخل روضه است.
۱۵		دوسراچه	دهلیز بزرگ	خزانه
		و دیگر حجره‌ها [ی]	که آن را ممر بزرگ می‌گوئیم و از بازار که می‌گذرند بر آنجا به بالامی رسد تا به دروازه ربع رشیدی می‌رسد و متصل است به دروازه مذکور.	جهت... و قماش نهادن داخل دارالمتولی است.
۲۰		انبارها	آن را از عداد ربع رشیدی نهادیم و گفته‌ایم و شرط کرده که عمارت آن با عمارت آن رقبات در یک سلك باشد و ازان جدا نهند.	
۲۵		و بعضی عمارات که در دور بیرونی که گفتم که پستر ساخته شده		
[۶۰]				این بقاع خیر که ذکر هر یک مجملاً نوشته شد هر یک ازان مشتمل است بر خانها و حجرها از تحسانی و فوقانی وصفها و میان سرای وزیر زمین و غیره و شرح و تفصیل آن و آنکه هر یک جهت مسکن کدام و جهت چه چیز معین رفته در فصل مساکن آمده و شروطی که بدان تعلق دارد مشروح نوشته تا بدان موجب پیش گیرند و

ازان تجاوز نمایند، و اصول بقاع وقف کرده است بر خیراتی که اهم آن ازان منبى است و تفصیل ذکر قاطنان و ساکنان هر یک و وظیفه استحقاق ایشان و کمیت مرسومات و مساکن بعضی ازان جماعت که خارج ربع رشیدی خواهند بود می آید.

و سایر توابع و مرافق هم وقف است بر جهاتی که معین گشته و از اسامی آن معلوم می گردد و به تصریح و تفصیل فیما بعد می آید. ۵

و آنچه خارج ربع رشیدی است اضافه آن گشته از مساکن و غیرها وقف است بر مصالح آنجا و جهت سکنی مرتزقه آن بقاع از قاطنان و حواشی معین گشته، چنانکه به تفصیل خواهد آمد در فصل بیان مساکن.

## فصل دوم

در بیان اولاد که موقوف علیه اند به موجب مذکور ۱۰

فرزند اعز علی ابقاه الله فرزند اعز جلال ابقاه الله تعالی فرزند اعز ابرهیم ابقاه الله تعالی فرزند اعز مجدد ابقاه الله تعالی فرزند اعز عبداللطیف ابقاه الله تعالی فرزند اعز محمد ابقاه الله تعالی فرزند اعز احمد ابقاه الله تعالی فرزند اعز محمود ابقاه الله تعالی فرزند اعز شهاب ابقاه الله تعالی

و هر پسری دیگر که من بعد حق تعالی ارزانی دارد و متولد شود او نیز موقوف علیه است و او را نصیب با این فرزندان مذکور متساوی است، چنانکه من بعد شرط کرده مفصل خواهم نویستن، و بعد ازان اولاد ایشان هم موقوف علیه اند به موجب [که] در فصلی مخصوص است به شرح اولاد و اعقاب که ترتیب (۱) ایشان و من بعد می آید نویسته شده و شرحی که داده شده و شروطی که نویسته آمده. ۱۵

## باب دوم

در ذکر موقوفات و تفصیل آن و آن مشتمل است بر دو فصل ۲۰

### فصل اول

آنچه در تاریخ سابق وقف کرده ام و حکم قضات اسلام به صحت آن دران تاریخ بدان متصل شده و تفصیل آن برین وجه است:

املاک بلده تبریز و نواحی آن	املاک بلده همدان	املاک بلده یزد	۲۵
صینت عن الآفات	و شراه	و نواحی آن	

# املاک

## املاک بلده یزد و نواحی آن صینت عن الافات

- [۱] تمامت  
قریه بفرویه از دیها [ی] بلده  
میبدا<sup>۱</sup> از توابع یزد  
و این قریه از غایت شهرتی که  
بدین اسم دارد مستغنی است از ذکر  
حدود، با تمامت املاکی که بدین  
ضعیف معروف است بدین قریه از  
باغات و اراضی و اقرحه و تلال و  
جبال و عیون و قنوات و انهار و  
طواحین و دور و اصابط و غیر آن  
غریبه از املاکی معین که به دیگر  
ملاک تعلق دارد
- [۲] با تمامت  
مزرعه [ای] که معروف است به  
شهر آباد که متصل است به اراضی  
این قریه بفرویه و از توابع آنست
- [۳] و با تمامت  
چهار سهم از پنجاه و دو سهم  
که آن اصل سهام جمله کاریز  
عضد آبادست از کاریزها [ی] قریه
- بفرویه مذکوره است از قس [ا] ی  
میبدا از توابع بلده یزد و این کاریز  
معروف است و مشهور درین موضع  
بدین اسم و مستغنی است از ذکر  
حدود
- [۴] تمامت  
کاریز قطب آباد که واقع است  
در رستاق بلده یزد، منابع آن  
نزدیک دیه مذویر آباد، و ابرند  
آبادست و مجاری آن در جوار قریه  
زارچ و قریه مجومرد و مظهر و  
فوهه آن در دیه خیاره است.
- [۵] تمامت  
مجری یک شبانه روز از جمله  
پنج شبانروز که مستزادست بر  
اصل شبانروزی که مدار قنوات  
بلده یزدند و قنوات قری و نواحی  
آن و این آن پنج شبانروزست که  
ملاک و ارباب در سنه سبع و سبعین  
و ستمائنه بر دور این قنوات زیاده
- [۶] تمامت  
خانی که داخل بلده یزدست  
نزدیک مدرسه صفوی قطبی
- [۷] تمامت  
دو مقسمه از جمله نه مقسمه  
که آن هر دو معروفند به دو تغار،  
و آن دو تنوع است از جمله عیون و  
ینابعی که جاری است از جبل  
مذوار از جبال مهر یجرد از  
نواحی یزد با جمله مجاری و  
انهار که تابع اند از آن دو  
مقسمه، و آن ممتدست از جبل  
مذکور ناقصه و دیه های آن و قریه  
سریزد و قریه فهرج و قریه  
خویدک و تا دسکره مر تاباد<sup>۲</sup>

\* در نسخه اصل، رقبات اوقاف در چهار ستون ضبط شده است و مطالب هر ستون در اوراق بعد دنبال می شود تا انتهای مطلب، و به همین سبب آوردن شماره صفحات چاپ عکسی موجب اشکال است. شماره های داخل [ ] الحاقی است تا تعداد رقبات معلوم شود.  
۱ - بسیاری از اسامی دیه ها در نسخه بدون نقطه ضبط شده است. اگر می خواستیم هر مورد را در حاشیه بیاوریم فایده ای از آن کار عاید نمی شد. لذا در مواردی که جای شبهه در شناختن اسماء نبود از آوردن صورت مذکور در نسخه خودداری شد مثل: مسد (= میبد)، مدوار (= مذوار)، سر برد (= سر یزد)، سر سو باد (= سر سو باد)، رارح (= زارچ) حویدک (= خویدک) و در مواردی که اسمی شناخته نبود علامت سؤال در کنار آن گذاشته شد.  
۲ - ظاهر امر یاباد (= مریم آباد) است به دلیل آنکه هم اکنون هم آبادی مر یاباد در ردیف فهرج و خویدک قرار دارد و در تواریخ یزد «مر تاباد» دیده نشده.

شبانروزات مدار کلریز قریه جدیده	می رود، و آنچه بعد ازین ذکر خواهیم کردن از قنوات آب آن به دیگر مواضع می رود	[۸] تمامت چهار دانگ مشاع از خانی که معروف است به دارالبیع و آن داخل بلده یزد است	
[۱۹] تمامت مجری چهار شبانروز از از شبانروزات مدار کلریز قریه صفوت آباد	[۱۴] تمامت مجرای چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه مجموعرد که آن کلریز معروف است به قنات عتیقه	[۹] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدار کلریز جلیلاباد	۵
[۲۰] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کلریز قریه اردکان	[۱۵] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدار کلریز قریه اسفنجرد که معروف است به کلریز محدث	[۱۰] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدار کلریز عالیاباد	۱۵
[۲۱] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کلریز قریه شیرین	[۱۶] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدار کلریز قریه اسفنجرد که معروف است به کلریز محدث	[۱۱] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدار کلریز نرسوآباد	۱۵
[۲۲] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه هفتاد <sup>۲</sup>	[۱۷] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدار کلریز قریه زارچ	[۱۲] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدار کلریز ابر <sup>۱</sup>	۲۵
[۲۳] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه ندوشن <sup>۳</sup>	[۱۸] تمامت مجری چهار شبانروز از	[۱۳] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدار کلریز مبارکه و آب این قنوات مذکوره به زمینها [ی] بلده یزد و باغات آن	۲۵

۱ - اصل: ابرو، ولی «ابر» درست است و در کتب تاریخ یزد ذکرش مکرر آمده و در صفحه ۱۰۶ عکسی وقفنامه هم به صورت «ابر» مذکور است. نام «ابر» بر چند آبادی دیگر در ایران نیز گذاشته شده.  
 ۲ - اکنون هفتاد Haftâdor تلفظ میشود.  
 ۳ - اصل: بدوشن.



ابن عثمان کوشیار و بهراه و این قطعه مبذر دو قفیزست	[۳۰] تمامت	[۲۴] تمامت
[۳۳] تمامت چهارسهم که معروف است	صد و پنج سهم از جمله سهام پنج کاریز به حومه قریه فهرج از قر[۱]ی بلده یزد: یکی ازین پنج کاریز مشهور است به سورنجان، و دوم به بهنام، و سوم به مشکویان، و چهارم به جشنکباد و هر سهمی ازین سهام مشهورست به طشتی <sup>۱</sup> شربی و هر طشتی شربی چهارطشت میضای <sup>۲</sup> باشد.	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه فرشاه
۵ به چهار جریب از سهام چهار کاریز که آب آن به زمینها [ی] قصبه مذکوره می رود، یکی معروف است به بغداد آباد، و	[۳۱] تمامت	[۲۵] تمامت
۱۰ دوم به کاریز مذکور آباد، و سیم به کاریز ارزندانان <sup>۳</sup> ، و چهارم به کاریز مهریادین <sup>۴</sup> ، و ازین چهار جریب دو جریب مشهورست به شربی و دو جریب دیگر به میضای <sup>۲</sup> ، و میان این دو عبارت تفاوتی هست که آن را	دو مقسمه مشاع از اصل نه مقسمه که آن در صحرای قصبه مهریجردست از نواحی بلده یزد با جمله حقوق و مرافق از عیون و غیر آن	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه خوار
۱۵ اهالی این بقعه معلوم دارند	[۳۲] تمامت	[۲۶] تمامت
[۳۴] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی]	مهریجردست از نواحی بلده یزد با جمله حقوق و مرافق از عیون و غیر آن	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه تورانپشت
۲۰ مهریجرد در موضع سر باغ نوم متصل به شارع و به زمین شرف الدین علی و به زمین ورثه بها [ء] الدین ایبک قطبی و به زمین ورثه نصره الدین ابی العشایر بن حیدر بن ابی العشایر	[۳۳] تمامت	[۲۷] تمامت
۲۵ حسینی و بهراه والیه الممر و این زمین مبذر پنج قفیزست و سه کف یزدی.	قطعه زمین که موضع آن در صحرای قصبه مهریجرد است از نواحی بلده یزد در موضعی که معروف است به حفرة قاضی، حدودش متصل است به زمین محمد ابن حسین بن رمشارو به زمین محمد ابن احمد بن بیژن و به زمین محمد بن محمود بن ابی نصر و به زمین محمد	سیصد سهم از جمله سهام مدار قنات جلیلاباد قلعه و آن از قنوات بلده یزدست
	[۳۴] تمامت	[۲۸] تمامت
		سیصد سهم از جمله سهام مدار قنات سسخاباد (؟) نصیر به از قنوات بلده یزد
		[۲۹] تمامت
		سیصد سهم از جمله سهام مدار قنات علائیه از قنوات بلده یزد

۱- اصل درسه مورد طستی و طست.

۲- اصل: بیضای.

۳- اصل: ارزندانان.

۴- (= مهریادین).

شرف‌الدین مختار بن سعد بن محمد قطه (۹) و راه والیه ممر هما و آن مبذر چهار قفیزست و یک کف یزدی	و باغ ورثه جمال الدوله ارکون بن منصور و به راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیزست	[۳۵] تمامت باغی که موضع آن به قصبه مهر یجردست در محله شرایوک متصل زمین سنقریه و نهر و راه از سه جانب و آن مبذر یک قفیزست و دو کف	۵
[۴۱] تمامت باغی که در قصبه مهر یجرد در باب مسجد سلیمان محاد باغ حسام‌الدین اسفاندا بن خسرو شاه دیلمی و مقبره و زمین وقف و شارع والیه الممر	[۳۸] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در موضع رأس القریه محاد زمین سلطانی و نهر میضا از دو جانب و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیزست به مساحت یزد	[۳۶] تمامت باغی که به قصبه مهر یجردست در محله شرایوک محاد شارع و باغی که معروف است به صدرالدین احمد صاحب دیوان و زمینی که معروف است به ملک سعید امام-	۱۰
[۴۲] تمامت باغی که درین قصبه است در موضع استرگلو <sup>۱</sup> محاد باغ امیر سید صدرالدین مجتبی بن محمد ابن ابی عبدالله حسینی و باغ سید عمادالدین مرتضی بن ابی الحسن العلوی و باغ سید قطب‌الدین مهدی بن حیدر بن ابی العشایر حسینی و نهر میضا و راه والیه الممر و المدخل و آن مبذر هشت قفیزست و دو کف و نیم	[۳۹] تمامت یک نیمه مشاع از خانه و فضا [ی] متلاصق که داخل این قصبه است در طرف خندق محاد باغچه کرزالدین ایزدیار بن محمد بن ابی بکر و خانه محمد بن حاجی و خانه محمد بن ابی القسم دلوک <sup>۲</sup> و راه والیه الممر	مقدم‌الدین محمد بن احمد بن علی خوزی <sup>۱</sup> و باغ مولانا معزالدین ابو محمد بن ابی القسم و باغ بهاء‌الدین محمود رکنابادی و راه والیه الممر و آن مبذر شش قفیزست	۱۵
[۴۳] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه	[۴۰] تمامت باغ و زرب متلاصق در صحرای قصبه مهر یجرد در موضع هور- مزدقان محاد باغ ورثه بهاء‌الدین ایبک رویدشتی و باغ ورثه صدر	[۳۷] تمامت باغی در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در محله تودوک <sup>۲</sup> و آن مشهورست به باغ اشتو محاد راه و باغ این ضعیف واقف از دو جانب	۲۰
۱- کنا - در اصل، ولی خوری (منسوب به خور بیابانک) یا خواری (منسوب به خوار یزد، ذیل شماره ۲۵) مناسب‌ترست که در موارد دیگر هم (ص ۸۴ عکسی) دیده می‌شود. ۲- (ظ = تودوک Tudok یعنی توت کوچک) ۳- طبق ضبط صفحه ۸۳ عکسی که با تشدید کتابت شده بود ضبط شد. ۴- ظاهراً «اشترگلو» (شترگلو) است و مراد از آن جایی است که آب داخل ممرگودی می‌گردد و از سوی دیگر به همان بلندی برمی‌آید، یعنی مثل گردن شتر است.			۲۵

<p>قصبه در موضع چناروک محاد ملک ورثه علی بن محمدکاری و باغ محمدشاه وراسی (۴) وراه ازدو جانب والیه الممر وآن مبذر یک قفیزست و دوکف</p> <p>۵</p>	<p>موضع آن به قصبه مهری مجرد محاد زمین بهاءالدین محمدبن سرخاب و زمین محمودبن شادکام و زمین سلطانی وراه والیه الممر وآن مبذر چهارقفیزست</p>	<p>مهری مجرد در موضعی که آن را کزن زبر<sup>۱</sup> می خوانند محاد زمین سلطانی از دو جانب و زمین این ضعیف از دو جانب و آن مبذر سه جریب است</p>
<p>[۵۰] تمامت</p> <p>قطعه زمین، همدرین صحرا در موضع دردمه<sup>۴</sup> محاد زمینی که در دست حسن بن محمدخوری و زمین این ضعیف واقف از سه جانب و آن مبذر هشت قفیزست</p> <p>۱۰</p>	<p>[۴۷] تمامت</p> <p>یک نیمه مشاع از جمله خانه [ای] که داخل قصبه مهری مجردست در طرف خندق محاد باغچه کرزالدین<sup>۲</sup> ایزدیاربن محمدبن ابی بکر بن ابی نصر و خانه محمدبن حاجی و خانه محمدبن ابی القاسم دلو که و راه والیه المدخل والممر</p>	<p>[۴۴] تمامت</p> <p>باغی که موضع آن در صحرا [ی] قصبه مهری مجردست در موضعی که از پس باغ امیری است و آن باغ معروف است به باغ نودر در محاد باغ سیف الدین محمد ابن بها [ء] الدین ایبک قطبی و باغ این ضعیف و باغ وقف و راه والیه الممر و آن مبذر پنج قفیزست</p>
<p>[۵۱] تمامت</p> <p>خرمه (۴) که داخل ...<sup>۵</sup> محاد خانه شیر سوار بن محمد بن سرخاب و سور و خانه دیلمشاه بن کیخسرو و راه والیه الممر</p> <p>۱۵</p>	<p>[۴۸] تمامت</p> <p>باغ که موضع آن در قصبه مهری مجردست در محله چناروک<sup>۳</sup> محاد شارع و باغ شرف الدین مختار بن فضل الله و زمین احمد بن فهرجی و راه والیه الممر و آن مبذر یک قفیزست</p>	<p>[۴۵] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهری مجرد در موضع مهر به زبر محاد نهر میضا و زمین این ضعیف از دو جانب و زمین بهاءالدین محمد بن مسعود بن محمد و راه و آن مبذر سه قفیزست</p>
<p>[۵۲] تمامت</p> <p>قطعه زمین که موضع آن در صحرای قریه سیریز دست در موضع موربند<sup>۶</sup> محاد زمین ورثه شمس الدین ایدکر ترکی و ورثه عزالدین اسعد بن نجیب غوری و نهر میضا و راه از دو جانب و آن</p> <p>۲۰</p>	<p>[۴۹] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحرا [ی] این</p>	<p>[۴۶] تمامت</p> <p>زمینی که مشهورست به فروند،</p>

۱- ظاهر آ، زیر. در شماره ۱۰۱ نام «جزن میان» آمده و صورت معرف آن است.

۲- در صریح الملک شیخ صفی جزالدین باجیم مضموم (صریحاً) هست و احتمالاً «مرب» «گزالدین» است.

۳- Chenârok یعنی چنار کوچک. ۴- ممکن است همان محل باشد که امروز «پوزه دمه» گویند و «دمه» نام کوهی است.

۵- در اصل سفید مانده است.

۶- آیا همان «وربند» (ص ۹۰ عکسی) نیست یا بالعکس؟ ظاهر آ موربند درست است. مور smowr در لغت یزدی به معنی مرغ margh (چمن بیابانی) است. به شماره ۶۲ مراجعه شود.

[۵۰]

[متن وقفیه]

<p>مساحت یزد</p> <p>[۵۹] تمامت</p> <p>دوباغ متلاصق در صحرا [ی]</p> <p>قریه خورمیز در موضع پاشکران متصل باغ امیر بها [ء] الدین عثمان اتابکی و باغ ورثه قیصر بن عبدالله ترکی و راه والیه الممر</p> <p>[۶۰] تمامت</p> <p>دوبستان دیگر متلاصق در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در محله نرمستان متصل باغ سیف الدین محمد بن ایبک قطبی از جانبین و باغ ورثه محمود بن محمد بن محمود بقال و باغ ورثه قیماز رومی و باغ ورثه فخر الدین ابی محمد بن محمد بن رضی و باغ امیر سیف الدین محمد بن ایبک و راه والیه الممر</p> <p>[۶۱] تمامت</p> <p>شصت و شش سهم مشاع در هزار و پانصد و شصت سهم که آن مجموع سهام مزرعه منکا بادست و کاریز آن، و این مزرعه از مزارع قصبه مهر یجرد است و مستغنی از ذکر حدود، با آنچه حصه آنست از</p>	<p>معروف است به یک طشت</p> <p>[۵۶] تمامت</p> <p>قطعه ای زمین از صحرا [ی]</p> <p>قریه سر یزد در موضعی که آن را شب<sup>۲</sup> خوارانی (۴) می خوانند بر جاده کرمان محاد بستان عضد الدین علا [ء] الدوله و زمین ورثه سعد بن محمد بن نجیب و زمین محمد بن صاعد و راه و آن مبذرسه قفیز است</p> <p>[۵۷] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در موضع ربه محاد زمین این ضعیف از سه جانب و نهر میضا و راه و آن مبذرسه جریب است</p> <p>[۵۸] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحرا [ی] قریه خورمیز از دیهها [ی] قصبه مهر یجرد در موضع طریق مهر یجرد و این زمین مشهورست به پاره کوتوالی محاد زمین محمود و زمین ورثه جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و زمینی دیگر هم از آن محمود و نهر میضا و راه والیه الممر و آن مبذر نه قفیز است به</p>	<p>مبذر یک جریب است و چهار قفیز</p> <p>[۵۳] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحرای قریه سر یزد در موضع زاد انخواری محاد زمین احمد بن حسین بشری و زمین ضیاء الدین محمد بن علی بن نجیب و نهر میضا و زمین محمد بن محفوظ بن محمد بن نجیب و راه والیه الممر و آن مبذر شش قفیز است</p> <p>[۵۴] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحرای قریه سر یزد در موضع باب زرب ابرهیم محاد زمین رکن الدین محمد بن علاء الدین علوی و زمین علاء الدین سنجر نائنی<sup>۱</sup> و زمین ورثه شمس الدین سعد بن محمد بن نجیب و زمین ورثه جمال الدین قتلخ تمر ترکی و راه و آن مبذر دو قفیز است و دو کف به مساحت یزد</p> <p>[۵۵] تمامت</p> <p>چهل و پنج سهم از جمله سهام قنات فرخان و مثل آن از جمله سهام قنات رمجان (۴) و این دو کاریز از کاریزهای قریه سر یزد است و هر سهمی از هر یکی از این دو کاریز</p>	<p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۰</p> <p>۲۵</p>
--	---	--	--

۱ - (= نائینی) ۲ - ظاهر آ، پشت .

	ارضی و باغات و دور و سایر مضافات	الممر و آن مبذر و قفیزست و دو کف	شمس الدین سعد بن کریم و بستان مسعود بن محمود بن المقدم و زمین احمد بن محفوظ و بستان احمد بن کیا ابرهیم و بستان شیخ محمد بن حسین و زمین مولانا رکن الدین محمد بن علاء [ع] الدین حسن و این هر دو بستان مبذر ده قفیزست و یک کف
	[۶۲] تمامت	[۶۵] تمامت	
	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه سر یزد از دیه های بلده یزد در موضع و ربند محاد زمین این ضعیف واقف و نهر میضا و زمین ورثه رضی الدین محمد و راه و آن مبذر شش قفیزست و سه کف	قطعه زمین که موضع آن به حومه خیاره است در موضع باب- الدرب متصل نهر و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و زمینی دیگر ازان ایشان و زمین سید شرف الدین حسنشاه بن علی بن ابی طالب علوی و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و راه و الیه الممر و آن مبذر پنج قفیزست	۵
	[۶۳] تمامت	[۶۶] تمامت	
	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه سر یزد در موضع زیر آسیا محاد زمین مسافر بن عزیز نصرانی و زمین مولانا رکن الدین محمد بن علاء الدین علوی و زمین محفوظ بن محمد بن نجیب و زمین ورثه رضی الدین محمد و راه، مبذر یک جریب و یک قفیز	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه خیاره در موضع اغیران تغرسر <sup>۲</sup> محاد زمین ورثه سدید الدین بزاز و زمین ورثه ظهیر الدین شاه و راه از دو جانب و آن مبذر شش قفیز است	۱۰
	[۶۴] تمامت	[۶۷] تمامت	
	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه سر یزد در موضع منشیان محاد زمین ورثه محمد بن رئیس ابار و شریک ایشان و زمین سلطانی و زمین علاء [ع] الدین سنجر و راه و الیه	دو بستان متلاصق در صحرا [ی] قریه فهرج یکی معروف به باغ کلوکان و آن دیگر به باغ نیدلوک <sup>۳</sup> حدودشان متصل است به ملک	۱۵
	[۶۹] تمامت	[۶۸] تمامت	
	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه بندار اباد در موضع باغ زیر محاد زمین ورثه علی بن احمد فارسی و زمین شهاب الدین فضل الله بن جمال الدین یحیی و زمین سهامیه و نهر میضا و راه و آن مبذر پنج قفیزست	باغی که موضع آن در صحرا [ی] قریه بندار اباد است در موضعی کی معروف است به کاه کاه محاد زمین ورثه مسعود بن کاه کاه از دو جانب و باغ دادا محمد بن محمود بن مہیار و راه و الیه الممر و آن مبذر یک قفیزست و یک کف	۲۰
	[۶۴] تمامت	[۶۹] تمامت	
	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه بندار اباد در موضع باغ زیر محاد زمین ورثه علی بن احمد فارسی و زمین شهاب الدین فضل الله بن جمال الدین یحیی و زمین سهامیه و نهر میضا و راه و آن مبذر پنج قفیزست	باغی که موضع آن در صحرا [ی] قریه بندار اباد است در موضعی کی معروف است به کاه کاه محاد زمین ورثه مسعود بن کاه کاه از دو جانب و باغ دادا محمد بن محمود بن مہیار و راه و الیه الممر و آن مبذر یک قفیزست و یک کف	۲۵

۱- آیا همان «موربند» (ص ۸۵ عکسی) نیست یا بالعکس؛ به شماره ۵۲ مراجعه شود.  
 ۲- «اغیران» درص ۹۷ عکسی به صورت «غیران» آمده است. «تغرس» در شماره ۷۶ نیز استعمال شده.  
 ۳- کذا (شاید بیدلوک = بید + لوک بوده باشد. لوک نوعی شترست).

<p>[۷۶] تمامت          قطعه زمین کی آن مبذر ده قفیز          است، موضع آن در صحرا [ی] قریه          خیاره در موضع تفر<sup>۳</sup> علی بدوک          محاد زمین ورثه جمال الدوله          نصرانی و زمین مسعود بن ابی بکر          ازد و جانب و زمین ورثه بها [ء] الدین          ایبک قطبی و زمین ورثه جمال          الدین عبدالله خواری</p>	<p>[۷۳] تمامت          باغ بنویه در صحرا [ی] قریه          خیاره از دیها [ی] یزد در موضع          تفر سر متصل زمین ورثه فخر الدین          مکسی (۴) قطبی و زمین ورثه جمال          الدین عبدالله خواری و زمین سید          جمال الدین ابی هاشم بن ابی المعالی          العلوی و زمین ورثه محمد بن          محمود بن ابی الفرج<sup>۱</sup> و راه والیه          الممر، مبذر سه قفیزست</p>	<p>[۷۰] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ی] قریه          خیاره در موضع پشت باغ محاد زمین          ورثه بهاء الدین ایبک قطبی و          زمین ابوبکر بن عمر و زمین ورثه          رضی الدین اسعد بن محمد بن علی          خیارقی مبذر پنج قفیز</p>	۵
<p>[۷۷] تمامت          باغی که آن مبذر یک قفیز          است و دو کف، موضع آن در          صحرا [ی] قریه خیاره در موضع          همدحینی (۴) با بنائی که متصل          این باغ است محاد باغی کی معروف          است به علی بن مندله و زمین سید          حسن بن امیران العلوی و باغ          ابو جعفر بن محمد و راه</p>	<p>[۷۴] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ی] قریه          خیاره در موضع غیران<sup>۲</sup> ملاصق زمین          نظام الدین محمد و زمین زین          الدین علی بن ابی بکر خواری و          زمین ورثه جمال الدین عبدالله          خواری و نهر والیه الممر و آن مبذر          سه قفیز است</p>	<p>[۷۱] تمامت          پنج قفیر تخم زمین مشاع در          زمینی که آن مبذر پنج جریب است،          موضع آن در صحرا [ی] قریه          خیاره در موضع استنکن (۴) محاد          زمین ورثه جمال الدوله و ظهر قنات          جیلان و راه و آن مشهورست به          جوی طالبی</p>	۱۰
<p>[۷۸] تمامت          خانه و باغچه و حجره و اصطبل          که ملاصق یکدیگر اند، موضع آن          داخل قریه خسرو بر (۴) و آن          مشهورست به چهاردیه در سکه          فیضان، حدودشان متصل است به          شارع و به خانه احمد بن علی بدوک</p>	<p>[۷۵] تمامت          باغ در صحرا [ی] قریه خیاره          نزدیک خان قدیم مشهور به باغ          سذکوکان محاد باغ مهتران و باغ          احمد مندلی و بستان سلیمان بن          رمضان و شارع</p>	<p>[۷۲] تمامت          قطعه زمین که آن مبذر دو قفیز          است و دو کف، موضع آن در          صحرا [ی] قریه خیاره در موضع          پشت گز متصل نهر و باغ شیخ علی          ابن محمد و باغ ورثه جمال الدین          عبدالله خواری و زمین دیوانی و راه          والیه الممر و المدخل</p>	۲۰
		<p>[۷۳] تمامت          قطعه زمین که آن مبذر دو قفیز          است و دو کف، موضع آن در          صحرا [ی] قریه خیاره در موضع          پشت گز متصل نهر و باغ شیخ علی          ابن محمد و باغ ورثه جمال الدین          عبدالله خواری و زمین دیوانی و راه          والیه الممر و المدخل</p>	۲۵

۱- اصل، الفرج ۲- در شماره ۶۶، «اغیران»

۳- «تفر» ظاهر اصطلاحی است برای قسمتی از زمین، مانند «تفر سر» (ش ۶۶)، «تفر علی» (ش ۷۶).  
 ۴- به فقره ۱۶۲ مراجعه شود.



## [باب دوم، فصل اول: املاک یزد]

[۵۳]

	و به خانه محمد بن ابی القاسم و به خانه ورثه شهاب الدین ابوالقاسم و به بستان علی بن ابی جعفر و به بستان ورثه شرف الدین مظفر بن صفی - الملک و راه و الیه الممار	وزمین علی شاه علوی و آن مبذر پنج قفیزست	است و جهت آنک خان درین قریه همین یکی است مستغنی است از ذکر حدود
	[۷۹] تمامت	[۸۲] تمامت	[۸۶] تمامت
	بستانی کوچک به صحرا [ی] قریه ابرند آباد از قرای یزد در موضع باغ بایبل (۴) و آن مشهورست به باغوک <sup>۱</sup> عمر صفار محاد طریق از جوانب و آن مبذر پنج کف است	قطعه زمین در موضع سر راه شهر محاد زمین محمد بن محمود بن جعفر و زمین جمال الدین اقسنقر و زمین ورثه حکیم فخر الدین ابومحمد و راه و الیه الممر و آن مبذر یک جریب است	طاحونه خراب که موضع آن داخل این قریه است
	[۸۰] تمامت	[۸۳] تمامت	[۸۷] تمامت
	بستانی که موضع آن در صحرای قریه ابرند آبادست از قر [ا] ی یزد و آن مشهورست به باغ اسحاقی محاد بستان امیر قدون آقا و بستان سعدالدوله مسعود و باغ شرف الدین مظفر بن ایللدی (۴) و نهر و راه و الیه الممر	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه بدرآباد در موضع سر راه و آن مشهورست به باغ نارحسان (۴) محاد بستان قطبی و راه بلده یزد و زمین ورثه جمال الدوله و حریم قنات قریه بارجین و راه و آن مبذر یک جریب و پنج قفیزست	بستان کی به صحرا [ی] این دیه است در محله جوی بالا محاد بستان علی شاه علوی و بستان ابوبکر ابن زنگ و خان و تل و این بستان معروف است به باغ وزوان و آن مبذر هفت قفیزست
	[۸۱] تمامت	[۸۴] تمامت	[۸۸] تمامت
	قطعه [زمین] در صحرای قریه بدرآباد در موضع سر راه محاد زمین ورثه حکیم فخر الدین ابومحمد و زمین ورثه ابوبکر بن زنگ و راه	حصنی که داخل این قریه بدرآبادست و جهت تفرد حصن درین دیه مستغنی است از ذکر حدود	بستان به صحرا [ی] این دیه در محله حسنا باز و آن معروف است به کشخوان حسن آباد محاد نهر و تل و کشخوان مزرعه حسنا باز و بساتین قریه بارجین و آن مبذر پانزده جریب است.
	[۸۵] تمامت	[۸۹] تمامت	[۸۹] تمامت
	حصنی <sup>۲</sup> که داخل این قریه	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه بدرآباد در موضع زیر گورستان محاد	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه بدرآباد در موضع زیر گورستان محاد

۱ - Baghok، یعنی باغ کوچک.

۲ - ظاهراً اشتباه است و «خان» درست است، به دلیل آنکه در دنباله عبارت از «خان» اسم می برد. جز آن حصن قریه بدرآباد را در رقم پیش بر شمرده و گفته است که متفردست.

<p>[۹۵] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قریه بندار آباد در موضع پس خانی محاد نهر میضا و زمین تخته فخر الدینی و زمین منتجب الدین اسعد بن ابی- بکر بن سرهنگ و زمین ورثه ابی- الحسن بن محمد بن حسین الطبری<sup>۲</sup> و زمین جمال الدین عبدالمعز و خان محمد عمری و راه و آن مبذریک جریب است</p>	<p>[۹۳] تمامت ده سهم از جمله سهام دو کاریز که موضع هر دو به قریه بیده<sup>۱</sup> است از قر [ا] ی میبد از ناحیه بلده یزد، یکی ازین دو کاریز معروف به شاذاباد و یکی به رتش و هر سهمی معروف است به طشتی</p>	<p>شارع و زمین ورثه حسام الدین حسن آقا و راه دبه بارچین و مقبره و آن مبذریک جریب است و پنج قفیز [۹۰] تمامت حمای که داخل این قریه بدر- آباد است و آن مستغنی است از ذکر حدود لتفرده</p>	۵
<p>[۹۶] تمامت هزار و دوست و پنج سهم و نیم دانگ سهمی از جمله سهام کاریز مرتاباد<sup>۳</sup></p>	<p>[۹۴] تمامت چهار صد و سی و پنج سهم از جمله سهام قنات ابر، و مثل آن از جمله سهام قنات مبارکه، و پانصد و هفتاد و پنج سهم از جمله سهام قنات دهوک، و دوست و هشتاد و هفت سهم و نیم از جمله سهام قنات یزد- آباد، و هشتاد و هشت سهم و ثلثان سهمی از جمله سهام قنات یعقوبی، و چهل و دو سهم از جمله سهام قنات جلیلی، و پنجاه سهم از جمله سهام قنات نرسوباد و هشتاد سهم از جمله سهام قنات باذین الجدیبه و تمامت این قنات از قنات بلده یزد اند و مشرب جمله صحرا [ی] این بلده است و سهام دو جمله معلوم است و هر سهمی از آن معروف است به یک جر</p>	<p>[۹۱] تمامت شصت و پنج سهم از جمله سهام قنات قریه شمس آباد و پانصد و هشتاد و پنج سهم از جمله سهام قنات خورمیز، و شصت و پنج سهم از جمله سهام قنات دهوک و سی و دو سهم و نیم از جمله سهام قنات یزد آباد و این جمله از قنات بلده یزد است و هر سهمی از آن معروف است به یک جر</p>	۱۰
<p>[۹۷] تمامت دو هزار و چهار صد و سه سهم و دانگی از سهمی از جمله سهام کاریز شمس<sup>۴</sup> از کاریزها [ی] یزد</p>	<p>[۹۲] تمامت دویست و چهل و دو سهم معروف به دویست و چهل و دو طسوج، و بیست و دو سهم معروف به بیست و دو طشت از جمله چهار صد طسوج و شانزده طشت که آن اصل سهام قنات قریه بندر آباد است از قر [ا] ی میبد از نواحی یزد</p>	۱۵	
<p>[۹۸] تمامت صد سهم از جمله سهام کاریز کثنویه<sup>۵</sup> از توابع یزد</p>		۲۰	
<p>[۹۹] تمامت چهار صد سهم و دوازده سهم و</p>		۲۵	

۱- (= بیده در تلفظ کنونی)

۲- نظنری؟ نظیری؟

۳- ظاهراً، مراباد (به حاشیه ۲ صفحه ۴۵ مراجعه شود).

۴- ظاهراً، شمس آباد

۵- اصل، کینویه و مسلماً کثنویه است.

- نیم از جمله سهام قنات باذین الجدیده از قنات بلده یزد و هر سهمی از آن عبارت است از یک جر
- [۱۰۰] تمامت  
نود و پنج سهم از جمله سهام قنات وری و نود و پنج سهم قنات کران و آب این هر دو کاریز فایض می شود به اراضی قریه تفت و هر سهمی ازین جمله معروف است به یک جر
- [۱۰۱] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در موضع جزن میان<sup>۱</sup> و آن مبدزه سه جریب است محاد زمین حسام الدین اسفاندا الدیلمی و زمین ورثه ناصر الدین عمر اسفراینی و زمین ورثه صدر خطیر- الدین محمد بن الظهیرابی المحاسن و خانه وزمینی که به دست اکره سلطان است و نهر و زمین سلطانی و راه و الیه الممر
- [۱۰۲] تمامت  
قطعه زمین در موضع فرخی<sup>۲</sup> مبدزه شش قفیز
- [۱۰۳] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در موضع فرخی<sup>۲</sup> محاد زمین سید قوام الدین حسن و زمین علی بن محمد بن علی و زمین سید شمس الدین و راه و الیه ممرها
- [۱۰۴] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در موضع فرخی<sup>۲</sup> محاد زمین احمد بن علی بن احمد طحان و زمین واقف این بقاع و زمین سید قوام الدین حسن و بستان واقف این املاک و راه و الیه الممر
- [۱۰۵] تمامت  
بستانی دیگر هم در صحرای این قصبه مهر یجرد در موضع نرستان<sup>۳</sup> محاد بستان محمد بن ابی طالب سراج و نهر و راه و بستان ورثه صاحب از دمر رکنی و بستان ورثه قیراپه (۴) ابن محمد و راه و الیه الممر مبدزه چهار قفیز و دو کف
- [۱۰۶] تمامت  
کاریزی که مشهورست به کاریز
- کشواد در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد از ناحیه بلده یزد، فوهه این کاریز در صحرای این قصبه است و منبع آن در اعلی قصبه به فرسخی تمام، و این کاریز مستغنی است از زیادتی تعریف و توضیح
- [۱۰۷] تمامت  
هجده سهم مشهور به هجده طسوج و هشت سهم مشهور به هشت طشت از جمله سهام دو کاریز که موضع هر دو به قریه بیذه<sup>۴</sup> است از قر [ا] ی میبد از ناحیه یزد. یکی ازین دو کاریز مشهورست به بشنا باد و دیگری به رتش و این سهام از جمله سهام مستزاده مشهور سنه اربع و ثمانین و ستمائنه است
- [۱۰۸] تمامت  
سیصد سهم از جمله سهام قنات دها باد، و صد و پنجاه سهم از جمله سهام قنات یزد اباد، و دو بیست و پانزده سهم از جمله سهام قنات کثنویه که مشارب جمله اراضی و باغات مدینه یزد<sup>۵</sup> است و هر سهمی از آن عبارت است از یک جر

۱- به شماره ۴۳ (صفحه ۴۹) مراجعه شود. ۲- در اغلب موارد بی نقطه است و بر اساس ضبط ستون دوم صفحه ۱۱۱ عکسی در همه موارد اصلاح شد.

۳- این نام در فقره ۱۴۳ ندمستان آمده ولی ظاهراً همین شکل مذکور در فوق صحیح است.

۴- (= بیده در تلفظ کنونی). ۵- اصل، بزند (۴)

مبذر دو قفیز و سه کف	[۱۱۲] تمامت	[۱۰۹] تمامت	باغی که واقع است در صحرای بلده یزد در دسکرة آب قنات نصیریه در محله در یخدان باخانه که متصل است بدان محاد راه و باغ حسن بن سرکز (۹) حسامی و روضه محمدیه و راه والیه الممر	۵
[۱۱۵] تمامت	دوقفیز تخم زمین مشجر در صحرا [ی] قریه بندار اباد در باب فہلق محاد نہر و باغ صدر شمس - الدین محمد دامغانی و زمینی که ازین قطعہ مقسوم است از ان فاطمہ بنت <sup>۴</sup> محمد بن سلیمان و نہر و راه	[۱۱۰] تمامت	بستانی که موضع آن در دسکرة آب کاریز مر تاباد <sup>۲</sup> و یعقوبی است از صحرا... <sup>۳</sup> و آن مشہورست بہ باغ بلوک در محله پای طاق محاد باغ سیف الدین محمد بن ایبک و باغ جمال الدین محمد بن شمس الدین ابی بکر بن علی سان (۹) و نہر و راه، مبذر نہ قفیز	۱۰
بستانی که بہ صحرای بلده یزدست در دسکرة آب کاریز مریاباد <sup>۵</sup> در موضع کوی پس اہر و ک محاد بستان نجم الدین محمود بن محمد بن ابی المجد و بستانی کہ در دست محمود بن احمد پندکوک است و بستان ابوبکر بن محمد بن اسعد بنا و بستان واقف این املاک و بستان ورثہ محمد بن احمد مطبخی و بستانی کہ در دست احمد بن عثمان فہمویہ است و راه والیہ الممر و آن مبذر ہفت قفیزست و چہار کف و ہجدہ پیشیز	[۱۱۳] تمامت	[۱۱۱] تمامت	باغی در صحرا [ی] قریہ فیروز آباد در موضع نوغد محاد باغ ہبہ اللہ بن محمد بن محمود و باغ محمد بن محمود بن علی و باغ ورثہ محمود بن محمد طوسی و شارع والیہ الممر	۱۵
[۱۱۶] تمامت	یک نیمہ مشاع از باغی کہ موضع آن بہ صحرا [ی] قریہ بندار ابادست در موضع باغ بالا محاد بستان واقف این املاک و بستان صدر شمس الدین محمد بن ابی المعالی دامغانی و بستان واقف این املاک و راه و نہر میضا	[۱۱۴] تمامت	بستانی کہ بہ صحرا [ی] قریہ فہرج است از قر [ا] ی بلده یزد ملاصق بستان علی و بستان صاحب معظم جلال الدین محمود بن علی بن صفی الملک و زمین نجم الدین محمود بن نجیب الغوری و بستان ورثہ فخر الدین ابو محمد بن محمد بن رضی اسعد و راه والیہ الممر،	۲۰
بستانی کہ ہم در صحرا [ی] قریہ فہرج است مشہور بہ باغ کوشک در محله سور نجان ملاصق بستان ورثہ علی بن الحاج الفہرجی و بستان سید جلال الدین محمد بن غیاث الحسینی و بستان محمود بن اسعد بن نجیب و راه والیہ الممر و آن مبذر سہ قفیزست و چہار کف	[۱۱۴] تمامت	[۱۱۱] تمامت	بستانی کہ بہ صحرا [ی] قریہ فیروز آباد در موضع نوغد محاد باغ ہبہ اللہ بن محمد بن محمود و باغ محمد بن محمود بن علی و باغ ورثہ محمود بن محمد طوسی و شارع والیہ الممر	۲۵

۱- اصل برتر (۹) ۲- درست مریابادست بخصوص کہ با یعقوبی معاً ذکر شدہ است و این دو دہ مجاورند.

۳- يك کلمہ محو شدہ کہ شبیہ است بہ بریز. ۴- اصل، ابنت.

۵- درین مورد بدون نقطہ (حرف سوم) کتابت شدہ.

<p>[۱۲۳] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] این قصبه در محله مذکوره و این قطعه مشهورست به فروند با احمدی محاد زمین علی بن حسین بن رمشاد و زمین ابوبکر بن حسینوک و زمین احمد بن حسین رمشاد و زمین شیخ فضل الله بن علی بن محمد بن سعید و نهر و شارع و آن مبذر سه قفیزست</p>	<p>است از ذکر حدود. [۱۲۰] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قریه فهرج در محله توروکی و این زمین مشهورست به حفرة باب سرستان ملاصق راه و زمین واقف این املاک از دو جانب و بستان ابوبکر بن علی بن المقدم و راه و الیه الممر و آن مبذر پنج کف است و شش عشر</p>	<p>[۱۱۷] تمامت باغی که موضع آن در صحرا [ی] قریه فهرج است از قر [۱] ی یزد در سکه طاحونه ملاصق شارع و زمین وقف و باغ احمد بن محمد بن علی بن عمر خواجه و زمین محمد بن اسعد بن نجیب غوری و شارع و راه و الیه الممر و آن مبذر پنج قفیزست</p>
<p>[۱۲۴] تمامت بستانی کی به صحرای قصبه مذکوره است و مشهورست به باغ محمود عقیف ملاصق زمین ورثه صاحب سعید صفی الملک و نهر و بستانی که در دست نظام الدین محمد بن عبدالرشید بن فضل الله است و بستان مولانا غیاث الدین محمد بن ابی القاسم علوی و بستان عزیز الدین محمد بن حماد و آن مبذر یک جریب است</p>	<p>[۱۲۱] تمامت پانصد و بیست سهم از جمله سهم کلریز خورمیز و این کلریز معروف است بدین قریه و هر سهمی از سهام آن معروف است به یک جر</p> <p>[۱۲۲] تمامت بیست سهم معروف به بیست جریب میضاوی از جمله سهام چهار کلریز که آب جمله منصب می شود بر زمینها [ی] قصبه مهر یجر د: یکی ازین جمله بغداد آباد و دوم مذویر آباد و سوم ارزندان<sup>۱</sup> و چهارم مهر پادین - با جمله حقوق این جمله و مرافق آن</p>	<p>[۱۱۸] تمامت باغ و زرب که بدان متصل است در صحرا [ی] قریه فهرج در کشخوان اسفل دیده در موضع باب حوض عبدالله ملاصق نهر و زمین ورثه مسعود بن محمود بن المقدم و باغ محمد بن احمد بن ابی بکر غوری و زمین ورثه مسعود بن محمود و زمین رکن الدین محمد بن علاء [ع] الدین العلوی و راه و الیه الممر</p>
<p>[۱۲۵] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجر در محله مهر به<sup>۲</sup> ملاصق زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و اراضی این ضعیف که واقف این</p>	<p>[۱۱۹] تمامت هشت قفیز تخم زمین مشاع در پنجاه و سه قفیز که آن مبلغ افزه تمامت باغی است که معروف است به عزى، موضع آن در صحرا [ی] قریه فهرج است و آن مستغنی</p>	

۱- اصل: بیضاوی ۲- در تواریخ یزد، ارزندان، ولی درین وقفیه بادل (ش ۳۳) هم ضبط شده.  
۳- این اسم در فقرات ۱۳۰، ۱۳۱ و ۱۳۲ به کسر اول و سکون دوم و کسر سوم ضبط شده است.



املاک است از سه جانب، مبذرهفت قفیز  
 زمین جمال الدوله نصرانی و زمین  
 ستن بنت خسرو شاه و راه و تمامت  
 ستن بنت خسرو شاه و راه و تمامت  
 این زمین مبذر نه قفیزست  
 آن مبذر دو قفیزست

[۱۲۶] تمامت

۵ قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
 مهربجرد در موضع مهربه<sup>۱</sup> زیر و  
 کرک اشکوک ملاصق زمین سید  
 قوام الدین بافقی و زمین ستن بنت  
 خسرو شاه و زمین ورثه جمال الدوله  
 نصرانی و نهر و راه و آن مبذر یک  
 قفیزست

[۱۲۹] تمامت

۱۰ قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
 مهربجرد در موضع مهربه<sup>۱</sup> بالا و  
 آن مبذر شش قفیزست و سه کف،  
 محاد زمین سیف الدین محمد بن  
 ایبک از دو جانب و زمین علی بن  
 محمد کاری و راه و نهر میضا

[۱۳۲] تمامت

قطعه زمین در صحرا ی قصبه  
 مهربجرد در موضع مهربه و آن  
 مشهورست به فروند قر او طاق محاد  
 زمین ورثه سید قوام الدین حسن  
 و زمین محمد بن الزعیم علی و نهر و  
 زمین سیف الدین محمد بن ایبک  
 قطبی و باغ همایون<sup>۴</sup> ازان واقف  
 این املاک و راه و ممر و آن مبذر  
 دو جریب است و دو قفیز

[۱۳۰] تمامت

۱۵ قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
 مهربجرد در موضع مهربه<sup>۱</sup> بالا  
 ملاصق باغ همایونی<sup>۲</sup> ازان واقف  
 این املاک و زمین علی بن محمد  
 کاری و زمینی که در دست مجد الدین  
 ابوالمکارم بن رضی الدین است و  
 نهر و راه و آن مبذر سه قفیزست

[۱۳۳] تمامت

۲۰ قطعه زمین در صحرا ی قصبه  
 مهربجرد در موضع مهربه<sup>۱</sup> در باب  
 محمده محاد زمین سیف الدین  
 محمد و باغ و زمین واقف این املاک  
 و زمین سید قوام الدین و راه و آن  
 مبذر دو قفیزست و دو کف

[۱۲۷] تمامت

[۱۲۸] تمامت  
 یک نیمه مشاع از زمینی که  
 موضع آن به قصبه مهربجردست  
 ملاصق زمین عزیز الدین محمد بن  
 حماد و زمینی که در دست حسین بن  
 محمد بن کاری است و زمین وقف و

[۱۳۱] تمامت

۲۵ قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
 مهربجرد در موضع مهربه<sup>۱</sup> ملاصق  
 زمین واقف این املاک و زمین

[۱۳۴] تمامت

قطعه زمین در موضع مهربه<sup>۱</sup>  
 زیر محاد زمینها [ی] واقف این  
 املاک از جمله جوانب، و آن مبذر

۱- به حاشیه ۳ صفحه قبل مراجعه شود .  
 ۲- در شماره ۱۳۲ باغ همایون ضبط شده.  
 ۳- اصل، قماز، تصحیح بر اساس ضبط آن در قرة ۶۰ است.  
 ۴- در شماره ۱۲۷ باغ همایونی ضبط شده.



- نه قفیزست  
[۱۳۵] تمامت  
قطعه زمین به صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع ربه ملاصق  
نهر و زمین واقف این املاک ازدو  
جانب و راه و آن مبذر دو جریب  
ونه قفیزست
- [۱۳۶] تمامت  
باغی که موضع آن به صحرای  
قصبه مهر یجردست در محله هور-  
مزدقان ملاصق باغ کافور عتیق عمر  
اسفراینی و باغ سحر (۴) و وادی  
و راه
- [۱۳۷] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع مهربه بالا  
محداد زمین وقف و زمین واقف این  
املاک و زمین ورثه سید قوام الدین  
حسن علوی با فقی و زمین سنی بنت  
خسرو شاه و راه و آن مبذر هفت  
قفیزست و سه کف
- [۱۳۸] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه
- مهر یجرد در موضع مهربه زیر  
متصل به زمینها [ی] واقف این  
املاک از جوانب و آن مبذر چهار  
قفیزست و چهار کف
- [۱۳۹] تمامت  
دو قطعه زمین متلاصق در  
صحرا [ی] قصبه مهر یجرد یکی  
معروف به فروند گودرزی و آن  
دیگر به فروند کنجی ملاصق  
نهر میضا و تودستان ورثه یوسف بن  
علی بن بنجیر<sup>۱</sup> و نهر میضا و فروند  
حیدر بن ابرهیم بن علی بنجیر<sup>۱</sup> و  
فروند حسام الدین اسفاندا و  
فروندی دیگر که در دست وی است  
و راه و الیه الممر
- [۱۴۰] تمامت  
باغی که موضع آن در  
صحرا [ی] قصبه مهر یجردست در  
پس باغ امیری و آن مشهورست  
به باغ عزالدینی ملاصق نهر میضا  
و باغی که معروف است به کریم  
خاکی<sup>۲</sup> و نهر و راه و آن مبذر شش  
قفیزست و سه کف
- [۱۴۱] تمامت  
قطعه زمین در صحرای قصبه  
مهر یجرد در موضع رمشادی ملاصق  
نهر ازدو جانب و زمین ورثه جمال-  
الدوله نصرانی و راه
- [۱۴۲] تمامت  
باغی که در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجردست ملاصق راه و نهر میضا  
و باغ ورثه مولانا عمادالدین  
محمود بن محمد بن ابی عمران و  
باغ ورثه نظام الدین حیدر علوی  
و راه و الیه الممر
- [۱۴۳] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد مذکوره در موضع  
ندمستان<sup>۳</sup> متصل باغ محمود و باغ  
ورثه امیر سید جمال الدین  
ابو محمد بن محمد بن ابی طالب  
حسینی و زمین محمد بن حسین بن  
زنگل و نهر میضا و راه و آن مبذر  
یک قفیزست
- [۱۴۴] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع نی استان<sup>۴</sup>

۱- در اصل بکلی بی نقطه است و ظاهراً «بنجیر» است.

۲- در فقرة ۱۸۷ کریم الدین احمد خاکی آمده است.

۳- ظاهراً «ندمستان» که در فقرة ۶۰ و ۱۰۵ نیز آمده است.

۴- (= نیستان)

<p>[۱۴۹] تمامت باغی که در دسکره جلیلاباد قلعه است از دسکره های یزد و آن معروف است به باغ کوشک از درهائی</p>	<p>[۱۴۷] تمامت چهار دانگ ونیم از طاحونه که واقع است در صحرای بلده یزد و دایرست به آب دوکاریز جلیلاباد قلعه و سخنا باد<sup>۱</sup> نصیری<sup>۲</sup> متصل به باغ استاد نجیب الدین محمد بن علی بن محمود خباز و به بستان ملک بهاء الدین عثمان خواجه و به باغ محمد طحان و به صحرا و راه</p>	<p>ملاصق بستان محمد بن حسن قصاب و بستان احمد بولی و زمین وقف و نهر میضا و زمین ورثه محمد بن منصور بن نادر و زمین و پاکاهی<sup>۱</sup> که منسوبند به صدر مجدالدین محمد بن محمد بن ابی عمران و راه والیه الممر و آن مبدرشش قفیزست</p>	۵
<p>[۱۵۰] تمامت باغی که موضع آن هم در دسکره جلیلاباد قلعه است و آن مشهورست به باغ سیرجانی</p>	<p>[۱۴۸] تمامت</p>	<p>[۱۴۵] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهری مجرد محاد زمینی که ازان مقدم الدین محمد بن . . . . .<sup>۲</sup></p>	۱۰
<p>[۱۵۱] تمامت ششصد سهم که مشهورست به ششصد جره از سهام هر یکی ازین دو کاریزوری و کران از کاریزها [ی] قصبه تفت و آن از دیبههای بلده یزدست</p>	<p>هزار و ششصد سهم میضاوی<sup>۴</sup> از جمله سهام چهار کاریز که یکی مشهورست به سورنجان و دوم به بهنام و سوم به مشکریان و چهارم به جشنکاباد<sup>۵</sup>، موضع جمله به حومه قریه فهرج از دیبهها [ی] بلده یزد، و هر سهمی ازین سهام معروف است به طشتی و هر چهار طسوج میضاوی<sup>۴</sup> یک طشت شربی باشد به اصطلاح اهالی آن پس این سهام مذکوره چهار صد طشت شربی باشد</p>	<p>[۱۴۶] تمامت قریه نصرت آباد از قر [ا] ی بلده میبد از توابع بلده یزد حدود اراضی آن متصل است به کشخوان دیه افزودافی<sup>۱</sup> که مشهورست به زروک و به کشخوان مزرعه ظفر آباد و به کشخوان مزرعه ترکباد و به مقبره مجوس و به کشخوان قریه بفرویه با تمامت حقوق و توابع از قنوات و اراضی عامر و غامر و باغات و حومه و حصار و دؤر و حجرات و اصطبلات و غیر آن</p>	۱۵
<p>[۱۵۲] تمامت باغی که واقع است در قریه خورمیز از دیبهها [ی] قصبه [مهری مجرد] و آن معروف است به باغ پای دیه</p>	<p>[۱۵۳] تمامت</p>	<p>حصار و دؤر و حجرات و اصطبلات و غیر آن</p>	۲۵
<p>مجری چهار شبانروز از جمله</p>			

۱- شاید، پاکاهی

۲- اینجا در رقیات مربوط به یزد سه ورق (۷۷ و ۷۸ و ۷۹) افتاده است.

۳- در فقرة ۲۳۵ به صورت «سختاباد» و در فقرة ۲۸ و ۱۵۳ «سختاباد» ضبط است.

۴- بی نقطه بود (بجز شین). از روی ضبط صفحه ۶۸ عکسی ستون ۳ تکمیل شد.

۲- اصل، بیضاوی.

## [باب دوم، فصل اول: املاک یزد]

[۶۱]

	شبانروزات کاریز سخناباد (۴) <sup>۱</sup>	وراوق	سورابه <sup>۵</sup>
	نصیریه		
	[۱۵۴] تمامت	[۱۵۹] تمامت	[۱۶۵] تمامت
۵	مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات کاریز علائیه	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه بنداراباد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز درشکانه (۴)
	[۱۵۵] تمامت	[۱۶۰] تمامت	[۱۶۶] تمامت
۱۰	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات مرتاباد <sup>۲</sup>	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز ملکتاباد موضع آن هم به قریه بنداراباد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه افرد بافی (۴)
	[۱۵۶] تمامت	[۱۶۱] تمامت	[۱۶۷] تمامت
۱۵	مجری چهار شبانروز از چهار کاریز که موضع جمله به قصبه مهریجر دست: یکی معروف به بغداداباد، دوم مذویراباد، سوم مهریازین، چهارم ارزندانان <sup>۳</sup>	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه خیارق	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه بارجین و دستجرد
	[۱۵۷] تمامت	[۱۶۲] تمامت	[۱۶۸] تمامت
۲۰	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه خورمیز از دیهها [ی] قصبه [مهریجر]	مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز قریه چهاردیه که معروف است به کاریز خسرو نر (۴) <sup>۴</sup>	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات پیده که معروفند به بشناباد و بهرتش
	[۱۵۸] تمامت	[۱۶۳] تمامت	[۱۶۹] تمامت
۲۵	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه سخوید <sup>۶</sup>

۱- به فقرات ۲۸ و ۱۴۷ و ۲۳۵ نگاه شود.

۲- ظاهر؛ مریاباد که در حواشی ماقبل علتش بیان شد.

۳- اصل؛ ارزندانان، در مآخذ دیگر؛ ارزندانان

۴- به فقره ۷۸ مراجعه شود.

۵- ظاهر؛ سورابه

۶- اصل؛ سخوید

<p>صاحب‌سعیدمنتجب<sup>۲</sup> الدین اسعدبن محمدبن احمد و به زمین مرتضی معظم رکن الدین محمدبن علاء - الدین العلوی و به زمین ورثه مرتضی سعید عزالدین فضل‌الله حسینی و به زمین ورثه مهذب الدین احمد و به صحرا و به زمین ورثه رئیس الدین احمدبن مقدم الدین الغوری و به راه والیه الممر</p>	<p>[۱۷۶] تمامت قطعه زمین که معروف است به زمین توروکی، موضع آن در صحرای قریه فهرج از قر[۱]ی بلده یزد متصل به زمینها [ی] این ضعیف از سه جانب و به زمین وقف</p>	<p>[۱۷۰] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارقنوات قریه هدهدش</p>	۵
<p>[۱۷۹] تمامت یک قطعه زمین که مشهورست به باغ مبارکی، موضع آن در صحرای قصبه مهر یجرد از نواحی یزد در موضعی که معروف است به کرستانوک متصل به زمین ورثه فخرالدین ابومحمد و به زمین ورثه</p>	<p>[۱۷۷] تمامت قطعه زمین کی واقع است در صحرای قریه فهرج از قر[۱]ی بلده یزد در موضعی که معروف است به قاسماباد متصل به زمین حسین و به زمین کریم الدین محمدبن محمود و به زمین وقف و به راه و آن مبذر شش قفیزست به مساحت یزد</p>	<p>[۱۷۲] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارقنات قریه جوناباد<sup>۱</sup></p> <p>[۱۷۳] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارقنات قریه رشکوه</p>	۱۰
<p>حسام الدین حسن اقا و باغ حسن بن شردبه<sup>۴</sup> و به زمین ابوالقاسم بن محمد بن ابی القاسم رشین و به راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیزست و چهارکف و نیم به مساحت یزد</p>	<p>[۱۷۸] تمامت یک نیمه مشاع از جمله باغی که معروف است به باغ عزالدینی و آن مشتمل است بر مبذر پنجاه و سه قفیز، موضع آن در صحرای قریه فهرج از قر[۱]ی بلده یزد، حدودش متصل است به باغ ورثه</p>	<p>[۱۷۴] تمامت شصت و هشت سهم از جمله سهام قنات مریاباد<sup>۲</sup> از قنوات بلده یزد</p> <p>[۱۷۵] تمامت صدوسی و شش سهم از جمله سهام قنات سمن از قنوات بلده یزد</p>	۲۰
<p>۱- این آبادی از آبادیهای پشتکوه یزد بوده است که اکنون نام آن باقی نیست. من سنگ قبری از ان شیخ زین الدین علی بن شیخ نجم الدین محمود الجونابادی به تاریخ ۸۵۸ در «بیخ» دیده‌ام و شرح آن را در «یادگارهای یزد» (جلد اول صفحه ۲۹۹) داده‌ام.</p>	<p>۲- در اصل بی نقطه تحریر شده، موارد دیگر: مرتاباد</p>	<p>۳- اصل بکلی بی نقطه است و لذا ممکن است منتخب الدین باشد.</p>	۲۵
<p>۴- در قفیره ۱۸۵ واضحاً «شیردبه» ضبط شده.</p>			

[باب دوم، فصل اول: املاک یزد]

[۶۳]

- ۵ در موضع کرک<sup>۱</sup> محاد نهر میضا و زمین سلطانی و زمین محمد بن ابی بکر بن حسین و زمین صدر کبیر شرف الدین علی بن رضی الطیب و راه والیه الممر
- ۱۰ باغی که معروف است به باغ خطیری<sup>۲</sup> در موضع کهتول در صحرای [ا] این قصبه محاد بستان سیدعلاء الدین شرفشاه بن بها [ع] - الدین ابی الحسن محمد حسینی و بستان ورثه کریم الدین احمد خاکی<sup>۳</sup> و وادی و زمین وقف و راه والیه الممر
- ۱۵ زمین که مشهورست به فروند در صحرای [ی] قصبه مهر یجرد در موضع کرستانوک محاد باغ سید جمال الدین محمد بن ابی الحسن علوی و زمینی که منسوب است به جمال الدین اقسنقر بن ابی بکر بن اقسنقر و باغ احمد بن شیردبه و نهر میضا و راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیزست
- ۲۰ زمین در صحرای [ی] این قصبه در موضع فروند با احمدی محاد زمین ابوبکر بن حسینوک و زمین این ضعیف و زمین محمد بن حسن بن رمشاد و راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیز یزدی است
- ۲۵ زمین در صحرای [ی] قصبه مهر یجرد در موضع کرک<sup>۱</sup> محاد زمین ورثه محمد بن یوسف
- ۱۸۰ [تمامت] قطعه زمین که موضع آن هم در صحرای این قصبه است در موضع کرستانوک متصل به زمین ورثه فخر الدین [ا] بو محمد بن ضیاء الدین محمد بن الرضی و زمین ابوالقسم رشین و راه جبل مندوار والیه الممر و آن مبذر شش قفیزست و سه کف
- ۱۸۱ [تمامت] قطعه زمین در صحرای [ی] قصبه مهر یجرد در موضع باغ انارستان محاد زمین شرف الدین علی بن اسفوندا و راه و باغ شرف الدین علی والیه الممر و این قطعه مبذر هفت قفیزست و سه کف
- ۱۸۲ [تمامت] باغی درین قصبه در موضع باغ شبانی محاد باغ وقف و باغ این ضعیف و شارع به حدین و آن مبذر سه قفیزست
- ۱۸۳ [تمامت] قطعه زمین در صحرای [ی] قصبه مهر یجرد در موضع کرک<sup>۱</sup> محاد زمین ورثه محمد بن یوسف
- ۱۸۴ [تمامت] زمین که واقع است در موضع کرک<sup>۱</sup> محاد زمین ورثه حسین بن ابی بکر دوپر و زمین ورثه بازربن منوچهر و نهر میضا و راه والیه الممر و آن مبذر یک قفیزست و سه کف به مساحت یزد
- ۱۸۵ [تمامت] زمینی که مشهورست به فروند در صحرای [ی] قصبه مهر یجرد در موضع کرستانوک محاد باغ سید جمال الدین محمد بن ابی الحسن علوی و زمینی که منسوب است به جمال الدین اقسنقر بن ابی بکر بن اقسنقر و باغ احمد بن شیردبه و نهر میضا و راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیزست
- ۱۸۶ [تمامت] زمینی که همچنان مشهورست به فروند در صحرای قصبه مهر یجرد
- ۱۸۷ [تمامت] باغی که معروف است به باغ خطیری<sup>۲</sup> در موضع کهتول در صحرای [ا] این قصبه محاد بستان سیدعلاء الدین شرفشاه بن بها [ع] - الدین ابی الحسن محمد حسینی و بستان ورثه کریم الدین احمد خاکی<sup>۳</sup> و وادی و زمین وقف و راه والیه الممر
- ۱۸۸ [تمامت] قطعه زمین در صحرای [ی] این قصبه در موضع فروند با احمدی محاد زمین ابوبکر بن حسینوک و زمین این ضعیف و زمین محمد بن حسن بن رمشاد و راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیز یزدی است
- ۱۸۹ [تمامت] قطعه زمین در صحرای [ی] قصبه مهر یجرد در موضع مهر به<sup>۴</sup> زیر

۱- شایدگرگ، کما اینکه بیابان گرگ در راه بم به زاهدان هم وجود دارد. شماره ۱۹۰ و ۱۹۲ و غیره نیز دیده شود.

۲- اصل، خطری، کوچه خطیری در تواریخ یزد مذکورست.

۳- در فقرة ۱۴۰ کریم خاکی. ۴- به فقرات ۱۲۵ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ مراجعه شود.

- محداد زمین این ضعیف از سه جانب  
و زمین سلطانی و راه و آن مبذر  
یکج گریب است و شش قفیز و کفی
- ۵ [۱۹۰] تمامت  
بستانی که موضع آن در  
صحرا [ی] قصبه مهر بگردست در  
محلّه کرک در موضع سرخانی محاد  
نهر میضا و حفره [ای] که آن را خانی  
می خوانند و زمین محمد بن یوسف  
و راه چکانوک و الیه الممر
- ۱۰ [۱۹۱] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی]  
قصبه مهر بگرد در محلّه چناروک  
محاد نهر میضا و باغ سید علوی و  
زمین ورثه جمال الدین عبدالله  
خواری و باغ ورثه جمال الدوله  
ارکون نصرانی و زمین این ضعیف  
و راه و الیه الممر و آن مبذر سه  
قفیزست
- ۱۵ [۱۹۲] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر بگرد در موضع کرک متصل  
نهر میضا و زمین این ضعیف از  
جانبین و زمین صدر جلال الدین  
حیدر و نهر و زمین ابوبکر بن  
محمد بن محمود بقال و راه و الیه
- الممر و آن مبذر سه قفیزست و دو  
کف
- [۱۹۳] تمامت  
دو بستان ملاصق مشجر در  
صحرا [ی] این قصبه در محلّه  
هرزه گاه محاد راه دبه فراقتر و  
بستان ورثه حسین بن رمشاد و  
بستان نظام الدین زراره و نهر میضا  
و راه و آن مبذر سه قفیزست
- [۱۹۴] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] این  
قصبه در موضع هورمزدقان محاد  
زمین جمال الدین غلبک و زمین  
ابراهیم بن علی و زمین ورثه حسن بن  
حسین فرانیه و نهر و زمین ورثه  
کریم الدین خاکی و راه و آن مبذر  
یکج قفیزست
- [۱۹۵] تمامت  
بستانی که واقع است درین  
صحرا و آن مشهورست به باغ اولشی  
محاد نهر از جانبین و زمین سنقریه و  
راه و آن مبذر سه قفیزست و یکج  
کف
- [۱۹۶] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قریه
- سریزد در موضع در آسیا محاد  
زمین ابراهیم بن محمد و نهر میضا  
زمین ورثه ابوبکر عارف و زمین  
ورثه محمد بن علی سیسنبر و راه  
و الیه الممر، مبذر شش قفیزست
- [۱۹۷] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قریه  
سریزد در موضع اصل بید و حفره  
سواران محاد نهر میضا و زمین  
بها [ء] الدین محمد بن محمود بن  
نجیب و راه و الیه الممر و آن مبذر  
پنج قفیزست
- [۱۹۸] تمامت  
قطعه زمین هم درین صحرا در  
باب زرب ابراهیم مذکور محاد  
زمین ورثه ظهیر الدین شاه و زمین  
ورثه شمس الدین سعد و زمین  
فخر الدین ابوبکر بن محمد بن  
اوجی و نهر میضا و راه و آن مبذر  
دو قفیزست
- [۱۹۹] تمامت  
باغی که هم درین صحراست در  
موضع الحان (؟) به حد خانه و  
بستان عضد الدین علا [ء] الدوله و  
زمین وقف و زمین مولانا رکن الدین  
محمد علوی و زمین ورثه جمال -



- الدوله نصرانی و بستان ورثه محمد و بستان ورثه یحیی و راه و آن مبذر چهار قفیزست به مساحت یزد
- [۲۰۰] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قریه  
سر یزد در موضع نویر از (۴) محاد زمین بها [ء] الدین ابیک تر کمان و زمین محمود بن محمد بن نجیب و راه و الیه الممر و آن مبذر دو قفیز است
- [۲۰۱] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قریه  
سر یزد در باب نویر از (۴) متصل صحرا و زمین ابیک و نهر و راه و الیه الممر و آن مبذر نه قفیزست
- [۲۰۲] تمامت  
باغی که به صحرا [ی] قریه خورمیزست از دیهها [ی] قصبه مهر یجرد در موضع طریق آسیا، محاد باغ این ضعیف و باغ تاج الدین مسعود معزی و باغ ورثه جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و راه و الیه الممر و آن مبذر یک قفیزست
- [۲۰۳] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قریه خورمیز از دیهها [ی] بلده یزد در موضع یکاباد (۴) محاد زمین ورثه اندکر (۴) و زمین ورثه سیف الدین محمد بن آغوش و زمین شیخ محمد بن ابی بکر اسکاف و نهر میضاو زمینی که منسوب است به محمد ابن آغوش و راه و الیه الممر
- [۲۰۴] تمامت  
بستانی که موضع آن به قصبه خورمیزست از دیههای قصبه مهر یجرد در موضع سرستون متصل باغات این ضعیف از سه جانب و زمین ورثه جمال الدین عبدالله خواری و راه و الیه الممر و این بستان مشجر است و مبذر چهار کف
- [۲۰۵] تمامت  
هجده سهم از اصول خلاف در صحرا [ی] قریه خورمیز در کنار جوی کی آب کاریز این دیه در آنجا می رود، در موضعی که از نای (۴) و سر جوی می خوانند متصل زمینی که وقف رباط ابو حرب است داخل قصبه مذکوره
- [۲۰۶] تمامت  
قطعه زمین داخل صحرا [ی] قریه سر یزد در موضع خلف الطاحونه محاد نهر میضا و زمین ورثه محفوظ بن محمد بن نجیب و راه و آن مبذر یک جریب و سه قفیز و سه کف
- [۲۰۷] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قریه سر یزد از قر [ا] ی یزد در موضع زاذا نخواری (۴) محاد زمین ابو القاسم رزبن (۴) و زمین این ضعیف و راه و آن مبذر چهار قفیزست و چهار کف
- [۲۰۸] تمامت  
قطعه زمین در صحرای قریه سر یزد در موضع کیاری تنق<sup>۲</sup> محاد زمین بها [ء] الدین ابیک کرجی<sup>۳</sup> و زمین احمد بن موت و زمین وقف و نهر و راه و باغ که در دست محمد ابن علی است و راه و الیه الممر و آن مبذر دو قفیزست و سه کف
- [۲۰۹] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] این دیه در موضع هرونی متصل زمین

۱- شاید : یکاباد

۲- شاید، کنار بقی

۳- شاید، گرجی

آن از جمله سهام قنات ملکتاباد و  
مشرب این هر دو اراضی بندار آباد  
است

نهر میضا والیه الممر و آن مبذر  
دو جریب است

ورثه جمال الدوله نصرانی و زمین  
ورثه محمد بن ابی بکر ابار و  
زمینی دیگر ازان ایشان و زمین  
شرف الدین علی بن ظهیر الدین  
احمد بن نجیب و راه والیه الممر و  
آن مبذر یک جریب است

۵

[۲۱۳] تمامت

قطعه زمین واقع در صحرا [ی]  
قریه فهرج در موضع ارض مطهری  
محاد راه و زمین ملک الساده رکن  
الدین محمد و بستان محفوظ بن  
علی بن ابی بکر و نهر میضا و زمین  
ورثه صدر منتجب الدین اسعد بن  
محمد بن احمد و شریک ایشان  
سعد بن محمد بن نجیب و نهر و راه  
و آن مبذر نه قفیز است

[۲۱۰] تمامت

قطعه زمین هم در صحرا [ی]  
قریه خیاره و آن مشهورست به  
زمین حسولی<sup>۱</sup> طوره دان<sup>۲</sup> محادنهر  
میضا و زمین ورثه جمال الدین  
عبدالله خواری و آن مبذر هشت  
قفیزست

۱۰

[۲۱۶] تمامت  
قطعه زمین که آن مبذر شش  
قفیزست، موضع آن در صحرا [ی]  
قریه خیاره از دیهها [ی] یزد در  
موضع باب الذرب<sup>۴</sup> متصل زمین ورثه  
احمد بن عمر و زمینی که در دست  
ورثه جمال الدوله نصرانی و زمین  
ورثه جمال الدین عبدالله خواری  
از دو جانب و به زمین فقیه محمد بن  
یوسف اشکذری<sup>۵</sup>

[۲۱۴] تمامت

باغی که واقع است در صحرا [ی]  
این قریه در موضع اغران<sup>۳</sup> و آن  
مشهورست به باغ قاسمی، حدودش  
متصل است به نهر میضا و راه ازدو  
طرف و باغ سید شرف الدین علی بن  
مرتضی و به باغ ورثه جعفر بن عبدالله  
قطبی و راه والیه الممر و این باغ  
مبذر هفت قفیزست

[۲۱۱] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] خیاره  
در موضع باب التلمه محاد زمین  
ورثه ظهیر الدین شاه از دو جانب و  
حفره محمد بن صدوقی (۹) و زمین  
ورثه جمال عبدالله خواری، مبذر  
شش قفیز

۱۵

[۲۱۷] تمامت

قطعه زمین که آن مبذر  
دو قفیزست در صحرا [ی] این دیه در  
موضع پشت باغ رز متصل زمین  
نجم الدین محمود بن ابی بکر طراز  
و زمین ورثه عمر بن بکران و زمین  
ورثه شیخ احمد بن عمر و به زمینی  
که معروف است به تخته اشکذری<sup>۶</sup>  
ازان ورثه ظهیر الدین شاه

[۲۱۲] تمامت

قطعه زمین هم در صحرا [ی]  
قریه فهرج در موضع بو از (۹) دیلمان  
محاد زمین دیوانی از سه جانب و

۲۰

[۲۱۵] تمامت

دو است و چهل و یک سهم و نیم  
از جمله سهام قنات بندار آباد و مثل

[۲۱۸] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قریه

۱- در شماره ۲۱۹ و ۳۵۹ با تشدید سین و در شماره ۳۴۷ به صورت «حسوله»

۲- توره در زبان مردم آن صفحات حیوانی شبیه شغال است ۳- در شماره ۶۶ «اغیران» آمده است

۴- کذا، شاید؛ باب الزرب (۹) ۵- اصل؛ اشکذری ۶- اصل؛ اشکذری

خیاره در موضع مهر اباذیان محاد  
نهر وزمین ابوبکر بن عمر وزمینی  
که منسوب است به حاجی ابرهیم و  
به حریم قنات شمس آ باز و به زمین  
محمد بن حسن بن کیاوشریک و ی  
ونهر میضا و راه والیه الممر، مبذر  
جریبین

[۲۱۹] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قریه  
خیاره در محله حسولی<sup>۱</sup> و آن زمین  
معروف است به زمین سابق محاد  
زمین سابق وزمین ابرهیم حمای  
و زمین ورثه صدر جمال الدین  
عبدالله خواری و زمین نظام الدین  
محمد و زمین شرف الدین علی و  
آن مبذر شش قفیز است

[۲۲۰] تمامت

قطعه زمین که آن مبذر یک  
قفیزست و یک کف در صحرا [ی]  
قریه خیاره در موضع حفرة  
سنگستان محاد زمین ورثه جمال  
الدوله ارکان نصرانی از سه جانب<sup>۲</sup>  
و زمین این ضعیف واقف

[۲۲۱] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قریه  
خیاره در موضع پشت باغ و آن  
مشهورست به زمین علی هلو و باغ  
عبوکان، حدودش متصل است به نهر  
میضا و باغ احمد زنگله<sup>۳</sup> از آن  
عبدالله بن سدید بزاز و زمین ورثه  
ظہیر الدین شاه و زمین ورثه جمال-  
الدین عبدالله خواری و زمین تخته

عبوکان

[۲۲۲] تمامت

قطعه زمین به ظاهر قریه خیاره  
در جوار باغ دله محاد زمین نظام  
الدین محمد ابن عبدالرشید بن  
فضل و زمین سابق وزمین ورثه علی  
ابن الزعیم و زمین ابو جعفر بن  
الزعیم و راه و آن مبذریک جریب  
است و یک قفیز و موضع آن در

اسفل طاحونه است

[۲۲۳] تمامت

بستانی که موضع آن به  
صحرا [ی] قریه ابرند ابادست در  
موضع بیق<sup>۴</sup> محاد بستان محمود  
ابن محمد بن ابی طاهر و بستان علی  
ابن کمال و صحرا و راه

[۲۲۴] تمامت

بستانی که موضع آن در  
صحرا [ی] قریه ابرند ابادست در  
موضع باغ یلوک<sup>۵</sup> محاد بستان ابو  
طاهر بن محمد و بستان شرف الدین  
مختار بن کافی و بستان ورثه حسام  
الدین حسن آقا و بستان محمد بن  
ابی سعد و بستان ابوبکر بن اسعد  
و راه والیه الممر

[۲۲۵] تمامت

بستانی که موضع آن در  
صحرا [ی] قریه ابرند ابادست در  
موضع جوی میان محاد بستان  
محمود بن ابی بکر المعیر و نهر و  
راه و بستان ورثه سعید بن محمود  
البزاز و راه والیه المدخل

[۲۲۶] تمامت

بستانی که واقع است در  
صحرا [ی] قریه بدر اباد در موضع  
پشت آسیا و آن مشهورست به باغ  
محمد بن عثمان کریمی، حدودش  
متصل است به باغ ورثه حکیم  
فخر الدین ابو محمد بن محمد بن  
الرضی و باغ محمد بن علی بن زنگک<sup>۶</sup>  
و باغ ورثه علی بن داماد و راه و آن

۱- در شماره ۲۱۰ بدون تشدید و در شماره ۳۴۷ به صورت (حذوله) ۲- اصل، حالت ۳- شاید، زنگله  
۴- کذا، شاید، بیق ۵- شاید مصغر «بل» باشد ۶- اصل، ربك (تصحیح قیاسی است)

<p>[۲۳۳] تمامت خانه که داخل قریه بدر ابادست و آن مشهورست به خانه کریم در محلّه سفلی محاد دوباغچه ازان ورثه ابوبکر بن احمد بن عثمان وراه ازدو جانب</p>	<p>و ممر با آن نجاست [۲۳۰] تمامت بستانی در صحرای این دیه بدر اباد در محلّه جوی بالا و آن مشهورست به باغ اسفست محاد باغ ورثه عمران و باغ محمود بن عمر بن احمد و زمین ظهیر شاهی و باغ کل<sup>۳</sup> وراه والیه الممر و آن مبذر پنج قفیزست</p>	<p>مبذر دو قفیزست [۲۲۷] تمامت دو قطعه زمین در صحرا [ی] قریه بدر اباد یکی مشهور به کشخوان کوروک<sup>۱</sup>، آن دیگر به کوره ریگ، حدودشان علی التلاصق متصل است به حریم قنات حسن آباد و به حریم قنات فیروز آباد و به کشخوان پای گزو به حریم قنات نو و این هر دو مبذر پانزده جریب است</p>	۵
<p>[۲۳۴] تمامت خانه دیگر داخل این دیه همچنان در محلّه سفلی مشهور به خانه عمرانیه محاد خانه محمود ابن عمر بن احمد و باغچه ورثه عمران و خانه محمود بن حسن وراه</p>	<p>[۲۳۱] تمامت بستانی که موضع آن در صحرا [ی] قریه بدر ابادست مشهور به باغ ابوبکر عمرانی محاد زمین محمود بن احمد بن الحسن و نهر میضا و باغ عمرانی المحدود قبل و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیزست</p>	<p>[۲۲۸] تمامت قطعه زمین در صحرای قریه بدر اباد در موضع کشخوان باغ زیر<sup>۲</sup> محاد جاده بلد و زمین ورثه جمال الدوله و بستان احمد داماد و طریق بلده و آن مبذر ده جریب است</p>	۱۵
<p>[۲۳۵] تمامت شصت و پنج سهم از جمله سهام قنات قریه حاجا بباد<sup>۴</sup> از قرای بلده یزدو این قنات مشهورست به اضافت با این قریه و مستغنی است از ذکر حدود و هر سهمی ازان معروف است به یک جر</p>	<p>[۲۳۲] تمامت خانه که موضع آن در محلّه علیاست و آن مشهورست به خانه کریم متصل باغچه محمد بن احمد داماد و حسین بن احمد داماد و راه ازدو جانب</p>	<p>[۲۲۹] تمامت خانه و باغچه و ساباط متلاصق موضع آن داخل بلده بدر اباد و این خانه معروف است به خانه ایاز در محلّه سفلی محاد شارع و بستان ورثه حسام الدین حسن آقا و شارع و مسجد جامع و موضعی که مدخل</p>	۲۵

۱- ظاهراً به تلفظ یزدی Gowrok (= گبرک) ۲- اصل نقطه «یا» ندارد ۳- شاید، گل ۴- اصل، حاجا بباد

سه جانب

[۲۴۱] تمامت

حسام‌الدین اسفانند<sup>۴</sup> دیلمی و بستان  
جمال‌الدین غلبک بن بها<sup>[ء]</sup> الدین  
ایبک قطبی و بستان سید شمس  
الدین محمد و بستان علی بن محمد  
ابن علی و راه

۵

پنجاه و پنج سهم از جمله سهام  
قنات قریه اردکان از قرا<sup>[ی]</sup> میبد  
و هر سهمی ازان معروف است به  
یک طست

[۲۳۷] تمامت

بستانی که واقع است در  
صحرا<sup>[ی]</sup> بلده یزد در دسکره  
ماء قنات مریاباد<sup>۱</sup> در موضع هر زم  
آب مخاد طریق و نهر میضا و بستانی  
که در دست عمر بن محمود کهان  
است و بستانی که در دست ابوبکر  
ابن محمد بن ابرهیم است و شریک  
او عمر بن محمود کهان و راه و نهر  
میضا و الیه المدخل و الممر

[۲۴۲] تمامت

[۲۴۵] تمامت

قطعه زمین در صحرا<sup>[ی]</sup> قصبه  
مهر یجرد در موضع فرجوی ملاصق  
زمین حسن بن ابی بکر بن حسن و  
زمین سید شمس‌الدین محمد بن  
محمد بن ابی طالب و زمین سید  
قوام‌الدین حسن بافقی و زمین ورثه  
ابوبکر بن احمد بلند و راه  
والیه الممر

۱۵

دویست و چهل سهم از جمله  
سهام چهار کاریز که موضعشان به  
قصبه مهر یجرد است از ناحیه بلده  
یزد: یکی ازان جمله مشهور است  
به بغداد آباد و دوم به مذویر آباد و  
سوم به ارزندان<sup>۲</sup> و چهارم به  
مهر یادین، و هر سهمی ازین سهام  
معروف است به یک جر

[۲۳۸] تمامت

دویست سهم و نود و نه سهم و پنج  
دانگ و سه تسو از سهمی از جمله  
سهام کاریز جلیلاباد قلعه

[۲۴۳] تمامت

[۲۴۶] تمامت

قطعه زمین در صحرا<sup>[ی]</sup> قصبه  
مهر یجرد در موضع فرخی<sup>۳</sup> متصل  
به زمینهای واقف این بقاع از  
جوانب

۲۵

قطعه زمین در صحرا<sup>[ی]</sup> قصبه  
مهر یجرد در موضع فرخی<sup>۳</sup> محاد  
فرود ازان محمد بن احمد قلعی  
و بستانی که در دست حسین بن  
محمد بن حسین است و زمین این  
ضعیف واقف و راه و الیه الممر

[۲۳۹] تمامت

دویست سهم و نود و نه سهم و پنج  
دانگ و سه تسو از سهمی از جمله  
سهام کاریز عالیاباد

[۲۴۰] تمامت

صد و هفتاد و هشت سهم و چهار  
دانگ و سه تسو از سهمی از جمله  
سهام قنات سسختاباد<sup>(۹)</sup> نصیری

[۲۴۴] تمامت

قطعه زمین در موضع فرخی و  
آن مبذر دو جریب است و مستغنی  
است از ذکر حدود

۲۵

بستانی که به صحرای این قصبه  
است در موضع فرخی<sup>۳</sup> محاد زمین

۱- اصل، مرتاباد ۲- اصل: ارزندان ۳- اصل: فرخی (تصحیح طبق شماره ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹)

۴- در موارد دیگر «اسفانند» آمده از جمله شماره ۲۸۵ و ۲۸۸ و ۳۲۴

<p>[۲۵۵] تمامت          بستانی که در صحرای بلده          یزدست در دسکره آب کلینز          جلیلاباد قلعه، در موضع پشت          جوی کثنویه و آن مشهورست به          باغ دره محاد حریم قنات کثنویه          و بستان حسین بن علی بن نجیب و          ظهر قنات قریه گردفرامرز و راه          و شارع</p>	<p>[۲۵۲] تمامت          قطعه باغ که مفروز<sup>۱</sup> است از          باغ عزری و موضع آن به صحرای [ی]          قصبه مهریجر، حدود این قطعه          متصل است به باقی باغ ازان دیوان          اتابکی از دو جانب و بستان باغ          سرو از دو جانب و الیه الممر و          این قطعه مبذر شش قفیزست</p>	<p>[۲۴۸] تمامت          قطعه زمین هم در موضع فرخی          و آن مبذر نه قفیزست و مستغنی از          ذکر حدود</p>	۵
<p>[۲۵۶] تمامت          باغی مشجر در صحرای [ی] قریه          فیروزاباد در موضع زیر مهیری (۴)          محاد طریق و باغ سرو و باغ ورثه          محمود بن محمد طوسی</p>	<p>[۲۵۳] تمامت          زمینی کی موضع آن به          صحرای [ی] قصبه مهریجر دست در          موضع بند گریوه<sup>۲</sup> و در کاره (۴)          و آن مشهورست به زمین راکا (۴)          ... [ب] اذر هفت جریب است</p>	<p>[۲۴۹] تمامت          قطعه زمین هم در موضع فرخی          مبذر یک جریب و پنج قفیز و          مستغنی از ذکر حدود و عد حقوق</p>	۱۰
<p>[۲۵۷] تمامت          باغی هم در صحرای قریه          فیروزاباد در موضع باغ هست<sup>۳</sup> و این          باغ مشهورست به ورتک محاد          باغ ورثه عمادالدین عبدالجلیل بن          عبدالوهاب الکسای و باغ محمد          ابن مسعود بن محمد و راه از دو          جانب و الیه الممر</p>	<p>[۲۵۴] تمامت          اراضی که .....<sup>۴</sup>          از قر [ا] ی یزد در موضع .....<sup>۵</sup>          زمین واقف این املاک و شریک          وی و بستانی که در دست ابو بکر بن          محمد بن یوسف است و بستان          احمد بن ابی سعد بن ابرهیم و راه          و الیه الممر، مبذر .....<sup>۶</sup> جریب است</p>	<p>[۲۵۰] تمامت          بیست سهم از جمله سهام قنات          ابر و مثل آن از جمله سهام قنات          مبارکه و این هر دوازده قنات بلده          یزدند و هر سهمی عبارت است از          یک جر و این هر دو کاریز در یک          جوی مجتمع شده به مشارب          می رود</p>	۱۵
		<p>[۲۵۱] تمامت          ده سهم از جمله سهام قنات          یعقوبیه و مثل آن از جمله سهام          قنات جلیلیه و این هر دو از قنات          بلده یزدند و هر سهمی ازان          معروف است به جری</p>	۲۰
			۲۵

۱- اصل : مفرز ۲- اصل: بندکر، ووه

۳- جای یکی دو کلمه بیاض است ۴- محل چهار پنج کلمه سفیدست

۵- جای دو کلمه بیاض است ۶- به خط دست خورده «یکصد» الحاق کرده اند

۷- شاید صورتی از «هس» (لهجه یزدی) به معنی طویله باشد (نیز شماره ۳۳۱)



- [۲۵۸] تمامت  
قطعه زمین که آن مبذرسه  
قفیرست و سه کف در صحرا [ی]  
قریه فیروزآباد در موضع مهمینی  
ملاصق باغ ورثه جمال الدوله  
نصرانی و باغی که در دست جمال  
الدین عبدالله خواری است و باغ  
اشت (۹) و زمین علا [ء] الدین عبد  
الصدابن محمد بن عبدالرشید
- [۲۵۹] تمامت  
یک سهم که عبارت است از  
یک طسوج میضاوی<sup>۱</sup> از جمله  
سهام قنات دسکره هذرستان (۹) از  
دسکره های قریه بارچین از قرای  
میبند و این کاربزم معروف است و  
مشهور و مستغنی از زیاده تعریف
- [۲۶۰] تمامت  
خانه که موضع آن داخل بلده  
یزدست در محله باب و ساده ملاصق  
خانه ورثه شیخ فضل الله ابرقوهی  
و خانه عزالدین اسحق بن علی بن  
نجیب رازی و خانه سید فخرالدین  
ابو عبدالله بن محمد بن المرتضی  
حسینی و خانه ملک السادة عماد  
الدین مرتضی بن ابی الحسن ابن  
ابی العشائر حسینی و راه و الیه الممر
- [۲۶۱] تمامت  
بستانی که واقع است در  
صحرای قریه فهرج محاد بستان  
مولانا رکن الدین محمد بن  
علا [ء] الدین العلوی ازدو جانب و  
زمینی که در دست ظهیرالدین  
غوری است و پسرش نظام الدین  
سعد و بستان بها [ء] الدین محمود و  
راه و الیه الممر و آن مبذریک  
جریب و پنج قفیزست
- [۲۶۲] تمامت  
باغی که در صحرای قریه فهرج  
است از قر [ا] ی یزد در موضع  
آسیابن ملاصق قطعه [ای] که از آن  
مقسوم است به نام احمد بن محمود بن  
المقدم و بستان فخرالدین ابو  
عبدالله و باغ قاضی عقیف الدین  
محمود بن عبدالله و سکه و نهر  
امیری و الیه المدخل
- [۲۶۳] تمامت  
باغی که موضع آن به صحرا [ی]  
قریه فهرج است در موضع اصل تاؤ  
و آن مشهورست به باغ کیخسروی  
ملاصق شارع و بستان مولانا  
رکن الدین محمد بن علا [ء] الدین  
العلوی و باغ ورثه ابو جعفر بن
- [۲۶۴] تمامت  
باغی که موضع آن داخل  
قریه فهرج است معروف به باغ  
موسی ملاصق طریق و باغ صدر  
ضیا [ء] الدین محمد بن محمد بن  
ابی طاهر موشاده و بستان و خانه  
محمود بن علی ماهوک و سکه و الیه  
المدخل با یک درخت فرصاد که در  
آن نجاست
- [۲۶۵] تمامت  
هشت سهم میضاوی<sup>۳</sup> که مشهور  
است به هشت جریب از جمله سهام  
قنوات قصبه مهریجر که مذکورند
- [۲۶۶] تمامت  
یک سهم که مشهور است به  
یک جریب شربی از جمله سهام  
قنوات چهارگانه مهریجر
- [۲۶۷] تمامت  
شش سهم مشهور به شش قفیز  
از جمله سهام این قنوات چهارگانه

۱- اصل : بیضاری ۲- اصل : بدون نقطه ۳- اصل : بیضاری

<p>و اکنون ازان واقف این املاک است و زمین ورثه سید عزالدین محمد بن علاء [ع] الدین علی بن فضل الله الحسینی و زمین سنقریه و نهر و راه و آن مبذر یک جریب است و پنج قفیز و سه کف</p>	<p>[۲۷۱] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در محله مهریه محاذ زمین این ضعیف و زمین شرف الدین علی بن بنگیر<sup>۲</sup> و زمین این این ضعیف واقف و نهر و راه، مبذر یک قفیز و چهار کف و نیم</p>	<p>مهریجرد [۲۶۸] تمامت قطعه زمین مشهور به فرزند غوری در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در محله مهرآباد محاذ زمین دیلمشاه بن کیخسرو و راه و زمین سید محمد بن ابی الحسن العلوی و راه و نهر و زمین محمد شاه بن فرخ و زمین حسن بن محمد و شریک او و راه، مبذر هفت قفیز</p>
<p>[۲۷۵] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع مهریه زیر ملاصق زمین وقف و زمین قاضی جمال الدین مسعود بن محمد بن ابی عمران و زمین محمد بن ابی بکر ابن بلند و زمینی که ازان ابو بکر ابن ابرهیم صیدلانی بود و اکنون ازان واقف این املاک است و نهر و ممر و آن مبذر دو قفیز است و سه کف</p>	<p>[۲۷۲] تمامت قطعه زمین در صحرا قصبه مهریجرد در محله ریه (۴) ملاصق نهر میضا و راه و زمین واقف این املاک و راه و آن مبذر سه جریب است</p>	<p>[۲۶۹] تمامت باغی و زریبی که متصل آنست در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در محله مهرآباد در موضع جوی فرئین محاذ زمین هزبر الدین کلمروا بن محمد بن منصور و باغ مقدم الدین محمد بن احمد بن رمشاد و نهر میضا و راه و آن مبذر دو جریب است و یک کف</p>
<p>[۲۷۶] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع خلف باغ همایون و باب زرب رضی ملاصق زمین اتابکیه<sup>۳</sup> و زمین عزیز الدین محمد بن حماد بن ابی طاهر و زمین سنی بنت خسرو شاه و زمین ورثه سید قوام الدین حسن علوی با فقی و راه و آن مبذر پنج قفیز است</p>	<p>[۲۷۳] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] این قصبه در موضع مهریه بالا ملاصق زمین ورثه جمال الدین مسعود بن محمد بن ابی عمران و زمین واقف این املاک و نهر و راه و این زمین مبذر یک جریب است</p>	<p>[۲۷۰] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در محله مهریه زیر محاذ زمین واقف این املاک از سه جانب و نهر و آن مبذر چهار کف و نیم است</p>
<p>[۲۷۴] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع کرک اشکوک و مهریه زیر محاذ زمینی کی پیش ازین ازان ابو بکر صیدلانی بود</p>	<p>[۲۷۴] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع کرک اشکوک و مهریه زیر محاذ زمینی کی پیش ازین ازان ابو بکر صیدلانی بود</p>	<p>[۲۷۵] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در محله مهریه زیر محاذ زمین واقف این املاک از سه جانب و نهر و آن مبذر چهار کف و نیم است</p>

۱- اصل : هر بر ۲- اصل : سکیر (شاید صورتی از «بنجیر» باشد) ۳- اصل : ابابکه

- [۲۷۷] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع مهر به بالا  
ملاصق اراضی واقف این املاک و  
راه و مدخل و آن مبذر یک جریب  
است
- [۲۷۸] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع مهر به زیر محاد  
زمین شرف الدین مظفر بن المؤید و  
زمین شیخ حسن بن مسته و زمین  
حسین بن محمد کاری و زمین واقف  
این املاک و راه و ممر
- [۲۷۹] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع مهر به زیر  
مشهور به زمین حفره نتان (۴)  
محاد زمین علی بن محمد کاری<sup>۱</sup> و  
نهر و زمین علی مذکور و زمین  
پسر او محمد و زمین ورثه سید  
قوام الدین و راه مهر پادین و زمینی  
که منسوب است به نورالدین ایاز  
سلطانی و راه و الیه الممر
- [۲۸۰] تمامت
- [۲۸۱] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در محلّه مهر به زیر و  
آن مشهورست به زمین حسن  
سنقری محاد زمین محمد بن ابی  
بکر باخرزی و زمین علاء [ع] الدین  
شرفشاه بن بها [ع] الدین العلوی و  
زمین سراج الدین قیماز رومی و  
نهر میضا و راه، مبذر هفت قفیز
- [۲۸۲] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع کرک<sup>۱</sup> محاد  
زمین ورثه علی بن محمد بن بنجیر  
و زمینی که منسوب است به  
کریم الدین خاکی و زمین ورثه  
ابوالقاسم بن زکری (۴) و راه...<sup>۲</sup>  
و آن مبذر سه قفیز است
- [۲۸۳] تمامت  
باغ که موضع آن به صحرا [ی]  
قصبه مهر یجردست در موضع  
اصطهر بزرگ<sup>۳</sup> و آن مشهورست به  
باغ دردمیموک ملاصق زمین ورثه  
غیاث الدین ابوالقاسم بن محمد  
علوی و باغ حسین بن علی سقطان  
و زمین بها [ع] الدین محمد بن  
سرخاب و زمینی دیگر هم از آن  
او و زمین واقف این املاک و راه...<sup>۴</sup>  
و آن مبذر چهار قفیزست
- [۲۸۴] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع پس حوض محاد  
زمین بدرالدین التون بوقابن  
التونیه و زمینی که منسوبست به  
احمد بن حسین سولی (۴) و زمین  
وقف و باغ ورثه مولانا جمال الدین  
مسعود بن محمد بن ابی عمران  
و نهر میضا و راه و آن مبذر دو  
قفیزست و چهار کف
- [۲۸۵] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در محلّه کرک<sup>۴</sup> ملاصق  
زمین حسام الدین اسفاندا<sup>۵</sup> و زمین

۱- در شماره ۳۸۸، نرکاری (۴) ۲- ظاهرأ، گرگ ۳- محل يك اسم بیاض است  
۴- همان «استریج» در تلفظ امروزی است. در شماره ۴۱۶ به صورت «اصطهریشک» آمده است  
۵- جای يك اسم بیاض است ۵- در شماره ۲۴۴، اسفاندا

است از ذکر حدود با یازده سهم از  
اصل بیست و چهار سهم از طاحونه  
میان ریگ

[۲۹۱] تمامت

بستانی که واقع است درین قریه  
حاجبا باد و آن مستغنی است از  
ذکر حدود

[۲۹۲] تمامت

کلریزی که به قدیم معروف بوده  
است به امیر یوک<sup>۴</sup> و اکنون  
معروف است به رکن آباد، موضع آن  
به ظاهر قصبه مهریجرد از نواحی  
یزد با تمامت اراضی که مخصوص  
است بدین کلریز و تحت آن است و  
آن اراضی معروف است به کشخوان  
جزن از اراضی قریه سریزد با  
تمامت ممر آب این قنات که آن  
ممر ممتدست از قصبه مهریجرد در  
مسافت ده فرسنگ تامحله مر یا باد<sup>۵</sup>  
از محلات بلده یزد باد دیگر مرفق

[۲۹۳] تمامت

خانه بزرگ و بستانی و باغچه که  
متلاصق اند موضع آن داخل قریه  
تفت و این خانه مشهورست به خانه  
اتابک

[۲۸۸] تمامت

باغی که در صحرا [ی] قصبه  
مهریجردست در محله هورمز دقان  
محاذ زمین موات و زمین حسام الدین  
اسفاندا و زمینها که منسوبست به  
قطب الدین مر تزی بن بها [ء] الدین  
ابی الحسن و زمین موات ایضاً...<sup>۱</sup>  
و آن مبذر دو جریب است<sup>۲</sup>

[۲۸۹] تمامت

قریه میمونه از رستاق بلده  
یزد متصل حریم قنات اسحق آباد  
و کشخوان قریه بندار آباد و اراضی  
آن و به حصار خراب و زمین موات  
با تمامت باغی که معروف است به  
بها [ء] الدینی و زمینی که معروف  
است به کشخوان نوک متصل کشخوان  
بندار آباد مذکوره و با یک نیمه  
مشاع از باغی که معروفست به باغ  
کوبر<sup>۳</sup> همچنان به جنب کشخوان  
بندار آباد

[۲۹۰] تمامت

بیست و سه سهم و ثلثان سهمی  
از اصل بیست و چهار سهم که آن  
مجموع سهام قریه حاجبا بادست  
از دیهها [ی] بلده میبید از بلاد یزد و  
آن مشهورست بدین اسم و مستغنی

محمدعارف و زمین ابرهیم و نهر  
وراه و آن مبذر دو قفیزست و سه  
کف

[۲۸۶] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهریجرد در محله مخلصین بر سر  
کلریز مهریادین محاذ زرب مولانا  
مجدالدین محمود بن محمد بن ابی  
عمران و باغ شمس الدین محمد بن  
علی سبزواری و نهر و زمین وقف و  
زمین ورثه علا [ء] الدین محمد بن  
ابی احمد بن حکتین (؟) و زمینی  
که منسوب است به مولانا قوام الدین  
محمد بن ابی عبدالله بن النظام  
الحسینی و راه و آن مبذر پنج قفیز  
است

[۲۷۸] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهریجرد در موضع در یخدان  
متلاصق باغ مولانا جلال الدین  
ابوعلی معن حسینی و باغ واقف  
این املاک و باغ همایون هم ازان  
وی و زمینی دیگر هم ازان وی،  
مبذر سه جریب

۱- جای یک کلمه بیاض است ۲- محل سه ورق افتادگی ۳- شاید، کویر ۴- اصل، بوک (شماره ۳۷۲) ۵- اصل بی نقطه

[باب دوم، فصل اول: املاک یزد]

[۷۵]

	[۳۰۱] تمامت	[۲۹۴] تمامت
از شبانروزات مدار کاریز بدرآباد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات چهار کاریز: یکی مشکویان، دوم بهنام، سوم سورنجان و چهارم جشنکاباد، موضع این جمله به قریه فهرج	باغی که در قریه تفت است و آن معروف است به باغ کور <sup>۱</sup>
	[۳۰۲] تمامت	[۲۹۵] تمامت
[۳۰۷] تمامت	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز نو از دو کاریز که به قریه فیروزآباد است	باغی که مشهورست به باغ آتش هم درین قریه تفت
	[۳۰۸] تمامت	[۲۹۶] تمامت
۵	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز محمودیه از دو کاریز قریه فیروزآباد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار شش کاریز که موضع جمله به قریه خویدک
	[۳۰۹] تمامت	[۲۹۷] تمامت
۱۰	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه احمدآباد	مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات کاریز یعقوبیه
	[۳۰۳] تمامت	[۲۹۸] تمامت
۱۵	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه احمدآباد	مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات کاریز جلیلیه
	[۳۰۴] تمامت	[۲۹۹] تمامت
۲۰	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه محمد آباد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات کثنویه
	[۳۰۵] تمامت	[۳۰۰] تمامت
	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه جیلان	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه سربزد
	[۳۰۶] تمامت	
۲۵	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعه بجارین	
	[۳۱۱] تمامت	
	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه رکنآباد	
	[۳۱۲] تمامت	
	مجری چهار شبانروز از	

۱- شاید، گور (به معنی گبر و یا گورخر)

سه قفیزست و سه کف به مساحت یزد	[۳۱۹] تمامت	شبانروزات مدارقنات قریه کپشویه <sup>۱</sup>	
	دوازده سهم که مشاع است در	[۳۱۳] تمامت	
[۳۲۱] تمامت	پنجاه و سه سهم که آن اصل سهام	مجری چهار شبانروز از	
قطعه زمین که در صحرای [ی]	تمامت بستانی است که مشهورست به	شبانروزات مدارقنات قریه بناذک	۵
قصبه مهری بگردست از نواحی یزد	باغ عزیزی، موضع آن در صحرای قریه	و طزرجان <sup>۲</sup>	
در موضعی که آن را مهر به بالا	فهرج از قر [ا] ی بلده یزد متصل		
می خوانند متصل به زمین سلطانی	به صحرای و به زمین ورثه عزیزالدین	[۳۱۴] تمامت	
و به زمین ورثه سید قوام الدین	سعد بن المقدم و به زمین ورثه علا [ء]	مجری چهار شبانروز از	
حسن بن حسین العلوی و به زمین	الدین ابومحمد حسین بن علی بن	شبانروزات مدارقنات قریه نیر	۱۰
ورثه شرف الدین مظفر بن فخر الدین	فضل الله حسینی و ورثه منتجب الدین		
[ا] حمد بن ابی المکارم و به راه و	اسعد بن محمد بن احمد اشکونه <sup>۳</sup>	[۳۱۵] تمامت	
الیه الممر و این قطعه مبذر چهار	و به زمین ورثه مهذب الدین احمد	مجری چهار شبانروز از	
قفیزست به مساحت یزد	و ورثه محمود بن دهچشمه و به راه	شبانروزات مدارقنات قریه رودبزان	۱۵
	والیه الممر و تمامت آن بستان مبذر		
[۳۲۲] تمامت	پنجاه و سه قفیزست به مساحت یزد	[۳۱۶] تمامت	
باغی که موضع آن به قصبه		مجری چهار شبانروز از	
مهری بگردست از توابع یزد در	[۳۲۰] تمامت	شبانروزات مدارقنات قریه	
موضع باب دمه متصل به زمین و	یک قطعه زمین که واقع است	ابرنندان	۲۰
باغ این ضعیف و شارع و باغ ورثه	در صحرای [ی] قریه فهرج از دیبهای		
ظهیر الدین فریومندی و راه و آن	بلده یزد در موضع قاسم آباد متصل	[۳۱۷] تمامت	
مبذر یک قفیزست و پنج کف و نیم	به زمین عماد الدین محمد بن اسعد	دویست سهم از جمله سهام قنات	
	ابن المقدم و به زمین ضیا [ء] الدین	یعقوبیه از قنات بلده یزد	
[۳۲۳] تمامت	محمد بن علی بن نجیب و به زمینی		
توستان و حجره و زرب کی	دیگر که در دست وی است و به زمین	[۳۱۸] تمامت	۲۵
متلاصقند در صحرای [ی] قصبه	سیدرکن الدین محمد بن علا [ء]	چهارصد سهم از جمله سهام	
مهری بگرد در موضع هورمزدقان	الدین العلوی و به باغ عماد الدین	قنات کثنویه از قنات بلده یزد	
محاذ باغ این ضعیف و باغی که در	محمد بن اسعد بن المقدم مذکور و به		
دست شیخ حسن بن ابی بکر بن حسن	راه والیه الممر و المدخل و آن مبذر		

۱- کذا، باید «کهدویه» فعلی باشد ۲- اصل، بناذک و طزرجان ۳- در شماره ۳۶۱، اسکوده



[باب دوم، فصل اول: املاک یزد]

[۷۷]

مسته است و به باغ احمد بن محمود  
فهرجی و به زری که در دست وی  
است و به راه والیه الممار

راه والیه الممر و آن هم مبذر یک  
قفیزست [و] چهار کف

وقف جامع یزدست و نهر و راه والیه  
الممر و آن مبذر یک جریب است  
و هشت قفیز

[۳۲۷] تمامت

[۳۲۴] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع جوی که محاد  
زمین این ضعیف و نهر میضا و زمین  
شرف الدین علی و راه والیه الممر  
و آن مبذر دو قفیزست

قطعه زمین در موضع زیاد آباد  
در صحرا [ی] مهر یجرد محاد  
طریق جزن و نهر میضا و زمین محمد  
ابن علی و زمین وقف و زمین محمد  
ابن منصور و به راه و آن مبذر پنج  
قفیزست

۵ [۳۳۰] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع مهر به محاد  
زمین وقف و زمین این ضعیف و زمین  
زکی الدین ابوبکر بن ابرهیم بن  
یوسف صیدلانی [و زمین] این  
ضعیف و راه والیه الممر و آن مبذر  
پنج قفیزست و چهار کف

[۳۲۸] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی]  
قصبه مذکوره در موضع آسیای بالا  
محاد زمین محمود بن الصفی و زمین  
ورثه محمد بن ابی بکر باخرزی و  
زمین بها [ء] الدین محمد بن جنید  
ابن راشد و زمین صدر زین الدین  
علی بن ابی المعالی دامغانی و راه  
والیه الممر و آن مبذر چهار  
قفیزست و دو کف

[۳۲۵] تمامت

باغی در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در محله هورمزدقان  
متصل باغ زعیم حسین بن محمد بن  
حسین و باغ مقدم الدین محمد بن  
حسن و باغ سید قطب الدین مرتضی  
ابن بها [ء] الدین ابی الحسن بن  
محمد علوی و نهر میضا و راه والیه  
الممر و آن مبذر یک قفیزست  
و چهار کف

[۳۳۱] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع خلف هست<sup>۲</sup>  
سوساری (۴) و آن مبذر دو قفیزست  
محاد زمین ورثه ابوبکر بن علی و  
زمین ورثه کریم الدین خاکی و زمین  
علویان و زمین ورثه سوساری و  
راه

[۳۲۹] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی]  
این قصبه در موضع زیاد آباد محاد  
زمین کریم الدین خاکی و زمین محمد  
ابن ابی بکر بن حسین رمشاد و زمین  
شرف الدین علی بن الرضی و زمین  
این ضعیف و باغ فهادی و زمینی که

[۳۲۶] تمامت

باغی که هم درین قصبه و محله  
است متصل باغ قطب الدین مرتضی  
و باغ عماد الدین عبدالرشید بن  
محمد بن عبدالرشید و نهر میضا و

[۳۳۲] تمامت

بستانی که مشهورست به باغ  
کر دوک در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد  
محاد بستان علی بن یوسف بن بنجیر  
و بستان برادرش محمد بن یوسف و  
بستان محمد بن احمد بن علی بن

۲- ممکن است «س» باشد که در لهجه یزدی به معنی «طویله» است (نیز شماره ۲۵۷)

۱- اصل بی نقطه ، طبق شماره ۳۲۹

بنجیر از سه جانب و راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیز است  
 و راه از دو جانب و آن مبذر پنج کفاست  
 ایبک و راه و آن مبذر چهار قفیز است

[ ۳۳۳ ] تمامت

یکه ثلث مشاع از جمله باغی که در صحرای این قصبه است در موضع باغ فهادی محاد باغ ورثه جمال الدین عبدالله خواری و زمین سید شرف الدین علی بن اشرف علوی و زمین این ضعیف و وادی و الیه الممر و آن مبذر دو قفیز است

۵

[ ۳۳۶ ] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] این قصبه مهر یجرد در موضع مهر به محاد زمین حسام الدین کیقباد و زمین این ضعیف و زمین ورثه صفی الملک و نهر و راه والیه الممر و آن مبذر هفت قفیز است

[ ۳۳۹ ] تمامت

قطعه زمین هم در صحرای قریه سر یزد در موضع خان عالوک محاد نهر و زمین ورثه احمد بن محمد بن علی و نهر میضا و زمین ورثه احمد ابن المقدم و راه، مبذر یک قفیز

۱۰

[ ۳۴۰ ] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] این قریه در موضع حفرة لستان محاد زمین مولانا رکن الدین محمد بن علا [ء] الدین العلوی و زمین محمد ابن محفوظ بن محمد بن نجیب و زمین ورثه احمد بن المقدم و بها [ء] الدین ایبک الترمکان و زمین محمد بن محمود بن نجیب و راه و آن مبذر سه قفیز است

[ ۳۳۷ ] تمامت

خان و حجره و اصطبل بابستانی که متصل است بدین جمله هم در قصبه مذکوره در محله مهر اباد محاد طریق بلده و خانه و باغچه کیادیلیم شاه بن کیخسرو بن محمد و راه از دو جانب والیه الممر الی الکک

[ ۳۳۴ ] تمامت

قطعه زمین در صحرای قصبه مهر یجرد در موضع کرک محاد باغ صدر بها [ء] الدین محمود رکن ابادی و باغ اسد الدین مبارکشاه بن اسفاندا ابن خسرو شاه و باغ پدر وی اسفاندا و زمین رکن الشرف بنت کر زالدین محمد بن سرخاب و زمین محمد بن غلبرز (؟) و راه و آن مبذر چهار قفیز است

۱۵

[ ۳۳۸ ] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قریه سر یزد در محله حفرة سواران در موضع ابرینغان (؟) محاد زمین ورثه شیخ علی بن محمد بن ابی جعفر و نهر و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و ورثه صاحب ظهیر الدین شاه و زمین سیف الدین محمد بن

[ ۳۴۱ ] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در موضع چناروک طریق مدوله (؟) محاد زمین سید صدر الدین مجتبی بن محمد بن عبداللطیف حسینی و زمینی دیگر از آن او و زمین محیی الدین محمد

[ ۳۳۵ ] تمامت

توستان که در صحرای این قصبه است در موضع حوض بالامحاد باغ ورثه صاحب سعید ظهیر الدین شاه فریومندی و مسجد از دو جانب

۲۵

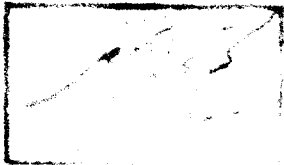
۱- شاید ؛ گرگ ۲- اصل ؛ بی نقطه

- ابن فخرالدین ابوالقاسم بن محمد حسینی و بستان ورثه سید جمال الدین ابومحمد بن محمد بن ابی طالب حسینی و راه والیه الممر و آن مبنذر چهار قفیزست و یکک کف
- دیهها [ی] قصبه مهر یجرد در موضع سرستون متصل باغ ورثه غیاث الدین محمد بن ابی القاسم علوی و زمین ورثه جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و باغ عمر بن محمود بن ابی نصر و زمینی که در دست زین الدین علی طستی است و خانه محمد بن الشیخ و راه والیه الممر
- تمامت [۳۴۲]
- بستانی که موضع آن به صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در موضع خلف رباط کیا فولادستون محاد رباط و زمین وقف و زمین محمد بن محمود قوطا و راه والیه الممر و آن مبنذر سه قفیزست و دو کف
- تمامت [۳۴۳]
- قطعه زمین در صحرا [ی] قریه خورمیز از دیههای قصبه مهر یجرد از نواحی یزد در موضع سالاری محاد نهر میضا و زمینی که معروف است به صدرالنسب و زمین زین الدین علی طستی و بستان این ضعیف و راه والیه الممر و آن مبنذر دو قفیزست
- تمامت [۳۴۴]
- چهار بستان متلاصق در صحرا [ی] قریه خورمیز از
- ورثه عمادالدین محمود بن محمد بن ابی عمران و نهر میضا و راه و آن مبنذر یکک جریب است
- تمامت [۳۴۸]
- زمین بر زحسوله<sup>۱</sup> که آن مبنذر ده جریب تخم زمین است موضع آن در صحرا [ی] قریه خاربه از دیهها [ی] بلده یزد در موضع اسفل طاحونه، حدود آن متصل است به حفرة باغوک و حفرة [ای] که منسوب است به شحنه و نهری که مشهورست به نهر خلف الرمل و زمین ورثه جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و زمین ورثه جمال الدوله ارکون نصرانی و زمین این ضعیف واقف از دو جانب
- تمامت [۳۴۵]
- شائزده سهم از جمله سهام کلرین خورمیز از دیهها [ی] قصبه مذکور و هر سهمی ازین سهام معروف است به یکک جره
- تمامت [۳۴۶]
- قطعه زمین در صحرا [ی] قریه سر یزد در موضع و ذاریوک (۴) محاد زمین ورثه محمد بن رئیس ابار از جانبین و راه و نهر، مبنذر چهار قفیز
- تمامت [۳۴۷]
- قطعه زمین که واقع است درین صحرا در موضع حفرة سواران و کهنذیسار (۴) محاد زمین ورثه محمود ابن المقدم و زمین ورثه عبدالجبار میبذی و زمین صاحبی بهائی و زمین
- تمامت [۳۴۹]
- خانی که موضع آن داخل قریه خاربه است بر طرف خندق در جوار جامع این قریه با سه خانه که در آنجا مبنی و بامزبله که در جوار آن است و با فضا که در حوالی آن است، حدود جمله متصل است به شارع و خانه خراب ازان ورثه علی از طرفین و راه والیه الممر

۱- شاید همان «حسولی» مذکور در شماره های ۲۱۰ و ۲۱۹ و ۳۵۹ باشد

قفیزست و دوکف	قطبی و راه و آن مبذریک قفیزست و دوکف	[ ۳۵۰ ] تمامت	یک جریب و پنج قفیز تخم زمین مشاع در زمینی که آن مبذر پنج جریب است، موضع آن در	۵
[ ۴۵۶ ] تمامت	[ ۳۵۳ ] تمامت	صحرا [ ی ] قریه خیاره و آن مشهورست به باغ مهر ابادیان محاد زمین دیوانی و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی <sup>۱</sup> و زمین ورثه جمال الدین عبدالله خواری و ورثه فخرالدین بکسی (۹) و راه والیه الممر	۱۰	
قطعه زمین در صحرا [ ی ] قریه خیاره و در موضع تفر علی بدول (۹) خلف باغ القاضی ملاصق زمین این ضعیف واقف [ ا ] از دو جانب و زمینی که این ضعیف آن را احیا کرده است و زمین ورثه جمال الدین عبدالله خواری و آن مبذر شش قفیز تخم زمین است	باغی که موضع آن به صحرای قریه بندار ابادست در موضع اصل دخمه و آن مشهورست به باغ مجدالدینی محاد باغ عمادالدین ابی سعد بن السدید و باغ عیسی بن ابی الحسن نصرانی و زمین مبارک هندی و زمین علاکوز (۹) الرکنی و زمین منتجب الدین اسعد بن عبد	[ ۳۵۱ ] تمامت	قطعه زمین هم در صحرا [ ی ] قریه فهرج در موضع باغ عزالدینی که این زمین از آن باغ مقسوم است محاد زمین سلطانی و زمین ورثه منتجب الدین اسعد بن محمد بن احمد و زمین محمد بن عثمان بن احمد و راه والیه الممر و آن مبذر هشت قفیزست	۱۵
[ ۳۵۷ ] تمامت	[ ۳۵۴ ] تمامت	[ ۳۵۲ ] تمامت	قطعه زمین در صحرا [ ی ] قریه بندار اباد در موضع باغ زیر محاد زمین اکد ارسلان بن شمس الدین ازبک و زمین محمد بن اسفندیار و زمین ورثه فخرالدین بکسی <sup>۲</sup>	۲۵
قطعه زمین در صحرا [ ی ] قریه خیاره در موضع حفرة بر زمتمصل به زمین این ضعیف واقف از دو جانب و زمینی که معروف است به حفرة پارگین و راه والیه الممر و آن مبذر هشت قفیزست	موضع هرزه گاه پای تاوک (۹) محاد زمین این ضعیف و زمینی که معروف است به جمال الدین خواری و زمین ورثه بها [ ع ] الدین ایبک قطبی و زمین ورثه عزالدین بزرجمهر و راه والیه الممر و آن مبذر شش قفیزست	[ ۳۵۵ ] تمامت		
[ ۳۵۸ ] تمامت	[ ۳۵۵ ] تمامت			
قطعه زمین که آن مبذر دو قفیزست و سه کف در صحرا [ ی ] قریه خیاره در موضع پشت گز محاد زمین مسعود و زمین ورثه علی بن الرغیم و زمین شیخ ابوبکر طراز و نهر میضا و مدخل	قطعه زمین که آن مبذر دو			

۱- دنباله از ورق بعد آورده شد ۲- اصل : بی نقطه (شماره ۳۵۰ و ۴۰۱)



[ ۸۱ ]

[ باب دوم ، فصل اول : املاک یزد ]

- |   |  |  |
|---|--|--|
| <p>۳۶۵ [ تمامت<br/>قطعه زمین هم در صحرا [ی]<br/>قریه بدرآباد در محله جوی بالا و<br/>آن مشهورست به زمین پای چکان<br/>محادصحرا و حریم قنات حسن آباد<br/>و حریم قنات دری (۴) و آن مبذر<br/>پانزده جریب است</p>   | <p>احمد اسکوده<sup>۱</sup> و راه والیه الممر<br/>[ ۳۶۲ ] تمامت<br/>بستانی که موضع آن در<br/>صحرا [ی] قریه بدرآبادست در<br/>موضع باغ لره محاد حصار دیده و<br/>زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و<br/>شارع ازدو جانب و آن مبذر پانزده<br/>قفیزست</p> | <p>۳۵۹ [ تمامت<br/>دو قطعه زمین متلاصق در<br/>صحرا [ی] قریه خیاره در موضع<br/>بر زحسولی محاد زمین این ضعیف<br/>واقف از سه جانب و راه قریه عز آباد<br/>و این هر دو مبذر هشت قفیز تخم<br/>زمین اند</p>   |
| <p>۳۶۶ [ تمامت<br/>قطعه زمین در صحرای قریه<br/>بدرآباد در موضع پای گز محاد<br/>بستانی که مشهورست به باغ کل<sup>۲</sup> و<br/>زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و<br/>زمین کشخوان کوروک<sup>۳</sup> و صحرا و<br/>آن مبذر دوازده جریب است</p>  | <p>۳۶۳ [ تمامت<br/>قطعه زمین در صحرا [ی] قریه<br/>ابرندآباد در موضع حفرة حطیر<sup>۲</sup><br/>محاد زمین احمد بن بیویه و زمین<br/>عبدالصمد بن محمد بن احمد و<br/>بستان مسعود نصرانی و نهر و راه<br/>و آن مبذر دو قفیزست</p>                     | <p>۳۶۰ [ تمامت<br/>باغی که موضع آن در صحرای<br/>بلده یزدست در دسکرة آب کلریز<br/>نرسوباد و آن مبذر چهار قفیزست،<br/>حدودش متصل است به باغ جلال<br/>الدین طیب حسینی و باغ محمود<br/>ابن ابی الحسن ولید و برادر او علی<br/>و باغ شمس الدین مختار بن ابی<br/>محمد کوفویه و راه والیه الممر و<br/>المدخل</p> |
| <p>۳۶۷ [ تمامت<br/>قطعه زمین در صحرا [ی] این دبه<br/>در موضع گورستان بارجین<sup>۵</sup> و آن<br/>مشهورست به کشخوان کودمان (۴)<br/>محاد مقبره و طریق قریه فضلاباد<br/>و زمین ورثه نظام الدین محمد بن<br/>فخر الدین احمد بن ابی المکارم<br/>و بستانی که معروف است به باغ کاره<br/>و بستان ورثه عبدالجلیل و باغ شیخ<br/>احمد و باغ سمیلوک (۴) و راه و آن<br/>مبذر هشت جریب است</p> | <p>۳۶۴ [ تمامت<br/>بستانی که در وسط قریه<br/>بدرآبادست و آن مشهورست به باغ<br/>بدله (۴) با خانه که متصل آن<br/>است محاد بستان احمد بن عمر و<br/>باغ محمد بن ابی بکر و بستان ورثه<br/>جمال الدوله و راه و آن مبذر یک<br/>قفیزست</p>             | <p>۳۶۱ [ تمامت<br/>بستانی که موضع آن به<br/>صحرا [ی] بلده یزدست در موضع<br/>برزه در دسکرة دها باز محاد راه<br/>و بستان علی بن عثمان سرخ کلاه و<br/>بستان و زمین ورثه ضیا [ء] الدین<br/>محمد بن الرضی و زمین ورثه<br/>منتجب الدین اسعد بن محمد بن</p>   |

۳- شاید، گل

۲- کنذا، شاید ؛ خطیر که در تواریخ یزد آمده است

۴- شاید گوروک (شماره ۲۲۷) ۵- اصل، نارحین

<p>[ ۳۷۳ ] تمامت دوسهم از بیست و چهار سهم که آن اصل سهام ديه شیرست از ديهها [ ی ] تورانیشت از نواحی بلده یزد و این ديه واقع است در مبدأ مفاز و مستغنی است از ذکر حدود</p>	<p>[ ۳۷۱ ] تمامت خانه که موضع آن داخل قریه بدرآبادست در محله علیا و آن منسوب است به مسعود بن جعفر محادبستان ورثه محمود بن جعفر و بستان محمدسایس و خانه حسین ابن احمد داماد و راه والیه الممر</p>	<p>[ ۳۶۸ ] تمامت قطعه زمین در صحرا [ ی ] این دیه در موضع پشت کاریز دیه و آن مشهور است به کشخوان کلکان (۴) محاد وادی و حریم قنات دستجرد و حریم قنات کردیان و راه قریه رکناباد، مبذر هفت قفیز</p>	۵
<p>[ ۳۷۴ ] تمامت هزار و هشتصد و سه سهم از جمله سهام چهار کاریز که به حومه قریه فهرج است از قر [ ا ] ی یزد؛ یکی ازین چهار کاریز معروف است به سورنجان، دوم به بهنام، سوم به مشکویان، چهارم به جشنکباد<sup>۵</sup> و هر سهمی از جمله معروف است به طشتی و این سهام به بیست دفعه در ملک این ضعیف درآمده است</p>	<p>[ ۳۷۲ ] تمامت کاریزی که جاری است در صحرا [ ی ] قصبه مهریجرد از نواحی یزد و آن کاریز مشهور بوده است در قدیم الزمان به امیر یوک<sup>۱</sup> کوچک و اکنون معروف است به رکناباد و فوهه آن منفجرست در میان معمورات قصبه و در قدیم الزمان آب آن با آب کاریز مریاباد<sup>۲</sup> مجتمع شده به اراضی مریاباد<sup>۳</sup> جاری بوده است با تمامت اراضی و کشخوانات که موضع جمله در صحرا [ ی ] قریه سریزدست و آن جمله مشهورند به کشخوان کزن<sup>۴</sup> و غیر آن از اراضی که قدیماً و حدیثاً جهت مشارب این قنات مقررست و معین و موسوم</p>	<p>[ ۳۶۹ ] تمامت باغ که در حومه قریه بدرآباد است و آن مشهورست به باغ عمرانی محاد راه و باغی که منسوب است به ظهیرالدین شاه و نهر میضا و راه و باغ ورثه حسین بن احمد بن داماد و باغ صدر معظم ضیا [ ع ] الدین محمد بن صفی بن سدید و راه و آن مبذر چهار قفیز است</p>	۱۰
<p>[ ۳۷۵ ] تمامت صد و هفتاد و هشت سهم و پنج دانگ و سه تسو از سهمی از جمله سهام قنات علائیه</p>	<p>[ ۳۷۰ ] تمامت دو بستان متلاصق یکی مشهور به باغوک خندق و آن دیگر به باغوک عمرانی متصل به باغ سید علیشاه ابن المرتضی و باغ ورثه علی بن الکریم و خندق و باغ ورثه محمد بن سرمه دان و راه و این هر دو مبذر چهار کفاند</p>	۲۰	
<p>[ ۳۷۶ ] تمامت دویست و هشتاد و نه سهم از جمله سهام قنات یعقوبی از قنوات</p>	<p>[ ۳۷۶ ] تمامت دویست و هشتاد و نه سهم از جمله سهام قنات یعقوبی از قنوات</p>	۲۵	

۱- در شماره ۲۹۲، امیر یوک ۲- اصل : مرتآباد ۳- اصل : مریاباد  
۴- چون در موارد دیگر از جمله شماره ۳۲۴ «جن» آمده است باید گزن باشد ۵- اصل : حسینکباد



[باب دوم، فصل اول: املاک یزد]

[۸۳]

	بلده یزد و هر سهمی ازان عبارت است از یک جر	به یک جر	باقی و زمین ورثه ابو بکر بن احمد بلند و زمین سلطانی و راه والیه الممر
	[۳۷۷] تمامت	[۳۸۰] تمامت	
۵	دو بست و پنجاه سهم از جمله سهام کلریز جلیلی از قنوات یزد که هر سهمی ازان معروف است به یک جر	فرحی (۹) که موضع آن در قصبه مهر یجر دست در بقعه افنده (۹) و آن مبذر پنج جریب است محاد نهر میضا و زمین ورثه بها [ء] الدین ابیک قطبی و نهر و زمین سلطانی و راه	[۳۸۳] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجر در موضع فرخی <sup>۴</sup> ملاصق زمین ورثه ابو بکر بن احمد و زمین سید شمس الدین محمد و الاغران (۹) و بستان واقف این
۱۰	[۳۷۸] تمامت	[۳۸۱] تمامت	املاک و راه والیه الممر
	بستانی که معروف است به کور آباد <sup>۱</sup> در صحرا [ی] قصبه مهر یجر محاد نهر میضا و زمین ورثه محمود بن محمد بن ابرهویه (۹) و زمینی دیگر که در دست ایشان است و زمین ورثه قاضی عماد الدین محمود بن محمد بن ابی عمران و زمینی که در دست ابو بکر بن محمد میبدی است و بستان صدر معظم نظام الدین سعد بن محمد بن الرضی اسعد و راه و آن مبذر چهار جریب است	باغی که به صحرای بلده یزد دست در دسکره آب کلریز مر یا باد <sup>۲</sup> در موضع کشخوان زیر و آن مشهور است به باغ ظهیری محاد باغ حسام الدین حسن آقا اصفهانی و باغ محمود بن برمش و باغ ورثه سبی <sup>۳</sup> سلقم و باغ سید عزالدین فضل الله حسینی و راه	[۳۸۴] تمامت بستانی هم در صحرا [ی] قصبه مهر یجر در موضع خلف باغ امیری و آن مشهور است به باغ بمن محاد بستان سید محمد بن ابی طالب و بستان باغ سر و بستان ورثه صدر تاج الدین محمد و راه از دو جانب والیه الممر
۱۵	[۳۷۹] تمامت	[۳۸۲] تمامت	
	هشتصد و نود و دو سهم و دودانگ و نیم سهمی از جمله سهام کلریز نرسوباد از کلریزها [ی] بلده یزد و هر سهمی از ان معروف است	قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجر در موضع کشخوان فرخی <sup>۴</sup> و آن مبذر دو جریب است متصل نهر میضا و زمین جمال الدین اقسنقر بن ابی بکر اناخانی (۹) و زمین محمد بن محمود کوتاه و زمین سید قوام الدین حسن بن حسین	[۳۸۵] تمامت ششصد و هفتاد و شش سهم از جمله سهام قنوات چهارگانه که موضع جمله به حومه قریه فهرج است از قر [ا] ی یزد و این سهام از سهام میضاوی است و هر سهمی معروف است به طستی
۲۰			
۲۵			

۴- اصل: فرحی

۳- شاید: بیبی

۱- شاید: گور آباد ۲- اصل: مرتاباد

- است به نهر میضاو راه ووادی و زمینی که در دست جمال‌الدین اقسنقرست و به زمین علی بن محمد نرکاری<sup>۲</sup> و به زمینی دیگر که در دست اوست و به زمینی که در دست بدرالدین بلح (۴) بن اربک<sup>۳</sup> است و به زمین صدر معظم مجدالدین ابوالمکارم و به بستان علا<sup>۴</sup> الدین سنجر نائی و به راه
- فضا [ی] محمد بن التون تکین و باغ فقیه عمادالدین عبدالرشید بن محمد بن عبدالرشید و خانه ورثه حسام‌الدین حسن اقا و خان ورثه صاحب ضیا [ء] الدین علی بن صفی الملک
- [ ۳۸۶ ] تمامت سیزده سهم از جمله سهام قنات قریه خسرو نر (۴) از قس [ا] ی یزد و اکنون این قریه مشهورست به چهار دیه و هر سهمی معروف است به یک جر
- [ ۳۸۷ ] تمامت صدویست سهم از جمله سهام قنات فرخان و مثل آن از جمله سهام قنات رمجان (۴) کی آب این هر دو به اراضی قریه سریزدمی رود و این سهام از سهام شریه است کی هر سهمی دو سهم میضاوی<sup>۱</sup> ملکی باشد و هر سهمی از آن طستی
- [ ۳۸۹ ] تمامت شصت و یک سهم از جمله سهام قنات قریه خیاره از قس [ا] ی یزد و هر سهمی معروف است به یک جر<sup>۴</sup> و به دفعه دیگر از قریه شمساباد مذکوره شصت و چهار سهم ودانگی از سهمی از جمله سهام قنات قریه شمساباد مذکوره و این سهام از سهام مستزاده است و هر سهمی عبارت است از یک جر
- [ ۳۸۸ ] تمامت قطعه زمین در صحر [ا] ی قصبه مهری جرد در موضع باذاموک و آن مبذر ده جریب است و قطعه دیگر هم در صحرای این قصبه و آن مشهور است به زمین سروادی و آن مبذر ده جریب است و قطعه [ای] هم درین صحرای در موضع مهریه بالا و آن مبذر سه جریب است حدود این سه مع التلاصق متصل
- [ ۳۹۱ ] تمامت باغی که موضع آن به صحرا [ی] قریه مهری جردست از قس [ا] ی میبد در موضع ترسای و این باغ مشهورست به باغ سرخ ملاصق باغ سیف‌الدین ایلدق ترکی و شریک او ابوطالب بن الحاج محمود و باغ وقفی و باغی که در دست محمد بن علی عبدویه است و راه والیه الممر
- [ ۳۹۲ ] تمامت قطعه زمین کسی آن مبذر دو قفیزست موضع آن در صحرا [ی] قریه مهر جرد از قس [ا] ی مدینه میبد در موضع مسلمه محاد زمین مظفر بن محمود بن عمر کر و زمین عبدالجلیل و زمین شجاع الدین مطهر و راه والیه [الممر]

۱- اصل: بیضاوی ۲- در شماره ۲۷۹، کاری ۳- شاید، ازبک ۴- اتصال مطلب بی تناسب است

	ابوبکر و راه والیه الممر و آن مبذر نه قفیزست و سه کف	[۳۹۳] تمامت بستانی که موضع آن به صحرا [ی] بلده یزدست در دسکرة آب کاریز مر یا باد و تمامت خانه که متصل است بدین باغ در موضعی که آن را سرکوچه پس آهروک می خوانند محاد راه و خانه که در دست عثمان بن نورالدین است و بستان وقف و راه والیه الممر
۵	موضع جمله در قصبه مهر یجرد تمامت [۳۹۹] چهارسهم دیگر مشهور به چهار قفیز از جمله سهام قنوات اربع مذکوره که به قصبه مهر یجردند	[۳۹۶] تمامت بستانی که موضع آن به صحرا [ی] قریه فهرج است و آن مشهورست به باغ ثغر محاد صحرا و باغ ورثه مهذب الدین احمد بن محمد بن احمد و زمین سر آسیا [ی] ابوالحسن و بستان ورثه منتجب الدین <sup>۳</sup> اسعد بن محمد بن احمد و راه والیه الممر
۱۰	چهار سهم مشهور به چهار قفیز از جمله سهام قنوات اربع مذکوره که آب جمله را مشرب قصبه مهر یجردست از نواحی بلده یزد	[۳۹۴] تمامت بستانی که در موضع سرکوچه پس آهروک مذکور است محاد بستان احمد بن عثمان و بستان محمد بن عثمان بن علی خویذکی <sup>۲</sup> و بستانی دیگر که به دست اوست و بستان ابوبکر بن محمد بن ابی سعد بنا و بستان علی بن سقمه (۹) و راه، مبذر یک قفیز و یک کف و نیم
۱۵	بستانی که موضع آن در قصبه مهر یجردست و آن مشهورست به کهن باو (۹) در محله نرستان محاد بستان ورثه فخرالدین بکسی <sup>۴</sup> قطبی و بستان واقف این املاک و بستان مغولتای ترکی و نهر و راه، مبذر شش قفیز و سه کف	[۳۹۷] تمامت بستان و زرب اغنام و بنا [ی] متلاصق در صحرا [ی] قریه خورمیز از قریه [۱] قصبه مهر یجرد از نواحی یزد در موضع بن باغ ملاصق راه و وادی و زمین محمد بن آغوش کمالی و زمین حسن بن عمر بن احمد و زمین سیف الدین محمد بن ایبک قطبی و راه والیه الممار
۲۰	تمامت [۴۰۱] بستانی که موضع آن در قصبه مهر یجرد از نواحی یزد در محله مهر آباد در موضع سردابوک محاد زمین محمد بن حسین بن رمشاد و شارع و بستان کیاشهر	[۳۹۵] تمامت فروندی که موضع آن به صحرا [ی] قریه فهرج است و معروف است به فروند توروکی ملاصق باغ فخرالدین ابی بکر بن علی بن المقدم و زمین مولانا رکن الدین محمد بن علاء [ء] الدین العلوی و سکه و زمین فخرالدین
۲۵	تمامت [۴۰۲] قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد از نواحی یزد در محله مهر آباد در موضع سردابوک محاد زمین محمد بن حسین بن رمشاد و شارع و بستان کیاشهر	[۳۹۸] تمامت چهارسهم مشهور به چهار قفیز از جمله سهام قنوات چهارگانه که ذکر آن جمله در ما تقدم رفته است

۱- اصل، مر تاباد ۲- اصل، خودنکی ۳- درینجا نقطه جیم مصرح است ۴- اصل، نکسی؛ در شماره ۳۵۰ «بکسی» آمده

<p>[ ۴۰۹ ] تمامت          قطعه زمین در صحرای [ ا ] ی قصبه          مهر یجرد در موضع خلف باغ          همایون ملاصق زمین واقف این          املاک ازدوجانب زمین ورثه سید          قوام الدین حسن علوی ونهر زمین          واقف این املاک و باغ همایون          هم ازان وی و باغ ورثه احمد بن          محمد بلوک و راه و ممر و آن مبذر          سه جریب است و یک قفیز</p>	<p>[ ۴۰۶ ] تمامت          یک نیمه مشاع از زمینی که          موضع آن به صحرا [ ی ] قصبه          مهر یجرد دست در محله مهر به          ملاصق زمین عزیز الدین محمد بن          حماد و زمین وقف و زمین ورثه امیر          شمس الدین محمد بن کیقباد و راه          و تمامت این زمین مبذر نه قفیز است</p>	<p>نلیال (؟) بن محمد بن سرخاب و راه          و آن مبذر دو قفیز است</p> <p>[ ۴۰۳ ] تمامت          خانه و فضا [ ی ] متلاصق داخل          ۵ قصبه مهر یجرد در موضع باب          خوشینان محاد فضا [ ی ] جمال          الدین محمد بن قراچه و باغچه          مظفر بن المؤید و خانه احمد بن          محمد بن عمر مانیل و راه و ممر ۱۰</p>
<p>[ ۴۱۰ ] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ ی ] قصبه          مهر یجرد در موضع مهر به محاد          نهر و زمین مظفر بن المؤید و زمین          حسن بن علی عبدی<sup>۱</sup> و زمین ورثه          جمال الدوله نصرانی و نهر میضا و          زمین محمد بن علی کاری<sup>۲</sup> و راه          و ممر</p>	<p>[ ۴۰۷ ] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ ی ] قصبه          مهر یجرد در موضع کرک اشکوک          و مهر به زیر محاد نهر و زمین مقدم-          الدین احمد بن علی و زمین سنقریه          و زمین بها [ ع ] الدین محمد بن          قوام الدین مسعود و راه و آن مبذر          شش قفیز است</p>	<p>[ ۴۰۴ ] تمامت          قطعه زمین هم درین صحرا و آن          مبذر سه قفیز است ملاصق نهر و          ۱۵ زمینی که در دست مقدم الدین          محمد است و زمین سیف الدین          محمد بن ایبک قطبی از دوجانب</p>
<p>[ ۴۱۱ ] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ ی ] قصبه          مهر یجرد در موضع مهر به محاد          زمین مظفر بن المؤید و زمین          سلطانی و زمین سنی بنت خسرو شاه          ازدوجانب و راه و ممر</p>	<p>[ ۴۰۸ ] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ ی ] قصبه          مهر یجرد در موضع مهر به زیر          متصل زمین سراج الدین قیماز          رومی و زمین واقف این املاک و نهر و          زمین سیف الدین محمد بن ایبک و          راه و ممر و آن مبذر یک جریب و          پنج قفیز است</p>	<p>[ ۴۰۵ ] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ ی ] قصبه          ۲۰ مهر یجرد در موضع کرک اشکوک          با حجره و زرب که در آنجا مبنی          است ملاصق نهر و راه و زمین ورثه          عز الدین فضل الله بن علا [ ع ] الدین          ۲۵ العلوی و این زمین معروف است          به فروند ابوبکر بلندی و آن مبذر          یک جریب است و چهار کف</p>

۱- اصل، عبدی ۲- در شماره ۳۸۸، نرکاری (؟)

- ۴۱۲] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجر در موضع مهر به بالامحداد  
صحرا و زمینی که معروف بوده  
است به حسین بن حسن مسته و  
اکنون ملک واقف این املاک است  
و زمینی دیگر هم ازان وی و راه  
و صحرا مبذریک جریب و پنج قفیز
- ۴۱۳] تمامت  
باغ که به صحرا [ی] قصبه  
مهر یجر دست در موضع آسیای  
بالامحداد وادی و باغ ورثه علا [ء]  
الدین محمد بن ابی الفخر العلوی  
و باغ مقدم الدین محمد بن احمد  
فرانه و راه، مبذر سه قفیز
- ۴۱۴] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجر از نواحی یزد در موضع  
بوزی ملاصق زمین حبش بنت سیف  
الدین محمد بن [آ] غوش و بستان  
وقفی و باغ صدر الدین مظفر بن  
مختار بن سعد و راه و آن مبذر چهار  
قفیز است.
- ۴۱۵] تمامت  
مهر یجر در محله کرک<sup>۴</sup> و آن
- ۴۱۶] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجر در موضع اصطهریشک<sup>۲</sup>  
بر سر کاریز مهر پادین<sup>۳</sup> متصل زمین  
وقف و زمین واقف این املاک و  
زمین وقف و راه و آن مبذر دو  
قفیز
- ۴۱۷] تمامت  
قطعه زمین درین صحرا در  
موضع کرک<sup>۴</sup> مشهور به زمین گل  
زرد محاذ زمین...<sup>۵</sup> و زمین محمد بن  
عمر العارف و باغ ورثه علی بن  
محمد بن حسن فهرجی و راه و آن  
مبذر سه قفیز است.
- ۴۱۸] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجر در محله کرک<sup>۴</sup> و آن
- ۴۱۹] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجر از پس باغ امیری  
ملاصق باغی که منسوب است به  
قطب الدین مرتضی بن بها [ء] الدین  
ابی المحاسن علوی و نهر میضا و  
زمین احمد نائنی و راه...<sup>۶</sup> و آن  
مبذر نه قفیز است
- ۴۲۰] تمامت  
باغ که در حومه قریه فهرج  
است در محله پرد و آن مشهور است  
به باغ گوشک محاذ باغ فخر الدین  
ابوبکر بن علی بن المقدم و باغ  
بها [ء] الدین محمد بن یحیی و  
بستان ورثه محمد ده چشمه و باغ  
ضبا [ء] الدین محمد بن محمد بن  
اسعد بن الخطیب و نهر میضا و راه و  
آن مبذریک قفیز است
- مشهور است به زمین باب زرب  
ابراهیم بن بنجیر ملاصق زمین  
ورثه یوسف بن علی بن بنجیر و  
زمین مبارکشاه و نهر میضا و راه و  
آن مبذرشش قفیز است و دو کف

۱- اصل، امخاری ۲- این موضع اکنون در تداول عامه «استریج» تلفظ می شود و در شماره ۲۸۳ به صورت «اصطهریشک» آمده است ۳- در اصل بی نقطه است ۴- شاید، گرگ ۵- يك کلمه معو شده است ۶- جای يك کلمه بیاض است

[۴۲۷] تمامت باغی که معروف است به باغ حجره زرد به نفت	ابی بکر بن اسحق و به شارع و به حوایت ملاک و این خان دو در دارد با توابع ولواحق	[۴۲۱] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع سرقهستان و ظهر باغ علی کیا و این زمین مشهور	۵
[۴۲۸] تمامت کاریز سور، موضع آن در رستاق بلده یزد و منابع آن نزدیک قریه ابرنداباد و مجاری آن میان قریه زارچ <sup>۶</sup> و مجومرد	[۴۲۴] تمامت هفتصد و هشتاد سهم از اصل سهام کاریز قریه حاجاباد از قرای بلده میبد و هر سهمی ازین سهام به اصطلاح اهالی این قریه معروف است به یک طست و مستغنی است از ذکر حدود	صدر جمال الدین عبدالله خواری و زمین محمد بن علی بن حسین رنکل (۹) و زمین سید عرب شاه بن محمد بن ابی طالب ونهر و آن مبذر دو قفیز است	۱۰
[۴۲۹] تمامت باغی که معروف است به باغ خاتونی در بقعه قصبه مهریجرد	[۴۲۵] تمامت یک نیمه مشاع از جمله اراضی که معروف است به کشخوان زحرد آباد (۹) در صحرا [ی] قریه فهرج محداد مقبره سونجان (۹) و جشنکباد و جبل سرازوک و طریق ناحیه بافق به آباد و جبل حفته (۹) <sup>۲</sup> و کشخوان... <sup>۳</sup> و کشخوان مروک (۹) و کشخوان تخته کروک... <sup>۴</sup> و بهوادی و کشخوان باغ مرزبان	[۴۲۲] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع مخلصین محاد حریم قنات و زمین وقف و باغ ظهیر الدین و راه و آن مبذر چهار قفیز است و سه کف <sup>۱</sup>	۱۵
[۴۳۰] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز پازین <sup>۷</sup> الجدیبه	[۴۳۱] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز دهاباد	[۴۲۳] تمامت کاروانسرای بزازی داخل بلده یزد در وسط سوق کبیر متصل به حانوت علی شاه میبدی و به خانه محمد بن محمد عصار و به خانه نجیب الدین محمد بن محمود	۲۰
[۴۳۲] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز یزد اباد	[۴۲۶] تمامت باغی که مشهورست به باغ علوی و آن واقع است در مط <sup>۵</sup> بلده یزد	صلواتی و آن مشهورست به مالوک (۹) صلاح و به خانه زین الدین علی بن محمود بن محمد بن	۲۵

۱- اینجا سه ورق افتاده است ۲- ظاهر آ: چفته یا چفته ۳- يك كلمه ناخوانا ۴- سه كلمه ناخوانا  
۵- يك كلمه ناخوانا ۶- اصل، زارج ۷- اصل، داذن



	شبانروزات مدار کاریز مزرعه مبارکه	[۴۳۹] تمامت	[۴۳۳] تمامت
		مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار چهار کاریز که موضع جمله به بلده میبست یکی معروف به کثویه، دوم به خارجار، سوم به تجرید، چهارم به فیروزاباد	مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات کاریزوری و کاریز کران که به قریه تفت اند و آن را قریه القلعه نیز خوانند
۵	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعه ظفرآباد	[۴۴۵] تمامت	[۴۳۴] تمامت
		مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه مهرجرد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه مذویرآباد <sup>۱</sup>
۱۰	شبانروزات قنات قریه عقدا	[۴۴۰] تمامت	[۴۳۵] تمامت
		مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه منشاد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه آبد
۱۵	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه منشاد	[۴۴۱] تمامت	[۴۳۶] تمامت
		مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه دهآباد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه ابرند
۲۰	شبانروزات مدار قنات قریه نصره آبد	[۴۴۲] تمامت	[۴۳۷] تمامت
		مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز عضدآباد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه گرد فرامرز
۲۵	شبانروزات مدار قنات قریه سانچ <sup>۲</sup>	[۴۴۳] تمامت	[۴۳۸] تمامت
		مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعه ترکآباد	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز فضلاباد
		[۴۴۴] تمامت	[۴۳۹] تمامت
		مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعه	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعه

۱- اصل: مدویرآباد

۲- اصل: سانچ (در تلفظ عمومی محل سونچ Sonich شنیده می شود)

اقفزة یزیدیه	قنات قریه دها باد مع نصیبها من سهام	[۴۵۰] تمامت	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه شیر <sup>۱</sup>	
[۴۵۹] تمامت	قنات یزداباد از قنوات یزد	[۴۵۶] تمامت	[۴۵۱] تمامت	۵
بستانی که در صحرا [ی] بلده یزد دست در دسکره مراباد <sup>۲</sup> و آن معروف است به باغ ظهیری منصوره و باغ گورستان نیز خوانند، محاد صحرا و جاده خویدک و فضا [ی] ورثه عزیزالدین محمد و مقبره و باغ محمد بن عمرو راه و آن مبذر شش قفیزست	صد و هفتاد سهم از جمله سهام قنات دھوک مع نصیبها من قنات یزد آباد از قنوات بلده یزد و هر سهمی از سهام این قنوات بلده یزد معروف است به یک جره	[۴۵۷] تمامت	مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه خرانق	۱۰
[۴۶۰] تمامت	سید سهم از جمله سهام قنات قریه ابر نداداباد از قنوات دیبها [ی] یزد و هر سهمی معروف است به یک طست	[۴۵۸] تمامت	[۴۵۲] تمامت	۱۵
باغی که به قصبه مهر یجر دست از نواحی یزد در محله هور مزدقان و آن مشهورست به باغ سابقی متصل به موات و باغ لیوش (۴) ترک و به باغ محمد بن حسین حداد و به باغ ورثه فخرالدین بکسی <sup>۵</sup> و به راه والیه الممر و آن مبذر یک قفیز است و سه کف یزدی	بستانی که واقع است در دسکره مریاباد <sup>۲</sup> از دساکر یزد و آن مشهورست به باغ زاهدی، حدودش متصل است به باغچه ابو جعفر بن علوک و به باغ محمد بن مؤید خویدکی و به باغ ورثه مصلح چابک و... <sup>۳</sup> او به صحرا و به راهی که ممتدست به قریه خویدک و به باغ محمد بن علی طویل خویدکی و به راه والیه الممر و هو مبذر ثمانیه	[۴۵۴] تمامت	صد و هشتاد سهم از جمله سهام قنات مبارکه و این کاریز از جمله کاریزها [ی] نفس بلده یزدست و آب آن به باغها و زمینها [ی] یزد می رود	۲۰
[۴۶۱] تمامت	بستانی که موضع آن به قصبه مهر یجر دست در موضع در آسیای بالا محاد شارع و نهر میضا و باغ ورثه فخرالدین زکی بن سلقی و راه	[۴۵۵] تمامت	دویست سهم از جمله سهام قنات نرسوباد از قنوات بلده یزد	۲۵
			[۴۵۳] تمامت	
			[۴۵۵] تمامت	
			چهارصد سهم از جمله سهام	

۱- مراد همان آبادی «ده شیر» کنونی است بر سر راه یزد به ابرقو.

۲- اصل، مراباد

۳- يك كلمه ناخوانا

۴- طبق ضبط شماره ۳۵۰ «بکسی» (در ۴۰۱: بکسی)

۵- اصل، مراباد

	و آن مبذر یک قفیزست و یک کف قفیزست	
	[۴۶۲] تمامت	[۴۶۸] تمامت
	قطعه زمین در صحرا [ی]	یک قطعه زمین در صحرای
	مهر یجرد در موضع سرباغ نو متصل شارع و زمین شرف الدین علی و زمین ورثه بها [ء] الدین ایبک قطبی و زمین ورثه سید نصره الدین ابی العشایر بن حیدر بن ابی العشایر حسینی و راه والیه الممر و این زمین مبذر پنج قفیزست و سه کف	قصه مهر یجرد در موضع ریه بالا محاد زمین این ضعیف از جانبین و زمین موات و راه والیه الممر و آن مبذر دو جریب است و چهار قفیز
۵	[۴۶۵] تمامت	[۴۶۹] تمامت
	یک نیمه مشاع از جمله خانه و فضا [ی] متلاصق داخل این قصه در سکه جدیده محاد خانه ورثه محمد بن احمد تفتی و خانه ورثه شیخ ابوبکر کرمانی و باغ وقفی و راه والیه الممر	قطعه زمین که واقع است در
	[۴۶۶] تمامت	[۴۷۰] تمامت
	باغ محوط که واقع است در صحرای قصه مهر یجرد در موضعی که معروفست . . . محاد . . . و بستان این ضعیف واقف و بستان ورثه مولانا . . . بن محمود بن محمد بن محمد و راه والیه الممر	قصه مهر یجرد در موضع بانویان محاد باغ محمود بن محمد بن کوتاه و باغ امیر جمال الدین اقسنقر بن ابی بکر و راه از دو جانب والیه الممر و آن مبذر چهار قفیزست و چهار کف
۱۵	[۴۶۳] تمامت	[۴۷۱] تمامت
	بستانی که در صحرا [ی] قصه مهر یجرد دست از نواحی یزد در موضع باب دمه هورمز دقان محاد زمین سلطانی و زمین این ضعیف از دو جانب و راه والیه الممر و آن مبذر پنج کف است به مساحت یزد	خان و حجره و فضا که متلاصقند در صحرا [ی] قصه مهر یجرد علی آس تقریه محاد شارع و باغ بها [ء] الدین محمد بن زیار و باغ ورثه کریم الدین خاکی و فضای جمال الدین اقسنقر بن ابی بکر بن اقسنقر و راه والیه الممر با درخت چنار که پیش در آنست
	[۴۶۴] تمامت	[۴۷۱] تمامت
	قطعه زمین در صحرا [ی] این قصه مهر یجرد محاد نهر میضا و زمین ورثه محمد بن شاورا و زمین مولانا قوام الدین محمد بن ابی عبدالله بن النظام و زمین سنقر [یهو] راه والیه الممر و آن مبذر سه	[۴۷۱] تمامت
		قطعه زمین که در صحرا [ی]
۲۵		

۱- یک کلمه سائیده و محو شده

۲- بهضم اول مصرحاً در نسخه.

۵

قصبه مهر بجر دست در موضع کرک<sup>۱</sup>  
محدظهر کاریز منگاباد و راه و نهر  
میضا و زمین این ضعیف و زمین  
صدر جلال الدین حیدر و راه و الیه  
الممر و آن مبذر شش قفیز است و یک  
کف و نیم

این قصبه در موضع باغی کی معروف  
است به یوسف اسحاقی محاد باغ  
محمد بن بریمق و راه و باغ و رثه  
علی طستی و زمین و رثه ظهیر الدین  
شاه بن محمود و زمین محمود بن  
العماد و راه و الیه الممر و آن  
مبذر چهار قفیز است

به پنج قفیز از جمله سهام پنج کاریز  
که موضع آن به قصبه مهر بجر دست،  
یکی از آن جمله معروف است  
به بغداد آباد و دوم به مذویر آباد  
سوم به ارزندانان و چهارم به  
مهر [باد]ین و پنجم...<sup>۳</sup> و این سهام  
از جمله سهام میضاوی<sup>۴</sup> است

[۴۷۲] تمامت

۱۰

قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر بجر در موضع باغ ظهر فهادی  
و آن مشهور است به زمین کرک<sup>۱</sup>  
محاد زمین این ضعیف و زمین  
شرف الدین علی بن رضی الطیب  
و نهر میضا و زمین وقف و زمین این  
ضعیف و راه و الیه الممر و آن مبذر  
هشت قفیز است و چهار کف

[۴۷۵] تمامت  
بستانی که درین قصبه است در  
موضع ساق (۴) محاد زمین این ضعیف  
و زمین حسن قصاب و زمین محمد بن  
عمر بن ابی الحسن و زمین و رثه  
صاحب ضیا [ع] الدین علی بن  
صفی الملک و راه و الیه الممر و  
آن مبذر چهار قفیز است

[۴۷۸] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قریه  
سریزد در محله حفرة سواران و  
آن مشهور است به زمین گودرزی  
محاد زمین و رثه عزالدین اسعد بن  
نجیب و زمین و رثه ظهیر الدین  
شاه و زمین و رثه رضی الدین  
محمد و زمین و رثه عماد الدین  
محمود و نهر میضا و راه و الیه الممر  
و آن مبذر چهار قفیز است

[۴۷۳] تمامت

۲۰

قطعه زمین در صحرای قصبه  
مهر بجر در موضع باغ فوطا (۴)  
محاد زمین بها [ع] الدین دیلمشاه  
ابن کیخسرو و زمین فرخشاه بن  
افریدون و نهر و راه و الیه الممر و  
آن مبذر شش قفیز است

[۴۷۶] تمامت  
حجره ای که مبنی است بر بالای  
دو خانه داخل حصار قصبه مذکوره  
متصل راه و خانه دیلمشاه بن  
کیخسرو و خانه مقدم الدین و خانه  
ورثه علی بن کاری

[۴۷۹] تمامت

توستانی که هم به صحرا [ی]  
قریه سریزدست محاد نهر میضا و  
بستان مسافر بن العزیز النصرانی و  
راه از دو جانب و آن مبذر یک  
قفیز است

[۴۷۷] تمامت

۲۵

دو سهم که معروفند به دو  
جریب و پنج سهم که معروفند

[۴۷۴] تمامت

باغی که واقع است در صحرای

۱- شاید: گرگ

۲- شاید: بیاق به فیاس اسم مسجد بیاق خان که هم اکنون در یزدست

۳- جای دوسه کلمه بیاض است

۴- اصل: بیضاوی

- [۴۸۰] تمامت  
خانه و حجره و اصطبل که  
موضع آن داخل حصن قدیم است  
هم درین دیه متصل خانه احمدبن  
حسین بشری (۴) و زمین مسعودبن  
احمدبن نجیب و راه از دو جانب  
والیه الممر
- [۴۸۱] تمامت  
باغی که موضع آن به قصبه  
مهریج در دست از نواحی یزد در  
موضع آسیای بالا محاد زمین  
محمدبن عمر باد و زمین بها [ء]  
الدین محمد بن سرخاب و باغ  
این ضعیف واقف و راه والیه الممر  
و آن مبذر دو قفیزست و چهار کف<sup>۱</sup>
- [۴۸۲] تمامت  
باغ که در صحرا [ی] قریه  
خورمیز مذکوره است در موضع  
پشت باغ...<sup>۲</sup> و آن مشهورست به باغ  
امیرانی محاد زمین ورثه جمال  
الدین عبدالله خواری و راه و  
باغها [ی] این ضعیف از دو جانب
- [۴۸۳] تمامت  
باغ که واقع است در صحرا [ی]
- قریه خورمیز در موضع باشکران (۴)  
و آن مشهورست به باغ خواجه  
امام الدین محاد باغ ورثه ازبک  
دواق از جانبین و راه از جانبین  
والیه الممر
- [۴۸۴] تمامت  
دوستان متلاصق در صحرا [ی]  
قریه خورمیز در موضع طریق  
آسیا محاد طریق طاحونه از جانبین  
و باغ مسعودبن سلطان و نهر میضا  
و خانه ورثه حسن بن عمر و راه  
والیه الممر و این هر دو بستان  
مبذر هفت قفیزست
- [۴۸۵] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ای] قریه  
خورمیز در موضع طریق آسیا  
متصل حفره و زمین شیخ محمدبن  
شیراسوار و زمین ورثه شیخ عبدالله  
خواری و طریق طاحونه والیه الممر  
و آن مبذر شش قفیزست
- [۴۸۶] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قریه  
سریزد از دیها [ی] یزد در محله  
بست خوارانی و آن مشهورست به
- فرزند محمد بن عبدالله محاد زمینی  
که در دست ابوبکر بن عبیدوک  
است و زمین ورثه اسعد بن محمود  
ابن المقدم و زمین نجیب الدین  
ابوبکر بن محمود بن نجیب و راه  
و آن مبذر سه قفیزست
- [۴۸۷] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] این قریه  
در موضع منشبان<sup>۳</sup> و آن مشهورست  
به فروندشت (۴) محاد زمین امین  
الدین محمد رصدی و زمین  
علا [ء] الدین سنجر نائنی و زمین  
محمد بن الحاج و راه و آن مبذر  
سه قفیز است و چهار کف
- [۴۸۸] تمامت  
قطعه زمین که آن مبذر سه  
جریب است و سه قفیز در صحرا [ی]  
قریه خیاره در موضع باغستانوک  
محاد باغ فخر الدین محمد بن زین-  
الدین علی خواری و زمین ورثه  
رئیس مجد الدین...<sup>۵</sup> ارم بن اسعد  
ابن علی و باغ مسجد عز آباد و زمین  
برز حوله که [دو جریب نیم]  
زمین است

۱- درینجا نصف از ستون بیاض است و دوبار نوشته شده، «صح البیاض»

۲- جای یک کلمه بیاض ۳- در یک مورد دیگر «منشیان»

۴- در نسخه حرف اول بی نقطه است و مضموم. ۵- یک کلمه محو شده است و خوانده نمی شود. شاید، ابی المکارم.

<p>[۴۹۴] تمامت دوسهم و نیم دانگ سهمی از قریه بندارآباد از قرا[ی] یزد و ازین جمله یک سهم و دو دانگ و نیم سهمی مشاع است در هفتادوشش سهم و چهار دانگ سهمی که آن اصل سهام آن قریه بندارآباد است و باقی چهار دانگ سهمی مشاع است در اصل پنجاه سهم، چه در بعضی اوقات اصل سهام این قریه پنجاه سهم می گیرند در بعضی<sup>۵</sup></p>	<p>ورثه ضیا[ء] الدین علی بن صفی الملک و زمین ورثه جمال الدوله ارکون نصرانی<sup>۲</sup></p>	<p>[۴۸۹] تمامت قطعه زمین در صحرا[ی] قریه خیاره در موضع باغ محمد بن جمال الدین و آن مبذر پنج قفیز است محاد زمین روضه عزابادیان و زمین این ضعیف و نهر میضا و راه والیه الممر</p>	۵
<p>[۴۹۵] تمامت هشت قفیز تخم زمین در صحرای قریه خیاره در موضع سنگستان متصل زمین ورثه جمال الدین عبدالله خواری و زمین قوام الدین اسمعیل ابن عزالدین بزرجمهر و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و زمین نجم الدین ابوبکر بن عمر و زمین ورثه علی بن ابی بکر زعیم</p>	<p>[۴۹۲] تمامت قطعه زمین در صحرا[ی] قریه بندارآباد در موضع دزوک در باب چهارطاق محاد زمین جمال الدین غلبک و سیف الدین پسران بها[ء] الدین ایبک قطبی و زمین شوره که موات است از دو جانب و راه و آن مبذر دو جریب است و پنج قفیز</p>	<p>[۴۹۰] تمامت هفت قفیز تخم زمین مشاع در زمینی که آن مبذر دو جریب است و پنج قفیز، موضع آن در صحرا[ی] قریه خیاره در موضع کوش باغ رستم محاد زمین ورثه جمال الدین نصرانی و حریم قنات جیلان<sup>۱</sup> و طریق قریه شمسآباد و حفره فخر الدینی</p>	۱۰
<p>[۴۹۶] تمامت قطعه زمین در صحرا[ی] قریه خیاره در موضع حسولی<sup>۶</sup> محاد زمین تاج الدین حسن بن علی بن احمد</p>	<p>[۴۹۳] تمامت قریه ملکآباد موضع آن در رستاق بلده یزد و اول حدود اراضی آن متصل است به دیه خسرو بر بر<sup>۳</sup> و دیه خیاره و ظهر قنات قریه شمسی، و دوم به دیه جیلان و ناحیه میبد، و سوم به کاریز قریه رکنآباد، و چهارم به کشخوان دزوک از کشخوانات دیه بندارآباد و راه قریه ندوشن<sup>۴</sup> باقنات و عیون و اراضی و کشخوانات و محوطات و حقوق و غیر آن</p>	<p>[۴۹۱] تمامت یک جریب و پنج قفیز تخم زمین مشاع در زمینی که آن مبذر پنج جریب است، موضع آن در صحرا[ی] قریه خیاره در موضع پس کاریز جیلان محاد راه قریه شمسآباد و حفره فخر الدینی ازان ورثه جمال الدین خواری و حفره</p>	۱۵
			۲۰
			۲۵

۱- اصل: بی نقطه (طبق ضبط شماره ۴۹۱، جیلان)

۲- دنباله عبارت از صفحه ۹۵ عکسی آورده شده.

۳- کذا بی نقطه ۴- اصل: بذوشن (?)

۵- اتصال مطلب نامناسب است. عبارت بعد دنباله شماره ۴۹۱ است.

۶- باتشدید روی سین



	دامغانی و زمین این ضعیف و نهر و زمین ورثه <sup>۱</sup>	زمین این ضعیف واقف و زمین ورثه محمد بن حسن بن شیر و زمینی که ممتدست تا قریه بندار اباد و زمین بعضی اولاد رضی الدین اسعد بن علی بن محمد و آن مبذر چهار قفیزست و سه کف	تفتی و به شارع
	[۴۹۷] تمامت	[۵۰۲] تمامت	
۵	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه خیاره در موضع پای ناؤک (کذا) محاذ زمین این ضعیف و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و زمین ورثه فخر الدین بکسی <sup>۲</sup> قطبی و نهر میضا و آن مبذر چهار قفیز و نیم است	خانه و حجره فوقانی و مطبخ و بستان که متلاصقند، موضع آن داخل قریه بندار اباد از قر [ا] ی یزد در سکه رونا (۴) <sup>۵</sup> محاذ خانه و بستان رئیس نجم الدین محمود و خانه و باغچه و ورثه محمود بن المنتجب <sup>۶</sup> و حجره و ورثه نورالدین آباخانی و راه	
	[۴۹۸] تمامت	[۵۰۰] تمامت	
۱۰	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه خیاره در موضع اصل باغوک در سکه هرزه گاه محاذ زمین ورثه جمال الدین عبدالله خواری و نهر و زمین نظام الدین محمد بن عبدالرشید و زمین حسین بن الزعیم و زمین سلطانه معظمه و راه و آن مبذر دو جریب است	نه درخت از اصول اشجار فرصاد <sup>۳</sup> در صحرا [ی] قریه خیاره و آن مغروس است بر اطراف نهر قنات این قریه و آن معروف است به رئیس کمال الدین محمود بن رضی الدین اسعد بن علی	
	[۴۹۹] تمامت	[۵۰۱] تمامت	
۱۵	قطعه زمین در صحرا [ی] قریه خیاره در موضعی که آن را حفره پس باغ قاضی می خوانند محاذ	خانه و باکا <sup>۴</sup> و اصطبل که ملاصق یکدیگرند داخل بلده یزد در محله باب درب مهر یجرد نزدیک مدرسه رکنیه، حدودشان متصل است به مسجد و به خان بیاع- خانه و به دکان ورثه ابوبکر بن علی نائب و به دکان محمود بن منصور و شریک او و به حجره محمد بن یحیی جمال و به حجره زین الدین علی	چهارده سهم که مشهورست به چهارده تسو از جمله سهام قنات محمودیه که آب آن به زمینها [ی] دبه فیروز اباد می رود از دیهها [ی] میبند
	[۴۹۹] تمامت	[۵۰۴] تمامت	
۲۵	بستان که موضعی که آن در صحرا [ی] قریه بدر ابادست در موضع سر راه شهر یزد و آن مشهورست به باغ قطب الدین، حدودش متصل است به کشخوان	بستانی که موضعی که آن در صحرا [ی] قریه بدر ابادست در موضع سر راه شهر یزد و آن مشهورست به باغ قطب الدین، حدودش متصل است به کشخوان	

۱- کذا ناقص مانده است

۲- بر اساس ضبط شماره ۳۵۰ (در شماره های ۴۰۱، ۴۶۰ بی نقطه)

۳- اصل، فصیحاد (؟) ولی قاعده و بطور متعارف «فرصاد» مرادست

۴- ظاهر آ، پاگاه

۵- کلمه ای است شبیه کلمه بالا، شکل حروف درست مشخص نیست.

۶- بدون نقطه جیم

و آن مبذر سه جریب و سه قفیزست [۵۱۱] تمامت	به خانه عزالدینی محاد طریق و نهر میضا و بستان عثمان بن محمد بن عثمان و راه والیه الممر	قریه رکناباد و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و زمینی که معروف است به ظهیرالدین شاه و به حریم کاریز قریه بارجین و آن مبذر هفت جریب است	۵
قطعه زمین در صحرای قریه بدرآباد در موضع پشت آسیا محاد زمین ابوبکر بن احمد بن قاسم و راه دیه بارجین و زمین ورثه حسن بن احمد داماد و نهر میضا و راه و آن مبذر پنج قفیزست	[۵۰۸] تمامت بستانی که هم در صحرای این قریه است و آن مشهورست به باغ میدان بر سر راه مدینه میبد محاد حریم قنات حسن آباد و زمینی که ازان این ضعیف واقف است از جانین و به راه بلده یزد والیه الممر و آن مبذر چهار جریب است	[۵۰۵] تمامت باغی که موضع آن هم در صحرا [ی] قریه بدرآبادست و مشهور است به باغ تف (۴) در محله علیا محاد بستان ورثه ابوبکر بن جعفر و بستان ابوبکر بن عمرو باغ محمود بن جعفر و راه از جانین و آن مبذر هفت قفیزست	۱۰
[۵۱۲] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قریه بدرآباد در موضع پای توت سیاه محاد زمین ابوبکر بن زنگ (۴) و زمین ورثه حسام الدین حسن اقا و زمین احمد بن عمر بن احمد و راه و آن مبذر یک جریب و پنج قفیزست	[۵۰۹] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] قریه بدرآباد در موضع سر راه دیه بارجین محاد جاده یزد و حریم قنات دستجرد و کشخوان کودمان (۴) و حریم قنات قریه بارجین و آن مبذر یازده جریب است	[۵۰۶] تمامت باغی که هم در صحرا [ی] قریه بدرآبادست در محله جوی بالا معروف باغ کل محاد خان و بستانی که مدعوست باغ.... <sup>۲</sup> و زمین این ضعیف واقف و به شارع و آن مبذر سه جریب است	۱۵
[۵۱۳] تمامت چهارده سهم از اصول فرصادکه آن ثابت است در صحرا [ی] قریه بدرآباد، ازین جمله چهار اصل نزدیک در حمام و چهار اصل نزدیک بستان باغوک سستی و چهار اصل در محله پشت آسیا و دو اصل به جنب باغ ابوبکر بن جعفر و این جمله برکنار جوی کاریز این قریه	[۲۱۰] تمامت قطعه زمین در صحرا [ی] بدرآباد در موضع سر راه میبد محاد زمین ورثه حسام الدین حسن اقا <sup>۳</sup> و زمین جمال الدین اقسنقرو زمین احمد بن عمر بن احمد و راه	[۵۰۷] تمامت بستان و خانه و اصطلب و ساباط که متلاصق اند و موضع آن در وسط قریه است و این خانه مشهورست	۲۵

۱- شاید، گل

۲- نام باغ سیاه و سائیده شده و ناخواناست

۳- در اصل بی نقطه

۴- شاید، زنگ

	است		
	[۵۱۴] تمامت	[۵۱۶] تمامت	پنجاه سهم است خریده شده است باجمله حقوق و مرافق این دو حصه ازقنوات و اراضی و باغات و اقرحه و بیادر و غیر آن
۵	خانه و حجره و باغچه و مطبخ و نهر که محفورست تا آنجا که آب کاریز سوا <sup>۱</sup> است، موضع جمله داخل بلده یزد در موضع رأس سکه کوشک و درها [ی] این جمله برابرس مدرسه <sup>۲</sup> رکنیه است. حدودشان متصل است به خانه و ورثه سید قوام الشرف بن عباد العلوی از دو طرف و به خانه نجم الدین ابوبکر بن عمر بن مقبل طبسی و به خانه علی قصار و به مسجد و شارع و این جمله مبذر صد فشیز <sup>۳</sup> و سیزده فشیزست	وستان <sup>۴</sup> ی که موضع آن به صحرا [ی] قریه <sup>۴</sup> فهرج است در موضع پردوک محاد راه و نهر میضا و بستان مقدم الدین محمد بن علی بن المقدم و شریکان او و باغ ورثه امیر شمس الدین محمد بن کیقباد و راه و آن مبذر پنج قفیزست	
۱۰	[۵۱۷] تمامت	[۵۱۹] تمامت	سیصد و هفتاد و هفت سهم و چهار دانگ [ننگ] و نیم سهمی معروف به سهامیه از جمله سهام کاریز خورزن که آب آن فایض می شود بر اراضی قریه اشکذر <sup>۴</sup> و باغات آن و این دیه از قر [ا] ی یزدست
۱۵	[۵۱۵] تمامت	[۵۲۰] تمامت	سیصد و هفتاد سهم و ربع سهمی از جمله سهام قنات ابرند آباد از قر [ا] ی بلده یزد و هر سهمی ازان معروف است به یک طست
۲۰	[۵۱۸] تمامت	[۵۲۱] تمامت	شصت و دو سهم از جمله سهام قنات قریه نصرت آباد از قر [ا] ی مید و هر سهمی معروف است به طستی
۲۵	[۵۱۵] تمامت	[۵۲۱] تمامت	شصت و دو سهم از جمله سهام قنات قریه نصرت آباد از قر [ا] ی مید و هر سهمی معروف است به طستی
	[۵۱۵] تمامت	[۵۱۸] تمامت	دانه یک سهمی می گیرند یعنی یک سهم و دو دانگ و نیم سهمی ازان اصل تاول (؟) خریده شده است و چهار دانگ سهمی ازان اصل دیه (؟) که

۱- ظاهراً همان است که در تواریخ یزد به نام قنات «صواب» از آن ذکر می رود

۲- (= پیشین)

۳- یک کلمه محو شده و ناخواناست،

۴- اصل، اشکذر

جمال الدوله نصرانی و بستانی کی در دست سابق الدین عنبر حبشی است و راه والیه الممر	[۵۲۵] تمامت	[۵۲۲] تمامت	
[۵۲۸] تمامت	قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع زیر دیوار محادکشخوان باغ دھوک و طریق کوره کرمان و وادی وزمین سلطانی وزمین ورثه خطیر الدین محمد بن ظہیر الدین ابی المحاسن و راه و آن مبذر پنج قفیزست	صدوسی سهم از جمله سهام قنات دولت آباد که مشرب آن اراضی قریه عز آبادست از قر [ا] ی یزد و هر سهمی ازان معروف است به یکک جر و این سهم از سهام مستزاده قدیم است	۵
بستانی که در صحرای قصبه مهریجردست در محله مهریادین و آن مشهورست به باغ سرو محاد باغ عزیزی ازان دیوان اعلی و بستان محمد بن زیار <sup>۲</sup> بازدار <sup>۳</sup> و بستان ورثه تاج الدین محمد بن جمال الدین یحیی سفاوندا بن <sup>۴</sup> خسرو شاه و بستان... <sup>۵</sup> ابن ابی طالب بن عربشاه حسینی و بستان ورثه شمس الدین عمر بن ابی بکر اسفرائینی و بستان ورثه شیخ احمد بن بکروک و بستان جمال الدین التون ایه ترکی و راه والیه الممر و آن مبذر دو جریب است و دو قفیز	[۵۲۶] تمامت	[۵۲۳] تمامت	۱۰
[۵۲۹] تمامت	قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع سر کهن <sup>۲</sup> مهر- پادین و آن مبذر چهار جریب است محاد راه [و] باغ استاد و زمین جمال الدین اقسنقر و زمین سلطانی و ظہر قنات مهریادین و زمینی که منسوب است به نورالدین ایاز سلطانی و راه والیه الممر	فراحی (۴) که واقع است در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع اریقان (۴) و آن مبذر چهار جریب است، حدودش متصل است به زمین خطیر الدین محمد بن ظہیر الصائغ و زمین ورثه ابو بکر بن حسین ابن شاده و زمین ورثه قاضی عماد الدین محمود مذکور و زمین ورثه ظہیر الدین محمود بن محمد ابن احمد و زمین ورثه تاج الدین امیران	۱۵
بستانی کی معروف است به باغ همایون با زرب و عمارت و فضا که متصل آن است، موضع جمله در صحرا [ی] قصبه مهریجرد از ناحیه بلده یزد در موضع	[۵۲۷] تمامت	[۵۲۴] تمامت	۲۰
بستانی کی معروف است به باغ همایون با زرب و عمارت و فضا که متصل آن است، موضع جمله در صحرا [ی] قصبه مهریجرد از ناحیه بلده یزد در موضع	قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع فرخی ملاصق بستان واقف این املاک از جانبین و بستان ورثه بها [ء] الدین ایبک القطبی و بستان ورثه شمس الدین ازبک بن ایبک و بستان ورثه	یک سهم که معروف است به طسوجی از جمله سهام قنات دستجرد بارجین از قر [ا] ی مدینه میید از ناحیه بلده یزد	۲۵

۱- شاید، فراحی  
 ۲- ظاهراً همان کهن به معنی چاه است  
 ۳- اصل بی نقطه  
 ۴- چون سائیدگی حروف دارد «بازیار» هم می تواند خوانده شود  
 ۵- بصورت «اسفاوندا» و «اسفاوند» هم ضبط شده است (شماره های ۲۳۴ و ۲۸۵ و ۲۸۸ و ۳۳۴)  
 ۶- جای یک کلمه بیاض است

- نرمستان و بابدمه بغداد اباد محاد  
باغ امیر علاء [ع] الدین سنجر  
تاریکوی<sup>۱</sup> و باغ مهتر<sup>۲</sup> محمد بن  
منصور طستی و بستان محمد بن  
احمد بلوک و بستان علی بن محمد  
کاری وزمینی دیگر که در دست  
اوست وزمین سید قوام الدین محمد  
ابن ابی عبدالله الحسینی [وزمین]  
سیف الدین محمد بن ابیک قطبی و  
زمین جمال الدین اقسنقر بن  
ابی بکر بن اقسنقر و باغ مولانا  
محمد الدین ابوالمکارم بن الرضی  
الطیب و باغ ورثه جمال الدوله  
ارکاون و بستان صاحب سعید سدید  
الدین حواجه (؟) بن عربشاه الا-  
بهری و بستان ابیک ترکمان و راه  
والیه الممر و این مجموع مبذر  
یازده جریب است و نه قف [یز]
- سهمی از اصل سی و شش سهم که  
آن اصل سهام جمله قریه...<sup>۳</sup> و  
هر سهمی ازین سهام که قریه بر  
آن منقسم است مشتمل است بر  
هشتاد و شش جره و چهار دانگ  
جره از کاریز این دیه و از زمین-  
ها [ی] معلومه معینه آن با سایرین  
مرافق
- نرمستان و بابدمه بغداد اباد محاد  
باغ امیر علاء [ع] الدین سنجر  
تاریکوی<sup>۱</sup> و باغ مهتر<sup>۲</sup> محمد بن  
منصور طستی و بستان محمد بن  
احمد بلوک و بستان علی بن محمد  
کاری وزمینی دیگر که در دست  
اوست وزمین سید قوام الدین محمد  
ابن ابی عبدالله الحسینی [وزمین]  
سیف الدین محمد بن ابیک قطبی و  
زمین جمال الدین اقسنقر بن  
ابی بکر بن اقسنقر و باغ مولانا  
محمد الدین ابوالمکارم بن الرضی  
الطیب و باغ ورثه جمال الدوله  
ارکاون و بستان صاحب سعید سدید  
الدین حواجه (؟) بن عربشاه الا-  
بهری و بستان ابیک ترکمان و راه  
والیه الممر و این مجموع مبذر  
یازده جریب است و نه قف [یز]
- ۵  
۱۰  
۱۵  
۲۰
- که آن اصل سهام تمامت باغی است  
که موضع آن درسکه و اذربند<sup>۴</sup>  
مذکوره است محاد باغ پسران شمس  
الدین محمد بن کیقباد و باغ محمد  
ابن محمد قصار و باغ سید عزالدین  
فضل الله بن علاء [ع] الدین محمد  
علوی و راه و تمامت این باغ مبذر  
سیزده قفیزست، پس این حصه  
وقف مبذر پنج قفیز باشد
- ۵۳۱ [تمامت  
باغی که در صحرا [ی] بلده  
یزدست در دسکره آب کاریز  
مریاباد<sup>۵</sup> و یعقوبی در محله پشت  
گنبد در سکه و اذربند<sup>۶</sup> و آن  
مشهورست به باغ شیخان ملاصق  
باغی که تعلق به دیوان ضیاع عصمی (؟)  
دارد و باغ محمد بن ابی بکر بن  
احمد بن موت و باغ ورثه صاحب  
سعید ضیا [ع] الدین علی بن صفی  
الملک و راه، مبذر شش قفیز
- ۵۳۳ [تمامت  
سی جریب تخم زمین مشاع  
از جمله دو بیست جریب تخم زمین  
که آن اراضی قریه ملک باذست از  
قر [ا] ی یزد محاد صحرا [ی] قریه  
خسرونر بر (؟) و زمین موات و  
کاریز قریه جیلان<sup>۷</sup> و مزرعه دزوک  
از مزارع بندار اباد و راه والیه  
الممر
- ۵۳۴ [تمامت  
خانه و حجره و بستان که از پس  
این خانه است و موضع آن داخل
- ۵۳۲ [تمامت  
پنج سهم مشاع در سیزده سهم
- ۵۳۰ [تمامت  
پنججاه و شش جبه مشاع در  
اصل نود و شش جبه که تمامت این  
اصل عبارت است از سهمی و ثلث

۱- کذا، ظاهراً: تازیکوئی (آیا همان نسبت یا لقبی نیست که در شمس الدین تازیکوئی مذکور در تواریخ یزد و کلیات سعدی و تاریخ و صاف هست و مرحوم قزوینی در باب آن بحث مستوفائی کرده است؟)  
۲- مهتر از عناوین مربوط به دسته‌ای از طبقات اجتماعی است. مثل صدر، زعیم، رئیس در آن عصر.  
۳- کذا در اصل  
۴- جای چهار پنج کلمه بیاض است  
۵- «مرتاباد» در اصل، اما در این مورد که مخصوصاً بانام یعقوبی یعنی آبادی وصل به آن ذکر شده قریه است بر اینکه «مریاباد» درست است.  
۶- به شماره ۵۳۲ و ۵۳۸ مراجعه شود  
۷- درین جا نقطه ب و ن ندارد به شماره ۵۳۱ مراجعه شود.  
۸- بی نقطه در اصل (به شماره ۴۹۱ مراجعه شود)

- قریه بندار اباد از قر[ا]ی یزد  
به دروازه درب نزدیک مقبره  
قدیمه ملاصق خانه [ای] که در  
دست محمد بن علی سرخه و  
منکوحه اش عقیفه نام است و بستانی  
که وقف رباط قاضی است و بستان  
ورثه محمود بن منتجب الدین اسعد  
ابن محمود سرهنگ و خانه و  
باغچه ورثه محمد بن یوسف و راه
- ۵
- ۱۰
- ۱۵
- ۲۰
- ۲۵
- محمد بن ابی بکر فسکوک (۴) و  
راه و آن مبذرسه قفیزست و دو کف
- [۵۳۷] تمامت  
باغی که واقع است به  
صحرا [ی] بلده یزد در دسکرة  
آب کلریز مریاباد<sup>۱</sup> در دسکرة  
دسوک<sup>۲</sup> محاد باغ و قفی که معروف  
است به باغ حسینی از دو جانب و  
صحرا از دو جانب و این باغ  
مشهورست به باغ هر اسویه
- [۵۳۵] تمامت  
بستانی که موضع آن به  
صحرا [ی] بلده یزد دست در دسکرة  
مریاباد<sup>۱</sup> محاد بستان ابوالمحاسن  
ابن وجیه و بستان سنجر نائی و راه  
از دو جانب
- [۵۳۶] تمامت  
بستانی که به صحرا [ی] این  
بلده است در دسکرة مریاباد<sup>۱</sup> در  
محلّه کشخوان بالا محاد بستان  
محمد بن ابی بکر و بستان عقیف  
محمد بن ابی بکر بن اسحق و راه  
و بستان فضل الله بن الظهیر منصور  
و شریک او و بستان ابوبکر بن
- [۵۳۹] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع خلف باغ  
همایون محاد زمین اتابکیه و زمین  
بدرالدین مکح (۴) بن ازبک بن  
ایبک و زمین علی بن حسن بن موت  
و به زربهای مولانا مجد الدین  
ابوالمکارم بن رضی الدین محمد و  
راه و آن مبذرسه جریب است
- [۵۴۰] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع مهر به بالا  
با زربی که در جنب آن است محاد  
زمین حسین بن<sup>۱</sup> کلری و نهر و زمین  
صاحب معظم ظهیر الدین شاه و زمین  
جمال الدین اقسنقر و این هر دو  
مبذرسه جریب و هشت قفیزند
- [۵۴۱] تمامت  
قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه  
مهر یجرد در موضع انارستان متصل  
نهر و زمین وقف و زمین واقف این  
املاک و زمین شمس الدین  
اغلرز (۴) و زرب شهاب الدین

۱- اصل: مرتاباد

۲- کذا بدون نقطه حرف دوم

۳- شاید: دشتوک

۴- اصل: مرتاباد، چون این نام با یعقوبی معاً ذکر شده قرینه است بر اینکه «مریاباد» درست است

۵- اصل تقریباً سائیده و محو شده است، طبق ضبط ۵۳۱ و ۵۳۲ اصلاح شد.

۶- يك کلمه محو شده است

۷- کذا بی نقطه، در يك جای دیگر «بلح» ضبط شده (شماره ۵۵۳)

۸- ظاهراً نامی در اینجا ساقط شده است به قرینه شماره ۵۴۸ و ۵۵۰



	شهر بلیال(۴) و راه و آن مبذر سه قفیزست و سه کف	از جمله جوانب و آن مبذر نه قفیزست	ملاصق نهر میضا و زمین بدرالدین ... <sup>۶</sup> بن ازبک و زمین واقف این املاک و نهر و آن مبذر سه قفیزست
	[۵۴۲] تمامت	[۵۴۵] تمامت	
	قطعه زمین در صحرا [ی]	بستانی که معروف است به باغ علی احمدی در صحرا [ی] قصبه	[۵۴۸] تمامت
۵	مهر یجرد در محله مهر آباد در حفرة قاضی محاد زمین سستی بنت خسرو شاه بن شهرستان [و ز] امین محمد بن عمر بن کفیه <sup>۱</sup> و زمین محمد ابن ابی بکر بن حسین مشاد <sup>۲</sup> و نهر میضا و راه و آن مبذر... <sup>۳</sup> قفیز و سه کف است	مهر یجرد ملاصق بستان محمد بن احمد بلوک <sup>۵</sup> و زمین وقف بستان سیف الدین محمد بن ایبک قطبی [و] بستان جمال الدین غلبک و زمین ارسلان بن ازبک و راه و آن مبذر یک جریب است و دو قفیز	قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهر یجرد در موضع کرک اشکوک و مهر به زیر و آن مبذر یک جریب است و یک قفیز و چهار کف، ملاصق زمین محمد بن حسین کاری و زمین محمد بن حماد و زمین زین الدین <sup>۶</sup> و زمین زین الدین علی بن منصور طستی و زمین مقدم احمد بن علی و نهر و راه
	[۵۴۳] تمامت	[۵۴۶] تمامت	
	قطعه زمین در صحرا [ی]	قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه	
۱۵	قصبه مهر یجرد در محله کرک <sup>۴</sup> ملاصق زمین این ضعیف واقف و زمین ورثه علی بن محمد بن حسن فهرجی و زمین مبارز الدین محمد و نهر میضا مبذر دو قفیز و یک کف	مهر یجرد در موضع مهر به زیر و آن مشهورست به کرک اشکوک محاد زمین عماد الدین عبدالرشید و زمین مقدم احمد بن علی و زمین علا [ء] الدین علی بن رکن الدین العلوی و زمین محمد بن ابی بکر باخرزی، مبذر هشت قفیز	[۵۴۹] تمامت
	[۵۴۴] تمامت	[۵۴۷] تمامت	
	قطعه زمین در صحرا [ی]	قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه	بستانی که در صحرا [ی] قصبه مهر یجردست در موضع نرستان محاد نهر یعنا(۴) و بستان واقف این املاک و باغ مولانا غیاث الدین محمد بن ابی القاسم علوی و باغ علی بن محمد کاری و باغ ورثه بلبان شرای(۴) و راه و معر و آن مبذر پنج قفیزست
۲۰	قصبه مهر یجرد در موضع کرک <sup>۴</sup> محاد زمینها [ی] این ضعیف واقف	مهر یجرد در موضع مهر به زیر	[۵۴۸] تمامت
۲۵			

۱- در شماره ۵۶۳، گفته

۲- شاید، رمشاد(۴)

۳- در اصل يك كلمه بیاض

۴- شاید، گرگ

۵- کذا بی نقطه با ضمه بر روی حرف اول

۶- جای يك نام بیاض است

۷- «وزمین زین الدین» مکرر به نظر می رسد

<p>[۵۵۶] تمامت          قطعه زمین هم درین صحرا          در محله کرک<sup>۲</sup> و آن مشهورست به          زمین سرخابی ملاصق زمین محمود          ابن محمد بن بنجیر و زمین مولانا          رکن الدین محمد بن علاء [ء] الدین          العلوی و زمین ورثه ابوسعید و راه          و آن مبذر چهار قفیزست</p>	<p>[۵۵۳] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ی]          این قصبه در موضع خوراباد          مشهور به زمین باغ محمود شرابی          ملاصق راه و زمین ورثه بکج بن          ازبک و زمین علی کاری و زمین حسن          ابن محمد قصاب و باغ محمد بن          [ابی] بکر<sup>۲</sup> با خرزی و راه و          آن مبذر دو قفیزست</p>	<p>[۵۵۰] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه          مهر یجر در موضع هورمز دقان ملا-          صق زمین صاحب معظم ظهیر الدین          شاه و زمین شهر بقیل بن گودرز          و زمین علی بن محمد کاری و زمین          ابرهیم ابن ابی بکر صیدلانی و          وادی و راه و ممر و آن مبذر          دو قفیزست و دو کف</p>	۵
<p>[۵۵۷] تمامت          باغی که موضع آن در صحرا          [ی] قصبه مهر یجر دست در موضع          کرک<sup>۴</sup> محاد زمین ورثه علی بن          یوسف بن بنجیر و باغ شرف الدین          مظفر و زمین محمد بن یوسف بن          بنجیر و زمین محمد بن حسن          ماتیل<sup>۵</sup> و راه و الیه الممر و آن مبذر          چهار قفیز و سه کف است</p>	<p>[۵۵۴] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ی]          قصبه مهر یجر در موضع مهر به          ملاصق زمین سیف الدین محمد بن          ایبک قطبی و نهر و زمین واقف این          املاک و زمین جمال الدین اقسنقر          ابن ابی بکر و راه و آن مبذر سه          قفیزست</p>	<p>[۵۵۱] تمامت          باغی که موضع آن در قصبه          مهر یجر دست در موضع مهر به زیر          محاد نهر و زمین واقف این املاک          از دو جانب و نهر و زمینی که بعد ازین          مذکورست و زمین وقف و راه، مبذر          چهار قفیز</p>	۱۰
<p>[۵۵۸] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه          مهر یجر در موضع مهر پادین در          باب باغ یوزداران ملاصق نهر میضا          و باغ لالای و بستان زهرائی و وادی          و نهر و راه و آن مبذر دو قفیزست</p>	<p>[۵۵۵] تمامت          قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه          مهر یجر و آن مشهورست به فرزند          عبدی ملاصق زمین مولانا مجد الدین          محمود بن محمد ابن ابی عمران از          دو جانب و وادی و راه، و آن مبذر          پنج قفیزست</p>	<p>[۵۵۲] تمامت          قطعه زمین هم درین صحرا و موضع          محاد زمین بکحی (۴) ازان واقف          این املاک و زمین وقف و زمین واقف          و زمین اکدارسلان و باغی که پیش          ازین محدودست و راه، مبذر نه          قفیز</p>	۲۰
			۲۵

۱- در شماره ۵۶۳، سهرمیل

۲- تصحیح بر اساس ضبط شماره ۵۴۶.

۳- درین مورد روی حرف اول ضمه و حروف دوم علامت سکون دارد و احتمال «گرک» بودن را تأیید می‌کند.

۴- شاید، گرک

۵- این کلمه که ظاهراً نام طایفه‌ای است در شماره ۵۵۹ نیز آمده است.

## [۵۵۹] تمامت

بستانی که موضع آن در صحرا [ی] قصبه مهریجردست در محله مهرپادین و آن مشهورست به باغ آهروک محاد زمین وقف وبستان عمر بن محمد بن عمر ماتیل<sup>۱</sup> وبستان عین الشرف بنت محمد بن احمد مدوک (۲) و راه ازدوجانبو آن مبذر چهار قفیزست و پنج کف

## [۵۶۰] تمامت

باغی که به صحرا [ی] این قصبه است در محله باغ یوزداران نزدیک وادی ملاصق زمین علی بن منصور طستی و باغ سیف الدین محمد بن ایبک قطبی وزمینی که منسوب است به امین الدین خاکی و راه والیه الممر

## [۵۶۱] تمامت

باغی کی واقعست در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در محله سر باغ نو مشهور به باغ حسولی محاد طریق و نهر میضا و باغ محمد بن ابی بکر [باخرزی]<sup>۲</sup> و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیزست و چهار کف

## [۵۶۲] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در موضع سر کاریز مهرپادین و آن مشهورست به زمین وادوک محاد حفرة فخاران و راه دیه خورمیز و نهر میضا و زمین این ضعیف و زمین التون بوقا و راه، مبذر یک جریب و یک قفیز

## [۵۶۳] تمامت

قطعه زمین در صحرا [ی] قصبه مهریجرد در محله مهر آباد در موضع باغ انارستان محاد زمین وقف وزمین ورثه عمر بن کفشه<sup>۳</sup> و نهر میضا و زمین سنی بنت خسرو شاه و نهر و زمین شهر بعیل<sup>۴</sup> بن گودرز و زمین سنی مذکوره و زمین ایران خسرو بن پهلوان بن اسفهلار و راه و آن مبذر پنج قفیزست و سه کف

## [۵۶۴] تمامت

بستان در صحرا [ی] قصبه مهریجرد از پس باغ امیری محاد بستان باغ قراوطافی (۲) و بستان محمود بن محمد بن بنجیر و راه و آن مبذر چهار قفیزست و سه کف<sup>۵</sup>

۱- به حاشیه ۴ صفحه قبل مربوط به شماره ۵۵۷ مراجعه شود.

۲- يك نام سائیده و تقریباً محو شده است و از آنچه مشهودست به استناد شماره ۵۴۶ تکمیل شد.

۳- در شماره ۵۴۲، کفیه

۴ در شماره ۵۶۳، شهر بفیل

۵- اینجا نسخه چهار ورق افتادگی دارد.

# ام

## املاك بلده تبريز\*

[ازینجا چهار ورق طبق اعداد ورق شمار قدیم نسخه افتاده است. یعنی ورقهای ۷۷ تا ۷۹] \*\*

حورزم <sup>۱</sup> (۴) خید، ملاصق حقل	و به حقل برنج خید و این هر دو	[۱] تمامت	۵
خطیب خید و پشتۀ امیر علی و ناوبر	مبذر شش قفیزند	دو حقل متلاصق، یکی معروف	
احمد بن دله (۴) بن المقرب راهله		به او بدر (۴) و دوم معروف به برنج	
و لردۀ <sup>۲</sup> فراشان و آن مبذر هشت	[۳] تمامت	خید <sup>۲</sup> ، حدودشان متصل است به	
قفیزست	حقلی که آن را سته (۴) <sup>۵</sup>	لوشه خید و به زمین تاجیه و به حقل	
	می خوانند ملاصق حقل نارین (۴) <sup>۶</sup>	برنج <sup>۳</sup> خید که ذکر آن بعد ازین	۱۵
[۵] تمامت	معروف به کشور خاتون و	می آید و به راه و آن مبذر دو	
دو قطعه زمین معروف به زبر-	حقل ناوبر معروف به سعدالدین	جریب است و شش قفیز	
جو (۴) <sup>۱</sup> در موضع ناواوان (۴)، یکی	علی خالدی و مسیل و حقل خطاب	[۲] تمامت	
متصل به زمین نوحی و به ساقیه و	دره، و آن مبذر دو قفیز است	دو حقل متلاصق، یکی پشته و	۱۵
به زمین مکیان خید و به قطعۀ		آن دیگر دره، حدودشان متصل	
محمد شاه بن المقرب راهله و آن	[۴] تمامت	است به قطعۀ زمین که معروف است	
مبذر پنج قفیزست	دو قطعه زمین متلاصق، یکی	به ده لیتۀ (۴) <sup>۴</sup> و به حقل دره و به مسیل	
	معروف به دشته اس <sup>۷</sup> (۴) و دوم به		

\* تصحیح این قسمت از دوست دانشمند عبدالعلی کارنگ خواسته شد. ایشان در نقل متن، رعایت بندها را بنحوی که بطور اقی در يك صفحه اصل نوشته شده است کرده بودند، ولی چون ربط رقیبات بطور عمودی است لذا ترتیب نوشته از اقی به عمودی برگردانیده شد. اصلاحات استحسانی جناب کارنگ در حاشیه به نام خود ایشان قید شد. در مواردی که ضبط متن نسبت به تصحیح ایشان مرجع نبود شکل اصلی متن در حاشیه آورده شد.

\* بیش از چهار ورق (پس از ذکر رقیبات یزد) نیفتاده است. و چون طبق ذکر خواجه در صفحه ۴۴ پس از املاك یزد صورت املاك همدان می آمده است پس مقداری از قسمت افتاده مربوط به رقیبات همدان بوده است.

- ۱- کارنگ، او ندر رود.
- ۲- «خید» ظاهراً به معنی گاه و محل است و در وقفنامه مسجد کبود مزارع و قطعات متعددی نیز از مجال خسرو شاه و ده خوارقان به نام گلشن خید و غیره وجود دارد. (کارنگ)
- ۳- در نسخه به ضم اول کتابت شده
- ۴- ممکن است دیه لیتۀ باشد (ا. ا.)
- ۵- کارنگ، پشته
- ۶- شاید نارین یا نارین (ا. ا.)
- ۷- کارنگ، الش.
- ۸- شاید جورزم (ا. ا.)
- ۹- کارنگ، «کرده»، ولی به استناد لردق فراشان (شماره ۱۴) «لرده» ضبط شد. ظاهراً صورتی است از «لرد» که در اصطلاح یزد به معنی میدان است. (ا. ا.)
- ۱۰- کارنگ، زیر جو

<p>[۱۳] تمامت قطعه ناور ملاصق زمین خطیب و زمین کشور خاتون و زمین درق و زمین ناور ازان محمد شاه و آن مبذر سه قفیزست</p>	<p>معروف است به سعدالدین علی خالدی...<sup>۳</sup> [۱۰] تمامت دوقطعه زمین متلاصق محاد مقبره و زمین مسکونان خید(۹) و زمین ورثه صدیق و زمین مقبره و آن مبذر شش قفیزست</p>	<p>[۶] تمامت حقل سطرخور متصل جوی و حقل کده خید و زمینی که منسوب است به بیمارستان و حقل سعدالدین علی خالدی، مبذر دو قفیز</p>
<p>[۱۴] تمامت دوقطعه زمین متلاصق، مبذر دو جریب و دو قفیز، یکی مشهور به لردق فراشان<sup>۵</sup> و یکی به عثمانان محاد زمین اسفندیار و زمین ورثه تاج الدین قبر تو<sup>۶</sup> [و] بادام ناو و زمین علی شیر باریک<sup>۷</sup>..</p>	<p>[۱۱] تمامت قطعه زمین معروف به بوخید و آن مبذر هشت قفیزست، حدودش متصل است به زمین اوزم و به زمین اسمعیل و زمین مسکونان(۹)<sup>۴</sup> و زمین مقبره</p>	<p>[۷] تمامت حقل شینه خید ملاصق حقل شینه خید معروف به سعدالدین علی و راه و جوی، و آن مبذر هشت قفیزست</p>
<p>[۱۵] تمامت .... [واقف این املاک] و به زمین شبانه<sup>۸</sup> اول (۹) مبذریک جریب و دو قفیزست</p>	<p>[۱۲] تمامت زمین معروف به شعبان خید ملاصق زمین اوزم و زمین شسته و مسکونان(۹) خید و زمین اسمعیل و مسیل لو و آن مبذر شش قفیز است</p>	<p>[۸] تمامت دوقطعه زمین متلاصق، یکی دمدول و دوم چهاره بر(۹)، حدودشان متصل است به شسته ازان و ورثه دهخدا حجی و به طاحونه چپار و به راهی که فاصل است میان این محدود و میان باغ علیان، و آن مبذر هشت قفیزست</p>
<p>[۱۶] تمامت قطعه زمین هم معروف به شبانه، به ظاهر این قریه سیجان متصل به ساقیه سفلی و به زمینی که معروف است به سعدالدین</p>	<p>[۹] تمامت دو قطعه زمین نزدیک باغ عدلان ناو<sup>۲</sup> محاد جوی و زمینی که</p>	<p>[۹] تمامت دو قطعه زمین نزدیک باغ عدلان ناو<sup>۲</sup> محاد جوی و زمینی که</p>

۱- شینه نوعی «نی» است (کارنگ)

۲- اصل، ناو (ا.ا. ۱).

۳- اینجا نسخه افتادگی دارد (ا.ا. ۱).

۴- در شماره ۱۰ و ۱۲ مسکونان است (ا.ا. ۱).

۵- در شماره ۴ «لرده فراشان» آمده است (...)

۶- اصل «قبر» و پشت سرش بیاض است. به استناد ضبط «قبر تو» در شماره ۳۵ «قبر تو» نقل شد. (کارنگ)

۷- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا. ۱)

۸- در شماره ۳۶ نیز «شبانه» آمده است.



<p>به قالب خانه علی بن معمر حدودش متصل است به خانه سله بنت نصر و به تل دزه و به راه خانه حیلان (۴) و به کوچه والیه الممر، و چهارم معروف است به قالب خانه محمد کرده حدودش متصل است به عرصه خانه محمد شاه بن المقرب راهله و به تل دزه و به خانه سبله بنت نصر و به راه والیه الممر، و پنجم معروف است به قالب خانه هوله محاد کاهدان و خانه حسین و خانه ورثه محمد بن عمر و کوچه والیه الممر</p>	<p>[۲۰] تمامت زمین کردله بزرگ محاد شارع وزمین بوله (۴) و زمین باغ اخله و زمین خواجه یاقوت صاحبی</p>	<p>بلهجاسی (۴) ازان واقف این املاک و به دو زمین که معروفند به حاجی فارس هم ازان واقف ازدو جانب و آن مبذر پنج قفیزونیم است</p>	۵
<p>[۲۴] تمامت حقل ماستله خید ملاصق حقل ماستله خید ازان عبد کوتاه و حقل نوامر<sup>۷</sup> و حقل حسین و حقل سته<sup>۸</sup> ازان محمد شاه بن المقرب راهله و آن مبذر چهار قفیزست</p>	<p>[۲۱] تمامت زمین بر شتخید (۴) ملاصق باغچه خواجه یاقوت و شارع و قالب عثمان و زمین بردان (۴) معروف به موسی</p>	<p>[۱۷] تمامت یک نیمه مشاع از زمین عبدالکافی بر بها (۴) در صحرای قریه سیجان محاد زمین تلخن (۴) و راه عقبه پایان وزمینی که معروف است به حاجی فارس ازان [واقف] این املاک و این یک جریب [و] پنج قفیز است<sup>۱</sup></p>	۱۰
<p>[۲۵] تمامت حقل حسینان ملاصق حقل موله (۴) و حقل اندله خید و حقل کردول خید و حقل سیوبنه و آن</p>	<p>[۲۲] تمامت زمین البردان ملاصق زمین کردله و شارع و زمین برحه خید (۴) و زمین البردان محمد کوسه</p> <p>[۲۳] تمامت ... و دوم معروف به خانه عرب مرابع، حدودش متصل است به خانه ورثه محمد بن عمر و به راه خانه بوریه (۴) و به عرصه ای که معروف است به کشور خاتون و به کوچه والیه الممر، و سوم معروف است</p>	<p>[۱۸] تمامت زمین نکه کری (۴) بزرگ متصل سابقه شاهجو و زمین یونس و زمین ایوب و زمین کوخید</p> <p>[۱۹] تمامت زمین ثور کخید<sup>۲</sup> بزرگ ملاصق زمین محمد بن ایوب و زمین کشتی و زمین دوماره (۴) و زمین جوی کوشن</p>	۱۵

۱- قسمتی از مطالب این بند از کلمه سیجان بعد در صفحه ۱۴۰ آمده است. اما اکثر قسمتهای این صفحه را پاک و ضایع کرده اند و در عبارتهای باقی مانده هم به خط بدی دستکاری و تصرفات شده است. (ا. ا.)  
 ۲- در شماره ۸۴ «تورکخید» آمده است. (ا. ا.)  
 ۳- شاید: ترشتخید، ترشت + خید (ا. ا.)  
 ۴- به علت افتادگی و رق قبل مطلب ناقص است. (ا. ا.)  
 ۵- کارنگ، نبیله  
 ۶- کارنگ، جیلان  
 ۷- کارنگ، نوامیر  
 ۸- کارنگ، پشته



مبذر دوازده قفیزست	و آن مبذر دو قفیزست	الدین و زمین تاجیه
[۲۶] تمامت حقل اندله خید متصل جوی و زمین... <sup>۱</sup>	[۳۰] تمامت دو قطعه متلاصق یکی بارنگک ژار و دوم شینه <sup>۲</sup> متصل زمین مالمان (۴) و زمین کوزه بنه <sup>۳</sup> و زمین آنه خید <sup>۴</sup> و نهر و آن مبذر هفت قفیزست	[۳۳] تمامت دو قطعه زمین متلاصق یکی معروف به سیو بنه <sup>۱</sup> و دوم به قطعه <sup>۲</sup> ۵ ابوالعباس و هر دو مبذر یک جریب اند و هشت قفیز محاذ نهر قریه و زمین حسینان <sup>۳</sup> و زمین کرد لوق و زمین لردق دهخدا محمد شاه و زمین داربن با جمله حقوق و مرافق
[۲۷] تمامت ... ما اوں خید و زمین... <sup>۲</sup> مذکور و حقل کردوله خید و آن مبذر چهار قفیزست	[۳۱] تمامت قطعه زمین معروف به بارنگک ژار ملاصق حقل نغله <sup>۶</sup> مرج <sup>۶</sup> از آن احمد بن المقرب راهله و زمین علی بن حسن و حقل بارنگک ژار که منسوب است به کشور خاتون و نهر، مبذر سه قفیز <sup>۷</sup>	[۳۴] تمامت قطعه زمین معروف به لردق مبذر پنج قفیز ملاصق زمین لردق ازان دهخدا محمد شاه و زمین دزان خید (۴) ازان ورثه تاج الدین علی قبر تو و زمین لردق هم ازان ایشان و زمین ورثه علی شیر باریک
[۲۸] تمامت حقل حلکوره (۴) خید، ملاصق موضعی که معروف است به فرام خادمان (۴) و راه و حقل کشور خاتون و حقل خطاب و آن مبذر دو قفیزست	[۳۲] تمامت قطعه زمین معروف به کوسه خید مبذر یک جریب و دو قفیز و حدودش متصل است به زمین لمبن ازان ورثه دهخدا حسین و زمین خرمنگاه ازان ورثه تاج	[۳۵] تمامت قطعه زمین معروف به ایوسترق مبذر پنج قفیز، متصل به راه دیه کسریج و زمین ایوسترق ازان
[۲۹] تمامت قطعه زمین معروف به شینه خید متصل حقل عثمان بن حجی از دو جانب و زمینی که معروف است به سعدالدین علی خالدی از دو جانب	[۳۲] تمامت قطعه زمین معروف به کوسه خید مبذر یک جریب و دو قفیز و حدودش متصل است به زمین لمبن ازان ورثه دهخدا حسین و زمین خرمنگاه ازان ورثه تاج	[۳۵] تمامت قطعه زمین معروف به ایوسترق مبذر پنج قفیز، متصل به راه دیه کسریج و زمین ایوسترق ازان

۱- اینجا چون نسخه افتادگی داشته است مطلب ناقص است. (۱.۱).

۲- چند کلمه سائیده و محو شده است. (۱.۱).

۳- اصل: شینه (۱.۱).

۴- اصل: کوزه سه (۱.۱).

۵- کارنگک؛ آینه خید.

۶- اصل: بعله مرج (تصحیح به استناد ذکر آن در شماره ۵۵) (کارنگک)

۷- اینجا نسخه افتادگی دارد.

۸- اصل: سیو بنه در شماره ۲۵ هم آمده است (۱.۱).

۹- اصل: حسینان (باستناد ضبط شماره ۲۵) (کارنگک)

<p>[۴۳] تمامت      ۴.... و به مقبره و آن مبذر دو      قفیز است و دوم متصل است به      گوزستان خید<sup>۵</sup> کی معروف است      به امیر علی خالدی و به گوزستان      خید<sup>۵</sup> ازان صدیق و به گوزستان      و به مایکان خید حسین و این نیز      مبذر دو قفیز است</p>	<p>زمین کومان سر<sup>۳</sup> و راه و زمین ورثه      ابوطالب و زمین اخله      [۳۹] تمامت      زمین خرمنگاه ملاصق بیوت      قریه و شارع و باغچه عثمان و باغچه      صدر کریم الدین</p>	<p>ورثه تاج الدین قبر تو و موضع لو<sup>۱</sup>      [۳۶] تمامت      قفاز متلاصق جمله معروف      به شبانه، موضع آن در صحرای      قریه سیجان، حدود جمله مع -      التلاصق متصل است به زمینی که      وقف است بر مصالح مسجد قریه      و به زمینی کی معروف است به حاجی      فارس ازان واقف این املاک و به      ساقیه سفلی ازان قریه و به زمین      ابوبکر بن ابرهیم و به زمینی که      وقف است بر مصالح مسجد قریه،      و آن مبذر شش قفیز و نیم است</p>	<p>۵      ۱۰      ۱۵</p>
<p>[۴۴] تمامت      قطعه زمین معروف است به      خرمنگاه محاد راه و حقل کولانه      خید و حقل کوشه خید و حقل      محمد بن اسفندیار، مبذر هشت قفیز</p>	<p>[۴۰] تمامت      زمین ساریم (۹) ملاصق زمین      یونس مرابع و ساقیه این اراضی و      ساقیه این دیه و زمین ابرهیم بن      جبرئیل</p>	<p>[۳۷] تمامت      پالیزخی که آن را فالیز      بطاخی (۹) خوانند، موضع آن      داخل قریه معرناب از قرای      سرند رود، این اراضی معروف است      به انشاء شعبان بن ایوب معرنابی      و مستغنی است از ذکر حدود<sup>۲</sup></p>	<p>۲۰</p>
<p>[۴۵] تمامت      دو حقل که معروفند به نغله      ملاصق حقل دارارن (۹) و حقل      نغله ازان محمد چابک<sup>۶</sup> و راه      از دوجانب و آن مبذر سه قفیز      است</p>	<p>[۴۱] تمامت      زمین درمره متصل به زمین      اخله و زمین ابوطالب از دوجانب      و زمین یونس      [۴۲] تمامت      زمین کردله کوچک متصل      شارع و زمین البردان فقیه و زمین      جمال پروانچی و زمین البردان      محدود</p>	<p>[۳۸] تمامت      زمین تسکه کری کوچک متصل</p>	<p>۲۵</p>

۱- اینجا نسخه افتادگی دارد. ( ۱۱ )

۲- قسمتی از مطالب این بند در صفحه ۱۴۰ مندرج است. ولی قسمت اعظم مطالب این صفحه را پاک کرده اند و در نوشته های موجود هم دست بردگی وجود دارد. (ا.ا.)

۳- کارنگ، کرمانسر، در شماره ۶۰ مصرحاً «کومان سر» آمده است (ا.ا.)

۴- مطلب به علت افتادگی ورق قبل ناآرام است. (ا.ا.)

۵- کارنگ، گورستان، به استناد ضبط صریح در شماره ۷۳ گوزستان ضبط شد (ا.ا.)

۶- در اصل بی نقطه است. (ا.ا.)

- مسیل و ساقیه و راه و آن مبذر دو قفیزست
- [۴۷] تمامت  
حقل ایوستره بزرگ ملاصق جوی و مسیل فراهه حسینان و مسیلی دیگر و حقل ایوستره معروف به سعدالدین علی خالدی و آن مبذر پانزده قفیزست
- [۴۸] تمامت  
قطعه زمین معروف به کبود کلاهخید، در موضع کورنان لو، متصل به جوی و به قطعه کبود کلاهخید کشورخاتون و مسیل از دو جانب و آن مبذر دو قفیز است
- [۴۹] تمامت  
حقلی که معروف است بنزیر راهان ملاصق ساقیه طاحونه چپار و نهر و راه، و آن مبذر دو قفیز است
- [۵۰] تمامت  
حقل آسیاب بردزناپ، متصل به حقل رشه ازان محمودبن-
- المقرب راهله و طاحونه دزناپ<sup>۱</sup> و حقلی که معروف است به سعدالدین علی خالدی و حقل سنجدیار<sup>۲</sup>، مبذر دو قفیز به افزده شهر تبریز.
- [۵۱] تمامت  
حقل نغله مرج<sup>۳</sup> متصل به جوی که فاصل است میان این حقل و میان شینه<sup>۴</sup> ملکداد و حقل هر موونه و به نغله<sup>۵</sup> که معروف است به سعدالدین علی خالدی و به حقل مسجد خید، مبذر پنج قفیز
- [۵۲] تمامت  
حقلی که معروف است به باغ کمال متصل راه ان...<sup>۶</sup>
- [۵۳] تمامت  
... و هر دو مبذریک جریب اندو چهار قفیز. حدودشان متصل است به زمین پشته و به زمین دزنان خید (۴) و به زمین لردان خید
- [۵۴] تمامت  
قطعه زمین که معروف است
- به کردولق، مبذر پنج قفیز، محاد زمین کردولق منسوب به کشور خاتون و زمینی دیگر هم معروف به کردولق و زمینی که مشهور است به پشته و زمین دزنان خید (۴) که ملک واقف این املاک است
- [۵۵] تمامت  
دو قطعه زمین متلاصق معروف به نغله مرج هر دو مبذر هشت قفیز، ملاصق زمینی که وقف دارالشفاء است و کوه هر و موونق و دشت و زمین خاتون مذکوره باتمام (۴) و زمین واقف این املاک
- [۵۶] تمامت  
باغ اوادله ملاصق باغ اوادله متصل راه دیه شاذاباد و جبل هر و موونق مذکور و زمین ورته ده خدا حسین و نهر مهر انرود
- [۵۷] تمامت  
دو قطعه زمین متلاصق معروف به کلوله مرج، مبذر...<sup>۷</sup>

۱- اصل، درباب (۱.۱).

۲- «یار» پسوند محل، تغییر یافته شکل زار و ژارست. و در آذربایجان نظایر دارد مانند روس ای بادامیار (کارنگ)

۳- اصل، بمله مرج به استناد ضبط شماره ۵۵ (کارنگ) ۴- اصل، سه (۱.۱) ۵- اصل، بمله (۱.۱)

۶- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱) ۷- مطلب بملت افتادگی نسخه ناقص است. (۱.۱)

- [۵۸] تمامت ..... و راه عقبه پایان و زمینی که معروف است به حاجی فارس هم ازان واقف این املاک و آن مبذر یکج گریب است و هفت قفیز
- [۵۹] تمامت قریه سنقر اباد از قرای ناحیت سرند رود از نواحی تبریز، حدود اراضی آن متصل است به جبل زردکوه و این حد ممتد است تا آبی که جاری است در جبل تشنه کوه و به کوه کرده پشته<sup>۱</sup> و به موضعی که آن را باذاب می خوانند و به آب زرنسلان<sup>(۲)</sup> و به موضع کبودکمر<sup>(۳)</sup> و [به جبل کلومبر
- [۶۰] تمامت زمین کومانسر<sup>۴</sup> بزرگ ملاصق زمین محمد اویانی و زمین اوتی و زمین بوبله و زمین کومانسر<sup>۵</sup> کوچک.
- [۶۱] تمامت میان لوان<sup>۶</sup> محاد زمین ایوب و زمین اوتی و زمین یونس و ساقیه<sup>۷</sup>
- [۶۲] تمامت زمین داود محاد زمین بوبله و زمین یونس و زمین محمد اوتی و شارع
- [۶۳] تمامت زمین شینه خید متصل زمین فقیه و زمین محمد بن هدیه<sup>۸</sup> و زمین حسن بن بابا کرس<sup>(۹)</sup> به حدین
- [۶۴] تمامت زمین سردول متصل زمین سردول یونس و زمین نسکور<sup>۹</sup> شمس الدین روزباری و سردول صالح و پشته بهین سر<sup>(۱۰)</sup>
- [۶۵] تمامت ... معروف است به تالی لته<sup>(۱۱)</sup> و بهمایکان خید حسین، و آن مبذر سیزده قفیزست
- [۶۶] تمامت یک نیمه مشاع از حقلی که معروف است به نفله، حدودش متصل است به حقل دارابن<sup>(۱۲)</sup> ازان حسین بن حجی و به حقل ارده ازان محمد شاه بن المقرب راهله و به حقل عثمان خید و به حقل نفله ازان محمد جولاه و آن مبذریک جریب است و دو قفیز
- [۶۷] تمامت حقلی که معروف است به پشته بوبکران ملاصق حقلی که معروف است به کشور خاتون و حقل ناوبر ازان احمد بن المقرب راهله و به حقل پشته حسین و به حقل لرده فراشان<sup>۱۳</sup> و آن مبذر سه جریب است
- [۶۸] تمامت دو قطعه متلاصق معروف به سیرکو<sup>(۱۴)</sup> ملاصق جوی و مسیل و حقل ورثه کشور خاتون و راه و آن مبذر چهار قفیزست

۱- کارنگ، گروه پشته، شاید، گزده پشته (ا.ا).

۲- کارنگ، کرمانسر

۳- اصل، میان لوان (ا، ا).

۴- درینجا یکی دو کلمه محو شده است. (ا.ا).

۵- کارنگ، هدیه

۶- کارنگ، منکور، شاید، تنکوز (ا.ا).

۷- کنذا در اصل، کارنگ، بهین سر.

۸- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا).

۹- درین مورد «کرده فراشان» نوشته است ولی چون در موارد دیگر «لرده» است لرده فراشان ضبط شد (ا.ا).

	[۶۹] تمامت	[۷۳] تمامت	
	قطعه سطرخ گوشه <sup>۱</sup> محاد حقل زیر جو <sup>۲</sup> که ذکر آن خواهد آمد و حقل امیر علی و حقلی که منسوب است به بیمارستان و آن مبذر سه قفیز است	قطعه زمین معروف به تالی لته <sup>۳</sup> ملاصق قطعه دیگر که آن راهم تالی لته <sup>۴</sup> می خوانند معروف به کشور خاتون و به حقل گوزستان <sup>۵</sup> خید و حقل شسته، مبذر چهار قفیز	هر واند مبذر چهار قفیز، حدودش متصل است به راه و به نهر این قریه و به زمین ورثه ده خدا حسین
۵	[۷۰] تمامت	[۷۴] تمامت	[۷۸] تمامت
	حقل زیر جو ملاصق حقل مکیلان خید و جوی و حقل سطرخ گوشه <sup>۱</sup> و حقل صدیق و آن مبذر شش قفیز است	قطعه زمین بر راه طاحونه چپار متصل به جوی و به قطعه لاو اور به حقل شینه خید و به حقل کشور خاتون که پیش ازین مذکور است <sup>۵</sup>	سه قطعه زمین متلاصق معروف به کلوله مرج مبذر نه قفیز، ملاصق زمینی که معروف است به ممی جومندی و به نهر قریه و به طریق طاحونه چپار و زمین واقف این املاک
۱۰	[۷۱] تمامت	[۷۵] تمامت	[۷۹] تمامت
	حقل لاوه خید، ملاصق جوی و حقل خاتون و شینه سلیمان و حقل ورثه سلیمان و آن مبذر دو قفیز است	... قطعه ای که معروف است به بوبه مبذر دو قفیز، حدودش متصل است به راه و به مسیل لو از جوانب	دو قطعه زمین، یکی سنج دیار و یکی زمین زمین <sup>۷</sup> ، و این هر دو یک جریب و دو قفیز تخم زمین اند متصل به زمین ورثه علی شیر باریک و زمین واقف این املاک و موضع طاحونه خراب معروف به دزناو و زمین شنبق <sup>۸</sup> ازان محمد شاه بن المقرب راهله <sup>۹</sup>
۱۵	[۷۲] تمامت	[۷۶] تمامت	[۸۰] تمامت
	حقلی که معروف است به شینه سلیمان ملاصق لسه <sup>۱۰</sup> و نهر و حقل شینه محمود و حقل لاوه خید، که پیش ازین ذکر حدود آن رفته است و آن مبذر دو جریب است	بلله مبذر دو قفیز، حدودش متصل است به زمین زکی و به زمین میولق و به مسیل لو	چهار قطعه زمین متلاصق به ظاهر قریه سیجان متصل به ساقیه سفلی ازان قریه و به زمینی که
۲۰		[۷۷] تمامت	
		قطعه زمین معروف به کیه	
۲۵			

۲- اصل، بی نقطه (به شماره ۷۰ مراجعه شود)

۳- به حاشیه ۵ صفحه ۱۰۸ مراجعه شود (۱.۱)

۴- به علت افتادگی نسخه، مطلب ناقص است (۱.۱)

۵- اصل شنبق (۱.۱) ۶- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱)

۱- شاید، سطرخ گوشه (۱.۱)

۳- کذا در اصل، کارنگ، تالی لته

۵- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱)

۷- اصل، زمین (۱.۱)

کومانس <sup>۲</sup> بزرگ	[۸۲] تمامت	معروف است به سعدالدین بلهجانی	۵
[۸۴] تمامت	کاریزی جدید که معروف است به انشاء صاحب معظم خواجه شمس الدین احمد لاکوشی با مواضعی معین که از حریم و توابع آبده این کاریز است و جهت زیادتی	و به محمد بن احمد سیجانی ازان واقف این املاک و به ساقیه بالائین <sup>۱</sup> ازان قریه و به راهی که مسلوک است به عقبه پایان	۵
[۸۵] تمامت	خیرآبار در این کاریز موسوم و معدگردانیده شده است، واقعه در قریه شبستر	[۸۱] تمامت چهار عدد غار که آن منقور است و محفور به نزدیک مزرعه کادوانه معروف به امارناو و چهار غار دیگر نزدیک قصیرمایشی	۱۰
[۸۶] تمامت	[۸۳] تمامت	که معروفند به دیسه دره و تمامت مستغنی انداز ذکر حدود	۱۵
زمین کوه خید متصل زمین یونس و زمین بوبله (۴) و زمین محمد بن ابی طالب و شارع	زمین کومانس <sup>۲</sup> کوچک ملاصق زمین عثمان و زمین کوه خید و زمین ابوطالب و زمین اوتی و زمین یونس و شارع	که معروفند به دیسه دره و تمامت مستغنی انداز ذکر حدود	۱۵
[۱] بن جمله املاک که در این دو ورق تقریباً ذکر کرده آمد آن است که از مبیعه شمس الدوله طبیب در ملک منشی این وقف مبارک در آمد و تمامت مورد این وقف شده با جمله مجاری شروب که مرسوم این املاک است از ساقیه که از رودخانه مهران روذ برگرفته اند.		۲۰	

## وام

سایر الاملاک المذكورة وبعد فیه منتقلة الى الواقف المذكور من غير انتقال شمس الدولة المذكور قبل\* [۱۴۲]

۱- کارنگ؛ بالابین  
 ۲- کارنگ؛ کرمانس (به توضیح در حاشیه شماره ۳ صفحه ۱۰۸ مراجعه شود، ا.ا.)  
 ۳- در شماره ۱۹ «تورکخید» آمده (ا.ا.)  
 ۴- کذا و جای يك کلمه در وسط بیاض است (ا.ا.)  
 \* درین صفحه در مواضع سفید صفحه چهاربار عبارت «صح البیاض» به خط درشت نوشته شده است. (ا.ا.)



# وام

## املاک بلده مراغه از گوره اذریبجان

تمامت قریه خلجان<sup>۲</sup> نزدیک قلعه رویین دز و فاصل میان ایشان یک وادی است و این خلجان هم از ناحیه دزجرود است با جمله حقوق و مرافق.

- ۵ [ این مواضع را از املاک مراغه این جانب استبدال کردم به یک نیمه دیه کندرو<sup>۳</sup> که در ملکیت من آمده از انتقال فرزندان با تمامت<sup>۴</sup> حصهها<sup>۵</sup> [ی] مفرد که دران دیه ازان من است جهت غبطه و مصلحت این وقف که این مواضع مراغه از ربع رشیدی دور بود و این دیه کندرو به غایت نزدیک، و نیمه دیگر آن هم وقف اینجا و ارتفاع آن زاید بر ارتفاع این مواضع مراغه، و چون استبدال شرعی رفت و این مواضع در ملک من آمد و قاضی از قضات مسلمانان نافذ الحکم به صحت آن استبدال حکم کرد، تمامت این مواضع مراغه را [که در این] صفحه مفصل است وقف کردم بر مدرسه ای که در مراغه کرده ام وقف درست شرعی به شرایطی که در وقفیه آن مسطور است و در فهرست الخیرات مذکور.

- این زمان این مواضع وقف آن مدرسه است و تمامت کندرو با حصهها<sup>۶</sup> [بی] که به من منسوب است در آن دیه وقف ربع رشیدی است برین موجب مقرر دارند و از طرفین تغییر و تبدیل نکنند. کتبه الواقف لجميع هذه الخیرات فضل الله بن ابی الخیر بن العالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی ختم الله (؟) بالصالحین...<sup>۷</sup> فی شعبان المبارک لسنة ستة عشر وسبعمائة، و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلم علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین.<sup>۸</sup>

# وام

## املاک دارالملک [تبریز<sup>۷</sup>] از گوره اذریبجان و نواحی

تمامت...<sup>۸</sup> واقع است در مهرانرود، مستغنی از ذکر حدود.<sup>۹</sup>

[۱۳۳]

۱- در کنار این صفحه عبارت «صح البیاض» به خط درشت نوشته شده است (۱.۱).  
 ۲- اصل، خلجان، اکنون روستایی بدین نام در حوالی رویین دز و بخش دزجرود نداریم، رک به؛ آمار سازمان آمار کشور و فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴، ستاد ارتش. (کارنگ)  
 ۳- کندرو هم اکنون در ۱۹ کیلومتری تبریز واقع و دیهی آباد است. فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴، ص ۴۲۸. (کارنگ)  
 ۴- این قسمت در نسخه چاپی عکسی نیست و ظاهر آ از اصل محو شده است؛ افتادگی از روی نسخه جدید تبریز نقل شده. (۱.۱).  
 ۵- یکی دو کلمه سائیده شده است (۱.۱).  
 ۶- این حاشیه از سطر پنجم درین صفحه تا اینجا به خط و رقم رشیدالدین است. (۱.۱).  
 ۷- کلمه «تبریز» را محو کرده اند ولی کمی از آثار خط باقی است. (۱.۱).  
 ۸- ظاهراً یک اسم آبادی را محو کرده اند (۱.۱).  
 ۹- تمام مطالب صفحه ۱۴۴ را محو کرده اند (۱.۱).

- .....  
 و مستثنی است و خارج منال ارتقاعی و بهره مالکی است و آن را نیز با این مواضع به هم بر سبیل انعام مدام  
 و ادرار بلاکلام به من بنده ارزانی فرموده و از خراجی دیوانی که بر بعضی مواضع ملکی این ضعیف مقرر بود  
 و آن را هم بر سبیل سیورغامیشی و ادرار برین بنده مسلم داشته سال به سال آن مبلغ ادرار را چنانکه مفصل  
 می آید به تمام و کمال بدان جماعت می رسانند تا بر کات ثواب آن به ایام همایون واصل گردد. ۵
- و این فصل بر سبیل وقفیه می نویسم و مقرر و معترف شدم به اقرار و اعتراف شرعی معتبر که این متوجهات  
 مقرر مقنن و آن خراج معین را به موجبی که مفصل بیاید به طریقی شرعی آن مقدار که موازی و مساوی ادرار  
 ایشان باشد در وجه آن ادرار جماعت که مسمی و مفصل ذکر ایشان می آید و اولاد و اعقاب ایشان بطناً بعد بطن  
 نهادم بروجهی که حکم وقف اولادی داشته باشد به شرایطی که ذکر خواهد رفت دائماً ابداً.
- و هر آنچه از آن باقی ماند حکم حاصل موقوفاتی دارد که در وقفیه سابق مذکور است یک نیمه بر  
 اولاد و اولاد [اولاد] این ضعیف به شرایط مذکوره، و یک نیمه بر ابواب البر ربع رشیدی و وجه مصارفی که به  
 تجدید در آن ابواب البر زیادت کرده ام ازین یک نیمه مذکور باشد به همان شرایط که ذکر رفته و متولی  
 موقوفات ربع رشیدی را در هر عصری که باشد علی سبیل السدوم و الاستمرار استحقاق آن ثابت که سال به سال  
 مجموع این متوجهات و خراج را به تمام و کمال قبض و استیفا کند و به موجبی که مجملاً در قلم آمد و مفصلاً  
 مذکور خواهد شد به مصارف که تعیین رفته می رساند و تفصیل و شرح این جمله بدین موجب است که در  
 قلم می آید. ۱۰  
 ۱۵

## متمم

- احتسابات که در تبریز و توابع آن کمایاتی شرحها از حکم رفیع بر سبیل تأیید و تخلید و تملیک این  
 ضعیف مقرر و مسلم است: ۲۰
- نقد رایج یک هزار هفتصد نود پنج دینار

## بابت

- ۶ المال و المحجور<sup>۲</sup> بالنواحی بما فیہ شوارع ۲۵
- یک هزار دوست نود پنج دینار | [۱۴۵]

۱- مطلب صفحه ۱۴۴ را بکلی سیاه کرده اند و ازین رفته و لایق است و از اینجاست تا آخر صفحه بعد تماماً به خط رشیدالدین است (۱.۱).  
 ۲- کذا در اصل، ظاهراً، قبحور

## نـ ا ح ی ه

ارونق: پانصد سی شش دینار، دانگ.

قـ ر ی ؤ  
سرباط سوی الشارح:  
چهار صد پنجاه هفت  
دینار نیم

قـ ر ی ؤ  
سیاسان ۶ صد هفتاد نه  
دینار نیم نقد: صد ده  
دینار نیم دانگ  
مدد القریه هفتاد هفت  
دینار

## نـ ا ح ی ه

رودقات: پنجاه دینار چار دانگ تسو

قـ ر ی ؤ  
باریک آب، بحق  
النصف سی شش دینار  
الاحتساییه:  
۱۲ (اثنی عشر)  
الشارح:  
۲۴ (اربع عشرین)

قـ ر ی ؤ  
فلان (؟) بحق الربع و  
السدس چهارده دینار  
چهار دانگ سه تسو

قـ ر ی ؤ  
معرتاب: بالتمام، صح  
صح

قـ ر ی ؤ  
شش دینار

## نـ ا ح ی ه

مهرانرود و مواضع خان: هفتصد هشت دینار تسوی

قـ ر ی ؤ  
بلیجان علیا، سوی  
التمغا، داخل فی-  
الحرف الآخر،  
بالنصف: چهل یک  
دینار دانگ نیم

[قـ ر ی ؤ]  
... ۱ صد بیست پنج  
دینار پنج دانگ نیم،  
الاحتساییه:  
۶۶ (ست وستین دینار  
وثلث دانگ)  
الشارح: تتمه

قـ ر ی ؤ  
شاداباد [سغلی]  
بالتمام: هشتاد دینار،  
الاحتساییه:  
۲۰ (عشرین)

الشارح:  
۶۰ (ستین)

قـ ر ی ؤ  
مردناب عپای بالتمام:  
یازده دینار نیم سه تسو

قـ ر ی ؤ  
ارنق: بالتمام چهل  
شش دینار

قـ ر ی ؤ  
شاداباد علیا، بالتمام:  
صد بیست دینار نیم

قـ ر ی ؤ  
بالتمام هفتاد هفت  
دینار

قـ ر ی ؤ  
کندرود، بحق النصف:  
صد هشتاد دینار

قـ ر ی ؤ  
سوی حصه الدیوان:

قـ ر ی ؤ  
دویست دینار چهار  
چهار دانگ نیم  
الاحتساییه: ۱۶۴

(اربع وستین و مائة  
دینار)  
الشارح:

۳۶ (ست وثلثین) \* [۱۴۶]

۱- نقطه چین ها نشانه کلماتی است که از متن افتاده است.  
۵ [تا اینجا به استنساخ و تصحیح دوست مکرم عبدالملی کارنگ است]

# وام

## املاک ممالک شیراز از کوره فارس و آن سه موضع است

موضع سوم	موضع دوم	موضع اول	
معروف است به مروست محاد	معروف است به سرجهان و	معروف است به هرات <sup>۱</sup> حدود	
قصبه هراورجان و چاشتگاه <sup>۲</sup> وادی	جوانب آن متصل است به صحرائی	آن متصل است اول به هراورجان <sup>۲</sup>	۵
قریه مانک و مرحله [ای] که	که معروفست به دشت رئیس از	بوانات <sup>۳</sup> و دوم بهرادان و ناحیه شهر	
معروف است به میل منجو(۴) و	توابع آباد و به کوهی که معروف	بابک و سوم به ناحیه خفر <sup>۴</sup> و دهه و	
مفازه ای که مفضی است به نواحی	است به جبل الرحمة و به مقامی که	چهارم به نواحی نیریز از اعمال	
یزد و مفازه [ای] که ممتدست به	معروفست به خونسار از توابع	شبانکاره و ایچ <sup>۵</sup>	
کوره کرمان و قصبه شهر بابک <sup>۶</sup>	بوانات و به فشنگوه هم از توابع		[۱۴۷]
	بوانات		

# وام

## املاک بلده اصفهان

تمامت	تمامت	تمامت	تمامت	
قریه دیوران (۴)	قریه دستجرد ملا <sup>۱</sup>	قریه هیستان <sup>۲</sup>	قریه دستجرد	
محاد صحرا [ی]	محاد صحرا [ی]	محاد برتیا کبری و	فسیان با مزرعه [ای]	
دستجرد ملا و	مولنجان <sup>۳</sup> و زمین-	برتیانجیه و راه و	که متصل است بدان	
صحرا [ی] فهمارب (۴)	ها [ی] قریه هفشویه	صحرا و این سه	و مشهورست به	۲۰
و موضعی که معروفست	و قریه مساباد (۴) و	موضع که ذکر کرده	دستجبه (۴)، حدودشان	
به دلای دارل (۴) و قریه	قنات هیتما باد (۴) از	آمد اعنی دستجرد	منتهی است به مفازه	
در اباد (۴) از ناحیه	ناحیه قهاب	فسیان و مزرعه که	و کوه و رأس سکه	
قهاب		متصل آنست و قریه	ماربانان <sup>۴</sup> و نهر	
		هیستان تمامت در	شاح (۴) و صحرا [ی]	۲۵
		ناحیت جی اند از	مزرعه آبادیه	
		نواحی اصفهان		

۱- اصل ، هراه (بی نقطه)

۲- اصل، هراوجان (هراورجان درست است همانطور که در موضع سوم نیز آمده.

دنیاله حاشیه در صفحه بعد

# واژه

## آنچه از املاک بلده موصل است

تمامت قریه دولعیه<sup>۱</sup> با جمله حقوق و مرافق و آن معروف است و مشهور بدین نام درین ولایت و مستغنی است از ذکر حدود.<sup>۲</sup>

[۱۴۸]

---

دنباله حاشیه از صفحه قبل

۳- اصل، بوابات

۴- اصل، حجر

۵- اصل، ایج

۶- اصل، جاسکاه

۷- در دو کناره این صفحه هفت بار عبارت «صح البیاض» به خط درشت نوشته شده است.

۸- در اصل بی نقطه است

۹- یاقوت، هيسان

۱۰- اصل، ما، به استناد ذکر آن در ستون بعد اصلاح شد.

۱۱- دستجرد مورنجان در «المختارات من الرسائل» کتابت محمود بن بختیار اتابکی (ص ۲۷۵) آمده است.

---

۱- اصل، دولعیه

۲- ازینجا بیعد نسخه به خط رشیدالدین فضل الله است. در کناره این صفحه چهاربار عبارت «صح البیاض» به خط درشت نوشته شده است.

## باب سوم

### در شرایط این وقف و بیان قسمت حاصل اوقاف بر مصارف و جوب آن و آن مشتمل است بر دو قسم

#### قسم اول

در شروط عامه که شامل مجموع موقوف و موقوف علیه تواند بود و آن تعیین متولی و مشرف و ناظر است که مثبت نیابت متولی دارد و شروط استحقاق ایشان و وظایف اعمال ایشان و آن مشتمل است بر چهار فصل

#### فصل اول

##### در تعیین متولی و مشرف و ناظر که آن مانند نایب متولی است

اولاً تا این ضعیف در قید حیات باشد تولیت این ابواب البر و موقوفات آن جهت نفس خود معین گردانیده ام و هیچ کس را در آن امور به هیچ وجه مدخلی و شری نیست، و اما بعد از نفس خود تولیت و ناظری که آن ناظر نایب متولی باشد به فرزندان که ذکر ایشان مفصل خواهد آمدن تفویض رفته به موجبی که شرح داده شود.

و چون پیش ازین تولیت ابواب البر ریع رشیدی و اوقاف قدیم آن به ارشد ابنا تفویض رفته بود و اشراف به ارشد ثانی، چون در صلاح و فساد آن تفکر و تدبیر رفت | این معنی موجب نزاع و مخاصمت و تشاجر و منازعت و تباغض و معادات می افتاد، چه زیادتی در رشد امری است که به دشواری محقق شود و بر تقدیر تحقق اگر یکی را از وجهی زیادتی باشد در رشد شاید که دیگری را از وجهی دیگر زیادتی باشد، چه اجزای اسباب رشد و اجزای زیادتی در رشد هر دو متعدداند.

پس چون شرط تولیت جهت ارشد مطلق و شرط اشراف جهت ارشد ثانی موجب تخاصم و تباغض است میان اولاد و این هر دو موجب مفساد بسیار لاجرم عدم تولیت و اشراف به هزار درجه هنوز از تولیت و اشراف بهتر. چه ما این خیرات جهت آن کرده ایم و تولیت و اشراف بدیشان داده تا همچنانکه ما را به اصل وقفیت ثواب آخرت و ترقی درجات بوده ایشان را نیز بواسطه اجرا و تمشیت آن و صرف محصولات آن به مصاب



استحقاق و مصارف و جوب نیک نامی دنیا و ثواب عقبی باشد.

جه مباشرت این اشغال به موجب این آیت که «تعاونوا علی البر والتقوی» مشروع و مستحسن و مأمور به آمده، و نیز در اخبار مروی که «اتمام المعروف خیر من ابتدائه» پس در قضیه‌ای که جهت فواید دنیا و عقبی کاری به دیگری تفویض رفته چگونه توان خود را بدان راضی داشتن که آن تفویض بروجهی باشد که موجب مفساد و مضار کلی وی باشد. فکیف که آن قضیه به نسبت اولاد باشد. چه اولاد به حقیقت اکبادند، چنانکه شاعر گفته:

وانما اولادنا بیننا اکبادنا تمشی علی الارض

و همچنان اولاد به موجب نص حدیث نبوی که «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث» تا آخر این حدیث، و ازان جمله یکی ولد صالح شمرده که جهت پدر خود دعای خیر گوید موجب بقای عمل پدر باشند در دنیا، بعد از آنکه پدر به آخرت رود. پس چگونه از پدر کل مفساد و مضار.....<sup>۱</sup> لاجرم تدارک و تلافی آن واجب و لازم افتاده بر آن وجه کرده آمد که این متولی ارشد را و این مشرف ارشد را از تولیت و اشراف معزول کردم عزلی شرعی، چه ما را راه این عزل بود شرعاً.

و بعد ازان تولیت ابواب البر این ربع رشیدی و اوقاف آن را مفوض گردانیدم به فرزند اعز اکرم جلال ابقاه الله تعالی و اشراف را به فرزند اعز اکرم محمد ابقاه الله و ناظری را که مانند نیابت متولی است به فرزند اعز اکرم احمد طول الله عمره تفویض شرعی، و بعد از هر یکی از ایشان عمل وی ازان آن پسری باشد که اسن باشد در آن وقت ازین ابناء پنج گانه وهم: ابرهیم، مجد، عبداللطیف، محمود، شهاب، و ابنائی که من بعد بیایند. چنانکه هر یکی ازین سه عامل از متولی و مشرف و ناظر که مانند نیابت متولی است که اولاً به آخرت رود عمل او ازان اسن اول باشد از موجودان در آن وقت ازین خمس و ابنائی که من بعد بیایند به شرط آنکه او را مثل این عمل در موضعی دیگر نباشد، و آن کس که ثانیاً به آخرت رود عمل وی از آن اسن دوم باشد، و آن کس که ثالثاً به آخرت رود عمل وی ازان اسن سیم باشد، و باز ازین سه عامل هر یک که پیشتر به آخرت رود عمل وی ازان کس باشد که اسن باشد از دو پسر که عمل ندارند ازان پنج پسر و من یتوالد بعد هم، و آن کس که ثانیاً به آخرت رود عمل وی ازان پسر آخرین باشد ازین دو پسر، و آن کس که ثالثاً به آخرت رود عمل وی ازان آن کس باشد که اسن بود از پسران باقی، و باز ازین سه عامل هر که پیشتر به آخرت رود مادام که پسر صلبی باشد عمل آن متولی ازان وی باشد.

و اگر هیچ پسر باقی نباشد عمل وی ازان اسن باشد در آن وقت از ابناء ابنا ازین هشت پسر، و یولد بعد هم؛ و از ابناء پسر مهین امیر علی.

و اگر عاملی دیگر به آخرت رود عمل وی ازان اسن دوم باشد از ابناء ابناء نه گانه، و علی هذا به اسن سیم و چهارم و پنجم تا آخر ابناء ابناء.

۱- چند کلمه سائیده و معوج شده است.

- ۱۵۱] اما عمل هر یک که به آخرت می رود به ترتیب منتقل می شود | به اسن این بطن و چون بطن دوم نیز تمامت به آخرت [رود] | یا کمتر از سه نفر مانده باشد عمل آن مفقود منتقل شود به اسن ابناء ابناء و هکذا ابدأ دائماً منتقل شوند این اعمال بدین وجه مشروع.
- ۵ و این ترتیب میان بطون به تقدیم اعلی بر ادنی و میان ابناء هر بطنی به تقدیم اسن جهت هر عملی و اتمام آن از بطن متأخر بر تقدیر آنکه سه نفر دران بطن متقدم نباشد واجب الرعایه است.
- و چون مشروط چنان است که ازان سه عامل هر که اسن باشد متولی باشد غالباً چنان افتد که به وقت وفات متولی مشرف با متولی شود، و ناظر با مشرف، و عوض ناظر از غیر عمال سه گانه از اولاد.
- [و شرط چنان است که آن اسن که متصدی اعمال متولی شود اورا عملی مثل آن نباشد و اگر باشد متصدی آن عمل اسن دوم باشد و بر همین ترتیب در بطن اول و سایر بطون رعایت آن باید کرد. صح.]
- ۱۰ و اگر اتفاق افتد که دو کس در یک مرتبه در سن برابر باشند آنجا بحسب قرعه تقدیم کنند.
- و اگر ذکور در ذکور نسل واقف بکلی منقطع شوند، عوداً بالله، پس تولیت ازان اسن بنات واقف باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.
- و اگر بنات نیز منقطع شوند، عوداً بالله، پس تولیت ازان اسن بنات ابنا باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.
- ۱۵ و اگر بنات ابناء منقطع شوند پس تولیت ازان اسن ابناء بنات باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.
- و اگر ابناء بنات منقطع شوند پس تولیت ازان اسن بنات بنات باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.
- و اگر ایشان نیز منقطع شوند پس تولیت در درجه سیم ازان اسن باشد از میان ابناء بنات ابناء و از میان ابناء بنات بنات و اشراف ازان اسن دوم باشد از ایشان و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.
- ۲۰ و اگر ذکور این درجه منقرض شوند پس تولیت ازان بنات این درجه باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سوم.
- ۱۵۲] و این قاعده مطرد باشد در درجه چهارم که اولاد بنات بنات باشند. پس در اولاد آن درجه که در عقب آن باشد، و هکذا ابدأ دائماً یقدم الاقرب فالاقرب والذکر المنتسب بالذکور الخلف علی الاثنی مطلقاً.
- ۲۵ و اگر از نسل ابناء واقف ذکری باشد که اثنی میان او و میان ابناء واقف باشد، یا ذکری از نسل بنات واقف که در همان درجه باشد و در هر یکی ازین دو ذکر به نسبت برادران وی اسنیت معتبر باشد تا این دو اسن مقدم باشند بر برادرانی ازان ایشان که غیر اسن باشد.
- و اگر در درجه ای که مباشرت این اعمال بدان منتهی شده است بغیر از یکی شخص یا دو شخص موجود
- ۱- در متن يك سطر ونیم خط خورده و در حاشیه به خط تازه تر عبارتی هست که داخل قلاب آورده شد. نیز يك عبارت با مهری دارد که به علت بریدگی لب کاغذ و سائیدگی مطلب از بین رفته است.

نباشند پس عدد ثلاثه را مکمل کنند از درجه‌ای که در عقب این درجه باشد. و اگر این معنی اتفاق در آخر درجات ذکور افتد تکمیل کنند بر اقرب اناث، و اگر اناث نباشند یا این معنی در آخر اناث اتفاق افتد پس عدد ثلاثه را از مشهورترین شیوخ تبریز که مشارالیه باشند و مقدم در رشد و صلاح بردیگر شیوخ تبریز مکمل کنند.

و شرط رفت که مادام که از نسل واقف ذکور باشد متولی و مشرف و ناظر ایشان باشند بر ترتیبی که مذکور شده است، و اگر ذکور نباشد حق تولیت و اشراف و نظرازان انائی باشد که نوبت استحقاق بدیشان رسیده باشد و اسن باشند.

اما چون اناث نشاید که به استقلال متصرف باشند در زمان انتهای [ی] نوبت اعمال ایشان سه شیخ به موجهی که ترتیب آن می‌آید به نیابت ایشان نصب کنند و حق عمل یک نیمه از این آن بنات باشد که اصولند و یک نیمه از آن مشایخ به نسبتی که مقرر شده که نصفی متولی را باشد، و ثلثی مشرف را، و سدسی ناظر را. و اگر عوداً بالله نسل ذکور و اناث منقطع باشد پس تولیت از آن شیخی باشد که مشارالیه باشد از شیوخ تبریز و مقدم باشد بردیگر شیوخ در صلاح و سداد، و اشراف از آن افضل دوم از شیوخ تبریز، و ناظری که حکم نیابت تولیت دارد از آن افضل سیم، و هکذا ابدأ دائماً مادامت السموات والارض.

تا چون برین و تیرت این اعمال مطرد شده باشد هیچ عملی ازین اعمال از مباشری که شایسته باشد خالی نبوده باشد و هیچ مصلحتی از مصالح این اعمال در حیز اهمال نیفتاده.

و برین عمال سگانه محرم گردانیده‌ام که تفویض عمل خود کنند یا احراز کنند از برای دیگری، و اگر بکنند آن را هیچ صحتی نباشد، نه اقرار و نه نقل و تحویل را و منتقل و متحول نگردد و هر کس که به نقل و تفویض این اعمال یا به یکی از آن تمسک کند یا بدان واسطه درین اعمال یا در بعضی از آن شروع کند و تصرفی نماید در لعنت و سخط حق تعالی باشد.

بلی اگر از ایشان یکی را عذری باشد که بدان سبب مباشرت آن عمل در آن وقت وی را متعذر باشد فحینئذ مجوز داشته‌ام که استنابت کنند و دیگری را به نیابت خود جهت مباشرت آن عمل قایم مقام خود بدانند. و هر یک از ایشان که به خلاف این شرط تفویض عمل به دیگری یا احراز از بهر غیری کند معزول شود و آن عمل از آن کس شود که بعد از مفوض یا مقرر بدینند.

## فصل دوم

### در شرایط مباشران این اعمال

و شرط آنست که این عمال اهل کفایت باشند و تارک تمامت مسکرات، و باید که این معنی نزد حاکم شریعت به ثبوت رسانند و چون به ثبوت رسانیده باشند و قاضی مسلمانان بدان حکم کرده مجوز و مرخص نیست که هیچ یک از برادران و خواهران ایشان و غیرهم بر آن عامل اعتراض کند و طعن جایز دارد.

چه این ضعیف قطعاً بدین طعن و اعتراض رخصت نداده است و نشاید که غیر او مدخل سازد، و تا وی در قید حیات باشد آن عمل بر وی مقرر باشد، و چون وی به آخرت رود به اسنی دیگر منتقل می شود برین وجه که شرح داده آمد، نفساً بعد نفس و نسلاً بعد نسل، والله اعلم بالصواب.

### فصل سوم

[۱۵۳]

۵

در وظایف این عمال از عمارات و تحصیل ارتفاعات و عقود اجارات و مساقات و معاملات و ترتیب فدانات و حبوب طیور و علف دواب و وظایف رؤسا و اجرت عمال و ترتیب خزانه و انبار و غیرهما که متولی بر چه وجه کند و نصیحتی که بدیشان کرده

شرط کرده آمد که متولی اولاد در تحصیل ارتفاعات و ضبط آن و ترتیب استنمای آن فدن و آلات عمارات مجهود به تقدیم رساند و از مواضع موقوفه چنانکه مناسب آن باشد ارتفاعات در حین حصول می آرد و ازین موقوفات آنچه اجارتی باشد به اجارت دهد و آنچه مساقاتی باشد به مساقات، چنانکه غبطه و مصلحت و قوف مرعی باشد و بیشتر از سه سال به اجارت و مساقات ندهد و از معامله متغلبان اجتناب کند.

۱۰

و بعد از آن حاصل موقوفات را از اجرت و ربوع و دخلها به تحصیل دهد رسانیدن به مردمان امین معتمد مجدد، و چون به تحصیل رسانیده باشد به حضور مشرف و نظر ناظر به متمیم رقبات مذکوره از حاصل این اوقاف اشتغال نماید.

۱۵

و بعد از آن هر سال از حاصل موقوفات عمارت مواضع موقوفه و عمارات رقبات موقوفه علیها از مرمت و اصلاح و آنچه محتاج الیه باشد بر سایر وظایف تقدیم می کند، و به هرج موجب زیادت می باشد در حاصل موقوفات و دخلها و اجرتها و ربوع و سایر محصولات آن قیام نماید.

و اجرت عمال و رؤسا که درین وقوف معین شده که قیام نمایند به استزاده ربوع و دخلها و به عمارات و مهمات و مصالح که متعلق آن باشد و ثمن بقور و بذور و سایر محایج فدانات به حسب هر ولایت و ناحیت از اصل حاصل وضع می کند.

۲۰

و همچنان ترتیب ثمن ذره جهت حمایم بروج که درین موقوفات اندکنند تا حاصل بروج و حمایم آن زیادت شود، چه آن هم ربیعی است از ربوع که ازین موقوفات حاصل می شود.

و بعد از آن هرج ازین جمله فاضل آید از محصولات اوقاف آن را صرف کنند در مصاب استحقاق و مصارف و جوب از مرتزقه و عمله ربیع رشیدی و از اولاد و اولاد اولاد نسلاً بعد نسل و از جهات خیر بر آن وجه که درین وقفیه در فصلی مستقل بیان آن خواهم کردن، ان شاء الله تعالی.

[۱۵۵]

و اگر نصف حاصل موقوفات که بر رقبات تعلق دارد به تمام مصارف وافی نباشد مقدار حاصل را موزع کنند بر همه مصارف به نسبت نصیب، و اگر زاید آمد بدان ملکی بخرند و بر رقبات و اولاد وقف کنند به موجب مذکور.

## نصیحت فرزندان که هم بدین فصل تعلق دارد

و بر فرزندان شرط کرده آمد که با یکدیگر طریق موافقت و مردمی مسلوک دارند و ابواب مخالفت مسدود، و در رضای حق و ارضای خلق و رعایت امانت و دیانت و اشاعت نیکونامی و صیانت کوشند تا به حکم «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم» نعمت راحت و رفاهیت بریشان مستمر ماند و ازیشان مسلوب نگردد، و اگر به خلاف این معنی پیش گیرند همگی احوال ایشان به خلاف تمتع و راحت باشد.

۵

باید که این معانی محقق و مجرب و معقول و منقول شمرند. چه در آن هیچ اشتباهی نیست و به گوش هوش استماع نمایند و امتثال و تقلد واجب و لازم دانند، و الله تعالی هو الموفق والهادی الی سواء السبیل. و بخصوص متولی را نصیحت کرده آمد که در جمله امور میل به عبادت حق عز و علا و تتبع شریعت نبوی مصطفوی علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها کند و بدان جمله قیام نماید.

۱۰

و سعی کردن در تحصیل علوم دینی نقلی و عقلی [۱] قصار [۱] ای همت خود سازد و به شکرانه آنک حق تعالی او را از دیگر برادران و خویشان ممتاز گردانیده و توفیق تولیت و پیشوایی اقران و تصرف در اجرای امور خیرات جاریه کرامت فرموده، «التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله» شعار او و دثار خود سازد و خصوصاً خویشان خود را عزیز دارد و حصه هر یک ازین اوقاف چنان بدیشان رساند که ایشان را هیچ اعتراضی بر او نرسد تا همه همت نیکو در بندند، تا مدد عمر و ثبات کار او باشد و نیکو نام و باوقار و حرمت و عزت باشد. چه اگر همت بد درو بندند عاقبت آن وخیم باشد.

۱۵

[۱۵۶]

و با عموم خلق معامله راست کند و قول خود را خلاف نگرداند تا رجوع معاملات بسیار با او باشد و نعمت او فراوان گردد، و طمع خود کم کند خصوصاً به چیزی که ناحق باشد تا خوار و ذلیل نگردد و ایمن باشد. و در کار ساختن مجد باشد خصوصاً در آنچه بدو مفوض است، و امانت و دیانت و راستی شعار خود سازد، چه هر که در آن کوشد از دنیا و عقبی به حظ او فرمخصوص شود و به برکات آن مصالح این اوقاف و شروط که کرده ام همه متمشی گردد و مضبوط و مرتب باشد.

۲۰

و در عمارات رقبات و موقوفات کوشد تا به موجبی که شرط رفته هیچ خللی در آن ظاهر نشود، و عمارت دوست باشد تا به ایمن و برکات آن بسیار نیکوئیها بیند، و یقین داند که بعد قضاء الله و قدره نیکوئی که به من رسید و توفیقی که مرا درین مختصر خیرات که کردم داد اکثر آن به واسطه عمارت دوستی بود و اجتهاد که در آن باب رفت. و چون او در آن باب سعی نماید [و] احیاء آن کرده باشد بسیار فواید بدو و ازو به مردم رسد، اما «ما ینفع الناس فیما کت فی الارض» مصدق این کلمات تواند بود.

۲۵

و باید که مردم را که جهت مهمات و مصالح پیش خود نگاه دارد و با ایشان صحبت ورزد یا به مهمات و مصالح نصب کند، کسانی را اختیار کند که امین و راست و متدین باشند. چه هر بنیاد که بر غیر چنین کسان نهند همه کج آید و اعتماد را نشاید، و بعد از آنکه مال تلف شود موجب ضجرت باشد و نفس را کدر و شخص را غضبان گرداند و این زیان بتر از زیان مال باشد.



و چون گفته‌ایم و شرط کرده که مرتزقه را مشاھر و میاومه دهند و اکثر موقوفات دوردست افتاده است و آن نیز که نزدیک است تا ارتفاع بر نیاید مال حاصل نشود اگر به موجبی که شرط رفته ندهد مخالفت شرط کرده باشد و هر نصیحتی که می‌کنم و هر شرطی که رفته بی‌فایده بوده باشد، و اگر خواهد که بدهد و نباشد قرض باید کردن و قرض کردن عظیم بد و نامستحسن بود و خانها بسیاران خراب کند خصوصاً وقف را.

۵ پس چاره آن دیدم که سر سال این تصرفات موقوفات آفتاب به عقرب نهادم تا ارتفاعات رسیده باشد و بعضی به انبار آمده و بعضی به بها رفته، ...<sup>۱</sup> و بعضی از ولایات آنست که دخل آن به تدریج رسد و به بها برود، تصرف | در آن جهت مشاھر و میاومه توان کردن، باید که ازین قاعده نگرداند، و قطعاً ارتفاعات از پیش نفروشد و آن مقدار غله که به جنس جهت راتب میاومه نان و غیره باید یکساله به جنس در انبار چنانکه در فصل ترتیب نان دادن شرح داده‌ایم نگاه دارد، چه از جمله ضروریات است تا اگر عوداً بالله آفتی سماوی یا ارضی واقع گردد مردم در آن سال گرسنه نمانند و در سالی که چنان آفتی رسد نقصان آن چنان سازد که اکثر خویشان و مرتزقه و اکابر آن عهد بدانند و بران واقف شوند، تا اگر در بعضی از مرسومات مرتزقه و عمله نقصانی افتد تهمت نانهاده و تشنیه نازده معذور دارند.

و حقیقت دانند که اگر در عمارات هوس تمام نکنند سعی بلیغ ننمایند به اندک روزگاری ارتفاعات کم شود و مرتزقه و عمله و مجاوران و مسافران محروم مانند، چه مال بی‌عمارت حاصل نشود و عمارتی که بر اصل نباشد و چند آنک عمارت بدان محتاج باشد مایحتاج آن تمام در آن صرف نکنند مانند اسبی باشد که آن را جو اندک دهند، هم جو تلف شود و هم اسب لاغر بماند، و هر چند زیان جو دادن اسب بسیار است لکن چون جو اندک دهند هرگز اسب فر به نشود و فایده در آن بادید نیاید. لکن اگر یکدوماه جو تمام بدهند تمام فر به شود و فایده آن بادید آید و نتیجه بدهد. پس عمارت نیز همچنین است. تا تمام سعی نبرند و تمام معمور نگردانند فایده تمام ندهد و هر چ صرف کنند همچون تالف باشد.

۱۵ و باید که البته اوقاف را به اجارت طویله ندهد و قطعاً اوقاف را به اجارت ندهد. چه از تصرف کردن ایشان در آن خللها بسیار بادید آید، و گفته‌اند که معامله با کسی باید کردن که به وقت مطالبت برو قادر و حاکم باشند.

۲۰ و باید که مجاوران و عمله و محصلان و عمال و کارکنان این موقوفات تمامت صالح و امین و معتمد باشند و از تمامت مسکرات مجتنب و محترز دانند که همه<sup>۲</sup> را تجربه کنند. هر کس که دروبی امانتی و بی‌دیانتی بینند او را مالش داده بیرون کنند و دیگری را که آن خصال نامحمود درو نباشد بلکه به خصال حمیده آراسته باشد نصب گردانند.

۲۵ و هر کس از اولاد و عتقا [ی] واقف که درین اوقاف منصبی و کاری خواهد و اهل آن باشد متولی او را

۱- یکی دو کلمه محو شده

۲- از «تمامت» در سطر قبل تا اینجا در حاشیه است با اصطلاح «صح».



مقدم دارد بر دیگران و ذراری ایشان را همچنین.<sup>۱</sup>

و خزانه باید که در دارالمتولی باشد، به مهر متولی و مشرف و ناظر که مانند نایب متولی است باشد، و چنان سازند که همواره از وجوه خالی نبود و به هیچ وجه قرض نکیرند، و ائبار غله و حبوب و حوایج و فوا که و نقل و حلای و ادهان و لبنیات و غیره.

۵ گاه به موجبی که بعضی در ربیع رشیدی و بعضی در ربض رشیدی و بعضی در شهرستان رشیدی باشد و آنچه در دیهها باشد سعی باید کرد تا نقل آنجا کند و به ائبار به معتمد سپارد و بر همه مهر متولی و مشرف و ناظر باشد و البته باید که این ائبارها ازین اجناس خالی نباشد، و هر چ خرید به وقت ارزانی خرید.

و همواره باید که این شروط و وقفیه مطالعه کند و بر اسرار و احوال آن واقف گردد تا اعتبار امور کلی و جزوی که بدان تعلق دارد تواند کرد، و تا جهد باشد روا ندارد که دران تغییر و تبدیل پدید آید، تا برو مبارک گردد و مدد حال او شود.

۱۰ و کلماتی چند که حق تعالی این بنده ضعیف را به نورهادایت خود به حکم آیت «یهدی الله لنوره من یشاء» کرامت کرده تا در قلم آورده به هر وقت آن را مطالعه می کند، باشد که او را ازان فایده باشد و بدان منتفع گردد و این ضعیف را به دعا یاد دارد، تا هم از دعای و لدصالح و از بقای عمل و علم ینتفع به بی نصیب نبوده باشم و اجری تمام حاصل گردد، ان شاء الله تعالی.

۱۵ و باید که همه مرتزقه و عمله مجرداً ساکن بقاع باشند و ملازم، و بی مهمی ضروری و دستوری متولی جایی نروند.<sup>۲</sup>

### فصل چهارم

در بیان مرسوم این عمال از متولی و مشرف و ناظر به

۲۰ حق التولیت و اشراف و نظر و بیان حصه ایشان و حصه سایر اولاد به حکم آنکه ایشان نیز موقوف علیهم اند

چون پیش ازین شرط رفته که عمارات رقبات ابواب البر و رقبات املاک که وقف کرده آمد و مصالح فدانات و نذور و مرسومات رؤساء و علف حمایم بروج بر دیگر مصالح و مرسومات و...<sup>۳</sup> و اخراجات مقدم دارند و بر حصه اولاد و مرسوم ایشان و غیرهما همچنین.

۲۵ و بعد ازان مابقی محصولات را منتصف کنند به دو نیمه متساوی من جمیع الوجوه، نقد به نقد و جنس به جنس، و یک نیمه ازین دو [نیمه] متساوی حق اولاد باشد بدان شرح که بیان کرده ایم و یک نیمه دیگر ازان سایر مبرات باشد از مرسومات مرتزقه ربع رشیدی و عمال و مایحتاج مصاحف و جامع الاصول، و هر چ بعد ازین

۱- این دو سطر در حاشیه آمده است.

۲- در کنار این سطر نوشته است: «بلغت المقابله».

۳- يك كلمه به علت پارگی صفحه ناخواناست. شاید، ومهام؟

مشروح و مفصل بیان خواهیم کرد.

به شرط آنکه از یک نیمه‌ای که به ابواب البر تعلق دارد یک عشر تمام حق عاملان سگانه باشد، و از نیمه اولاد یک نصف العشر هم حق ایشان باشد. این یک عشر و نیم که به نسبت با اصل حاصل که بعد از عمارات و مایجری معها باقی مانده ثلثه ارباع یک عشر باشد از حاصل تمامت موقوفات که پیش وقف کرده بودم و از آنج بعد ازان وقف کرده اضافه آن کرده شد و تقدیم مایحتاج بعد از عمارت موقوف و موقوف علیه به اصلاح و مرمت جمله و هرج موجب زیادتى باشد در ارتفاع موقوفات، و بعد از اجرت عمال و رؤسا که به استزاده ربوع و ادخال قیام نمایند و ثمن بقور و بذور و ثمن ذره جهت حمایت بر جها و سایر محالویج فدانان، مقدار مایحتاج این مهمات از اصل حاصل تمامت موقوفات وضع کرده از مابقی این سه ربع عشری به نسبت تمامت این مابقی برگیرند و به حق التولية والاشراف والنظر بدان قناعت نمایند، و ازان یک نیمه حق متولی باشد، و یک ثلث حق مشرف، و یک سدس حق ناظر و زیادت ازان توقع ندارند و بدان اکتفا نموده به وظایف اعمال مشغول باشند.

۱۰ و اما نصیب اولاد نه گانه که پیش ازین در موضع خویش مشروح و مسمی گشته اند و بعضی از ایشان متولی و مشرف و ناظر اند که ذکر ایشان کرده ایم و بعضی دیگر سایر اولاد اند، و هر پسرى دیگر که ما را بعد ازین شود با ایشان علی التساوی شریک، به حق آنکه این جمله اولاد موقوف علیه اند ازان یک نیمه تمام هم از اوقاف قدیم و هم از اوقاف مستحد [نه] هرج از حاصل این یک نیمه از مرسوم متولی و مشرف و ناظر حاصل می آید و آن نه عشرست . . . . . ابناء است علی السویه دون . . . . . ابناء ابناء . . . . .

به واقف مذکور خالص داشته باشند منقطع گردند. بعد از ایشان ازان بنات واقف باشد، بعد از ایشان ازان بنات ابناء و بنات ابناء ابناء علی الترتیب المذكوره، ماتو الدوا و تناسلوا نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب، وقف ترتیب تقدم البطن الاعلی علی البطن الاسفل.

۲۰ و اگر نسل ابناء منقطع شود بعد از ایشان ازان ابناء بنات باشد و بعد از ایشان ازان بنات بنات، و میان ایشان علی السویه قسمت کنند، و تا یک انثی از نسل واقف مانده باشد خواه به ذکور منتسب باشد به واقف و خواه به اناث تمامت این حصه حق او باشد، و هر فرقه‌ای که حق تقدم دارد بر دیگران چون میان ایشان قسمت کنند بسویت.

۲۵ و اگر در بطنی از بطون خواه قریب باشد به واقف و خواه بعید یکی به آخرت رود که صاحب نصیبی باشد آن نصیب او ازان ابناء او باشد نه ازان برادران نرینه که متوفی شده باشند، و اگر چه برادران اولاشک اقرب باشند به واقف از فرزندان او، و بعد از ابناء آن متوفی ازان ابناء آن متوفی باشد و علی هذا نسلاً بعد نسل. و اگر نرینه که به نرینه انتساب کند نباشد ازان بنات ابناء، پس ازان ابناء بنات، پس ازان بنات بنات و علی هذا نسلاً بعد نسل.

و اگر نسل نرینه‌ای از اولاد واقف منقطع شود نصیب آن متوفی عاید شود به هر نرینه‌ای که اقرب

۱- به علت سائیدگی انتهای صفحه ۱۶۰ و ابتدای صفحه ۱۶۱ مقداری از مطالب محو شده است.

باشد به واقف.

واگر نسل و عقب واقف از ذکور و اناث منقطع شوند پس این یک نیمه وقف باشد بر مصالح ربع رشیدی و لواحق آن، و بران تقدیر آنچه از حاصل زاید شود به آن املاک بخرند و وقف کنند.

واگر ابواب البر بکلی خراب شود و مردم را آمد شدی نماید عوض آن ابواب البر جائی که مناسب باشد

در تبریز و حوالی آن بسازند، و اگر میسر نگردد و اعادت عمارت ممکن نباشد حاصل مواضع موقوفه هر شهری

بر طلاب علم و متصوفه و مرضی و فقرا و مساکین بر نسبت اصل بقاع خیر به نظر متولی صرف کنند. |

۵

[۱۶۱]

## قسم دوم

از باب سوم در شروطی که مختص است به هر یک از این رقبات موقوف علیها  
و آن مشتمل است بر فصول متعدده

### فصل اول

#### در تفصیل امور مصالح مسجد صیفی

که عبارت است از صفة صدر روضه، و این مسجد جامع نیز است، و منبر در محراب آن نهاده و نماز جماعت و  
اعیاد هم درین مسجد گزارند، و اگر وقتی کثرت و غلبه مردم باشد و مسجد به جماعت وفا نکند مردم در صحن  
روضه و صفه‌های آن نیز بایستند و اقتدا کنند. ۱۰

و مسجد شتوی که عبارت است از قبه‌ای که در یسار داخل مسجد صیفی است، و این هر دو مسجد را وقف  
کرده تا در انجا طاعات و صلوات به اقامت رسانند. اگر زمان اعتدال هوا و اوان سعت و رخا باشد در مسجد صفة  
صدر، و اگر زمان شدت و تعب و کلفت و نصب باشد در مسجد قبه. ۱۵

و مراسم جمعات در مسجد صیفی به اقامت رسانند، و درین هر دو مسجد درس تفسیر و حدیث و سایر  
علوم شرط کرده و آن را به شرح و بسط در فصلی مستقل که بعد ازین می آید بیان خواهیم کردن، ان شاء الله تعالی. ۲۰  
شرط کرده آمد از حاصل این یک نیمه برای امام این دو مسجد که خطابت جمعات در مسجد جامع و  
امامت نماز جمعات و خطبها [ی] اعیاد و نماز عیدین تمامت وی به اقامت رساند، هر سال نقد رایج تبریز  
صد بیست دینار و هر روز نان گندمین شش من.

واز برای دو مؤذن که در اوقات صلوات مفروضات بر منارها که بر درگاه ربیع رشیدی ساخته بانگ  
نماز گویند و به وقت قیام صلوات قامت را به اقامت رسانند و در میانه نماز تکبیرات بلند گویند و در ایام جمعات  
و اعیاد دعوت نماز جمعه | ..... ۲۵

[هر سال نقد رایج تبریز] نود دینار [و هر روز نان گندمین] چهار من. [۱۶۲]  
واز برای ده مؤذن که شبهای جمعه تمجید خوانند و مناجات گویند و در روزها [ی] جمعات و عیدین

۱- تقریباً يك سطر از بالای صفحه ۱۶۳ به علت سائیدگی مطلب خوانده نمی‌شود.

[باب سوم، قسم دوم، فصل اول: شروط هریک از رقبات] [۱۲۹]

با مؤذنان مذکور نماز دهند و وظایف تکبیرات نماز جمعه و اعیاد و سایر مراسم جمعاعات و اعیاد به اقامت رسانند، هر سال نقد رایج تبریز پنجاه دینار بسویت، و هر روز نان گندمین ده من بسویت. و از برای واعظ که در اعیاد و مواسم درین دو مسجد وعظ گوید به شرط آنکه از واعظان معتبر و مشارالیه باشد در تبریز و متولی او را اختیار کند، هر سال نقد رایج تبریز شصت دینار، و هر روز نان گندمین پنج من.

۵

و از برای قیم که ملازم مسجدها باشد و آلات مساجد از زلالی و فرش و سجدها و علمها و پوشش منبر محافظت نماید و سراج و مصالح آن را از مداب و فتیله و غیرهما ترتیب داده محافظت کند و در اول و آخر لیالی چراغ برافروزد و به وقت اطفاء اطفاء کند، هر سال نقد رایج تبریز سی شش دینار، و هر روز نان گندمین دو من. و شرط کرده آمد از برای سقایی که جهت تمامت اهالی ابواب البر روضه بقدر کفایت ایشان آب کشد جهت شرب و طهارت و نظافات، هر سال نقد رایج تبریز پنجاه دینار، و هر روز بسویت نان گندمین دو من.

۱۰

و از برای دو فراش که درین روضه و در تمامت ابواب البر که درین روضه است همواره به وظایف فراشی مشغول باشند، هر سال بسویت نقد رایج تبریز شصت دینار، و هر روز نان گندمین چهار من.

و شرط کرده آمد جهت دو بواب که بر دو در روضه بوابی کنند و ملازمت نمایند، بسویت هر سال نقد رایج تبریز شصت دینار، و هر روز نان گندمین چهار من.

۱۵

و جهت یک مشعله دار که بر در ایمن این روضه و در سرای متولی مشعله داری کند، هر سال نقد رایج تبریز سی دینار، و هر روز نان گندمین دو من. و شرطی کلی از مصارف این یک نیمه آنست که متولی در تفرقه آن بعد از مرسوم متولی و مشرف و ناظر ابتدا کند به هر چ عاید باشد به رونق و رواج این ابواب البر همچون مرسوم مؤذنان و بوابان و فراشان و سقایان و به هر چ عاید باشد به تزیین و ترتیب این بقاع همچون فرش و طرح و آلات و ادوات، و بعد از آن به دیگر مصارف صرف کند، و ما را این شرط می رسد، چه ما به خلاف این شرطی نکرده بودیم، و مادام که چنین باشد شروط واقف متبع باشد.

۲۰

دیگر آنکه بران تقدیر نیز که در وقف اول شرطی مخالف این شرط کرده بودمی من متمکن بودمی که ازین اوقاف مستجد که هنوز درین وقت انشا می رود این شرط بکرده می، و چون این شرط مشروع است و متبع لاجرم هر چه پیش ازین درین ابواب البر جهت اضافه فرش و طرح و آلات و ادوات معین کرده بودیم با این شرط که اکنون می کنیم حاصل باشد بر وجه احسن. چه در آن وقت بر تقدیر آنکه در حاصل اوقاف نقصانی بودی در اضافه آلات و ادوات نیز نقصان شدی به قسط. اما با این شرط تقدیم مایحتاج فرش و طرح و آلات و ادوات نخواهد بود. چه به هر تقدیر که باشد این قدر که درین فرش و طرح و آلات و ادوات صرف شود خود حاصل خواهد بود، و اگر چه از نباتاتی باشد که به خود بروید، والله اعلم.

۲۵

## فصل دوم

در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقها و متعلمان علم تفسیر و حدیث و سایر علوم که در مسجد صیفی و شتوی تعیین شده است و شرح کیفیت درسها و تعلیم و اعادت و استفادت و شرایطی که بدان تعلق دارد | بدین موجب و ترتیب

[۱۶۴]

این درسها در دو مسجد صیفی و شتوی که در روضه رابع رشیدی است گویند. شرط کرده آمد که متولی دو مدرس را تعیین کند که یکی عالم باشد بر علم تفسیر و حدیث و متقن باشد دران و موصوف باشد به حسن سیرت و هر روز غیر از ایام جمعات و ثلاثا و سایر ایام تعطیل درسی از تفسیر و درسی از حدیث جهت دو نفر طالب علم نیک سیرت القا کند، جهت یکی از تفسیر و جهت یکی از حدیث. و همچنان باید که این مدرس در ایام جمعات احادیث نبوی را بعد از نماز جمعه روایت کند. اما به تابستان در صفة بزرگ روضه و اما به زمستان در قبه روضه، چه آن مسجد زمستانی است. و تعیین احادیث که مدرس روایت کند مفوض با وی است.

۱۰

و مدرس دیگر مردی باشد فاضل عالم به اصولین و به فروع، نیکو سیرت و مشهور به صلاح و اگر متقن باشد و عالم باشد به علوم عقلی و حسابی و صاحب ذوق باشد در سلوک اولی تر باشد تا جهت ده متعلم که متولی تعیین کند به شرط آنکه نیکو سیرت باشند<sup>۱</sup> و به ملازمت درس خوانند از آنجی خواهند از اصول دین و اصول فقه و از علم فروع و آن فقه است در مسجد روضه بغیر از ایام تعطیل درس گوید، و اگر از باقی علوم عقلی و شرعی و ادبی و حسابی و غیرها تحصیل کنند روا باشد.

۱۵

و همچنان شرط کرده آمد که متولی معیدی را معین کند که درسها [ی] این ده متعلم جهت ایشان اعادت کند، به شرط [آ] آنکه فاضل باشد و در مرتبه مدرس باشد یا نزدیک بدو.

و چون اغلب مدرسان و متعلمان تبریز بر مذهب حق ائمه انام و فقهای اسلام اثنی عشریه علیهم الصلوة والسلام بوده اند<sup>۲</sup> لاجرم شرط رفت که تمامت مدرسان و محصلان مذکور از اهل این مذهب باشند [و... درس مصنفات خاصه خود شرطی... کرده ام برین شروط مذکوره و در آخر این وقفیه آنجا که ذکر ملحقات است مشروح و مفصل ذکر آن شروط خواهد [آمد و] در آنجا مطالعه باید کرد تا به تمام معلوم شود، ان شاء الله تعالی].<sup>۳</sup> و شرط رفت که مدرس تفسیر و حدیث و دو نفر که درین دو علم از وی استفادت کنند و در حجره های روضه که جهت ایشان به موجهی که در فصل مساکن تعیین خواهد رفت مجرد در آنجا | ساکن باشند، و مدرس دیگر و معید درسهای وی و ده نفر طالب علم همچنین به موجهی که در فصل مساکن معین می آید.

[۱۶۵]

و چون بدین جمله قیام نموده باشند از اصل این یک نیمه، جماعت مذکور را و خازن و مبادل دارالکتب را بدین موجب که مفصل می گردد وظایف بدهند.

۱- اصله باشد ۲- از اول عبارت تا اینجا به خط دیگرست و معلوم است که در متن اصلی دست برده اند. برای آنکه مطلب را به نفع مذهب شیعه برگردانند.  
۳- عبارت داخل قلاب به خط رشیدالدین و العاقی در محاشیه است.



## [باب سوم، قسم دوم، فصل دوم : احوال مدرسان و معیدان] [۱۳۱]

	مدرس	هری کی	و مدرس	و معید
	فاضل عالم متدین را	را از دو طالب علم	سایر علوم را باشد:	را باشد:
	به موجبی که ذکر رفته	تفسیر و حدیث باشد:	و به میاومه	و به میاومه
	که تفسیر و حدیث را	هر سال به	هر سال	هر سال
۵	تدریس گوید:	بمشاهره	بمشاهره	بمشاهره
	هر سال	هر روز	نان	نان
	و به میاومه	نقد رایج	تبریز	تبریز
	هر روز	تبریز سی	ده من	شش من
	نان	دینار	شصت دینار	شصت دینار
	صد پنجاه	سه من	مبلغ صد	مبلغ چهل
۱۰	دینار		چهل دینار	دینار دیگر
			دیگر اضافه	اضافه کرده
			کرده شد تا	شد تا تمام
			باقی پانصد	دو بیست
			دینار باشد	دینار باشد
	وهری کی	و مرتب	خازن	مبادل
	را باشد از فقهاء ده گانه	این فقها و مدرسان و	دارالکتب	دارالکتب
	که برین مدرس سایر	معیدان را باشد:	نان	نان
	علوم تحصیل کنند:	هر سال	هر سال	هر سال
	هر سال به	و به میاومه	صد پنجاه	صد بیست
	بمشاهره	هر روز	دینار	دینار
	نقد رایج	نان	من	من
۲۰	تبریز سی	بمشاهره	چهار من	
	دینار	شصت دینار		
		مبلغ شصت		
		دینار دیگر		
		زیادت کرده		
		شد تا تمام		
		صد بیست		
		دینار باشد		

۱- روی مرسوم خازن و مبادل به خط اریب نوشته است «مکرر».

و شرط رفت که هر یکی ازین ده نفر طالب علم پنج سال درین بقعه ملازمت تحصیل نمایند، و چون این پنج سال بگذرد متولی ایشان را تبدیل کند به دیگران که امثال ایشان باشند. و اگر در میانه این پنج سال بعضی از ایشان اعراض کند از تحصیل و کسالت پیش گیرد هم تبدیل کند. و همچنان شرط رفت از فراشان و سقایان که در روضه معین اند به حسب عادت به مهمات ایشان نیز قیام نمایند.

۵

### [مطالب در حاشیه، نیز به خط رشیدالدین]

در تاریخ منتصف شعبان سنه خمس عشره و سبعما [نه] شرط کردم که درین مدرسه سیزده نفر طالب علم دیگر باشند، سه نفر جهت تفسیر و حدیث و ده نفر جهت سایر علوم، و وظایف ایشان به موجب دیگران می دهند.

۱۰

و همچنین دو نفر معید دیگر باشند: یکی جهت سایر علوم و وظیفه او وازان معید دیگر آنک پیشتر معین شده، هر سال جهت معید دوست دینار رایج و هر روز شش من نان می دهند. و یک نفر جهت تفسیر و حدیث و وظیفه او هر سال صد دینار رایج و هر روز چهار من نان می دهند به موجب شروط ذکر [شده]

۱۵

و وجه این وظایف از حاصل موقوفاتی باشد که اضافه کرده شده. و همچنین شرط کرده ایم که .....<sup>۱</sup> هم از انجا برسانند و میاومه نان به موجب دیگر مرتزقه ربع رشیدی از حاصل موقوفات ربع رشیدی مستجد مذکوره می ستانند: مدرس هر یک هر روز پنج من، و معیدان هر یک هر روز چهار من، و هر یک از فقها [ی] بیست گانه هر روز سه من.

و چون درس گفتن در مدرسه اولی و انب است مقرر شد که تمامت به مدرسه روضه حاضر می شوند. و به موجبی که در فصل آخر وقفیه مشروح مذکورست به درس و املا و کتابت مصنفات خاصه [این] ضعیف ...<sup>۲</sup> برسبیل وجوب دادم و به افادت و استفادت سایر علوم برسبیل جواز اشتغال می نمایند.

۲۰

و تشریفات تمامت مدرسان و معیدان و متعلمان به موجبی که در آن فصل مشارالیه [اشارت] رفته و بر حاشیه این فصل نیز خواهیم نویستن بدان شرایط می دهند، و از آن مدرس علم طب و معید و متعلمان او همچنین، کتبه فضل الله بن ابی الخیر بن العالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی.<sup>۳</sup>

۱- مقدار يك سطر سائیده و محو شده است.

۲- يك كلمه محو شده است.

۳- تا اینجا مطلبی است که رشیدالدین در حاشیه نوشته و الحاق کرده است

## فصل سوم

در تفصیل و ترتیب امور دارالمصاحف و کتب الحدیث که در جوار  
مسجد شتوی روضه است و شروطی که بدان تعلق دارد و این بقعه  
نیز هم ابواب البر روضه است و در آن هم درانجا مفتوح است

[۱۶۶]

۵

شرط کرده شد که متولی هر سال دو نسخه تمام ساخته گرداند:

یکی جامع قرآن مجید درسی جلد به خطی نیکو تمامت معرب و معجم به اعراب و عجمی درست  
چنانکه مفید یک قرائت باشد از قراآت سبعة، و آن به قطع حال بزرگ بغدادی باشد و مذهب بر وجهی  
که منبئی باشد از اعشار و اخماس و رؤس آیات، و مجلد از ادیم یا سختیان ادیم کار.

۱۰

و دوم کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول به خطی نیکو به چهار جلد یا بیشتر به قطعی که مناسب

داند.

و گفتیم تا متولی جهت کتابت این نسخه مذکور از حاصل موقوفات دو نساخ حاذق را به اجارت گیرد تا  
یکی از ایشان درین بقعه شریف به کتابت مصحف مجید مشغول باشد، و دیگری به کتابت جامع الاصول بر  
کاغذی نیکو تا بقای آن بسیار باشد به مداد سیاه بغایت نیکو.

۱۵

و از حاصل این یک نیمه از اوقاف مستجد جلدها [ی] این دو نسخه و تذهیب مصحف و صندوق آن باحلی

مذهب بدهد ساختن.

و چون این هر دو نسخه تمام شده باشد بر صفت بزرگ روضه هر دو نسخه را حاضر کنند و میان منبر  
و محراب بر مرفعی نهند و آنه برای واقف این دعا بخوانند:

«سبحانک، اللهم یا منزل القرآن هدایة للانام و باعث خیر خلقک و خاتم رسلک محمد الذی بینت  
به الشرایع و الاحکام کما وفقت عبدک الفقیر الی رحمتک رشیداً الطیب لان وقف جملة من املاکھ شارطاً  
ان یتخذ و یتبیا بارتفاعها جامع القرآن و جامع الاصول فی احادیث الرسول فتقبله اللهم منه واجعله سبباً  
للثناء الجمیل فی العاجل و الثواب الجزیل فی الآجل و اغفر له و لمن سعی او یسعی فی اتمام هذا الخیر و لمن  
تلا من المصاحف و استفاد من الاحادیث او عمل بموجبها و اجعل لهم لسان صدق فی الآخیرین و احشرهم  
مع الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً.»

۲۵

و در آخر هر نسخه از مصاحف و جامع الاصول این کلمات بنویسند:

«اما بعد حمد الله علی ایدیه المتواقره و انعمه المتکثره و الصلوة علی خاتم الانبیاء محمد المصطفی و  
علی آله مصابیح الهدی، یقول العبد الضعیف الفقیر الی الله تعالی فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی المشتهر  
بر رشید الطیب جزاه الله خیراً، انی بتوفیق الله و حسن تیسیره استکتبت هذا المصحف من حاصل ما وقفته من

[۱۶۷]

املاک حسبما عین و فصل فی الوقفیه المکتوبه لذلک لیتخذ من حاصلها کل سنه جامع مصحف مکتوباً فی ثلثین مجلداً مذهباً مصححاً محرراً موضوعاً فی صندوق متکلف محلی بحلی حدیدیه مذهبه لیکون وقفا علی المسلمین من اهالی بلد کذا.»

و متولی نیز بر ظهر ورقی که این کلمات بر آنجا نویسته<sup>۱</sup> باشند بنویسد که این مصحف یا این جامع الاصول از برای اهالی فلان شهر نویسته آمد در ایام تولیت تا وقف باشد بریشان و بعد از ایشان بر عموم مسلمانان که آنجا باشند.

و هر متولی که باشد نسب خود را تا واقف پدر بر پدر بنویسد تا واقف را در دعا فراموش نکنند. بعد از آن هر سال حال این دو نسخه را عرض کنند بر قضات تبریز تا صورت حال را در مکتوبی ثبت کنند و به توقیع خود مشرف گردانند و آن مکتوب را به متولی تسلیم کنند و پیش هر قاضی از قضات تبریز بدان موجب مکتوبی باشد که خط متولی و مشرف و ناظر که مانند نایب متولی است یا نایب ایشان بر آنجا باشد، تا سال به سال این کار مضبوط باشد و در آن وهنی و خللی نیاید.

شرط دوم آنست که بعد از این متولی این اوقاف این دو نسخه را به شهری فرستد از شهرها [ی] اسلام و ابتدا به عظیم ترین شهرها کند، پس به عظیم ترین بروفق مقتضی رأی او، تا وقف باشد بر اهالی آن شهر و در جامع آن شهر بنهند و به وقت احتیاج بدان انتفاع گیرند.

و چون به تمامت شهرهای عظیم فرستاده باشند باز از سر گیرند و به همان ترتیب که به اول فرستاده باشند می فرستند، و به وقت فرستادن نوبتی در صفت بزرگ روضه میان منبر و محراب بر مر فعی نهند و به قاعده دعای مذکور بخوانند و بعد از آن بفرستند.

و اگر در غیر جامع آن شهرها که آن مصحف و جامع الاصول آنجا برده باشند به خواندن این دو نسخه احتیاج افتد به جایی دیگر که هم در آن شهر باشد نقل کردن هم مجوز داشته است، تا باشد که به صالح دعای اهل آن مجلس نیز در آید، ان شاء الله تعالی.

و مایحتاج یک نسخه از مصحف و جامع الاصول بحسب حال این زمان قیاس کرده با اجرت کتابت به هم در فصل مصارف اجمالی معین خواهد شدن.

اکنون می گویم که اگر چیزی زیادت از آن باید در زمانی دیگر متولی زیادت از آن بدهد، و اگر چیزی زیادت آید متولی آن را به دیگر مصارف خیر صرف کند، والله اعلم بالصواب.

۱- «نویسته» دوبار کتابت شده است.

## فصل چهارم

در تفصیل مصالح بیت‌التعلیم و اهل آن از معلم و متعلمان ایتم  
و اتابک ایشان، و این بیت‌التعلیم خانه‌ای است در روضه که بزرگ  
ترین خانها [ی] روضه است و مسکن معلم مجرد در آنجا باشد

۵

شرط کرده آمد از برای معلمی که در آنجا ده یتیم مستحق را تعلیم قرآن کند بر عادت، هر سال نقد رایج تبریز به مشاھرۀ صد بیست دینار، و به میاومۀ هر روز نان گندمین چهارمن.  
و از برای این ایتم ده گانه که ازین معلم قرآن آموزند، هر سال نقد رایج تبریز صد بیست دینار، و هر روز به میاومه نان گندمین ده من این تا هر یک را در سالی دوازده دینار زرودر روزی یک من نان بوده باشد.  
۱۰ و از برای اتابک این ایتم به شرط آنک زن داشته باشد، هر سال نقد رایج تبریز به مشاھرۀ شصت دینار، و هر روز به میاومه نان گندمین دومن.

## فصل پنجم

در تفصیل و ترتیب و تدبیر امور دارالحفاظ که آن عبارت است از قبه  
و از موضعی که بر در شبکۀ قبه قبلی است و در بیان ملازمت حفاظ و  
مداومت ایشان به تلاوت قرآن مجید و شروطی که بدان تعلق دارد

[۱۶۹]

شرط کرده آمد که بیست و چهار نفر حافظ خوش آواز معین باشند تا ایشان هر شبانروزی به نوبت سه سه پیش شبکۀ قبه که قبلی است و آنجا جهت ایشان موضعی ساخته در مقدار تمنی از شبانروزی بسویت سه نفر از ایشان به قراءت قرآن مجید مشغول باشند و در شبکۀ قبلی قبه گشاده باشد تا آواز در قبه می‌رود.  
۲۰ و می‌باید که مداومت قراءت به طریقی باشد که آواز قرآن به هیچ وجه و به هیچ سبب لیلاً و نهاراً ازان قبه منقطع نشود، مگر در وقت گزاردن نماز جمعه.  
و هر که از ایشان در شبانروزی به شب قرآن خوانده باشد در شبانروز تا لی به روز قرآن خواند، و هر ک در اول به روز خوانده در دوم به شب بخواند تا سویت میان ایشان مرعی باشد.  
و اما به روز جمعه باید که پیش از نماز در قبه بکشایند تا تمامت حفاظ در قبه روند و قرآن خوانند تا به وقت اجتماع جماعت جمعه در جامع ربع رشیدی. پس تمامت حفاظ از قبه بیرون آیند و سه نفر که قراءت قرآن بدیشان رسیده باشد به قرار بردر آن شبکۀ مذکور که آن برابر محراب مسجد جامع است و بدان نزدیک از پس امام به جماعت نماز گزارد و بعد ازان قرآن خوانند، و بیست و یک نفر در مسجد جامع روند و پیش از نماز جمعه عشری از قرآن بخوانند، و جمله روزهای جمعات برین وتیره گذرانند.  
و همچنان روزهای اعیاد هم پیش از نماز عید در گنبد و هم در جامع روضه این ترتیب نگاه دارند، و

۲۵

تمامت شبهای آدینه و شب رغایب و شب برات و شب قدر و شبهای عید و شب میلاد رسول علیه الصلوة والسلام و شب وفات واقف و شب نوروز پیش از نماز شام در اندرون گنبد روند و در آنجا نماز شام بگزارند و بعد از آن به ختم قرآن مشغول شوند.

و به موجبی که در شرط فراش شرح داده آمده شمع و فندیل برافروزند و بخور به کرات بسوزانند، و چون ختم تمام شود دعای واقف چنانکه عادت است بگویند، و ثواب آن ختم بدو فرستند و دعا کنند تا حق تعالی مثل ثواب آن بدو دهد، و همچنین در همه ختمها [ی] دیگر که کنند.

۵

و بعد از آن وظیفه حلوی گرم و نان تنک جهت ایشان معین شده به موجبی که در فصل ترتیب مایده [ه] و طعامها که نویسته آمده بستانند، و چون بیرون آیند فراش در بپندد و کلیددار کلید برگیرد.

[۱۷۰]

و چون مقرر چنانست که هر روز مجاوران جهت طعام خوردن به دارالضیافه جمع شوند بیست و یک نفر از ایشان حاضر شوند. بعد از تناول طعام عشری از آن قرآن بخوانند و دعای این ضعیف بگویند و ترحم فرستاده از حضرت حق تعالی آمرزش او طلبند، و سه نفر از ایشان به قرار بر در شبکه مذکوره قرآن خوانند.

۱۰

و هر چند شرط رفته که هر کس که به سفره حاضر نشود بخش او ندهند لکن این سه نفر حفاظ را مستثنی کرده ام و شرط کرده که این سه نفر که ملازم در شبکه مذکوره باشند بخش ایشان از طعام فراش ببرد و بدهد تا آن سه نفر آنجا تناول کنند، و ایشان نیز آش بسویت خورند و قرآن به نوبت بخوانند تا یک لحظه آواز قرآن منقطع نگردد.

۱۵

و چون در ماه رمضان و به شبهای مذکوره شرط کرده ایم که سفره بیندازند تمامت مجاوران آنجا طعام خورند، لاشک بعضی از شبهای آدینه و دیگر شبهای متبرکه که حفاظ را گفتیم که به گنبد روند در رمضان افتد، و اگر به سفره حاضر نشوند از طعام آن شبها محروم مانند، در چنان اوقات باید که بعد از نماز دیگر در گنبد روند و به ختم مشغول شوند. چون شب شود و سفره نهاده باشند جهت طعام خوردن زود به سفره حاضر شوند، و چون طعام خورده باشند عشری از قرآن بخوانند و دعای واقف به قرار به موجب معهود بگویند. بعد از آن دیگر باره باز پس روند و ختم تمام کنند و به موجب مذکور دعا کرده وظیفه معهود خود از حلوا و نان بستانند.

۲۰

لکن سه نفر که بر در شبکه قبه به نوبت قرآن خوانند ایشان به سفره حاضر نشوند تا آواز قرآن منقطع نگردد، به قرار به تلاوت قرآن مشغول باشند. حصه ایشان نان و گوشت و حلوا و برنج بدان در میان نان پیچیده معتمدی معین پیش ایشان برد و یک نفر قرآن میخواند تا دو نفر آش بخورند. بعد از آن دو کس قرآن خوانند تا یک نفر طعام بخورد. غرض آنکه قطعاً رخصت نیست که یک لحظه آواز قرآن خواندن منقطع گردد.

۲۵

[۱۷۱]

و به موجبی که شرح داده شد باید که در تمامت جمعیتها و سماعها و سفره ها که بیندازند حفاظ بدان سفره و طعام و جمعیتها حاضر شوند و عشری از قرآن بخوانند و دعای واقف بکنند تا ایشان را نیز ثواب باشد و برکات



قرآن به همگنان برسد، ان شاء الله العزیز.

و خازنی و کلیدداری این قبه را شرط کرده‌ام جهت فرزند طوقل بن سو تقور بن عبدالله و بعد از او برای اولاد او و بعد از ایشان برای اولاد اولاد نسلاً بعد از نسل، به شرط آنکه محظوظ باشند به صلاح و امانت و محفوظ باشند از فسق و خیانت، و هر گه که بعضی از ایشان فاسق باشند یا خیانت کار متولی صلحارا از ایشان بدین خازنیت و کلیدداری مشغول گرداند دون انفساق، و رسم خازن بر آن صالح جاری دارد. و اگر تمامت فاسق شوند یا هیچ یک از ایشان باقی نماند متولی از برای اعتناق این خازنیت و کلیدداری کسی را که صواب بیند از ارباب مروت و عفاف نصب کند و مرسوم خازن و کلیددار را سنة فی السنة بدفعی رساند تا در مصالح خود صرف می کند و بدین عمل اشتغال می نماید، و اگر فسق از اولاد فرزند طوقلی<sup>۱</sup> زائل شود یا از اولاد اولاد او هر کدام که فسق نداشته باشد نسلاً بعد نسل بدان سبب استحقاق او باز عاید شود، و بر متولی لازم باشد که بدین عمل وی را نصب کند جهت زوال مانع از نصب مباشرت این شغل. و فی الجملة مادام که در نسل فرزند طوقلی<sup>۱</sup> یک کس از اهل صلاح موجود باشد این خازنیت و کلیدداری از آن وی باشد و به کس دیگر ندهند. و جهت هر یکی ازین حافظان مذکور شرط کرده‌ام از حاصل این یک نیمه، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره پنجاه دینار، و هر روز به میاومه نام گندمین سه من.

و جهت خازن و کلیددار مذکور و هر کس که بعد از بدین خازنیت و کلیدداری قیام نماید شرط کرده‌ام [۱۷۲] هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره سیصد دینار، و هر روز به میاومه نان گندمین چهار من. ۱۵ و جهت فراش این قبه، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره چهل دینار، و هر روز به میاومه نان گندمین دو من.

و جهت مایحتاج [شمع و] عطر شرط کرده‌ام، هر سال نقد رایج تبریز صد دینار تا شمع را به وقت احتیاج برافروزد و عطر را در وقت قرائت پیش حفاظ بخور کنند و در اندرون شبکه قبه نهند تا دماغ ایشان نیز آسوده و مروح گشته دعائی که از سر آسودگی دماغ بعد القراءه جهت واقف کنند به اجابت اقرب باشد، ان شاء الله تعالی. ۲۰

و شرط کرده‌ام که از حاصل این اوقاف هر شب آدینه هشت دینار زر رایج تبریز در ساختن حلوا صرف کنند و با پانزده من نان تنک به حافظان دهند.

### فصل ششم

۲۵

#### در تفصیل امور خانقاه و مصالح آن

شرط کرده‌ام از برای شیخی که درین خانقاه به وظایف شیخوخه و ارشاد مریدان مجاور و ملازمت طاعات قیام نماید، در هر سال ازین یک نیمه از حاصل اوقاف نقد رایج به مشاهره صد پنجاه دینار،

۱- درین دو مورد صریحاً «طوقلی» است و در مورد اول (سطر دوم) «طوقل».

و هر روز به میاومه نان گندمین ده من.

وازر برای پنج نفر صوفی بسویت، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره صد پنجاه دینار، و هر روزه به میاومه نان گندمین پانزده من.

و از برای خادم که درین خانقاه به وظایف خادمی قیام نماید از سفره انداختن و مایده نهادن و آب گردانیدن بر اهل مایده و سفره برگرفتن بعد از اتمام وظیفه تناول و مجاور و مسافر را خدمت کردن و با ایشان طریق مداراة مسلوک داشتن و سنگ استجمار و ابریق آب درمبرز معد گردانیدن، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره چهل دینار، و هر روزه به میاومه نان گندمین دومن.

و پیشتر چون جهت اهل خانقاه دو خادم شرط کرده بودیم و اکنون سفره جهت اهل خانقاه در جانب ایمن ازان دارالضیافه می اندازند<sup>۱</sup> جهت دارالضیافه از ابواب البیر اولیش نبوده.

لکن خانقاه چون موضعی نزه و پاکیزه است و به سبب سفره انداختن جهت مجاوران و مسافران در آنجا خانقاه چرکن می شد و به وقت وحل خود به زیان می آمد و از طهارت بیرون می رفت به سبب پای افزار - های نجس در آنجا بردن.

بدان سبب این دارالضیافه با مطبخ و حوایج خانه و مرافق تحتانی و فوقانی جدایگانه بیرون خانقاه ساخته آمد تا هم دود مطبخ از اهل خانقاه دور باشد و هم جهت اهل خانقاه و مجاوران سفره در جانب ایمن دارالضیافه که بدیشان مخصوص کردیم بیندازند و اهل خانقاه و مجاوران بدان جایگه روند و تناول وظایف سماغ هم در آنجا به جای آرند.

و چون اهل خانقاه تناول در دارالضیافه کرده و خادمان ایشان را بدان جایگه صفت کرده باشند پس اهل خانقاه را همان دو خادم بوده باشد و ازان کم نشده.

و همچنان جهت طبخ مایده سفره خانقاه سه مطبخی معین کرده بودیم و اکنون چون دو مطبخ بیرون خانقاه متصل دارالضیافه احداث کردیم:

یکی جهت دارالضیافه ایمن تاجهت مجاوران آس در آنجا طبخ کنند و یکی جهت دارالضیافه ایسر تا در آنجا جهت مسافران آس طبخ کنند.

و مجاوران را همچنانک گفتیم در طرف ایمن از دارالضیافه آس دهند و مسافران را در طرف ایسر آنچنانک به هم مختلط نشوند، و لکن از حال یکدیگر باخبر باشند و طعامها [ی] ایشان متفاوت نباشد تا جنس و ناجنس و آشنا و بیگانه به همدیگر نیامیزند و از یکدیگر متضرر نشوند.

۱- در حاشیه هم به خط رشیدالدین الحاق شده است،

«در تاریخ منتصف شعبان سنه خمس عشره و سبعمائه شرط کردم که درین خانقاه پنج نفر صوفی دیگر باشند و وظایف ایشان از میاومه و مشاهره به موجب پنج نفر که پیشتر معین شده اند می رسانند و بر وظیفه شیخ هر سال مبلغ صد پنجاه دینار رایج زیادت کرده تا تمام سیصد دینار باشد، این جمله از حاصل موقوفاتی که اضافه کرده شده. کتبه فضل الله بن ابی الخیر ابن العالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه.

و مطبخی دیگر در بازار شهرستان رشیدی تاجت مسکینان بی‌سروسامان، آن جایگاه طبخ کنند و همان جایگاه آش دهند در دارالمساکین به‌موجبی که در فصل هشتم به‌شرح خواهیم گفتن و شرط آن را تقریر خواهیم کردن، و این ترتیب و ضبط همه جهت آن کرده شده | تا مجاوران و مسافران به‌صحبت مساکین و فقرا [ی] بی‌سروسامان متضرر نشوند.

۵ پس معلوم شد که دارالضیافه و مطبخ آن و مطبخ دیگر مسکینان و جای ضیافت ایشان جمله ضمیمه خانقاه است و جهت مصلحت اهل خانقاه احداث کرده، لاجرم ازان سه مطبخی دو مطبخی گفته آمد تا در مطبخ دارالضیافه جهت این دو فرقه که مجاوران و مسافران اند طبخ کنند و جهت فرقه دیگر که مساکین اند در مطبخی که جهت مساکین در شهرستان ربع رشیدی تعیین کرده آمد آن یک مطبخی طبخ کند. پس همان مطبخی به‌قرار باشند به وجه احسن واجود، و ضرر از جمله سه طایفه بر چندین وجه مندفع.

۱۰ و شکی نیست که نزد مجاوران و مسافران ترک تناول اولی باشد از اختلاط باغیر جنس برسر سفره عام، و اهل تمیز را که مردم خانقاه اند طهارت و نظافت خانقاه و فرش و بسط آن خوشتر آید از تناول برسر سفره عام بامسافر و مجاور در خانقاه.

و همچنان شرط کرده آمد از برای فراش خانقاه که به‌وظایف فراشی قیام نماید از کنس خانقاه و توابع آن و رش آب و بسط زلالی و حصرو طی آن و سایر اعمال فراشان، هر سال نقد رایج تبریز به‌مشاهره سی‌دینار، و هر روز نان گندمین به‌میاومه دو من.

۱۵ و از برای یک نفر سقا که جهت تمامت اهل خانقاه بقدر کفایت ایشان آب کنند، هر سال نقد رایج تبریز به‌مشاهره پنجاه دینار، و هر روز به‌میاومه نان گندمین دو من.

و از برای یک نفر بواب، هر سال نقد رایج تبریز به‌مشاهره سی دینار، و هر روز نان گندمین به‌میاومه دو من.

۲۰ و از برای مشعله‌دار و سراجی که بر در خانقاه و دارالشفای بدین عمل مشغول شود یک نفر، هر سال نقد رایج تبریز به‌مشاهره سی دینار، و هر روز نان گندمین به‌میاومه دو من.

و از برای یک نفر خازن که محافظت فرش و طرح و آلات خانقاه کند، هر سال نقد رایج سی دینار، نان هر روز دو من. |

[۱۷۵]

۲۵

### فصل هفتم

در تفصیل امور دارالضیافه و توابع آن  
از مطبخ و بیت‌الحوایج و فوقانیات و تحتانیات

و این دارالضیافه دو جانب دارد که به‌تخصیص واقف مخصوص گشته است:

جانب ایمن جهت مجاوران  
 شرط کرده آمد از برای یک نفر خادم، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره سی دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.  
 و از برای دو نفر فراش بسویت، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره شصت دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه چهار من. ۵  
 و از برای مطبخی از دو نفر بسویت، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره شصت دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.  
 و از برای سقا از یک نفر، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره پنجاه دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.  
 و از برای بواب از یک نفر، نقد رایج تبریز به مشاهره سی دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من. ۱۰  
 و از برای مشعله دار و سراجی که در مفتح الابواب باشد که در دارالضیافه نیز آنجا است از یک نفر، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره سی دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.  
 و جهت مآکولات میاومه مسافران و مجاوران، هر روز نان گندمین شصت پنج من، نقد رایج تبریز شش دینار نیم سه تسو.

## حرف

جهت مجاوران ازان جمله که تعیین رفت و شرح و تفصیل انواع آنها  
 که بدان مبلغ ترتیب کنند و کیفیت آش دادن و جمعیت ساختن |

به قرار آنک یک نوبت چاشتگاه سفره بیندازند و هر کس که مجاور باشد حاضر شود و با همدیگر تناول کنند، اگر بسیار باشند و اگر اندک باشند، و هر کس که حاضر نشوند بخش او ندهند مگر آن سه نفر حافظ که به نوبت قرآن خوانند - ایشان را دوکاسه آش و یک من نان بدهند از سر سفره. ۲۰  
 و شبهنگام به مجاوران چیزی ندهند، چه آنچه جهت ایشان تعیین رفته بود این است که به وقت چاشتگاه بدیشان می دهند و مقدار آن نان و آش و قیمت مایحتاج آن این که مفصل می گردد:

نان گندمی ————— ن  
 واجب یک روزه  
 نقد رایج تبریز ————— ز  
 جهت مصالح هفتاد کاسه آش  
 واجب یک روزه از سه لون  
 سی پنج من  
 چهار دینار نیم

وتفصیل آن هفتاد کاسه آش این است:

ح	لیمانه	ت	رش	ن	خ	و	د	ا	ب	ه
	بیست کاسه	سی و پنج کاسه	پانزده کاسه	چهار دانگ	نیم دینار	نیم دینار	نیم دینار	نیم دینار	نیم دینار	جهت پختن این آشها
	پنج دانگ و نیم	دو دینار	چهار دانگ	گوشت	نخود	گوشت	گوشت	گوشت	گوشت	سایر
۵	گندم	گوشت	ناردان	گوشت	هشت من	هشت من	هشت من	سه من و	سه من و	حوایج .... جهت
	نهمن	پنج من	میویزیا	و سه ربع	دو دانگ	دو دانگ	دو دانگ	سه ربع	سه ربع	این آشها
	دانگ نیم	چهار دانگ	سماق یا	منی	منی	منی	منی	منی	منی	پیاز، چغندر، زیره و
			سرکه یا	یک دینار	یک دینار	یک دینار	یک دینار	نیم دینار	نیم دینار	گشنیز،
			ماست	دو دانگ	دو دانگ	دو دانگ	دو دانگ	دو دانگ	دو دانگ	زعفران دو دانگ
۱۰			پنج دانگ							

## ر ف

[۱۷۷]

جهت مسافران

فان گندمین، سی من

۱۵

جهت مسافران  
فان گندمین، سی من

جهت	جهت
چاشنگاه که با آش	شبهنگام که با نان
به هم خوردند	خورش خوردند از انج
	معد باشد

۲۰

پانزده من

پانزده من

ازنقه

جهت مصالح سی کاسه آش که چاشت خوردند

دو دینار سه تسو

\* در دوکناره بیاض این صفحه دو حاشیه، هم به خط رشیدالدین آمده است که اینجا آورده می شود؛  
[حاشیه سمت راست]

۲۵

در تاریخ منتصف شعبان سنه خمس عشره و سبعه مائه چون آش جهت مجاوران زیادت گردانیدم سبب زیادتی مرتزقه يك نفر  
حوایج دار نیز زیادت کردیم و وظیفه او بدین موجب معین گردانیدیم از موقوفات مجده،  
نقد رایج هر سال به مشاخره  
نان به میاومه هر روز  
سهمن  
کتابه فضل الله بن ابی الخیر بن العالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی  
[حاشیه سمت چپ]

در تاریخ منتصف شعبان سنه خمس عشره و سبعه مائه چون عدد مرتزقه این ابواب البر زیادت گردانیدم شرط کردم که جهت  
اضافت سفره مجاوران هر روز سی پنج من نان دیگر و چهار دینار نیم رایج دیگر اضافه کنند تا مضاعف گردد و هم به موجب مذکور آش  
دو چندان همواره ترتیب می کنند جهت مجاوران تا ایشان را کافی باشد و وجه این زیادت از حاصل موقوفات مجده باشد،  
کتابه فضل الله بن ابی الخیر بن العالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی.

و آن آش باید که بدین تفصیل ترتیب کنند:

تشریحی	حلیه	نخود	حواجج و همیمه
ناردان یا سماق یا ماست یا سرکه	ده کاسه	۸ کاسه	حواجج از همیمه
دوازده کاسه	دو دانگ سه تسو	دو دانگ	پیاز و مطبخ
پنج دانگ تسویی	گندم	گوشت	چغندر
تشریحی	یک من نیم	نخود	و غیرهما
گوشت	دو من نیم	یک من	دانگ نیم
دو دانگ	سه تسو	نیم دانگ	دانگ
سه من		دانگ نیم	تسویی
دو دانگ			
سه تسو			

۵

۱۰

شرط کرده آمد که هر مسافرو وارد که به ربع رشیدی برسد اگر وی را در تبریز و قرب آن مسکنی باشد وی را در ربع رشیدی فرو نیارند، و اگر وی را مسکن نباشد فرو آرند، و اگر از مردمان متمیز باشند یعنی با خادم و با مرید به هم باشند پس ایشان را در غرفها فرو آرند که در غلام گردش آشکوب بالاین مفتوح الابواب است و بر سر درگاه بیرونی ربع رشیدی به جانب شرقی و شمالی، غیر آنچه بر بالای دارالضیافه و حواجج خانه و مطبخ است، چه آن جهت حواجج مأكولات و حواجج و مایحتاج دارالضیافه و غیره معین شده است و به وقت طعام خوردن البته به دارالضیافه حاضر شوند. چه شرط رفته است که طعام البته در دارالضیافه خوردند.

[۱۷۸]

۱۵

و اگر متمیز نباشد بلکه تنها باشد اگر گدای و سؤال کننده نباشد وی را در دارالضیافه فرو آرند و شب نیز در آنجا باشد، و هر کس که وی را فرومی آورند اقامت در آنجا بیش از مدت سه روز نکند، و در آن سه روز ایشان را بر سر سفره جهت مسافران در دارالضیافه می برند و جهت هر یک نیم<sup>۱</sup> نان گندم معین بنهند و انواع آشها و طعامها که ساخته باشند از سه نوع به وجهی که معین شده و در امور دارالضیافه مقرر گشته، به وجهی که در هر کاسه ربع یک من گوشت باشد بنهند و آن را به جمعیت بخورند، و بعد ازان بر وجهی که در شرط آنجا مقرر گشته متفرق شوند و در آخر روز به عدد هر یک نیم<sup>۱</sup> نان با نان خورشی که مناسب و ملایم باشد از فواکه و لبنیات و محلات و شیرینیا و ترشیا از هر جنس که میسر گردد یک نوع بدیشان دهند.

۲۰

و اگر در میانه روز مسافری برسد بعد از آنکه مایده برداشته باشند عجاله الوقت را جهت او از انواع مأكولات آنچه حاضر باشد و متولی و بواب او مصلحت بینند پیش او بنهند، و در آخر روز به مایده ای که معین شده با جماعت حاضر گردند.

۲۵

و چون سه روز بگذرد همه روانه شوند. چه بعد از سه روز ایشان را هیچ وظیفه نیست و بدیشان چیزی

نخواهند دادند.

۱- (= نیم من)



[باب سوم قسم دوم، فصل هشتم: کیفیت آتش دادن درویشان] [۱۳۳]

و اصلاً علف چهارپایان ایشان و هیچ کس دیگر که آنجا رسند ندهند، نه در مدت سه روز که ایشان را آتش می دهند و نه در ماورای آن.

و به وقت عزیمت مسافران هر کسی را که به پای افزاری احتیاج باشد و او را نباشد، یا در ترتیب او را زحمتی رسد، متولی از حاصل وقف یا افزاری به وی دهد و مسافران را با تر حیب روانه کند.

و در | شبها ایشان را روشنائی و چراغ به وجهی که در فصل روشنائیها مقرر گشته ترتیب کنند. [۱۷۹]  
و آب جهت وضو ساختن و ساختن مهمات آنجائین تمامت باید که مضبوط باشد، و فراشی که جهت آنجا معین شده ملازمت ایشان نماید، و آنچه از وظایف فراشان باشد به تقدیم می رساند.  
و اگر این نازلان مسافر از جماعتی باشند که به سؤال احتیاج داشته باشند ایشان را از دیگر درویشان معین شده که آتش بدهند از آنجا خورند نه از دارالضیافه، و ایشان به دارالمساکین که آنجا آتش مسکینان معین شده روند.

### فصل هشتم

در باب کیفیت آتش دادن به درویشان و مساکین از دیگی که معروف است به دیگ مسکینان

در موضعی که جهت آن معین کرده ایم و آن در بازار شهرستان رشیدی است

و سبب آنکه در دارالضیافه ربع رشیدی معین و مقید کرده که کدام طایفه در آنجا آتش خورند به موجبی که احوال آن درین فصل سابق بیان کرده آمد، و مسکینان در آن طایفه که آنجا آتش خورند داخل نه، نخواستیم که درویشان و مسکینان که ایشان را در آنجا راه نباشد از مختصر خیری که می کنیم محروم مانند. بدان سبب مقرر کردیم که هر روز صد کاسه طعام، هر کاسه ای یک پاره گوشت که خمس منی باشد با دو تانان از آنچ در تبریز مشهور است به نان سیجانی و تقریباً نیمین باشد به درویشان مسکین می دهند و این آتش و نان غیر آن آتش و نان است که در دارالضیافه ربع رشیدی به مجاوران و مسافران می دهند، و ترتیب آن بدان وجه و شرط می رود که این آتش را در شب بپزند چنانکه روز پخته باشد.

و نان | به موجبی که در فصل ترتیب نان آمده خباز بر سر مشا آن نهاده با دیگر میاومات به ربع رشیدی برند و آنجا برکشند و هر تنی معتمد که متولی بر سر آتش مسکینان نصب کرده باشد بامداد پگاه به ربع رشیدی رود و نان آنجا قبض کند و در حال به مطبخ آتش مسکینان آرد و قطعاً رخصت نیست که به علت آنکه دوکان خباز آنجا نزدیک ترست یا به عذری دیگر نان را نه از آن موضع معهود ستانند. [۱۸۰]

و در مطبخ بسته دارد تا هیچ بیگانه بر در آن نرود تا درویشان و مسکینان پیش از آنکه معهود است که هر کس به کاری مشغول شوند در دارالمساکین جمع شوند و هر یک کاسه ای آتش با دو تانان به موجب مذکور بستانند. اگر خواهد آنجا بخورد و اگر خواهد ببرد با اطفال و یا با کسی که خواهد بخورد. اما آن کسان که خواهند که دران دارالمساکین بخورند مرتب ایشان را آتش با کاسه سفالین بدهد تا بخورند، و در دارالمساکین

را بسته دارند تا کاسه بازپس دهند و برون [نبرند].

و ترتیب آتش دادن و شرط آن چنانست که بواب بردار استاده باشد تا چون فقرا و مساکین در آنجا آیند می شمارد تا چون صد نفر می شوند در بیند و دیگری را که پستر آید در آنجا نکذارد و جماعت فقرا و مساکین که در آنجا آمده باشند بواب را مددکنند تا نگذارند که کس زیادت در آید. چه اگر زیادت در آیند لاشک از آتش و نان ایشان چیزی باکم باید کردن و بدیشان دادن که زیادت در آمده باشند.

۵

و چون در اندرون آیند همه در صفاها به صف بنشینند. تا همه به صف نشینند قطعاً آتش ندهند. چون به صف نشسته باشند از آن کس که به جانب ایمن نزدیک در نشسته باشد آغاز کرده پنج نفر بر خیزند و نزدیک شبکه مطبخ روند و آنجا باز ایستند تا مرتب که متولی نصب کرده باشد کاسه ایشان بستانند و مطبخی به کفچلیزی که متولی آن را عیار ساخته بدو داده باشد دو کفچلیز پر آتش در کاسه کند و یک پار [ه] گوشت که خمس منی باشد در آن نهاده با دو تا نان به هم از اندرون مطبخ به شباک بیرون دهد.

[۱۸۱]

۱۵

و چون آن پنج کس بستانند با جای خود روند پنج کس دیگر که بدیشان پیوسته باشند بر خیزند و پیش شباک روند و بر همان موجب بستانند و به جای خود آیند، و بر همان ترتیب و وتیره پنج پنج می روند و می ستانند. تا وقتی که همه بستانند فراش باید که در بسته باشد و کلید بر گرفته، تا چون همه سته باشند و آنانک آتش در آنجا خورند تمام خورده و کاسه باز پس برده و از بیرون شباک به مطبخی سپرده، و آنانک آتش خواهند که بیرون به کاسه خود بستانند و نگاه دارند تا چون در باز کنند بیرونند، و تا وقتی که فراش و مرتب را محقق نکرده که کاسه تمام باز داده اند در باز نکنند.

۱۵

و هر کس که در آنجا جهت آتش ستنن با دیگری جنگ کند مرتب آتش بدیشان ندهد، خواه محق باشد و خواه مبطل. بخش ایشان بدان جماعت دهد که در آنجا جمع باشند و با یکدیگر جنگ نکرده باشند، و آن جماعت مدد مرتب و فراش باشند و ایشان را که جنگ کرده باشند بیرون اندازند و چیزی بدیشان ندهند. و مایحتاج آتش بدان وجه باید کردن که حوائج آن به وقتی که ارزان و موافق باشد بخزند و همانجا که متصل مطبخ است در انبار محفوظ و مضبوط دارند، و هیزم و دیگر مایحتاج آن همچین.

۲۵

و البته چنان باید که مالاکلام یک ماهه را وجه از پیش داده باشد تا خرید [ه] و در انبار معد داشته باشد، تا هم موافق بخزند و هم تقصیری نیفتد، و اگر دو سه ماهه و بیشتر موافق توان خریدن بهتر باشد، و گندم و آرد و عدس یک ساله ترتیب باید دادن و در انبار کردن تا معد باشد.

[۱۸۲]

و جماعتی که ملازم آن باشند باید که تمام معتمد باشند و امین و متدین و قطعاً پیرامون مسکرات نگردند و در حوائج آن خیانت نکنند و آتش پاک پزند و خوش طعم و دیگ و کاسه پاک دارند، و وقتی که گوشت گوسفند موافق دست ندهد به گوشت گوسفند نپزند بلکه گوشت گاو پزند، و این آتش که پزند لاشک یک نوع باشد، اما بلغور، اما آتش از آرد که آن را اوماج می گویند. و اگر وقتی، نعوذ بالله، کمتر یافت شود و گاورس دست دهد آتش گاورس بپزند.

۲۵

[باب سوم، قسم دوم، فصل نهم: امور دارالشفاء و شرابخانه] [۱۴۵]

و باید که در هر موسمی حوایج درکنند. درمستان یا کرب یا شلغم یا گزر پاره کرده دراندازند و در وقتی که آن نایافت باشد و موسم آن گذشته باشد از سبزیها مانند گندنا و برک چغندر و اسفناخ و برک پیاز و پیاز در آتش کنند، و البته باید که در همه اوقات قدری عدس با آن به هم آمیخته درکنند، و نمک چندان کنند که نه شور باشد و نه بی نمک، و همواره قدری زیره و کشنیز کوفته به وقتی که دیگر از آتش فرو گرفته بر وی اندازند تا خوش بوی کند.

۵

و مقدار مایحتاج و اجرت عمل آن علی حده در فصل مصارف نویخته شده باشد تا بدان موجب متولی تعرفه مشرف و ناظر ترتیب دهد، ان شاء الله تعالی.  
و وجه مایحتاج آتش و عمل دارالمساکین بدین موجب است که مفصل می گردد<sup>۱</sup>:

مصالح آتش دارالمساکین	اجرت عمل دارالمساکین	سایر مصالح دارالمساکین
نقد	اجرت	اصلاح <sup>۲</sup> .....
هر روز	مطبخی	دیگ و کفچلیز کسه سفالین
دوازده دینار	در سالی	ده دینار شصت دینار
در سالی چهار	نقد	اجرت روشنائی
هزار سیصد بیست	ده دینار	هر روز دو من
دینار جهت تمام... <sup>۲</sup>	نان	هفتصد بیست من
و حوائج... آن <sup>۲</sup>	هر روز دو من	..... <sup>۲</sup>
به موجب... <sup>۲</sup>	..... <sup>۲</sup>	..... <sup>۲</sup>

۱۵

۱۵

### فصل نهم

۲۰

[۱۸۳]

در تفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه و مخزن ادویه و تدبیر و ترتیب بیت الادویه و علاج بیماران و کیفیت و کمیت آن و تعیین عمل آن و اخراجات درویشانی که آنجا وفات کنند و شروطی که بدانجا تعلق دارد

۲۵

شرط می رود که طبیبی حاذق ملازم آن باشد و بکرة و عشیاً مداوات کند و کمال اشفاق به جای آورد و مسکن او در آن خانه باشد که در جنب دارالشفاست به جانب ایمن که آن معروف است به دارالطیب.  
و باید که آن طبیب قادر باشد بر درس طب گفتن و دو متعلم را همواره درس گوید بر رواق دارالشفاء نزدیک شبکه از جانب جنوب، و آن رواق معروف است به رواق المرتبین.  
و باید که آن دو متعلم مردم زیرک باشند و در تحصیل علم طب مهوس و مجد و متدین و امین باشند و

۱- موارد «وجه مایحتاج» که پس ازین آورده می شد در حاشیه هم به خط رشیدالدین الحاق شده است.  
۲- در این موارد کلماتی به علت پریدگی لب ورق از بین رفته است.

مسکن ایشان درحجر [ه] های پائین که بر پشت حوالی داروخانه است باشد، و مدت پنج سال ملازمت نمایند. و چون علم در آن پنج سال بدان مقام رسانند که قادر باشند بر علاج بیماران، و استاد ایشان را معلوم شود که لایق آن شده اند که در علاج بیماران شروع کنند و در آن ماهر گشته باشند، به موجب عادت است اجازت ایشان بنویسد تا ایشان در علاج شروع کنند.

و زیادت از پنج سال اجازت نیست که در آن دارالشفای ملازم مدرس علم طب باشند. بعد از پنج سال بیرون روند تا دیگران که به موجب مذکور استعداد داشته باشند ملازم شوند.

و باید که طبیب مذکور تمامت کسانی که در ربع رشیدی مجاور یا مسافر باشند یا عملی آنجا باشند و رنجور شوند علاج کند و مناسب مزاج شربت و دارو و مزوره دهد و به علاج دیگری مشغول نشود، چه او را جهت علاج مجاوران و مسافران ربع رشیدی و عملی آنجا معین کردیم، فحسب.

و شرط رفته که به هر دوشنبه و پنجشنبه در دارالشفای بازکنند و در این دو روز مذکور این ادویه که مفصل می شو [د] به جماعت سکان و ملازمان و مجاوران ربع رشیدی و شهرستان رشیدی و جماعتی که به همسایگی منسوب تر باشند دهند.

و شرط آنست که مجاوران و مسافران که در ربع رشیدی وارد شوند مقدم باشند، بعد از آن فرزندان واقف، بعد از آن صلحا [ی] عتقا [ی] واقف، بعد از آن عملی ربع رشیدی، بعد از آن باغبانان و برزگران موقوفات ربع رشیدی که از تبریز و ولایت آن باشند، بعد از آن سکان شهرستان ربع رشیدی، بعد از آن جیران شهرستان ربع رشیدی.

و این ادویه غیر آن ادویه است که گفته شده که جماعت مجاوران و مسافران و عملی ربع رشیدی را بدان علاج کنند.

و تفصیل ادویه که در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که در داروخانه باز کنند و به جماعت مذکور دهند این است:

از معاجین: تریاق فاورق و مشرودیطوس و رمادالعقارب و انوش دارو و ذوالمسک شیرین و طلخ و تریاق اربعه و فلونیا [ی] رومی و آئاناسیا و جوارشن کمونی و مفرحات مختلف.

و از ادهان: روغن بنفشه، روغن گل، روغن یاسمین، روغن خیری، روغن زنبق، روغن سوسن، روغن کدو، روغن بادام طلخ، و هر روغنی که بدان احتیاج افتد غیر روغن بلسان.

و از اکحال: ادویه چشم، شیافات، ذرورات، ضمادات متنوع خصوصاً شیاف ورد. و از مراهم: هر چه بدان انتفاع شاید گرفت.

و از ادویه مفرده: هر چه به تحصیل توان رسانید.

و از آلات: زرافه بدهند تا احتیاج ازان حاصل کنند و رهن بستانند تا باز پس آرند.

و از شیافات: شیاف خیط که آن را شیاف زحیر نیز گویند.

۵

۱۰

[۱۸۴]

۱۵

۲۰

۲۵

[باب سوم، قسم دوم، فصل نهم: امور دارالشفاء و شرابخانه] [۱۴۷]

- [۱۸۵] و چون این ادویه مذکور دهند باید که خازن و شرابدار هر دو در اندرون دارالشفاء | روند. طبیب بر در شبکه بنشیند و هر چیز که به کسی باید دادن بر کاغذی نویسد و به خازن دهد تا او در اندرون ترتیب داده بدان شبکه بیرون می دهد.
- و چون گفتم که مجاوران و مسافران و عمله و ربع رشیدی را طبیب علاج کند و دارو و شربت و مزوره از داروخانه بدهد چون هر یک را ازین جماعت مذکور مسکنی معین هست پس اگر رنجور شوند همانجا در مسکن خود بخسبند باید که طبیب برود و ایشان را ببیند و شرابدار را بگوید تا ترتیب شربت ایشان بکند و بدیشان دهد، و مطبخی مزوره ایشان در مطبخ دارالشفاء ترتیب داده بپزد تا تناول کنند.
- و مسافران مذکور را مقرر چنان کرده ام که اگر متمیز باشند، یعنی که ایشان راتبعی باشد، نزول ایشان در حجر [ه] های بالای درگاه بیرونی ربع رشیدی یا غلام گردش آن باشد، و این چنین کسان اگر رنجور شوند همانجا که نزول کرده باشند علاج ایشان بکنند.
- ۱۰ و اگر غیر متمیز باشند در دارالضیافه نزول کنند، و این چنین کسان اگر رنجور شوند ایشان را هر کجا که متولی مصلحت داند بنخوا باند و از جام خوابی<sup>۱</sup> که به دست فراش دارالشفاء باشد بدیشان تسلیم کند تا در آنجا افتراش کرده و طبیب دارالشفاء ایشان را علاج کرده و ازان رنج به فضل حق فرج یافته از صحت بدن و سلامت نفس سفر کنند، ان شاء الله تعالی.
- ۱۵ و اگر، عوذاً بالله تعالی، ازین رنجوران کسی وفات یابد باید که اگر از چیزی بازمانده باشد که به تجهیز او صرف کنند او را از وجوه موقوفات ربع رشیدی، از جمله صد دینار که معین کرده ام که هر سال جهت تجهیز و تکفین چنین کسان صرف کنند، بدهند. و اگر ازان متوفی چیزی بازمانده باشد تجهیز و تکفین او از خاصه مال او کنند نه از وقف.
- [۱۸۶] و به موجبی که گفته شد اگر از آن صد دینار مذکور که در وجه تجهیز و تکفین | است از جمله تجهیز مجاوران و مسافران و تکفین ایشان چیزی فاضل آید جهت تجهیز و تکفین درویشان که در شهرستان ربع رشیدی ساکن باشند صرف کنند، و اگر از ایشان نیز فاضل آید جهت درویشان ربع رشیدی صرف کنند، و اگر زیادت آید جهت دیگر درویشان صرف کنند تا آن صد دینار مذکور تمام در هر سال صرف شود.
- ۲۰ و جماعتی که به مهمات این دارالشفاء قیام نمایند و ملازم آن باشند لاشک ایشان را مشاوه و میاومه باید دادن این جماعت اند که مفصل می گردد و مواجب ایشان و مصالح ادویه و اشربه و مزوره بیماران بدین موجب است که مفصل می گردد:
- ۲۵

۱- (= جامه خوابی).



<p>متعلمه _____ ان</p> <p>علم طب</p> <p>دو نفر تا مدت پنج سال همچنانک در فصل فقها مذکور است</p> <p>هر سال نقد رایج تبریز</p> <p>شصت دینار</p> <p>و هر روز نان گندمین</p> <p>شش من</p> <p>این مجموع میان ایشان باشد بسویت.</p> <p>ج _____ راح</p> <p>یک نفر</p> <p>مشاهره ومیاومه اوهم به موجب کحال می رسانند.</p> <p>شرا ب _____ دار</p> <p>که شربت سازد و به طبخ وجوشانیدن آن قیام نمایدو ادویه و معاجین و شربت که طبیب فرماید ساخته گرداند و هر روز به بیماران دهد.</p> <p>یک نفر</p> <p>هر سال نقد رایج تبریز</p> <p>چهل دینار</p> <p>و هر روز نان گندمین</p>	<p>طبی _____ ب</p> <p>که بکرة و عشیا به معالجت بیماران ملازمت نماید و وظیفه کمال اشفاق به جای آرد و هر روز جهت دو متعلم درس علم طب بگوید بر رواق بیت الادویه تزدیک شبکه از جانب جنوب</p> <p>۵</p> <p>هر سال نقد رایج تبریز</p> <p>سیصد سی دینار</p> <p>بجه _____ ت</p> <p>تطب _____ ت</p> <p>درس طب</p> <p>صد هشتاد دینار</p> <p>۱۰</p> <p>صد پنجاه دینار</p> <p>نان گندمین هر روز</p> <p>ده من</p> <p>ک _____ ال</p> <p>که ملازم بوده به وظیفه کحالی قیام نماید یک نفر</p> <p>هر سال نقد رایج تبریز</p> <p>صد دینار</p> <p>و هر روز نان گندمین</p> <p>۲۰</p> <p>پنج من</p>
--	---

۱- در حاشیه صفحه ۱۸۷ به خط رشیدالدین دارد ،  
در تاریخ اواسط شعبان سنه خمس عشرة و سبعمائة شرط کردم که درین دارالشفای جهت اعادت درس طب یک  
نفر معید فاضل باشد و وظیفه او هر سال صد دینار رایج و هر روز چهار من نان بدهند.  
و همچنین سه نفر طالب علم دیگر باشند که تحصیل علم طب کنند و وظیفه ایشان به موجب دو نفر که پیشتر معین  
شده اند می رسانند.  
این جمله از حاصل موقوفه که اضافه کرده شده می دهند... (چند کلمه به علت بریدگی لب کاغذ از میان رفته)  
طبی برسبیل جواز و تشریف ایشان نیز به موجب دیگر مدرسان و معیدان... (یک کلمه سائیده شده) هر سال بدهند،  
کتابه فضل الله بن ابی الخیر ابن العالی المشتهر [بالرشید] بالطیب الهمدانی احسن الله عاقبتہ.



[باب سوم، قسم دوم، فصل نهم: امور دارالشفاء و شرابخانه] [۱۴۹]

<p><b>مطببخ</b></p> <p>یک نفر که مزورات طبخ کند و به بیماران دهد هر سال به مشاھرہ نقد رایج تبریز سی دینار</p> <p>۵ و هر روز به میاومه نان گندمین دو من</p>	<p><b>خازن</b></p> <p>یک نفر که ... آیات و ادویه را با معاجین و شربتھا و سایر ظروف ادویه محافظت نماید هر سال به مشاھرہ نقد رایج تبریز سی دینار</p> <p>و هر روز به میاومه نان گندمین سه من</p>
<p><b>سقا</b></p> <p>یک نفر که آب کشد هر سال به مشاھرہ نقد رایج تبریز پنجاه دینار</p> <p>۱۰ و هر روزه به میاومه نان گندمین دو من</p>	<p><b>خادم</b></p> <p>دو نفر که خدمت بیماران کند و لیلاً و نهاراً ملازمت ایشان نماید و جای و جامه و جامخواب ایشان پاک دارد هر سال به مشاھرہ نقد رایج تبریز شصت دینار</p> <p>۱۵ و هر روز به میاومه نان گندمین چهار من</p>
<p><b>واب</b></p> <p>یک نفر هر سال به مشاھرہ نقد رایج تبریز سی دینار</p> <p>۲۰ و هر روز به میاومه نان گندمین دو من</p>	<p><b>فراش</b></p> <p>یک نفر هر سال به مشاھرہ نقد رایج تبریز سی دینار</p> <p>و هر روز به میاومه نان گندمین دو من</p>
<p><b>جهت</b></p> <p>۲۵ مزوره رنجوران و هیمة مطبخ آن هر سال نقد رایج تبریز ششصد دینار</p>	<p><b>جهت</b></p> <p>ادویه و اشربه که بیماران مجاور و مسافر را به موجبی که تقریر رفته بدان علاج کنند و آنچ روز دوشنبه و پنجشنبه در دارالشفاء بازکنند و به مردم دهند هر سال یکهزار چهارصد دینار</p>

۱- يك كلمه ناخوانا، نام (?)



طایفه ازیشان چنانکه مفصل می آید.

اما شروطی چندکه عام است و مشترک میان تمامت ایشان، آن است که فرزندان و ذراری ایشان که در وجود آیند متولی که نوبت استحقاق تولیت بدو رسیده باشد ایشان را بر نسبت مادر و پدر وقف کند و در آن اجمال ننماید و جمعی عدول را بر آن گواه گیرد، و اگر در آن باب تقصیر کند و بر آن اصرار نماید و وقف نکند او از تولیت معزول باشد، و آنکه به موجب شروط من بعد از متولی خواهد بود و وقف کند و متولی او باشد، تا دایماً این عدد از غلامان و کنیزکان جهت وقف قایم باشند و فرزندان ایشان متعاقب می رسند.

و اگر یکی ازین غلامان متوفی شود و یا از عمل باز ماند به سبب کبر سن یا آنکه زمن شود یا حالتی دیگر که از بر او یا س حاصل گردد یکی از فرزندان او به جای او ثبت کنند، و اگر [او] پسر باشد اولی به اثبات او باشد، و اگر پسران او متعدد باشند هرک کافی تر و بصارت کار پدر او را بیشتر به نظر متولی او را در اثبات بر دیگران مقدم دارند.

و اگر از فرزندان او کسی نباشد که به استقلال رسیده قایم مقام او تواند بود متولی غلامی بخرد و وقف کند و به جای او ثبت کند تا این عدد همیشه برقرار باشد و مهمات و مصالح وقف در تعویق نیفتد.

و همچنان زن اگر یکی متوفی شود و در فرزندان ایشان یا زانی که از شوهر جدا شده باشند عورتی باشد که مناسب زوجیت او باشد و از طرفین رضا حاصل به زنی بدو دهند، و الا متولی کنیزکی بخرد و وقف کند، و البته جهت ایشان فرزندان زنان آزاد را در نکاح نیارند و همچنان کنیزکان مردم دیگر را، بلکه باید که دایماً زنان ایشان کنیزکان وقف ربیع رشیدی باشند و اولاد و ذراری ایشان را علی توالی الیالی و الایام و تعاقب الشهور و الاعوام بر نسبت آبا و امهات وقف می کنند و اصلاً در آن عدد نقصانی نیفتد.

و اگر تدارک از اولاد و ذراری ایشان متصور نشود متولی دیگری بخرد و وقف می کند و فرزندان ایشان را هر یکی به صنعتی و حرفتی که موافق و ملایم حال او باشد از خطاطی و قوالی و نقاشی و زرگری و باغبانی و کهریزکنی و دهقنت و معماری و سایر حرف بر وجهی که متولی مصلحت بیند مشغول می گرداند تا آن صنعت می آموزند و بدان کسبی می کنند و تا ممکن باشد صنعت پدر خود آموزشند، مثلاً پسر باغبان را باغبانی و پسر کهریزکن را کهریزکنی، و اصلاً رخصت نباشد که فرزندان ایشان را بگذارند که هنری که بدان تعیینی توان کرد حاصل نکنند و معطل مانند. چه آن عقلاً و شرعاً روا نباشد و ازان خللها خیزد.

و اما شروطی که به هر طایفه و بعضی ازیشان مخصوص است در چهار قسم منحصر است :

اول آنکه از غلامان بیست نفر<sup>۱</sup> ترک اند و هم:

قوتلوق بوقا بزرگ، قوتلوق بوقای کوچک، مغولتای بزرگ، مغولتای کوچک، توق...<sup>۱</sup> و باورچی، ایاز جامدار<sup>۲</sup> ختائی<sup>۳</sup>، تایتومور باورچی، قوتلوق تمور کوچک، اولجای، موامبولوق<sup>۴</sup>، ایسن، مادرختائی<sup>۲</sup>، التون بوقا ختائی<sup>۳</sup>، عبدالله اختجی، ایسن بوقا برادر قوتلوق بوقا کوچک، قوتلوق بوقا نقاش، توقتمور عجمی،

۱- به اندازه یک کلمه محو شده است (شاید، توقتمور) ۲- اصل بی نقطه (ظ = جامه دار) ۳- اصل بی نقطه

... ختائی<sup>۱</sup> باورچی، تغای تمون دواتی، مغولتای که مطربی می آموزد کمانچه‌ای.<sup>۲</sup>  
و شرط کردم که متولی میان ایشان نسبت و مزیت گوش دارد، و هر یک را از مرتبه علیا و وسطی و سفلی  
کاری که مناسب او باشد بدو حواله کند از تحصیل اموال و منالات وقف و شحنگی و معتمدی مواضع وقف و  
عاملی دیه‌ها و معماری و سرکاری و سرهنگی و فراشی و بوابی و خازنی.

۵ و مرسوم می که آن شغل را مقرر باشد بی قصور و احتیاس بدو می‌رسانند و او در اقامت و وظیفه عمل خود  
مقدور به تقدیم می‌رساند، و زیادت بر مرسوم می که مقرر است جهت رعایت و محافظت جانب ایشان هر روز  
شصت من نان به وزن تبریز، هر یکی راسه من به موجبی که در فصل کیفیت نان دادن به اصحاب و ظایف و مرسومات  
مقرر و معین شده است در ربيع رشیدی به موضعی که جهت تسلیم آن در تابستان و زمستان معین شده بدیشان  
دهند تا ایشان زیادت بر مرسوم عمل خود می‌گیرند و اصلا رخصت نه که خارج ربيع رشیدی بدیشان تسلیم  
کنند. ۱۰

و اگر یکی از ایشان متوفی شود و از وی پسری نماند عوض او از پسران دیگر ثبت کنند و مرسوم  
آن عمل و آن سهم نان هر روز به وی می‌دهند.

و اگر او را پسر باشد و در یکی منحصر و به استقلال رسیده البته او را ثبت کنند، و اگر او را پسران  
مستقل متعدد باشد هر کس کافی تر باشد چنانکه شرح آن داده شد او را به جای پدر ثبت کنند و مرسوم عمل  
و وظیفه نان که پدر [و دا] شته ازان او باشد بی شرکت غیر. ۱۵ [۱۹۲]

و اگر از وی غیر مستقل مانده به جای او از پسران دیگران یا غلامی که به تجدید خرد و وقف کنند  
اثبات کنند و مرسوم عمل بدو دهند و از وظیفه نان یک نیمه او تصرف نماید و یک نیمه نان به پسر غیر مستقل  
دهند و چون او به مرتبه استقلال رسد آن شخص را دور کنند و آن پسر را به جای پدر ثبت گردانند.  
و شرط کردم که تامادام که ایشان و فرزندان ایشان به وظایفی که در عهده ایشان باشد قیام نمایند و در آن  
تقصیر نکنند متولی ایشان را معزول نکنند و اگر خلاف آن کنند متولی داند. ۲۰

و فرزندان ایشان را بعد از آنکه آن بیست نفر قایم باشند به اکتساب صنعت و حرفت مشغول گردانند  
چنانکه مشروح گشته است. و از هر چ کسب کنند پنج سدس از آن ایشان باشد و یک سدس جهت وقف  
بستانند، اما آن را محفوظ دارند تا اگر وقتی یکی از ایشان متوفی شود و از وی اطفال و ایتم و ارامل بازمانند  
یا به حادثه و واقعه‌ای قرضی و احتیاجی مبتلا شود ازان حصه محفوظه به نظر متولی بی‌اسراف و تقصیر در  
مصلح ایشان صرف می‌کنند، و اگر یکی را عوض باید خرید و از آن حصه محفوظه وجهی باشد در بهای  
او می‌دهند. ۲۵

و اصلاً از اکساب ایشان به هیچ وجه دیگر چیزی صرف نکنند بلکه در استیفا یک سدس از اکساب  
ایشان بیرون آن بیست نفر که مثبت‌اند محافظت آن نظر بر رعایت جانب ایشان و مصلحت ایشان است تا

۱- اصل بی‌نقطه ۲- بعضی از اسماء در اصل بی‌نقطه است. ولی چون کلمات شناخته شده است بانقطه چاپ شد.

[باب سوم، قسم دوم، فصل یازدهم: غلامان ترک و سایر اصناف] [۱۵۳]

بهیچ وجه به دیگری محتاج نگردند و مکفی المؤمنه باشند.

و اگر متولی یا مشرف یا نایب متولی خواهد که آن بیست نفر را در کارهای خاصه خود استخدام کند رخصت نیست. اما اگر استخدام فرزندان ایشان یا بعضی از ایشان کنند ایشان را رخصت آن هست. اما بر آن تقدیر [۱۹۳] باید که ایشان را از وجوه خاصه خود بر نسبت غلامان خود جامگی و اخراجات دهند تا ایشان ملازمت نمایند و ازان هر سوم پنج سدس بر ایشان مقرر دارند و یک سدس اضافت محفوظ کنند، چه آن به حقیقت متضمن مصالح وقف و ساختن مهمات آن تواند بود.

دوم آنکه ازین غلامان صد پنجاه نفر به باغبانی و زراعت و عمارات باغات وقفی مشغول گردانند، چنانکه صد نفر در باغ رشید آباد و باغاتی که با آن منضم است از نجم آباد و دینا باد<sup>۲</sup> و باغ فردوس و باغ خانقاه که مجموع به هم پیوسته است، و همه این زمان به باغ رشید آباد مشهور است و تمامت باغات بسویت و نسبت آبی و دیمی معین کنند و بدیشان دهند.

و پنجاه را در باغ فتح آباد تا ایشان در آن باغات عمارت می کنند از بیل زدن و میو<sup>۲</sup> بریدن و درخت پاک کردن و نشانیدن میو<sup>۱</sup> و درخت و حفر جویها کردن و اگر دیواری بیفتد و ردم ثلمه های آن آبی مقدور ایشان و معهود باغبانان باشد آنرا به جای آرند؛ و چون بدان عمارات قیام نموده باشند یک ربع از ارتفاعات محل عمل هر یک چنانکه رسم تبریز و تمامت بلاد آذربایجان است بدو دهند و بیرون آن به زیادتی هر روزه سیصد من نان گندمین به وزن تبریز به موجبی که در فصل کیفیت تسلیم نان و وظایف آن و تعیین موضع تسلیم در ربع رشیدی بدیشان تسلیم کنند هر یک را هر روز دو من [دهند] تا آن را باربعی ارتفاع و ربع محل عمل خود در وجه اخراجات خود و عیال صرف کنند، و چون نظر بر رفاهیت ایشان داشته با آنکه ایشان وقف اند و به سبب عرف آن بلاد یک ربع از ارتفاع باغبانان را معهود بیش نبوده آن ربع بر ایشان مسلم داشت و زیادت بر آن هر روز دو من نان [گندمین] اضافت کردم. باید که ایشان نظر از خیانت و تردد به عمارت غیر قطع کنند و در عمارتی که بدیشان حواله رفت هر سعی [که توانند] به جای آرند و بعد از اتمام آن عمارت هر کاری که [۱۹۴] متولی مصلحت داند از عمارت خانه ها و باغات دیگر و زبل کشیدن و مکاری کردن و آنچه متولی مصلحت دیده اشارت کند به جای آرند و اهمال و تقصیر نکنند.

و همچنان شرط کردم که آن صد نفر را که در باغ رشید آباد و مایضاف الیه باشند به ده فرقه کنند چنانکه هر فرقه ای ده نفر باشند و یکی ازان بر آن نه نفر باقی مقدم باشد بر وجهی که مصلحت بینند به تعیین متولی، و تمامت آن باغات را به ده قسم کرده بسویت از آبی و دیمی بدیشان تسلیم کنند تا عمارت آن قسم در عهده آن فرقه باشد، و این صد نفر همیشه در آن باغات باشند و البته به جایی دیگر نروند تا عمارت این باغها مکمل باشد. مگر وقتی که بغایت کمال رسیده باشد و بودن ایشان به تمامت آنجا فایده نبود. بعد ازان اگر بعضی را مصلحت دیده جایی دیگر به کارها مشغول گرداند شاید. اما باید که ایشان تمامت آنجا ساکن باشند و آنچه

۱- کذا در اصل ۲- کذا، تلفظی است از مو.



شرط باغبانی باشد تمامت به جای آرند چنانکه به هیچ وجه خرابی بدان باغات راه نیابد، و بعد ازان نیز تا آنجا کاری ضروری باشد به جایی دیگر نروند.

و یکی را ازان صد نفر که متولی آثار نجابت و کفایت و تدبیر از وی بیشتر ادراک کند بر همه مقدم دارد تا او همچون حاکم و سرکار همه باشد و ایشان را نگذارد که معطل و بی کار باشند و از کار ایشان متفحص بود و آنچه ایشان را ارشاد باید کردن ارشاد کند، و او را هر سال از حاصل باغ رشید آباد و دیگر باغات که متصل آنست به وقت ادراک و تعیین ارتفاع مبلغ صد دینار رایج زیادت بر نانی که مقرر است بدهند از اصل ارتفاع، چنانکه از هر قسمی ده دینار اولاً بر گیرند، و بعد ازان از باقی ربعی بدان طایفه دهند و سه ربع جهت وقف محفوظ دارند، تا او در رعایت و مصلحت وقف اهمال و تقصیر نکند.

و همچنان شرط کردم که به هر طایفه ای و فرقه ای ازین ده فرقه و همچنان باغبانان فتح آباد | سه سر گاو ماده که متولی از حاصل موقوفات بخرد تسلیم کند تا بزرگ و مقدم آن ده نفر چنانکه مصلحت داند و به هر کس... [داند] بسپارد تا آن را نگاه می دارد و ترتیب علف و محافظت آن مجهود به تقدیم می رساند و به وقت تابستان و دیگر فصول که علف در باغات باشد هر طایفه ای از حصه خود علف ترتیب می کند چنانکه رسم است و به زیادتی آن متولی هر سال جهت هر یک سر گاو محقر پانزده دینار رایج به استصواب ایشان ترتیب علف می کند و به جنس بدیشان می سپارد تا در زمستان و دیگر وقتها که علف کمتر باشد آن گاو را بازماندگی نباشد، و همیشه عدد آن گاو را قایم می دارند از نتاج ایشان، و اگر میسر نگردد و گاو تلف شود و نتاج نداشته باشد و عوض آن ازان دهه ترتیب نتوان کرد متولی گاو دیگر بخرد چنانکه همیشه این عدد قایم باشد و وقف ابواب البر، و بعد ازان هر چ از نتاج آن گاو و شیر و ماست و روغن حاصل آید یک ربع ازان آن دهه باشد تا در مصالح خود صرف کنند و سه ربع ازان وقف باشد، بر مقتضی مصلحت و غبطه وقف متولی تصرف کند یا بفرماید که بفروشند.

و همچنان شرط کردم که متولی به هر یک نفر ازین باغبانان صد پنجاه گانه دو مرغ و چهل تخم مرغ بسپارد تا زنان و کودکان ایشان آن را نگاه می دارند، و همواره از نتاج ایشان آن عدد محفوظ و مضبوط می دارد، و بعد ازان آنچه حاصل آید از نتاج و تخم مرغ سه ربع ازان ایشان باشد و یک ربع ازان وقف، و هر چند شرط رفته که از اکساب ایشان مطلقاً ربعی ازان وقف باشد و آن نیز از آن جمله است، اما محافظت جانب [ایشان] را آن دو مرغ و چهل تخم مرغ به هر یک از ایشان دهند تا آن نیز اضافه خرید ایشان باشد.

و گرفتن نان در این صد پنجاه نفر و در آن بیست نفر ترک که ذکر کرده شد منحصر است. دیگران را و فرزندان ایشان را در آن مدخلی نیست، مگر وقتی که به جای پدران مثبت گردند.

و اگر یکی ازین صد و پنجاه نفر متوفی شود فرزند او را اگر یکی باشد و مستقل و بر کار و عمل پدر قایم به جای او ثبت کنند، و اگر متعدد باشند هر یک کفایت آن صنعت درو بیشتر باشد به نظر متولی ثبت کنند،

۱- دوسه کلمه به علت سائیدگی محو شده است.



[باب سوم، قسم دوم، فصل یازدهم : غلامان ترک و سایر اصناف] [۱۵۵]

و الا از فرزندان دیگران. و اگر البته از ایشان میسر نشود یکی را بخرند و وقف کنند. و همچنان اگر زنی متوفی شود و از فرزندان و عورات ایشان بدل او میسر شود که به زنی بدو دهند فبها، و الا کنیزکی بخرند و وقف کنند و در نکاح او آرند بر موجهی که در غلامان ترک شرح داده شد و به جای او مثبت گردانند. و از اکسابی که فرزندان و زوجات ایشان را باشد سه ربع بر ایشان مقرر و مسلم دارند و یک ربع جهت وقف بستانند و محفوظ دارند، و احتیاط آن برین وجه باشد که تمامت اکساب ایشان ضبط و احتیاط کرده برین نسبت قسمت کنند یا به تخمین باز بینند و با هر یک مقرر گردانند که مقداری معین هر سال بدهد و بعد ازان محقر تمامت اکساب ازان او باشد.

و آنچه از اکساب ایشان حصه وقف باشد مضبوط و محفوظ دارند تا اگر یکی از ایشان متوفی شد و از وی اطفال و ایتم و ارامل بازمانند و یا یکی به سبب مرضی و حالتی از عمل بازماند و یا به سبب تکفین و تجهیز متوفی به وجهی محتاج گردند به نظر و مصلحت دید متولی بی اسراف و تقصیر از انجا صرف کنند. و همچنان اگر غلامی یا کنیزکی را بدل باید خرید بهای آن ازان وجه بدهند و آنچه بازماند در مصالح وقف صرف کنند.

سوم آنکه از آن پنجاه نفر باقی سی نفر را که کهریزکن اند به کهریزکنی درقنوات باغات وقف مشغول گردانند تا در عمارت و حفر کهریز و استنباط و استخراج آب مقدور به تقدیم می رسانند و به وقت کار فرمودن با او مقرر کنند که هر پنجاه گز به چه مقدار می کند و ازان سه ربع به وی دهند و برین نسبت اجرت پنجاه گز [به تقدیمه]... [۱۹۷]

چون آن را باز سپارد اجرت پنجاه گز دیگر تسلیم کند و قطعاً زیادت ازان به تقدیمه ندهند و معتمدی بر سر ایشان نصب کند تا نگذارد که ایشان زمان را به عطله و تضییع فوت کنند و بر آن موجب مقرر سه ربع آن بدیشان دهند و یک ربع جهت غبطه وقف بازگیرند، و به زیادت هر یک را مادام هر سال مقدار یک جریب گندم از حاصل موقوفات آن مواضع وقف بدهند، بسبب آنکه کار ایشان سخت و باخطر است.

و اگر باغات وقف را به استاد کهریزکن حاجت نباشد و کهریزها معمور گشته و آب کافی، متولی مصلحت آن بیند که ایشان را به کارهای دیگر مشغول گرداند بر آن موجب پیش گیرد و با آن مردم معتمدان متولی مقرر کند و از کسب ایشان بر وجهی که شرح داده شد کسان متولی سه ربع بر ایشان مقرر دارند و یک ربع معتمدان متولی ازان کار فرمای بگیرند جهت وقف.

و همچنان اکساب فرزندان ایشان میان ایشان و میان وقف مشترک باشد، سه ربع خاصه ایشان را در وجه مؤونات و مصالح خود و عیال صرف کنند و یک ربع جهت وقف مضبوط می دارند و وجه ضرورات ایشان و بهای یکی یا بیشتر چون باید خرید از ایشان و سایر غلامان از انجا می دهند، و باقی را در مصالح وقف صرف گردانند چنانکه در اکساب اولاد باغبانان مشروح شد بی تفاوت.

چهارم بیست نفر که باقی اند و ایشان را متولی به کاری که مصلحت داند و در آن وقف را غبطه ای باشد

۱- دوسه کلمه به علت سائیدگی محو شده است.

مشغول می‌گرداند، و همچنان فرزندان ایشان را به تعلیم صنایع و حرف‌چنانک مناسب بیند ارشاد می‌کند، و اگر ایشان را جهت اوقاف کار فرماید وجه معیشت ایشان هر یکک فراخور هر یکک ازمال وقف تسلیم می‌کند و اگر ایشان را به اکتساب مشغول گرداند ازمال کسب ایشان سه ربع بر ایشان مقرر دارد و یک ربع جهت وقف می‌گیرد و محفوظ | می‌دارد. [۱۹۸]

۵ و وجه ساختن مهمات ضروری ایشان و بهای یکی از غلامان، یا بیشتر که باید خرید تا عده‌های مذکور مشروط قایم باشد و صرف در مصالح وقفی که در غلامان باغبان و کهریزکن شرح داده شد بی‌تغییر و تبدیل. و اجازت دادم که در هر چهار طایفه اگر یکی را احتیاجی افتد به وجهی، و کسی نداشته باشد و چیزی محفوظ نباشد متولی از سایر اموال آن مقدار که مناسب بیند به وی دهد تا او را بازماندگی نباشد و مهمات او ساخته گردد، و بعد از حصول اکتساب از ربع ایشان استرداد کند، چه آن حکم قرض داشته باشد. ۱۰ و مشروط مقرر چنان است که آن دو بیست نفر از غلامان و فرزندان ایشان غیر از غلامان ترک و ذراری ایشان برف بامها [ی] ابواب البر رشیدی پاک‌کنند و فرایشان بر سر ایشان باشند، و همچنان راه‌گذرها از برف پاک‌کردن از وظیفه ایشان باشد.

### فصل دوازدهم

۱۵ در بیان شروط نان دادن مجاوران و مسافران و عملة ربع رشیدی و غیرهم و ترتیب و ضبط آن و کیفیت تحصیل گندم و پاک‌کردن آن و بیختن آرد و شرط کیفیت پختن نان و نقل آن و تسلیم هر یک از مجاوران و ملازمان و عملة کردن و محافظت غله و تعیین انبارهای آن

و هر چند مقدار نان که در هر روز و هر وقت چند و چگونه باید، و هر یکک را چه مقدار باید در فصل سفره و آتش نهادن و در فصل مشاھرہ [و] میاومه مرتزقه و عملة و دیگر فصول هر یکک به جای خود در آمده و مقدار هر یکک با سر بالا آمده، لکن اینجا نیز بر سبیل تاریخ چنانک با آن تفصیل مقابل باشد نوشته می‌شود تا اینجا یک نیز مجملاً معلوم و مفهوم باشد، و مقدار هر یکک ازان و شروط آن بدین موجب | که شرح آن به طریق سیاق به دو حرف نوشته می‌آید. [۱۹۹]

و تاریخ نان و زر و غیره نوبتی دیگر در خاتمه خواهد آمدن و هر چند این ترتیب مکرر می‌نماید لکن جهت تفهیم و سهولت فهم بهتر است. ۲۵

و اصل آن نان

که تقریر رفت و سر بالای آن این است:

دویست نود هشت هزار هفتصد پنجاه من

حرف

آنچ روز به روز جهت میاومه می‌باید دادن به موجبی که شرح آن داده شده و در هر فصلی و ذکر مواضع

[۱۵۷]

[باب سوم، قسم دوم، فصل دوازدهم: شروط نان دادن]

	ابواب خیر در آمده:	در هر یک روز	هشتصد بیست سه من.
	در سالی باشد		دویست نود شش هزار دویست هشتاد من.
	دفعه		۴
	آنچ جهت میاومه مرتزقه و عمله و غلامان و غیره می باید	در روزی	هفتصد و هشت من
۵	در سالی باشد		دویست پنجاه چهار هزار هشتصد هشتاد من.
	دفعه		۴
	مسافران و مترددین کاروانسرای الکی <sup>۱</sup> که انشاء این ضعیف است و شرط رفته که متولی (؟) از بهره	در روزی	ده من
	قریه هرزند (؟) جدید <sup>۲</sup>		
[۲۰۰]	در سالی		سه هزار ششصد و شصت من.
۱۰	جه	جه	
	مرتزقه	مرتزقه	
	در روزی دویست چهل سه من،	در روزی دویست چهل سه من،	
	در سالی باشد: هشتاد و هفت هزار چهارصد هشتاد من.	در سالی باشد: بیست چهار هزار صد بیست من.	
	مدرس	معیه	
	دو نفر هر روز	یک نفر هر روز	
۱۵	بیست پنج من	شش من	
	در سالی باشد	در سالی باشد	
	نه هزار من	دو هزار صد شصت من	
	ام	واء	
	که خطیب نیز باشد	هر روز پنج من	
	هر روز شش من	در یک سال باشد	
۲۰	در یک سال باشد	یک هزار هشتصد من	
	دو هزار صد شصت من		
	فقه	معلم ایتام	
	دوازده نفر هر روز	هر روز چهار من	
	سی شش من	در سالی باشد	
۲۵	در سالی باشد	یک هزار چهارصد	
	دو هزار هشتصد	چهل من	
	هشتاد من		
	شصت من		

۱- درست خوانده نمی شود (؟) ۲- عبارت نامفهوم است.

مؤذنان	مـرتب	در سالی باشد	فراشان
دوازده نفر هر روز	هر روز چهار من	دو هزار هشتصد	قبه و خانقاه و
چهارده من	در سالی باشد	هشتاد من	داروخانه سه نفر
در سالی باشد	یکهزار چهار صد	بـواب	هر روز شش من
پنج هزار چهل من	چهل من	خانقاه و داروخانه	در سالی باشد
۵	ایتـام	و دارالمساکین و	دو هزار صد شصت من
اتـابک ایتام	ده نفر هر روزه من	دارالضیافه چهار نفر	خـادم
هر روز دو من	در سالی باشد	در روزی هشت من	نفر هر روز دو من
در سالی باشد	سه هزار ششصد من	در سالی باشد	[در سالی باشد]
هفتصد بیست من	متصـوفه	دو هزار هشتصد	هفتصد بیست من
۱۰	شیـخ	هشتاد من	فراشان دارالضیافه
که امامت نیز کند	پنج نفر	مطبـخی	دو نفر
هر روز ده من	هر روز پانزده من	دارالضیافه و داروخانه	هر روز چهار من
در سالی باشد	در سالی باشد	و دارالمساکین	در سالی باشد
سه هزار ششصد من	پنج هزار چهار صد من	چهار نفر	یکهزار چهار صد
۱۵	خازن خانقاه	هر روز شش من	چهل من
[۲۰۱]	هر روز دو من	در سالی باشد	خازن داروخانه
در سالی باشد	در سالی باشد	دو هزار صد شصت من	نفر
هفتصد بیست من	هفتصد بیست من	شرابدار داروخانه	هر روز سه من
حـفاظ	کلیددار و خازن قبه	یک نفر	در سالی باشد
۲۰	هر روز چهار نفر	هر روز چهار من	یکهزار هشتاد من
هر روز هفتاد دو من	در سالی باشد	در سالی باشد	مرتب دارالمساکین
در سالی باشد	یکهزار چهار صد	یکهزار چهار صد	هر روز دو من
بیست پنج هزار نهصد	چهل من	چهل من	در سالی باشد
بیست من	متعلمـان طب	قیم و خادم داروخانه	هفتصد بیست من
۲۵	طبیـب	یک نفر	شاهرده دارالمساکین
که مدرس طب نیز باشد	دو نفر	هر روز چهار من	هر روز دو من
هر روز ده من	هر روز شش من	در سالی باشد	در سالی باشد
در سالی باشد	در سالی باشد	یکهزار چهار صد چهل من	هفتصد بیست من
سه هزار ششصد من	دو هزار صد شصت من		

[باب سوم، قسم دوم، فصل دوازدهم: شروط نان دادن]

[۱۵۹]

	خازن بیت‌الکتب	کمال
	هر روز سه‌من	که جراح نیز باشد
	در سالی باشد	هر روز پنج‌من
	یکهزار هشتاد من	در سالی باشد
۵	صدچهل‌سه هزار دو‌یست‌هشتاد من	یکهزار هشتصد من
	غلامان	من‌اول
	ترک‌و‌رومی و هندو و گرجی و غیره	هر روز دو من
	در سالی باشد	در سالی باشد
	صد شصت نه نفر	هفتصد بیست من
۱۰	هر روز	
	سیصد پنجاه هشت من	
	در سالی باشد	
	صد بیست هشت هزار	
	هشتصد هشتاد من	
۱۵	بیک‌ان	
	سه نفر	
	هر روز شش من	
	در سالی باشد	
[۲۰۲]	در سالی باشد	
	دو هزار صد شصت من	
۲۰		دو

## مصالح دارالضیافه و دارالمساکین

	دارالضیافه	دارالمساکین
	هر روز	صد پانزده من
	در سالی باشد	چهل یکهزار چهارصد من
۲۵	هر روز	پنجاه من
	در سالی باشد	هجده هزار من
	سیست‌سه هزار چهارصد من	
	در سالی باشد	
	مسافران	
	هر روز سی من	
	[عدد به سیاق: ۱۰۸۰۰ من]	
	مجاوران	
	هر روز سی پنج من	
	[عدد به سیاق: ۱۲۶۰۰ من]	

رف

## آنچ در بعضی اوقات اضافه می‌رود

دو هزار چهارصد هفتاد من

شبهای رمضان	شبهای آدینه	شب رغایب	شبهای برات
هر شب صد من	در شبی هشتاد من	از صد شصت پنج من	از صد شصت پنج من
بعد شصت پنج من	بعد شصت پنج من	بعد شصت پنج من	بعد شصت پنج من
میاومه	میاومه مقرری	میاومه	میاومه

۵

سی پنج من	پانزده من	صد من	صد من
در ماهی باشد	در چهل و شش شب آدینه		
یکهزار پنجاه من	ششصد نود من		

۱۰

شب استفتاح	شب میلاد نبی	عیـدین	روز نوروز
از صد شصت پنج من	علیه الصلوة والسلام	از دوست شصت من	از صد شصت پنج من
بعد شصت پنج من	از صد شصت پنج من	بعد صد سی من	بعد شصت پنج من
میاومه	بعد شصت پنج من	میاومه	میاومه

صد من	میاومه	صد من	صد سی من	صد من
-------	--------	-------	----------	-------

[۲۰۳]

و شرط آن نان دادن آن است که قطعاً و اصلاً یک من از آن خارج ربع رشیدی به کس ندهند و به برات حواله نکنند.

و چون بعضی از آن نان راتب جهت آنک بر سفره و خوان نهند شرط رفته که تنک بیزند از این زنان غلامان قزوینی می‌بزند که آن بریان و خاص و نیکو می‌باشد به شیوه عراق، و بعضی «فرنی» کوچک خاص که چهار عدد از آن یک من باشد، و بعضی کرده به شیوه دیه سیجان و باقی تمامت راتبها کرده سیوانی باید پختن به موجب آنک در دیه سیجان معهود است که می‌بزند، آن نان بدان کسان حواله کنند که دانند پختن و بر آن قادر و واقف باشند تا هر یک آنچ متقبل شده می‌بزد و ترتیب می‌کند، به موجبی که متعاقب یاد کرده شود به ربع رشیدی به موضعی که معین می‌رود آورند و آنجا وزن کرده بسپارند.

۲۰

و خبازان باید که هر یک به نفس خود بیایند یا معتمدی از جانب خود قایم مقام بفرستند تا نان که ایشان هر یک متقبل و متعهد آن شده باشند بیارند، و در تابستان در موضعی که آن را مفتوح الابواب می‌گویند و آن صحن درگاه مناره و دارالضیافه است، و در زمستان در دهلیز روزه که بالای آن دهلیز مسکن ناظر که مانند نایب متولی است فروگیرند و قپانی و ترازویی نیکوی عدل آنجا در آورند و حصه هر موضع و هر طایفه به حضور معتمدی که ایشان اختیار کرده باشند وزن کنند و مشا برگیرد و با آن معتمد به هم ببرد و به ارباب و وظایف بسپارد.

۲۵



- و آنچه جهت خوان و سفره باشد به اصحاب تحویل که متولی تعیین کرده باشد تسلیم کند. لکن شرط آنست که متولی و نواب او احتیاط کنند تا از طایفه ای هر یک که نان قبض کنند بعضی غایب نشده باشند، چه هر کس که غایب شده باشد بی عذری و سببی که شرح داده شده او را چیزی نباید داد. و عهده وزن و کمی آن بر خباز است تا تسلیم کردن، و چون تسلیم کرده باشد عهده بر آن کس باشد که قبض کرده باشد. و باید که چون آفتاب طلوع کند خباز نان به موضع مذکور رسانیده باشد و در حال وزن کرده بسپارد، و تمامت کسان که نان قبض کنند بامداد بگناه آنجا حاضر شوند، و در آن حالت باید که نایب متولی و مشرف نیز حاضر باشند تا واقف آن گردند و به حضور ایشان بخش کنند، و جهت راتب و ظایف و سفر [ه]ها و آتش که به درویشان دهند همچنین در آن موضع مذکور دهند.
- و قطعاً نگویند و اندیشه کنند و رخصت ندهند که بواسطه آنک بعضی مواضع آتش دادن ازان مفتوح-  
 ۱۰ الیاباب دور است به غیر از موضع مذکور جائی دیگر آن نان تسلیم قابض کنند، چه قطعاً رخصت نیست به هیچ سببی از اسباب و تأویلی از تأویلات که آن نان به موضعی دیگر تسلیم کسی کنند.
- و همچنین قطعاً اجازت و رخصت نیست که غیر خباز که صاحب عهده آن نان است یا قائم مقام او، کسی دیگر آن نان بستاند و گوید که من عهده می کنم که بیارم و به موضع مذکور رسانم و به اصحاب و ظایف جواب گویم.
- ۱۵ و شرط چنان است که این تمامت نان راتب مذکور نیک بریان پخته باشند و گندم آن نیکو پاک کرده به آرد بیز تنک بیخته، و آنچه «فرنی» معین شده کسی که آن را نیکو پزد بدو حواله کنند تا در غایت نیکویی بپزد، و آنچه تنک معین شده و نان غلامان قزوینی که ایشان به شیوه عراق می پزند به غایت نیکو و بریان بپزند و تخمه ها بر آن کنند، و آنچه کرده معین شده به موجبی که در دیه سیجان می پزند و در تبریز نان دیه سیجان مشهور و پسندیده می دارند، و چون دیه سیجان در جوار ربع رشیدی است باید که نان آن با آن موازنه و مقابله کنند، این نان راتب ربع رشیدی ازان بهتر باشد، و نمک بسیار در نکنند، و باید که خمیر آن تمام بر آمده باشد و نیکو بریان شده و قطعاً آرد جو و هیچ حبوبی با آن نیامیزند مگر وقتی، نعوذ بالله، که قحط باشد و پیش عموم مردم مشهور باشد که قحط است و گندم و آرد نیکو دست ندهد. عیار آن نیز متولی معین گرداند، و بگوید تا بریان و نیکو بپزند.
- ۲۰ و باید که متولی چند نفر مردم معتمد متدین را معین کند تا آن نان راتب که خباز آورد ایشان بر سله های بزرگ نهاده بر سر گیرند و با خباز بیارند و ایشان را به نام «مشا» معروف گردانند و قطعاً رخصت نیست که نان به دو نوبت آورند، بلکه باید که چندان مشایان را معین کرده باشند که بتمام به یک نوبت آن نان بر گیرند و با خباز بهم روانه شده بیارند و آنجا بنهند و آن مشایان چندان بایستند که تا نان بخش کنند و باز دیگر باره هر یک بخش و وظیفه هر طایفه به موجبی که گفته شد که تسلیم هر قابض کنند تا ایشان به در خانه و حجره هر یک برند، الا غلامان که بخش خود خویشتن قبض کنند هم خویشتن بر گیرند و نقل مقام و مسکن خود کنند و
- ۲۵ [۲۰۵]

میان طوایف خود بخش کنند.

واجرت این مشایان بر متولی است که چنانکه حق واجرت ایشان باشد معین کند و می‌رساند، و هر چند ازدوکان خباز تا موضع مفتوح الابواب به وقت نان آوردن متساوی است، اما مشائی که به قوت تر باشد و زیادت برگیرد، یا آنکه تسلیم قابضان کرده باشد و مشایان را با ایشان به مواضع مختلفه باید بردن، و بعضی دورتر و بعضی نزدیک تر، لاشک آنکه زیادت نقل کرده باشد و آنکه راه او دورتر باشد اجرت او زیادت باشد و تفاوت آن اجرت احتیاط کرده متولی بگوید تا بدهند.

۵

و باید که البته خبازان که این راتب دهند مردم معتمد و امین و متدین باشند و مستظهر تا خیانت نکنند و مفلس نگردند، چه یمن و برکت و نیکوئی در راستی است، و آن خبازان به راتب دادن دیگران و دیگر شغلها و معاملات مشغول نباشند.

و باید که ماه به ماه حساب او روشن کنند و قطعاً نگذارند که حساب از ماه بگذرد. و چون راتب مذکور در بعضی اوقات مانند عیدها و شبهای متبرک زیادت می‌شود به موجبی که مفصل نویسته شده باید که به دو سه روز نواب متولی و مشرف خبازان را اعلام کنند تا دانند که چند ترتیب می‌باید کردن و غافل نمائند. چه از غفلت کار فوت شود، و به تعجیل نیز مانند این کارها نیکو نیاید.

۱۰

[۲۰۶]

چون این مقدار نان که ما به توفیق ایزدی معین کرده ایم که بدهند مبالغی است، اگر ضبط و ترتیب آن به وجه و کفایت و ترتیب نکنند مشکل باشد، و چون نتوان کردن که قصور و احتباس بدان راه دهند، چه هر کس که این معنی اندیشد بیشتر اندیشه به دوزخ رفتن بیاید کردن و من به هیچ کافری دوزخ نپسندم و گویم یا لیت کافر نیز مسلمان شدی و کار نیکو کردی تا از دوزخ خلاص یافتی، چگونه به فرزندان خود و به هیچ مؤمنی و مسلمانی این معنی پسندم.

۱۵

اکنون شرط می‌کنم و نصیحت متولیان هر زمانی می‌کنم تا تدبیر و ترتیب این کار به وجهی کنند که خالق و خلق از ایشان راضی باشد و به حکم «الناس شهد الله فی الارض» محقق دانند که چون رضای خلق حاصل کنند رضای حق نیز حاصل کرده باشند.

۲۰

و سعی نمایند تا چندان گندم که میسر شود که این راتب ازان بدهند مرتب دارند، چنانکه قطعاً به هیچ وجه دران قصوری و نقصانی پیدا نشود، و تدبیر آن آنچ این ضعیف را روی نموده ارشاد می‌کند.

و نصیحت و شرط می‌رود که چون آغاز و استفتاح نان دادن کنند باید که این مقدار غله که این نان راتب یکساله مذکور ازان توان دادن به زیاده پانصد جریب در انبار باشد. چه ممکن که از آن گندم بعضی موش بخورد و بعضی در وزن آسیای مختلفه تفاوت کند و یا کم آید و تفاوت پاک کردن و نقصانی، که به واسطه پاک کردن غله معین است، باید که خارج آن پانصد جریب مذکور باشد و زیادت ازین در انبار کردن ارشاد نمی‌کنم. چه مبادا که به احتکار و تر بص ملوث و مشهور و معروف گردند و آن نامحمود است و وجه نامحمودی آن هر چند ایشان را معلوم باشد لکن من نیز ایشان را بر سبیل شفقت به حکم آیت «فذكر فان الذکری

۲۵

[۲۰۷]

تنفع المؤمنین» با یاد می‌دهم که چون رزق خلق حق تعالی آفریده تا روز به روز در حلق و شکم مردم رود اگر از حلق و شکم مردم باز برند و در شکم انبارها نهند لاشک حلقها و شکمها [ی] مردم تهی ماند و محتاج و عاجز گردند و نعمتها و نفسها عظیم مؤثر، و حق تعالی علیم و سمیع و بصیر است به همه چیزها، چگونه مکافات آن مهمل ماند. و ازان جمله مکافات در این دنیا کمترین یکی آن باشد که به حکم آیت «انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» بر حکام هر زمانی واجب گردد که هر کس که رزق مردم<sup>۱</sup> را حبس کرده باشد از راه معدلت تفحص نموده مالش ایشان بدهند و آن را فرمایند تا به نرخ که خلائق را در آن رفاهیت باشد بفرشند و چنان کسان را مالش دهند.

۵ و اگر، نعوذ بالله، بر حاکم غرض دنیاوی نیز غالب باشد بدان واسطه بسیاری زحمات بدیشان رسد، بدان سبب این نصیحت کردم و گفتم تا مقدار مذکور که جهت خیر است همواره یک ساله پیشین در انبار نگاه دارند. چه اگر چنین نکنند احتمال که این خیر میسر نگردد.

۱۰ و تدبیر و ترتیب آن بدان وجه کنند که اول احتیاط کرده تا یک سال این مقدار به تقدمه در انبار محفوظ و مرتب گردانند، چنانکه قطعاً از غله سال نو به یک من احتیاج نداشته باشند، و چون چنین باشد باید که انبار غله پارسال که خرج ازان کنند غیر انباری باشد که هم در آن سال ارتفاعات در آن ریزند. چه شرط چنان است که غله پارینه در سالی که باشند صرف کنند و غله این سال جهت سال آینده در انبار کنند.

۱۵ اما شرط و ترتیب و تدبیر آن غله مذکور در انبار محفوظ و مرتب کردن چنان باید که متولی موازنه کرده باشد و دانسته که محصول اوقاف آنچ حصه وقف است به تخمین و تقریب چند است، و آنچ دریابد از وجوه العین سال پیشین جهت سال آینده گندم بخرد، این مقدار که تقریر رفت | مالا کلام در انبارها ریزد چنانکه در آن هیچ شبهت و نقصانی نباشد و البته سعی نماید تا ازان هیچ کمتر نباشد و او را وقوف تمام بادید آید که با آنک با وجود گندم امسالین که در انبار است و تا آخر سال به نان راست و فا خواهد کرد گندم سال آینده نیز به تمام در انبار کنند و این گندم بیرون آن باید که جهت دیگر اخراجات ضروری که خارج آن باشد باید.

۲۰ و این گندم و انبار باید که قطعاً مفروز باشد و به هیچ انباری و خرجی دیگر مختلط نشود، چنانکه اگر او را سوگند دهند که درین انبارها که جهت راتب این کار خیر است چیزی دیگر زیادت هست یا نه سوگند مغلظه به راستی یاد تواند کردن که چیزی دیگر با آن نیامیخته و آن انبارها همان مقدار است که شرط واقف است تا حکام آن زمان او را معذور دارند و برو تکلیفی نکنند به فروختن آن. چه همانا که ایشان نیز روا ندارند که شرط واقف را باطل کنند و آن خیر را عاطل و مرتفع گردانند و بدنامی دنیا و آخرت به خود قبول کنند.

۲۵ و باید که انبارها که این گندم مذکور در آن ریزند چنان سازند که به مواضع مختلف باشد و اکثر در شهرستان رشیدی و بعضی در ربع رشیدی باشد و بعضی در مواضعی که خبازان قبول کنند، و انبار آن باید که چنان

۱- «مردم» دوبار کتابت شده است.

۲- «همان» مکرر تحریر شده است.

[۱۶۴]

[متن وقفیه]

سازند که از موش و نم ایمن باشد، و چون در تبریز غله شپشه زود برمی آرد و سبب آن تجربه رفته که ازان جهت است که گندم نم ناک یا با خاک یا کرم در انبار می کنند، باید که گندم را از خاک پاک کنند و در آفتاب خشک کنند و چون در انبار کنند باز کنند تا تمام سرد شود و در حالتی که سرد باشد در انبار کنند تا همواره در آنجا خشک باشد و سالها شپشه بر نیارد و سلیم بماند و انبار آن نیز باید که در آشکوب زیر [باشد] و جوانب آن نم ناک نباشد و جانبی باشد که خشک بود، و اگر سعی نمایند تا انبار را قیر بدهند هرگز موش در آن اثر نتواند کردن. [۲۰۹]

و باید که جهت احتیاط سالها [ی] فقط گاورس بسیار در انبار نگاه دارند تا اگر، نمود بالله، قحطی باشد مددی عظیم شود، و مردم که همواره به واسطه این ترتیب لقمه ای خورند محروم نمانند و تدارک و تلافی بدان گاورس توان کردن. چه گاورس هم به نان توان پختن و هم به آش و زود به زیان نرود و بقای آن بیشتر باشد. این است شروطی که جهت ترتیب این راتب نان کردم و ارشاد نمودم. حق تعالی میان من و میان متولیان که از ذریت من خواهند بودن گواه است، و کفی بالله شهیدا. ۱۵

### فصل سیزدهم

در بیان انواع روشنائیا که در ابواب البرربع رشیدی معین کرده ام مانند شمع و قندیل و مشعله و چراغ و انواع بخورات که بسوزانند و کیفیت ترتیب و تدبیر آن و تعیین مواضع که این روشنائیا در آنجا بنهند و تعیین اوقات و مقدار زمان که هر یک در آن بسوزانند و تعیین جماعتی که هر یک ازان به عهده ایشان باشد و شروطی که بدان متعلق است. ۱۵

شع  
و آن به دو حرف است.

رف  
جهت گنبد و حفاظ به عهده فراش گنبد. [۲۱۰]

<p>جهت آنک هر شب آدینه و شبهای متبرکه که از شب رغایب و شب برات و شب قدر و دو شب عید و شب میلاد رسول علیه الصلوة والسلام و شب وفات واقف و شب نوروز از اول شب در اندرون گنبد برند تا حفاظ ختم کنند و آن چهار شمع باشد.</p>	<p>جهت آنک در تمامت شبها [ی] سال هر شب از اول نماز شام تا بامداد یک عدد شمع که به وزن یک من باشد در موضعی که شبکه قبلی قبه بر آن نهاده و خارج آن قبه بر در شبکه مذکور صفت کوچک ساخته ایم تا حفاظ که قرآن به نوبت می خوانند در آنجا می نشینند بنهند.</p>
--	---

و مقدار مصارف آن چنانست که گفته ایم تخمیناً

[۱۶۵]

[باب سوم، قسم دوم، فصل سیزدهم: انواع روشناییها]

که ازین چهار من شمع هر شبی ربعی بسوزد چنانکه هر شب یک من باشد، و چون این شبها [ی] آدینه و شبهای متبرکه که مجموع شصت شب می باشد پس شصت من شمع بسوزد، هر یک من در پنج دانگ مجموع بهای جمله باشد

۵

پنججاه دینار.

باید که کلیددار حاضر شود و درگنبد به حضور معتمدی ازان متولی باز کند و فراش شمع در آنجا برد و بنهد و ملازم باشد تا وقتی که ختم کنند و بیرون آیند او نیز شمع بیرون آرد.

۱۰

و شرط چنانست که چون در هر شب علی الدوام

[۲۱۱]

شمع که به در شبکه گنبد نهند چون حفاظ که قرآن خوانند مرتب می باشند این شمعها که شب آدینه و شبها [ی] متبرکه درگنبد بعضی سوخته باشد بقیه آن در دیگر شبها به در شبکه بسوزانند تا در عوض آن در شبها [ی] آدینه و شبهای متبرکه در اندرون گنبد شمعها درست می نهند.

۱۵

رف

جهت شبها [ی] رمضان و شبها [ی] متبرکه و شبها [ی] سماع بدین تفصیل:

۲۰

پنججاه هشت شب.

و آن به دو دفعه است و تمامت آن می باشد

ه

دفعه

جهت شبها [ی] رمضان و شبها [ی] متبرکه از سی هشت شب. بعد دو شب یکی شب عید و یکی شب قدر که آن در ماه رمضان می آید.

شبها [ی] متبرکه که

شبها [ی] ماه رمضان

۲۵

شب رغایب، شب برات، شب قدر داخل ماه رمضان و درو مدهب (کذا) دوشب، شب عیدین دو شب |، شب میلاد مصطفی علیه الصلوة والسلام، شب وفات واقف، شب نروز.

[۲۱۲]

سی شب

مقرر شده که درین شبها [ی] مذکوره هر شب شش شمع بنهند که به وزن شش من باشد و به تخمین

گفته‌ایم که ربع هر یک بسوزد چنانکه هر شب را یک من نیم باشد. بدین قیاس در این مدت پنجاه چهار من باشد، هر یک من به پنج دانگ که چهل پنج دینار باشد.

دفعه

### جهت شبها [ی] سماع

چون در سالی بیست چهار سماع مقرر است و گفته‌ایم و شرح داده‌که متولی سعی نماید و احتیاط کند تا سماع در اوقاتی که روزها و شبها [ی] متبرکه باشد که در آن روز و شب آنها معین گشته تا چون آن مقدار که جهت سماع اضافه رفته اضافه آن آنها کنند جمعیت زیادت و آتش زیادت باشد، مگر وقتی که ضرورت افتد که در غیر چنان اوقات سماع کنند و چون در آن شبها و روزها [ی] متبرکه سماع کنند چون شمع شبها [ی] متبرکه معین است احتیاج به وجه و بهای شمع نباشد.

لکن جهت احتیاط را که در شبهایی که غیر شبها [ی] متبرکه باشد سماع واقع شود لاشک بهای شمع باید تا پنج شش شمع بنهند. بدان سبب در سالی جهت سماع که به شب افتد و غیر شبها [ی] متبرکه باشد پانزده دینار زر رایج معین کرده شد تا اگر همه صرف شود متولی صرف کند، و اگر چیزی ازان بازماند متولی به مصلحتی دیگر که صلاح داند صرف کند. و تمام [۲۱۳]

این شمعها باید که از موم خالص و قتیله آن هم پاکیزه بسازند. هر شمعی یک من به وزن تبریز و در شمعدانها نهند و به عهده تمامت فرایشان و خادمان ربع رشیدی کنند تا همه به اتفاق نگاه دارند تا در آن به مردم خیر متمکن باشند و میسر گردد.

و چون قیاس رفته که شمعی در چهار شب بسوزد و اگر چیزی ازان زیادت آید متولی آن را به خرجی دیگر که باید کند، و باید که چون در دو شب شمعی سوخته باشد و کوتاه شده در چنان جمعیت شمع کوتاه و نیم سوخته نهادن نامناسب باشد، باید که آن نیمه شمعها را موم دیگر اضافه کرده باز ریزند و اجرت آن بدهند و همواره بدین موجب می‌کنند.

و مقدار و مصالح آن شمعها همان مقدار است که شرح داده شد، والله اعلم.

قندی

و آن نیز بر دو حرف است و مجموع آن می‌باشد

چهل قندیل. ۲۵

رف

آنچ همه شبها بیاید افر و ختن از اول شب تا آنگاه که مردم بخسبند و از سحر تا بامداد به حسب عادت و لاشک در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر باید، به حسب اوقات مختلفه.



[باب سوم، قسم دوم، فصل سیزدهم: انواع روشنائیها] [۱۶۷]

	جهت	جهت	جهت	جهت
	دهلیز خانقاه	دهلیز درگاه متصل مساربه (کذا)	دهلیز درگاه ربع رشیدی	دهلیز روضه
[۲۱۴]	یک قندیل	یک قندیل	یک قندیل	دو قندیل
۵	جهت	جهت	جهت	جهت
	دارالضیافه جانب ایمن و جانب ایسرو دهلیزهای آن	دهلیز خانه مشرف	دهلیز خانه متولی و رواق المرتبین	دهلیز داروخانه
	اندرونی دهلیز شش قندیل دو قندیل	یک قندیل	یک قندیل	یک قندیل
۱۰	جهت	جهت	جهت	جهت
	مسبخ حمام	ممر حوضخانه	صفه خانقاه	مسجد روضه که صفه صدر است شش قندیل
	یک قندیل	یک قندیل	سه قندیل	دارالمصاحف یک قندیل

رف

جهت آنچه در بعضی شبها باید و در بعضی شبها نباید

	جهت	جهت	جهت	جهت
۲۰	شبهای رمضان که بر مناره برافروزند تا مردم اطراف و جوانب جهت سحور خوردن بدان استدلال کنند و آن قندیل به عهده مؤذن باشد و از قندیلها [ی] بزرگ باشد	طنبی و تابخانه خانقاه در اوقاتی که در آنجا سفره کشند یا سماع کنند در هر یک شب سه قندیل شش قندیل	گنبد مدفن در شبها [ی] متبرکه و شبها [ی] آدینه که مجموع آن شصت و شش می باشد، هر شب چهار قندیل	گنبد مسجد در زمستان که آنجا نماز گزارند باید که باشد و به اوقاتی دیگر که متولی مصلحت داند باید که باشد چهار قندیل
[۲۱۵]	دو قندیل			

روغن این قنادیل ازبزر وکنجد هر کدام که دست دهد صرف کنند و متولی احتیاط کند که به هر موضع چند روغن باید، چه بعضی کمتر و بعضی بیشتر باید، و بعضی خود آنست که احیاناً باید به موجبی که ذکر رفت. و روغن آن قنادیل به فراشان هر موضعی باید سپردن و به عهده ایشان کردن، و هر شب سی درمسنگ فتیله نیز دادن.

و این قنادیل بعضی برنجین و بعضی آبگینه حلبی باید، بعضی بزرگ و بعضی میانه و بعضی کوچک، به حسب حال مواضع. ۵

و ما همه را در هم قیاس کردیم هشت من روغن و سی درمسنگ فتیله در هر شب می باشد، چنانکه در هر سال باشد:

روغ	_____	بزر	_____	فتیه	_____	له
		دو هزار هشتصد هشتاد من		چهل من		
یک من به دو دانگ زرایج باشد			یک من چهار دانگ... یکون الجملة			

نصد شصت دینار بیست شش دینار چهار دانگ و باید که متولی احتیاط کند. اگر زیادت باید ترتیب کرده بدهد، و اگر زیادت آید به وجهی دیگر صرف کند، و براین قیاس که سر بالا کرده شد این مقدار می باشد که ذکر رفت.

مشعل	_____	ه
		هشت عدد

جه	_____	ت	_____	جه	_____	ت
		باب الابواب				در خانقاه
که پیش ازین در باغ		و آن صحن درگاه مناره و درگاه		دارالضیافه است		یک مشعله
رشید آباد آنجا بود و از آنجا		دو مشعله		در روضه به دو جانب		هر یک یک مشعله
به جانب بالا در ممر بزرگ		جه	_____	ت		دو مشعله
ربع رشیدی می آید		خارج در سر		که در سرای متولی آنجاست		یک مشعله

[۲۱۶]

جه	_____	ت
		در دارالشفای
یک مشعله		یک مشعله

۲۵

این مشعله ها را چهار مشعله دار که معین شده اند به اول شب تا وقتی که مردم بخسبند و سحر گاه چنانکه معهود است برافروزند و حلقه به نطف چرب کرده در آن می سوزانند چنانکه عادت است، و این مشعله داران چراغها [ی] مواضع نیز که در تمامت ممرهاست ایشان بنهند و به عهده ایشان باشد، الا چراغها که در مطبخها و

حوایج خانه می‌نهند.

و مایحتاج آن مشعله‌ها متولی امتحان و تجربه کند و آن مقدار که باید بدهد. حالیا ما هر شب هشت من فتیله و هشت من نطف تعیین کردیم. اگر زیادت آید به وجهی دیگر صرف کند و اگر در باید اضافه کرده بدهد و در مدت یک سال این مقدار باشد:

۵	فتیل	نطف
	در یک شب هشت من، در یک سال باشد دوهزار هشتصد هشتاد من به قرار هر یک من در دو دانگ در هر سال باشد	هر شب هشت من، در هر سال دوهزار هشتصد و هشتاد من باشد هر یک من دانگ تسو ششصد دینار. اگر نطف ارزان تر ازین خرید آنچ بازماند به وجهی دیگر که متولی صلاح داند صرف کند.

مجموع بهای این نطف و فتیله به تخمین برین موجب که نویسته شد در سال یک هزار پانصد شصت دینار باشد. باید که متولی به موجهی که ذکر رفت احتیاط کند.

[۲۱۷]

### چراغ

بیست پنج عدد

۱۵	جهت	جهت	جهت	جهت
	مطببخ دارالضیافه از دو جانب چهار چراغ	ممر کوچه دارالمتولی دو چراغ	مطببخ داروخانه یک چراغ	ممر بزرگ ربع رشیدی هشت چراغ
۲۰	جهت	جهت	جهت	جهت
	مطببخ خانقاه یک چراغ	ممر حوضخانه یک چراغ	ممر کوچه مشرف و رواق المر تبین یک چراغ	کوچه و در دارالمصاحف که از روضه بدان راه به جانب سقایه می‌روند. یک چراغ
۲۵	جهت	جهت	جهت	جهت
	حوایج خانه یک چراغ	ممر سقایه پنج چراغ		

[۱] بن چراغها را چهار مشعله‌دار که معین اند ترتیب کنند و به عهده ایشان باشد تا آنچ به هر موضع که مشعله هر یک از ایشان به نزدیک آن باشد از اول شب و به سحر به عادت می‌نهد، و آنچ در مطبخها و حوایج خانه باید به عهده مطبخیان و حوایج‌داران باشد تا ایشان نیز به موجب مذکور می‌نهند.

و باید که متولی احتیاط کند تا مایحتاج آن چندست. حالیا ما به تخمین چهارمن روغن معین کردیم و بیست پنج درمسنک فتیله. اگر زیادت باید متولی بدهد و اگر زیادت | آید متولی بروجهی دیگر صرف کند. [۲۱۸] و شرط آنست که البته فقط در این مواضع و در ممرها [ی] مطبخها و غیره نسوزانند، چه سقف خانهها و دیوارها سیاه کند.

و همچنین باید که مرتزقه و عمله که مجاور ربع رشیدی اند و جهت خود لاشک روغن خرنند و چراغ افروزند قطعاً باید که ایشان را نیز رخصت بدهند که فقط سوزانند، و مجموع این بزر و فتیله این مقدار باشد:

بزر	فلیه
در یک شب چهارمن، در یک سال	در هر شب بیست پنج درمسنک، در یک سال
یکهزار چهارصد و چهل من	سی چهار من و صد شصت درم باشد به وزن تبریز
قرار یک من دو دانگ	قرار یک من در چهار دانگ یک ساله باشد
چهارصد هشتاد دینار باشد.	بیست سه دینار.
بهای این بزر و پلیته مذکور [ر] بعضی که نویسته شد در یک سال باشد	
پانصد سه دینار.	

۱۵

### فصل چهاردهم

در تعیین مساکن مجاوران و ملازمان و عمله ربع رشیدی داخلاً و خارجاً و مواضعی که جهت جمعیتها [ی] متنوعه و جهت هر چیزی و هر کاری و مصلحتی معین رفته به موجبی که مفصل ذکر هر یک بیاید و شرطی که بدان متعلق است |

[۲۱۹]

و در این فصل معین می گردانیم که هر یک از ملازمان و مجاوران و عمله ربع رشیدی را مسکن در کجا و کدام موضع باشد و از آن جمله کدام را مسکن داخل ربع رشیدی باشد و کدام را خارج. و شرط کرده ام که البته هیچ یک را عورات و عیال در ربع رشیدی نباشد و مجرد در آنجا ساکن باشند، و از آن جمله آنانکه متأهل باشند اهل و عیال ایشان البته در شهرستان رشیدی مقیم و ساکن باشند و جهت خود خانهها بسازند یا به اجرت گیرند.

۲۰

و بعضی عمله که ضرورت نیست که مجاور و ساکن ربع رشیدی باشند مساکن ایشان نیز معین کردم چنانکه مفصل بیاید، و شرطی و احوالی که به هر یک از ایشان تعلق دارد جدا جدا می نویسم تا بدان موجب پیش گیرند و ازان تجاوز ننمایند.

۲۵

و بعضی مواضع و مساکن که جهت جمعیت و هر مصلحتی و هر کاری و هر چیزی که معین کرده ایم مفصل می نویسم چنانکه تمامت مواضع و مساکن ربع رشیدی معلوم شود که هر یک جهت کدام و جهت چه چیز

[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم : مساکن مجاوران و ملازمان] [۱۷۱]

معین شده، به وجهی که تمامت مستغرق گشته باشد و معلوم شود که چند مسکن و مواضع است. و شرط هر کاری و مصلحتی که بدان تعلق دارد شرح می دهیم و آن به طریق سیاق به حرف و دفعه نوشته می آید تا روشن و مجنس و مفهوم باشد. و این فصل مشتمل است بر دو حرف، و هر حرفی از آن باز مشتمل است بر دو دفعه، و هر دفعه ای از آن باز مشتمل است بر دو حرف بر این ترتیب و سیاق.

۵

## رف اول

[۲۲۰] و آن مشتمل است بر مسکن مجاوران ربع رشیدی و عملة آن و آن به دو دفعه منقسم می گردد

### دفعه اول

و آن مشتمل است بر احوال و مسکن مجاوران که ایشان مجرد در ربع رشیدی باشند و ایشان عزب باشند و بی مقام و دایماً ملازم و مجاور آنجا باشند، و بر احوال و مسکن مجاوران که ایشان کدخدا باشند و خویشان در ربع رشیدی مسکن داشته باشند و بیرون ربع رشیدی نیز جهت عیال خود خانه ساخته باشند و آن محصورست در دو قسم:

	قس	قس
	دوم از دفعه اول	اول [از دفعه اول]
۱۵	جماعتی که ایشان در ربع رشیدی مسکن داشته باشند تا مجرد ملازمت نمایند، و اگر کدخدا باشند جهت عیال خود خانه بیرون ربع رشیدی در محله صالحیه بسازند.	در باب جماعتی که ایشان عزب و مجرد باشند و در ربع رشیدی مسکن داشته باشند و همواره ملازم باشند و احتیاج نباشد که ایشان را خارج ربع رشیدی خانه دیگر باشد.

### دفعه دوم

از حرف اول و آن مشتمل است بر احوال مسکن عملة ربع رشیدی که ایشان در داخل ربع رشیدی حجره و مسکن نداشته باشند و خارج ربع رشیدی باید که البته مسکن داشته باشند و تا مهمی ضروری نداشته باشند به شهر و جایی دیگر نروند. چه شرط آنست که هر که مجاور ربع رشیدی نباشد یا مقیم شهرستان رشیدی و ملازم ربع رشیدی نباشد او را هیچ ندهند، و آن محصورست در دو قسم:

[۲۲۱]

قس	قس
دوم از دفعه دوم	اول از دفعه دوم
جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه نباشد.	جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه باشد و شرط آنک به مایه خود خانه‌ها در آنجا بسازند.
و شرط آنک البته در شهرستان رشیدی [و] در دیگر محلات جهت خود خانه بسازند و آنجا مقیم شوند.	و این محله صالحیه محله‌ای است از محلات شهرستان رشیدی که به ربع رشیدی نزدیک است و یک در کوچه آن در ممر بزرگ ربع رشیدی است که بر بالای می‌روند، و یک در دیگر به جانب بازار که به راه دروازه سرخاب می‌روند.
	و جهت آن نام آن محله، صالحیه نهاده شد که جماعت اهل صلاح که مجاوران و ملازمان ربع رشیدی باشند خانه‌های ایشان در آنجا باشد و فاسقان را در آنجا راه و مدخل و مقام نباشد.

۵

۱۰

### رف دوم

و آن مشتمل است بر مواضعی که هر یک جهت چیزی معین شده و آن به دو قسم منقسم می‌گردد [د]:

۱۵

دفعه اول

#### از حرف دوم

و آن مشتمل است بر مواضع که آن جهت جمعیت هر وقت و هر قوم معین است و آن محصورست در دو قسم:

قس	قس
دوم از دفعه اول که از حرف دوم برخاسته است:	اول از دفعه اول که از حرف دوم برخاسته است:
مواضع که خالی باشد تامتولی به هر وقت جهت هر مصلحتی و هر چیزی و هر کس که باید به حسب حال معین می‌کند.	مواضع که جهت جمعیت و هر چیز معین گشته.

۲۰

[۲۲۲]

دفعه دوم

#### از حرف دوم

و آن مشتمل است بر مواضع که جهت مخزن چیزها [ی] متنوع و انبارها معین گشته و آن محصورست

۲۵

در دو قسم:

۱- اصل: باشند.



[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان] [۱۷۳]

- |   |  |
|---|--|
| قس  | قس   |
| دوم از دفعه دوم از حرف دوم  | اول از دفعه دوم از حرف دوم                                   |
| مواضع که جهت انواع انبارها و مصالح ربع رشیدی در خارج ربع رشیدی و بازار آن معین شده.   | مواضع که جهت انواع مخازن و انبارها داخل ربع رشیدی معین گشته. |
| و شرح و تقریر و شروط و مصلحتی که در هر حرفی و دفعه‌ای ازان است بدین موجب [است] که شرح داده می‌شود.  |  |
| و جهت بیان مصالح و امور متنوعه مذکور که در هر حرفی و دفعه‌ای هست آن حرف و دفعه مکرر می‌گرداند و تفصیل هر یک مشروح و مفصل می‌نویسد، بدین موجب: |  |

## ۱۰. رف اول

و آن مشتمل است بر مسکن مجاوران ربع رشیدی و عمله آن و آن به دو دفعه منقسم می‌گردد:

دفعه اول

### از حرف اول

- و آن مشتمل است بر احوال و مسکن مجاوران که ایشان مجرداً در ربع رشیدی باشند و ایشان عزب باشند و بی‌مقام و دائماً ملازم و مجاور باشند، و بر احوال و مسکن مجاورانی که ایشان کدخدا باشند و خویشین داخل ربع رشیدی نیز مسکن داشته باشند یا ملازمت نمایند و خارج ربع رشیدی نیز جهت عیال خود خانه ساخته و آن محصورست در دو قسم:

[۲۲۳] قس

### اول [از دفعه اول]

- |  |   |
|--|---|
| جماء   | جماء  |
| متفرقه از پنج نفر  | فقها از ده نفر  |
| و شرط آن است که ایشان مجرد و عزب باشند و صالح و عابد و زاهد و عارف باشند، و اگر نیز متأهل باشند چون غریب باشند و خانه ایشان دور و رغبت نمایند که مجرد بنشینند روا بود. | که درس فقه و اصول دین و دیگر علوم خوانند پیش مدرسی و معیدی که معین شده.               |
|  | به شرط آنکه قطعاً پیرامون درس فلسفه نگرند و نخوانند و به آموختن آن رغبت نمایند، و اگر |

- و اگر خطایی نامشروع از یکی از ایشان در وجود  
آید در حال متولی او را بیرون کند و دیگری را به  
جای او نصب کند و باید که همواره مجاور و ساکن  
باشند و تا ضرورتی تمام نباشد به شهر و دیهها و مواضع  
نروند و غیبت نمایند و همواره به عبادت مشغول  
باشند. ۵
- و مسکن ایشان در خانقاه از حجر [ه] ها هر یک  
را حجره ای که متولی معین کند بدهند.  
و قطعاً به هیچ وجه نشاید که ایشان و غیر ایشان  
در آنجا آتش و دود کنند، چه خانقاه دود گیرد و نقاشی  
همه به زیان رود. ۱۰
- و باید که حجره و مرافق آن عظیم پاک دارند و  
مردم نا معتمد و فاسق را پیش خود نگذارند و با  
ایشان صحبت نوززند و چون زمستان باشد و سرما  
سخت گردد صفه بزرگ که در مطبخ بود با حجره بهم  
از آنجا باز بریده شده و راه آن در پس در خانقاه کرده  
شد و ممر آن هم بدان حجره مطبخ است به اتفاق آنجا  
روند و هر یک جهت خود تنوری کوچک بسازند تا  
آنجا گرم شوند و آتش کنند. [۲۲۴]
- و به وقت آتش خوردن به دارالضیافه حاضر شوند، به  
موجبی که در فصل آتش شرح آن داده شده. ۱۵
- و شرط آنست که چون پنج سال ملازمت نموده  
باشند اگر متولی خواهد بگوید تا ایشان سفر کنند  
و دیگران را نصب کند و هر کدام را که متولی نخواهد  
که بعد از پنج سال سفر کند آن به رأی متولی تعلق  
دارد. ۲۰
- و متعلمان علم طب را دو نفر در دو حجره بالا این  
که بر پشت حوالی داروخانه ساخته شده بدهند تا در  
آنجا مدت پنج سال اقامت کرده ملازم طبیب باشند به
- آموخته باشند ایشان را تعیین نکنند، چه مزاج ایشان  
مخبط و گستاخ شده باشند.  
و دو نفر متعلم حدیث نبوی مصطفوی علیه افضل -  
الصلوة و اکمل التحیات و تفسیر که مدرس آن معین  
شده استماع کنند.  
و باید که این تمامت دوازده نفر صالح و عابد و  
زاهد باشند و هیچ چیز نامشروع و نامستحسن نکنند  
و همه مجرد و عزب باشند و همواره به تعلم و ملازمت  
مدرس مشغول باشند و تحصیل به جد کنند، و اگر در  
تحصیل جد نمایند یا جریمه ای از ایشان صادر شود  
متولی ایشان را بیرون کند و دیگران را نصب کند،  
و اگر به جد به تحصیل مشغول باشند و از ایشان  
جریمه ای صادر نشود مدت پنج سال ملازم و مقیم و  
ساکن باشند. بعد از آن بیرون روند تا متولی دیگران  
را نصب کند.  
و جهت مسکن ایشان هر دوازده، متولی دوازده  
حجره از حجر [ه] های روضه هر یک را چنانکه  
صلاح داند بدهد تا در آنجا مجاور و ساکن باشند.  
و باید که تا ضرورتی تمام نباشد و اجازت متولی  
نبود به شهر و دیهها و مواضع نروند و غیبت نمایند  
و به وقت آتش خوردن به دارالضیافه حاضر شوند به  
موجبی که در فصل آتش معین و مشروح شده، و اگر  
نیایند به هیچ وجه آتش طلب نکنند.  
و باید که در حجر [ه] ها آتش نکنند چه دود شود  
و خانه سیاه گردد. اگر البته آتش باید قدری فحم که  
آن را دود نباشد جهت گرم شدن برافروزند.  
و متعلمان علم طب را دو نفر در دو حجره بالا این  
که بر پشت حوالی داروخانه ساخته شده بدهند تا در  
آنجا مدت پنج سال اقامت کرده ملازم طبیب باشند به

[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان] [۱۷۵]

درس خواندن و به وقت معالجه بیماران کردن ملازم  
باشند کی واقف گردند.

به شرط آنکه مجرد باشند و امین و متدین و صالح  
و اگر به خلاف این معانی باشند یا پنج سال در اقامت  
بگذرانند متولی ایشان را بیرون کرده دیگران را  
به جای ایشان نصب کند.

### قسم دوم از دفعه اول

جماعتی که ایشان کدخدا باشند و در ربع رشیدی مسکن داشته باشند تا مجرد ملازمت نمایند، و اگر  
متأهل باشند جهت عیال خود خانه بیرون ربع رشیدی در محله صالحیه بسازند و اجرت آن زمین به وقف  
رسانند.

و این محله را جهت آن محله صالحیه نام نهاده شده که جماعت اهل صلاح که ملازمان و مجاوران  
ربع رشیدی باشند خانه‌های ایشان در آنجا باشد و فاسقان را در آنجا مدخل و مسکن نباشد.

<p>۱۵</p> <p>شرف</p> <p>۲۵</p> <p>[۲۲۶]</p> <p>۲۵</p>	<p>متولی</p> <p>۱۵</p> <p>۲۵</p> <p>[۲۲۶]</p> <p>۲۵</p>
<p>احوال و ترتیب وزندگانی او به وجهی باید که هم درین شرط نامه و وقفیه به جای خود مشروح و مشروط نویسته آمده.</p> <p>اما مسکن او: آنچه در ربع رشیدی خواهد بود جهت آنست تا کار دیوان وقف در آنجا سازد و آنجا به هر وقت که خواهد شب و روز مقام سازد.</p> <p>و باید که کسان خود را که به هر وقت جهت محافظت و ملازمت آن خانه آنجا گذارد کسان معتمد پاک با دیانت و امانت باشند. سرائی که معروف است به دارالمشرف جهت این کارست که شرح داده شد.</p> <p>اما جهت مسکن اهل و عیال خود گفته شده که در ربض بالائین که متصل است به ربع رشیدی به مال خود خانه بسازد و وقف کند بر اولاد و اولاد اولاد به</p>	<p>احوال و ترتیب و زندگانی او به وجهی باید که هم درین شرط نامه و وقفیه به جای خود مشروح و مشروط نویسته آمده.</p> <p>اما مسکن او: آنچه در ربع رشیدی می‌دهیم جهت آنست تا خوبستن مجرداً در آنجا باشد و کار دیوان وقف سازد و آنجا هر وقت که خواهد برود و شب می‌باشد و کسان معتمد و پاک سیرت را در آنجا پیش خود و جهت نگاهداشت خانه می‌گذارد و آن دو سرای است. در آن یکی در آن دیگر بوده و هر دو معروفند به دارالمتولی با مرافق تحتانی و فوقانی و زیر زمین که در آنجا است و خزانه نقود و اجناس در آنجا باشد به موجبی که ذکر آن خواهد آمدن.</p> <p>اما جهت مسکن اهل و عیال خود در ربض بالائین</p>

۱- درین موضع «و کتابخانه نیز» را خط زده است. ولی در حاشیه به خط رشیدالدین این عبارت الحاق شده است: «چون در کتابخانه معین (؟) در جنب گنبد ساخته شده و کتب در آنجا است و شروط آن علی‌حده نویسته شده اینجایگاه باطل کرده آمده.»

ترتیب وقف.  
و اگر چنانکه تقصیر کند و خانه نسازد از حصه  
وقفی که جهت او شرط رفته بسازد، چنانکه در باب  
خانه متولی شرط رفت و شرح آن داده آمد.  
و حکم همه فرزندان همچنین است.

که متصل ربع رشیدی است سرایی بسازد به مال خود  
و بر اولاد و اولاد خود، ماتولد او تناسلوا، وقف  
کند.

و ترتیب وقف چنانست که بطن اعلی مقدم باشد  
بر بطن اسفل دایماً، و غرض از این معنی آن فایده است  
که می خواهیم که فرزندان او بدان منتفع شوند، و  
آن آنست که چون بعد از انتقال تولیت از پدر ایشان  
به فرزندی منتقل شود یحتمل که در طوری دیگر  
نوبت استحقاق تولیت بدیشان رسد و ایشان را علی حده  
خانه در روض مذکور باشد که فرزندان و عیال او در  
آنجا ساکن باشند تا در دارالتولیه مجرد تواند بود و  
اهل و عیال نزدیک او باشند.

و چون این معنی در احوال همه فرزندان ممکن  
و محتمل است | که هر یک از فرزندان خانه ای  
که لایق او باشد در روض مذکور بسازد به مال خود و  
وقف کند بر اولاد خود به وجه مذکور، و هر که از ایشان  
آن خانه نسازد و بوجه مذکور وقف نکند باید  
که از حصه ارتفاعات وقفی که جهت او شرط رفته  
بسازند و تا آن خانه نسازند و بوجه مذکور وقف  
نکنند از ارتفاع موقوفات که جهت او شرط رفته  
چیزی بدو ندهند.

ناظر  
که مانند نایب متولی است  
احوال و ترتیب وزندگانی او به وجهی باید که هم  
درین شرط نامه و وقفیه مشروح و مشروط به جای  
خود نویسته شده.

اما مسکن او: آنج او مجرد در آن باشد و در  
آنجا کار دیوان وقف سازد و به هر وقت که خواهد  
مجرد شب و روز آنجا مقام سازد و کسائی را که جهت  
محافظت به هر وقت در آنجا بگذارد، باید که کسان  
امین باشند و متدین | و پاک دین و باطاعت.

و آن مسکن سر ایچه ای است که بر سردرگاه ایسر  
روضه است با مرافق آن، و آشکوب زیرین نیز در حکم  
او باشد و یک خانه از آشکوب زیرین به بواب در  
ایسر روضه دهد تا مجرد در آنجا باشد و بوابی این  
در به جای می آرد و در خانه ناظر نیز گوش می دارد.  
و این سراچه از زیر و بالا مشهور است به عمل  
استاک حاجی قزوینی.

اما آنج جهت اهل و عیال خود سازد تا در آنجا  
مقیم و ساکن باشند شرط آن بر همان موجب است  
که در باب متولی و مشرف گفته شد.  
و حکم خانه های تمامت فرزندان همچنان است.

## [باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان] [۱۷۷]

مفسر و محدث

باید که شخصی باشد عالم به علم تفسیر و حدیث و متدین و صالح، و صاحب روایت و اجازت باشد و بر درس هر دو فن قادر تا دو متعلم را که معین شده بر سبیل و جواب درس گوید و اجازت روایت دهد بر سبیل جواز و ارادت و رغبت خود، و تا او را عذری واضح نباشد و متولی اجازت [ندهد] . . . . .

علوم فقه و اصول فقه و اصول کلام و سایر علوم که از مقدمات این علوم اند، به شرط آنکه عالم [و] متدین و صالح باشد تا ده نفر فقیه را درس گوید، و چون اهل تبریز شافعی مذهب اند باید که او، نیز معید و فقها شافعی مذهب باشند و واجب است که درس علوم شریعت . . . . .

[۲۲۸]

(اینجا يك ورق افتاده است)

و تفصیل آن این است:

از حجر [ه]ها [ی]

خانقاه به موجبی که متولی تعیین کند هشت حجره.

و چون حفاظ در آنجا مجرد مقیم خواهند بود هر یکی رایک حجره بیشتر ندادیم.

و شرط کردیم که درین حجر [ه]ها قطعاً آتش نکنند و چون زمستان باشد و خواهند که آتش کنند و گرم شوند در سراچه‌ای که برابر مطبخ خانقاه است تا بخانه‌ای هست که

از حجر [ه]ها [ی]

روضه به موجبی که متولی تعیین کند یازده حجره.

و باید که در آنجا آتش نکنند الا قدری فحم که البته دود نکند بر منقل کنند و بدان گرم شوند.

از حجر [ه]ها

که بر بالای داروخانه است، از نه حجره بعد دو حجره که جهت متعلمان علم طب معین است و دو

قیام نماید و هم به امامت صلوات مفروضه.

و باید که همواره ملازم باشد و طریق امانت و دیانت سپرد و تا مهمی ضروری نباشد و متولی اجازت ندهد به شهر و دیه‌ها تردد نکند.

و مسکن او: اما آنچه او مجرد در آنجا باشد سراچه نقاشی کرده که در دهلیز خانقاه برابر مطبخ است آشکوب زیرین غیر بالائین، و چون آن سراچه به نقاشی کرده به زمستان که احتیاج باشد به آتش جهت گرم شدن، باید که قطعاً در آنجا آتش نکنند بلکه خانه‌ای که بر صفه دارد از جانب شرقی و در آن در صفه

است از اندرون به آجر بر آورند تا دود در اندرون نیاید و چون یک دیوار آن با آن باغچه است که در پس آن و پس صفه است آن مقدار از آن باغچه که محاذی و متصل آن تا بخانه است اضافه آن تا بخانه کنند و به آجر یک دنده بر آورند، چه زیر آن

زیر زمین است تا تحمل کند چنانکه جامات روشنائی صفه [را] نگیرد، آن مقدار که در محاذ صفه است به قرار باغچه بگذارند تا صفه روشن باشد، و در آن تا بخانه ازان باغچه صفه باشد که بدان موضع که از

۱۵

۲۵

۲۵

[۲۲۹]

باغچه اضافه کرده باشند در آنجا روند، و چون آن را بیوشند سوراخی بزرگ بگذارند تا دود بیرون رود، و شیخ به زمستان در آنجا باشد تا آتش تواند افروختن. و چنان سازد که دود قطعاً به آشکوب بالاین و زیرین نرسد و به زیان نیارد و سیاه نگرداند، ان شاء الله تعالی.

فراش \_\_\_\_\_ ان

### و قیم روضه

چون ایشان چند نفر اند و هر یک را از ایشان شرحی مطول می آمد بدین سیاق مفصل نویسته می آید.

فراش  
و خادم خانقاه

فراش  
گنبد واقف

که هر چ به کار فراشی و خادمی تعلق دارد به تقدیم رساند و علی الدوام خانقاه پاک دارد و به وقتی که شمع بر باید افروختن به موجبی که معین شده بر افروزد و قندیل و چراغ که در خانقاه باشد تمامت بر افروزد و به وقت آتش خوردن جماعت کوزه آب بردست گیرد و می دهد و شمع دان و آلات فرش و طرح که بدو سپرده باشند نیکو نگاه دارد و خدمت

شرط آنست که این فراش مدام ملازم حفاظ باشد به شب و به روز، و هر شب به موضعی که قبلی گنبد است که آنجا منابر مختصر ساخته شده جهت آنکه تا حفاظ به نوبت هر نوبتی سه نفر علی الدوام قرآن خوانند به موجبی که در شرایط حفاظ در فصل گنبد مسطورست. و وظیفه این فراش آن است که چون نماز شام بدهند و وقت افروختن چراغ باشد شمعی پاک که قطعاً

حجره جهت کمال و شرابدار، بقی بعدها پنج حجره.

دیوار آن با دهلیز خانقاه دارد در آن در این تابخانه کنند و دری که با صفا دارد آن را به آجر بگیرند تا دود در اندرون حجره نرود که شیخ در آن خواهد بود و نیز چون نقاشی کرده ایم سیاه نشود. واقدری زمین دراز که اسم باغچه دارد در پس آن تابخانه، و روشنائی آن از آنست و روشنائی صفاً سراچه همچنین. گفتیم تا آن قدر زمین که در محاذ آن تابخانه است از آن باغچه باز نرود داخل آن تابخانه کنند، لکن سقف آن بلندتر بیوشند و سوراخی بزرگ باز گذارند تا دود از آنجا بیرون رود چنانکه قطعاً دود آن در آن سراچه که شیخ خانقاه که امام نیز هم او باشد در

۵

۱۰

۱۵

[۲۳۰]

۲۵



مجاوران آنجا به وجه کند و آب ایشان بدهد و امانت و دیانت به جای آزد.	پیه با آن آمیخته نباشد به موجبی که در فصل شمع و روشنائی معین شده در شمع دانی	آنجا باشد نتواند رفتن.
۵ و سقارا متقاضی باشد تا آب بیارد و آب پیاشد و میان سرای و مواضع که بیاید شستن بشورد و	نهاده بر افر و زد و پیش حفاظ که به نوبت قرآن خواندن نشسته باشند نهند در شبکه، و باید که در شبکه	و باید که دیوار آن به یک دنده بر آورند چه زیر آن زیر زمین است چنانکه حایل صفتی سراچه نباشد.
۱۰ مواضع که چراغ باید نهادن و در حدود خانقاه باشد چنانچه در فصل روشنائی آمده بنهند.	باز باشد تا روشنائی در اندرون نیز بود، و قدری بوی خوش در مبخره ای که دسته دراز داشته باشد از	و اما مسکن جهت کسانی که ایشان اهل و عیال داشته باشند، در محله صالحیه هر یک جهت خود خانه بسازند و عیال را در آن خانه نشاند و اجرت زمین را به متولی وقف می رسانند.
۱۵ اما مسکن ایشان آنچ در ربع رشیدی باشد:	شبکه در اندرون نهد تا هم بوی خوش در گنبد باشد و هم از	کلید
[۲۳۱] اما خادم در سراچه شیخ خانقاه باشد.	شبکه بیرون آید و به مشام حفاظ نیز رسد تا روز که روشن شود	گنبد و این فرزند طوقلی است
۲۰ و مسکن فرایش کی او در آنجا مجرد مجاور باشد حجره ای از حجره [ه] های خانقاه متولی بدو دهد	شمع سوزد. و کیفیت و مقدار واحوال شمع در فصل شمع و روشنائی و مشعله و قنادیل نویسته شده و مقرر گشته،	باید که قطعاً پیرامون مسکرات نگردد و امانت و دیانت و رزد و ملازمت به وجه نماید، و بعد از او این کلیدداری از ان اولاد اوست نسلاً بعد نسل، واحوال و شرایط آن در فصل گنبد پیش ازین نویسته شده بدان موجب پیش گیرند.
۲۵ چراغ آنچ همه روزه او را به کار باید پیش خود نهد و باقی فرش و طرح و رختها جائی	بدان موجب پیش گیرد. و چون مقرر است و	و باید که گنبد را دو بند و کلیدهای بغایت محکم باشد به وجهی که قطعاً هیچ کس به کلیدی دیگر آن را باز نتواند کردن و اعتماد را شاید و در آن باب احتیاط تمام نماید. چه در گنبد مصاحف و دیگر

که متولی معین کند در آنجا بنهد.	شرط رفته که هر شب آدینه کلیددار بیاید	چیزهای عزیز باشد که مردم جاهل بد بدان طمع کنند، تا بنادا که بر آن ظفر یابند.	
امامسکن اهل و عیال او اگر متأهل باشد:	و در گنبد باز کند تا حفاظ ختم کنند باید	اما مسکن او: جهت آنک که مجرد در آنجا ساکن باشد و هرک بعد از او قایم مقام او باشد برابر گنبد	۵
در محله صالحیه جهت خود خانه بسازد.	که این فراش و کلید دار با معتمدی ازان متولی که معین کرده	متولی است و آن سراچه مشهورست به عمل استاد حاجی قزوینی باید که در جنب دیوار سراچه مذکور حجره یک در خانه هم اکنون به مال وقف بسازد و او مجرد در آنجا باشد.	
فراش روضه و قیام سه نفر.	روند و فراش گنبد را پاک کند و چهار قندیل که در آنجا	اما جهت مسکن اهل و عیال او خانه در روضه رشیدی به مال خود بسازد و وقف کند بر اولاد و اولاد [اولاد] خود.	۱۹
و وظیفه ایشان آنست که روضه را پاک دارند و میان سرای آن بشورند و مواضع همه بروبند و ملازم مجاوران آنجا باشند و سقا را متقاضی باشند تا آب بیارد و مجاوران را آب بدهد و آلات فرش و طرح و قندیل و چراغ نگاه دارند و به وقت برافروختن برافروزد و روغن از دیوان وقف طلب می دارند و می ستانند و آلات فراشان و آنچ در مسجد باشد	آویخته است پر از روغن کنگد در کند و برافروزد و چهار شمع که هم معین شده و وزن و کیفیت آن هم در فصل شمع و روشنائی معین گشته در شمع دان نهاده برافروزد و کوزه آب بر دست گیرد و باز ایستد تا چون حفاظ بتمامت بیست و چهار نفر که در آنجا روند به وقت احتیاج آب بدیشان دهد.	و اگر او آن خانه نسازد و بوجه مذکور وقف نکند از مرسومی که از اصل وقف جهت او مقرر شده خانه بسازند و تا آن تمام نشود به وی ازان چیزی ندهند به همان موجب که در باب متولی و مشرف و نایب متولی که او ناظرست گفته شد.	۱۵
		[عبارت در حاشیه دست راست صفحه ۱۳۱]	
		چون کلیددار تا غایت جهت خود مسکن درین موضع که ذکر کرده شده نساخته بود و آن را به کتابخانه ساختیم متولی باید که جهت او مسکن که مجرد در آنجا باشد مقرر گرداند تا ملازم تواند بود. کتبه فضل الله بن ابی الخیر بن عالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی.	۲۵
		طیب که هم مدرس باشد و هم معالج، بر موجبی که در فصل طیب یاد کرده شد پیش گیرد. اما مسکن او در ربيع رشیدی جهت آنک او	۲۵

- مجرد در آنجا باشد، سرائی که معروف است به دارالطیب تا درس دو متعلم علم طب نیز هم آنجا می‌گویند.
- اما مسکن که جهت اهل و عیال او باید اگر متأهل باشد در محله صالحیه خانه جهت خود بسازد به موجبی که ذکر رفت اجارت زمین آن به دیوان وقف می‌رساند چنانکه مقرر شده.
- شرایط داروخانه**
- شرط آنست که از مسکرات اجتناب نماید و متدین باشد و طریق امانت ورزد و ادویه و اشربه جهت بیماران بجوشاند و به سخن طبیب به بیماران دهد و به حضور طبیب ترکیب معاجین و دیگر مرکبات کند، و مدام ملازم آن باشد و کلاب و عرقها گیرد و از هر کاری که بدان تعلق دارد و متولی او را فرماید تجاوز ننماید.
- اما مسکن او: آنچه در ربیع رشیدی خواهد بود تا او مجرد در آن باشد در حجره که بر بالای داروخانه ساخته‌اند.
- اما آنچه جهت اهل و عیال او باید اگر متأهل باشد، باید که در محله صالحیه خانه جهت خود بسازد و به موجب مذکور اجرت زمین آن به دیوان وقف می‌دهد.
- خادم المرضی**
- دو نفر:
- باید که متدین و امین باشند و مشفق و از مسکرات اجتناب نمایند و مدام ملازمت بیماران کنند. چنانکه متولی فرماید و طبیب صلاح بیند و خدمت بیماران و هر چه بدان تعلق دارد و ایشان را گویند
- نماز شام در آنجا بگزارند و بعد ازان به ختم قرآن مشغول شوند و به موجبی که در فصل حفاظ مشروح و مشروط نویخته شده قرآن ختم کنند و در اثنای آن دو سه نوبت بوی خوش بسوزانند.
- و چون ختم تمام شود شیرینی با نان بهم که معین شده به موجبی که در فصل آش تعیین رفته و مشروح نویخته شده بدهند.
- و بعد ازان بیرون آیند و معتمدی ازان متولی که معین کرده و کلیددار و آن فراش توقف نمایند تا گنبد برویند و بیرون آیند و در بیندند.
- اما مسکن او: آنچه در ربیع رشیدی باشد، حجره‌ای که در جنب حجره فرزند طوقلی ساخته شده
- از فرش و طرح و غیره محافظت نمایند و امانت و دیانت ورزند و احتیاط کنند تا مردم دزد و طرار و ناهموار در آنجا نباشند و اگر آمده باشند تفحص نموده با متولی بگویند.
- و به اوقات اعیاد که مقرر است که در آنجا آش دهند کوزه آب بردست گیرند و به مردم دهند، و چراغ و قندیل به موجبی که در فصل روشنائی معین شده و وظیفه ایشان است در مواضع بنهند. و مسکن ایشان: آنچه در ربیع رشیدی خواهد بود جهت آنکه ایشان مجرد در آنجا باشند و ملازمت نمایند و آلات فراش در آنجا بنهند متولی سه حجره از روضه که مناسب داند بدیشان دهد.

<p>اما اگر متأهل باشند، مسکن اهل و عیال ایشان در محله صالحیه به موجب مذکور جهت خود [خانه] بسازند و اجرت زمین آن به موجب مقرر به دیوان وقف می‌رسانند.</p>	<p>است مسکن او باشد تا او در آنجا مجاور و ساکن باشد و ملازمت گنبد نماید و شمع و شمع‌دان و آلات فراشی در آنجا بنهند. اما جهت اهل و عیال خود اگر متأهل باشد در محله صالحیه به موجهی که ذکر رفته خانه بسازد و اجرت زمین به وقف می‌دهد به موجب مقرر.</p>	<p>بجای آرند. و به وقتی که سر و جامعه ایشان باید شستن بشورند و ملازم ایشان باشند و هر خدمتی و مراعاتی که باید کردن بکنند.</p>	[۲۳۳]
<p>فـراش دارالضیافه ملازم آنجا باشد و هر کاری که به فراشان تعلق دارد به موجهی که شرح آن در خانقاه و روضه داده شد به تقدیم رسانند.</p>	<p>فـراش داروخانه یک نفر.</p>	<p>اما مسکن او: در ربع رشیدی که مجرد آنجا مجاور باشد در سراچه رواق‌المرتبین یک در خانه متولی بدهد. اما اگر متأهل باشد، جهت اهل و عیال او خانه باید در محله صالحیه جهت خود خانه بسازد و به موجب مذکور اجرت زمین آن به دیوان وقف می‌رساند چنانچه مقرر است.</p>	۵
<p>و مسکن او: در ربع رشیدی تا خویشتن مجرد در آنجا باشد. چون دارالضیافه بیشتر اوقات خالی باشد خصوصاً دارالضیافه مجاوران، شب در آنجا کسی دیگر نباشد و روز به وقت آتش خوردن در آنجا</p>	<p>به موجهی که در شرح فراش روضه و خانقاه گفته شد هر چه به فراشان تعلق دارد بدان موجب به تقدیم رسانند، و فراش داروخانه و طبیب و دارالشرابی اوست. اما مسکن که او مجرد در آنجا باشد در ربع رشیدی در سراچه‌ای که طبیب در آنجا باشد تا در</p>	<p>مطلبه <u>مطبخ</u> که جهت بیماران غذا و مزوره سازد و شربت نیز جوشاند. و امانت و دیانت ورزد و از مسکرات دور باشد و شفقت بر بیماران برد و ملازم باشد. اما مسکن او: جهت آنک او در آن مجرد باشد هم در مطبخ بیماران مجاور و ملازم باشد چنانکه متولی گوید.</p>	۱۵
		<p>و جهت اهل و عیال خود هم به موجب مذکور خانه بسازد. <u>خان</u> از داروخانه شرط آنست که امین و متدین باشد و مدام ملازم گردد و کلید داروخانه و مخزنهای آن به دست او باشد. لکن باید که معتمدی که متولی و مشرف از قبل خود نصب کرده باشند و طبیب هر سه مهر بر آن نهند و به همدیگر بکشایند و هیچ کس دیگر را در اندرون نگذارند. هر کس کی چیزی خواهد به در شبکه آید و بیرون به صفه‌ای که به در شبکه بسته بنشیند تا از شبکه بدو دهند و باز گردد.</p>	[۲۳۴]
			۲۵

## [باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان] [۱۸۳]

باشند اوشب و روز در آنجا مجرد مجاور باشد.	حوالی آن جائی که متولی معین کند مجاور و ملازم باشد و آلات فراشی نیز هم در آن خانه نگاه	و هر چه طیب در اندرون داروخانه خواهد خازن واقف باشد به اتفاق شرابدار حاضر کنند. طیب آنچ باید دادن به موجبی که مقرر و شرط رفته می دهد و چون بیرون آیند باز در بیندند و کلید خازن برگیرد و به اتفاق مهر کنند.
اما اگر متأهل بود جهت اهل و عیال خود در محله صالحیه خانه جهت خود بسازد به موجب مذکور و اجارت آن به موجبی که مقرر شده به دیوان وقف می- رساند، تمام.	دارد و ملازم طیب نیز باشد و خدمت او نیز می کند- آنچ به فراشی تعلق دارد. اما جهت اهل و عیال او باید اگر متأهل باشد در محله صالحیه جهت خود خانه بسازد به موجب مذکور و اجارت زمین آن به موجب مذکور به دیوان وقف می رسانند.	اما مسکن او: آنچ در ربع رشیدی باشد تا او مجرد در آنجا می باشد رواق المرتبین و حوالی آن که متولی معین کند تعیین رفت. اما اگر متأهل باشد، جهت اهل و عیال او در محله صالحیه خانه جهت خود بسازد به موجبی که مقرر است اجارت آن زمین به دیوان وقف می رساند.
۱۵ [۲۳۵]	مجاور که جراحی نیز داند باید که متدین باشد و طریق امانت و شفقت ورزد و ادویه چشم و مراهم می سازد، به نظر نواب متولی و مشرف و در مخزن داروخانه می نهد تا از آنجا به موجبی که شرط رفته هر یکک بیمار را آنچ لایق او باشد از شباک داروخانه بیرون می دهد و ملازم باشد و علاج چشم و جراحت بیماران می کند.	اما مسکن او: آنچ در ربع رشیدی باشد تا او مجرد در آنجا مجاور باشد حجره ای از جمله حجر [ه] ها که در ساباط خانقاه ساخته اند و بعضی حفاظ آنجا می نشینند، یکی که بزرگ تر باشد متولی بدو دهد.
۲۵	مهرت که هم داعی باشد و وظیفه او آن باشد که هر روز که نان پخش کنند او حاضر باشد. دعائی که مناسب آن باشد بکند مشتمل بر حمد باری تعالی و صلوات و تحیات بر مصطفی علیه الصلوة والسلام واصحاب و یاران و اهل بیت و دعاء پادشاه وقت و ترحم بر واقف و همه مؤمنان و مسلمانان. و چون به آخر هر ماهی وجوه العین جهت مشاهره	اما آنچ اگر متأهل باشد اهل و عیال او در آنجا بنشینند در محله صالحیه خانه جهت خود بسازد و به
۱- کلمه «تمام» الحاقی و به خط جدیدترست. در ذیل این قسمت که بیاض بوده است به خط جدیدتری این سطور نوشته شده است. «تمامت یک قطعه زمین که مبذر یک جریب است از اراضی قریه سروج (ظه هرنج) از قرای مهران رود. حدود آن متصل است به قطعه زمین که عرض آن دو گزست و آن از توابع طاحونه [ای] است که نزدیک آن است و به فضای این طاحونه و به قطعه ستبان المحدوده بعد و به کنار نهر مهران رود و به قطعه زمین متصل به جوی طاحونه مذکوره که داخل نهر مهران رود.		

متولی یا نایب متولی و مشرف حاضر گردانند و خازن با ایشان وجوه بیارد، حصه هر یک از مرتزقه در کاغذی بیچند و نام هر یک بر آن نویسند و بر طبقی نهاده سر آن پیوشانند. آن داعی مرتب به حضور ایشان دست در زیر آن برد و یکی برگیرد. به نام هر کدام که بر آید بدو دهد و چون تمام داده باشد به موجب مذکور دعا بخواند.

و همچنین هر روز که در دارالضیافه مرتزقه و عمله و مسافران جمع شده باشند و طعام بخورند چون حفاظ قرآن خوانده دعا بگویند او نیز دعائی بگوید. و اگر دو کس از مجاوران جنگ کنند هر دو را بیرون کنند و با متولی بگویند تا متولی به موجبی که شرط رفته است هر دو را معزول کرده دو نفر دیگر را که جنگ نکنند و لایق باشند نصب کند.

و باید که این مرتب جماعت مجاوران و غیر مجاوران که در ربيع رشیدی مجتمع شوند هر کس را لایق حال او در مکان مناسب او بنشانند و نگذارد که بی ترتیب نشینند، و آنچه معهود است که رسم مرتب باشد به جای آرد.

اما مسکن او: آنچه داخل ربيع رشیدی باشد جهت آنک او مجرد در آنجا باشد از حجر [ه] هائی که خالی مانده متولی حجره ای بدو دهد.

اما جهت آنک اگر متأهل باشد اهل و عیال آنجا بنشانند، جهت خود در محله صالحیه خانه بسازد و به موجبی که مذکور و مقرر است اجارت زمین آن به دیوان وقف می رساند.

موجبی که مذکور و مقرر است اجارت زمین آن به دیوان وقف می رساند.

### بواب

که در هر موضع خواهند بود به موجبی که مفصل نویسته می شود و شرح آن می آید | بهذه الترتیب و السیاقه.

[۲۳۶]

### بواب

#### دارالضیافه

دو نفر. یکی جهت دارالضیافه مجاوران و یکی جهت دارالضیافه مسافران.

و شرط ایشان همچنان است که از آن بواب درگاه بیرونی. لکن چون مطبخ بدان نزدیک است و بدان دهلیز که ایشان می نشینند نزدیک و متصل بلکه ممر یکی است اگر کسی از مطبخ و حوایج خانه چیزی دزدیده باشد معین احتیاط کند و بگیرند و با متولی بگویند. و همچنین هر که در دارالضیافه کاسه

### بواب

#### درگاه بیرونی

یعنی درگاه اولین ربيع رشیدی

شرط آنست که معتمد و مشفق و متدین و امین باشد و از مسکرات اجتناب نماید و شب و روز ملازم باشد و احتیاط کند تا کسان مجهول و دزد را در اندرون نگذارد و بداند و بپرسد که هر کس که در اندرون آید کیستند و کسانی که بیرون روند هم احتیاط کند تا چیزی دزدیده بیرون نبرند و هر کسی که مانند چنین چیزها که ذکر رفت وهم و گمان برد در حال با متولی یا نایب متولی

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵



	و آلات دزدیده بیرون	بگویند تا تدارک
	آرد احتیاط کرده	نمایند و به شب در
	بگیرند و با متولی	ببندد و کلید برگیرد،
	بگویند تا تدارک و	و گشودن در به وجهی
	ادب کند.	باشد که متولی احتیاط
	و مسکن ایشان: هر	کرده با او گفته باشد
	دو در دهلیز بیرونی	و شرح داده.
	دارالضیافه مسافران	و هر چند که
	موضعی هست که اگر	فرایشان معین اند که
	نساخته اند جهت	چراغ و قندیل می-
	آن حجره بسازند	نهند لکن روشنائی که
	بقدر آن زمین تا	نزدیک او باشد او
	ایشان در آنجا باشند.	نیز مدد کند و نگاه
	اما اگر اهل و عیال	دارد و می رود و
	داشته باشند هر یک	می نهد.
	جهت خودخانه [ای]	و مسکن او: همانجا
	در محله صالحیه	در پس در موضعی اگر
	بسازند و به موجبی	نساخته اند بسازند تا
	که مذکور و مقرر	او در آنجا باشد
	است اجارت زمین	مجرد.
	آن به دیوان وقف	اما اگر متأهل
	می رسانند.	باشد جهت خودخانه
	و ایشان باید که	در محله صالحیه
	همواره ملازم در	بسازد و به موجب
	باشند، و اگر به نادر	مقرر اجارت زمین
	به خانه روند معتمدی	آن به دیوان وقف
	قایم مقام خود بر آن	می رسانند.
	در که ایشان نگاه	و اگر احیاناً به
	می دارند نصب کنند	نادر به خانه رود
مؤذن	از ایشان مدام ملازم مداوم و مجاور خواهند بودن تا	
۲۳۷	در پنج وقت اذان می گویند و امانت و دیانت گوش دارند	
۵	و هرگز غیبت ننمایند. اگر کاری ضروری پیش آید و با	
	متولی بگوید و او را اجازت دهد که بعضی از روز	
	یایک دو روز بدان کار برود، و باید که قایم مقام خود	
	یکی را بازدارد تا اذان می گویند.	
۱۵	اما مسکن ایشان: آنچه در ربع رشیدی باشد در	
	روضه دو حجره متولی بدیشان دهد تا در آنجا مجرد	
	مجاور و ساکن باشند.	
	اما اگر متأهل باشد جهت اهل و عیال ایشان در	
	محله صالحیه جهت خود خانه بسازند و اجازت آن	
	زمین به دیوان وقف می رسانند.	
۱۵	و چون شرط رفته که در تمامت ماه رمضان و تمامت	
	شبهای [ی] آدینه و روزها و شبهای متبرک دو از ده نفر	
	مؤذن به اتفاق اذان و تمجید گویند و چون آن ده نفر را	
	مسکن در ربع رشیدی نداده اند و شرط کرده که	
	همیشه مجاور و ساکن ربع رشیدی باشند و خانه . . . . .	
۲۵	ایشان مقرر کرده که به محله صالحیه . . . . .	
	که مساکن ایشان خارج ربع [رشیدی] . . . . .	
	می آید نویخته شده و روز . . . . .	
	باشند یا شب تمجید [گویند] . . . . .	
	به اتفاق در آنجا باشند بده [د] . . . . .	
۲۵	درین موارد بیش از نیم از هر سطر سائیده و محوشده است.	

تا به وقت باز آمدن ایشان ملازم باشد.	معمدی از قبل خود قایم مقام خود بر آن در بگذارد تا به موجب مذکور محافظت می نماید.	[۲۳۸] ۵
<b>بواب</b> خانقاه	<b>بواب</b> درگاه مناره	
شرط و ترتیب آن به موجب مذکور است. اما مسکن او: تا مجرد در آن باشد در پس در خانقاه قدری موضع هست بدو دهند.	شرط و ترتیب آن بر همان موجب که در باب درگاه بیرونی گفته شد.	۱۰
و اگر متأهل باشد مسکن جهت اهل و عیال خود در محله صالحیه بسازد و اجارت زمین آن چنانکه مذکور و مقرر است به دیوان وقف می رساند.	و مسکن او که مادام در آنجا مجاور باشد در پس در دو صفه هست، از یکی قدری باز بریده اند مجرد در آنجا باشد.	۱۵
<b>بواب</b> دارالمتولی	<b>بواب</b> اما اگر متأهل باشد جهت اهل و عیال خود در محله صالحیه خانه بسازد و به موجب که مذکور و مقرر است اجارت زمین آن به دیوان وقف می رساند.	۲۰ [۲۳۹] ۲۵
که خزانه نیز و کتابخانه نیز در آنجا باشد.	و اگر مسکن او: تا مجرد در آن باشد در پس در خانقاه قدری موضع هست بدو دهند.	
و شرط کار ایشان به موجبی که جهت دیگر بوابان ذکر رفته.	و مسکن او: تا مجرد در آن باشد در پس در خانقاه قدری موضع هست بدو دهند.	
و مسکن او: آنچ	و مسکن او که مادام در آنجا مجاور باشد در پس در دو صفه هست، از یکی قدری باز بریده اند مجرد در آنجا باشد.	
	<b>بوابان</b> روضه	
	یکی بر درگاه ایمن، یکی بر درگاه	

	در ربع رشیدی می-	ایسر.
	دهم تا مجرد در آنجا	و شروط آن
	باشد هم آنجا که پس	به موجبی که جهت
	در است جائی که	دیگر فرایشان ذکر
۵	مناسب باشد حجره	رفته است.
	کوچک بسازند تا	اما مسکن ایشان
	در آنجا ساکن و مجاور	که مجرد در آنجا باشند
	باشند.	یکی در آشکوب
	اما اگر متأهل	زیرین درگاه ایسر
۱۰	باشد جهت اهل و عیال	خانه کوچک هست
	خود در محله صالحیه	در آنجا باشد و دیگری
	خانه بسازد و اجارت	در آشکوب زیرین
	زمین آن به موجبی	درگاه ایمن حجره ای
	مقرر به دیوان وقف	مقدار آنچ دست دهد
	رساند.	بسازند تا در آنجا
۱۵		ساکن باشد و آلات
[۲۴۰]		فرایشان نیز در آنجا
		می نهد.
		اما اگر متأهل
		باشد، جهت اهل و عیال
۲۰		ایشان خانه ای جهت
		خود هر یک در محله
		صالحیه بسازند و به-
		موجبی که ذکر رفته
		و مقرر شده اجارت
۲۵		زمین آن به دیوان
		اوقاف می رساند.

دفعه

### دوم از حروف اول

و آن مشتمل است بر احوال مسکن عملۀ ربع رشیدی که ایشان در داخل [ل] .....  
 و مسکن نداشته باشند و خارج ربع رشیدی باید که البته مسکن داشته باشند تا ملازم باشند .....  
 باشند به شهر و دیه نروند، چه شرط آنست که هر کج مجاور ربع رشیدی نباشد یا مقیم شهرستان [ن] .....  
 نباشد اوزاهیچ ندهند.  
 و آن محصور است در دو قسم:

۵

قسم

### اول از دفعه دوم از حرف اول

جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه باشد، و شرط آنک ایشان خانه خود در آنجا بسازند.  
 و این محله صالحیه محلتی است از محلات شهرستان رشیدی که به ربع رشیدی [ی] نزدیک است و  
 یک در کوچه آن معر بزرگ ربع رشیدی است که بر بالا می روند، و یک در دیگر به جانب بازار که به راه  
 دروازه سرخاب می روند و جهت [آن نام] محلت صالحیه نهاده شده که جماعت اهل صلاح که مجاوران  
 و ملازمان [شهرستان] رشیدی باشند خانه های ایشان در آنجا باشد، و فاسقان را در آنجا [راه و] مدخل  
 و مقام نباشد.

[۲۳۱]

۱۵

<p>مشعله داران          مرسوم و مشاهره ایشان در مصارف آمده و شرط آن          است که اگر اتفاق افتد که بعضی از شبا باید که          ملازم در ربع رشیدی باشند و آنجا بخسبند در حجره          بوابان بخسبند.          و این مشعله داران که متدین باشند و امین و مشفق          و آنانک متأهل باشند جهت خود خانه ها در محله          صالحیه بسازند تا اهل و عیال ایشان آنجا مقیم شوند و          ایشان به نفس خود شب پیش مشعله ملازم [م] باشند و          پیش بوابان که بدیشان نزدیک باشند بخسبند.          و مرسوم ایشان هر یک در مواضع خیر در آمده.</p>	<p>سقایان          شرط آنست که خانها [ی] تمامت سقایان که در          ربع رشیدی معین شده و ملازم، و اگر اتفاق افتد که          شب باید که ملازم باشند در ربع رشیدی بخسبند          در حجره فراشان بهم باشند با آنک عزب باشند.          آنانک عزب باشند و آنانک متأهل باشند درین          محله صالحیه خانه بسازند و مقیم شوند.          و شرط آنست که از مسکرات اجتناب نمایند و          صالح و متدین باشند، و جهت هر موضع که معین شده          مجاوران آن موضع را آب بدهند و آب پیاشند تا          فراش بروند<sup>۲</sup> و بشوید.          و مرسوم ایشان هر یک در مواضع خیر در آمده.</p>
--	--

۲۵

[۲۳۲]

۲۵

۱- به علت سائیدگی و محوشدگی مرکب، کلماتی چند از انتهای سطور قابل خواندن نیست.  
 ۲- اصل: بخسبید  
 ۳- اصل: بروید

## [باب سوم، قسم دوم فصل، چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان] [۱۸۹]

	مشعله دار	مشعله دار	سقا [ی]	سقا [ی]
	مفتح الابواب و آن صحن درگاه مناره و درگاه دارالضیافه است ... روضه به جانب ایسر:	که ملازم باب- الابواب باشد. و باب الابواب آن است که پیش ازین در باغ رشید آباد آنجا بود و در آنجا به جانب بالابر ممر ربع رشیدی می باشد و باید که چراغها [ی] آن ممر هم به عهده او باشد، و او یک مشعله دارد.	روضه و مجاوران آن و دارالمصاحف. [سقا ی] داروخانه و دارالطیب و مطبخ و شرابخانه و توابع آن و دارالمتولی و دارالمشرف و رواق- المرتبین و ممر داروخانه تا درگاه اولین روضه که آن درگاه ایمن است.	خانقاه و مجاوران حجر [ه] ها و مطبخ آن و مجاوران ساباط خانقاه و ممر آن تا درگاه روضه و درگاه مناره و سقایه که در آن ممر است.
۵	سه مشعله. درگاه روضه به جانب ... [ا] یسر یک مشعله	مشعله دار	سقا [ی]	سقا [ی]
۱۰	[مشعله دار] در د [و] مشعله	مشعله دار	سقا [ی]	سقا [ی]
۱۵	[مشعله دار] در د [و] مشعله	مشعله دار	سقا [ی]	سقا [ی]
[۲۴۳]		مشعله دار	سقا [ی]	سقا [ی]
۲۰		در داروخانه و در خانقاه: دو مشعله در خانقاه: یک مشعله در داروخانه: یک مشعله	سقا [ی]	سقا [ی]
۲۵			سقا [ی]	سقا [ی]

۱- مواردی است که به علت سائیدگی حروف مطالب مجو شده است.

و تمامت چراغها که درین ابواب البر در  
ممرها .....  
که در فصل روشنائی این مشعله در آن .....

اتابك  
ده نفر كودك یتیم كه ش[رط رفته].... قرآن  
آموزد،

اتابك در خانه خود باشد..... مقام داشته باشند.  
این اتابك همه را پیش معلم... آمده ... مرد پیر  
و معتمد و مشفق باشد که همه ک[و دکان] دیگر... ید  
که آن اتابك مردی عزب و مسن باشد تا پیش کودکان...  
مدام ملازم تواند بود و ایشان را نگاه تواند داشت  
و ایشان را به حمام او برد و آرد و جامه و خورش  
ایشان متولی به دست او دهد و واقف باشد تا او به  
راستی جهت ایشان صرف می کند.

و همه روزه ایشان را پیش معلم می آرد و آنجا  
می نشیند تا قرآن می آموزند و باز ایشان را به خانه  
برد و نگذارد که بی ادبی کنند.

یتیمه  
از ده نفر که شرط رفته که ایشان را معلم قرآن  
بیاموزد.

آناتك ایشان را هیچ کس مادر و خویش نباشد که  
نگاه دارد. ۵

جهت ایشان خانه در محله صالحیه بسازند تا  
در آنجا باشند و روز پیش معلم و اتابك که معین شده  
ملازم باشند به موجهی که ذکر رود و به موجهی که در  
وقفیه آمده مایحتاج ایشان می دهند و چندین مدت  
که مقرر شده قرآن خوانند. ۱۰

و بعد از آن ایشان بیرون روند و به عوض ایشان  
دیگر یتیمان بیارند.

مؤذن  
از دوازده نفر.

بعد دو نفر که ایشان را در حرف بالا نویسته و  
مسکن ایشان معین رفته، تا در آنجا مجرد و ملازم  
باشند. ۱۵

و جهت اهل و عیال خود در محله صالحیه خانه  
بسازند، بقی بعده

این ده نفر مؤذن را وظیفه آنست که ماه رمضان  
بتمام و روزها و شبها [ی] متبرک بدین تفصیل:

شب رغایب، شب برات، شب قدر، شب عیدین،  
شب میلاد مصطفی علیه الصلوة والسلام، شب وفات  
واقف، شب نوروز، و شبهای آدینه، [۲۴۴]

بتمام ملازم ربع رشیدی باشند و به روز  
و شب اذان و به شب تمجید گویند. ۲۵

و مکبری در مسجد، چنانک وقفیه بدان ناطق،  
با آن دو نفر بهم و شبها [ی] رمضان و شبها و روزها [ی]

۱ - مواردی است که مقصداری از مطالب تا انتهای هر سطر سائیده و محو شده است.



عزیز که مفصل گشته به سفره آش حاضر شوند و طعام بخورند و روز آدینه به سفره دارالضیافه به دو وقت حاضر شوند، و متولی درین روز آدینه راتب آش و نان ایشان از انچه از راتب دارالضیافه مجاوران و مسافران زیادت آمده باشد اضافه کند، و اگر از ان چیزی زیادت نمانده باشد از وجهی دیگر که صلاح داند اضافه کند تا ایشان مشاھرہ [و] میاومه که معین کرده ایم و در فصل مشاھرات و مرسومات و نان در آمده می ستانند و به موجبی که شرح داده شد مداومت نمایند.

و اگر در آن کار تقصیر نمایند و بدان وفا ننمایند متولی آن را که تقصیر کرده چیزی ندهد و بیرون کند و دیگری را نصب کند، و تا جهد باشد مؤذنان خوش آواز اختیار کند.

و مسکن ایشان: باید که در محله [صالحیه] بسازند و آنجا مقیم باشند و اجرت زمین ایشان معین کرده ایم که همواره ملازم و مجاور ..... که آنجا ملازم خواهند بودن به کاری و تردد کنند اختیار ایشان راست.

قسم

## دوم از دفعه دوم از حرف اول

جماعتی که ایشان را مسکن در ... نباشد و شرط آنک البته در شهرستان رشیدی در دیگر محلات جهت خود خانه بسازند و آنجا مقیم [باشند].

[۲۴۵]

۱- مواردی است که کلماتی چند به علت سائیدگی محو شده است.

<p>یک _____ ان</p> <p>به موجبی که مقرر است خانه ایشان . . . [رشیدی] باشد. اجرت زمین به دیوان وقف رسانند، و مرسوم و میاومه ایشان . . . از سه نفر هر یک</p> <p>بالمشاهره در سالی پنججاه دینار</p> <p>بالمیاهمه هر یک را در روزی نان دومن</p> <p>غلام _____ ان</p> <p>قزوینی و رومی و گرجی ارمنی و . . . و حبشی و زنگ و هندو و غیرهم که ایشان را وقف کرده ایم به موجبی که در فصل مصارف به شرح گفته و شروط آن نویسته [شده].</p> <p>مساکن ایشان به چند موضع معین می رود بیرون ازان به جا [ئی دیگر] . . . نروند و مقیم و ساکن نشوند.</p> <p>دفعه _____ از صد و پنججاه نفر که باغبان اند. صد نفر از ایشان مقرر است که در دژها که در باغ رشید آباد است ساکن شوند و در آن دژها مقیم باشند.</p> <p>دفعه _____ کهریزکنان در باغ فتح آباد و در باغ رشید آباد. خانه جهت خود بسازند یا به اجرت بگیرند و جائی دیگر مقیم نشوند. فتح آباد: بیست نفر. رشید آباد: ده نفر. دفعه _____ غلامان بیست گانه</p>	<p>اسفهد _____ الاز</p> <p>ونه نفر سرهنک</p> <p>ایشان را خانه در ربض زیر باشد. اجرت زمین به دیوان وقف رسانند، و مرسوم و میاومه ایشان :</p> <p>۵ ازان اسفهد سالار سرهنک _____ ان یک نفر بالمشاهره بالمیاهمه هر سال هر روز نان سی دینار نان هر روز چهل دینار سه من</p> <p>۱۰ غلام _____ ان</p> <p>ترک که ایشان را با زنان و فرزندان به هم وقف کرده ام به موجبی که در فصل مصارف به شرح و بسط نویسته و شرایط آن تمام گفته شده.</p> <p>۱۵ مسکن ایشان: بعضی در ربض بالا و بعضی در ربض زیر. به موجبی که متولی مصلحت داند. هر یک از این بیست گانه جهت خود خانه بسازند، و آنانکه قدرت ساختن ندارند به اجرت بگیرند.</p> <p>و چون فرزندان ایشان بسیار شوند و در ربض بالا و زیر خانه نداشته باشند در شهرستان رشیدی به مواضع که متولی صلاح داند جایگاه معین کنند تا خانه بسازند یا به اجارت بگیرند و جائی دیگر نروند و مقام نسازند.</p> <p>۲۰ معم _____ ان</p> <p>۲۵ اصل رقبه ابواب البر در شهرستان خانه ای جهت خود بسازد و اجرت زمین به موجب مقرر به دیوان وقف رسانند. و مرسوم و میاومه او :</p>
--	--

۱- مواردی است که چند کلمه سائیده و محو شده است.

[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم : مساکن مجاوران و ملازمان] [۱۹۳]

بالمشاهره	بالمیاومه	کسه جهت اعمال و
در سالی	هر روز نان	صناعات متفرقه و
پنجاه دینار	دو من	باغبانی و هر کار که متولی
		صلاح داند نصب کند.

۵ خانه ایشان در  
شهرستان رشیدی  
باشد، جهت خود خانه  
بسازند یا به اجرت  
گیرند. [۲۴۶]

## ۱۰ حرف دوم

و آن مشتمل است بر مواضع که هر یک جهت چیزی معین شده و آن به دو دفعه منقسم می گردد.

دفعه

### اول از حرف دوم

و آن مشتمل است بر مواضع که آن جهت جمعیت هر وقت و هر قوم معین است، و آن محصورست در دو قسم:

## ۱۵ قسم دوم از دفعه اول از حرف دوم

مواضع که جهت جمعیت و هر چیز معین گشته.

روضه دارالمصاحف

### [و] حجر [ه] های آن

### و کتب الحدیث

۲۰ جهت مجاوران است به موجبی که مفصل معین گشته. و نماز جمعه و اعیاد و لیالی متبرکه در صفة بزرگ و صفة های کوچک و صحن و گنبد گزارند. و مقرر چنان است که درین ایام که ذکر می رود به موجب مفصل در آنجا آتش بدهند:

خاتمه

### و حجره ها [ی] آن

۲۵ روز عیدین، روز نوروز، روز عاشورا، روز عید شش، روزها [ی] عید ایام البیض غیر از ماه رمضان، روز وفات واقف. [در] صفة بزرگ خطیب خطبه خواند و واعظ و عظ

به موجبی که مفصل گشته به مجاوران داده شده و به به نام هر یک ثبت گشته. بیرون از این مواضع... جهت هر چیز و هر کار.

[۲۴۷]

۱- اینجا چند کلمه سائیده و محو شده است. ۲- نگاه کنید به سطر سوم ستون اول صفحه ۲۰۲.

[صفه] صفه	صفه	گوید.	<p>ودهر سال يك سي پاره ويك جامع الاصول كه شرطرفته در دارالمصاحف بنويسند ووقف مسجدهر شهرى از شهرها [ى] اسلام كنند به موجبى كه معين شده بر آن صفه دعائى كه معين شده بخوانند به موجبى كه شرح آن در فصل دارالمصاحف آمده .</p>	۵
<p>... در آنجا جمعيت سازند وسفره نهند در بعضى اوقات كه معين شده .</p>	<p>بزرگ و صحن سراى و صفه هاى كوچك جهت آنك آنجا جمعيت سازند وسفره نهند، به موجبى كه معين شده.</p>	<p>و درس حديث و تفسير وفقه وسائر علوم دينى به تابستان آنجا گویند و در زمستان در گنبد.</p>	۱۰	
<p>زير زمين ————— جهت آنك بعضى ريچارها [ى] ترش وشيرين وميوه [ه] هاو چيزها كه ممكن باشد كه افسرده گردد متولى بفرمايد تا در آنجا بنهند تا به وقت احتياج كه در آن خانقاه آتش دهند بر خوان بنهند.</p>	<p>مطبخ ————— جهت آنك به اوقات كه آتش در خانقاه دهند، بعض آتش در آنجا پزند. يا چون آتش بسيار باشد كه در مطبخ دارالضيافه ميسر نگر دچيزى در آنجا نيز اضافه كرده پزند و بريان در نهند.</p>	<p>و در صفه برابر صفه بزرگ در تابستان معلم ايتام تعليم ايشان كند. و به زمستان حجره بزرگى كه در آشكوب زيرين است در حوالى صفه بزرگ و طول آن ده گز و عرض آن هفت گز است ويك حجره ديگر كوچك كه هم در جنب آن است تعليم كند.</p>	۱۵	
<p>طنبى ————— جهت آنك در بعضى اوقات آنجا نيز جمعيت سازند وسفره بنهند.</p>	<p>و چند روزه هيزم در آنجا بنهند و بعضى آلات مطبخ در آنجا در مخزن بنهند، و مطبخى به هر وقت كه آتش پزد در آنجا باشد.</p>	<p>رواق الم ————— رتبين جهت آنك ترتيب بعضى ادويه و اشربه در آنجا كنند و مزورات كه جهت رنجوران سازند آنجا مقرر كنند و تفحص نمايند و طبيب به هر وقت آنجا آيد و بعضى چيزها كه به داروخانه تعلق مى گيرد طبيب آنجا معين كند و در خانه ها كه بدان متعلق است عمله معين شده اند و مفصل شده كه مجرد آنجا مجاور باشند و غرقه ها در خانه ها و مطبخها [ى] آن گيرند.</p>	۲۰	
<p>زير زمين ————— در جنب گنبد كه در آن برابر حمام است، متولى چيزها كه صلاح داند در آنجا نهد و ميوه و چيزها [ئى] كه در زمستان افسرده گردد هم در آنجا نهند.</p>	<p>زير زمين</p>	<p>داروخانه جهت آنك ادويه مفرده و مركبه و اشربه در آن نهند به موجبى كه معهود است و مخزنهاى آن جهت آنك ماى احتياج در آنجا نهند.</p>	۲۵	

۱ - دوسه كلمه اى سائیده و محو شده است.

[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان] [۱۹۵]

	مب	مب	حم
	رزها	رز	و مسلخ آن
	مب	مب	جهت آنک جماعتی که متولی صلاح داند آنجا
	بزرگی	خانقاه	روند، و هرک برود اجرت حمام بدهد تا حمام زود
۵	که در آن در ممر	جهت مجاوران	خراب نشود، و این حمام از موقوفات ابواب البراست.
	خانقاه است جهت	آنجا.	
	مجاوران ربع	مب	زمین
	رشیدی و غیرهم.	بزرگی	که در دارالمتولی است
		که در دور ساخته	متولی چیزها که صلاح داند در آنجا نهد از
۱۰		شده جهت مجاوران	مأكولات و مشروبات و غیره.
		ربع رشیدی خصوصاً	
		مجاوران و مسافران	مفتح الابواب
		دارالضیافه و روضه	جهت آنکه تابستان و اوقاتی که برف و باران نیاید
		و غیرهم.	قیان آنجا نهاده باشد و نان آنجا برکشند.
	دارالضیافه	جان	و ممر بیرونی و اندرونی و دارالضیافه ایمن و
۱۵	جان	ایمن	ایسر و ممر مواضع در آنجاست.
	ایسر		
	جهت آنک	جهت آنکه سفره	سراج
	مسافران از آنچ شرط	میامه آنجا بنهند و	و حجر [ه]ها که بر پشت دارالضیافه است.
	رفته و مقید گشته که	جماعت مجاوران	تمامت حوایج و نمکسود و انگور آنک و
۲۰	کدام طایفه باشند	آنجا هر که خواهد	هرچ متولی صلاح داند و رأی او اقتضا کند در آنجا
[۲۴۹]	که شاید که در آنجا	که به سفره حاضر شود	می نهد.
	آیند سفره جهت	حاضر شود و آش بهم	
	ایشان آنجا بنهند و	بخورند و اگر مردم	
	آش به اتفاق در آنجا	بسیار باشند و اگر کم	
۲۵	بخورند و هر روز به	آید آنچ مقرر است همه	
	مقدار مسافران از	بهمدیگر بخورند.	
	آنچ معین شده آش	مطبخی	
	بدهد به موجبی که	این هر دو	
	شرط رفته.	دارالضیافه مذکور،	

جهت آتش پختن  
جهت مجاوران و  
مسافران و غیر هم.  
وازان مسافران غیر  
آنچ گفته شده که ایشان  
را وثاقتی دیگر بدهند  
دیگران همه درین  
دارالضیافه بخسبند.

۵

### قسم

#### دوم از دفعه اول از حرف دوم

مواضع که خالی باشد تا متولی به هر وقت جهت هر مصلحتی و هر چیزی و هر کس که باید به حسب حال معین می کند.

۱۰

شاهنشاهی خانقاه  
سراچه سرچاه  
بلا - سراچه ای که شیخ در آن باشد در خانقاه.

سه موضع :  
ازان صفه، و ازان طنبی، و ازان تابخانه.

اگر در اوقات سماع کسی خواهد که از آنجا تفرج کند شاید، و اگر متولی رختی در آن نهد به رأی او تعلق دارد.

۱۵

سراچه درگاه خانقاه  
که بر سر درگاه بیرونی ربع رشیدی است و چهار صفه ها که بر غلام گردش است متصل فرج اب که روی بامفتح الابواب دارد.

سه موضع :  
به رأی متولی تعلق دارد.

۲۰

این مواضع جهت آلات و فرش و طرح و نقل و میوه نهادن و ترشیا نیز در آنجا نهادن لایق است. باقی به رأی او تعلق دارد.

[۲۵۰]

حج کوچک بر بالای خانقاه، آنجا که شهنشاهی تابخانه است و نام آن روزنه الحیات است.

۲۵

در آن بسته دارند تا متولی وقتی که خواهد به خلوت

۱ - در کنار این سطر به خط جدید این عبارت آمده است: «از باغ شبستر انکور ده هزار من».



[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم : مساکن مجاوران و ملازمان] [۱۹۷]

آنجا نشیند یا کسی را که خواهد روزی دوسه آنجا  
فرو آرد.

دیگر \_\_\_\_\_

مواضع که داخل ربع رشیدی است  
و آن داخل این تفصیلات مذکور نشده، متولی  
جهت هر چیز و هر کس که صلاح داند معین کند.

دفعه \_\_\_\_\_

#### دوم از حروف دوم

و آن مشتمل است بر مواضع که آن جهت مخزن چیزهای متنوع و انبارها معین گشته  
محصور در دو قسم.

قسم \_\_\_\_\_

#### اول از دفعه دوم از حرف دوم

مواضع که جهت انواع مخازن و انبارها داخل ربع رشیدی معین گشته

جهت \_\_\_\_\_ ج \_\_\_\_\_ هت \_\_\_\_\_

#### خزانه کتب

دو در کتابخانه از یمین و یسار گنبد ساخته  
شده، و ترتیب آن چنان است که مادام که ممکن  
باشد مصاحف که زیادت ازان باشد که در گنبد نهند  
و کتب منقولات و مصنفات خاصه در کتابخانه ایمن  
نهند و کتب معقولات در کتابخانه ایسر، و اگر میسر  
نگردد بعضی که از جانبی زاید آید و در دیگر جانب  
گنجد علی حده بنهند.

و شرط چنانست که این کتابخانهها را یک خازن  
و یک مناو<sup>۲</sup> باشد، هر یک عاقل و کافی و متورع و  
نویسنده و صاحب معرفت کتب.

و کلید به دست خازن باشد و متولی و مشرف و  
ناظر هر سه مهر می کنند، و پیش هر یک از این جماعت  
نسختی از فهرست کتب باشد مقابل و منقح و یک

#### خزانه نقود و اجناس

از خزانه متولی خانه ای که محکم تر باشد متولی از  
بهر خزانه معین کند و به مهر متولی و مشرف و ناظر  
باشد و به وقتی که چیزی خرج کنند مهر بگیرند و  
صرف کنند.

و شرط رفته که هر وجهی که نقد که باشد و به خزانه  
آرند در صندوقی نهند که ما اختراع کرده آن را  
«صندوق ضبط» نام نهاده ایم و هر سه به اتفاق مهر  
کنند و هم به اتفاق ازانجا بیرون آورده صرف  
می کنند و نسخه اصل و خرج آن در آن صندوق نیز  
می نهند.

۱- يك كلمه محو شده است. ۲- اصل: متاول.

نسخه از آن فهرست در هر کتابخانه‌ای در خریدهای  
به مهر ایشان نهاده باشد.

و شرط آنست که هر کس که خواهد که کتابی از اینجا  
بیرون آورد تا چندان کتاب که ضعف قیمت آن ارزد  
به رهن در کتابخانه نهد بدو ندهند و چون به شرط  
مذکور بدو [دهند].... 'زیادت از یک ما [ه]...'  
بیشتر نگذارند و بعد از ماهی، البته باز گیرند و  
با جای خود نهند.

و قطعاً رخصت [چنان] نیست که از تبریز و  
حومه آن بیرون برند، و اگر به خلاف این شرط کنند  
دهنده [و گیرنده].... 'درسخ'ط باری تعالی باشند  
و غرم آن بکشند.

و باید که مهری که ما ساخته‌ایم بر [پشت]  
کتب... 'به چند موضع بزنند تا از خیانت دور باشد.

جهت

### فرش و طرح

از هر نوع در آن نهادن  
از جمله مواضع که آن در تفصیل نیامده و متولی  
صلاح داند در آن بسته دارد و کلید آن برگیرد. ۵

### انبازها

که در ربع رشیدی است بعضی جهت گندم و  
بعضی جهت جو و بعضی جهت آرد و بعضی جهت  
گاو رس و بعضی جهت دیگر حبوب و بعضی جهت  
حوايج و بعضی جهت کاه، چنانکه متولی معین کند. ۱۰  
و اگر انبازی چند دیگر در بایست باشد متولی  
از جمله وجوه عمارت وقف این بقاع بر حسب مصلحت  
بسازد. ۱۵

قس

### دوم از دفعه دوم از حرف دوم

مواضع که جهت انبازها و مصالح ربع رشیدی خارج ربع رشیدی در رض و شهرستان معین شده.

انبازها  
که جهت هیزم و فحم و حوايج و مایحتاج ربع  
رشیدی معین شده.

و هر چند دیگر که در بایست باشد متولی بسازد  
بر حسب مصلحت از مال عمارت وقف این بقاع.

انبازها ۲۰  
که در کاروانسرایها و غیر آن جهت راتب نان ربع  
رشیدی معین شده.

تا همواره غله و غیره در آن نگاه دارند، و هر چند  
دیگر که باید متولی بسازد از مال عمارت وقف.

۱- مواردی است که یکی دو سه کلمه به علت سائیدگی محو شده است.



[۲۰۰]

[متن وقفیه]

نــــــــــــــــان	نــــــــــــــــان	جــــــــــــــــت	جــــــــــــــــت	
شصت پنج من	شصت پنج من	کشکک یا جوداب	برنج بدانه <sup>۱</sup>	
نقــــــــــــــــد	گــــــــــــــــدم	از ده صحن	از بیست صحن	
صد سی هشت دینار	جهت فطر	یک دینار دودانگ	یک دینار	
چهار دانگ تسوئی	یکهزار دو بیست من	دنبه	روغن دنبه	۵
جهت اضافه آتش:	نقــــــــــــــــد	سه من	یکمن نیم	هشت من
چهل یک دینار	پنجاه هشت دینار و	یک دینار	دو دانگ	چهار دانگ
چهار دانگ تسوئی	دودانگ تسوئی	جــــــــــــــــت	جــــــــــــــــت	
جهت قربان:	جهت اضافه راتب:	آنک بر سر برنج	قلیه ترش و شیرین	۱۰
نودشش دینار	چهل یک دینار	نهند	از ده صحن	
شتر رأس شصت دینار	چهار دانگ تسوئی	مرغ و کبوترده پاره	یک دینار دانگ	
گاو رأس پانزده دینار	جهت صدقه:	یک دینار دودانگ	گوشت	
گوسفند هشت سر	شانزده دینار		هفت من	
بیست یک دینار	چهار دانگ		پنج دانگ	۱۵
اضافــــــــــــــــه			نیم	
جهت شب میلاد رسول علیه الصلوة والسلام... <sup>۲</sup>			تخم مرغ	
ربیع الاول باشد به موجبی که جهت شبهای رمضان			و سرکه	
معین گشته... <sup>۲</sup> صرف کنند بیرون میاومه ای که هر روز			دانگ	
مقرر است.		جــــــــــــــــت	جــــــــــــــــت	۲۰
نقــــــــــــــــد	نــــــــــــــــان	باقلی آب از ده صحن	سنبوسه که بر سر	
جهت بهار رس و جلساه	صد من	یک دینار دودانگ	برنج نهند.	
(۴) و غیره		عسل	بر هر صحنی چهار	
چهل یک دینار		یکمن نیم	عدد در هشتاد عدد	
چهار دانگ تسوئی		چهار دانگ	یک دینار دانگ	
اضافــــــــــــــــه		روغن	گوشت	۲۵
جهت شب معراج بیرون راتب یومی هم به موجبی		کنجد یا	و روغن	
که جهت میلاد رسول علیه الصلوة والسلام شرح داده		روغن گاو	و توابل	
شد.		نیم من	هشت من	
		دو دانگ	یک دینار	[۲۵۴]

۱- کذا در اصل، مراجعه شود به سطر ۲۴ صفحه ۱۳۶ که همین کلمه استعمال شده است. ۲- دو سه کلمه سائیده و محو شده.

[باب سوم، قسم دوم، فصل پانزدهم : اضافت عیدین...]

[۲۰۱]

	اضاف جهت شب برات، بیرون راتب یومی، که آن شب پانزدهم شعبان است به موجب شبها [ی] رمضان	جهت قطایف از بیست صحن ده دینار دانگ	جهت حلاوات پالوده یا حلوا [ی] گرم از بیست صحن شش دینار دو دانگ نیم
۵	ننان صد من چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی	خاص هفت صحن چهار دینار	عسل هفت من سه دینار نیم سه دینار نیم نیم دانگ
	اضاف جهت شب استفتاح که شب پانزدهم رجب باشد که روز روزه داشته باشند و شب افطار کنند، بیرون راتب یومی، هم به موجب شبها [ی] رمضان	قند یکمن نیم دو دینار نیم گل دو دانگ	روغن سه من دو دینار زعفران دو دانگ
۱۰	ننان صد من چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی	مغز بادام یکمن نیم یک دینار گل دو دانگ	نشاسته یا آرد چهار دانگ
	اضاف جهت شب رغایب که شب آدینه اولین باشد از ماه رجب بیرون راتب یومی هم به موجب شبها [ی] رمضان	عاده سیزده صحن شش دینار دانگ شکر دو من دو دینار	جهت بریان گوسفند دوسر چهار دینار پنج دانگ
۱۵	ننان صد من چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی	عسل چهار من دو دینار مغز جوز چهار من یک دینار	جهت شربت پنج دینار دو دانگ عرق بید پنج دینار دو دانگ
	اضاف جهت روز نوروز بیرون راتب یومی هم به موجب شبها [ی] رمضان، لکن درین روز وجه صدقه ریادت است به موجب مفصل	شیر یک دینار دو دانگ	عسل چهار من دو دینار مغز جوز چهار من یک دینار
۲۰	ننان صد من چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی	شکر دو من دو دینار	عسل چهار من دو دینار مغز جوز چهار من یک دینار
	اضاف جهت پنجاه هشت دینار دو دانگ تسوئی	جهت آش پختن و بریان همه یک دینار	عسل چهار من دو دینار مغز جوز چهار من یک دینار
۲۵	ننان صد من چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی	شکر دو من دو دینار	عسل چهار من دو دینار مغز جوز چهار من یک دینار
[۲۵۵]	ننان صد من چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی	شکر دو من دو دینار	عسل چهار من دو دینار مغز جوز چهار من یک دینار

۱- یکی دو کلمه محو شده است.





موقوفات که شرط رفته و مشروح گفته و نویسته شده بدهند تا اضافه سفره راتب آن روز یا آن شب کنند که متولی اختیار کرده باشد که در آن وقت آن سماع کنند چنانکه به موجب مذکور در هر سال چهارصد هشتاد دینار باشد.

و وقت سماع که به شب باشد یا به روز هم مفوض است به رأی متولی.

و اگر در ماهی مانعی و سببی حادث گردد که سماع نتوان کرد در ماهی دیگر به وقتی که متولی مصلحت داند بکند، و لاشک اگر اتفاق سماع در اوقات متبر که افتد که در آن اوقات مبالغ و جوه اضافه میاومات رفته هر آینه وجه سماع زیادت باشد و آن سماع را جمعیت بیشتر تواند بود به حسب طعام، و یقین که متولی احتیاط آن بکند که سماع جهت هر قومی در کدام وقت صلاح باشد.

و تعهد قوالان از مجموع اخراجات این سماعها که بیست دینار با میاومه و اضافه که داخل همدیگر خواهد بود متولی آن مقدار که جهت تعهد قوالان مناسب داند از مجموع آن وجوهات در هر سال وجهی معین کرده بدان قوالان دهد.

اضافه

جهت اخراجات خانقاه به وجه پای افزار مسافران درویش

دویست دینار  
شرط کرده آمد که از فقرا و مستحقان که بدین خانقاه نازل شوند و بی پای افزار باشند هر یکی را به وقت آنکه مدت سه روز که زمان مهلت اقامت ایشان است نگذرد و خواهد که از خانقاه رحلت کند نیم دینار رایج به وی دهند، و جهت این خیر هر سال

اضافه

مصالح اخراجات خانقاه جهت نازلان به موجبی که ذکر می رود

رایج پانصد دینار

۵ شرط کرده آمد که این پانصد دینار رایج بنا بر آنکه شاید که در اوقات مسافران بیشتر نازل شوند یا بغایت بزرگوار و عزیز النفس و متمیز باشند و راتب یومی به وقت نزول ایشان پرداخته شده باشد و چیزی نمانده، یا اگر مانده باشد لایق حال این نازلان نباشد از قبل قدر، یا از قبل نوع، یا از قبل هر دو؛ یا جمعی برسند که متولی صواب آن بیند که جهت ایشان به استقلال سفره ای بیندازد و چون بیندازد وی را خجالت باید کشید.

۱۵ و چون جهت ضیافت چنین مردمان چیزی تعیین نرفته باشد هر آینه که وی را خجالت باید برد و باز ماندگی کار خانقاه باشد، و لهدا که ما روا نداشته ایم که مردمان متمیز را خود تکلیف کنند که در میان اهل خانقاه در آیند جهت مقام و مسکن یا جهت تناول کردن با ایشان، بلکه گفته ایم که مردمان متمیز را جدایگانه فر آورند و جای ایشان تعیین کرده تا منفرد در آن موضع فرو آیند تا ایشان را تثقلی یا ملالتی از ناچسبان نرسد.

۲۵ لاجرم جهت این مهم و مصلحت هر سال مبلغ پانصد دینار مذکور از حاصل این یک نیمه که تعلق به ربع رشیدی و اهل آن دارد تعیین رفت تا متولی هر سال این پانصد دینار را در وجه کلیچه و حلو و نانها [ی] نازک از تنک و گرده و انگور آنک و دیگر فواکه و میویز و خرما و قصب و دوشاب و مغز جوز و پنیر و بادام و لبنیات و مخللات و ریچارات و دیگر طعامها و آشها

[۲۰۴]

[متن وقفیه]

چهار صد درویش را پای افزار باشد که بدهند،  
چنانکه در هر سال دوست دینار رایج تبریز باشد.  
و اگر چهار صد درویش مستحق نازل نشوند و این  
دوست دینار تمام به خرج نرود هر چه بعد از یک  
سال فاضل آید آن را به دیگر درویشان که پای افزار  
نداشته باشند دهند.

[۲۵۸]

۵

## فصل شانزدهم

در بیان شروط و امور مجاری آبها که جهت ساکنان شهر تبریز و شهرستان  
رشیدی و اهل کلات داخلی و خارجی آن هر دو بقعه و حمامات تبریز از مبادی  
شهر تا حمامات که خارج دروازه و یجویه است و حمامات شهرستان و کاغذخانه آنجا و  
گازرگاه و حمام رشیدی به محله شش گیلان وقف سبیل کرده ام و حقا به باغ نزهه  
و حقا به باغچه های خانهای شهرستان مشتمل بر دو بابت

۱۰

بابت

اول

آنچ به جهت ساکنان شهر تبریز به محلات بیرونی شرقی و محلات اندرونی آن و حمامات آنجا  
وقف مسبل کرده ام با حقا به حمام رشیدی شهرستان و کاغذخانه و حمام رشیدی که در محله شش گیلان  
است به موجبی که مشروح نویسته می شود و آن سه ممر است که موسوم اند به ممر ایمن و ممر وسطانی و ممر  
ایسر بدین تفصیل:

۱۵

دفعه

قنواتی که از جانب یمین رودخانه تبریز می آیند در ممری که موسوم است به ممر ایمن که آن از  
بالای باغچه نی کس<sup>۱</sup> جاری شده بر راه جاده کندرو و تا نزدیک در باغ فتحاباد و دروازه عراق و از  
آنجا هم بر جاده می آید تا پول سنگین که به قرب خانقاه جاندار است و از آنجا تا کاروانسرای<sup>۲</sup> خاصه که  
مشهور است به قبر نو و از آنجا به مصلی تبریز که در شش گیلان است و از آنجا راه به راه می رود تا رودخانه  
به نزدیک دروازه ری و آنجا در زیر رودخانه گذرانیده در جنب سدی و نقبی که جهت این رودخانه ساخته ام  
می گذرد و در جنب دروازه ری که مشهور است به دروازه نو در شهر می رود، و آن قنوات که آبهای آن درین  
ممر مذکور جاریست پنج اند، بدین تفصیل:

۲۰

[۲۵۹]

۲۵

۱- در سطر دهم صفحه ۲۶۰ عکسی مصرحاً «نی کس» است و در موارد دیگر بی نقطه.

[باب سوم، قسم دوم، فصل شانزدهم: امور مجاری آبها...]

[۲۰۵]

کهریز ————— کهریز  
 دروازه عراق که معروف است به کهریز کاروانسرای رشیدی  
 که از آنجا که کاروانسرای سرکیس چینان است

هم در نفس ممر، آبدۀ آن مقدار پانصد گز بریده شده.  
 و هم درین ممر که بالای کاروانسرای است  
 صد گز خشکوار بریده شده تا به آب ده<sup>۲</sup> رسیده شده  
 و از آنجا در نفس فتحاباد بریده شده به طرف ده سنجد.

کهریز ————— کهریز  
 حیر بالائی

و دهنه آن هم درین مذکور است به موضعی  
 که تقریباً پانصد گز زیر باغچه نی کس<sup>۱</sup> است و آبدۀ  
 آن در زیر جوی فتوح آباد در داخل فتحاباد  
 در جنب دیوار می رود. تقریباً یک هزار گز

کهریز ————— کهریز  
 حیر زیرین

معروف به کهریز نی کس<sup>۱</sup>  
 دهنه آن در نفس باغچه نی کس است و آبدۀ آن  
 مقدار هفتصد گز به راه بالا [ی] باغچه بریده شده و  
 چندانک خواهد می توان برید.

کهریز ————— کهریز  
 بحق الربع | است. تقریباً دو هزار گز

احاشیه مربوط به کهریز نی کس |

۲۰ ربعی ازین کهریز که حق من بود جهت حوض جامع شهر تبریز و مصالح شهر وقف مسبل کرده ام و  
 سه ربع دیگر پادشاه سعید غازان خان انارالله برهانه بر مقام دروازه سنجان<sup>۵</sup> جهت مصالح شهر وقف  
 فرموده تولیت...<sup>۴</sup>

دفعه

ممر وسطانی و ممر ایس که هر دو از جانب یسار رودخانه تبریز می آید

۱- اصل، بی نقطه، به حاشیه صفحه قبل مراجعه شود. ۲- نه سطر بعد «خشکوه» آمده است، ولی در همه موارد بعد «خشکواه».  
 ۳- در موارد دیگر متصل است؛ «آبدۀ». ۴- يك سطر از مطلب حاشیه به علت سائیدگی و محوشدگی خوانده نمی شود.  
 ۵- نام این دروازه در روضات الجنان و جنات الجنان کربلائی آمده است؛ (درب سنجان).

<p>ممر ایسر که به حدود مصلی شش گیلان از انجا که باغ شیرین اکجی است و ممر ایمن و وسطانی به هم می‌رسند آغاز کرده به طرف دروازه روم شهرستان ممری بریده شده معروف به ممر سرخاب و از انجا به جنب جوی هیرآباد که به شهرستان می‌گذرد بریده شده، و آب این ممر از سه کهریز است بدین تفصیل:</p>	<p>ممر وسطانی و این ممر به قرب موضعی که آن را پل سنگین خوانند به قرب خانقاه جاندار به ممر ایمن می‌رسد که شرح آن داده شد و با هم افتاده به جنب شهر می‌روند، و درین ممر وسطانی آب چهار کهریز جاری است، بدین تفصیل:</p>
<p>کهریز به حدود مصلی شهرستان که آبد شعبها [ی] آن در زمینی است معروف به پهلوان سعید که آن داخل شهرستان شده و منبع آن در باغ رشیدآباد است.</p>	<p>کهریز بالاین که معروف است به کهریز جلالآباد و دهنه آن در باغ جلالآباد است و آبد آن در باغ مختارآباد و آن دو شعبه است:</p>
<p>کهریز این کهریز نیز در ممر [ی] که معروف است به سرخاب و شرح آن داده شد اندازند تا با کهریز [ی] که معروف است به جلالآباد جاری شده به ممر ایمن و وسطانی پیوندند.</p>	<p>شعبه در نفس باغ مختارآباد به مواضعی که میو و درخت نشانه‌اند رمانه و بالا تر از آن و مقرر شده که آب این کهریز در ممری که فرزند اعز علی جهت کهریزها [ی] خود به اجازت من در ملک</p>
	<p>کهریز مشهور به کهریز علاالدین. خشکوا [ی] آن قرب دو هزار گز می‌رود تا نزدیک پل بله‌یجان و آبد آن قدیماً هم درین ممر بریده در جنب رودخانه به حدود آسیا [ی] بله‌یجان و تقریباً یک هزار گز باشد.</p>
	<p>کهریز مشهور به کهریز در حمام رشیدآباد و آبد آن تا اندرون باغ رشیدآباد می‌رود قرب ششصد گز.</p>
	<p>و در زیر حمام مذکور مقدار صد گز خشکوا بریده شده تا به آبد کهریز نزهه</p>



جملگی این هر سه ممر مذکور و تمامت کهریزها و حصص کهریز که آب آن درین ممرها جاری است از منابع تا مظاهر با تمامت توابع و مضافات آن به غیر از آنچه استثنا کرده شد که ملک فرزند اعزاز کرم علی ابقاه الله است وقف مسبل کرده ام به موجبی که ذکر رفت، وقفی درست شرعی معتبر.

و شرط آنست که آب این کهریزهای مذکور را قطعاً هیچ کس از ممر اصل نگرداند و به خانه‌ها و به کوچه‌ها نبرد، الا آن قدر که در بالای شهر جهت حمامی احتیاج باشد به لوله معین برگیرند تا بدانجا می رود و بیرون ازان تصرفی دیگر نکنند، و در محله شش میلان آن قدر آب که جهت حمام رشیدی شش میلان احتیاج باشد ازان مجری بقدر کفاف ببرند. چه حقایق آن ازین آبهاست و از آنجا به سقایه‌ها [ی] آب که برابر مسجد جامع رشیدی است رود، و از آنجا به لوله‌ها و زم‌ملها که جهت آن سقایه ساخته شده و در آنجا نهاده بیرون آید بروجهی که قطعاً کسی چیزی در آن نشوید و تصرفی نتواند کردن الا آنک که به کوزه و سبوا آب از آنجا برگیرند، فحسب.

۵

۱۰

و چون از آنجا بگذرد در ممری که معین است به شهر رود، و به هر موضع که سقایه‌ای معین ساخته شده می گذرد، و به هر موضع که سرچاهی سنگین نهاده باشد آب به کوزه برگیرند و در سبوا کنند، و در جنب سرچاهها [ی] سنگین حوضها [ی] سنگین نهاده تا به کوزه آب در آن کنند تا چهار پایان بازخورند، و قطعاً جایز نداشته‌ام که هیچ چیز در آن سقایه‌ها شورند.

و همچنین جایز نداشته‌ام و رخصت نداده که از خانه‌ها سوراخ در ممر آب کنند یا در حوض خانه‌ها گیرند. چه اگر چنین کنند آب بی صفا و چرکن گردد. همان قدر جایز داشته‌ام که از سرچاهها و سقایه‌ها که بر سر راهها ساخته شده آب به سبوا و کوزه برگیرند، فحسب.

۱۵

و اگر آب زیادت ازان باشد که در همه شهر از بیرون و اندرون به کوزه و سبوا برگیرند جهت حمامات گنگ در آن مجری نهاده مقداری که هر حمام را ضروری باشد ببرند، به شرط آنک در مسلخ هر حمامی فواره‌ای بسازند تا آب بدان فواره بیرون آید و ازان فواره به حوض گرم و سرد حمام رود. و اگر زمین موضع حمام چنان باشد که فواره نتوان ساختن در مسلخ حمام حوضی سنگین در جنب دیوار نهند و چنان سازند که لوله‌ها در دیوار نشانده باشند بروجهی که چون دهن آن لوله‌ها بازگیرند آب در آن حوض ریزد و مردم بدان وضو توانند ساختن و ثواب حاصل آید.

[۲۶۳]

و بر ممر این کهریزها [ی] مذکور که جهت اهالی شهر قهریز و مواضع مسبل کرده‌ام و بر آن سقایه‌ها و سرچاهها ساخته آمده اگر جماعتی که اهل خیر باشند خواهند که در میان راهها و کوچه‌ها به موجبی که من ساخته‌ام سرچاهها [ی] سنگین و حوض سنگین بسازند و سوراخ در پشت آن ممر کرده بنهند و آن موضع جهت آن لایق و مناسب باشد چنانک طاهر بود و نه در خانه‌ها و باغچه‌ها و محوطه‌ها باشد تا مردم محله و صادر وارد آب به سبوا و کوزه ازان برگیرند و بدان انتفاع یابند جایز داشته‌ام، و سازنده آن را لاشک ثواب باشد.

۲۵



[باب سوم، قسم دوم، فصل شانزدهم: امور مجاری آبها...]

و وجه عمارت این کهریزها و ممر آن به مقدار احتیاج از ابتدا [ی] منابع تا انتها [ی] آنک آب از شهر تبریز بیرون رود به دروازه و یجویه و دروازه سرد و غیره به چند شاخ و عمارت سقایه‌ها که بر آن ساخته‌ام بیرون آنچ در وقفیه مسجد رشیدی معین کرده‌ام و از موقوفات آنجا واجب که برسانند، مابقی مایحتاج آن تمامت از محصولات اوقاف ربع رشیدی و آنچ از اجرت و منال فضلای این آبها که از دروازه [ه] های مذکور بیرون رفته مردم به باغات برند به راستی حاصل شود می‌رسانند و بدان صرف می‌کنند.

۵

و بر متولی واجب است که عمارت آن نیکو بکند چنانکه همواره آب درین ممرها و سقایه‌ها جاری باشد و نگذارد که در آن نقصانی یا خللی ظاهر گردد و پیوسته معمور می‌دارد، ان شاء الله العزیز.

[۲۶۴]

بیت

### دوم

۱۰

آنچ جهت ساکنان شهرستان رشیدی و مواضع محلات آن وقف مسبل کرده‌ام از حقا به خانی‌ها و چشمه‌ها و سقایه‌ها [ی] آنجا و نمازگاه و حقا به ای که جهت باغچه‌ها [ی] خانه‌های مردم در شهرستان رشیدی باشد معین کرده‌ام تا هر کس که خانه‌ای ساخته یا سازد و باغچه‌ای متصل آن باشد و از دیوان وقف ربع رشیدی زمینی به اجرت گیرد آن زمین با حقا به آن به هم بروی مقرر باشد و چون اجرت زمین دهد جهت آب چیزی نخواهد.

۱۵

دفعه

حقا به خانی‌ها و چشمه‌ها و سقایه‌ها [ی] شهرستان مذکور و گارزگاه که در آن نجاست

و این حقا به از چهارده کهریز است که شانزده شعبه‌اند و مجموع آن معروف و مشهورند به کهریزها [ی]

۲۰

رشید آباد، بدین تفصیل:

کهریز	کهریز	کهریز
حاجی محمد سلیمان ...	حسین بشیر زیر کهریز	محمد قویلون <sup>۵</sup> بیک شبانه
بحسان <sup>۲</sup> فتوحا باد یک شعبه	محمود کولوانه‌ای یک شعبه	زیر کهریز سلیمان یک شعبه

۲۵

کهریز	کهریز	کهریز
محمد آباد و احمد آباد از یسار	محمد زیر باغ در دیه سریر (۴)	عبدالصمد در نفس تیحستان <sup>۶</sup>
تیحستان <sup>۳</sup> زیر کهریز ابوبکر	و آن به زمینهای فقیر مواه (۴)	زیر محمد آباد و احمد آباد
و انالی (۴) دوشعبه	می رود <sup>۴</sup> یک شعبه	یک شعبه

۱- دو کلمه خوانده نمی‌شود. ۲- کذا در اصل، به سطر ۲۶ ستون اول و سطر ۲۵ ستون سوم نگاه شود.

۳- به سطر ۲۳ ستون اول و سطر ۲۵ ستون سوم مراجعه شود.

۴- عبارت «و آن... می‌رود» به خط دیگری است. ۵- ممکن است همان قوتلوق بیک باشد سطر ۸ ستون اول صفحه بعد.

۶- به سطر ۲۳ ستون اول و سطر ۲۶ ستون اول مراجعه شود.



[باب سوم، قسم دوم، فصل شانزدهم: امور مجاری آبها...]

[۲۱۱]

و اما چهار لوله که به دیگر محلات می آید به قسم و نصیب به خانیها برند که در آن محلات ساخته شده بر وجهی که چرکن نشود، و باز همه را در یک ممر اندازند و تمامت به فواره قیصریه آرند، و چون از آنجا بگذرد قدریک لوله که مقدار اصبعی باشد از موضعی مناسب برگیرند و به حوضی برند که بر در دروازه عراق از دروازهها [ی] شهرستان نهاده است، و فضلۀ مجموع این آبها به تره زاری برند که در موضعی لایق بسازند تا حقا به آن باشد، یا به باغات وقف ربع رشیدی برند، یا به اجرت به مردم دهند، یا به باغات و مواضع برند و محصول آن تره زار و اجرت آن آب داران سایر فضلای آبها که حقا به محلات شهرستان است خواه به باغات وقفی رفته باشد و خواه مردم به اجرت گرفته تمامت در وجه عمارات این ممرها و سقایهها و خانیها [ی] شهرستان رشیدی باشد و بدان صرف کنند.

و اگر وفا نکند از حاصل موقوفات ربع رشیدی تمه آن بدهند. چه آن نیز حکم عمارات رقبه ربع رشیدی دارد و بر دیگر مصارف مقدم است.

و بر متولی ربع رشیدی در هر عهدهی و زمانی که باشد واجب و لازم است که همواره عمارت آن کند تا این آب بی نقصان به موجب مذکور در آن شهرستان جاری باشد و مردم بدان انتفاع گیرند. و باید که قطعاً فضلۀ آب در ممر کهریزهای [شهر] و تبریز نیندازند [و چر] کن نشود.

رف

آنچه حقا به محلات جانب ایسر شهرستان است مقدر به لوله رشیدی مذکور

نه لوله

و این نه لوله مذکور موزع است بر خانیها و چشمهها و سقایههای مواضع محلات این جانب ایسر به گامزگاه

که هم درین جانب است و مقسم است به سه تقسیم بدین تفصیل:

مقس

اول - آنچه به روضه می رود به لوله مذکور

سه لوله

و از آنجا حقا به حمام بالا و در خانی که در ربض ربع رشیدی است بدهند و باقی به محله صالحیه به خانیها برند که در آن محلت وزیر اشترخان و حوالی آن ساخته شده و می سازند، و فضلۀ این آبها تمام گامزگاه برند.

و شرط آنست که چون حقا به خانیها و چشمههای

این محلت عزاباد مذکوره تا آنجا که دروازه روم

است تمام بدهند و از جانبی که به دروازه روم نزدیک

مقس

سوم - هم به لوله رشیدی مذکور

چهار لوله

[۲۶۷]

۲۰

۲۵

باشد قدر یک لوله به مقدار اصبعی بگیرند و به حوضی سنگین برند که در آن دروازه داخل بارو نهاده. و بعد ازان تمامت فضله‌ها [ی] این سه لوله آب را جمع کنند و با آبی که ترشح می‌کند از شعبهای جانب بادام استان تا آنجا که نمید کوچک است تمامت به نمازگاه برند تا آب نمازگاه بسیار باشد. و فضله آب نمازگاه به تره‌زاری برند، یا به اجرت می‌دهند و ربع و منال آن در وجه عمارات این ممرها و خانیها و سقایه‌ها باشد به موجبی که در حرف سابق شرح داده شد.

این مقسم به حدود کریاس ربع رشیدی در زیر آسیاها نهاده و آب آن جهت خانیها و چشمه‌های محلات است که در زیر آن افتاده و جهت حمامات شهرستان که در آن محلات باشد و جهت جامع شهرستان و سقایه‌ها [ی] آن و حوض که بر در دروازه تبریز از دروازه‌ها [ی] شهرستان نهاده جهت هر یک آن مقدار که مناسب باشد و استادان مهندس صواب دانند مقدر گردانند و به قسم و نصیب قسمت کنند و فضله‌های آن چون از شهرستان بیرون رود اگر به تره‌زار نمازگاه توان بردن ببرند، و الا تره‌زاری بسازند یا به اجرت می‌دهند و محصول و منال آن به موجبی که پیشتر گفته شد به عمارات صرف می‌کنند. [۲۶۸]

جملگی مجاری و ممرها [ی] مجموع این حقا به‌ها که یاد کرده شد و منابع و مظاهر و آبار و کظائم قنوات مذکوره به نسبت لوله‌های آب که شرح داده آمد وقف مسبل کرده ام جهت حقا به‌ها [ی] مواضع محلات شهرستان رشیدی و ساکنان آنجا تا بدان انتفاع می‌گیرند.

و شرط چنان است که چون این همه مقسمها نهاده شده و آب به محلات و خانیها و مواضع برده و ممرها به موجب غبطه و مصلحت ساخته و دقایق احتیاط در آن باب به جای آورده مرتب گردانیده دستوری روشن مشروح مسمی مفصل بنویسند و پیش متولی باشد و طرح آن بر کاغذ کشیده مصور کرده در مجلد... کتاب جامع التصانیف رشیدی که به قطع بزرگ نوشته شده و آن مجلد مشتمل است بر صور الاقالیم و صور البلدان ثبت کنند تا همواره معین و مقرر باشد. و اهل محلات جانب ایمن و ایسر شهرستان به موجبی که شرح داده شد به حسب قسمت راست بدان آبها انتفاع می‌گیرند.

و باید که بر ممری که به میان راههای محلات بگذرد به هر موضع که سقایه‌ای توان ساخت بسازند، و هر جا که سر چاه سنگین توان نهاد بنهند تا مردم آب به کوزه ازان بر می‌گیرند، و هر جا که حوض سنگین در جنب سر چاه سنگین توان نهاد بنهند و آب به کوزه در آن حوض می‌ریزند تا چهارپایان ازان بازمی‌خورند و مردم بدان منتفع می‌شوند، و قطعاً باید که چیزی در آن آب نشویند و ازان آب در باغات و خانه‌ها و حوض خانه‌ها نبرند و سوراخ از خانه‌ها بر سر آن ممر نکنند.

و مقداری که جهت حمامات باید اجازت هست که در ممری جدا یگانه بقدر حاجت ببرند، و باید که چرکب حمامات قطعاً در ممر آب پاک نیندازند.

۱. در اصل جای سه چهار کلمه بیاض است.

[باب سوم، قسم دوم، فصل شانزدهم: امور مجاری آبها...]

و چون این هر سه مقسم که شرح داده شد یکی بر ربض ربع رشیدی و یکی بر طرف شرقی آن و یکی بر طرف غربی آن چنانچ بدان نزدیک است نهاده شده، ضرورت است که همواره در چهار فصل سال اکثر آب این ممر که مشهور است به ممر رشید باد زیرین بر ربض جاری باشد.

[۲۶۹] و چون در تابستان باغ به آب محتاج باشد آنچه ازین مقاسم زیادت آید و حقا به باغ است مقرر کرده ام  
 ۵ که در تابستان همواره آب رشید باد مذکور به ممر خانقاه برپشته ربض مذکور آرند و آنجا که آسیا [ی] اولین است اگر قوت آسیا گردانیدن داشته باشد لاشک آسیا نیز به تابستان در کار باشد و به جوی باغ باز گردد و تمامت زمینها [ی] باغ رشید باد که در زیر آن جوی افتد حقا به آن ازان جوی باشد. و از بالاتر و از هیچ جای دیگر که ازین ممر زیرین آب بر توان گرفتن حقا به این زمینها که در تحت آن باشد ندهند تا همیشه آب بر آن پشته و ربض جاری باشد.

۱۰ و اگر آب قوت آسیا گردانیدن نداشته باشد هم در آن ممر و جوی مذکور می رود تا فایده آنکه همواره بر ربض ربع رشیدی آب روان بود مرعی باشد.

و اما در زمستان آن مقدار آب که باغ بدان محتاج باشد به باغ برند و به باغ فردوس نیز همچنین، چنانچ متعاقب شرح آن می آید، و باقی به محلات جانب ایسر شهرستان آنچه جهت خانیها و نمازگاه و حمامات به کار باید بردارند، و آنچه نخواهند در ممر آب سبیل که به شهر تبریز می رود اندازند تا با آب سبیل بهم به شهر می رود.

۱۵ و آنچه گفتیم و مفید کردیم که اکثر آب این ممر بر ربض آید و مجموع را نگفتیم جهت آنست که بعضی زمینها [ی] باغ رشید باد باشد که در تابستان چون آب بر ربض رود و به موجبی که ذکر رفت باز گردد آن را آب نتواند داد، سبب آنکه بر بالای آن مانده باشد.

۲۰ و در زمستان چون گفته ایم و مقرر کرده که آب گرم ازین که بریز در ممری سرپوشیده معین که از بهر باغ فردوس ساخته شده به باغ فردوس برند تا حرارت آن آب به درختها [ی] ترنج و نارنج که در آنجا است می رسد و از سرما متأثر نگردد، و از آنجا بیرون آمده در جویی که معروف است به جوی هیرا باد به شهرستان رود و در محلات جانب ایسر آنچه ازان خواهند به خانیها و حمامات و مسجد و دیگر مواضع برند، و آنچه نخواهند در ممر آب سبیل شهر تبریز اندازند تا به شهر می رود. پس بالضرورة مفید بایست گردانید به لفظ اکثر جهت این معنی مذکور.

[۲۷۰] و حقا به زمینها [ی] باغ رشید باد که بر [با] لای این ممر افتاده که مشهورست به ممر رشید باد زیرین از جوی بالاین رشید باد که ... می آید مقرر و معین است.

۲۵ و اگر وقتی از اوقات آب ممر رشید باد زیرین به سببی از اسباب به تمام حقا به های مواضع محلات شهرستان که ذکر رفت و حقا به بعضی از باغ رشید باد که گفته شد که ازین ممر زیرین است وفا نکند به موجبی که پیشتر گفته شد تا وقت اصلاح آن کردن حقا به باغ رشید باد آن مقدار که در باید از جوی ممر بالاین باشد.

۱- یک کلمه خوانده نمی شود (شاید، تا به آخر)

دفعه

دوم از بابت دوم

آنچ جهت حقا به باغچه‌ها [ی] داخل شهرستان رشیدی مقرر و معین است که بعضی ازان به تصرف متولی باشد و بعضی به مبیاعه شرعی به هر کس فروخته و فروشد تا باغچه‌ها [و] خانه‌ها ساخته‌اند و می‌سازند و ثمن آن در وجه عمارت مسجد جامع شهرستان نهاده شده تا بدان صر [ف کنند]. ۵

چون اکثر مواضع که در شهرستان رشیدی ساخته‌ایم و داخل محوطه باروی آن شده باغات بود که آنرا باحقابه بهم خریده‌ایم و قبالات شرعی مسجل به ذکر آن ناطق است و آن باغات این است که مفصل در قلم می‌آید:

۱۰	بـ باغ مهدیی (?)	بـ باغ هیر معروف به پیر احمد	بـ باغ دوله معروف به حامه (?)	بـ باغ دوله ایضاً
	بـ باغ درو دگران	بـ باغ که از والدۀ فرزند	بـ باغ نجم آباد... و بعضی	بـ باغ احمد شیتله
	بـ باغ جو انمرد	بـ باغ اصلان که از... بعضی	بـ باغ است و پیش ازین داخل رشید آباد بود	بـ باغ از جمال الدین حاجی کالی و شرکا خریده
	بـ باغ عماد آباد	بـ باغ معروف به پهلوان سعیدی که از رشید آباد <sup>۲</sup>	بـ باغ شمس الدین حافظ بالحصه	بـ باغ از... فقاعی و و کلا...

[۲۷۱]

۲۰

و بسیاری ازین باغات را به بازار و کلوانسرای و دیگر عمارات ساخته‌ایم، و بعضی ازان هر کس به خانه‌ها ساخته و می‌سازند، لاشک حقا به مجموع آن زمینها که در تحت عمارات مستغرق گشته باشد باز ماند. ۲۵

وحصه آب زمینهایی که ازان باغات مذکور برقرار مانده و بعضی ازان در تصرف متولی و بعضی باغچه‌هایی است که آن را متولی با زمینها [و] خانه بهم به هر کس به مبیاعه شرعی فروخته اکنون گفته شد تا آن آبها که به موجب مذکور باز مانده و از حقا به باغچه‌هایی که مستغرق عمارات نشده زیادت آمده مضایقت نکند و تمامت را به قسم و نصیب بر باغچه‌هایی که در شهرستان رشیدی باشد به راستی بخش کنند تا همه را حقا به متولی و

۱- کلماتی است که به علت سائیدگی حروف خوانده نمی‌شود. ۲- ظاهراً دنباله مطلب سائیده است.



تمام باشد و عمارت باغچه‌ها به‌مراد توانند کرد و جمله سیراب گردد.

و چون این زمینها، آنجا که هر کس از متولی به مبیعه شرعی خریده و بعد ازین نیز به قیمت عدل خواهند خرید معین شده، و شرط می‌رود که به علت اجرت آب از ایشان چیزی نخواهند و آن حقا به را از توابع زمین دانند که اجاره داده باشند تا موجب رفاهیت آن جماعت و سبب رغبت دیگران باشد.

۵ اکنون چون از تفصیل و شرح و بیان آبها که اصل آن سبیل شهر تبریز و شهرستان رشیدی کرده‌ام و جهت حقا به‌ها [ی] مذکور معین گردانیده فارغ شدم می‌گویم چون در زمستان باغات از آب مستغنی می‌باشد و آب کهریزها گرم بود و فایده آن در شهر تبریز ظاهر، چون ربعی از کهریز جاندار که آن را حقا به باغ نزهت کرده‌ام و ممر آن به ممر آبهای سبیل شهر تبریز نزدیک است در زمستان در مجری آب سبیل شهر تبریز که من ساختم اندازند.

۱۰ و همچنین از حقا به‌های باغ رشید آباد و خیر آباد و مختار آباد و دیگر باغات وقف رشیدی آنچه زاید آید و آنجا در محل احتیاج نباشد، نه جهت باغات و نه جهت مصالح شهرستان و ابواب البر ربع رشیدی، جایز داشته‌ام که آنرا درین مجریها سبیل شهر تبریز [و ممرها] مذکور توان انداخت در اندازند و به شهر برند و بدان انتفاع گیرند.

۱۵ اما به وقتی که باغات مذکور و شهرستان و اهل آن بدان محتاج باشند جایز نداشته‌ام که از آن قطعاً چیزی به شهر برند، و پیش ازین موقوف برین مصالح شهر ازین کهریزها به همین مقدار فاضل بوده است، فحسب .

### فصل هفدهم

۲۰

در بیان امور ارامل و آنچه جهت ایشان تعیین رفته است و شرایط آن

شرط کرده‌ام که از جمله یک نیمه حاصل موقوفات که به این ابواب البر ربع رشیدی تعلق دارد هر سال مبلغ دو بیست دینار نقد رایج تبریز به صد نفر ارامل دهند، به شرط آنکه درویش و اهل استحقاق باشند، هر یکی را دو دینار تا آن را به پنبه مخلوج بدهند و آن پنبه را رأس المال سازند و بدان تعیش کنند.

۲۵ و شرط رفت که آن ارامل از جمله عتقای واقف باشند، و اگر از عتقای واقف موجود نباشند یا تمام صد نفر موجود نباشند از ارامل ذراری ایشان و ارامل اکره موقوفات ربع رشیدی، و اگر از اکره نیز نباشند یا تمام موجود نباشند از ارامل جیران ربع رشیدی، و اگر از جیران نیز نباشند یا تمام صد نفر موجود نباشند از سایر ارامل تمام کنند، و این مبلغ به تمام برسانند و هیچ از آن قاصر نگردانند و بدان اهتمام نمایند تا ثواب یابند، ان شاء الله تعالی.

[۲۷۳]

## خاتمه

که آن فصلی است مشتمل بر بیان مصارف منال و محصولات این یک نیمه که معروف است به وقف ربع رشیدی از تمامت موقوفات، بعد از مرسوم متولی و مشرف و ناظر که کاتب نیز است و آن یک عشر تمام از این یک نیمه مذکور است.

و این خاتمه مشتمل است بر بیان مجمل مصارفی که در سایر فصول این وقفیه مذکور است، و اگر چه مکرر می نماید لکن جهت سهولت ضبط و سرعت فهم در یک موضع جمع کرده شد و آن مصارف مذکور مجملاً اینست که ذکر می رود و مفصلاً آنست که متعاقب آن مفصل می آید.

و ج ————— ۴ مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث که معین شده که هر سال از هر یک یکی بنویسند،

و ج ————— ۴ مرسومات که به مشاخره ستانند،

و ج ————— ۴ وظایف که به میاومه رسانند،

و ج ————— ۴ طعام مجاوران و مسافران در دارالضیافه،

و ج ————— ۴ آتش مسکینان در دارالمساکین،

و ج ————— ۴ آتش ایام ولیالی متبرکه،

و ج ————— ۴ اوقات سماع،

و ج ————— ۴ انواع روشنائیها از شمع و قندیل و مشعله و چراغ،

و ج ————— ۴ عطر و بخور،

و ج ————— ۴ دارالشفاء،

و ج ————— ۴ پای افزار مسافران و تکفین اموات،

و ج ————— ۴ پنبه آرامل،

دیگر مرسوم و وظیفه جماعتی که در فصول مذکوره ذکر ایشان نیامده بنا بر آنکه به هیچ یک از این بقاع مخصوص نیستند، مانند اسفهلار و سرهنگان و بیکان و معمار و یک مشعله دار، و بعضی فواید و مهمات دیگر چنانکه یاد کرده آید.

و تفصیل این وجوهات مذکوره و سر بالای آن بدین موجب است که در قلم می آید. |

[۲۷۴]

\* نق ————— در ایچ تبریز ————— ز

بیست سه هزار هفتصد پنجاه دینار پنج دانگ سه تسو

۲۵

ی ————— زاد

جهت صد نفر آرامل که پنبه بدان خرید و بدهند

دو بست دینار<sup>۲</sup>

\* چون قسمتی از مطالب این بخش در نسخه ثانوی وقفنامه (مندرج در صفحات ۳۰۳ بیعد و بایس و پیشی) وجود دارد موارد اختلاف ضبط آن نسخه (ص ۳۱۹ بیعد) با نسخه خط رشیدالدین در حاشیه آورده می شود.  
۱- نسخه دیگر، العین الرایج  
۲- این سه خط اخیر بطور اریب در کنار مبلغ فوق آن نوشته شده است.

ان گندمین به وزن تبریز

دویست نودهشت هزارهفتصد پنجاه من  
ازین جملت هر روز پنج من که در سالی یکهزار  
هشتصد من باشد کمتر می باید که در . . .

۵ میاوم اضاف ه  
که روز به روز به مرتزقه وعمله وغلامان دهند و  
[جهت] راتب دارالضیافه و دارالمساکین [معین رفته]<sup>۲</sup>  
هر روز هشتصد بیست سه من  
[با] شد<sup>۴</sup> در سالی

۱۰ دویست نود شش هزار دویست هشتاد من

گندم<sup>۵</sup> به جریب تبریز

## چهل جریب

۱۵ ی ی زاد زاد  
جهت مصارفی که بعد از اتمام تحریر اصل وقفیه  
تعیین کرده شد و در آخر الحاق کرده بر سبیل تفصیل  
نویشته شده و آن این مقدار است:  
ایضاً جهت آنچه در تاریخ منتصف شعبان سنه  
خمس عشرة و سبع مائه زیادت کرده شد تا از حاصل  
موقوفات مجده می رسانند:

	<u>نقد</u>	<u>ن</u>	<u>نقد رایج تبریز</u>
۲۰	چهار هزارهشتصد هفتاد دینار	یازده هزار نهصدده من وظایف و مرسومات مرتزقه و عمله سه مسجد کوچک شهرستان و وجهمایحتاج روشنائی آن و فرش و غیره	دو هزارهشتصد چهل سه دینار النصف: یک هزار چهار صد بیست یک دینار نیم
۲۵	هر روز دویست چهار من در سالی باشد هفتاد سه هزار چهار صد چهل من	جهت مرتزقه مدرسه : مدرسان و معیدان و متعلمان و مرتب، نقد در سالی یک هزار	

۱- نسخه دیگر، الخبز الحنطی ۲- این سه خط اخیر بطور اریب در کنار رقم مربوط به نان گندمین کتابت شده است و چند کلمه اش خوانده نمی شود. سه خط آخر در نسخه دیگر وجود ندارد.

۳- داخل [ ] نقل از نسخه دیگرست.

۴- نسخه دیگر، یکون ۵- نسخه دیگر، الحنطه ۶- اصل، متبرکه

نصد دینار، نان هر روز صد بیست هشت من	نقد رایج هفتصد سی دینار	مصالح تدریس مصنفات خاصه	
جهت مرتزقه دارالشفاء: مدرس و معید و متعلمان و جراح، نقد هفتصد بیست دینار هر سال، نان هر روز هجده من	نان هر روز سی من ده هزار نصد پنجاه من	نقد رایج هشتصد سی دینار النصف: چهارصد پانزده دینار	۵
جهت مرتزقه خانقاه: شیخ و متصوفه، نقد هر سال سیصد دینار، نان هر روز یازده من	صدقه شبهای [ی] آدینه در حظیره الصالحین	وظیفه و مرسوم دروازه بانان شهرستان چهار نفر را نقد رایج: صد شصت دینار	۱۰
جهت عمله دارالکتب: خازن و مناول، نقد هر سال دویست هفتاد دینار، نان هر روز سی من	نقد رایج: جهت مصالح... <sup>۱</sup> هر شب بیست دینار یکهزار بیست دینار	نان: هر روز جهت آش دو هزار نصد بیست من	۱۵
جهت اضافه آش دارالضیافه: جهت مجاوران که زیادت شده اند و وظیفه حوایج دار، نقد یکهزار شصدهفتاد دینار... <sup>۱</sup> ، نان هر روز سی هشت من	نان: هر شب جمعه چهل من دوهزار چهل من		

این زیادت که به دو حرف در قلم آمده من کرده ام که واقفام و مقاصد من در وقفیه هر یک به  
موضع خود به تفصیل بیان کرده ام...<sup>۲</sup> کتبه فضل الله بن ابی الخیر ابن العالی المشتهر بالرشید الطیب  
الهمدانی اصلح الله شأنه. [۲۷۵]

### حرف

مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث و مرسومات که به مشاخره ستانند و وظایف که به میاومه ستانند و  
وجه طعام مجاوران و مسافران در دارالضیافه و آش مسکینان در دارالمساکین و وجه آش ایام ولیالی متبر که و  
اوقات سماع و غیره.

۱- یکی دو کلمه سائیده شده.  
۲- محل سائیدگی هفت هشت کلمه که خوانده نمی شود.

[باب سوم، قسم دوم، خاتمه]

[۲۱۹]

فق	ن	گن
هفده هزار نهصد شانزده دینار	دویست نود هشت هزار هفتصد پنجاه من	چهل جریب
دانگ سه تسو		باب ت
		باب ت
		بالوزن
		سی جریب
		الف مائة من
		ده جریب
دفعه		ه

## اول از حرف اول

وجه مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث و مرسومات و وظایف جماعت مرتزقه و عمله

فق	ن	گن
هفت هزار ششصد هفتاد شش دینار	دویست پنجاه چهار هزار هشتصد هشتاد من	چهل جریب

رف

## اول از دفعه اول

وجه مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث

[۲۷۶] دو هزار دینار | نقد رایج تبریز

رف

## دوم از دفعه اول از حرف اول

مرسومات که به مشاخره ستانند و وظایف که به میاومه ستانند به اسامی جماعت مرتزقه و عمله که مفصل

۲۰ می گردد و از ایشان بعضی مخصوص اند<sup>۱</sup> به هر یک از بقاع خیر و آن هر یک به موضع خود در فصول سابقه ذکر رفته و بعضی غیر مخصوص.

فق	ن	گن
رایج	دویست پنجاه چهار هزار	سی جریب
پنجهزار ششصد هفتاد شش دینار	هشتصد <sup>۲</sup> هشتاد من	

۱- نسخه دیگر، + بجریب تبریز

۲- نسخه دیگر، منحصر اند

۳- نسخه دیگر، ششصد

[۲۲۰]

[متن وقفیه]

دفعه

اول از حرف دوم از دفعه اول از حرف اول  
آنچ مخصوص اند به هر یک از بقاع خیر که مفصل می شود.

نقده

ن

صدده هزار هشتصد هشتاد من

رایج

[۲۷۷]

پنج هزار صد سی شش دینار

روضه

خانه

نقده

ن

یکهزار نهصد چهل شش دینار  
چهل پنج هزار سیصد شصت من

پانصد ده دینار  
سیزده هزار سیصد بیست من

مرتزقه

مرتزقه

نقد: یکهزار هفتصد ده دینار

نقد: سیصد هفتاد دینار

ن: چهار هزار سیصد بیست من

ن: دو هزار چهار صد چهل من

مدرس

متصوفه

از دو نفر

از پنج نفر

نقد: پانصدده<sup>۲</sup> دینار

نقد رایج: بالمشاهره

ن: هفت هزار دو بیست

در سالی هر یک راسی

من<sup>۳</sup>

دینار صد پنجاه دینار

جهت تفسیر و حدیث

ن: بالمیاومه هر

یک نفر

روز شش من، در سالی

نقد: بالمشاهره در

دو هزار صد شصت من

سالی صد پنجاه دینار

ن: بالمیاومه هر

روز ده من در سال

سه هزار ششصد من

سه هزار ششصد من

ششصد من

سه هزار ششصد من

ششصد من

۱- نسخه دیگر، ندارد  
۲- نسخه دیگر، پانصد  
۳- نسخه دیگر، نه هزار من  
۴- نسخه دیگر، صد و پنجاه دینار



جهت سایر علوم

یک نفر

نقد: بالمشاهره در

سال سیصد شصت دینار

نان: بالمیاومه هر

روز ده من، در سالی

سه هزار ششصد من<sup>۱</sup>

۵

## قسمت افتاده از نسخه اصلی \*

۱۰	خازن	واعظ	امام
	کی ... خانقاه نگاه	یک نفر	کی خطیب نیز باشد
	دارد یک نفر	نقد: بالمشاهره در	یک نفر
	نقد: بالمشاهره در	سالی شصت دینار	نقد: بالمشاهره در
	سالی سی دینار	نان: بالمیاومه هر	سالی صد بیست دینار
۱۵	نان: بالمیاومه هر	روز پنج من یک هزار	نان: بالمیاومه هر
	روز دو من در سالی	هشتصد من	روز شش من در سالی
	هفتصد بیست من	هشت من	دو هزار صد شصت من
	عمل	معلم	فقه
۲۰	نقد: بالمشاهره صد چهل دینار	ایتام یک نفر	دوازده نفر
	نان: بالمیاومه دو هزار هشتصد	نقد: بالمشاهره ضد	نقد: بالمشاهره هر
	هشتاد من	بیست دینار	یک سی دینار در سال
	بواب	نان: بالمیاومه	سیصد شصت دینار
۲۵	نقد: بالمشاهره در	هر روز چهار من در	نان: بالمیاومه
	سالی سی دینار	سالی یک هزار چهار	هر روز سه من هر یک
	نان: بالمیاومه هر روز	صد چهل من	را در سالی دوازده
	دومن در سالی هفتصد		هزار نه صد شصت من
	بیست من	بیست من	

\* از نسخه دیگر (صفحات ۳۰۵ و ۳۰۶ عکسی) استخراج و نقل شد.

۱- نسخه دیگر، هر روز پانزده من سالی پنج هزار چهارصد من.

مشعلهداد	سقا	مرتب	مؤذنان
کی در خانقاه و هم بر در دارالشفای باشد	یک نفر	یک نفر	دوازده نفر
یک نفر	نقد: بالمشاهره هر سال پنجاه دینار	نقد: بالمشاهره هر سال <sup>۲</sup>	سالی صد چهل دینار
نقد: بالمشاهره [ه] در سالی سی دینار	نان: بالمیاومه هر روز دو من در سال	نان: بالمیاومه هر روز چهار من در	نان: بالمیاومه در سالی پنج هزار چهل من
نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من	هفتصد بیست من	سالی یک هزار چهار صد چهل من	مقیمان: دو نفر
بیست من			نقد: بالمشاهره هر سال نود دینار
قبا	ایتام		نان: بالمیاومه هر روز چهار من در سالی یک هزار چهل چهار من
نان	کی ایشان را مرتبی نباشد و آنجا قرآن آموزند	آموزند ده نفر	جهت شبهای جمعه و نماز جمعه: ده نفر
بالمیاومه بیست هشت هزار هشتاد من	نقد: بالمشاهره فی نفر دوازده دینار	نقد: بالمشاهره فی نفر دوازده دینار	نقد: در سالی پنجاه دینار فی نفر پنج دینار
نقد: یک هزار پانصد دینار	نان: بالمیاومه هر روز یک من <sup>۳</sup> در سال	نان: بالمیاومه هر روز یک من <sup>۳</sup> در سال	نان: بالمیاومه فی نفر یک من در سالی سه هزار ششصد <sup>۱</sup> من
هشتاد من	سه هزار ششصد من	سه هزار ششصد من	هزار ششصد <sup>۱</sup> من
کلیهداد	حفاظ		ایتام
که خازن نیز است	بیست و چهار نفر		یک نفر
نقد: بالمشاهره در سالی سیصد دینار	نقد: بالمشاهره هر یک را در سالی		نقد: بالمشاهره در سالی شصت دینار
نان: بالمیاومه هر روز چهار من در سالی یک هزار چهار صد	پنجاه دینار یک هزار دو بیست دینار		نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد
چهل من	نان: به میاومه هر یک را سه من در روزی که هفتاد دو من باشد در سالی بیست		بیست من

۳- اصل: دو من

۲- مبلغ ندارد

۱- اصل: سیصد

	عمل	نقد	عمل
	فنان	فنان	پنج هزار نهد بیست پنج من عمل
۵	فراش	فراش	یک نفر
[۳۰۶]	فراش [دو نفر]	فراش	فنان بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من
۱۰	فراش	فراش	دار الضیاع
	فراش	فراش	به اسم عمله
	فراش	فراش	نقد: بالمشاهره دو بیست شصت دینار فان: بالمیاومه پنج هزار چهل من
۱۵	فراش	فراش	مطبخی
	فراش	فراش	دو نفر
	فراش	فراش	نقد: بالمشاهره هر یک را سی دینار شصت دینار فان: بالمیاومه هر روز هر یک را یک من هفتصد بیست من
۲۰	فراش	فراش	خادم
	فراش	فراش	یک نفر
	فراش	فراش	نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار فان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من
	فراش	فراش	فراش
	فراش	فراش	دو نفر
	فراش	فراش	نقد: هر یک را به مشاهره سی دینار در سالی شصت دینار فان: بالمیاومه هر یک را دو من که چهار من باشد در سالی یک هزار چهار صد چهل من
۲۵	فراش	فراش	مطبخی
	فراش	فراش	چون هر دو مطبخی بر سر آش طعام و نان خورند جهت آن ایشان را نان کمتر داده شده تا دانند
	فراش	فراش	***

[۲۲۴]

[متن رقیه]

سقا	بواب <sup>۲</sup>	نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من	
یک نفر	یک نفر		
نقد: بالمشاهره در سالی پنجاه دینار	نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار	داروخانه	
نان: بالمیاومه هر روز دو من، در سالی هفتصد بیست من	نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من	نقد	۵
مشعلدار		هفتصد شصت دینار	[۲۷۹]
که در مفتوح الابواب باشد که در دارالضیافه نیز آنجا است و چراغ آن مواضع نیز او نهد یک نفر		مرتبه	
نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار		نقد: چهارصد نود دینار	۱۰
نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من		نان: هفت هزار پانصد شصت من	
	متعلم	طیب	
	علم طب دو نفر	که مدرس علم طب نیز باشد یک نفر	
	نقد: هر یک را به مشاهره سی دینار	نقد: بالمشاهره	۱۵
	در سالی شصت دینار	در سالی سیصد سی دینار	
	نان: بالمشاهره هر روز هر یک را سه من که شش من باشد در سالی دو هزار صد شصت من	نان: بالمیاومه هر روز ده من در سالی سه هزار ششصد من <sup>۲</sup>	
		کحال	۲۰
	دارالمساکین	که جراح نیز باشد یک نفر	
	به اسم عمله	نقد: بالمشاهره در سالی صد دینار	
	نقد: شصت دینار	نان: بالمیاومه هر روز پنج من در سالی یک هزار هشتصد من	۲۵
	نان: دو هزار هشتصد هشتاد من		
مرتبه	مطبخی		
یک نفر	یک نفر		
نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار	نقد: در سالی بالمشاهره ده دینار		

۱- نسخه دیگر: چهارده هزار من  
 ۲- نسخه دیگر: سه هزار من  
 ۳- نسخه دیگر: مطلب مربوط به آن بیاض است و جز عنوان مطلبی ندارد.

			عمل
	نان: بالمیامه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من	نان: بالمیامه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من	نقد: دوست هفتاد دینار نان: شش هزار هشتصد چهل من
۵	شاگرد که حوایج آورد و مدد مطبخی کند	بواب نقد: در یک سال ده دینار بالمشاهره	شرابدار یک نفر نقد: بالمشاهره در سال سی دینار
[۲۸۰]	نقد: بالمشاهره در سالی ده دینار	نان: بالمیامه هر روز دو من [در سالی] هفتصد بیست من	نان: بالمیامه هر روز چهار من در سالی [شد] یک هزار چهارصد چهل من
۱۰	نان: بالمیامه هر روز دو من [در سالی] هفتصد بیست من		
	بیت الکتب	مطبخ خی	قیم
۱۵	نقد: شصت دینار نان: یک هزار هشتصد من	یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار	که خادم نیز باشد و نفر نقد: بالمشاهره هر یک سی دینار در سال شصت دینار
	من اول	خازن	نان: بالمیامه هر روز دو من در سال هفتصد بیست من
۲۰	نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار	نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار	نان: بالمیامه هر روز چهار من [در سالی] یک هزار چهار صد چهل من
	نان: بالمیامه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من	نان: بالمیامه هر روز سه من در سالی یک هزار هشتاد من	
		سقا	فراش
۲۵		یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی پنجاه دینار	یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار
		نان: بالمیامه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من	نان: بالمیامه هر روز دو من در سالی هفتصد بیست من
[۲۸۱]			

[۲۲۶]

[متن وقفیه]

## بواب

یک نفر  
نقد: بالمشاهره در  
سالی سی دینار  
نان: بالمیاومه هر  
روز دو من هفتصد  
بیست من

۵

## دفعه

## دوم از حرف دوم از دفعه اول از حرف اول

آنچه غیر مخصوص اند به یکی ازین بقاع مذکوره و حکم عام دارند

۱۰

نقده صد پنصد چهل دینار  
نان: صد بیست هشت هزار هشتصد هشتاد من  
سی جریب

غلامان  
نان: صد بیست هشت هزار هشتصد هشتاد من  
سی جریب  
سایر الجماء  
نقد: پانصد چهل دینار  
نان: پانزده هزار صد بیست من

۱۵

اترک	قزوینیان	اسفهل سالار <sup>۲</sup>	سرهنگان
بیست نفر	رومیان و هندوان	یک نفر	نه نفر
هریک را هر روز	و زنجیان و مریجیان	نقد: بالمشاهره در	نقد: بالمشاهره هر
نان سه من که در روزی	و غیرهم	سالی چهل دینار	یک سی دینار، در
شصت من باشد، در	صد پنجاه نفر	نان: بالمیاومه هر	سالی دو بیست هفتاد
سالی بیست یک هزار	بعد یک نفر که	روز سه من در سالی	دینار
ششصد من	مقدم صد نفر است که	یک هزار هشتاد <sup>۳</sup> من	نان: بالمیاومه هر
سایر غلامان	در رشید آباد باشند	پیگان	روز هر یک را سه من
از هر نوع که کومشی <sup>۱</sup>	و نام او در سایر-	سه نفر	باشد بیست هفت من
کنند سی نفر	الجماعه می آید، هر	نقد: بالمشاهره هر	در سالی نه هزار هفتصد
گندم: سی جریب	روز هر یک را دو من	یک را در سالی پنجاه	بیست من

۲۰

۲۵

۱- نسخه دیگر، لومیشی (؟) ۲- نسخه دیگر، اسفهل سالار ۳- نسخه دیگر، هفتاد



	معمر	دینار صد پنجاه دینار	که هر روز دو یست نود	امست <sup>۱</sup>
	اصل	نان: بالمیاومه هر	هشت من باشد در	... احیا کرده
	که عمارت رقبه	روز هر یک را دو من	سالی صد هفت هزار	است.
	ابواب البر کند	که شش من باشد در	دویست هشتاد من	... <sup>۲</sup> و خالی بوده اند
۵	یک نفر	سالی دو هزار صد شصت		..... <sup>۲</sup> آن را
	نقد: بالمشاهره	من		..... <sup>۲</sup> در
	در سالی پنجاه دینار	مقدم غلامان		..... <sup>۲</sup>
	نان: بالمیاومه هر	که پیشوای صد نفر		
۱۵	روز دو من در سالی	غلامان باشد که در		
[۲۸۲]	هفتصد بیست من	باغ رشید باد باغبان		
	مشعل دار	باشند		
	باب ابواب و ممر	نان: بقرار دیگر		
	بزرگ	غلامان هر روز دو من		
۱۵	نقد: بالمشاهره	هفتصد بیست من		
	در سالی سی دینار	***		
	نان: بالمیاومه هر روز	چون او بر سر		
	دو من هفتصد بیست من	غلامان خواهد بودن		
	***	و او را از ارتفاعات		
۲۵	چون این مشعل دار	رشید باد از سر ارتفاع		
	به موضعی خواهد بودن	مبلغ صد دینار به		
	که داخل ربع رشیدی	مرسوم داده شده تا		
	نمی باشد و نام او در	هر سال بستاند و درین		
	مواضع خیرات نیامده	وقفیه شرط رفته دیگر		
۲۵	جهت آن اینجا علی	به سر بالا نرفته جهت		
	حده نوشته شد.	آن اینجا ذکر نرفت و		
		درین تفصیل نیاورد. <sup>۳</sup>		

۱- این قسمت فقط در نسخه ای که به خط دیگرست و چند ورق از آن باقی مانده است (صفحه ۳۱۱ چاپ عکسی) وجود دارد.

۲- از موارد سائیدگی کلمات است.

۳- در نسخه دیگر که ورق آن در صفحه ۳۱۱ عکسی چاپ شده است قسمت اول این مطلب مکرر نقل شده است، ولی اضافه ای هم دارد بدین شرح: «نقد بالمشاهره دویست دینار، گندم سی جریب».

[۲۲۸]

[متن وقفیه]

دفعه

## دوم از حرف اول

وجه طعام مجاوران و مسافران در دارالضیافه و آتش مسکینان در دارالمساکین  
و وجه آتش و صدقه ایام و لیالی متبرکه و اوقات سماع

۵

نقده	فنان	مقدم
ده هزار دوپست چهل دینار	چهل هشت هزار هشتصد هفتاد <sup>۱</sup>	از هزار دوپست من
دانگ سه تسو	من	ده گری <sup>۲</sup>

[۲۸۳]

حرف

۱۰

## اول از دفعه دوم از حرف اول

وجه طعام مجاوران و مسافران در دارالضیافه و آتش مساکین در دارالمساکین

نقده	فنان
شش هزار هشتصد یک دینار	چهل یک هزار چهارصد من
چهار دانگ و نیم	

۱۵

وجه

وجه	وجه
طعام مجاوران و مسافران در دارالضیافه	آتش مسکینان در دارالمساکین مع سایر مصالحها
نقده: دو هزار سیصد هشتاد پنج دینار	نقده: چهار هزار چهارصد شانزده دینار چهار دانگ نیم
نان: بیست سه هزار چهارصد من	نان: هر روز پنجاه من در سالی هجده هزار من

۲۰

مجاوران	مسافران	مصالح آتش	سایر المصالح
نقده: به وجه مصالح	نقده: به وجه مصالح	نقده: چهار هزار سیصد	نود شش دینار
آش هر روز چهار	آش در روزی دو دینار	بیست دینار	چهار دانگ نیم
دینار نیم در سالی یک	سه تسو در سالی	نان: هر روزی پنجاه	اضافه
هزار ششصد بیست	هفتصد شصت پنج دینار	من در سالی هجده	اصلاح کلاهها [ی]
دینار	نان: در روزی سی من،	هزار من	دیگها و سفالین که
	در سالی ده هزار هشتصد من		کفگیر و شکسته

۲۵

۱- نسخه دیگر، هشتاد  
۲- نسخه دیگر، جریب

[باب سوم، قسم دوم، خاتمه]

[۲۲۹]

فان: در روزی سی  
پنج من در سالی  
دوازده هزار ششصد  
من

کفچلیز  
ده دینار  
شود هر  
روز  
دانگک،  
در سالی  
شصت دینار

اجرت  
بلنور  
کردن در  
سالی شش  
دینار چهار  
دانگک نیم  
جهت  
چراغ و  
مایحتاج  
آن در  
سالی  
بیست  
دینار

۵

[۲۸۴]

حرف

۱۰

دوم از دفعه دوم از حرف اول

وجه آتش و صدقه لیالی و ایام متبرکه و اوقات سماع

نقده سه هزار چهار صد سی هفت  
دو هزار چهار صد هفتاد من  
از یک هزار دو بیست من  
ده گری<sup>۱</sup>

۱۵

دفعه

اول از حرف دوم از دفعه دوم از حرف اول

وجه آتش و صدقه لیالی و ایام متبرکه

نقده دو هزار نه صد پنجاه هشت دینار  
دو هزار چهار صد هفتاد من  
یک هزار دو بیست من  
ده گری<sup>۱</sup>

۲۰

جهت	جهت	جهت	جهت
شبهای [ی] رمضان	شبهای [ی] آدینه به	عید فطر	عید اضحی
که این مقدار اضافت	وجه مصالح نان و حلوا	نقده: پنجاه هفت دینار	نقده: صد سی هفت
آتش میاومه معهود	که به حفاظ ملازم	دو دانگک تسو	دینار چهار دانگک
کنند که در دار الضیافه	دهند	مایحتاج آتش صدقه	تسوئی <sup>۲</sup>
شرح آن آمده	نقده: به مصالح حلوا	چهل یک دینار پانزده دینار	
		چهار دانگک تسو چهار دانگک (۴)	

۲۵

۳- نسخه دیگر، چهار دانگک تسوئی ندارد

۱- نسخه دیگر، جریب  
۲- نسخه دیگر، تسو  
۴- نسخه دیگر، مطلب مربوط به صدقه ذیل «فان» آمده است.

ما یحتاج آتش : بهای چهل یک شتر و گاو دینار نودشش دینار <sup>۷</sup> چهار دانگ شتر شصت تسو (به سیاق) گاو رأس پانزده (به سیاق) گوسفند شش سر بیست و یک دینار (به سیاق)	نان : شصت پنج <sup>۵</sup> من گندم : جهت فطر <sup>۶</sup> یکهزار دو بیست من، ده جریب	هر شبی هشت دینار <sup>۲</sup> در چهل <sup>۳</sup> شش شب سیصد شصت هشت دینار <sup>۴</sup> نان : هر شب پانزده من، در چهل <sup>۳</sup> شش <sup>۳</sup> شب شصت نود من	نقد: در شبی سی پنج دینار نیم دانگ، در یک ماه باشد یک هزار پنجاه دو دینار نیم نان : هر شب <sup>۱</sup> سی پنج من در ماهی باشد یکهزار پنجاه من	۵ [۲۸۵]
نان : شصت پنج من جهت شب میلاد نبی علیه الصلوة والسلام که شب دوازدهم ربیع الاول است نقد: جهت تتمه مایحتاج آتش چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی <sup>۸</sup> نان : صد من	جهت شب استفتاح پانزدهم رجب تا به روز روزه دارند و به شب افطار کرده دعا کنند نقد: جهت تتمه مایحتاج آتش چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی <sup>۸</sup> نان : صد من	جهت شب برات نقد: جهت تتمه مایحتاج آتش چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی <sup>۸</sup> نان : صد من	جهت شب رغایب نقد: جهت مایحتاج آتش چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی <sup>۸</sup> نان : صد من	۱۰ ۱۵
جهت جهت روز نوروز جلالی کی <sup>۹</sup> اضافه آتش میاومه کند نقد: پنجاه هشت دینار دو دانگ تسوئی <sup>۸</sup> نان : صد من <sup>۱۰</sup>	جهت روز عاشور که آن دهم محرم باشد چهل شش دینار چهار دانگ جهت نان و حلوا [ی] گرم که در آخر روز	جهت عید شش و عیدها [ی] ایام البیض که آن مقدار جهت حلوا و غیره اضافه میاومه کنند و صدقه دهند چهار صد بیست دینار	جهت شب معراج نبی علیه الصلوة والسلام نقد: جهت تتمه مایحتاج آتش چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی <sup>۸</sup> نان : صد من	۲۰ ۲۵

۱- نسخه دیگر: شبی ۲- نسخه دیگر: من (غلط است) ۳- نسخه دیگر: صد و شش

۴- نسخه دیگر: سیصد شصت دینار ۵- نسخه دیگر: شصت من

۶- نسخه دیگر: گندم فطره ۷- نسخه دیگر: نودشش دینار ندارد ۸- نسخه دیگر: تسو

۹- نسخه دیگر: با ۱۰- نسخه دیگر: بعد ازین به خط دیگر دارد، «از قریه کاوه ناو مرند» نقد پنجاه دینار، نان صد من

	جهت	روز وفات واقف	غفر الله ذنوبه	نقد: هشتاد هشت	دینار دو دانگ تسوئی	اضافه آتش چهل یک	دینار چهار دانگ	تسوئی	صدقه: چهل شش دینار	چهار دانگ	نان: صد من							
	به سادات دهند سی	(به سیاق)	عید ششه هشتم شوال	یک روز <sup>۱</sup>	اضافه	صدقه	شانزده دینار	چهار دانگ	بیست دینار	عیدها [ی] ایام البیض	که شانزدهم هر ماه	باشد از دوازده عید بعد	یک عید که داخل ماه	رمضان افتد بقی بعده	یازده عید	چهار صد سه		
۵	جهت	نان نهادن که به اضافه	آتش کنند و چیزی که	زیادت باید به موجب	که قبل ازین شرح	داده شد متولی صرف	کند به حسب مصلحت	دید او	نقد	(به سیاق)	اضافه	صدقه	هر عیدی	شانزده دینار	چهار دانگ،	صد هشتاد	سه دینار دو	دانگ
۱۰	جهت	نان نهادن که به اضافه	آتش کنند و چیزی که	زیادت باید به موجب	که قبل ازین شرح	داده شد متولی صرف	کند به حسب مصلحت	دید او	نقد	(به سیاق)	اضافه	صدقه	هر عیدی	شانزده دینار	چهار دانگ،	صد هشتاد	سه دینار دو	دانگ
	پانصد دینار																	
[۲۸۶]																		
۱۵																		
۲۰																		

## دفعه

### دوم از حرف دوم از دفعه دوم از حرف اول

جهت اوقات سماع که اضافه آتش میاومه کنند و گاهی که اتفاق چنان افتد و متولی صلاح دیده باشد که در ایام ولیالی متبر که آن سماع کنند، لاشک آن آتش ایام ولیالی متبر که نیز اضافه آن رود و آتش زیادت باشد و سماع بترتیب تر و جمعیت بیشتر تا معلوم باشد، به هر ماهی دو نوبت [باشد] که در سالی بیست چهار نوبت باشد<sup>۲</sup>، هر نوبتی بیست<sup>۳</sup> دینار باشد

چهار صد هشتاد دینار

۱- نسخه دیگر: «هشتم شوال یک روز» ندارد ۲- داخل [ ] از نسخه دیگر: نقل شد  
۳- نسخه دیگر «که در سالی بیست و چهار نوبت باشد» ندارد ۴- نسخه دیگر: هشت

[۲۳۲]

[متن وقفیه]

حرف

دوم

وجه روشناییها از شمع و قندیل و مشعله و چراغ و وجه عطر و وجه داروخانه و غیره

نقد

۵

پنج هزار هفتصد هشتاد نه دینار چهار دانگ

[۲۸۷]

دفعه

اول از حرف دوم

وجه روشناییها از شمع و قندیل و مشعله و چراغ و وجه عطر جهت بخور

نقد

۱۰

سه هزار چهارصد هشتاد نه دینار چهار دانگ

حرف

اول از دفعه اول از حرف دوم

وجه روشناییها از شمع و قندیل و مشعله و چراغ

نقد

۱۵

سه هزار سیصد نه دینار چهار دانگ

وج

قندیل و چراغ و مشعله

شمع

۲۰

نقد

نقد

سه هزار چهل نه دینار چهار دانگ

دویست شصت دینار

جهت

جهت

جهت

جهت

۲۵

چراغها

قندیل

شبها [ی] رمضان و

گنبد داخل حفاظ

پانصد سه دینار

نصد هشتادش

شبها [ی] متبرکه و

بیرون دریچه گنبد

بزر: هر شب چهار من،

دینار چهار دانگ

شبها [ی] سماع

شب زنده دارند و

در سالی یک هزار

بزر: هر شب هشت

شصت دینار

قرآن خوانند

چهارصد چهل من

من، در سالی دو هزار

بابت شبها [ی] رمضان

دویست دینار





[۲۳۴]

[متن وقفیه]

<p>جهت آنک تا به اوقات سماع و ایام ولیالی متبرکه و روز جمعه در جامع بسوزانند هشتاد دینار</p>	<p>جهت آنک در قبه شبها [ی] آدینه و ایام ولیالی متبرکه که در آنجا قرآن ختم خواهند کرد بسوزانند و جهت آنک چون حفاظ همواره بیرون شبکه قبه قرآن می خوانند بسوزانند و از بیرون شبکه به موجبی که در سابق شرح داده شده به مجمره ای در اندرون نهند صد دینار</p>
--	---

دفعه

## دوم از حرف دوم

وجه داروخانه و پای افزار مسافران و تکفین اموات

<p>دو هزار سیصد دینار وجه تکفین اموات به موجبی که شرح داده شده هر سال صد دینار</p>	<p>وجه داروخانه بیرون از مرسوم و میاومه طیب و کحال و متعلمان و عمله که پیشتر ذکر رفت و بیرون از بهای آلات و ادوات که شرط رفته که در تفرقه این یک نیمه بر همه مقدم دارند دو هزار دینار</p>
--	---

<p>وجه پای افزار مسافران به قرار آنک هر یک را نیم دینار بدهند به موجبی که شرح داده شده هر سال دویست دینار</p>	<p>جهت مصالح مزوره رنجوران و هیمة آن هر سال نقصد ششصد دینار</p>	<p>جهت ادویه و اشر به بیماران مجاور و مسافر و آنچ روز پنجشنبه و دوشنبه بدهند هر سال نقصد یک هزار و چهارصد دینار</p>
---	---	---

دیگر جهت ارامل که پنبه بخرند و بدیشان دهند به موجبی که در فصل هفدهم  
نویشته و مبلغ آن دویست دینار است درین تفصیل خاتمه از قلم فرو افتاده بود.  
چون درین حالت معلوم شده درین خاتمه و تاریخ<sup>۳</sup> نیامده این جایگاه نوشته شده تا اگر مبلغ آن  
اضافت سر بالا شده باشد برسانند و سر بالا نیز نرسد.<sup>۴</sup>

۱- نسخه دیگر، به وجهی ۲- نسخه دیگر، بیرون ۳- نسخه دیگر، در این تاریخ و تاریخ (۱)  
۴- این چهار سطر در هر دو نسخه بطور اریب در کنار صفحه جنب عنوان دفعه دوم از حرف دوم نوشته شده است.

\*\*\*

اکنون چون این وقفیه به آخر رسید و شرایط این وقف مبوب و مفصل مشروح و مبسوط در قلم آمد وصیت و نصیحت می رود<sup>۱</sup> تا هر متولی که انتها تولیت بدو رسد و مباشر آن عمل گردد سعی و اجتهاد تمام نماید در آنک این وقفیه همواره زنده [و] گواه و ناطق باشد.

و طریق آن چنان است که پیوسته احتیاط کنند و شهادت گواهان اشهاد سجد قاضی را که به تجدید تسجیل آن کرده باشد به سیل تفریح محفوظ می دارد و به هر وقت که آن قاضی که مسجل آن باشد درگذرد یا معزول شود فی الحال که قاضی دیگر به جای او بنشینند متولی که در آن وقت باشد بر فور این وقفیه را پیش آن قاضی برد و گواهان اشهاد قاضی ماضی را حاضر گرداند، و بر وجهی که مقتضی شریعت باشد مضمون سجد قاضی گذشته را نزد قاضی که به جای او نشسته باشد به ثبوت رساند<sup>۲</sup> و التماس کند تا آن را به همان شرایط و ضوابط سابقه مسجل گرداند و جمعی عدول را بر آن سجد اشهاد کند.

و همچنین بر سیل دوام و استمرار تمامت متولیان این قاعده و ضابطه را نگاه می دارند و هیچ دقیقه از آنجی بدان تعلق داشته باشد قطعاً فرو نگذارند.

و شرط کردم که هر متولی که درین باب تقصیر نماید و اهما کند و بر فور که قاضی که به تجدید منصوب شده باشد این وقفیه را پیش او نبرد و برین موجب که تقدیم یافت به ثبوت نرساند و مسجل و مشهود علیه مگرداند<sup>۳</sup> از تولیت معزول گردد و تولیت به دیگری که بعد از او شرط رفته باشد منتقل شود.

\*\*\*

و چون پادشاه سعید مغفور غازیان خان انا الله برهانه در وقفیه ابواب البر شنب که در تبریز است شرط فرموده در آنجی هر قاضی که در دارالملک تبریز مولی و منصوب گردد باید که اول حکم او این باشد که وقفیه شریفه ابواب البر شنب را محکوم به و مسجل گرداند و بر آن اشهاد کند و نشاید که قطعاً در آن اهما نماید یقیناً حاصل که تمامت قضاتی که فیما بعد به قضای آنجا منصوب گردند تیمناً و تبرکاً امتثال و انقیاد این شرط که او فرموده بر خود لازم شمرد و هیچ کدام از رعایت آن وقفیه درنگذرند.

بنابرین قضیه، این بنده ضعیف از.... آن قضات التماس می نمایم تا چون این وقف ریزه که این ضعیف کرده خیری است که منافع آن به جمعی صلحا و مستحقان هر عصر می رسد ایشان نیز خود را در جریده اجر

۱- «می رود» دوبار تحریر شده است. ۲- اصل: رسانند ۳- کذا در اصل

[۲۳۶]

[متن وقفیه]

این ثواب آرند و بر ولای تسجیل وقفیه شریفه غازیه، این وقفیه را مسجل فرمایند و بران حکم و بران اشهاد کنند.

این وصیت و نصیحت و شرط و التماس، جمله برین وجه که تقدیم یافت کرده شد، فمن بدله بعد ماسمه فانما ائمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم.

و ذلك اتفق تحريره في غرة ربيع الاول سنة تسع

۵

وسبع مائة هجرية. این وقف بدین موجب که درین

وقفیه به خط خویش مبوب و مفصل نویسته ام کردم به-

شرایطی که بر سبیل تفصیل مشروح در قلم آورده ام و به-

مضمون این وقفیه از اول تا آخر آن اقرار کردم و اعتراف

آوردم و علم من به کیفیت و کمیت هریک از افراد این

۱۰

موقوفات و موقوف علیه آن محیط است و برین جمله

بر خود گواه گرفتم.

کتبه کاتب هذه الوقية فضل الله ابن ابی الخیر بن

عالی المشتهر بالرشد الطیب الهمدانی بخطه فی التاريخ-

المذکور فيه، و حامد آلر به ومصلياً علی نبیه وآله الطیبین-

۱۵

الظاهرین اجمعین. |

[۲۹۲]

## -۴-

## [شرائط الحاق شده به آخر وقفیه]\*

واز جمله شرائطی که این ضعیف درین وقف ابواب البر ربع رشیدی کرده و چون این وقفیه را به خط خود می نوشت از قلم فرو رفت و درین وقت به آخر آن الحاق می کنم آن است که شرط کرده ام که متولی این اوقاف هر سال ازین کتب که مصنفات من است برین موجب که مفصل می گردد نسخهها [ی] مکمل است کتاب کند.

	کتاب بیان الحقایق دو نسخه	کتاب آثار واحیا دو نسخه	کتاب جامع التواریخ به چند مجلد که متولی صلاح داند، چنانکه زود خراب نشود	کتاب مجموعه رشیدی که آن مشتمل است بر چهار کتاب توضیحات، مفتاح- التفاسیر، سلطانیه، لطایف
۱۵	عربی   پارسی یک   یک نسخه   نسخه	عربی   پارسی یک   یک نسخه   نسخه	دو نسخه عربی   پارسی یک   یک نسخه   نسخه	دو نسخه عربی   پارسی یک   یک نسخه   نسخه
۱۵	کتاب اسؤله و اجوبه و تعلیقات که در چند مجلد نوشته شده	کتاب تحقیق المباحث که در چند مجلد نوشته است	دو نسخه عربی   پارسی یک   یک نسخه   نسخه	دو نسخه عربی   پارسی یک   یک نسخه   نسخه
۲۵	عربی   پارسی یک   یک نسخه   نسخه	عربی   پارسی یک   یک نسخه   نسخه		

\* خط این قسمت (صفحات ۳۲۵-۳۴۴ عکسی) شباهتی به خط رشیدالدین ندارد. ضمناً باید گفت که قسمتی کوتاه از اول این قسمت با مختصر اضافه ای در دو نسخه وجود دارد. نسخه دوم در صفحات ۲۹۳-۲۹۶ عکسی آمده است.  
۱- اطلاعات مربوط به این دو کتاب در نسخه دیگر نیامده است.

از هر یک به موجبی که شرح داده شد هر سال یک نسخه مکمل بر کاغذی بغایت نیکو و لطیف به قطع حال بزرگ بغدادی به خطی پاک درست بنویسند و آن را با نسخه اصل که در کتبخانه<sup>۱</sup> ربع رشیدی نهاده مقابله کنند بر<sup>۲</sup> وجهی که در آن غلط و تصحیف نباشد. و باید که آن نسخهها تماماً متکلف باشد به موجبی که نسخهها [ی] اصل است و جلدهای آن<sup>۳</sup> از سختیان ادیم کار بسازند.

و اجرت کتابت<sup>۴</sup> و وجه معالج و مایحتاج آن از حاصل یک نیمه موقوفات مستجد باشد که به این ابواب البر تعلق دارد.

و متولی باید که نساخان جلد را که خط نیکو و پاک نویسند و اهلیت داشته باشند جهت این کتابت اختیار کند، چندانکه داند که به اتمام سال نیز کتابت این نسخهها تمام شده باشد و هم در جلد کرده شده تا تأخیری نیفتد.

و مواضع که این نساخان در آنجا نشینند و این کتابت کنند متولی از جمله مواضع ابواب البر که جهت کسی و کاری تعیین رفته معین گرداند.

و چون آن نسخهها تمام شود در صفت بزرگ روضه همه را حاضر گرداند<sup>۵</sup> و هر یک را بر مرفعی نهد<sup>۶</sup> میان منبر و محراب و آنجا برای واقف این دعا بخواند<sup>۷</sup>:

«اللهم یا ملهم الاسرار و یا معلم الاخبار [ر] و الآثار کما وفقت عبدک المفتقر الی رحمتک الواسعة رشید الطیب لتصنیف هذه الكتب المشتملة علی التحقیقات المقویة لقواعد الاسلام و التدیقات الممهدة<sup>۸</sup> لبيان الحكم و الاحکام المفیده للمتأملین فی بدایع المصنوعات، النافع للمتفکرین فی غرائب المخلوقات و وفقته ایضاً لان وقف بعض املاکه شارطاً ان يتخذ من منالها نسخاً من هذه الكتب لينتفع بها المسلمون من اهل البلدان فی کل حین و اوان، فتقبل اللهم ذلک منه قبولاً حسناً و اجعل سعیه مشکوراً و ذنبه مغفوراً و اغفر الساعین فی اتمام هذا الخیر و المستفیدین من هذه الكتب و الناظرین فیها و المتأملین<sup>۹</sup> لما<sup>۱۰</sup> فی مطاویها و آتھم الحسنه فی الدنيا و الآخرة انک انت اهل التقوی و اهل المغفرة.»

و در آخر هر نسخه ای از این نسخهها این دعای مذکور بنویسد<sup>۱۱</sup> و بعد از آن این تحمید و این کلمات

۱- نسخه دیگر، گنبد

۲- به

۳- نسخه دیگر، مجلدهای آن نیز از ادیم یا

۴- نسخه دیگر، کتبت

۵- نسخه دیگر، گردانند

۶- نسخه دیگر، نهند

۷- نسخه دیگر، بخوانند

۸- اصل: المهدة

۹- نسخه دیگر، للمالین

۱۰- نسخه دیگر، بها

۱۱- نسخه دیگر، بنویسند



بنویسند که:

- دما بعد، حمدالله الملك العلام الدائم<sup>۱</sup> نعمته<sup>۲</sup> بلا انقطاع وانصرام والصلوة والسلام على نبيه المبعوث الى كافة الانام محمد وآله وصحبه<sup>۳</sup> الكرام يقول العبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى فضل الله بن ابي الخير بن عالي المشتهر بالرشيد الطيب الهمداني جزاء الله خير<sup>۴</sup> اني بتوفيق الله وحسن تيسيره صنعت [تبصرة لمن تبصر و تذكرة لمن اراد ان يذكر واستكتبت هذه... امالي وشرطت ان يتخذ كل سنة من حاصلها نسخة من]<sup>۵</sup> هذا- الكتاب و ساير الكتب التي هي من مؤلفاتي ليكون وفقاً على المسلمين من اهل بلدة كذا، و المأمور من كمال افضال العلماء المحققين فيها ان يشرحوا و يبينوا للمبتدئين ما يتعسر منه عليهم بحيث يقفون على جميعهم<sup>۶</sup> و قوفاً تاماً و لا يبقی لهم فيه شك و ارتياب و ان وجدوا فيه سهواً او غلطاً يصلحوه تفضلاً و تکرماً.
- و بعد ازان متولى برظهر و [ر]قى که این کلمات بر آنجا نوشته باشد بنویسد که این کتاب فلان از برای اهل فلان شهر نوشته آمد در ایام تولیت فلان تا وقف باشد بر ایشان و بعد از ایشان بر عموم مسلمانان که آنجا باشند، و هر متولى که باشد نسبت خود با واقف پدر بر پدر بنویسد تا واقف را در دعا فراموش نکنند.
- بعد از آن حال آن نسخه‌ها را عرض کنند بر قضات تبریز تا صورت حال را در مکتوب ثبت کرده به توفیق خود مشرف گردانند و آن مکتوب را به متولى تسلیم کنند و بیش هر قاضی از قضات تبریز بدان موجب مکتوبی باشد که خط متولى و مشرف<sup>۷</sup> و ناظر که کاتب نیز است<sup>۸</sup> یا نایب ایشان بر آنجا باشد تا سال به سال این کار مضبوط باشد و در آن وهنی و خللی نیابد.
- دیگر شرط آن است که بعد از این متولى این اوقاف این نسخه‌ها را که تمام شود هر سال<sup>۹</sup> به شهری فرستد از شهرهای اسلام، عربی<sup>۱۰</sup> به بلاد عرب، و عجمی به بلاد عجم، و ابتدا به معظم ترین شهرها کند. پس به معظم ترین<sup>۱۱</sup> به وفق مقتضای رأی او تا وقف باشد<sup>۱۲</sup> بر اهل آن شهر به موجب مذکور، و در آن شهر در مدرسه‌ای که آن را مدرسی باشد به فنون علوم مشهور و مشارالیه<sup>۱۳</sup> و قضات و ائمه و علما اختیار کنند بنهند تا متعلمانی که رغبت نمایند پیش آن مدرس آن را می خوانند.

۱- نسخه دیگر. الدائمة

۲- اصل: نعمه

۳- اصل: حصبه

۴- عبارت داخل [ ] منقول از نسخه دیگرست.

۵- نسخه دیگر: جميع ذلك

۶- نسخه دیگر: یا

۷- نسخه دیگر: که مانند نایب متولى است (و این صورت ظاهراً صحیح است)

۸- نسخه دیگر: هر سال تمام شود به شهری از شهرهای اسلام...

۹- نسخه دیگر: پارسی

۱۰- نسخه دیگر: عظیم ترین

۱۱- نسخه دیگر: واقف باشند(؟)

۱۲- نسخه دیگر: مشهورالیه

و اگر کسی خواهد که آن را استنساخ<sup>۱</sup> کند آن مدرس رهنی که مناسب باشد بستاند و آن را بدهد تا ازان  
نسخت گیرند [و باز سپارند]<sup>۲</sup>، و اگر از بهر مطالعه خواهند همچنان رهن بستاند<sup>۳</sup> و بدهد.

و چون به تمامت شهرهای عظیم فرستاده باشد باز از سر گیرد، و به همان ترتیب که اول فرستاده باشد  
می فرستد و به وقت فرستادن نوبتی دیگر در صفت بزرگ روضه میان منبر و محراب بر مرفعی نهند و بر قاعده  
دعای مذکور بخوانند و بعد ازان بفرستند، و باید که بر ظهر هر نسخه ای کی به شهری فرستند این شرایط که  
ذکر رفت برین<sup>۴</sup> موجب بنویسند.

و مایحتاج و مصالح این نسخه ها<sup>۵</sup> و اجرت کتابت آن در هر زمان<sup>۶</sup> متولی<sup>۷</sup> که باشد چنانکه مصلحت داند و  
اجرت المثل آن باشد تعیین کرده می رساند.

[نقل قسمت اضافی از نسخه دیگر که مربوط به این موضع می شود]

(منحة ۲۹۶ عکسی)

دیگر شرط کرده ام که از جمله این کتب بغیر از نسخه اصل که در گنبد ربيع رشیدی نهاده باشد از  
مجموعه رشیدی و کتاب بیان الحقایق و کتاب آثار و احیا هر یک نسخه پاری و نسخه [ای] عربی متولی  
علی حده استنساخ کند بیرون از آنچ شرط رفته که به شهرها فرستند و ازان همواره پیش مدرسی که در  
روضه ربيع رشیدی درس گوید باشد، و هر روز چیزی ازان به درس بگوید.

و هر فقیهی که در آنجا معین باشند باید که ازین کتب جهت خود نسخه پاری به قطع حال بغدادی بزرگ  
بنویسد، اگر خواهد پاری و اگر خواهد عربی.

و باید که در مدتی که شرط رفته که هر فقیهی آنجا باشد ازان کتب یک نسخه بتمام بنویسد، و اگر  
بیشتر از میعاد مذکور تواند نوشتن، یا زیادت از یک [نسخه] تواند نوشتن و بنویسد، لاشک سعی او مشکورتر  
باشد.

و هر کدام که در نوشتن آن تقصیر نماید و متولی را معلوم شود او را [از] آنجا بیرون کند و دیگری را به جای  
او نصب کند تا در آن باب سعی نماید، و هر یک از ایشان...<sup>۸</sup> ملک او باشد و کس را در آن منازعتی نباشد. اگر  
خواهد فرود و اگر خواهد بخشد و اگر خواهد جهت خود نگاه دارد.

و با وجود آنکه اجازت و رخصت داده ایم که از نسخه اصل که در گنبد نهاده باشد هر کس که خواهد استنساخ  
کند [به] شرط آنکه از ربيع رشیدی بیرون نبرد، همچنین اجازت و رخصت داده ایم که ازین نسخه نیز که پیش

۱- نسخه دیگر، استنساخ

۲- داخل [ ] از نسخه دیگر نقل شد

۳- نسخه دیگر، بستانند

۴- نسخه دیگر، بدین

۵- نسخه دیگر، نسخهها

۶- نسخه دیگر، زمانی

۷- نسخه دیگر، متولیتی

۸- جای دوسه کلمه بیاض است

مدرس باشد هر کس که به استنساخ آن رغبت نماید مدرس بدو دهد. به شرط آنکه از ربع رشیدی بیرون نبرد. و فقها<sup>۱</sup> [ی] آنجا که به استنساخ کنند مقدم باشند بر دیگران.

این شرایط برین جمله کرده بودم و چون از قلم فرورفت بر سبیل الحاق نوشته [شد]، «فمن بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم».

و این شرایط مذکوره همان حکم دارد که دیگر شرایط گفته شده که بر متولی<sup>۲</sup> . . . . .<sup>۲</sup>  
(اکنون باز می‌گردیم به دنباله مطلب)

[۲۹۶]

و همچنین شرط کرده‌ام که مدرس سایر علوم که در روضه ربع رشیدی باشد و معید و ده نفر متعلم که معین اند بر موجهی که در آن فصل ذکر رفته بر سبیل وجوب و لزوم به درس و املا و کتابت کتب مصنفات خاصه این ضعیف اشتغال نمایند<sup>۳</sup> [و بر] آن مواظب و مداوم باشند.

[۳۲۸]

۱۰ چون در تمام ابواب البری که این ضعیف در تبریز و سلطانیه و همدان و یزد ساخته این معنی شرط رفته [و به] تخصیص در هفت شهر معظم جهت این امر مخصوص وقفی معین کرده و در ابواب البر غازی تبریز و بغداد که تولیت [آن] بدین ضعیف تعلق دارد همچنین این معنی مشروط است چنانکه مجموع آن مواضع را حکم [جدا] نیست و یک موضع است و جهت هر موضع وقفیه مطول مبسوط مناسب حال آن درین باب بر طوماری نوشته شده بر وجهی که دیباجه همه یکی است و شرایط به حسب [ح]ال مختلف، و در آخر این وقفیه نسخه‌ای از آن طومار در قلم خواهد آمد.

۱۵

و در شهر بسطام نیز جهت این تدریس<sup>۴</sup> مصنفات خاصه بقعه‌ای ساخته شده که آن علی حده است و بعضی شروط آن بر وجهی دیگر، و بیت‌الادویه نیز در آن داخل و وقفیه آن جداگانه و در ذیل وثیقه و ققیات جامع المبررات و فهرست الخیرات رشیدی نیز نوشته شده تا معلوم باشد که درین مواضع آن مقدار که خلاصه مقصود است بر سبیل ایجاز و اجمال نوشته می‌شود تا کیفیت وجه اشتغال در آن مجملاً معلوم گردد و بر سبیل تفصیل از مطالعه آن نسخت به وقوف پیوندد.

۲۰

و آن چنان است که تمام مصنفات خود را که نه پاره کتاب است به هفت قسم معین کرده بر جدولی نهاده‌ام بر وضعی که هر سال در سه موضع ازان مواضع بیست و یک گانه به هر موضعی قسمی ازان اقسام هفت گانه به درس گویند و به املا نویسند، هر روز مقدار پانصد کلمه تقریباً - [چند] آنک در مدت هفت سال در همه آن مواضع به هر موضعی تمام اقسام مصنفات مذکوره را به [ر]س گفته باشند و به املا نوشته.

۲۵

[۳۲۷]

و مقرر چنان است از کتابی یک نسخه عربی مدرس برینج متعلم املا کند و یک نسخه پارسی معید برینج متعلم، و هر یک ازان متعلمان نسخه‌ای که نویسد ملک او باشد و کاغذ و مایحتاج آن معین<sup>۵</sup> . . .

۱- اصل، وقفها (؟)

۲- دنباله مطلب افزاده است (به علت نقص اوراق از نسخه‌ای که ورق مذکور هم متعلق به آن نسخه بوده است).

۳- صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸ در چاپ عکسی جا به جا چاپ شده است. ۴- شاید، تدریس این

۵- اینجا نسخه یکی دوسه ورق افتادگی دارد.

... پادشاهان عادل جهاندار کامگار اباقاخان و پادشاهان عالم آرای ارغون خان و پادشاه اسلام کشورگشای دادگستر سعید مغفور غازان خان اناالله برهانه قربت و رتبت یافت، و بعد از آن درین وقت پادشاه اسلام شهنشاه هفت اقلیم، رافع لوای مسلمانی، ناصب ریایات جهانبنانی، مظهر فیض ذوالجلال، مظهر سرلایزال، باسط امن و امان، ناشر عدل و احسان، ظل الله فی الارض، معیی مراسم السنه و الفرض، سلطان سلاطین العالم، مالک رقاب...<sup>۱</sup> الحق و الدنیا و الدین، المخصوص بعنایه رب العالمین، او اجایتو سلطان محمد خلدالله ملکه به اضعاف اضعاف آن در حق او عواطف و مراحم و سیورغامیشی...<sup>۲</sup> سرافراز گردانید و به حضرت خود قرب و نزدیکی داد و از جاه و مال و ملک و انواع نعمتها حظی وافر ارزانی داشت بر وجهی که هیچ پادشاهی در حق هیچ بندهای تا بدان حد نرسانیده و نفرموده، چنانچ مشاهده و محسوس عالمیان است.

۵

و خلاصه آن همه آنک چون همواره روزگار همایون خود به تعلیم و تعلم مصروف داشته و علما و حکما و اصحاب هنر را عزیز و مقرب می داشت، و این بنده به حکم آنک گفته اند «الناس علی دین ملوکهم»...<sup>۱</sup> و ارادت و هم به اشارت اعلی میل بدان کرد و هر وقت کی فرصتی بوده در اثنای شب کلمه [ای] چند از علوم متنوعه به قدر مرتبه و...<sup>۲</sup> شکسته و بسته بر هم می بست، خصوصاً به اوقاتی که پادشاه اسلام خلدملکه در آن باب سؤال یا فایده ای می فرمود، یا دوستان به طریق حسن الظن کلمه [ای] می پرسیدند و نوشته می شد.

۱۰

و چون هر وقت آن معانی به سمع اشرف می رسید پسندیده داشته می فرمود کی ذکر جمیل ما به تواریخ و علوم متنوعه و خیرات جاریه که بازماند باقی [و] ثابت گردد و در عالم منتشر شود و ثواب آن به روزگار همایون ما واصل گردد و تو نیز از حظی و نصیبی خالی نباشی و اگر ترا شهرتی و نیکنامی باشد آن نیز هم عاید باما<sup>۳</sup> باشد، چه تو غرس دولت و صنع نعمت خاندان مائی، و مجرب و مقرر و معتاد است که چون استماع افتد که پادشاهی را وزیر ی یا بنده ای عاقل مشفق بوده باشد حمل بر بزرگی و کمال پادشاهی و آرایش ملک و حسن اخبار و اصابت رأی و صدق فراست<sup>۴</sup> او باشد، چنانکه بعضی از ارکان دولت پادشاهی گفته است: «و کنا کالسهم اذا اصابت مرامیها فرامیها اصابا».

۱۵

[۳۲۹]

۲۰

و این معنی مأخوذ است از آنچه حق تعالی می فرماید: «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی»، لاجرم ترا درین کار به قدر وسع باید کوشیدن.

هر چند این بنده ضعیف را استعدادی زیادت نبود و به سبب اشتغال به امور مملکت که به حکم یرلیغ همایون بدو حواله رفته مجال و فرصت آنک زیادت چیزی به ترتیب بنویسد نداشت، لکن آنک به حکم آنکه گفته اند «المأمور معذور» بدان قدر که وسع او بود آن حکم یرلیغ همایون به هر وقت از لطایف تفسیر آیات الهی و شرح احادیث نبوی کی دوستان به هر وقت استفسار می کردند و حل مشکلات اصول دین و غوامض اسرار حکمت و امهات قواعد طب و غیره کلمه [ای] چند متفرق به حسب سؤال دوستان و اقتضای احوال نوشته و از تواریخ و اخبار<sup>۴</sup> طوایف عالم آنچه مقدور بود در قلم آورده و پیش ازین چون از جمله این تصانیف

۲۵

۱- از موارد ناخواناست به علت ریختگی و سائیدگی (یکی دو کلمه) ۲- یک کلمه ناخوانا ۳- اصل: عابداً ما (؟) ۴- اصل: اخصار (شاید، اختیار)

چند پاره کتاب از تواریخ و دیگر علوم تمام شده به بندگی حضرت عرض کرد و به شرف مطالعه رسید، پسندیده داشته از غایت کمال علوهمت و علم و بنده پروری در حق این بنده دولتخواه چندان انعام و مرحمت و شفقت فرمود که «لا عین رأّت ولاذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر بر آن وجه کی هیچ پادشاهی در هیچ وقت جهت هیچ کاری در حق هیچ بنده ای مانند آن نفرموده باشد، و بر لفظ گهربار راند که هیچ کاری و یادگاری و ناموسی و ذکر ی حسن و اسمی جمیل ازین معظّمتر و شریفتر و باقی تر نتواند بود، و باید که چندانک ترا دست دهد و فرصت باشد ازین کار خالی نباشی، و درین وقت کی حق تعالی [تو] فایق داده تا به یمن دولت روزافزون این چند پاره کتاب تمام شد به موجبی که ذکر رفت در تشهیر آن حکم راند.

۵

و این بنده بر خود حق گزاردن نعمت واجب دانست و در آن [۱] همال نمودن از گناهان کبایر شمرد، چنانک گفته اند: «ترک فرمان ز همه روی گناه است گناه». و قطعاً جایز نداشت که در هیچ امری و اشارتی که از آن حضرت عالیّه نافذ گردد ترددی نماید | یا اهمال ورزد و عموم مردم را - خصوص علما و کاملان را - که برین احوال واقف گردند از روی صدق و راستی و درستی تنبیه می کنم. اگر ایشان نیز درین باب اکنون و من بعد سعی نمایند و به موجبی کی پادشاه اسلام خلد ملکه فرموده و درین وقفیه شرط رفته است تشهیر و تمشیت آن کنند در دنیا نیکوئی بسیار به ایشان رسد و در عقبی ثواب جزیل یابند، و ازین معنی ازین ضعیف به طریق مبالغت تصور نکنند، چه نفوس پادشاهان عالم عادل کامل را اثر عظیم تواند بود و مرتبه ایشان، و اگر چنین نبود نبی علیه الصلوة والسلام نفرمودی «ولدت فی زمن الملک العادل» و انوشروان «اولی الامر منکم» نبود. و حق تعالی درون مبارک پادشاه اسلام را خلد ملکه به نور اسلام و هدایت ایمان منور و آراسته، و این ضعف به کرات و مرآت قضا یا [ی] عظیم درین معنی در حق خود تجربه کرده، بل به رأی العین مشاهده کرده. و آن چنان بود که به کرات این بنده عظیم رنجور شد، بروجهی که اطبا امید حیات<sup>۱</sup> نمی داشتند و خود نیز از خود مأیوس شده. پادشاه اسلام خلد ملکه به التفات خاطر مبارک کی بدین ضعیف داشت تشریف قدم مبارک ارزانی فرمود و در عبارت آورد که ما را هنوز با تو کار است و وجود تو در بایست! دل بستگی به حال و وجود تو بسیار داریم و همانا حق تعالی ترا به ما بخشد! بدان الفاظ گهربار و التفات پادشاهانه معین دریافتم که حیاتی تازه و عمر...<sup>۱</sup> از سر گرفت و چراغ نیم مرده آفتاب به زرده رسیده با زغالی افر وخته گشت، و این قضیه چند نوبت مکرر اتفاق افتاد.

۱۵

۲۵

و چون آن حال مشاهده کرده بود از سر صدق و حقیقت و راستی و به جهت درست زمین بوسیده عرضه داشتم که این بنده را حقیقت شد که هر نوبت در چنین رنجوری صعب حق تعالی جهت التفات خاطر پادشاه اسلام خلد ملکه [م] هلت می دهد، چنانچه معاین و مشاهد است که از وقت جلوس مبارک تا اکنون به واسطه همت عالیّه پادشاهانه | هر چه در دولت و مملکت مکرره و ناپسندیده باشد و خاطر عاطر پادشاهانه ازان ملول و متنفر تواند شد بی سعی و رنجی حق تعالی لطیفه ای ساخت که همه مرتفع شد، و هر چه مراد خاطر مبارکش بدان مایل و

[۳۳۱]

۲۵

۱- اصل، حیوة ۲- از مواردی است که یکی دو کلمه خواننده نمی شود.



خواهان بود همه به احسن الوجوه به اتفاقات حسنه رحمتی دست داد که هیچ پادشاهی دیگر را ازان جملت مختصری دست نداده باشد، «و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء».

و چون مجرب و مشاهد است کی مانند آن امور و قضایا [ی] عظیم حق تعالی به واسطه صدق نیت و معامله راست کی با حضرت عزت داری از حساب مبارکت دریغ نمی دارد و مانند آن کی از خاک برگرفته چنان حضرت پادشاهانه است چه دریغ دارد، و بیستی چند کی به وقت جهت گفته مناسب حال خود دید و عرض داشته در کتب و تواریخ ثبت کرد.

هر که که اجل قصد شبیخون کندم  
شرم از قدم شاه که تا چند آخر  
پرسیدن شاه عمر افزون کندم  
از دست اجل به حیلہ بیرون کندم

و ایضاً

پیریم، ولی چو بخت را ساز آید  
از زلف دراز تو کمندی فکنم  
وز وصل تو بوی طیبیت و ناز آید  
در گردن عمر رفته، تا باز آید

۱۰

و بنا بر آنکه حق شناسی و شکر منعم واجب است خصوصاً ازان پادشاهان فکیف کی به خصوصیت ولی نعمت شخصی باشند و او را از خاک برگرفته و سرافراز گردانیده و این همه انعام و نیکوئی که یاد کرده شد از حضرت پادشاهان مستفاد باشد چگونه روا باشد که در ادای شکر نعم ایشان تقصیری رود و به قدر مجهود دران نکوشد، و گفته اند: «شکر المنعم واجب»، و حدیث نبوی است که فرموده: «من لم یشکر الناس لم یشکر الله»، و حق تعالی فرموده: «اعملوا آل داود شکرًا»، و مروی است که آن وحی به داود علیه السلام فرو آمد گفت: «کیف اشکرک و شکری لک نعمة یجب علیه الشکر». وحی بدو آمد که «الان شکر تنی».

۱۵

پس این بنده هر چند ادای شکر حق تعالی نتواند کرد و از عهده آن بیرون نتواند آمد لکن برو واجب است کی به قدر وسع و امکان و قدرت و توان در شکر حق تعالی و شکر پادشاه ولی نعمت منعم خود بکوشد و دعا اندوزی و ذکر جمیل و ثواب جزیل جهت ایشان حاصل کند.

[۳۳۲]

و به موجبی که اشارت اعلی رفته علوم و کمالات انسانی آنچه معلوم کرده [و] آنچه از انفس شریفه ایشان اقتباس کرده و آنچه این بنده در عبارت آورده که مستفاد ازان حضرت است به قدر وسع تشهیر کند و بوجهی کی اکنون و تا من بعد سالها [ی] بسیار در اکثر بلاد شایع و مشهور و معروف گردد و ابناء روزگار ازان نسختها گیرند و به خواندن مشغول شوند و فوائد آن معلوم کنند تا آن غرض و مطلوب حاصل شده باشد و ادای بعضی از حقوق نعم آن حضرت کرده، و بنده را چه مقدور باشد جز دعا و ثنا گفتن و اندوختن.

۲۵

و به حکم آنکه گفته اند: «الدال علی الخیر کفاعله» شاید که من بنده را ازان ثنوت حظی و نصیبی باشد. چه همچنانکه درین وقت مال و ملک و جاه و علم و هر چه دارد از فواضل صدقات ایشان است من بعد نیز شاید که به طفیل و تبعیت ثوابی و ذکری جمیل حاصل شود و در آخرت «یوم ندعو کل اناس بامامهم حشرًا» و در<sup>۲</sup>

۲- شاید عبارت رشیدالدین این بوده است که، حشر او در تحت لوای...

۱- کذا در اصل (شاید) جناب



تحت لوای ایشان فرمایند.

و چون به موجبی که یاد کرده شد حکم بر تشهیر آن کتب نافذ شده بود این ضعیف موروار پای ملخی به حضرت سلیمان برد. بر خود واجب دانست که این مقدار بندگی به جای آورد و به وسیلت چند پاره کتاب که به نام مبارک ایشان موشح است و به ذکر القاب همایون مزین و پسندیده حضرت ایشان آمده ذکر جمیل ایشان را بر سبیل تأیید و تخلید شایع گرداند و بروجی بسازد که آن نسخهها در بلاد بسیار دور و نزدیک منتشر شود. چه اگر سعی برده باشد و این نسخهها در بلاد بسیار باشد و مشهور و معروف نگردد چه مردم را ازان فایده ای نباشد و هم مراد از تصنیف به حصول پیوند و از صیت نامدار و کمال عظمت و وفور خیرات ایشان بعضی از مردمان غافل مانند و دعاگوئی و ثناگستری ایشان چنانکه حق باشد به جای نیارد.

پس واجب آمد جهت آن وقفی کردن، هم از آنچه بر سبیل مذکور در تحت تصرف اوست و آن هم از فواصل صدقات ایشان حاصل شده. چه هر چه این ضعیف پیش ازین تا اکنون بر ابواب البر<sup>۱</sup> که به هر موضع ساخته وقف کرده است تمامت در ایام دولت پادشاهان ماضی انارالله<sup>۲</sup> بر اھینهم و عهد همایون پادشاهان ایشان به دست آورده، خصوصاً درین عهد همایون که این انعامات و صدقات از اموال و املاک که پادشاه اسلام خلد ملکه در حق این ضعیف سیورغامیشی فرموده زیادت از حد وصف است و آنچه به واسطه اعزاز و اکرام و مرحمت و سیور-غامیشی که در حق این بنده ضعیف فرموده و می فرماید همواره مال بر مال و جاه بر جاه افزوده و می افزاید و این ضعیف بر اکثر تفصیل این واقف است، لاشک ثواب آن به روزگار همایون ایشان واصل خواهد بود و این ضعیف درین میانه معماری و واسطه ای بوده.

و مثال آن آنکه معهود است کی پادشاهان را انواع راتبها باشد. و یک راتب ازان جمله مطبخ و مطبخی را نصب کرده تا آن را ترتیب می دهد و وظایف می رساند. اگر مطبخی و دیگران پندارند که آن از آن مطبخی است بی توجیه بود. چه مطبخی جز واسطه نیست، و به هر وقت او نیز ازان کاسه طعام بخورد و آن صدقات و انعامات را ثواب همه ازان ایشان است.

و این ضعیف را در میانه به مقدار آن یک کاسه طعام که مطبخی خورد ثوابی تواند بود، و درین وقفیه شرطی چند مناسب آن تعیین می کند که مستدعی آن گردد که آن نسخهها به تدریج به همه شهرها برسد و در اقطار و اکناف عالم مشهور گردد، ان شاء الله تعالی.

و در آن شک نیست که به نزد عموم مردم ذکر جمیل در...<sup>۱</sup> مستحسن است و هر چند اسباب و وسایط آن به انواع تواند بود لکن به موجبی که حکم اشارت همایون پادشاه اسلام خلد ملکه نافذ گشت که آن معانی بیشتر علوم و خیرات جاریه اقوی و افضل و اکمل و...<sup>۱</sup> تواند بود خصوصاً که رنجی در آن باب برده باشند ضایع و مهمل گذاشتن، و چنان باید کرد کی آن شایع و منتفع به گردد. و چون عقلا در حقیقت آن گاه گاهی متحیر باشند تا سبب آن دواعی چیست و از کجاست و مطلوب از آن چه و مال آن به کجا انجامد، خواست که بیشتر در آن

۱- از مواردی است که یکی دو کلمه خوانده نشده است.

باب شرحی دهد که هم به طریق معقول و هم به طریق منقول به نزد عموم این معنی ظاهر و روشن شود و بعد از آن در شروط آن شروع نماید. [۳۳۴]

و آن چنان است که گوئیم که پوشیده نیست که در تمامت ازمان و عهد بعضی مردم در عنفوان جوانی و ریعمان زندگانی که زمان هوس لذات جسمانی بوده جهت آنک گفته اند:

بقدر الكد تكتسب المعالی ومن طلب العلی سهر اللیالی

۵

ترك خواب و آسایش و دیگر لذات گرفته اند تا باشد که ایشان را ازان حظی و نصیبی حاصل شود، «وذلك فضل الله يؤتیه من یشاء». چه موهبتی و کرامتی بود که حق تعالی در ازل به قدر استعداد هر یک از ایشان کرامت فرموده و مناسب آن هم عالیه توفیق رفیق گردانیده تا نفع ازان مقصود متصور شود، «وان الفضل یدالله یؤتیه من یشاء، والله ذو الفضل العظیم».

بلاشک هر که را از خود استعداد توفیق زیادت باشد در اکتساب کمالات سعی و اجتهاد بیشتر نماید و او را ازان حظ و نصیب اوفی و اکمل تواند بود، و مقرر است که هر که در کاری جلیل یا حقیر شروع نماید...<sup>۱</sup> به مقتضی «اول الفکر آخر العمل» غرضی و مطلوبی که علت غائی آن باشد تصور نکند در آن شروع نماید و کلفت و مشقت بر خود نهد، و به حکم کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام: «بالتعب الشدید یدرک الدرجات الرفیعة واللذات الدائمة» و ایضاً: «لا یدرک الحق الا بالجد» او را محقق گردد که درجات رفیعه و لذات دائمه را سعی و اجتهاد در بایست باشد، و چندانک فایده آن بیشتر تصور کنند تحمل مانند کلفت و مشقت زیادت توانند کرد. ۱۵

و مجرب و مقرر و معین است کی هوس جاه و منصب و شهرت بر همه راجح است، و نیز هر چند همت عالی تر و نفس کامل تر باشد طلب جاه عریض و منصب بلند و شهرت تمام بیشتر باشد و به جائی رسد که سر به جاه و منصب دنیا [ی] فانی فرو نیارد و بکل نظر بر مراتب عالیه و عظمت و شهرت باقی اخروی داشته باشد و متوجه آن گشته و غالباً آنک جاه و منصب و عظمت و ناموس و شهرت دنیا نیز بالعرض در آن ضمناً مندرج بود. [۳۳۵]

چنانچه از احوال انبیا و اولیا و علما و کاملان معلوم و محقق گشته کی جاه و منصب و ناموس و عظمت و شهرت ایشان هم در حال حیات<sup>۲</sup> و هم بعد از مفارقت در غایت کمال بوده است، بلکه شهرت و عظمت ایشان بعد از مفارقت به اضعاف حال حیات<sup>۱</sup> ایشان شده و صیت و نام و آوازه و عظمت ایشان بقدر مرتبه هر یک در اقطار عالم معروف و مشهور گشته، و چون بنگری همه از پر تو و شبه صفت «كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف» فایض و لایح و صادر تواند بود، تا همه مظهر صفات حق تعالی باشد و در آن شک کی صفت تابع موصوف و...<sup>۳</sup> تابع...<sup>۳</sup> تواند بود، و هر که بدو صفات او نزدیک تر شبه آن صفات باید که بدو بیشتر بود و داعیه تعریف و تشهیر کمالات خود بر و غالب تر و در آن غالی و در تحصیل آن جاهد تر بود. ۲۵

و آنچه نبی علیه الصلوة والسلام فرموده: «آخر ما یرج من رؤوس الصدیقین حب الجاه» مصدق آن تقریرات تواند بود. چه وقتی که انسان را این مرتبت و قوت بادید آید که به جاه و منصب دنیوی بی التفات گردند و سر

۱- از مواردی است که یکی دو کلمه خوانده نشده ۲- اصل: حیوة ۳- در اصل جای یکی دو کلمه بیاض است.

بدان فرو نیاورند ازان جهت کی انسان را با وجود جاه و منصب پیشینه ماورای آن مرتبه اعلی و عظمتی و شهرتی زیاده که آن اخروی باقی ابدی بود حاصل شده باشد.

و نسبت مراتب جاه و منصب دنیوی با مراتب اعلی اخروی باقی ابدی همچنان تصور باید کردن که به سبب حروف تهجی و ابجد که دقایق حقایق معانی در آن مندرج بود، و هر چند مانند این حروف تهجی ازان شخص که بر الفاظ دقایق حقایق معانی واقف گشته باشد جدا نمی شود و از آن مستغنی و بدان بی التفات شده باشد همچنین جاه و منصب پیشینه آن شخص کی مراتب اعلی اخروی یافته باشد هر چند او را باشد و ازو محو ۵ نگشته لکن از آن مستغنی و بدان بی التفات شده.

و مثال دیگر چنان بود که کسی را خیری نیکویا محبوبی نیکوتر دست دهد، لاشک بدان خیر و محبوب اولین بی التفات گردد و محبت آن از سر او بیرون رود. آن خیرهای شریف و محبوب بی نظیر در دل و دماغ او مستحکم گردد، گوید:

مستغرق یادت آن چنانم کم هستی خویش شد فراموش ۱۰

و هر چند به موجبی که پیشتر یاد کردیم ازین مراتب اولین و آخرین همه از پرتو [و] شبه صفت «کنت کنزاً مخفیاً فاحبیب ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف» مستفاد و مستفیض [و] صادر است دیگر مرتبه اعلی که آن اشرف است بدان نزدیکتر تواند بود، و مرتبه اولین به اوساط الناس تعلق دارد و این قابل اشد و اضعف است و مراتب عظیم بسیار با صدیقان منتهی گردد و ماوراء این ایشان را مراتب دیگر بالاتر ازان حاصل شود و مرتبه [ای] ازان عالی تر باشد که آن مخصوص بود به انبیاء مرسل و غیر مرسل و آن نیز قابل اشد و اضعف و مراتب عظیم و بسیار مختلف تواند بود، تا به مرتبه خاتم النبیین رسد که ماوراء آن هیچ مرتبه از مراتب انسانی متصور نیست.

و مرتبه خاتمیت یکی تواند بود. چه اگر زیاده تصور کنند خاتمیت مفقود ماند و احوال آن به شرح و بسط در کتاب سلطانیه یاد کرده ایم. چون کسی خواهد که به شرح معلوم کند از آنجا مطالعه باید کرد تا غرض اکثر از آنجا معلوم شود. و در مرتبه خاتمیت هیچ یک از انبیا و نوع انسان [را] اشتراک نتواند بود. ۲۰ و هر چند در مرتبه خاتمیت و احوال آن در قرآن مجید و اخبار نبوی آیات و بینات و احادیث بسیار آمده آنچه درین موضع مناسب [است] آن است که نبی علیه السلام فرموده: «لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل».

و به موجبی که تقریر رفت هیچ آدمی نباشد که درو کم و بیش هوس جاه و منصب و شهرت نباشد، و این معنی تاحدی است کی در دیگر حیوانات نیز می یابیم، چنانکه اسپان در سبقت از یکدیگر سعی بسیار نمایند و بعضی نیکوتر باشند جهت سبقت بر یکدیگر. چندان بدوند که به مردن رسند. ۲۵

و به موجبی که تقریر رفت جاه و شهرت و مناصب عظمی آن بود که پایدار و ابدی باشد و آن را عمر جاودانه

۱- از مواردی است که یکی دو کلمه خواننده نشده است.

شمرند، چه:

- ذکر باقی را حکیمان عمر ثانی گفته اند این ذخیره بس ترا کالباقیات الصالحات  
 و کسانی را که خواهند که ایشان را ازان حظی و نصیبی تمام حاصل شود به تحصیل علوم و اعمال صالح [۳۳۷]  
 خصوصاً به خیرات جاریه پر دست دهد و نامدارتر تواند بود، و مصدق این معنی حدیث نبوی که فرموده: «اذا  
 مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث: صدقه جاریه و علم ینتفع به و ولد صالح یدعوله».  
 ۵ و لاشک چند آنکه دران رنج بیشتر برند و کوشش بیشتر نمایند تا از آن معانی حاصل کنند غرض و مطلوب  
 ایشان زیادت میسر و مهیا گردد.  
 و در علم منتفع به خاصیت و فایده صدقه جاریه که آن را بر وقف حمل کرده اند موجود است، جهت آنکه  
 خیرات جاریه بعد از وفات واقف به سبب سعی جمیل او مدتها جاری می ماند. پس به همین تقدیر علمی نیز که از  
 وی بازماند و ازان منتفع شوند و سبب رشاد ایشان گردد، و فرزند صالح که بعد از پدر دعای خیر او کند لاشک  
 اثر آن نیز مدتی می باشد - و به حقیقت آن نیز خیری جاری باشد بلکه غالباً مدت انتفاع وقف. ۱۰  
 چه علم، مادام تا اهل عالم باشند فواید آن متصور است. بل کی نفوس را بعد از مفارقت بدن بسبب انتفاعی  
 که بدان علم گرفته باشند زیادتی فواید ممکن و متصورست، و ازین جهت است که در هر عهدی و زمانی اعیان  
 علما و حکما با وجود زحمتی که در جوانی کشیده باشند تا کسب علوم کرده دیگر باره به حکم آنکه  
 امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته: «الذکر الجمیل احد العمرین» متعهد تکلیف زحمات تصانیف ساختن شده  
 و اکثر روزگار خود بدان مصروف گردانیده تا چون به واسطه دانستن علوم او را شهرت و کمال دنیوی و اخروی ۱۵  
 حاصل شده و اسم عالمی و کاملی بروی اطلاق رفته و بدان معروف گشته به واسطه تصنیف کردن نیز مرتبه عظمی  
 کی [۳۳۸] آن معلم و مکمل است او را حاصل شود و علم منتفع از او یادگار و باقی ماند، چنانکه گفته اند:  
 چونام نیک ز مردم بهینه افسانه است در آن بکوشد و خود را بهین فسانه کند  
 تا چون دیگران ازان انتفاع گیرند علم او منقطع نگشته باشد و همواره در دنیا بدان واسطه در میان  
 خلق نیکونام و معروف و مشهور بود و در عقبی اجر<sup>۱</sup> و ثواب آن همیشه بدو رسیده به مراتب عظمی ترقی کند، ۲۰  
 به حکم آیه: «یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات».  
 و در آن شک نیست انتفاع مردم از آن تصانیف علم ینتفع به است و شهرت آن میان ایشان به وقتی  
 تواند بود که از آن نسختها نوشته در ولایات منتشر گردد.  
 و با آنکه وجود آن بسیار بود و منتشر گشته وقتی فواید آن به مردم رسد و شهرت تمام پذیرد که مردم  
 به خواندن آن مایل و مهوس شوند و معانی آن بدانند، و الا فایده ای ازان زیادت تصور نرود و آن به واسطه ۲۵  
 اعیان علما که آن را اختیار کرده به درس بگویند و متعلمان ازان بهره مند گشته محبت آن در دل و دماغ ایشان  
 راسخ گردد، و هر چند گویند ازان باز گویند و فواید آن سخنها و سؤال و جواب ایشان [را] بود و همواره در بند

۱- دراصل «اجر» دوبار تحریر شده.



تشهیر آن باشند، و طلبه علم چون ازان خبر یابند همه بدان ودانستن و آموختن مایل و راغب شوند و به اندک زمانی میان مردم متداول و معروف و مشهور گردد.

و آنچه بعضی کتب و تصانیف با وجود آنکه نیکو باشد مهمل ماند و مشهور و متداول و مشارالیه نگردد به سبب آنکه قلت نسخ یا عدم التفات علما و مدرسان بود بدان یا هر دو سبب مذکور.

- [۳۳۹] و ازین تقریر و مقدمات معلوم و محقق گشت که جستن جاه و منصب و مراتب تعالی و تشهیر و تعریف خود مرکوز است بر طبیعت عموم انسان و در طبیعت کاملان بیشتر و قوی تر، و این از جمله صفات پسندیده است. چه به موجبی که در سابق ذکر کرده مستفاد و مستفیض از صفت باری عز اسمه است و هر یک بدان موصوف تر به حضرت بی نیاز نزدیکتر، و حدیث نبوی کی فرموده: «ان الله یحب معالی الامور و یکره سفاسفها»، مصدق این معنی است.

- پس سعی در اکتساب آن از جمله واجبات باشد و حصول آن هر چند به اسباب متنوعه است لکن به واسطه اکتساب علوم و خیرات جاریه بیشتر و بهتر و نامدارتر باشد و به واسطه تصانیف در انواع علوم مانند «نور علی نور بهدی الله لنوره من یشاء» هر که را دست دهد یا دیگران ازان تصانیف همواره منتفع به می گردند آن غرض و مطلوب نیز ایشان را زیادت به حصول پیوندد و جهت ایشان آن غرض و مطلوب به حکم «کل میسر لما خلق له» همواره میسر و مهیا باشد.

- و اگر سعی و رزیده و تصانیف ساخته و پرداخته باشند چون آن در میان مردم به اسباب مذکوره متداول نگشته باشد فایده زیادت ازان تصانیف متصور نبود، و رنج ایشان ضایع مانده و آن مانند آن باشد که به روزگارها باغی بسازد و درختان آن بیورود و از ثمره آن هم او وهم دیگران محروم مانند و آن غبنی عظیم فاحش باشد. همچنین ازین تقریر و مقدمات معلوم و محقق گشت که بر صاحب تصنیف واجب و لازم بود که زیادت از آنچه در تصنیف کردن رنج برده و کوشش نموده در تشهیر آن میان مردم سعی و کوشش نماید و آن را از صفات پسندیده شمرد، نه ازان مباهات و خودبینی.

- و به موجب تقریری که کرده آمد و معلوم است کی در تمامت عهد و ازمان اعیان و علما و حکما در هر باب مصنفات ساخته اند به موجبی که تقریر رفت لاشک نظر بران داشته که یادگاری باز گذارد که مردم ازان مستفید شوند و ذکر ایشان نیز بدان باقی ماند، ازان جهت گفته اند:

و کن حدیثاً حسناً ذکره فانما الناس احادیث

و مصدق این معنی ابرهیم خلیل با وجود کمال و بزرگی از حضرت عزت درخواست کرد گفت: «و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین»

- [۳۴۰] و آنچه از امیر المؤمنین علی علیه السلام مروی است که گفته: «و لسان صدق یجعل الله للمرء فی الناس جزاء من المال یورثه غیره»،

و هر چند مصنفان را غرض و مطلوب این معنی باشد که یاد کرده آمد بعضی تصانیف اشتهار گیرد و میان

مردم متداول گرد و بعضی اشتها نپذیرد بر وجهی که تقریر رفت، چندانک سعی تواند نمود تا نسخ تصانیف بیشتر بود و بهر طرفی از اطراف رسد و نزد افاضل شهرت پذیرد اولی باشد و غرض و مطلوب به حصول پیوندد.

\*\*\*

و چون این ضعیف را به هر وقت در هر قضیه و مسئله معنی [ ای ] چند در خاطر آمده، و بعضی پادشاه اسلام خلد ملکه به هر وقت سؤال فرموده، و بعضی به التماس طایفه افاضل و اکابر که بروفق حدیث «ان حسن الظن من الایمان» در حق این ضعیف حسن ظنی داشته و آن را در قلم آورده و از آن چند پاره کتاب جمع شده، هر چند نسبت آن با مصنفات علما و حکما [ ی ] متقدم و متأخر نسبت قطره با دریا و مهره بالؤلوی لالا تواند بود لکن به حکم «تحفة الفقیر حقیر»، به مقتضی پای مور که ملخ نزد سلیمان علیه السلام برد اندک مایه امید قبول آن می توان داشت.

۵

و چون حصول سعادت به واسطه شروع در آن معانی، به سبب توفیق و تأیید یزدانی بوده و آن دقایق از فیضان فضل باری روی نموده و آن هم از پرتو شعاع رأی انور و تأثیر یمن دولت قاهره می داند به موجبی کی تقریر رفت تشهیر کردن و ضایع نگذاشتن از واجبات بود، و نیز به حکم نص: «واما بنعمة ربك فحدث» شکر آن موهبت و کرامت اظهار و افشا کردن از لوازم بود، و این معنی را هر چند طرق و اسباب بسیار است و به موجبی که یاد کرده شد تشهیر آن بر خود واجب دانست خصوصاً که اکثر آن کتب و مصنفات به نام مبارک پادشاه اسلام خلد الله ملکه ساخته شده و حکم به تشهیر آن نافذ گشته، از اینج این ضعیف را در خاطر آمد که سبب شهرت آن باشد وجهی احسن این یافت که به موجبی که در سابق گفته شد که در مجموع مواضع که من بعد در جدول مفصل می شود به املا و استملا [ ی ] آن مشغول گردند و از آن جمله یک روضه ربع رشیدی است که انشاء این ضعیف است به دارالملک تبریز بیرون شهر به موضع سرخاب.

[ ۳۴۱ ]

۱۵

و در آنجا شرط رفته که مدرس و معید و متعلمان به افادت و استفادت مشغول باشند. اکنون این زمان شرط می رود که از ابتدای مهر جان واقع از بیستم جمادی الاول سنه ثلث عشره و سبعمائه معید وده طالب علم که در وقفیه ثبت گشته و مقرر شده که در آنجا به تحصیل علوم متنوعه مشغول باشند هر روز، بیرون ایام تعطیل کی معهود است، در روضه پیش مدرس جمع شوند تا هر یک از مدرس و معید یک درس که تقریباً پانصد کلمه باشد از کتابی که از تصانیف این ضعیف [ است ] کی به موجب جدول کی می آید آن کتاب در آن سال متعین شده بر پنج نفر از ایشان املا کنند و هر پنج نفر به اتفاق بشنوند و بنویسند و اگر اشکال روی نماید در آن بحث کنند. اگر محقق شود مقرر دارند، و اگر سهوی در آن کتاب اصل که به دست مدرس بود یا معید باشد اصلاح کنند و نسخه ها که متعلمان نویسند با آن مصحح کرده موافق باشد.

۲۵

و آن کتب مصنفه نه پاره است و از هر یک دو نسخه یکی عربی و یکی فارسی، و آن نه کتاب را به هفت قسم کرده در هفت جدول نهاده ام تا هر قسمی از آن هفت قسم غیر یک قسم که آن تحقیق الایحاث - از نسخه

۲۵



عربی و نسخه پارسی هر موضعی در مدت یک سال<sup>۱</sup> ده نسخه تمام کنند، چنانکه هر متعلمی نسخه [ای] بنویسد و ازان پنج عربی باشد که مدرس املا کرده | . . . . . [۳۴۲]

... و تربتها سازند جهت بزرگان دین از سادات و ائمه و مشایخ بر اوضاع که جهت این طایفه در دارالملک تبریز معهود است، و گرداگرد آن چنان بسازند تا مردم که به زیارت روند بر آنجا گرد بر آیند. و اگر ازین طایفه بزرگان کسی میل کند که او را آنجا دفن کنند و موضعی ازان اختیار کند نام او بر آنجا بنویسند و آن بدو مخصوص گردد.

۵ و اگر کسی ازین طایفه وفات یابد و تلامذه و مریدان او میل کنند که او را آنجا برده، اگر از مشهوران باشد مؤونه نقل و دفن او از حاصل موقوفات بدهند، و اگر مشهور نباشد لکن چهل کس بر فضیلت او متفق شوند هم مؤنت نقل او با آنجا از موضع او - هر جا که باشد - بدهند.

۱۰ و جهت هر یک که آنجا دفن کنند در شب اول به اسم صدقه شب غریب چنانکه در تبریز مشهور است صدقه از حلوی گرم و نان بدهند، و مقدار آن به حسب مناسبت حال آن متوفی - رأی متولی معین گرداند. و در هر هفته روز پنجشنبه یا آدینه یا شنبه دو حافظ از حفاظ ربع رشیدی آنجا روند و جزوی از قرآن بخوانند و دعا کنند و ثواب آن به مدفونان در آنجا و به واقف فرستند.

۱۵ و هر شب جمعه جهت ثواب واقف و این طایفه، صدقه از حلوی گرم و نان بدهند. چنانکه بیست من دوشاب نیکو با آرد پاک و روغن تازه حلوا سازند و آنرا با چهل من نان به درویشان دهند، و وجه آن متولی از حاصل موقوفات ربع رشیدی می دهد.

سوم<sup>۳</sup> موضع القصاره اعنی گازرگاه<sup>۴</sup>، و شرط چنان است که آنرا دیوارها به هم رس [د] و دهنه کهریز که جهت آنجا معین شده در آنجا گشایند و جهت جامه شستن سنگهایی ترتیب کرده بنشانند، چنانکه قسارت آسان تو [ن] کرد تا مردم در آنجا به قسارت انتفاع می گیرند. [۳۴۳]

۲۰ و در آنجا درختان می نشانند و چون به کمال می رسد بفرشند و بهای آن در وجه مصالح<sup>۵</sup> علی الخصوص مصرف دارند، و چنان سازند که این هر سه موضع مذکور همیشه معمور باشد و بارونق، ان شاء الله العزیز.

\*\*\*

و شرط چنان است که مجموع نانی که به جهت وظایف مرتزقه و عمله که درین ملحقات مفصلاً ذکر رفت همچنانکه در وظایف سابقه شرح داده شد در موضعی از ربع رشیدی که معین گشته که قیان و ترازو در آنجا نصب کرده تمامت آنها آنجا برند و از آنجا پخش کرده می رسانند، این ناناها نیز هم بدان موجب از آنجا دهند،

۱- اصل : مدت یک مدت سال ۲- اینجا نسخه یکی دوسه ورق افتادگی دارد.

۳- قرینه ای است برای مقدار افتادگی مطلب.

۴- اصل، کارگاه. ۵- يك کلمه محو شده است.

و قطعاً اجازت و رخصت نیست که این نانه از موضعی دیگر دهند. به طریقی که در فصل نان دادن شروط آن مشروح گفته‌ایم این شرایط برین جمله رفت و چون از قلم فرو افتاده بود در آخر به فصول سابقه الحاق کرده نوشته شد.

هر آفریده که تغییر و تبدیل آن کند در غضب و سخط باری تعالی باشد، « اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون»، «فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه، ان الله سميع عليم.» ۵

\*\*\*

بدین موجب اقرار کردم و گواه بر خود گرفتم: واتفق ذلك في التواريخ المختلفة السابقة واللاحقة، و تحرير هذه الكلمات في اوائل شهر الله الحرام ذى الحجة من شهر سنة ثلث عشرة وسبعمائة الهجرية الهاللية. [۳۴۴]

## -۵-

### [ صورت موقوفات تبریز، سر اه، مرند، زنوز ] استنساخ و تصحیح و حواشی به اهتمام عبدالعلی کارنگ

صفحات ۳۵۳ تا ۳۸۲ چاپ عکسی قسمتهائی است

- ۵ از نسخه‌ای از وقفنامه ربع رشیدی به خطی غیر از خط رشیدالدین فضل‌الله، و طبعاً اوراقی است از یکی از نسخ وقفنامه که با نسخه خط رشیدالدین ظاهرآ به علت یک اندازه بودن قطع آنها مخلوط شده است. به هر تقدیر فعلاً تا حدودی مکمل نسخه خط رشیدالدین است، زیرا نسخه اصلی (خطر رشیدالدین) فاقد صورت موقوفات تبریز است.
- ۱۰ اما متأسفانه اوراق نسخه حاضر، هم به علت سقط اوراقی چند و هم به سبب محو و پاک کردن سطوری از اوراق موجود، در چندین موضع مطالبش به هم وصل نمی‌شود. در بعضی از مواضع هم مطالب مخدوش و نامرتب شده است.
- ۱۵ چون تصحیح این قسمت از وقفنامه محتاج بصیرت در اعلام جغرافیائی منطقه آذربایجان و کسب اطلاع محلی بود، از دوست عزیز دانشمند آقای عبدالعلی کارنگ درخواست شد که از راه لطف و نیز علاقه‌ای که به جغرافیای تاریخی آن صفحات دارند به استنساخ و اصلاح متن بپردازند.
- ۲۰ ایشان مطالب هر صفحه عکسی را جداگانه استنساخ فرمودند. ولی به ملاحظه آنکه ارتباط ستونی میان صفحات در بسیاری از موارد موجه‌تر بود، به هر رقبه یک شماره

داده شد و بترتیب، ابتدا ستون دست راست و پس از آن ستونهای دست چپ به چاپ رسانیده شد. ضمناً مواردی که آقای کارنگ از متن عدول و آن را بنا بر اطلاعات و استنباط خویش تصحیح فرموده اند در حاشیه به نام ایشان ضبط شد.



۵

بر آن مقر و معترف شد که آن جمله را با توابع و لواحق وقف کرده است در تاریخ اوایل شعبان سنه ست‌عشره و سبعمائة، یک نیمه بر اولاد و اعقاب و یک نیمه بر ابواب البر ربع رشیدی به موجب شرایطی که در اصل این وقفیه مشروح و مسطور است، و آن املاک بدین تفصیل است:

۱۵

املاک بمدينة تبریز، و به ظاهر آن و نواحی آن

املاک بناحیه بلده سراه

املاک ببلده مرند و زنوز و توابعهما.

### اما املاک خارج و داخل تبریز و ظاهر آن و نواحی آن

[۱] تمامت

۱۵

محوطی که معروف است به دمدول<sup>۱</sup> خارج تبریز به درب اعلی. حدود آن متصل است به خانه‌ها که معروف است به صاحب سعید صفی- الدوله [و] به شارع و به باغ سرو و بالطریق والیه الممر. این ملک به مال وقف خریده شده است و در اینجا در دفعه اول آمده، اینجا مکرر است.<sup>۲</sup>

۲۵

[۲] تمامت

باغ خید که به ظاهر بلهجان<sup>۳</sup> زیرین است. حدود آن متصل است به باغ فرمان وشت<sup>۴</sup> و به راه بالائین دیه و نیمه مفرز آن باغ و به کوچه باغ سواران والیه الممر، بحق النصف المفرز بامر سوم آب که یک هفتوی و نیم است از حقاب و مثل آن از ارزاب در ساقیه هده از مهران رود بحق النصف.

[۳] محوط

کی معروف است به باغچه محمد ترک به دیه بلهجان<sup>۳</sup> السفلی، حدود آن متصل است به موضع وشت و به باغ رفاس آباد<sup>۵</sup> و به باغچه واقف و به شارع والیه الممر، بالتمام.

۱- ظ، خانقاهی که دارای خان و سرای بوده، یا دراصل خانقاه خاندان بوده است. (ع. ک.)

۲- این سه خط به خط ریز ترست و طبعاً بعد الحاق شده است. (ا. ا.)

۳- اصل، بلهجان هم خوانده می‌شود، به شماره ۳ مراجعه شود. (ا. ا.)

۴- اصل، فرمان رشت، به «وشت» شماره ۳ و «کمر وشت» شماره ۵۰ و «سواران وشت» شماره ۱۲۳ مراجعه شود. (ا. ا.)

۵- در شماره ۱۲۳ «رفاس آباد» و «رفاس آباد» آمده است. (ا. ا.)

- [۴] عمارت باغ یعقوبان<sup>۱</sup>.  
حرام خید و به زمین کوشن زار  
معروف به زراعه شرف.
- [۵] تمامت  
زمین سال<sup>۲</sup> متصل به زمین سفن  
و به راه قریه صفوان و به زمین  
کورما(۴) و به زمین کوکلایه.
- [۶] تمامت  
زمین سحران<sup>۳</sup> متصل به حدود  
رافق<sup>۴</sup> و به زمین محمود اوجانی  
و به زمین رودخید و به ساقیه  
کندرو[د].
- [۷] قریه  
... ازقر[۱]ی مهران رود محدود  
به فحله سر<sup>۵</sup> و به عقبه بیگس<sup>۶</sup> و  
به باغ سفلی و به درب اعلی، بالتمام.
- [۸] تمامت  
زمین معروف به کرفس زار،  
متصل به ساقی کلسار<sup>۷</sup> و به زمین  
معروف فیها به ماهسر و به زمین
- [۹] تمامت  
زمین ولستان، متصل به خید  
مملی و به زمین کولسار<sup>۸</sup> و به زمین  
موسکان کنار و به زمین کوخید  
معروف به زراعه احمد بندار.
- [۱۰] تمامت  
زمین معروف به حاجی احمد  
متصل به زمین دهخدا اویس و به  
راه سعیدآباد و به موضع یدعی  
شوره<sup>۹</sup> مرج.
- [۱۱] تمامت  
زمین معروف به برزن<sup>۱۰</sup> و این  
دهی مشهور است مستغنی از ذکر  
حدود.<sup>۱۱</sup>
- [۱۲] نهر فضل اللهی  
کی مأخوذ است از نهند رودقات
- [۱۳] تمامت  
قریه و سنجد<sup>۱۳</sup> از ناحیه رودقات  
از نواحی تبریز، و این قریه مشهور  
و معروف است به این اسم مذکور  
مستغنی از ذکر حدود و اوصاف  
باتوابع ولواحق آن، سو[ا]ی حصه  
معین از آن که وقف است به غیر  
این جهات.
- [۱۴] تمامت  
زمین بیشه<sup>۱۴</sup> متصل به زمین  
اسپست زار قاضیان و به زمین  
شحر(۴)<sup>۱۵</sup> معروف به زارع عثمان و  
به زمین ورثه حاجی بدران و به زمین

۱- اینجا نسخه ورقی یا اوراقی افتادگی دارد.

۲- سنجران (ع. ک.) ۳ م- شاید «رائق»، به شماره ۸۱ مراجعه شود (ا. ا.).

۳- عجله سر (ع. ک.) ۴- اصل: بیگس، به شماره ۱۱۷ مراجعه شود. (ا. ا.).

۵- در شماره ۹ «کولسار» (ا. ا.) ۶- در شماره ۸ «کلسار» (ا. ا.).

۷- اصل: سوره (ا. ا.).

۸- اکنون در شهرستان مشکین شهر قلعه روستائی به نام «برزند» وجود دارد. (ع. ک.).

۹- اینجا نسخه ورقی یا اوراقی افتادگی دارد. (ا. ا.).

۱۰- دنباله کلمه محو شده است (ع. ک.).

۱۱- اکنون در رودقات روستائی به نام «النجد» وجود دارد. (ع. ک.)، به شماره ۲۲ مراجعه شود (ا. ا.).

۱۲- اصل: بدون نقطه، در شماره ۱۱۴ مصرحاً «بیشه» است (ا. ا.).

۱۳- شینخیز (ع. ک.)، به شماره ۷۶ نیز مراجعه شود. (ا. ا.).

بنست به وایقان و حریم ابار و قنات وایقان و به حریم قناتی معروف به انشاء رعایا و منسوب به امیر علاءالدین فلکی و به راه کوزه کنان از تبریز با جمله قناتی که منسوب است، و این هر دو معروفند به انشاء این ضعیف.	نظام الدین به مبیعت شرعی منتقل شده.	که موقوف .... <sup>۱</sup> بر مصالح مسجد دیه.	
	[۱۸] تمامت	[۱۵] تمامت	۵
	چهار دانگ مشاع از قریه <sup>۲</sup> مینق از دیه های ناحیت ربوستان از توابع مدینه تبریز. حدود آن متصل است به اراضی قریه <sup>۳</sup> پرام <sup>۴</sup> علیا و به اراضی مزرعه <sup>۵</sup> کردل <sup>۶</sup> و به اراضی مزرعه <sup>۷</sup> نمرور و به اراضی قریه <sup>۸</sup> سماج با توابع و لواحق که منسوب، است و این حصه از میر <sup>۹</sup> جمال الدین محمد ابرقوئی به این ضعیف واقف به مبیعت شرعی منتقل شده.	زمین به راه تبریز و زمین برده کوش <sup>۱۰</sup> معروف به زراعت حسین دندان <sup>۱۱</sup> (؟) و به زمین کهنه راه و به زمین معروف به زراعت محمد الیاس.	
	[۲۱] تمامت	[۱۶] تمامت	۱۰
قریه <sup>۱۲</sup> اشدلق ناحیت مهرانرود از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی گلوانق علیا و به اراضی قریه <sup>۱۳</sup> واعدان و به اراضی قریه <sup>۱۴</sup> کجل اباد و به موضع شوره <sup>۱۵</sup> دره با توابع و لواحق.		زمین ..... <sup>۱۶</sup>	
	[۱۹] تمامت	[۱۷] تمامت	۱۵
قریه <sup>۱۷</sup> ایشی دره <sup>۱۸</sup> معروف به بلدق از مزارع رودقات از نواحی تبریز محدود به اراضی دیه کاروا <sup>۱۹</sup> [نه] و به اراضی معافان و به اراضی دیه و سنجق <sup>۲۰</sup> و به نهر سر راه رود <sup>۲۱</sup> با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.	حوائت متلاصقه که مبنی اند بر ساقیه <sup>۲۲</sup> قر و رو ما (؟) بر سر کوچه <sup>۲۳</sup> خافر بق (؟) کی از توابع این مفتوح است بر طریق خراسان، سوای ملک و رثه <sup>۲۴</sup> حسن دولا... <sup>۲۵</sup>	سدس و ثمنی مشاع از قریه <sup>۲۶</sup> لاکدزج از دیه های ناحیه صحرای تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه <sup>۲۷</sup> علیا باد و به اراضی قریه <sup>۲۸</sup> مایان و ابلال و به اراضی قریه <sup>۲۹</sup> کجاباد و به اراضی مزرعه <sup>۳۰</sup> فخر الدین احمد و به ساقی خواهان بند و به سورجدید و به اراضی درب و بیجویه و به اراضی درب نو باخونی، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات، و این حصه از ملک	۲۰
	[۲۰] تمامت		۲۵
	قطعه <sup>۳۱</sup> انبند شبستر محدود به راه		

۱- به اندازه نیم سطر محو شده است (ا.ا).  
 ۲- اصل، برده کوش (ا.ا).  
 ۳- یک سطر سائیده شده و ناخواناست و پس از آن نسخه افتادگی دارد. (ا.ا).  
 ۴- اصل، پرام (ا.ا).  
 ۵- به صورت «کرده هل» در شماره ۸۱ (ع.ک).  
 ۶- کلمه بدون نقطه است و «پیر» هم می توان خواند. (ا.ا).  
 ۷- دنباله اسم سائیده شده است. (ا.ا).  
 ۸- اصل، سوره دره، در شماره ۱۱۰ هم مصرحاً «شوره دره» است. (ا.ا).  
 ۹- در شماره ۸۲ «ایشه دره» (ع.ک).  
 ۱۰- اکنون در رودقات روستائی به نام «النجق» وجود دارد. (ع.ک).  
 ۱۱- سر راه رود را اکنون تلخ رود و آجی چای می گویند. (ع.ک).



	از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه کوروان و به قلعه جبل سلاق (۴) و به اراضی قریه برارین <sup>۲</sup> و به اراضی قریه پرام <sup>۲</sup> علیا و به اراضی مزرعه سرخه دوزج و به اراضی مزرعه شمشاد <sup>۴</sup> و به اراضی مرز مرر <sup>۵</sup> با جمیع مزارع و طواحن و توابع و لواحق، سوای حصه [ای] که وقف است بغیر این جهات.	تمامت [۲۳] قریه توکلک من اعمال بلدة خوی مذکور با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات مستغنی از ذکر حدود.
۵	منسوبات. تمامت [۲۸] قریه گرماوجان از ناحیه جان <sup>۶</sup> و براغوش از توابع بلدة سرراه از بلاد اذربایجان، حدودش متصل به اراضی قریه گلوانق علیا و به اراضی قریه کوچ <sup>۸</sup> و به اراضی قریه زرنق <sup>۹</sup> و به نهر سرراه رود، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.	تمامت [۲۴] ... از قرای... از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به جبل... و به تل تجره سره و به قلعه جبل هلس و به سد دوشمداش در مابین اراضی این دیه و دیه... سد دوشمد [اش] ممتد است به موضع که معروف است... و به حجری که معروف است به آدینه داشی در جنب شارع دیه... و به اراضی مزرعه... و سر فرسان (۴) با جمیع قنوات و توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.
۱۰	تمامت [۲۶] ... متصل به حد وودراق <sup>۷</sup> و به زمین محمود اوچانی و به زمین رودخید و به ساقیه کندرود، مبذر آن هفت قفیز و نیم است.	
۱۵	تمامت [۲۹] قریه قزلبه از قرای ناحیه جان <sup>۷</sup> و براغوش، حدودش متصل است به اراضی قریه باروج <sup>۱</sup> و به اراضی قریه جمال آباد و به اراضی مزرعه شمشاد و به قلعه جبل قبچقی با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.	تمامت [۲۷] قریه جانقور از دیه های ناحیه مهرانرود از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل است به نهر سرراه رود و به اراضی قریه گلوانق سفلی و به شارع تبریز و به اراضی قاسم آباد با توابع و لواحق و مضافات و
۲۰	تمامت [۳۰] مزرعه مشهور به نهار از مزارع	تمامت [۲۵] چهار دانگ مشاع از قریه هرس از دیه های ناحیت خانرود

۱- کلماتی چند سائیده و محو شده است. (ا.ا.)

۲- برارین (ع. ک.)

۳- اصل، پرام (ا.ا.)

۴- طبق ضبط شماره ۲۹ که مصرحاً شمشادست اصلاح شد. (ع. ک.)

۵- این دیه را اکنون «هرزه ورز» نویسند. (ع. ک.)، در شماره ۱۳۱ «مرره مرز» آمده. (ا.ا.)

۶- این دیه را اکنون «آغ درق» نویسند. (ع. ک.)

۷- اصل، حان (ا.ا.)

۸- اصل، کوچ (ا.ا.)

۹- اصل، ررنق، در شماره ۱۰۹ هم مصرحاً «زرنق» است. (ا.ا.)

۱۰- اصل، ماروج (ا.ا.)

<p>[۳۶] تمامت خانه و باغچه داخل مرند به درب اسپریس متصل عسکر امام نجم‌الدین و عسکر بالتمام محمد کلکای و محلی از دو جانب.</p>	<p>[۳۲] تمامت اراضی مشهور به نندامان (۴) واقع در دیه ...<sup>۲</sup> از دیه‌های ناحق (۴) ...<sup>۲</sup> و حدود آن متصل است به شارع ...<sup>۲</sup> و به نهر که ...<sup>۲</sup> ماخور (۴) است برین موضع و به باغ خواجه یا قوت<sup>۱</sup> صاحبی.</p>	<p>ناحیه خانم‌رود<sup>۱</sup> از بلاد آذربایجان<sup>۲</sup> از توابع مدینه تبریز و این مزرعه مشهور و معروف است به این اسم و مستغنی است از ذکر حدود با جمع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.</p>
<p>[۳۷] تمامت خانه‌گاه و کاه‌دان و محوطی بزرگ به درب مذکور متصل به شارع و به باغچه خانه و بسور البلد و بالمحلی.</p>	<p>[۳۳] تمامت قریه از نرق از دیه‌های ناحیه رودقات از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل به اراضی قریه هفتوران و به اراضی قریه سنقر آباد و به شارع بلاق و به کوه کلومبر<sup>۱</sup> باجمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.</p>	<p>[۳۱] تمامت قریه جولفا<sup>۳</sup> که مشهور و معروف است به دوزج<sup>۴</sup> کبیر از دیه‌های ناحیه بلده مرند، از بلاد آذربایجان از توابع تبریز در جنب شارع بزرگ، حدود آن متصل است به اراضی بلده مرند و به موضع که مشهور و معروف است به پیام ۱۵ گدوکی و به اراضی قریه یوسف<sup>۵</sup> و به شارع تبریز و به قلعه جبل با قنات و انهار و اراضی و باغات و طواحین با توابع و لواحق، و این ۲۵ قریه از ورثه مرحوم امیر جمال- الدین محمد کرمانی<sup>۶</sup> به مبیعت شرعی منتقل شده.</p>
<p>[۳۸] تمامت قنات لونه<sup>۱۱</sup> بحق خمسة سهم من اصل خمسة و ثلثین سهماً.</p>	<p>[۳۴] تمامت قنات شرفه خوسی<sup>۱۰</sup> بالتمام و من ایضاً خرابه و ایقان.</p>	<p>[۳۹] تمامت قنات میشا<sup>۱۲</sup> به حق هفت سهم از اصل سی و پنج سهم.</p>
<p>[۴۰] تمامت قطعه زمین بمسلان (۴) کی مبذر پنج جریب است متصل است به باغ مسلان (۴) و به زمین قطب‌الدین</p>	<p>[۳۵] تمامت قنات سبلند (۴) بحق یک سهم از اصل سی و دو سهم و نیم.</p>	

۱- اصل: خانم‌رود (ا.ا).  
 ۲- درین مورد مصرحاً «آذربایجان» است. (ا.ا).  
 ۳- «جولفا» هم خوانده می‌شود؛ (ا.ا).  
 ۴- این روستا امروز به «دیزج» مشهورست. (ع.ک).  
 ۵- اصل: یوسف (ا.ا)، این روستا امروز به «ملا یوسف» معروف است. (ع.ک).  
 ۶- اصل: جمال‌الدین (ا.ا).  
 ۷- کلماتی سائیده و محو شده است. (ا.ا).  
 ۸- در اصل حرف واو سائیده شده و ممکن است که «یافت» هم خوانده شود. (ا.ا).  
 ۹- اصل: کلومبر (ا.ا).  
 ۱۰- کذا در اصل، به شماره ۱۵۳ مراجعه شود (ا.ا).  
 ۱۱- اصل: لونه (ا.ا).  
 ۱۲- اصل: مساو، به شماره ۵۰ مراجعه شود. (ا.ا).

	موجب مذکور.	[۴۴] تمامت	شبه‌ستری و به زمین سنجلاباد <sup>۱</sup> و به طریق شندوار.
	[۴۶] تمامت	قریه ضاریان من اعمال خوی از کوره اذربایجان با جمیع توابع و لواحق مستغنی از ذکر حدود.	[۴۱] تمامت
۵	مشهور است... <sup>۸</sup> از دیه‌های ناحیه... <sup>۸</sup> از توابع... <sup>۸</sup> و حدود آن متصل است به اراضی مزرعه لاموشه جان و به حجر قراغیا <sup>۹</sup> و به اراضی قریه کلاو و به موضعی کی مشهور است به مسلگاه و قروچای <sup>۱۰</sup> و به قلعه جبل کی معروف است به یلاش و به اراضی قریه انباردان و به موضعی کی مشهور است به اوشبندلو <sup>۱۱</sup> و به نهر اوچان با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات، و این قریه در اصل ملک طلق بوده از ورثه حاجی ابوبکر سلطان بخشلو <sup>۱۲</sup> به مبیعت شرعی به این ضعیف واقف منتقل شده.	[۴۵] تمامت	قنات ررکاهاسر (۴) بحق - الربع <sup>۲</sup> .
۱۰		[۴۲] تمامت	اراضی کی معروف است به دیوه سنگ و حدود آن متصل است به ابار قناتی که معروف است به انشاء امیر علاءالدین و به باغ مجدآباد و به طریق قریه شبستر و به مسیل و باغ شمسآباد و به فرس بوران (۴) ابوبکر بن جبریل با توابع و لواحق.
۱۵		[۴۳] تمامت	مزرعه قاضی علی از مزارع بلده اهر از بلاد اذربایجان مستغنی از ذکر حدود.
۲۰	[۴۷] تمامت	ثلث و الثمنی از تمامت و همگی	

۱- ظاهرأ همان است که اکنون «شنگل آباد» گویند. (ع.ک.) ، اصل: سحلاباد (ا.ا.).

۲- اینجا نسخه اوراقی افتادگی دارد. (ا.ا.).

۳- اصل: نایجان (ا.ا.).

۴- اصل: کوارحان (ا.ا.).

۵- امروز «بادیل» می‌گویند (ع.ک.).

۶- قطعات برابر و مساوی، کوچه و برزن (ع.ک.).

۷- گودالهایی که آب در آن جمع شود، (ع.ک.).

۸- کلماتی سائیده و محو شده است. (ا.ا.).

۹- کلمه ترکی است به معنی سنگ سیاه (ع.ک.).

۱۰- کلمه ترکی است به معنی خشکه رود (ع.ک.) ، اصل: فروچای (ا.ا.).

۱۱- اوشبندلو هم می‌توان خواند. (ا.ا.)، ظاهرأ ترکی و به معنی «دارای سه بند» است. (ع.ک.).

۱۲- اصل: بخشلو (ا.ا.).

- قصبه‌ای که مشهور و معروف است  
به طسوج واقعه در ناحیت انذاب<sup>۱</sup>  
از کوره آذربایجان<sup>۲</sup> از توابع مدینه<sup>۳</sup>  
تبریز با جمیع قنوات و انهار و  
باغات و اراضی و حصون<sup>۴</sup> دزجات و  
دیه کده و حمامات و حوانیت<sup>۵</sup>، و این  
قصبه مستغنی است از ذکر حدود،  
و این حصه از ملک میرانشاه و  
برادرانش به این ضعیف واقف به  
مبايعت شرعی انتقال یافته.<sup>۶</sup> ۱۵
- [۴۸] تمامت  
قریه [قریه]...<sup>۶</sup> از قرای ناحیه<sup>۶</sup>  
ارونق از بلاد آذربایجان از توابع  
مدینه تبریز بحق الربع والثلث،  
حدودش متصل به اراضی قریه شبستر  
و به اراضی قریه بنست و به اراضی  
مزرعه انبندو به اراضی قریه شندآباد<sup>۷</sup>  
نشب البحر<sup>۸</sup> با جمیع توابع و لواحق  
از اراضی و باغات و قنوات و  
دزجات، و این حصه ملک بوده و  
این ضعیف واقف آن را به مال و  
رجال خود خریده و وقف کرده.
- [۴۹] تمامت  
نصف تام شایع از مزرعه گاه از  
مزارع ناحیه مهران رود از نواحی  
مدینه تبریز با جمیع<sup>۹</sup> توابع و لواحق  
و مضافات و منسوبات مستغنی از  
ذکر حدود.
- [۵۰] تمامت  
قریه دادیان<sup>۱۰</sup> از قرای ناحیه<sup>۱۰</sup>  
ارونق از توابع مدینه تبریز بحق  
الثلث والثلثی، حدودش متصل به  
اراضی غیاث آباد مشهور به خامنه  
به موضع که معروف است به  
کمر وشت و مسل گاه و به اراضی  
قریه کوزه کنان [و] به اراضی مزرعه<sup>۱۱</sup>  
میشن و به قله جبل میشاو<sup>۱۱</sup> و به  
اراضی مزرعه هر و نوق، با جمیع  
توابع و لواحق از اجزاء قنوات و  
حصون و دزجات<sup>۱۲</sup> و باغات و  
اراضی با توابع و لواحق.
- [۵۱] تمامت  
مزرعه جندق<sup>۱۳</sup> واقع در بیابان
- کی میان بستام<sup>۱۴</sup> و دمغان<sup>۱۵</sup> است،  
معروف و مشهور به این اسم، و به راه  
از دو طرف.
- [۵۲] تمامت  
قریه پرام علیا از قر [ا]ی ناحیه<sup>۱۶</sup>  
ربوستان از توابع مدینه تبریز،  
حدود آن متصل است به اراضی  
قریه سرای جق، و به اراضی قریه  
پرام سفلی و به اراضی قریه مینق و  
به اراضی مزرعه بزوان از مزارع  
قریه هرس با طاحونه‌هایی که درین  
قریه است با جمیع توابع و لواحق.
- [۵۳] تمامت  
قریه سفیده خونی از دیه‌های  
ناحیه رودقات از نواحی تبریز،  
حدود آن متصل است به اراضی قریه  
استیارد و به اراضی قریه نهند و به  
اراضی مزرعه ششیکهل و به اراضی  
قریه معرناب، با جمیع توابع و  
لواحق.

۱- اکنون «انزاب» نویسنده (ع. ک.)

۲- مصرحاً آذربایجان (ا. .)

۳- اصل: حصون (ع. ک.)

۴- اصل: حوانت. (ع. ک.)

۵- بعد ازین کلمه در موضع چند سطر سفید به خط تعلیق درشت نوشته شده: «صحح البیاض» (ع. ک.)

۶- نام قریه محو شده (ا. ا.)

۷- «شند» باشد نظیر «شندوار» شماره ۴۰ (ا. ا.)

۸- کنأ در اصل (ا. ا.)

۹- اصل: جمع (ا. ا.)

۱۰- نام این قریه در همه موارد «دادیان» آمده است. امروز معروف است به «داریان» و «دریان». (ع. ک.)

۱۱- اصل: مشاو (ا. ا.)

۱۲- (= دزجات موارد قبل)

۱۳- اصل: جندق، به شماره ۱۸ مراجعه شود. (ا. ا.)

۱۴- در شماره ۱۶۳، بستام (ا. ا.)

۱۵- اصل: دمغان (ا. ا.)

<p>طلق بوده است و این ضعیف واقف آن را خریده و به بیع صحیح شرعی در آورده و وقف کرده. سو [ا] ای حصه [ای] که وقف است به غیر این جهات.<sup>۱۱</sup></p>	<p>و با جمیع طاحونه‌ها که در این قریه است با جمیع توابع و لواحق و المضافات و المتعلقات و المنسوبات.</p>	<p>[۵۴] تمامت '... [به] ظاهر قریه [یه] ... متصل به نهر ... د و به اراضی ... و به شارع ... و به شار [ع] ... مبدرسی و هفت قفیز.</p>	
۵	<p>[۵۷] تمامت اراضی هریوانق<sup>۵</sup> به جبل کی معروف است به کوه کا از اراضی قریه<sup>۶</sup> تبریز<sup>۷</sup> محدود و متصل به سد شهر بند قدیم و به درب اعلی و به شارع خراسان و به نهر مهران رود با توابع و لواحق.</p>	<p>[۵۵] تمامت عادلخان از مزارع ناحیه ربوستان از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل ... و به اراضی قریه گلوانق علیا و به اراضی مزرعه شران و به اراضی قریه ... اسحق (۹) که معروف است به نروکل (۹) با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.</p>	
<p>[۵۹] تمامت قریه کاغاله از قرای بلده اهر از بلاد اذربایجان از توابع مدینه تبریز، مستغنی از ذکر حدود.</p>	<p>[۵۸] تمامت قریه بنست از قرای ناحیه ارونق از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل به اراضی قریه شبستر و به اراضی قریه شانجان<sup>۸</sup> و به اراضی قریه سیس و به تل که معروف است به سنقریان<sup>۹</sup> و به اراضی نوجه دیه<sup>۱۰</sup> با جمیع توابع و لواحق از قنوات و باغات و اراضی و ده کده بحق - النصف و الثمن، و این حصه ملک</p>	<p>[۵۶] تمامت قریه گوروان از ناحیه خانم رود از بلاد اذربایجان از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل است به اراضی قریه هرس و به اراضی قریه نهرام<sup>۳</sup> و به قلعه جبل غشقیه<sup>۴</sup> و به چشمه آن بلاق</p>	
۱۵	<p>[۶۰] تمامت قریه سفیده سنگان از ناحیه بلده اهر از بلاد اذربایجان، مستغنی از ذکر حدود.</p>	<p>[۶۱] تمامت باغ که بعضی از آن مغروس و بعضی زمینهای ساده است از باغات قریه وایقان از ناحیه ارونق بعد از تملک و به احیاء شرعی، و این باغ متصل است به راه دیه شبستر از</p>	۱۵
۲۵			

۱- مواردی است که یکی دو کلمه پاک شده است. (ا. ا.)

۲- شنزار (ع. ک.). این اسم را «شتران» هم می‌توان خواند. (ا. ا.)

۳- امروز «نهران» گفته می‌شود. (ع. ک.)

۴- به معنی «صخره باز» یا «صخره عقاب». (ع. ک.)

۵- اصل، هر موافق. (ا. ا.)

۶- کذا، بجای «بلد» یا «مدینه» بطور سهواً القلم «قریه» آمده است. (ع. ک.)

۷- در اصل بی نقطه است. (ا. ا.)

۸- شانجان هم خوانده می‌شود. (ا. ا.) ولی همان روستای بزرگ و آباد شانجان کنونی است. (ع. ک.)

۹- اصل، سنقریان (ا. ا.)، به شماره ۶۱ مراجعه شود. (ا. ا.)

۱۰- اصل، نوجه دیه. (ا. ا.)

۱۱- بعد از این تقریباً نیم ستون از مطالب را پاک کرده‌اند. (ا. ا.)

<p>[۶۷] از تمامت طاحونه بالائین معروف به قاضی زمین مشتمل بر دو دواره و از زمینهای که معروف است به این آسیاب، سدسی و ربعی.</p>	<p>حق مجرای آب و آن قسمی است<sup>۴</sup> از مجاری دوهفتوی از آب مهران رود از ساقیه هده<sup>۵</sup>، از حجاب دیهرس، بالتمام.</p>	<p>وایقان و به شارع کوزه کنان و به اراضی ینال بدر و به تل معروف به سنقریان و به آبار قنات<sup>۱</sup> امیر علاءالدین فلکی با تمامت سه کاریز که جهت این باغ انشاء و احیاء کرده است، قنات<sup>۱</sup> هاشمی و قنات معروف به خشکوه و قنات<sup>۱</sup> کمان-گران، و آبار آنها منتهی می شود به موضع بلاسلهد<sup>۲</sup> و وشت و توابع و لواحق.</p>	<p>۵ ۱۰</p>
<p>املاک به قریه صغوان<sup>۸</sup> [۶۸] تمامت زمین سردو، متصل به طریق قریه وهوسفنج<sup>۹</sup> و به زمین معروف به حاجی احمد و به زمین معروف بورحاون<sup>۷</sup> و به زمین سردوا<sup>۱۰</sup> معروف به زراعه احمد بن...<sup>۱۱</sup> مع مجاری شربها من ساقیه کلسار.</p>	<p>[۶۴] قطعه زمین که مشتمل است بر ششصد گز به ذرعان مکسره از زمین باغ سواران به قرب در بلهپجان سفلی، حدود آن متصل است به راه و به زمین که متصل است به حمام خراب و زمین جمال الدین و بالزقاق والیه الممر.</p>	<p>[۶۲] خان مقدم معروف به خشب و حدیثاً بخان الحشم، داخل شهر تبریز، و در این خان متاع دزمار می فروشند و این خان مستغنی است از ذکر حدود، بحق الثلث.</p>	<p>۱۵</p>
<p>[۶۹] تمامت زمین ناوستان<sup>۱۲</sup>، متصل به ساقی اماروا<sup>۱۳</sup> و به زمین کولان سر و به زمین معروف به زراعه علی نر امر<sup>۹</sup> مدعو به ناوستان<sup>۱۲</sup>.</p>	<p>[۶۵] باغ ..... [۶۶] تمامت مرغزار حستان متصل به زمین معروف بورحاون<sup>۷</sup> و به زمین احمد صغوانی و به زمین مملسر زار<sup>۹</sup> و به زمین حاجی ابرهیم و به زمین اوحد.</p>	<p>[۶۳] فالیزج که موضع آن به ظاهر دیده بلهپجان زیرین است، حدودش متصل است به راه سیجان<sup>۲</sup> و به باغ زاهدان<sup>۳</sup> و به کوچه والیه الممر، با</p>	<p>۲۰</p>

۱- اصل، قناتی (ع. ک.)

۲- اصل، سجان (ا. ا.)

۳- اصل، حسمی استام؛ (ا. ا.)

۴- اصل، هنردا؛ (ا. ا.)

۵- اینجا نسخه یکی دو ورق افتادگی دارد. (ا. ا.)

۶- نورخاتون (ع. ک.)

۷- این عنوان در بالای دو ستون از مطلب قرار گرفته است (ا. ا.)

۸- قریه وهوسفنج را اکنون «باسمنج» می گویند. (ع. ک.)

۹- چهار سطر قبل، سردو (ا. ا.)

۱۰- يك كلمه خوانده نمی شود (ا. ا.)، بندار (ع. ک.)

۱۱- اصل، ناوستان (ا. ا.)

۱۲- در شماره ۱۰۵ «باروا» آمده است (ا. ا.)



[صورت موقوفات تبریز، سرراه، مرند، زنوز]

[۲۶۳]

هذه الاراضی از ساقیه کلاتجان <sup>۱۳</sup> .	[۷۳] تمامت	املاک کندرود <sup>۱</sup>
[۷۷] تمامت قریه مارکوی من قری بلدة مرند، حدودش متصل است ... وبه زمینها <sup>۱۴</sup> ...	سه زمین متلاصق معروف به سفن <sup>۵</sup> متصل به محوط و به زمین ابی بکر و زمین صدرالدین و زمین وحی(۹) محمد.	[۷۰] تمامت زمین معروف به حاجی ابرهیم، متصل به زمین ابی بکر و به راه وزنا(۹) و به تل بدعی سوهسر و به ارض حسنان.
[۷۸] تمامت ..... <sup>۱۵</sup> محدود به اراضی ... <sup>۱۵</sup> ی مزرعه ... <sup>۱۵</sup> به موضعی که معروف و مشهور است [ت] ... <sup>۱۵</sup> و به موضع که معروف است [است] ... <sup>۱۵</sup> [با جمیع] ح توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.	[۷۴] تمامت زمین میدان <sup>۶</sup> متصل به زمین کلاه دوز و زمین مسدان <sup>۶</sup> و زمین کلاه دوزان.	[۷۱] تمامت عمارت محوط محستان (۹) متصل به خانه و به باغچه معروف به احمد بن صدیق و به زمین نار(۹) آسیاب و به ساقیه الطاحونه و به شارع <sup>۲</sup> .
[۷۹] تمامت قریه ... <sup>۱۵</sup> ان من توابع مدینه تبریز، حدودش متصل است به اراضی قریه مقصود لومشهور به پرام علیا و به اراضی ... <sup>۱۵</sup> و به اراضی مزرعه پیر [ا] م سفلی، با جمیع توابع و لواحق [احق].	[۷۵] تمامت درحاه(۹) <sup>۷</sup> متصل به فالیزبندار <sup>۸</sup> و ارض هرش (۹) <sup>۱</sup> و به راه دیه وهوسفنج <sup>۱</sup> و به قنات ابراهمان(۹)	[۷۲] تمامت زمین سنادان <sup>۳</sup> متصل به ساقیه طاحونه و به اراضی (کذا) به راه دوسر و به زمین عرب خاتون <sup>۴</sup> و به زمین معروف به خواجه اقبال.
[۷۶] تمامت زمین شلمزار متصل به زمین شینه خیز <sup>۱۱</sup> از دو طرف و به زمین امیر مرحوم عزالدین محمد نا(۹) و راه و به زمین قاضیان <sup>۱۲</sup> مع شرب		

۱- این عنوان بالای مطالب دو ستون نوشته شده است (ا. ا.)

۲- اینجا نسخه افتادگی دارد (ا. ا.)

۳- شادان (ع. ک.)

۴- اصل: عرب حانون (ا. ا.)

۵- اصل: سمن (ا. ا.)

۶- اصل: میدان (ا. ا.)

۷- ظاهر: در چاه (ا. ا.)

۸- اصل بی نقطه. (تصحیح از ع. ک.)

۹- در شماره ۵۶ «هرس» داریم (ا. ا.)

۱۰- امروز «باسمنج» گفته می شود (ع. ک.)

۱۱- اصل بی نقطه، به شماره ۱۴ مراجعه شود (ا. ا.)

۱۳- اصل: کلاتجان، در شماره ۹۱ «کلاتجان» (ا. ا.)

۱۴- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)

۱۵- از مواردی است که پاک کرده اند. (ع. ک.)

۱۲- اصل: بی نقطه (ا. ا.)

[۸۰] تمامت

اراضی کی معروف است به شهر بند زمین از اراضی قریه زنوناز توابع بلده مرند، حدود آن متصل است به شارع بلده نخجوان و به جبل سنگ بران و به نهر ذلبید - الکبیر<sup>۱</sup> و به اراضی قریه لیوار بامزارع و قنوات و انهار با توابع و لواحق و متعلقات.

۵

[۸۵] تمامت

حدودش متصل است به اراضی قریه و سنجق و به طریق اهار و قراباغ و به اراضی قریه استیاری و به اراضی قریه نهند و به نهر سرارود و به مزرعه‌ای که معروف است به ایشه‌دره، با توابع و لواحق.

[۸۶] تمامت

... بلده اهر از بلاد اذربایجان از توابع مدینه تبریز، و این قریه به این اسم معروف است و مستغنی است از ذکر حدود.

[۸۳] تمامت

... از کوره اذربایجان، حدودش متصل به اراضی قریه...<sup>۵</sup> و به اراضی مزرعه...<sup>۶</sup> با قنوات، با توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات

۱۵

[۸۱] تمامت

نصف تام شایع از مزرعه کرده هل<sup>۲</sup> از مزارع ناحیه مهرانرود، حدود آن متصل است به زمینهای دیه مردناب<sup>۳</sup> و به زمینهای [ی] دیه کاه و به زمینهای دیه فروی (۴) و نهر و به اراضی قریه رائق و به اراضی دیه سعیدآباد و به اراضی قریه سغوان<sup>۴</sup> با توابع و لواحق.

۱۵

[۸۷] تمامت

زمین کی معروف و مشهور است به زمین...<sup>۶</sup> به ظاهر قریه [یه]...<sup>۶</sup> لبا، حدودش متصل است به تل کوره کمر و به تل قریه مذکوره و به زمین نجم آباد و به زمین باغ فردوس و به مسلکاه باجمیع توابع و لواحق.

[۸۴] تمامت

کاهریز امیر علاءالدین فلکی در قریه...<sup>۶</sup> من ناحیت ارونق، و فوهه آن در موضعی است که معروف است به کوی منصوران و به باغ شمسآباد متصل به راه دیه شبستر و باغ این ضعیف واقف مشهور به رشیدآباد و به باغستان لاوید<sup>۷</sup>.

۲۵

[۸۲] تمامت

قریه کاروانه معروف و مشهور به باریک آب از ناحیه رودقات،

[۸۸] تمامت

زمین رردن<sup>۱۱</sup> به ظاهر بل...<sup>۱۲</sup>

۱- اصل، زلیند الکبیر (۴)، به شماره‌های ۱۲۰ و ۱۲۳ مراجعه شود. (ا.ا.)

۲- این اسم بصورت «کردل» هم آمده است، به شماره ۱۸ مراجعه شود. (ع.ک.)

۳- در شماره ۹۱ و ۱۰۹ «مردناب» (ا.ا.) ۴- در موارد دیگر «صغوان» ضبط شده است (ع.ک.)

۵- یک سطر و سپس چند کلمه درین موارد پاک شده است (ع.ک.) ۶- از موارد حذف چند کلمه (ع.ک.)

۷- شاید «لاوید» مرکب از «لا» (دره کوچک) و «وید» (لهجه‌ای از بید). (ا.ا.)

۸- اسپریس (ع.ک.)

۹- کذا در اصل = قفیز (ع.ک.)

۱۰- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا.)

۱۱- کذا در اصل (ع.ک.)

۱۲- کلمه‌ای سائیده و محو شده است. (ا.ا.)

۵	<p>باطاحونهاکی [در] هم این دیه است و مشتمل بر دو دواره، معروف به طاحونه میانین و ما مشحرسد (۴) متصل به این آسیاب، متصل به اتشا...<sup>۱۵</sup></p>	<p>مدینه تبریز و آن متصل است...<sup>۲</sup> مذکور. حدود این دو دیه متصل است به زمین کی آن را کلسان (۴) می خوانند از اراضی...<sup>۷</sup> و به مسیل لودره (۴) فاصل میان اراضی...<sup>۷</sup> و</p>	<p>[س] هلی، حدودش متصل است به باغچه طاحونه رردن<sup>۱</sup> و به جوی آن و به ساقی طاحونه سیجان<sup>۲</sup>، بالتمام.</p>
۱۰	<p>[۹۲] تمامت قطعه زمین از قصیره نگاه<sup>۱۳</sup> مذکوره و مبذر آن هفت قفیز است که متصل است به ساقیه قصیره<sup>۱۴</sup> سهله و بر زمین صاحب معروف خواجه فخرالدین و به ابارقنات وی و بر کوره راه.</p>	<p>اراضی قریه کلاتیجان<sup>۸</sup> و به راه دیه مرده ناب<sup>۹</sup>، الفاصل بینهما و بین قضیره العاصی و بتلیدیعی قدیمآ اشاندله (۴) و حدیثاً بسبیه دول (۴)، فاصل میان اراضی...<sup>۷</sup> و به تل هره سره (۴) فاصل میان دیه صفوان و به اراضی قریه مرده ناب<sup>۹</sup> و به مقبره کالی و به اراضی قریه کاه<sup>۱۰</sup> و</p>	<p>[۸۹] تمامت قریه [ای] که مشهور است...<sup>۳</sup> [از] دیه های ناحیت رودقات از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل است به اراضی قریه زرقان و به طریق تر که راه<sup>۱۳</sup> و به موضعی<sup>۴</sup> که معروف است به تکمه داش و به دره [ای] که مشهور است به قشلاق دره س[ی] و به تل کندبه سره (۴) و به شارع جبل دوگیجان باقنوات و انهار و توابع و لواحق.</p>
۱۵	<p>[۹۳] تمامت زمین زر<sup>۱۴</sup> متصل به زمین بودسه<sup>۱۵</sup> و به زمین سفن از...<sup>۷</sup> و به زمین خرمنگاه...<sup>۱۵</sup></p>	<p>به راه دیه و نهر فاصل میان جبل صفوان و کساه<sup>۱۰</sup> و به کوشن دیه سعیدآباد و به مسیل لورز کامان و الی الساقیه السفلی الجاریه الی قریه...<sup>۷</sup> الفاصل بین اراضی...<sup>۷</sup> و الی الشارع سوی املاک الملائک المعین و المقابر و المسجد و نانا کاه (۴) و کساهدان متلاصق که داخل...<sup>۷</sup> متصل به باغچه ادس<sup>۱۱</sup> و</p>	<p>[۹۰] تمامت .....<sup>۵</sup></p>
۲۰	<p>[۹۴] تمامت قریه سنقرآباد از دیه های ناحیه سرند از نواحی تبریز،</p>	<p>.....<sup>۵</sup></p>	<p>[۹۱] تمامت ... بحق الثلک...<sup>۶</sup> از نواحی</p>

- ۱- کذا در اصل (ع. ک)
- ۲- اصل: سیجان (ا. ا.)
- ۳- يك كلمه بیاض است (ا. ا.)
- ۴- اصل: موضع. (ا. ا.)
- ۵- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)
- ۶- اینجا یکی دو سطر بیاض است که ظاهراً محو کرده اند. (ا. ا.)
- ۷- اینجا چند کلمه را پاک کرده اند. (ا. ا.)
- ۸- اصل: کلاتیجان، در شماره ۷۶ «کلاتیجان» (ا. ا.)
- ۹- در شماره ۸۱ «مرداب» و در ۱۰۹ «مردناب» است (ا. ا.)
- ۱۰- در جاهای مختلف به دو صورت «کاه» و «کساه» آمده است (ع. ک.)
- ۱۱- دسه کلمه را محو کرده اند (ا. ا.)
- ۱۲- بگاه (ع. ک.)
- ۱۳- بگاه (ع. ک.)
- ۱۴- دز (ع. ک.)
- ۱۵- نردیه (ع. ک.)
- ۱۶- چند کلمه سائیده و محو شده است و اینجا موضع افتادگی نسخه است. (ا. ا.)

۱۱- ظ: اویس (ع. ک.)

<p>داخل این محله نجاران است، تعلق<sup>۱۱</sup> به این ضعیف واقف دارد به بیع صحیح شرعی خرید و وقف کرده شد باجمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.</p> <p>[۹۹] تمامت</p> <p>قنات کره بحق نه سهم از اصل سی و پنج سهم.</p> <p>[۱۰۰] تمامت</p> <p>قطعه زمین معروف به دهخدا یعقوب کی مبذر آن یک جریب و پنج قفیز است متصل به زمین حاجی بابا لولوار (۴) و به زمین ابراهیم... و بلور سحاهله (۴)</p> <p>[۱۰۱] تمامت</p> <p>قطعه زمین معروف به میلان<sup>۱۲</sup> السفلی کی مبذر آن ده جریب است متصل است به زمین میلان<sup>۱۳</sup></p>	<p>[۹۶] تمامت</p> <p>قریه هرزند عتیق از قراء ناحیه بلده مرنند از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه میاب و به اراضی قریه اربان<sup>۲</sup> و به وادی خشکه ناو و بره رو و به موضع که مشهور است به دره دزد<sup>۴</sup> با توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.<sup>۵</sup></p> <p>[۹۷] تمامت</p> <p>... بن حسین معروف به فره<sup>۷</sup> و به زمین عثمان الخراسانی و به زمین معروف به ساقاب (۴)</p> <p>[۹۸] تمامت</p> <p>خانه و باغچه و محوطه پاکا<sup>۸</sup> و کاه دان و دوکان ملاصق<sup>۹</sup>، داخل بلده مرنند معروف به محله نجاران متصل به سعایخانه<sup>۱۱</sup> واقف و به خانهها [ی] او و به باغچه و هرچه</p>	<p>حدود اراضی آن متصل است به جبل زردکوه و این حد ممتد است تا آبی کی جاری است در جبل تشنه کوه و به تخوم قریه نیچوران<sup>۱</sup> و به شارع که از قریه کویق به قریه هیق<sup>۲</sup> می روند و به تل گگک قریه و به تل گرده پشته و به اراضی قریه از تق و به موضع که آن را با ذاب می خوانند و به آب زریلان و به جبل کبود کمر و به جبل کلومبر، با جمیع توابع و لواحق.</p> <p>[۹۵] تمامت</p> <p>قریه کافی ملک از دیه های ناحیه ارونق از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه شنداباد و به اراضی قریه کوزه کنان و به اراضی قریه کوشک باجمیع قنات و باغات و دیه کده باجمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.</p>	<p>۵</p> <p>۱۵</p> <p>۱۵</p> <p>۲۵</p>
---	--	--	--

۱- امروز «نیچران» گفته می شود. (ع. ک.)، اصل بی نقطه است (ا. ا.)

۲- اصل؛ هق (ا. ا.)

۳- اصل؛ ارمان (ا. ا.)

۴- امروزه «دره دز» و «دره دیز» گویند. (ع. ک.)

۵- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)

۶- يك اسم نیمه سائیده شده است. (ا. ا.)

۷- قره (ع. ک.)

۸- در شماره ۹۱ «ماناکاه» است (۴). (ا. ا.)

۹- اصل؛ ملاق (ا. ا.)

۱۰- کذا در اصل، شفای خانه (۴) سقای خانه (۴) (ا. ا.)

۱۱- اصل؛ متعلق

۱۲- میلان (ع. ک.)

۱۳- شاید همان «میلان» مذکور در قبل است (ا. ا.)

<p>اوجان از ناحیه مهرانرود از توابع مدینه تبریز که حدود آن متصل است به اراضی قریه نوجه دیه و به اراضی مزرعه لاموشه جان و به ارضی قریه نرسکند (۴) و به نهر اوجانه رود با جمیع توابع ولواحق و مضافات و منسوبات ...<sup>۱۰</sup> ورثه حاجی شرف الدین سلطان بخشلوی به مبیعت شرعی به این ضعیف واقف انتقال یافته.</p>	<p>[۱۰۵] تمامت زمین مشهور به معلقه (۴) محدود به راه عقبه...<sup>۴</sup> و ساقیه باروا<sup>۴</sup> و باغ سه شرب (۴)، و زمین خوبی<sup>۵</sup> و راه رو حقل متلاصق به کوه معروف مسکحی (۴) و دیگر قدیماً به رله (۴) و جدیداً<sup>۶</sup> [أ] به عبدالملک محدود به کوی زیردم<sup>۴</sup> و زمین دهخدا عثمان و راه عقبه پایان<sup>۷</sup> و زمین حاجی فارس، مبذر دو جریب سه قفیز.</p>	<p>خاصه و به زمین نسر دان و به زمین خانقاه مرزوق<sup>۱</sup> و به زمین سحلامان (۴)<sup>۲</sup></p> <p>[۱۰۲] تمامت نصف و ربعی مشاع از مزرعه نوجه دیه از مزارع ناحیه ربوستان از توابع مدینه تبریز، مستغنی از ذکر حدود.</p>
<p>[۱۰۸] تمامت مزرعه لاموشه جان که مشهور و معروف است به گوگرچنلق<sup>۱۱</sup> اوجان از مزارع ناحیه مهرانرود که حدود آن متصل است به اراضی قریه نوجه دیه و به اراضی قریه سیاهناب (۴)<sup>۱۲</sup> مذکور و به اراضی قریه غوالان و به اراضی قریه انباردان و به نهر اوجانه رود با جمیع توابع ولواحق و مضافات و</p>	<p>[۱۰۶] تمامت قطعه زمین مضا (۴) به موضع بالا برراهی کی مسلوک است از این قریه بنست به قریه و [ا] یقان<sup>۸</sup> بر زمین رونده و حدود آن متلاصق...<sup>۹</sup></p> <p>[۱۰۷] تمامت قریه قراجلو که مشهور و معروف است به سیاه باد از دیه های</p>	<p>[۱۰۳] تمامت زمین موروثه خید متصل به ساقی باغ علوی و زمین ابوبکر ابراهیم و زمین موروثه خید از دو طرف و به طریق تبریز.</p> <p>[۱۰۴] تمامت زمین در جنب اراضی [ریه] ... واقع به کنار مهرانرود معروف به اراضی سیاه باغ که شانزده جریب و هفت قفیز است.</p>

۱- اصل، مرروق (ا.ا).

۲- سنجلابان (ع.ک.)، اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا).

۳- دو سه کلمه سائیده و محو شده است. (ا.ا).

۴- يك کلمه سائیده و محو شده است. (ا.ا).

۵- کذا در اصل، خونی (ع.ک.).

۶- اصل، جدیدک (ا.ا).

۷- کذا در اصل، پایان (ع.ک.).

۸- اصل، و تقان (ا.ا).

۹- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا).

۱۰- سه چهار کلمه سائیده و محو شده است. (ا.ا).

۱۱- یعنی کبوترزار (ع.ک.).

۱۲- شاید «سیاهناب» باشد (ا.ا).

۴- در شماره ۶۹ «اناروا» آمده است. (ا.ا).

۵- شاید همان «زردم» (شماره ۱۱۵) باشد (ا.ا).

- منسوبات و متعلقات. کوخید متصل به زمین نهند و به زمین الیابان و به زمین خیار کومه (۴) و به زمین شیره سر.
- [۱۰۹] تمامت  
قریه اوسبنج<sup>۱</sup> مشهور به ترک دبه، ازدیه های [نا] حیه مهر انرود، حدودش متصل است به شارع خراسان و به اراضی قریه زرنق و به اراضی قریه شادباد علیا و به شارع قریه مرده ناب و به [س.] مورباغ ۱۵  
مضافات و منسوبات و متعلقات.
- [۱۱۰] تمامت  
قریه کوچ از قر [ا] ی جان براغوش از جانب بلده سراه محدود به تل برده بران و مقتسم دبه گلوانق مدعوه به رسدگاه (۴) و به موضع شوره دره و به نهر زرنق<sup>۲</sup> با توابع و لواحق آن، سو [ا] ی حصه معین از آنک وقف است به غیر این جهات، بحق النصف. ۲۰
- [۱۱۱] تمامت  
دو زمین متلاصق معروفند به
- [۱۱۲] تمامت  
زمین واحد (۴) متصل به شار [ع] از دو جانب و بر...<sup>۳</sup> و به زمینهای...<sup>۳</sup>
- [۱۱۳] تمامت  
زمین کوه خیز بزرگ متصل به زمین کوخید احمد بندار و به زمین مرمرجد (۴) مشهور به رانجه وح (۴) محمد دو یسمار (۴) و ارض هوسکان کنار.
- [۱۱۴] تمامت  
زمین متصل به ساقی...<sup>۳</sup> معروف پیشه متصل به زمین سعید و به زمین شیخ الکبیر السعید صدیق الکججانی.
- [۱۱۵] تمامت  
زمین اسپر بر (۴) مشهور است بر زمین سعدالدین ولیانکوهی در
- [۱۱۶] تمامت  
مزرعه سرخه دوزج از مزارع ناحیت خانم رود از بلاد اذربایجان از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه هرس و به اراضی قریه پرام سفلی و به اراضی قریه شترخان و به اراضی قریه باروج<sup>۵</sup> و به اراضی مزرعه شمشاد با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.
- [۱۱۷] تمامت  
... و به قلعه تل بیکس<sup>۶</sup> و به دوشمداش که به قلعه تل مذکور ممتد است به موضع که معروف است ببلول (۴)...<sup>۳</sup> به آدینه دانی در جن [ب]...<sup>۳</sup> لیقوان<sup>۴</sup> مذکور و به حجری کی معروف است به کاسانه سنگ و به ارا [ضی]...<sup>۳</sup> و به تلی که معروف است به کبوده سر (۴)، با جمیع توابع و لواحق.

۱- اکنون «باسمنج» گفته می شود (ع. ک.). در شماره های ۶۸ و ۷۵ «وهوسفنج» آمده است. (ا. ا.).

۲- اصل: زرنق (ا. ا.) ۳- چند کلمه محو و سائیده شده است. (ا. ا.).

۴- شاید همان «زیردم» شماره ۱۰۵ باشد. (ا. ا.) ۵- اصل: ناروج (ا. ا.).

۶- از سر سطر مقداری مطلب را محو کرده اند. (ا. ا.).

۷- اصل: بی نقطه، به شماره ۷ مراجعه شود. (ا. ا.).

۸- اصل: لمعوان (ا. ا.).



بلهيجان <sup>۶</sup> سفلی متصل است به رقاش آباد <sup>۷</sup> و به باغ سواران وشت و به فاليز محمد قصاب و به فاليز ترکمان و به باغ رقاش آباد <sup>۸</sup> و به شارع قرا باغ و مجر [ا] ی شرب آن ساقی شرب اعلی به رسم قدیم.	و به ساقیه ذالبيدالكبير <sup>۴</sup> و به زمينهای مزرعه باغچه چوق [و] به جبل پيره گدوکی... <sup>۵</sup>	[۱۱۸] تمامت قریه که مشهور است به... <sup>۱</sup> از ديه‌های قریه استیارد از ناحیه رودقات از قرای مدینه تبریز محدود به اراضی قریه جندق و به اراضی سفیده خونی و به اراضی قریه افشرد و به اراضی قریه کولق و به اراضی قریه نهند، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.
[۱۲۴] تمامت چهار دانگک مشاع از مزرعه شمامه درق معروف و مشهور به نوجه ديه از مزارع ناحیه بلده مرند، حدودش متصل به اراضی قریه کاوه ناو <sup>۱</sup> و به اراضی قریه زرقان <sup>۱۰</sup> و به اراضی مزرعه ایلبار <sup>۱۱</sup> و	[۱۲۱] تمامت قریه پرام سفلی از ناحیه ربوستان مذکور، حدودش متصل به اراضی قریه پرام علیا و به اراضی قریه سداحق (۹) و به اراضی مزرعه شتر خان و به تل سرخ کوز با جمیع لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.	[۱۱۹] تمامت قریه... <sup>۱</sup> از قراء بلده مرند از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل [ل]... <sup>۲</sup> با جمیع توابع و لواحق آن، بحق النصف سو [ا] ی حصه ای که وقف است به غیر این جهات.
به نهر ذلبیدالكبير <sup>۱۲</sup> و به جبل معروف به زنجیر با جمیع توابع و لواحق و این حصه از ورثه شیخ عمر نوجه ديه به مبیعت شرعی به این ضعیف واقف انتقال یافته.	[۱۲۲] تمامت ... از قر [ا] ی ناحیه رودقات، حدود اراضی آن متصل است به اراضی کاروانه و به اراضی قریه سفیده خونی و به اراضی قریه نهند و به اراضی مزرعه عمودزه و به اراضی قریه... <sup>۱</sup> و به نهر سرراه رود، با جمیع توابع و لواحق.	[۱۲۰] تمامت قریه کاوناو <sup>۳</sup> که متصل است به اراضی قر [یه] نوجه ديه و به طریق ترکراه <sup>۴</sup> و به زمينها [ی] قریه زنوز متصل به زمين رودخانه اسفندار (۹)
[۱۲۵] تمامت قطعه زمین متصل به باغ مزرعه مذکور و به زمین... <sup>۱۳</sup>	[۱۲۳] تمامت باغ فرورآباد <sup>۶</sup> به ظاهر [ر]	

۱- یکی دو کلمه سائیده و محو شده است. (ا.ا.)

۲- یکی دو کلمه و تمام یک سطر بعد و چند کلمه از سطر بعدتر را محو کرده اند. (ا.ا.)

۳- شاید به معنی «ناوکنده» (ع.ک.)

۴- در شماره ۸۹ «ترکه راه». (ا.ا.)

۵- در شماره ۸۰ ذلبیدالكبير (ا.ا.)

۶- اصل، سره گدوکی، به شماره ۱۶۸ مراجعه شود. (ا.ا.)

۷- اصل، بلهيجان (ا.ا.)

۸- در شماره ۳ «رفاش آباد» آمده است. (ا.ا.)

۹- کذا در اصل، در شماره ۱۲۰ «کاوناو» آمده (ا.ا.)

۱۰- اصل، ایلبار (ا.ا.)

۱۱- اصل، ذلبیدالكبير به شماره های ۸۰ و ۱۲۰ مراجعه شود. (ا.ا.)

۱۲- اصل، فرورآباد (ا.ا.)

۱۳- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا.)

[۲۷۰]

[متن وقفیه]

ساقی کلاتجان <sup>۱</sup> و به زمین نصیر - الحکاک و به زمین ماماوه (۴) و به اژدهاها.	دوجانب و به باغ سوا [را] ن، بالتمام.	[۱۲۶] باغ	به ظاهر مدینه تبریز به خارج درب و بجویه بر راه شنب و آن باغ معروف است به شسته کوچک، حدوده متصله بباغ شیتق الکبیر و بباغ علیشیر و بجر بدھی (۴) بقریه لسکان الشنب و بطریق قریه کجاباد <sup>۱</sup> و الیه الممر، بالتمام.	۵
[۱۳۳] تمامت زمین لهران متصل به مرج سنجد <sup>۲</sup> و به زمین محمد علی و به زمین دلسه ها (۴) و به زمین معروف به زراعت <sup>۳</sup> ابی بکر مع مجاری شروب هذه الاراضی من ساقی کندرو.	[۱۲۹] باغچه حصر (۴) ..... <sup>۲</sup>	[۱۲۷] باغچه	کی معروف است به ابرهیم فقاعی، موضع آن به ظاهر بلهجان <sup>۲</sup> سفلی است، حدودش متصل است به فالیز محمد صانع و به زمین وقف مسجد دیه و خانقاه جاندار <sup>۳</sup> و به باغچه ای که معروف است به پهلوان سعید و به راه شارع و الیه الممر، بالتمام.	۱۰
[۱۳۴] باغ معروف به صدر مرحوم مجد - الدین رکی سلمن (۴) مستغنی از ذکر حدود، بحق الثلک بغیر از قطعه زمین قفر نزدیک طاحونه حاج (۴) محمد، کی آن قطعه ملک ورثه مرحوم صدرالدین محمد است و مبذر آن پنج قفیز است..... <sup>۱۰</sup>	[۱۳۰] تمامت زمین معروف به سنجر فی موضع یدعی لبحسر (۴) متصل به زمین کلنگ <sup>۵</sup> خید و به زمین هند (۴) و به زمین کوخید و بد زمین سبزه سر.	[۱۳۱] قریه	... <sup>۶</sup> از قر [ا] ی مهران رود، محدود به موضع شوردرق و به حافه <sup>۷</sup> نهر اوجان رود و به اراضی قریه سرسکان و به موضع مرده مرز، و حق الشرب آن با توابع ولو احق، بحق النصف.	۱۵
[۱۳۵] تمامت زمین یرده گوشه <sup>۱۱</sup> متصل به ساقی	[۱۳۲] تمامت زمین اژدهاها (۴) متصل به	[۱۲۸] دو باب	طاحونه لیجار به ظاهر بلهجان سفلی، حدودش متصل است به ربع رشیدی و به سور فالیز و راه از	۲۰

۱- اصل، کجاباد (ا. ا.)

۲- اصل، بلهجان (ا. ا.)

۳- اصل، جاندار، (ا. ا.)

۴- اینجا نسخه افتادگی دارد (ا. ا.)

۵- اصل، بی نقطه (ا. ا.)

۶- اسم قریه را محو کرده اند. (ا. ا.)

۷- کناره وادی (ع. ک.)

۸- اصل، کلاتجان (ا. ا.)

۹- اصل هر دو کلمه بی نقطه است (ا. ا.)، مرج معرب «مرغ» فارسی است (ع. ک.)

۱۰- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا. ا.)

۱۱- در شماره ۱۵ «یرده گوش» (ا. ا.)

<p>[۱۴۱] تمامت قریه کاشانه<sup>۱۱</sup> از بلاد اذربایجان از دیه‌ها نا [حیه]... اهر از توابع مدینه تبریز، مستغنی از ذکر حدود، بحق الثلث.</p>	<p>خید متصل به جوی بزرگ ذلبید از دو جانب و به زمینهای خوجه رشید اورماق.</p>	<p>طاحونه و به زمین یرده کوشه<sup>۱</sup> و به زمین معروف به خواجه و به زمین معروف به محمود الواجهانی.</p>
۵	<p>[۱۳۸] تمامت زمینهایی که مبذر آن هشتاد جریب است به جریبان مرند...<sup>۸</sup> تفصیل<sup>۹</sup></p>	<p>[۱۳۶] تمامت دوزمین ملاصق در زمین بیشه<sup>۲</sup> متصل به زمین نوودیه و به زمین معروف به محمد نجار و به زمین سه گوشه<sup>۳</sup> قاضیان و به زمین وقف مسجد دیه و به نهر مهران رود، مع مجاری شروب هذه الاراضی من ساقية مياو. (۹)</p>
۱۰	<p>[۱۳۹] تمامت ... از نواحی...<sup>۹</sup> اراضی مزرعه...<sup>۸</sup> سر...<sup>۸</sup> اراضی قریه ... توابع و لواحق و مضافات و متعلقات و منسوبات.</p>	<p>[۱۳۷] تمامت اراضی متصل کی مبذر [ر] آن هفتاد جریب است به جریبان<sup>۴</sup> مرند از اراضی مزرعه کورقان از مزارع بلده مرند و آن زمینها با اتصال مجاری راهی اند که به قریه<sup>۵</sup> زمرارود می روند و به زمین خواجه بواسحاق و با قریه تدعی<sup>۶</sup> ذلبید الکبیره<sup>۷</sup> و بر رجاه ممتد الی قریه هذه تدعی کهده و اریل (۹)</p>
۱۵	<p>[۱۴۰] تمامت مزرعه خرم شاه از مزارع بلدة مرند از توابع مدینه تبریز، محدود متصل به اراضی قریه چاوش معروف به اقدام<sup>۱۰</sup> و به شارع و به اراضی قریه هرزند.</p>	<p>[۱۴۳] تمامت قریه نهند از ناحیت رودقات مذکور بحق الثلثی و الثمنی، حدودش متصل است به قریه<sup>۱۱</sup> سفیدان<sup>۱۲</sup> و به اراضی قریه استیاریار [د] و به جبل سفید طاش و به اراضی قریه افشرد<sup>۱۳</sup> و به اراضی قریه سفیده خونی و کاروانه و به جبل الملح قریه</p>

۱- اصل: بی نقطه (ا.ا.) ۲- اصل: بی نقطه (ا.ا.) ۳- اصل: سه کوسه (ا.ا.)

۴- اصل: حرمان (ا.ا.) ۵- در شماره ۲۳۷ «زلوارود» (ا.ا.)

۶- اصل: تدع (ا.ا.) ۷- به شماره های ۸۰، ۱۲۰، ۱۲۴ مراجعه شود. (ا.ا.)

۸- دوسه کلمه محو شده است (ا.ا.) ۹- محل افتادگی نسخه (ا.ا.)

۱۰- کذا در اصل: در شماره ۲۰۷ اقدام (ا.ا.) ۱۱- اصل: کاشانه (ا.ا.)

۱۲- اصل: قراکر، (ا.ا.) در ص ۳۶۰ متن ستون ۴، «قراکوز» و در ص ۳۸۲ متن، ستون ۴، قراکر قید شده است (ع.ک.)

۱۳- ظ، میزاب کنونی (ع.ک.) ۱۴- اصل: سفیدان (ا.ا.)

۱۵- در نزله القلوب «اوفرید» آمده است (ص ۹۰ تهران ۱۳۳۶)، اکنون هم قریه ای به نام «افشرد» هست، فرهنگ جنرافیائی

ایران، ج ۴ ص ۳۷ (ع.ک.)، به شماره ۱۱۸ و ۱۷۴ مراجعه شود. (ا.ا.)

- معرفاناب، با جمیع توابع ولواحق. [۱۴۴] تمامت  
 ۵ مزرعهائی کی معروف و مشهورند به جناغ<sup>۱</sup> علیا و جناق<sup>۲</sup> سفلی، از ناحیه ربوستان من توابع مدینه تبریز و حدودشان متصل است به اراضی قریه چالان و بهوادی شوره دره<sup>۳</sup> و به نهرسراه رود و به شارع بلده اهارکه به قریه نهند و دیگر دیهها می روند، با جمیع توابع ولواحق و مضافات و منسوبات.
- [۱۴۵] تمامت  
 ۱۵ ...<sup>۴</sup> با جمیع قنوات و فالیزها و توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.
- [۱۴۶] تمامت  
 ۲۵ قریه‌ای است مشهور...<sup>۵</sup> از دیه‌های ناحیه خوان...<sup>۴</sup> نواحی بلده سراه، حدود آن متصل است به اراضی قریه...<sup>۵</sup> و به اراضی قریه...<sup>۵</sup>
- و به اراضی قریه قزلبه و به قله جبل قبیجقی و با طاحونه‌ها که در این قریه است، با جمیع توابع ولواحق و مضافات و منسوبات، و این دیه در اصل ملک طلق بوده، به مبیعت شرعی از ورثه حاجی عثمان زرنقی<sup>۶</sup> به این ضعیف واقف منتقل شده.
- [۱۴۷] تمامت  
 قنات که این ضعیف واقف احداث نموده‌ام، واقع در قریه صوفیان از نواحی ارونق متصل به طریق بلده مرند معروف به انشاء این ضعیف واقف.
- [۱۴۸] تمامت  
 چهار دانگ...<sup>۵</sup> به شارع ناحیت...<sup>۵</sup> حدودش متصل به اراضی خرمنگاه و به اراضی...<sup>۵</sup> به موضع سغن و به اراضی...<sup>۵</sup> ابار...<sup>۵</sup> به اراضی معروف به مشکورگاه، با جمیع...<sup>۵</sup> توابع و لواحق آن.
- [۱۴۹] تمامت  
 نصف و ثمن مشاع از تمام حصه‌ای که مقرر است به حق الثلث از تمامت قصیره بکا، حدود آن تل متصل است به ساقی خواهان بند<sup>۷</sup> و به کوره راه و به سور جدید و به تلی که مقرر است از این قصیره و به باغ صاحب معظم خواجه فخرالدین و به زمین قصیره بکا و به زمین مشترک میان اخوی مولانا تاج الدین و صدرالدین خطیب و دیگر...<sup>۸</sup> بکا، با حق [ا] به آن ساقیه...<sup>۹</sup>
- [۱۵۰] تمامت  
 ...<sup>۵</sup> و باغ الهیدو (۹) و به طریق شبستر و شانجان<sup>۱۰</sup>، با شرب این از قنات سعیدآباد، واقع به بقعه و شت، کی به ظهر این به باغ محمد ابراهیم است.
- [۱۵۱] تمامت  
 حوائت متلاصقه که مبنی اند

۱- اصل: جماع (ا.ا.)

۲- در موارد مختلف «جناق»، «جناغ»، «جناق» آمده است. (ع. ک.)

۳- اصل: سوره دره (ا.ا.) ۴- چهار پنج سطر را محو کرده‌اند. (ا.ا.)

۵- از موارد محو شدن یکی دو کلمه (ا.ا.)

۶- اصل: زرنقی (ا.ا.)

۷- اصل: خواهانسد (ا.ا.)

۸- يك کلمه ناخواناست (ا.ا.)

۹- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا.)

۱۰- اصل: سانجان. به شماره ۵۸ مراجعه شود. (ا.ا.)

	شستر، بالتمام.	[۱۵۴] تمامت	هریک و ردف واحد به راه محلت
	[۱۶۰] تمامت	قنات مهن خوی <sup>۳</sup> بالتمام و من خرابه... و ایقان <sup>۴</sup> .	شش گیلان با فضائی صد و پنجاه گز زمین تقریباً، متصل با حرمان (۹) محدود به خانه خواجه یاقوت و خانه ورثه شیخ احمد کل سرن (۹) و دکنهای ایشان و خانه... <sup>۱</sup> قلغیک (۹) حکاک.
۵	مبذر آن چهار جریب است و متصل است به باغ هلی و به باغ وله هلی (۹) و هلوی هلی و به راه شندوار و به موضع شبستر <sup>۵</sup> و ولو (۹).	[۱۵۵] تمامت	
	[۱۶۱] تمامت	[۱۵۶] تمامت	[۱۵۲] ... <sup>۱</sup> مزرعه که معروف است به هر و نق از مزارع ناحیه ارووق، محدود به اراضی باغ غیاث آباد مشهور به خامنه و به اراضی دیه دادیان و به اراضی قریه شبستر و به موضع ایسه هله (۹) با جمیع قنات و توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.
۱۵	قنات معروفه به لونه به حق پنج سهم از اصل سی و پنج سهم <sup>۱۰</sup> .	قنات اسمع بحق پنج سهم قسم بحق سی و پنج سهم.	
	[۱۶۲] تمامت	[۱۵۷] تمامت	
۱۵	زمین معروف به موسیان خید کی محدود آن متصل است به زمین تتش (۹) و زمین شرابه (۹) و زمین وقف مسجد د[یه] و به راه دیه سرنج (۹) مبذر آن شش قفیز.	قنات مصل (۹) و من خرابه بحق بیست و یک سهم از اصل سی سهم.	
	[۱۶۳] تمامت	[۱۵۸] تمامت	[۱۵۳] تمامت
۲۵	دو قصبه مفازه <sup>۱۱</sup> که این ضعیف واقف انشاء کرده است و این قصبه ها واقع اند هم در بیابان کی در میانه دمغان و بسطام <sup>۱۲</sup> است، مستغنی از ذکر حدود.	خانه در دیه و ایقان معروف به ابی بکر و ایقانی.	... <sup>۱</sup> راباد واقعه در ناحیت ارووق از توابع مدینه تبریز، در میانه دیه شبستر و دیه شانجان محدود به بقعه انبند شبستر و به طریق بنست و به ینال و شت و به قطعه ای از بقعه انبند <sup>۲</sup> واقع میان این باغ و باغ محمد ابراهیم.
		[۱۵۹] تمامت	
		قطعه زمین معروف به مسل کی مبذر آن شش جریب است، متصل است به باغ مسل و به نهر مسل و به قنات سحجان <sup>۳</sup> و به بام خانقاہ مرزوق <sup>۲</sup>	

۱- یکی دو کلمه را حذف کرده اند (ا.ا.) ۲- اصل؛ اسد (ا.ا.) ۳- در شماره ۳۴ «خومی» آمده است. (ا.ا.)  
 ۴- اصل، وایقان (ا.ا.) ۵- اصل، عدلاوه (ا.ا.) ۶- اصل، سحمان (ا.ا.) ۷- اصل؛ مرزوق. (ا.ا.)  
 ۸- اصل، بره (ا.ا.) ۹- اصل؛ شمس (ا.ا.) ۱۰- اینجا نسخه افتادگی دارد (ا.ا.)  
 ۱۱- «مفازه» هم خوانده می شود، ولی بمناسبت ذکر «بیابان» مفازه مناسب است (ا.ا.) ۱۲- در شماره ۵۱، بستام (ا.ا.)

که این ضعیف واقف از نهندرود استخراج کرده و آب آن به زمینهای شهر جاری می شود با جمیع توابع و لواحق.

[۱۶۸] تمامت

قصبه زنوز از قمرای ناحیه مرند از بلاد آذربایجان از توابع مدینه تبریز به حق النصف، و این قریه مشهور و معروف است به این اسم، حدودش متصل است به جبلی کی معروف است به سنگبران و به نهر ذلبید کبیر و به اراضی قریه لیوار و به موضع که معروف است به لشکر تپه سی<sup>۳</sup> و به جبل سرخه کمر و به اراضی قریه هرزند جدید و به اراضی قریه زمهری<sup>۴</sup> و به اراضی قریه زنوز و به تل کی ممتد است به بیره گدوکی<sup>۵</sup> و تلالی کی معروف است به عطاران، و این حصه از انتقال ملک محمود شاه و برادران او به این ضعیف واقف منتقل شده و این حصه را این ضعیف واقف خریده و وقف کرده و هر چه داخل این حصه است از انهار و قنوات و طاحونه و باغات و اراضی و

دیه های ناحیه ارونق و فوهه آن در...<sup>۱</sup> مشهور است به وشت، و آب آن منتهی می شود به اراضی قریه شانجان، و این حصه را از سکینه خاتون دختر صدرالمعظم شمس -

الدین محمد صاحب دیوان به این ضعیف واقف به مبیعت شرعی انتقال یافته و آب آن داخل همین قریه می شود و از آنجا به اراضی و باغات وقفی این جهات می رود و این حصه سو[ا]ی حصه ای که وقف است به غیر این جهات.

[۱۶۷] تمامت

مزرعه یارخی کسی آن را دوه بطاقی می خوانند، و این مزرعه داخل قریه معرناپ از قر[ا]ی مهرا نرود و حدود آن متصل است به نهر سراندرود و به نهر نهندرود و به اراضی قریه باکشین و به موضع که معروف است به دوشمداش و این دوشمه در کنار طریقی است که به قریه نهند و دیگر دیه ها می روند و به اراضی قریه معرناپ مذکور و به خان خراب و به گروه خیران و حق الشرب آن از نهری است

[۱۶۴] تمامت

مزرعه نمرور از مزارع ربوستان از توابع مدینه تبریز، مستغنی از ذکر حدود.

[۱۶۵] تمامت

قریه بارو از دیه های ناحیه جان براغوش از نواحی بلده سراه از بلاد آذربایجان، حدود آن متصل است به اراضی قریه کلوانق علیا و به موضعی که معروف است به قبق تپه و سقن بولاق و به اراضی...<sup>۱</sup> و به اراضی قر[یه]...<sup>۱</sup> به اراضی قریه ربورنق(؟) و به اراضی مزرعه شمشاد و به اراضی قریه سرخه دوزج مشهور به موسالوی اراضی قریه...<sup>۱</sup> و به موضع...<sup>۱</sup> با جمیع توابع و لواحق، و این دیه در اصل ملک طلق بوده به مبیعت شرعی از ورثه حاجی میرحسین زرنقی<sup>۲</sup> به این ضعیف واقف منتقل شده.

[۱۶۶] تمامت

نصف والثنی مشاع از قنات که معروف و مشهور است به قنات دازبق(؟) واقعه در قریه بنست از

۱- از موارد سائیدگی و محوشدگی کلماتی چند (ا.ا).

۲- اصل، زرمی (ا.ا).

۳- اصل، تیه سی (ا.ا).

۴- در شماره ۱۹۷ «زمهریر» است (ع.ک).

۵- کذا در اصل، به شماره ۱۲۰ مراجعه شود. (ع.ک).



[صورت موقوفات تبریز، سراه، مرند، زوز]

[۲۷۵]

استیارد و به اراضی قریه نهند و به قلّه جبل اشکنبر، باطاحونه‌ها که درین قریه است با جمیع توابع و لواحق	[۱۷۲] تمامت از مزرعه و از آن ثمنی و شعرة مشاع من جمله ربع و الشعرین و با حصه این از قنات خراب، این مزرعه مشهور است به یوسفان، حدودش متصل است به اراضی شهرینه زمین و به شارع قریه لیوار با جمیع توابع و لواحق.	مزارع و دکاکین و حمامات. [۱۶۹] تمامت مزرعه ایشه دره از مزارع ناحیه رودقات از نواحی تبریز، محدود به اراضی قریه کاروانه و اراضی دیه معر ناب و اراضی دیه و سنجق با تمامت توابع و لواحق آن.
[۱۷۵] تمامت قریه ارنجان (۴) از دیه های ناحیه ربوستان از بلاد آذربایجان، حدودش متصل به اراضی قریه هقیق و به موضع که مشهور است به میدان- جق و به قلّه جبل ایلاقلو <sup>۵</sup> و به تل کرده بوته و به اراضی مزرعه گلکجه بیل، با جمیع توابع و لواحق.	[۱۷۳] تمامت اراضی کی مشهور و معروف است به سرانداپ از اراضی درب اعلی واقع در کوچه باغ نوبر از توابع مدینه تبریز محدود به اراضی قریه کججان و به اراضی قریه شادباد سفلی و به سر قلّه تجره سره و به اراضی باغ فتحاباد و به اراضی باغ غیاث آباد و به شارع که از تبریز به قریه کججان می روند با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.	[۱۷۰] تمامت دوزمین معروف به سفن دراز متصل به ساقی کندرود <sup>۲</sup> و به زمین کندرود... <sup>۳</sup> و به محوطه آخر ملک للجماعة با توابع و لواحق.
[۱۷۶] تمامت باغ رفاس آباد به ظاهر بلهجان <sup>۶</sup> سفلی، حدود آن متصل است به تل غربان و به باغ فیروز آباد و به باغ سفیدان و به فالیز محمد ترکمان با توابع و لواحق.	[۱۷۴] تمامت قریه افشرد از دیه های ناحیت رودقات از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه کولق و به اراضی قریه	[۱۷۱] تمامت از قطاع اراضی متلاصقه معروفه به مشهوپشت (۴) به در دودحوش (۴) من دروب بلده مرند، حدود آن جمله متصل به طریق قریه لیوار و به ساقی و بارض هذه للاخوی تاج الدین احمد شاه و امام الدین محمد و بارض المعروف بورثه حسین الحسینی، مبذر آن مائة و سبعین جریباً بجریبان مرند.
[۱۷۷] تمامت قریه کلیخان <sup>۷</sup> از دیه های ناحیه مهرانرود به اراضی قریه زرنق <sup>۸</sup> و به کوهها و زمینهای دیه		

۱- اصل، سمن درار (ا. ا.) ۲- به تفاوت کندرو (شماره ۱۳۳، ۶) و کندرود (شماره ۱۷۰، ۷۰) ضبط شده است (ا. ا.)  
 ۳- يك كلمه محو شده است (ا. ا.) ۴- کذا در اصل، امروز «ارنهجان» داریم (ع. ک.) ۵- اصل، ایلاقلو (ا. ا.)  
 ۶- اصل، بلهجان (ا. ا.) ۷- اصل، کلکجان (ا. ا.) ۸- اصل، رریق. به شماره ۱۰۹، ۲۸، ۱۱۰ مراجعه شود (ا. ا.)

- فهرست فو سفنج و به راه که فاصل است میان زمینها [ی] این دیه و زمینها [ی] دیه [نع] مت آباد و به دره [ای] که ممتد است به قصبه بیکش (۴) به اوسنج با آنچه از توابع ولواحق آن است، بالتمام. ۵
- [۱۷۸] تمامت  
قریه کلوانق علیا از دیه های ناحیه مهران رود از نواحی تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه اشلق و به اراضی قریه کجل- آباد و به اراضی قریه گرماوجان و به اراضی قریه زرنق، مشهور به زمینهای قاضیان و به اراضی قریه باروج و به موضع که مشهور است قبق تپه سی و سفن بلاق و به موضع سرخه کوه [و به] نهر کور کی (۴) عادلخان و به اراضی قریه کلوانق سفلی و به موضع که مشهور است به زمین سه گوشه محمد صالح و به موضع سرخه کوه مشهور و معروف است به سلطان کائن (۴) و به نهر سر سکندر رود و با باغ که این ضعیف درین قریه احداث نموده و با ۲۵
- قنوات کی جهت این دیه احداث نموده و باجوی کی از الانه رود بر گرفته اند با توابع ولواحق، تماماً. [۱۷۹] تمامت  
دو قطعه زمین محاذی زمین مبارک حسین قرا و زمین محمد بن شیخ قرا و زمینها [ی] صدرالدین امیر محمد مؤمن معروف به علی جمال و به مبارک حسین مذکور واقعه در قریه زرقان رودقات...<sup>۲</sup> دهم از جمله چهل و شش سهم از سهام هفت کاریز.
- [۱۸۰] حمام  
بحق النصف بظاهر تبریز بالباب در اعلی، فی زقاق باغ اسواران، حدود آن متصل است به باغ اسواران از دو جانب و به حانوتی که ذکر کرده شود و به کوچه، والیه الممر، با دو دوکان کی متصل حمام است.
- [۱۸۱] باغ  
کی معروف است به حمزه آن (۴)،
- موضع آن به ظاهر بلهجان<sup>۳</sup> سفلی است، حدودش متصل است به باغ میوه سر و به باغ کلاه دوزان و به زمین وقف مسجد مذکور و خانقاه جاندار<sup>۴</sup> و به باغ محمد - الصانع و به باغ دولخید، والیه - الممر، بامر سوم آب، و آن هفتوی حجاب و از زاب است از ساقیه هده، از نهر مهران رود، بالتمام.
- [۱۸۲] دو قطعه  
زمین متلاصق از زمین باغ سواران، نزدیک در دیه بلهجان سفلی، یکی از آن مشتمل است بر هزار و سیصد و بیست گز به ذرعان مکسره (۴) و آن دیگر مشتمل است بر شصت و پنج گز تقریباً. حدود قطعه اول متصل است به زمین شرف الدین عثمان و دیگری به باغ سواران و به زمین متصل حمام و به زمین شرف الدین محمد و به کوچه، والیه الممر.<sup>۵</sup>
- [۱۸۳] تمامت  
زمین بزرگ معروف به ....<sup>۲</sup>

۱- اصل: ررفان (ا.ا).

۲- محل يك كلمه محو شده و بیاض است (ا.ا).

۳- اصل: بلهجان (ا.ا).

۴- اصل: جاندار (ا.ا).

۵- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا).

[صورت موقوفات تبریز، سرراه، مرند، زنوز] [۲۷۷]

	مهران.	[۱۸۷] تمامت	فی موصل یدعی بیشه متصل به ساقی کندرو، به زمین معروف به خواجه اقبال و ملهران (۴) قاضیان <sup>۱</sup> و به ارض قریه... <sup>۲</sup> للشیخ المغفور شیخ صدیق احمد... <sup>۲</sup>
۵	[۱۹۲] تمامت معروف به باغ متصل به جذارى (۴) متصل به اراضی کر درودو به زمین صدرالدین و به زمین... <sup>۲</sup> حاجی علا از دو طرف.	[۱۸۸] از تمامت دو زمین، یکی معروف به اسمان سوی (۴) و دیگر به شانه زار کی مشهورند و مستعنی از ذکر حدود، ثلثی.	[۱۸۴] تمامت زمین بزرگ معروف به زمین باغبانان، حدودش متصل به زمین احمد اقا و به طاحونه و به زمین شاه حسین و به زمین خواجه شاه قلی.
۱۰	[۱۹۳] تمامت زمین متصل به اراضی محمود شاه بن بهرام شاه الحنفی و به باغ مشترک بینهما و به زمین معروف به ورثه عثمان الدین (۴) همدانی.	(۱۸۹) تمامت آسیاب معروف به... <sup>۲</sup> مرحوم عزالدین محمد به قریه و هوسفنج... <sup>۲</sup> جنب خانها... <sup>۵</sup>	[۱۸۵] قریه کلاتجان مهرانرود ناحیه تبریز، مستعنی از تحدید. <sup>۳</sup>
۱۵	[۱۹۴] تمامت قطعه زمین از زمینها [ئی] که مبدرا آن هشتاد جریب است متصل به راه تبریز و به زمین وقف مولانا نجم الدین کاشی و به زمین وقف و به زمینها [ی] محمود عطار.	[۱۹۰] تمامت زمین لردم معروف نسخی متصل به لردم عثمان بن صدیق و به زمین محمد بن علی و زمین بیلخید <sup>۶</sup> و به زمین متصل زمین شور.	[۱۸۶] تمامت زمین رواسهل (۴) متصل به زمین کموخان (۴) و... <sup>۲</sup> و به زمین لروسار (۴) و به زمین رواسهل (۴) معروف به زراعه محمد صالح و به زمین معروف به زراعه مملى و یعقوب شحنه.
۲۰	[۱۹۵] تمامت قنات و معموره معروف به اسوارق که آب آن به این... <sup>۲</sup> و مزرعه فارن (۴) می رود.	[۱۹۱] تمامت زمین دولق حاجی بدران متصل به زمین معروف به بهاء الدین عمر مستوفی و به زمین دوه <sup>۷</sup> و به زمین	
۲۵			

۱- اصل، فاصیان (ا.ا) ۲- شاید، گیو خان (ع.ک.) و بعد از آن يك كلمه ناخواناست (ا.ا).

۳- بخط دیگر و الحاقی است (ا.ا) ۴- اصل، رسان (ا.ا)

۵- اینجا نسخه افتادگی دارد (ا.ا) ۶- در اصل بی نقطه است (ا.ا) ۷- شاید دوه، دولج و دولق باشد که در زبان فارسی به معنی زمین سرشیب و خانه زیر زمینی وحوش و حیوانات (زاغه) به کار رفته است. (ع.ک.)

[۱۹۶] تمامت

[قریه] که جبل آباد از قرای ناحیه جان بر اغوش از بلاد آذربایجان از نواحی بلده سراه، محدود به اراضی کلوانق علیا و به اراضی اشتلق و به موضع شوره دره و به اراضی مزرعه قاض خانه و به نهر سراه رود، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات، بالتمام.

۵

۱۰

[۱۹۷] تمامت

قریه زوزق از دیه‌ها [ی] بلده مرند، حدود آن متصل است به تل کی مشهور است به پیره گدوکی<sup>۱</sup> و به قلعه جبل زنجیر<sup>۲</sup> و به اراضی قریه زهریر<sup>۳</sup> و به اراضی قریه زوزق و به موضع که مشهور است به زمین حسن زوزی، با جمیع قنوات و انهار و اراضی و باغات و طواحن و دیه‌کده و مزارع و توابع و لواحق.

۱۵

۲۰

[۱۹۸] تمامت

[قریه] سیاب از دیه‌های بلده

مرند از توابع [ع] تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه زوزق و به اراضی قریه زوزق و به جبل زنجیر و به جبل کی معروف است به حسن خاتون و به اراضی مزرعه قراگوز مشهور به مبرار (۴) و به اراضی قریه هر [زند]...<sup>۴</sup> با جمیع توابع و لواحق و این قریه از ورثه حاجی میران شاه زوزی به مبیاعت شرعی به این ضعیف منتقل شده است.<sup>۵</sup>

[۱۹۹] تمامت

قریه معافان از دیه‌های ناحیه رودقات از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه کاروانه و به اراضی قر [یه] و سنجق و به اراضی قریه استیارد و به اراضی قریه جندق و به اراضی قریه جالان و به اراضی مزرعه ایشه دره و به اراضی قریه جناق<sup>۶</sup> علیا و به نهر سراه رود، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۲۰۰] تمامت

زمین کی معروف است به حاجی فارس، ملاصق راه عقبه...<sup>۷</sup> و راه...<sup>۸</sup> ورثه حیدر بیگ، مبذر هفتاد و هفت قفیز<sup>۹</sup> با مجرای آب آن ساقی علیا و ساقی سفلی.

[۲۰۱] تمامت

دوقطعه زمین متلاصق معروف به باژه سرخید، محدود به زمین پشته<sup>۹</sup> و زمین دبه رخید (۴) و زمین لردان خید، مبذر یک جریب.

[۲۰۲] تمامت

نصف والرابع مشاع از قر [یه] شبستر، از دیه‌های ناحیه ارونق از بلاد آذربایجان از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه بنست و به اراضی قریه شانجان و به اراضی قریه و ایقان و به تخوم باغ خامنه و به اراضی قریه شندآباد و به اراضی قریه دادیان<sup>۱۰</sup> با جمیع قنوات و انهار و مزارع و

۱- اصل: بیره گدوکی، به شماره های ۱۲۰، ۱۶۸ مراجعه شود. (ا.ا.)

۲- اصل: زنجیر (ا.ا.)، این کوه را امروز سنجر و سلطان سنجر می‌نامند و در این وقفنامه به چند صورت آمده است. (ع.ک.)

۳- به شماره ۱۶۸ مراجعه شود (ا.ا.) ۴- يك كلمه ناخوانا (ا.ا.)

۵- اینجا نسخه افتادگی دارد (ا.ا.)

۶- اصل: حیاق (ا.ا.)

۷- اینجا يك كلمه سائیده شده است (ا.ا.)

۸- اصل: قفیس (ع.ک.) ۹- اصل: بی نقطه (ا.ا.)

۱۰- داریان کنونی (ع.ک.)

۲۵

	باغات و اراضی و طواحن.	قریه مشهور و معروف است به این اسم و مستغنی از ذکر حدود، با قنوات و باغات و اراضی و فالیزها با توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.	انهار و اراضی و توابع و لواحق.
	[۲۰۳] تمامت	[۲۰۶] تمامت	[۲۰۸] تمامت
۵	قریه هفته ووران از ناحیه رودقوات از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل است به تخوم قریه سرخه گاو و به شارع بلاقان <sup>۱</sup> و به اراضی قریه ارتق و به جبل کلمبر <sup>۲</sup> ، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.	[۲۰۶] تمامت ... لالیان هم از ناحیه <sup>۵</sup> [مراغه] با تمامت باغ که این ضعیف واقف در اراضی [آن] انشاء کرده است با چشمه نوجت آن استخراج کرده و بامجر [۱] ی آبی کی مرسوم آن است از رودخانه دوزجرود و سایر توابع و لواحق آن.	... <sup>۹</sup> حدودش متصل به اراضی جانتور <sup>۱۰</sup> و به اراضی شیخ رجب و به اراضی باورکاه <sup>(۴)</sup> سفلی و به اراضی قریه چباق <sup>۱۱</sup> سفلی با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.
۱۵	[۲۰۴] تمامت چهاردانگک مشاع از قریه کوزه کنان از ناحیه ارونق و از توابع تبریز، حدود آن متصل است به اراضی مزرعه میشنه <sup>۳</sup> و به اراضی مزرعه هفته چشمه <sup>۴</sup> و به [راضی] قریه دادیان <sup>۳</sup> و به اراضی قریه کوسنگ و کافر ملک و به سور باغ غیاث آباد مشهور به خامنه، با جمیع توابع از قنوات و باغات و اراضی و طواحن و انهار و درزجات و دیه کده.	[۲۰۷] تمامت ... <sup>۶</sup> نلک تام شایع از قریه لیوار از دیه های ناحیه بلده مرند، حدودش متصل است به تخوم قریه چاوش مشهور به اقدام <sup>۷</sup> و به نهر قریه مذکور از ذلیدالکبیر <sup>۸</sup> برگرفته اند و به اراضی قریه هرزند جدید و به شارع که مابین قریه لیوار و مزرعه خرم شاه واقع است و به اراضی زنوز و به موضع که مشهور است به تل لشکرگاه، با جمیع قنوات و	[۲۰۹] تمامت قریه زرنق <sup>۱۲</sup> از ناحیه جان براغوش از نواحی بلده سرراه، حدودش متصل است به اراضی قریه مهربان و به اراضی قریه جمال آباد و به اراضی قریه باروج و به اراضی قریه کلوانق علیا و به اراضی قریه کرماج قران و به اراضی قریه کوچ، بحق النصف با قنوات و انهار با جمیع توابع و لواحق و... <sup>۹</sup>
۱۵	[۲۰۵] تمامت قریه شیراز از دیه های ناحیه دوزجرود <sup>۴</sup> ، از توابع مراغه و این	[۲۱۰] تمامت قریه شانجان <sup>۱۳</sup> از دیه های ناحیه ارونق، حدود آن متصل است به اراضی قریه شبستر و به اراضی	

۱- اصل، بلاقان (ا.ا.) ۲- در شماره ۳۳ و ۹۴ کلومبر (ا.ا.) ۳- اکنون به ترتیب: مشنق، هفت چشمه و داریان (دریان) نویسنده. (ع.ک.) ۴- اکنون دیزجرود نویسنده (ع.ک.) ۵- یکی دو کلمه را پاک کرده اند (ا.ا.) ۶- اینجا نسخه افتادگی دارد. (ا.ا.) ۷- در شماره ۱۴۰ اقدام (ا.ا.) ۸- اصل، ذلیدالکبیر (ا.ا.) ۹- یک سطر را محو کرده اند (ا.ا.) ۱۰- اصل، جان فور (ا.ا.) ۱۱- شاید چناق مذکور در شماره ۱۹۹ (ا.ا.) ۱۲- اصل، بدون نقطه (ا.ا.) ۱۳- اصل، شانجان (ا.ا.)

[۲۸۰]

[متن وقفیه]

است به باغ مسل و به زمین خانقاه مرزوق از دو طرف و به موضع لوی (۹) شبستر.	قریه قرا کرتای <sup>۲</sup> من اعمال بلده خوی از کوره اذربایجان با جمیع توابع ولواحق، مستغنی [از ذکر حدود.]	قریه بنست و به قلعه جبل میشاوا <sup>۱</sup> و به تلگردن کش، بحق النصف با قنوات و باغات و اراضی و انهار با توابع ولواحق، و این حصه از ورثه حاجی عثمان شبستری به این ضعیف واقف به مبیعت شرعی منتقل شده.	۵
[۲۲۰] تمامت قنات معروف به النجق دوزجرود <sup>۵</sup> من توابع مدینه تبریز، حدودش متصل است بر همین (۹)	[۲۱۵] تمامت قنات هوسکان <sup>۳</sup> بحق بیست سهم و نیم از اصل سی و شش سهم.	[۲۱۱] تمامت باغ که مشهور است به نومو هفصدجوی متصل به راه دیه بنست و باغ فخرالدین احمد و باغ تاج الدین و کوچه نومو بالایین.	۱۰
[۲۲۱] تمامت قنات حسان بحق سی سهم از اصل سی و پنج سهم.	[۲۱۶] تمامت قنات ملک بحق النصف و من خرابه.	[۲۱۲] تمامت قنات که معروف و مشهور است به نوکار، واقع در قریه شبستر، متصل به شارع کوزه کنان، و ابار آن منتهی می شود به وشت و مسلگاه.	۱۵
[۲۲۲] تمامت قنات لوله بحق یازده سهم از اصل سی و شش سهم.	[۲۱۷] تمامت قریه کوکمه از اعمال محدود به کلی کمر و به اراضی بر [ا] غوش و به نهر که آنجا واقع است و به ناوی که فاصل است میان قریه ساکوکمه و این موضع با توابع و لواحق.	[۲۱۳] تمامت حوانیت که مبنی اند بر منظره باب اعلی قدیم، از ابواب مدینه تبریز، دو در بر زمین داخل بلده، سه در بر یسار او.	۲۰
[۲۲۳] تمامت هفصد جوی محدود به جوی باغات که معروف است به سنکستان و باغ محمود و باغ ملک داد و باغ اسمعیل و مجرا [ی] شرب آن از قنات غیاس (۹)، ده جو از اصل نود و شش جو، با توابع ولواحق.	[۲۱۸] تمامت مزرعه دیم و ول <sup>۴</sup> مستغنی از ذکر حدود، از اعمال خوی.	[۲۱۴] تمامت	۲۵
[۲۲۴] تمامت مزرعه معروف به انبند... که	[۲۱۹] تمامت قطعه زمین معروف به مسلمان، مبذر آن ده جریب است، متصل		

۱- اصل: میشاوا (ا. ا.) ۲- اکنون این روستا به «گورتای» معروف است. ف. ج. ا. (ع. ک.)، اصل: کرنای (ا. ا.)  
 ۳- موسکان هم می توان خواند (ا. ا.) ۴- اصل: بدون نقطه (ا. ا.) ۵- اصل: دوزه جرود (ا. ا.)  
 ۶- یکی دو کلمه را محو کرده اند. (ا. ا.)



- حدود آن متصل است به باغ شمسآباد و به طریق تبریز و حریم قنات امیر علاءالدین فلکی و زمین که معروف است به صدر فخرالدین عیسی بن احمد و طریق تملک این زمین بسر (۹) مشروع مسموع بوده است.
- [۲۲۵] تمامت  
یک نیمه مشاع از جمله زمین محدود به ساقی مذکور و به زمین بطله و ساقیه ناوا و زمین [ده خدا] عثمان، حقل معروف به زمین عبدالملک محدود به زمین کی معروف به ساردره و به جوی سفلی از آن سیجان<sup>۲</sup> و زمین وقف بیمارستان قدیم تبریز، مبذر پنج قفیز.
- [۲۲۶] تمامت  
نصف تام شایع مزرعه که مشهور است به بسود (۹) از مزارع دیه کندرود و مهرانرود و مستغنی از ذکر حدود.
- [۲۲۷] تمامت  
.....<sup>۳</sup> از توابع .....<sup>۳</sup> حدودش
- متصل است به اراضی قریه<sup>۳</sup> .....<sup>۳</sup> و به تل که معروف است .....<sup>۳</sup> بره (۹) و اراضی قریه<sup>۳</sup> .....<sup>۳</sup> یا (۹) و به سور که معروف است [م] .....<sup>۳</sup> و به اراضی قریه [که] مشهور به .....<sup>۳</sup> باغ .....<sup>۳</sup> به اراضی .....<sup>۳</sup> و به موضعی .....<sup>۳</sup> [ارا] ضی مزرعه .....<sup>۳</sup> الان و براغوش، باجمیع توابع و لواحق، بافتوات و انهار .....<sup>۳</sup> و تلال و جبال و دیه کده و هر چه بدین حصه منسوب است، تماماً.
- [۲۲۸] تمامت  
ثلث والربعی مشاع از قنات که معروف و مشهور است از قنات کمال واقعه در قریه و ایقان از قراء ناحیت اروفق که فوهه آن در قریه و ایقان مذکور جاری می شود و آبار آن به اراضی دیوه سنگ منتهی می شود.
- [۲۲۹] تمامت  
قنات معروف به قنات کوتاه، واقعه در قریه و ایقان در موضعی کی معروف است به کوچه سوخار و فوهه آن در همین کوچه جاری می شود و آبار آن به اراضی دیوه
- سنگ منتهی می شود.<sup>۴</sup>
- [۲۳۰] تمامت  
.....<sup>۳</sup> و حمامات و دیه کده با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات و هر چه که برین حصه منسوب است، تماماً.
- [۲۳۱] تمامت  
مزرعه که بر کنار نهر فضل الهی انشا و احداث کرده، در بیابان مذکور که جمله معروف اند بدین نسبت با جمیع توابع و لواحق آن.
- [۲۳۲] تمامت  
انهارهای سلاوی (۹) از نهرهای اعمال مدینه السلام بغداد که مأخوذ است از فرات عظمی و نهر بالا و نهر عیسی و نهر ملک و نهر جدید و نهر السلم مشهورند بدان (۹) ...<sup>۱</sup>
- [۲۳۳] تمامت  
قریه برازین<sup>۵</sup> از قراء ناحیت خانرود<sup>۶</sup> مذکور از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل به اراضی قریه هرس و به قلعه جبل سلاق<sup>۷</sup> و به تلی کی معروف است به زرده بوته<sup>۸</sup>

۱- اصل، خوی، تصحیح قیاسی است (ا.ا). ۲- اصل، سخنان (ا.ا). ۳- در مورد اول يك سطر و پس از آن مواردی است که به تفاوت دوسه کلمه را محو کرده اند یا سائیده شده است. (ا.ا). ۴- اینجانسخه افتادگی دارد. (ا.ا). ۵- اصل، رامن (ا.ا). ۶- اصل، خانرود (ا.ا). ۷- سیلاق (ع. ک.) به شماره ۲۵ مراجعه شود. (ا.ا). ۸- اصل، زرده بوته (ا.ا).

<p>ناحیه ربوستان، حدودش متصل به اراضی قریه جنناق علیا و سفلی و به اراضی قریه نوجه دیه و به تل معروف به دوشان تپه سی و به اراضی معروف و مشهور به جبلو و به اراضی قریه قاسم آباد، با جمیع توابع و لواحق.</p>	<p>[۲۳۷] تمامت مزرعه شهابدین من توابع زنوز، حدودش متصل به تلال عطاران و به سفن بولاقی و به طریق زوارود<sup>۵</sup> و به طریق بلده مرند با توابع و لواحق.</p>	<p>و به اراضی مزرعه بزوان از مزارع قریه هرس با جمیع توابع و لواحق.</p>	
<p>[۲۴۲] تمامت</p>	<p>[۲۳۸] تمامت .....<sup>۶</sup></p>	<p>[۲۳۴] تمامت مزرعه که مشهور و معروف است به مزرعه شمشاد از مزارع ناحیه خانم رود از بلاد اذربایجان، حدودش متصل به اراضی قریه هرس و به اراضی قریه قزلجه و به اراضی قریه باروج و به تلی که مشهور است به سرخه کمر، با توابع و لواحق.</p>	<p>۵ ۱۰</p>
<p>مزرعه باورکاه<sup>۹</sup> سفلی از مزارع ناحیه ربوستان، من توابع مدینه تبریز، محدود به اراضی جنناق علیا و به اراضی مزرعه نوجه دیه و به قلعه جبل ایلاق<sup>۱۰</sup> به موضع مزار ابوهریره و به اراضی مزرعه و شیر با جمیع توابع و لواحق.</p>	<p>[۲۳۹] تمامت مزرعه خرما لوازم مزارع ناحیه ربوستان<sup>۲</sup> از توابع مدینه تبریز و این مزرعه مشهور و معروف است به این اسم مستغنی از ذکر حدود.</p>	<p>[۲۳۵] تمامت چهارده دکان و خان خراب متصل.....<sup>۱</sup></p>	<p>۱۵</p>
<p>[۲۴۳] تمامت</p>	<p>[۲۴۰] تمامت ...<sup>۸</sup> کوچه ارمنیان واقع در محله ششگیلان از محلات مدینه تبریز و این کوچه معروف و مشهور است به این اسم، مستغنی از ذکر حدود.</p>	<p>[۲۳۶] تمامت حمام در قریه بلهجان<sup>۲</sup> سفلی از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به دکان قدیم و به نهر مهران رود و به طاحونه و به شارع معروف به انشاء زکی.....<sup>۱</sup> .. عبدالقادر...<sup>۴</sup> فی...<sup>۳</sup> ین به</p>	<p>۲۰</p>
<p>و این قریه معروف و مشهور است بدین نام و مستغنی از ذکر حدود، با جمله حدود و مرافق و توابع و لواحق آن، بالتمام.</p>	<p>[۲۴۱] تمامت قریه باورکاه<sup>۹</sup> علیا از دیه‌ها [ی]</p>	<p>این ضعیف واقف به مبیعت شرعی انتقال یافته.</p>	<p>۲۵</p>

۱- حداقل هفت سطر را در اینجا پاک کرده‌اند. (ا.ا.) ۲- اصل، بلهجان (ا.ا.)  
 ۳- یکی دو کلمه را حذف کرده‌اند. (ا.ا.) ۴- ظاهراً کرمانی (ا.ا.) ۵- در شماره ۱۳۷ «زیرارود» (ا.ا.)  
 ۶- تمام مطالب را که چهار پنج سطر بوده است، حذف کرده‌اند. (ا.ا.) ۷- ربوستان که مکرر در صفحات قبل هم آمده است ترکیب آذری دارد. حرف «را» و کلمات آذری، در فارسی دری مبدل به «د» شده است. مانند «سوره = سبدک، نحر = نخود، و...». این اسم ظاهراً بعدها، صورت «دبوستان» و سپس مقلوب شده و به شکل «دبوستان» درآمده است (ع.ک.)  
 ۸- یک کلمه ناخواناست، شاید، نصف (ا.ا.) ۹- اصل بی نقطه، به شماره ۲۰۸ مراجعه شود. (ا.ا.)  
 ۱۰- اصل، ایلاق<sup>۱۰</sup>، به شماره ۱۷۵ مراجعه شود. (ا.ا.) ۱۱- یک سطر را حذف کرده‌اند (ا.ا.)

[۲۸۳]

[صورت موقوفات تبریز، سرراه، مرند، زنوز]

۵

[۲۴۴] تمامت	خندان.
نصف نام شایع از زمینها [ئی]	
که مبنی بر آن بیست جریب است به	[۲۴۵] تمامت
جریبان تبریز از زمینها [ی] قریه	چهار دانگ مشاع از مزرعه
زرقان <sup>۱</sup> ناحیه رودقات و این زمینها	مشهور به اربان از مزارع بلده
کی متصل اند به یکدیگر متصل اند	مرند، حدودش متصل به اراضی
به ذلبید کبیر و به ساقی برزه جو	هرزند عتیق و به اراضی مزرعه
و به زمینها [ی] وقف حاجی قازان	قراگر و به شارع نخجوان و به قلعه
و به زمینها [ی] معروف به علی	جبل دره دزد، باتواب و لواحق.

### توضیحاتی درباره اسامی آبادیهای آذربایجان

از عبدالعلی کارنگ

ص ۲۶۰ ستون ۱ س ۱۹: «نشب البحر» به معنی آب وزمین و عقاری است که در کنار دریا واقع باشد و روستای «شندآباد» یا بقول آذربایجانیها «شندوار» در ساحل «دریای شاهی» واقع شده است.

در سطر ۱۸ همین صفحه: مزرعه «انبد» هم اکنون بدین نام باقی است.

ص ۲۶۱ پاورقی ۱۰: اسم روستای «نوجه دبه» را اکنون هم در قبالهها «نوجه دبه» می نویسند و در تلفظ «نوودیه» یعنی «ده نو» می گویند. دبهی است معروف، بزرگ و حاصلخیز در ارونق. هشت «نوجه دبه» دیگر هم در آذربایجان داریم.

ص ۲۶۲ ستون ۱ س ۶: نهر «ذلبیدالکبیر» نهر بزرگی است و در اغلب فصول سال آب زلالی در آن جریان دارد. اکنون بنا به قاعده کلی تبدیل «د» فارسی به «ر» در آذری (البته در موارد بخصوص) رود «ذلبیر» نامیده می شود.

ص ۲۶۹ ستون ۲ س ۱۰: «کوز» کلمه آذری و به معنی آتش برافروخته است. این لغت هنوز متداول است. کلمه گوز gōz (به زبان آذری) به معنی چشم و دهانه چشمه است.

ص ۲۷۳ ستون ۳ س ۴: اکنون هم در روستاهای آذربایجان محل دوشیدن گوسفندها را «بره» گویند.

ص ۲۷۶ ستون ۱ س ۲۴: حالا هم روستای «سرسکند» و همچنین «سرسکند رود» وجود دارد. علاوه

بر آن چهار روستای «سرسکند» دیگر هم داریم.

ص ۲۷۷ ستون ۱ س ۲۱: رواسهل (؟) شاید همان «رواسان» کنونی باشد.

ص ۲۸۰ ستون ۲ س ۲۳: «دیم وول» به آذری یعنی «گلرخ».

۱- اصل، زرقان (ا.ا).

## توضیحات و اصلاحات

ص ۲ س ۸: و چون بدین وجه...

ص ۲ س ۳: از کتاب لطایف مراد لطائف الحقائق است که مجموعه‌ای است از رسائل خواجه رشیدالدین فضل‌الله. این کتاب به کوشش غلامرضا ظاهر تصحیح شده است. جلد اول آن در سلسله انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران انتشار یافته (تهران، ۲۵۳۵). در صفحه ۱۹ وقفیه نیز از آن یاد کرده است.

ص ۷ ص ۲: ...<sup>۲</sup> (عدد دو افتاده است)

ص ۷ س ۶: ظاهراً از «این ولایت» مراد تبریز است.

ص ۷ س ۱۴: بند و گشای = بند و گشاد. تبدیل دال به «ی» در بسیاری از لهجه‌ها هم هست مانند یزدی (پاده = پایه، همساده = همسایه). بالعکس آن نیز آمده است مانند ماده که در یزدی «مایه» گفته می‌شود. در قطعه‌ای از سید علی که در انتهای نسخه تفسیری مورخ به سال ۶۶۴ کتابت شده است «بامداد» با تبدیل به ی (= بامدادی) در قافیه شعر آمده است:

هیچ چیزی بجای صحت نیست ...	نعمتی مساورای صحت نیست
خوشتر از بامدادی صحت نیست... الخ	شب عیش ارخوش است با محبوب

نگاه کنید به یادداشت من درباره این قطعه (مجله یغما سال ۲۶، صفحات ۷۳۴-۷۳۵).

ص ۸ س ۲۴ و ص ۲۴۸ س ۴: این بیت در ظفرنامه شامی جلد اول صفحه ۱۲ هم آمده است.

ص ۴۸ فقره ۳۷: نام جمال الدوله ارکون بن منصور نصرانی که درین فقره و فقرات متعدد دیگر آمده است در تاریخ شاهی قراخانیان (تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی) یکبار دیده می‌شود (ص ۲۸۴). از آن جا نیز برمی‌آید که این شخص از منتقدین و ملاکین و متعینین بوده است.

ص ۴۹ ستون ۴ س ۲۲: احمد بن [محمود] فهرجی (طبق فقره ۳۲۳).

ص ۵۰ فقره ۵۶: در فقره ۴۸۶ «محلّه بست خوارانی» آمده است.

ص ۵۱ فقره ۶۴: در فقره ۴۸۷ «منشبان» آمده است.

ص ۵۲ فقره ۷۰: ظاهراً اسعد بن علی بن محمد درست است (طبق فقرات ۴۹۹ و ۵۰۰).

- ص ۵۸ فقره ۱۳۰: سراج‌الدین قیماز رومی درست است (طبق فقره ۲۸۰).
- ص ۵۸ فقره ۱۳۲: در فقره ۵۶۴ «قراوطاقی» آمده است.
- ص ۵۹ فقره ۱۳۶: باغ کافور عتیق [و] عمر اسفراینی، درست می‌نماید.
- ص ۵۹ فقره ۱۳۶: شاید باغ بنجیر درست باشد.
- ص ۶۰ فقره ۱۴۸: به «مشکویان» اصلاح شود.
- ص ۶۰ حاشیه: ۴- اصل: بیضاوی.
- ص ۶۴ فقره ۱۹۳: شاید «زواره» درست باشد.
- ص ۶۵ فقره ۲۰۷: در فقره ۵۳ «زادانخواری» آمده است.
- ص ۶۶ فقره ۲۱۱: «بدوکی» شاید «بدوک» مذکور در فقرات ۷۶ و ۷۸ یا «بدول» فقره ۳۵۶ باشد.
- ص ۶۷ فقره ۲۲۱: شاید پشت باغ رز (طبق فقره ۲۱۷) درست باشد.
- ص ۶۷ فقره ۲۲۲: عبدالرشید بن فضل [الله] (طبق فقره ۱۲۴) درست است.
- ص ۶۹ فقره ۲۳۰: اسفست یا اسپست گیاهی است که بدان یونجه گفته می‌شود.
- ص ۶۹ فقره ۲۴۱: امروزه بالعکس شده است. یعنی میباید از قرای اردکان است.
- ص ۷۱ فقره ۲۵۸: شاید باغ اسپست؟
- ص ۷۲ فقره ۲۷۲: محله ریه (طبق فقرات ۵۷ و ۱۳۵) درست است.
- ص ۷۳ فقره ۲۸۴: حسین بولی (طبق فقره ۲۸۴) درست است.
- ص ۷۴ فقره ۲۹۲: مر یا باد را که قریه‌ای متصل به یزد بوده است «محله» دانسته است.
- ص ۷۶ فقره ۳۱۲: کهنویه (که در حاشیه «کهدویه» دانسته شد) را در محل «کهنو» و «کهنویه» نیز می‌نامند.
- ص ۷۸ فقره ۳۳۸: «ارینغان» (۴) در فقره ۵۲۳ «اریقان» آمده است.
- ص ۷۹ فقره ۳۴۷: «صاحبی بهائی» اشاره است به شمس‌الدین صاحب‌دیوان که در یزد دارای تأسیسات و املاکی بوده است. به تواریخ یزد مراجعه شود.
- ص ۸۰ فقره ۳۵۶: در فقره ۷۶ و ۷۸ «بدوک» ضبط شده است.
- ص ۸۱ فقره ۳۶۵: شاید «وری» باشد که از فنوات تفت بوده است.
- ص ۸۳ فقره ۳۸۱: در فقره ۴۵۹ ظهیری منصوره آمده است.
- ص ۸۴ فقره ۳۸۸: نر کاری، ظاهر «بن کاری» است،... و بدرالدین بکج (طبق فقره ۵۵۳) درست می‌نماید.
- ص ۸۴ فقره ۳۹۱: مهر بجرد غلط و «مهر جرد» درست است.
- ص ۸۷ فقره ۴۱۹: بجای ابی‌المحسن در فقرات ۳۸۸ و ۳۲۵ و ۳۲۶ ابی‌الحسن آمده است.
- ص ۸۸ فقره ۴۲۱: رسکل (۴) باید همان «زنگل» مذکور در فقره ۱۴۳ باشد.

- ص ۸۸ فقره ۴۲۵: سوبجان (؟) باید همان سورنجان باشد که ذکر قنات آن مکرر آمده است.
- ص ۹۰ فقره ۴۵۸: در فقراتی چند بجای «طویل»، «بلند» آمده است. به فهرست اعلام اشخاص مربوط به یزد مراجعه شود.
- ص ۹۰ فقره ۴۵۹: در فقره ۳۸۱ «باغ ظهیری» آمده است.
- ص ۹۱ فقره ۴۶۷: «احمد بن» زیادست. نیز به فقره ۳۲۳ مراجعه شود.
- ص ۹۲ فقره ۴۷۳: در فقره ۳۴۲ «قوطا» آمده است.
- ص ۹۳ فقره ۴۸۳: در فقره ۵۹ «پاشکران» آمده است.
- ص ۹۴ فقره ۴۹۰: جمال الدین غلط و جمال الدوله صحیح است.
- ص ۹۵ فقره ۴۹۸: در فقره ۲۴۳ حسین بن محمد بن حسین الزعیم آمده است.
- ص ۹۵ فقره ۵۰۱: مدرسه رکنیه‌ای که در یزد شهرت داشته است مدرسه‌ای است که سید رکن الدین حسینی بانی (مسجد جامع و وقت و ساعت) ساخته است و کتابچه موقوفات او به نام «جامع الخیرات» باقی است. سید رکن الدین در سال ۷۳۲ درگذشته است. تطبیق این مدرسه رکنیه با آن آسان نیست.
- ص ۹۸ فقره ۵۲۳: در فقره ۳۳۸ «اربیغان» آمده است.
- ص ۹۸ فقره ۵۲۳: «شاده» شاید «ماشاده» بوده است. «ماشاده» در اعلام آمده است.
- ص ۹۸ فقره ۵۲۳: نام پدر خطیرالدین محمد در فقره ۵۲۵ «ظهیرالدین» آمده است.
- ص ۹۸ حاشیه ۱: شاید همان «فرخی» باشد که مکرر دیده می‌شود، به فهرست اعلام جغرافیائی یزد مراجعه شود.
- ص ۹۹ فقره ۵۳۳: شاید همان «ملکتاباد» مندرج در فقرات ۱۶۰ و ۲۱۵ باشد.
- ص ۱۰۰ فقره ۵۳۶: شاید عقیف [الدین] درست باشد.
- ص ۱۰۰ فقره ۵۴۴: حسین بن محمدکاری درست به نظر می‌آید (به استنباط از فقرات ۵۴۸ و ۵۵۰).
- ص ۱۰۱ حاشیه ۲: «رمشاد» مندرج در فقره ۳۲۹.
- ص ۱۰۱ حاشیه ۵: شاید «بلوک» باشد که در فقره ۵۲۹ آمده است.
- ص ۱۰۱ فقره ۵۴۷: بدرالدین [بکج] بن ازبک (طبق فقره ۵۵۳) درست است.
- ص ۱۰۲ فقره ۵۵۲: شاید بکجی باشد نسبت به نام بکج بن ازبک مذکور در فقره ۵۵۳.
- ص ۱۰۳ فقره ۵۶۴: در فقره ۱۳۲ «قراوطاقی» آمده است.
- ص ۱۰۴ فقره ۴: «دبله» زائد به نظر می‌آید. به فقرات ۳۱ و ۶۷ مراجعه شود.
- ص ۱۰۴ فقره ۵: در شماره ۷۰ «مکیلان خید» آمده است.
- ص ۱۰۶ فقره ۱۶: «بلهجانی» درست است.
- ص ۱۰۶ فقره ۱۹: در فقره ۸۴ «دوماره» آمده است.



- ص ۱۰۸ فقره ۴۵: ظاهراً «نغله» (مذکور در فقرات ۳۱ و ۴۱) درست است.
- ص ۱۱۲ فقره ۸۱: «کاروانه» درست است.
- ص ۱۱۵ س ۲۲ ستون ۳: «ازنق» درست است.
- ص ۱۲۵ س ۳: حوایج و فواکه...
- ص ۱۳۰ س ۲۶ و ص ۱۳۱ س ۱۵ ستون ۴: «مناول» درست و «مبادل» غلط است.
- ص ۱۵۳ حاشیه ۱: کذا دراصل به صفحه ۲۱۰ مراجعه شود. نام آبادی دیناباد (؟) در صفحه ۲۱۰ «دیناباد» آمده است. معلوم نشد که درست کدام است.
- ص ۲۰۹ سطر آخر ستون اول و ص ۲۱۰ سطر ۲ ستون چهارم: ابوبکر و ایقانی درست است (به فهرست اعلام آذربایجان مراجعه شود).
- ص ۲۱۴ س ۲۰ ستون ۴: در صفحات ۲۰۶ و ۲۱۱ بهلوان سعید آمده است.
- ص ۲۵۵ فقره ۱۴: ظاهراً «زراعۀ عثمان» صحیح است.
- ص ۲۵۶ فقره ۱۸: در فقره ۵۲ «منیق» آمده است.
- ص ۲۵۶ فقره ۲۱: «اشدلق» همان «اشتلق» است.
- ص ۲۵۷ فقره ۲۵: در فقره ۵۶ «گوروان» ضبط شده است.
- ص ۲۵۷ حاشیه ۲: فقره ۲۳۳ (ص ۲۸۱) دیده شود.
- ص ۲۵۸ فقره ۴۰: مسلا (؟) شاید «مسل» مذکور در فقره ۲۱۹ باشد.
- ص ۲۶۱ فقره ۵۶: در فقره ۲۵ (ص ۲۵۷) «کوروان» ضبط شده است.
- ص ۲۶۲ فقره ۵۶: آق بلاق (؟)
- ص ۲۶۳ فقره ۷۵: شاید «هرس» باشد که در چندین فقره آمده است. به فهرست اعلام جغرافیائی آذربایجان مراجعه شود.
- ص ۲۶۳ فقره ۷۶: شاید «شینه‌خید» باشد.
- ص ۲۶۴ فقره ۸۲: «استیارد» درست است.
- ص ۲۶۶ فقره ۹۴: شاید «کولق» باشد.
- ص ۲۶۶ فقره ۹۵: در فقره ۲۰۴ «کافرملک» آمده است.
- ص ۲۶۹: شماره‌های ارجاع به حاشیه‌ها از شماره ۴ بیعداشتباه شده است و باید از ۴ به ۵ بیعده عوض شود. همچنین شماره‌های حاشیه نیز از ۶ بیعده باید به ۷ بیعده عوض شود.
- ص ۲۶۹ فقره ۱۲۳: فیروزآباد درست است (طبق فقره ۱۷۶).
- ص ۲۶۹ فقره ۱۲۳: رقاس آباد (؟) در فقره ۳ رفاش آباد ضبط شده است.
- ص ۲۷۰ فقره ۱۳۴: ظاهراً مجدالدین زکی سلیمان (سلیمان) درست است.

- ص ۲۷۰ فقره ۱۳۳: بعد از حاج علامت سؤال (؟) مناسبتی ندارد.
- ص ۲۷۳ فقره ۱۵۱: قلمبیک شاید قتلغ بیک باشد.
- ص ۲۷۴ فقره ۱۶۵: در فقره ۲۳۷ «سغن» ضبط شده است.
- ص ۲۷۴ فقره ۱۶۷: «گروه» شاید صورتی ولهجه‌ای است از «گریوه».
- ص ۲۷۶ فقره ۱۷۷: «یکش» ممکن است همان «نیکس» «یکس» مذکور در فقرات متعدد باشد. به فهرست اعلام جغرافیائی آذربایجان مراجعه شود.
- ص ۲۷۷ فقره ۱۸۷: «ران» (؟) ممکن است همان «رانق» فقره ۸۱ باشد.
- ص ۲۷۷ فقره ۱۹۲: [زمین] معروف به ...
- ص ۲۷۹ فقره ۲۰۳: «بلاقاق» درست است.
- ص ۲۸۰ فقره ۲۲۲: ظاهراً «لونه» (طبق فقرات ۳۸ و ۱۶۱) درست است.

## مطالب الحاقی در وقفیه به خطوط جدید

[چون این دو صفحه بعد از چاپ فهرستها به چاپ رسید، اعلام مذکور درین دو صفحه در فهرست اعلام نیامده است]

بطوری که در صفحات ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ چاپ عکسی دیده می شود مقداری مطلب درباره رقبات آذربایجان به خط جدید (و بد خط و مغلوط) الحاق شده است. چون آن مطالب مربوط به مطالب مندرج در آن صفحات نبود در چاپ حروفی آن مواضع نقل و ضبط نشد. اینک - برای آنکه آن نوشته ها هم بجهتی مفید خواهد بود - درینجا به چاپ می رسد.

\*\*\*

ص ۵۳ عکسی ( سطر ۱۲ ستون اول صفحه حروفی):

که بر مصالح مسجد صیفی صرف<sup>۱</sup> نمایند و شروط و وظایف این عمال: خادم دو نفر... قریه هرزند جدید منقر [۱] ای بلده مرند حدودش... به اراض قریه... و به اراضی مرج کهن... و به اراض تله... معروف و مشهور... اراضی قریه... و به نهر... غله دوهزار سیصدمن، نقد سیصد پنجاه دینار.

همان صفحه: (ستون دوم سطر یازدهم صفحه ۳۸ حروفی):

از مؤذن<sup>۲</sup> و خطیب و پیشنماز مسجد صیفی که مداومت... کند و وظیفه ایشان از املاک... مزرع دولت آباد سه جریب، سفیده سنگان دوازده جریب... کفاله (۴) پنج جریب، مزرع قاضی علی چهار جریب، مزرع کوسد حق (۴) پازده جریب.

همان صفحه: در اول ستون چهارم سه خط آمده است که خوانده نمی شود.

همان صفحه: (ستون چهارم سطر شانزدهم ص ۳۸ حروفی):

قریه کلوانق منقر [۱] ای مهرا نرود حدودش به اراضی کرم چاوان و... و... بالتمام، غله دوهزار من، نقد هفتصد دینار.

ص ۵۴ (ستون اول سطر ۱۳ صفحه ۳۹ چاپی):

۱- اصل، سرف

۲- اصل، موطن

وظایف ایشان از املاک بلده خوی... باشد پنج نفر، نان گندم پنج من، نقد سه دینار، در سال... یک هزار هشتصد من، نقد یک هزار هشتاد دینار.

ص ۵۴ (ستون دوم سطر آخر صفحه ۳۸ حروفی):

وظایف ایشان از محصول باغ فتح [آ] باد مهران رود... نام گندم در روز شش من، نقد چهار دینار، نقد در سال یک هزار چهارصد [چهل] دینار، نان دوهزار و صد شصت من.

ص ۵۴ (ستون دوم سطر ۱۱ صفحه ۳۹ حروفی):

قریه میشاو مرند حدودش متصل است به اراضی مزرع مرار (؟) و به اراضی قریه مارکوی و به اراضی قریه فرزند (؟)... و به اراضی مزرع کهن فرزند (؟) بالتمام، غله چهارصد من، نقد صد دینار.

ص ۵۴ (ستون سوم سطر آخر صفحه ۳۸ حروفی):

مدرسان هفت عدد که وظایف ایشان از قریه... مهران رود نواحی... نان گندم هفت من، نقد یک دینار که در سال غله دوهزار و پانصد و بیست من، نقد سیصد شصت دینار.

ص ۵۴ (ستون سوم سطر ۱۲ صفحه ۳۸ حروفی):

از نصف محصول عراق داده می شود، هر سال غله دوهزار جریب، نقد سه هزار پانصد دینار.

ص ۵۴ (ستون چهارم سطر آخر صفحه ۳۸ حروفی):

که سه عدد باشند وظایف ایشان از قریه... نواحی بلده مرند و... نان گندم در روز سه من، نقد نیم دینار، در سال نان یک هزار هشتاد من، نقد یکصد هشتاد دینار.

ص ۵۵ (ستون دوم سطر ۲۱ صفحه ۳۹ حروفی):

و وظایف ایشان از کل واصل موقوفات داده شود. دیگر ماباقی را هم به دو نیمه کنند نقد به نقد، جنس به جنس، یک نیمه از این دو نیمه حق اولاد نه گانه...

## فهرست اعلام اشخاص مربوط به یزد

شماره‌ها ارجاع به شماره رقبات املاک یزدست که در صفحات ۴۵ تا ۱۰۳ قرار دارد.

ابوبکر بن محمد بن اسعد بنا ۱۱۵، ۳۹۴  
 ابوبکر بن محمد بن یوسف ۲۵۴  
 ابوبکر بن محمد میبدی ۳۷۸  
 ابوبکر محمد بن محمود بقال ۱۹۲  
 ابوجعفر بن زعیم ۲۲۲  
 ابوجعفر بن علوک ۴۵۸  
 ابوجعفر بن علی کلوک ۲۶۳  
 ابوجعفر بن محمد ۷۷  
 ابوسعید ۵۵۶  
 ابوطالب بن حاج محمود ۳۹۱  
 ابوطاهر بن محمد ۲۲۴  
 ابوالقاسم بن زکری (؟) ۲۸۱ (شاید: زکریا)  
 ابوالقاسم بن محمد بن ابی‌القاسم رشین ۱۷۹، ۱۸۰  
 ابوالقاسم زرین (؟) ۲۰۷  
 ابوالمحاسن بن وجیه ۵۳۶  
 الابهری، سدیدالدین حواجه (؟) ۵۲۹  
 ابی‌الحسن بن محمد بن حسین الطبری (؟) ۹۵  
 ابی‌طالب بن عربشاه حسینی ۵۲۸  
 ابی‌المشایر = نصره‌الدین  
 اتابکی ۴۱۵  
 اتابکی، بهاء‌الدین عثمان ۵۹  
 احمد (شیخ) ۳۶۷  
 احمد داماد ۲۲۸  
 احمد زنگله ۲۲۱  
 احمد مندلی ۷۵  
 احمد نائنی ۴۱۹  
 احمد بن ابی‌سعد بن ابراهیم ۲۵۴  
 احمد بن بیویه ۳۶۳  
 احمد بن بکروک (شیخ) ۵۲۸  
 احمد بن حسین بشری ۵۳، ۴۸۰  
 احمد بن حسین بولی ۱۴۴، ۲۸۴  
 احمد بن حسین رمشاد ۱۲۳  
 احمد بن شیرده ۱۸۵  
 احمد بن عثمان ۳۹۴ (شاید همان بعدی)  
 احمد بن عثمان فهمویه ۱۱۵  
 احمد بن علی بدوک ۷۶، ۷۸

## الف

ایاخانی، نورالدین ۵۰۲ (ظ: اتاخانی)  
 اتاخانی (؟)، جمال‌الدین اقسنقر ۳۸۲  
 ایار، محمد بن ابوبکر ۲۰۹  
 ایار، محمد بن رئیس ۶۴  
 ابراهیم (حاجی) ۲۱۸  
 ابراهیم حمامی ۲۱۹  
 ابراهیم بن ابی‌بکر صیدلانی ۵۵۰  
 ابراهیم بن بنجیر ۴۱۸  
 ابراهیم بن علی ۱۹۴  
 ابراهیم بن محمد ۱۹۶  
 ابرقوهی، فضل‌الله (شیخ) ۲۶۰  
 ابوبکر بلندی ۴۰۵ (شاید همان ابوبکر بن احمد بلندی)  
 ابوبکر صیدلانی ۲۷۴، ۲۷۵  
 ابوبکر طراز ۳۵۸  
 ابوبکر عارف ۱۹۶  
 ابوبکر عمرانی ۲۳۱  
 ابوبکر کرمانی (شیخ) ۴۶۵  
 ابوبکر بن احمد ۳۸۳ (شاید بعدی باشد)  
 ابوبکر بن احمد بلندی ۲۴۵، ۳۸۲ (شاید همان ابوبکر بلندی ۴۰۵)  
 ابوبکر احمد بن عثمان ۲۳۳  
 ابوبکر بن احمد بن قاسم ۵۱۱  
 ابوبکر بن اسعد ۲۲۴  
 ابوبکر بن جعفر ۵۰۵، ۵۱۳  
 ابوبکر بن حسین بن شاده ۵۲۳ (شاید: موشاده ۲۶۴)  
 ابوبکر بن حسینوک ۱۲۳، ۱۸۸  
 ابوبکر بن زنگ ۸۱، ۸۷، ۵۱۲  
 ابوبکر بن عبیدوک ۴۸۶  
 ابوبکر بن علی ۳۳۱  
 ابوبکر بن علی نائب ۵۰۱  
 ابوبکر بن علی بن المقدم ۱۲۰  
 ابوبکر بن عمر ۷۰، ۲۱۸، ۵۰۵  
 ابوبکر بن محمد بن ابراهیم ۲۳۷  
 ابوبکر بن محمد بن ابی‌بکر فکوک (؟) ۵۳۶

بافقی = قوام الدین حسن (سید)  
بدرالدین آلتون بوقا بن التونیه ۲۸۴ (شاید: التون ایه)  
بدرالدین کج (؟ بکج) بن ازبک بن ایبک ۵۳۹، ۳۸۸، ۵۵۳، ۵۴۷

بدوک، احمد بن علی ۷۶، ۷۸  
بشری، احمد بن حسین ۵۳، ۴۸۰  
بکج (؟) بن ازبک = بدرالدین  
بلبان شرای (؟) ۵۴۹  
بلوک، احمد بن محمد ۴۰۹  
بلوک، محمد بن احمد ۵۲۹، ۵۴۵  
بلند، ابوبکر بن احمد ۲۴۵، ۴۰۵ (شاید: ابوبکر  
بلندی) (نیز ذیل طویل مراجعه شود)  
بولی، احمد بن حسین ۱۴۴، ۲۸۴  
بهاء الدین ایبک ترکمان ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۴۰  
بهاء الدین ایبک قطبی ۳۴، ۳۷، ۴۴، ۷۰، ۷۶، ۳۵۴، ۳۸۰  
۴۶۲، ۵۲۷، ۵۲۹ (به فرزندش سیف الدین  
محمد نیز نگاه کنید)

بهاء الدین ایبک رویدشتی ۴۰  
بهاء الدین ایبک کرجی ۲۰۸  
بهاء الدین دیلمشاه بن کیخسرو ۴۷۳  
بهاء الدین عثمان اتابکی (امیر) ۵۹  
بهاء الدین عثمان خواجه (ملک) ۱۴۷  
بهاء الدین محمد بن جنید بن راشد ۳۲۸  
بهاء الدین محمد بن زیار ۴۶۹  
بهاء الدین محمد بن سرخاب ۴۶، ۲۸۳، ۴۸۱  
بهاء الدین محمد بن قوام الدین مسعود، ۴۰۷  
بهاء الدین محمد بن محمود بن نجیب ۱۹۷  
بهاء الدین محمد بن مسعود بن محمد ۴۵  
بهاء الدین محمد بن یحیی ۴۲۰  
بهاء الدین محمود ۲۶۱  
بهاء الدین محمود رکن آبادی (صدر) ۳۶، ۳۳۴

## پ

پدکوک، محمد بن احمد ۱۱۵

## ت

تاج الدین امیران ۵۲۳  
تاج الدین حسن بن علی بن احمد دامغانی ۴۹۶  
تاج الدین محمد (صدر) ۳۸۴  
تاج الدین محمد بن جمال الدین یحیی اسفاوند ابن خسرو  
شاه ۵۲۸  
تاج الدین مسعود معزی ۲۰۲  
تازی کوئی، علاء الدین سنجر ۵۲۹  
ترکمان، بهاء الدین ایبک ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۴۰  
ترکی، جمال الدین التون ایه ۵۲۸  
ترکی، جمال الدین قتلغ تمر ۵۴  
ترکی، سیف الدین ایلاق ۳۹۱  
ترکی، شمس الدین ایدکر ۴۹

احمد بن علی بن احمد طحان ۱۰۴  
احمد بن عمر ۳۶۴  
احمد بن عمر (شیخ) ۲۱۶، ۲۱۷  
احمد بن عمر بن احمد ۵۱۰، ۵۱۲  
احمد بن کیا ابراهیم ۶۷  
احمد بن محفوظ ۶۷  
احمد بن محمد بلوک ۴۰۹  
احمد بن محمد بن علی ۳۳۹  
احمد بن محمد بن علی بن عمر خواجه ۱۱۷  
احمد بن محمد بن عمر ماتیل ۴۰۳  
احمد بن محمود فهرجی ۴۸، ۳۲۳، ۴۶۷  
احمد بن محمود بن المقدم ۲۶۲، ۳۳۹، ۳۴۰  
احمد بن موت ۲۰۸  
احمدی، علی ۵۴۵  
ارسلان بن شمس الدین ازبک ۳۵۲، ۵۴۵  
ازبک = شمس الدین  
ازبک دواق ۴۸۳  
ازدمر رکنی ۱۰۵  
اسحاقی، یوسف ۴۷۴  
اسد الدین مبارکشاه بن اسفاوند ابن خسرو شاه ۳۳۴  
اسعد بن ابی بکر بن سرهنگ ۹۵  
اسعد بن محمود بن المقدم ۴۸۶  
اسفرائنی شمس الدین عمر بن ابی بکر ۵۲۸  
اسفرائنی، عمر ۱۳۶  
اسفرائنی، ناصر الدین عمر ۱۰۱ (شاید همان قبلی)  
اسکوده = اشکوده  
اشکدری، محمد بن یوسف (فقیه) ۲۱۶  
اشکوده، منتخب الدین اسعد بن محمد ۳۱۹  
اصفهانلی = حسام الدین حسن آقا  
اغلبرز، غلبرز (؟) ۳۳۴، ۵۴۱  
افتخاری، امام الدین یحیی ۲۶، ۴۱۵  
اکدارسلان بن شمس الدین ازبک ۳۵۲، ۵۵۲  
التون ایه = ترکی  
التون بوقا ۵۶۲ (شاید: بدرالدین آلتون بوقا)  
امام الدین (خواجه) ۴۸۳  
امام الدین یحیی افتخاری ۳۶، ۴۱۵  
امین الدین خاکی ۵۶۰  
امین الدین محمد رصدی ۴۸۷  
اوجی، فخر الدین ابوبکر ۱۹۸  
ایبک قطبی = بهاء الدین ایبک  
ایبک کرجی ۲۰۸  
ایران خسرو بن پهلوان بن اسفسه لار ۵۶۳

## پ

باخرزی، محمد بن ابی بکر ۲۸۰، ۳۲۸، ۵۵۳، ۵۴۶، ۵۶۱

باز برین منوچهر ۱۸۴

بازدار، محمد بن زیار ۵۲۸



ترکی، فخرالدین ۴۶۱  
 ترکی، قیصر بن عبدالله ۵۹  
 ترکی، مغولتای ۴۰۱  
 تفتی، زین الدین علی ۵۰۱  
 تفتی، محمد بن احمد ۴۶۵

ج  
 جلال الدین ابویعلی معن حسینی (مولانا) ۲۸۷  
 جلال الدین حیدر (صدر) ۴۷۱، ۱۹۲  
 جلال الدین طیب حسینی ۳۶۰  
 جلال الدین محمد حسینی (سید) ۵۱۷  
 جلال الدین محمد بن غیاث الدین الحسینی (سید) ۱۱۶  
 جلال الدین محمود بن علی بن صفی الملک (صاحب) ۱۱۴  
 جلال الدین مسعود بن محمد بن ابی عمران (مولانا) ۲۸۴  
 جمال الدوله ارکاوند بن منصور نصرانی ۳۷، ۶۵، ۷۱، ۱۹۹، ۱۹۱، ۱۴۱، ۱۳۱-۱۲۸، ۱۲۵، ۸۳، ۷۶، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۵۸، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۴۱۰، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۲۷، ۵۲۹  
 جمال الدین ابومحمد بن محمد بن ابی طالب حسینی (امیرسید) ۱۴۳، ۳۴۱  
 جمال الدین ابی هاشم بن ابی المعالی العلوی (سید) ۷۳  
 جمال الدین اقسنقر بن ابی بکر بن اقسنقر اتاخانی (امیر) ۸۲، ۱۸۵، ۳۸۲، ۳۸۸، ۴۶۸، ۴۷۰، ۵۱۰، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۴۰، ۵۵۴  
 جمال الدین التون ایه ترکی ۵۲۸  
 جمال الدین عبدالله بن محمود خواری (صدر) ۵۸، ۷۴-۷۲، ۷۶، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۵۸، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۲۱، ۴۸۲، ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۸  
 جمال الدین عبدالمعز ۹۵  
 جمال الدین قتلغ تمر ترکی ۵۴  
 جمال الدین غلبک بن بهاء الدین ایبک قطبی ۱۹۴، ۲۴۴، ۴۹۲، ۵۴۵  
 جمال الدین محمد بن ابی الحسن علوی ۱۸۵  
 جمال الدین محمد بن شمس الدین ابی بکر بن علی سان (؟) ۱۱۰  
 جمال الدین محمد بن قراچه ۴۰۳  
 جمال الدین غلبک قطبی ۴۹۲  
 جمال الدین مسعود بن محمد بن ابی عمران (قاضی) ۲۷۵، ۲۷۳

چ  
 چابک، مصلح ۴۵۸

ح  
 حبش بنت سیف الدین محمد بن آغوش ۴۱۴  
 حبشی، سابق الدین عنبر ۵۲۷

حسام الدین اسفوندا بن خسرو شاه دیلمی ۴۱، ۴۸، ۱۰۱، ۱۳۹، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۸۸  
 حسام الدین حسن اقا اصفهانی ۸۹، ۱۷۹، ۲۲۴، ۲۲۹، ۳۸۱، ۳۹۰، ۵۱۰، ۵۱۲  
 حسام الدین کیقباد ۳۳۶  
 حسامی، حسن بن سرکز (؟) ۱۰۹  
 حسین بن ابی بکر بن حسن مسته (شیخ) ۲۴۵، ۲۲۳  
 حسن بن احمد داماد ۵۱۱  
 حسن بن امیران علوی (سید) ۷۷  
 حسن بن حسین قرانه ۱۹۴  
 حسن بن سرکز (؟) حسامی ۱۰۹  
 حسن بن شیردبه ۱۷۹  
 حسن بن علی عبدی ۴۱۰  
 حسن بن عمر ۴۸۴  
 حسن بن عمر بن احمد ۳۹۷  
 حسن بن محمد ۲۶۸  
 حسن بن محمد خوری ۵۰  
 حسن بن محمد قصاب ۴۷۵، ۵۵۳  
 حسن بن مسته (شیخ) ۲۷۸  
 حسن سنقری ۲۸۰  
 حسین بن ابی بکر دوپر ۱۸۴  
 حسین بن احمد داماد (یا: احمد بن داماد) ۲۳۲، ۳۶۹، ۳۷۱  
 حسین بن حسن مسته ۴۱۲  
 حسین بن رمشاد ۱۹۳  
 حسین بن علی بن نجیب ۲۵۵  
 حسین بن علی سقطان ۲۸۳  
 حسین بن محمدکاری ۱۲۸، ۲۷۸، ۵۴۰  
 حسین بن محمد بن حسین (زعیم) ۲۴۳، ۳۲۵، ۴۹۸  
 حسینی، ابی طالب بن عربشاه ۵۲۸  
 حسینی، جلال الدین ابویعلی معن ۲۸۷  
 حسینی، جلال الدین طیب ۳۶۰  
 حسینی، جلال الدین محمد (سید) ۱۱۶، ۵۱۷  
 حسینی، جمال الدین ابومحمد بن محمد بن ابی طالب (امیر سید) ۱۴۳، ۳۴۱  
 حسینی، صدر الدین مجتبی بن محمد ۳۴۱  
 حسینی، عزالدین فضل الله (مرتضی) ۱۷۸، ۳۸۱، ۵۳۸  
 حسینی، عزالدین محمد بن علاء الدین علی بن فضل الله حسینی (سید) ۲۷۸  
 حسینی، علاء الدین ابومحمد حسین ۳۱۹  
 حسینی، علاء الدین شرفشاه ۱۸۷، ۲۷۰  
 حسینی، عماد الدین مرتضی  
 حسینی، فخر الدین ابوعبدالله محمد ۲۶۰  
 حسینی، قطب الدین مهدی ۴۲  
 حسینی، قوام الدین محمد بن عبدالله بن نظام (مولانا) ۲۸۶، ۴۶۴، ۵۲۹  
 حسینی، نصره الدین ابی المشایر ۳۴، ۴۶۲

حسام الدین اسفوندا بن خسرو شاه دیلمی ۴۱، ۴۸، ۱۰۱، ۱۳۹، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۸۸  
 حسام الدین حسن اقا اصفهانی ۸۹، ۱۷۹، ۲۲۴، ۲۲۹، ۳۸۱، ۳۹۰، ۵۱۰، ۵۱۲  
 حسام الدین کیقباد ۳۳۶  
 حسامی، حسن بن سرکز (؟) ۱۰۹  
 حسین بن ابی بکر بن حسن مسته (شیخ) ۲۴۵، ۲۲۳  
 حسن بن احمد داماد ۵۱۱  
 حسن بن امیران علوی (سید) ۷۷  
 حسن بن حسین قرانه ۱۹۴  
 حسن بن سرکز (؟) حسامی ۱۰۹  
 حسن بن شیردبه ۱۷۹  
 حسن بن علی عبدی ۴۱۰  
 حسن بن عمر ۴۸۴  
 حسن بن عمر بن احمد ۳۹۷  
 حسن بن محمد ۲۶۸  
 حسن بن محمد خوری ۵۰  
 حسن بن محمد قصاب ۴۷۵، ۵۵۳  
 حسن بن مسته (شیخ) ۲۷۸  
 حسن سنقری ۲۸۰  
 حسین بن ابی بکر دوپر ۱۸۴  
 حسین بن احمد داماد (یا: احمد بن داماد) ۲۳۲، ۳۶۹، ۳۷۱  
 حسین بن حسن مسته ۴۱۲  
 حسین بن رمشاد ۱۹۳  
 حسین بن علی بن نجیب ۲۵۵  
 حسین بن علی سقطان ۲۸۳  
 حسین بن محمدکاری ۱۲۸، ۲۷۸، ۵۴۰  
 حسین بن محمد بن حسین (زعیم) ۲۴۳، ۳۲۵، ۴۹۸  
 حسینی، ابی طالب بن عربشاه ۵۲۸  
 حسینی، جلال الدین ابویعلی معن ۲۸۷  
 حسینی، جلال الدین طیب ۳۶۰  
 حسینی، جلال الدین محمد (سید) ۱۱۶، ۵۱۷  
 حسینی، جمال الدین ابومحمد بن محمد بن ابی طالب (امیر سید) ۱۴۳، ۳۴۱  
 حسینی، صدر الدین مجتبی بن محمد ۳۴۱  
 حسینی، عزالدین فضل الله (مرتضی) ۱۷۸، ۳۸۱، ۵۳۸  
 حسینی، عزالدین محمد بن علاء الدین علی بن فضل الله حسینی (سید) ۲۷۸  
 حسینی، علاء الدین ابومحمد حسین ۳۱۹  
 حسینی، علاء الدین شرفشاه ۱۸۷، ۲۷۰  
 حسینی، عماد الدین مرتضی  
 حسینی، فخر الدین ابوعبدالله محمد ۲۶۰  
 حسینی، قطب الدین مهدی ۴۲  
 حسینی، قوام الدین محمد بن عبدالله بن نظام (مولانا) ۲۸۶، ۴۶۴، ۵۲۹  
 حسینی، نصره الدین ابی المشایر ۳۴، ۴۶۲

رضی‌الدین محمد ۶۲، ۶۳، ۴۷۸  
 رکن‌الدین محمد (ملك السادة) ۲۱۳ (شاید همان  
 رکن‌الدین محمد علوی)  
 رکن‌الدین محمد بن علاء‌الدین علوی (مولانا، مرتضی،  
 سید) ۵۴، ۶۳، ۶۷، ۱۱۸، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۶۱،  
 ۲۶۲، ۳۱۹، ۳۴۰، ۳۹۵، ۵۵۶  
 رکن‌الشرف بنت کرزالدین محمد بن سرخاب ۳۳۴  
 رکنایادی، بهاء‌الدین محمد ۳۶، ۳۳۴  
 رکنی، ازدمر (?) ۱۰۵  
 رکنی، علاکوز (?) ۲۵۳  
 رومی، سراج‌الدین قیماز ۶۰، ۱۳۰، ۲۸۰، ۴۰۸  
 رویدشتی، بهاء‌الدین ایبک ۴۰

## ز

زراره (شاید: زواره)، نظام‌الدین ۱۹۳  
 زکی‌الدین ابوبکر بن ابراهیم بن یوسف صیدلانی ۳۳۰  
 زین‌الدین علی تفتی ۵۰۱  
 زین‌الدین علی بن ابی‌بکر خواری ۷۴  
 زین‌الدین علی بن ابی‌المعالی دامغانی (صدر) ۳۲۸  
 زین‌الدین علی بن محمود طستی ۳۴۳، ۳۴۴، ۵۴۸  
 زین‌الدین علی بن محمود بن محمد بن ابی‌بکر بن اسحق  
 ۴۲۳  
 زین‌الدین علی بن مقدم تموری (?) ۵۱۷

## س

سابق‌الدین عنبر حبشی ۵۲۷  
 سیزواری، شمس‌الدین محمد ۲۸۶  
 سستی بنت خسروشاه بن شهرستان ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱،  
 ۱۳۷، ۲۷۶، ۴۱۱، ۵۴۲، ۵۶۳  
 سدیدالدین بزاز ۶۶  
 سدیدالدین حواجله (?) بن عربشاه الابهری ۵۲۹  
 سراج‌الدین قیماز رومی ۶۰، ۱۳۰، ۲۸۰، ۴۰۸  
 سرخ کلاه، علی بن عثمان ۳۶۱  
 سرخه، محمد بن علی ۵۳۴  
 سعد بن محمد بن نجیب ۵۴، ۵۶، ۲۱۳  
 سعدالدوله مسعود ۸۰  
 سمید بن محمود بزاز ۲۲۵  
 سقطان، حسین بن علی ۲۸۳  
 سلطانی، نورالدین ایاز ۲۷۹، ۵۲۶  
 سنجر ثانی ۵۴، ۳۸۸، ۵۳۶  
 سنقری، حسن ۲۸۰  
 سیسنبر، محمد بن علی ۱۹۶  
 سیف‌الدین ایلاق ترکی ۳۹۱  
 سیف‌الدین محمد بن آغوش ۲۰۳، ۴۱۴  
 سیف‌الدین محمد بن بهاء‌الدین ایبک قطبی ۴۴، ۶۰،  
 ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۲۸، ۳۹۷، ۴۰۴،  
 ۴۰۸، ۴۹۲، ۵۲۹، ۵۴۵، ۵۵۴، ۵۶۰

حسینی، محیی‌الدین محمد بن فخرالدین ۳۴۱  
 حیدر بن ابراهیم بن علی بنجیر ۱۳۹

## خ

خاکی، امین‌الدین ۵۶۰  
 خاکی، کریم‌الدین احمد ۱۴۰، ۱۸۷، ۱۹۴  
 خسروشاه ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۷، ۲۷۶، ۴۱۱،  
 ۵۶۳  
 خسروشاه بن شهرستان ۵۴۲  
 خطیرالدین محمد بن الظهیر (ظهیرالدین، ظهیر-  
 الصائغ) ابی‌المحاسن (صدر) ۱۰۱، ۵۲۳، ۵۲۵  
 خواجه، احمد بن محمد بن علی ۱۱۷  
 خواجه، بهاء‌الدین عثمان (ملك) ۱۴۷  
 خواری = جمال‌الدین عبدالله بن محمود  
 خواری، زین‌الدین علی ۷۴  
 خواری، عبدالله ۴۸۵  
 خواری، فخرالدین محمد ۴۸۸  
 خوری، حسن بن محمد ۵۰  
 خویدکی، محمد بن عثمان ۳۹۴  
 خویدکی، محمد بن علی طویل ۴۵۸  
 خویدکی، محمد بن مؤید ۴۵۸  
 خیارقی، رضی‌الدین اسعد ۷۰، ۴۹۹، ۵۰۰

## د

دادامحمد بن محمود بن مهبیار ۶۸  
 داماد، حسن بن احمد ۵۱۱  
 دامغانی، تاج‌الدین حسن بن علی ۴۹۶  
 دامغانی، زین‌الدین علی (صدر) ۳۲۸  
 دامغانی، شمس‌الدین محمد بن ابی‌المعالی (صدر)  
 ۱۱۲، ۱۱۳  
 دوپر، حسین بن ابی‌بکر ۱۸۴  
 ده‌چشمه ۳۱۹، ۴۲۰  
 دیلمشاه بن کیخسرو ۵۱، ۲۶۸، ۳۳۷، ۴۷۶  
 دیلمی = حسام‌الدین اسفاندا (اسفاندا)

## و

رئیس‌الدین احمد بن مقدم‌الدین غوری ۱۷۸  
 رازی، عزیزالدین اسحق ۲۶۰  
 رشین، ابوالقاسم بن محمد ۱۸۰  
 رصدی، امین‌الدین محمد ۴۸۷  
 رضی (خاندان) ۱۲۷، ۱۸۰، ۱۸۶ (رضی‌الطیب)،  
 ۲۲۶، ۳۲۹، ۳۶۱، ۳۷۸، ۴۷۲ (شرف‌الدین-  
 علی)، ۵۱۷، ۵۲۹، ۵۳۹، نیز به فخرالدین ابو-  
 محمد مراجعه شود

رضی‌الدین اسعد بن علی بن محمد خیارقی ۷۰، ۴۹۹،  
 ۵۰۰

صدرالدین مجتبی بن محمد بن ابی عبدالله حسینی  
(امیرسید) ۴۲

صدرالدین مجتبی بن محمد بن صدرالدین مجتبی بن  
محمد بن عبداللطیف حسینی (سید) ۳۴۱ (شاید)  
همان قبلی باشد)

صدرالدین مظفر بن مختار بن سعد ۴۱۴  
صفی‌الملک (صاحب) ۷۸، ۱۱۴، ۱۲۴، ۳۳۶،  
۳۹۰، ۴۷۵، ۴۹۱، ۵۳۱

صلواتی، نجیب‌الدین محمد ۴۲۳  
صیدلانی، ابراهیم ۵۵۰  
صیدلانی، ابوبکر ۲۷۴ (شاید همان بعدی است)  
صیدلانی، زکی‌الدین ابوبکر بن ابراهیم ۳۳۰

## ض

ضیاءالدین علی بن صفی‌الملک (صاحب) ۳۹۰،  
۴۷۵، ۴۹۱، ۵۳۱

ضیاءالدین محمد بن الرضی ۳۶۱  
ضیاءالدین محمد بن صفی بن سدید (صدر) ۳۶۹  
ضیاءالدین محمد بن علی بن نجیب ۵۳، ۳۲۰  
ضیاءالدین محمد بن محمد بن ابی‌طاهر موشاده  
(صدر) ۲۶۴

ضیاءالدین محمد بن محمد بن اسعد بن الخطیب ۴۲۰

## ط

طیسی، نجم‌الدین ابوبکر بن عمر ۵۱۴  
طراز، ابوبکر ۳۵۸  
طراز، نجم‌الدین محمود ۲۱۷  
طستی، زین‌الدین علی بن منصور ۳۴۳، ۴۷۴،  
۵۴۸، ۵۶۰

طستی، محمد بن منصور ۵۲۹  
طوسی، محمود بن محمد ۱۱۱، ۲۵۶  
طویل، محمد بن علی خویدکی ۴۵۸ (نیز ذیل: بلند)

## ظ

ظہیرالدین ۴۲۲ (ظاہراً ظہیرالدین شاه مذکور در  
بعد)

ظہیرالدین شاه بن محمود ۶۶، ۱۹۸، ۲۱۱،  
۲۱۷، ۲۲۱، ۳۶۹، ۴۱۵، ۴۷۴، ۴۷۸، ۵۰۴،  
۵۴۰، ۵۵۰

ظہیرالدین شاه فریومدی ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۸ (شاید)  
ظہیرالدین شاه بن محمود مذکور در قبل)

ظہیرالدین غوری ۲۶۱  
ظہیرالدین محمود بن محمد بن احمد ۵۲۳  
ظہیرالصائغ = خطیرالدین

## ع

عارف، ابوبکر ۱۹۶  
عارف، محمد ۲۸۵ (شاید محمد بن عمر مذکور در بعد)

## ش

شجاع‌الدین مطهر ۳۹۲  
شرابی، محمود ۵۵۳  
شرف‌الدین حسن‌شاه بن علی بن ابی‌طالب علوی (سید)  
۶۵

شرف‌الدین علی ۳۴، ۲۱۹، ۳۲۷، ۴۶۲  
شرف‌الدین علی بن اسفاندا ۱۸۱  
شرف‌الدین علی بن اشرف علوی (سید) ۳۳۳  
شرف‌الدین علی بن بنگیر (ظ = بنجیر) ۲۷۱  
شرف‌الدین علی بن رضی‌الطیب (صدر کبیر) ۱۸۶،  
۳۲۹، ۴۷۲

شرف‌الدین علی بن ظہیرالدین احمد بن نجیب ۲۰۹  
شرف‌الدین علی بن مرتضی (سید) ۲۱۴

شرف‌الدین مختار بن سعد بن محمد فطه (؟) ۴۰  
شرف‌الدین مختار بن فضل‌الله ۴۸

شرف‌الدین مختار بن کافی ۲۲۴  
شرف‌الدین مظفر ۵۵۷

شرف‌الدین مظفر بن ایللدی (؟) ۸۰  
شرف‌الدین مظفر بن صفی‌الملک ۷۸

شرف‌الدین مظفر بن فخرالدین احمد بن ابی‌المکارم  
۳۲۱

شرف‌الدین مظفر بن المؤید ۲۷۸  
شمس‌الدین (سید) ۱۰۳

شمس‌الدین ازبک بن ابیک ۱۳۰، ۳۵۲، ۵۲۷، ۵۴۵  
شمس‌الدین اغلر ز (؟) ۵۴۱ (غلز: ۳۳۴)

شمس‌الدین ایدکر (؟) ترکی ۵۲  
شمس‌الدین سعد ۱۹۸

شمس‌الدین سعد بن کریم ۶۷  
شمس‌الدین سعد بن محمد بن نجیب ۵۴، ۵۶، ۲۱۳

شمس‌الدین عمر بن ابی‌بکر اسفرائنی ۵۲۸  
شمس‌الدین محمد (سید) ۲۴۴، ۳۸۳

شمس‌الدین محمد بن ابی‌المعالی دامغانی (صدر)  
۱۱۲، ۱۱۳

شمس‌الدین محمد بن علی سبزواری ۲۸۶  
شمس‌الدین محمد بن کیقباد (امیر) ۴۰۶، ۵۱۶،  
۵۳۲، ۵۳۸

شمس‌الدین محمد بن محمد بن ابی‌طالب (سید) ۲۴۵  
شمس‌الدین مختار بن ابی‌محمد کوفویه ۳۶۰

شهاب‌الدین ابوالقاسم ۷۸  
شهاب‌الدین شہرلیال (؟) ۵۴۱

شهاب‌الدین فضل‌الله بن جمال‌الدین یحیی ۶۹  
شہریار بنت علی بن محمد علوک (شاید: علوی) ۲۶۳

شہر نیل (؟) بن گودرز ۵۵۰، ۵۶۳  
شہر لیال (؟) بن محمد بن سرخاب ۴۰۲

شیرسوار بن محمد بن سرخاب ۵۱

## ص

صدرالدین احمد صاحب دیوان ۳۶

عارف، محمد بن عمر ۴۱۷  
 عبدالجبار ميبدي ۳۴۷  
 عبدالجليل ۳۶۷، ۳۹۲  
 عبدالصمد بن محمد بن احمد ۳۶۳  
 عبدالله خوارى (شيخ) ۴۸۵  
 عبدالله بن سديد بزاز ۲۲۱  
 عبيدى، حسن بن على ۴۱۰  
 عثمان بن محمد بن عثمان ۵۰۷  
 عثمان بن نورالدين ۳۹۳  
 هريشاه بن محمد بن ابى طالب (سيد) ۴۲۱  
 عزالدين اسحق بن على بن نجيب زازى ۲۶۰  
 عزالدين اسمد بن نجيب غورى ۵۲، ۴۷۸  
 عزالدين بزرجمهر ۳۵۴  
 عزالدين فضل الله حسيني (مرتضى) ۱۷۸، ۳۸۱، ۵۳۸  
 عزالدين فضل الله بن علاءالدين محمد علوى ۴۰۵، ۵۳۲  
 عزالدين محمد بن علاءالدين على بن فضل الله حسيني (سيد) ۲۷۴  
 عزيزالدين سمد بن المقدم ۳۱۹  
 عزيزالدين محمد ۴۵۹  
 عزيزالدين محمد بن حماد بن ابى طاهر ۱۲۴، ۱۲۸، ۴۰۶، ۲۷۶  
 عضدالدين علاءالدوله ۵۶، ۱۹۹  
 عفيفالدين حسن مسته ۴۶۷  
 عفيف [الدين] محمد بن ابى بكر بن اسحق ۵۳۶  
 عفيفالدين محمود بن عبدالله (قاضى) ۲۶۲  
 عفيفه ۵۳۴  
 علاءالدوله (عضدالدين) ۵۶، ۱۹۹  
 علاءالدين ابومحمد حسين بن على بن فضل الله حسيني ۳۱۹  
 علاءالدين سنجر تازيكوتى (امير) ۵۲۹  
 علاءالدين سنجر نائنى ۵۴، ۶۴، ۳۸۸، ۴۸۷  
 علاءالدين شرفشاه بن بهاءالدين ابى الحسن محمد حسيني (سيد) ۱۸۷، ۲۷۰ (با نسبت علوى)  
 علاءالدين عبدالصمد بن محمد بن عبدالرشيد ۲۵۸  
 علاءالدين على بن ركنالدين علوى ۵۴۶  
 علاءالدين محمد بن ابى احمد بن نحتكين (?) ۲۸۶  
 علاءالدين محمد بن ابى الفخر علوى ۴۱۳  
 علاكوز (?) ركنى ۳۵۳  
 علاوك، على بن محمد ۲۶۳ (شاید: علوى)  
 علوى، جمالالدين ابى هاشم (سيد) ۷۳  
 علوى، جمالالدين محمد بن ابى الحسن ۱۸۵  
 علوى، حسن بن اميران ۷۷  
 علوى، ركنالدين محمد بن علاءالدين ۵۴، ۶۳، ۱۱۸، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۶۱، ۳۹۵، ۳۲۰، ۵۵۶  
 علوى، شرفالدين حسن شاه ۶۵  
 علوى، شرفالدين على بن اشرف ۳۳۳

علوى، عزالدين فضل الله بن علاءالدين محمد ۴۰۵، ۵۳۲  
 علوى، علاءالدين شرفشاه بن بهاءالدين ۲۸۰  
 علوى، علاءالدين على بن ركنالدين ۵۴۶  
 علوى، علاءالدين محمد بن ابى الفخر ۴۱۳  
 علوى، على بن محمد ۵۴۹  
 علوى، عليشاه ۸۱، ۸۷  
 علوى، غياثالدين ابوالقاسم ۲۸۳  
 علوى، غياثالدين محمد بن ابى القسم (مولانا سيد) ۱۲۴، ۳۴۴، ۵۴۹  
 علوى، فضل الله بن علاءالدين ۴۰۵ (شاید عزالدين فضل الله)، ۵۳۲  
 علوى، قطبالدين مرتضى بن بهاءالدين ابى الحسن ۲۸۸، ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۱۹  
 علوى = قوامالدين حسن باقى  
 علوى، قوام الشرف بن عباد (مولانا) ۵۱۴  
 علوى، محمد بن ابى الحسن ۲۶۸  
 علوى، نظامالدين حيدر ۱۴۲  
 على احمدى ۵۴۵  
 على قصار ۵۱۴  
 على كيا ۴۲۱  
 على هلو ۲۲۱  
 على بن ابى بكر زعيم ۲۲۲، ۳۵۸، ۴۹۵  
 على بن ابى جعفر ۷۸  
 على بن ابى الحسن وليد ۳۶۰  
 على بن احمد فارسى ۶۹  
 على بن الحاج القمهرجى ۱۱۶  
 على بن حسن بن موت ۵۳۹  
 على بن حسين بن رمشاد ۱۲۳  
 على بن داماد ۲۲۶  
 على بن سقمه (?) ۳۹۴  
 على بن عثمان سرخ كلاه ۳۶۱  
 على بن كريم ۳۷۰  
 على بن كمال ۲۲۳  
 على بن محمد (شيخ) ۷۲  
 على بن محمد بن ابى جعفر (شيخ) ۳۳۸  
 على بن محمد بن بنجير ۲۸۱، ۲۸۲  
 على بن محمد بن حسن فهرجى ۴۱۷، ۵۴۳  
 على بن محمد بن على ۱۰۳، ۱۸۳، ۲۴۴  
 على بن محمدكارى ۴۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۷۹، ۳۸۸، ۴۷۶، ۵۲۹، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۳  
 على بن مندل ۷۷  
 على بن منصور طستى ۴۷۴، ۵۶۰  
 على بن يوسف بن بنجير ۳۳۲، ۵۵۷  
 عليشاه علوى ۸۱، ۸۷  
 عليشاه بن مرتضى (سيد) ۳۷۰  
 عليشاه ميبدي ۴۲۳  
 عمادالدين مرتضى حسيني عمر اسفرائنى ۱۰۱، ۱۳۶

عیسی بن ابی الحسن نصرانی ۳۵۳

## غ

غلبرز (؟) ۳۳۴ (اغلبرز ؟: ۵۴۱)

غلبک، جمال‌الدین ۱۹۴

غوری، رئیس‌الدین احمد بن مقدم‌الدین ۱۷۸

غوری، ظهیر‌الدین ۲۶۱

غوری، عزالدین اسعد ۵۲

غوری، محمد بن احمد بن ابی بکر ۱۱۸

غوری، محمد بن اسعد بن نجیب ۱۱۷

غوری، نجم‌الدین محمود ۱۱۴

غوری، نظام‌الدین سعد ۲۶۱

غیاث‌الدین ابوالقاسم بن محمد علوی ۲۸۳ (همان

بمدی نباشد که «محمد بن» از میان اسمش سقط

شده باشد)

غیاث‌الدین محمد بن ابی القاسم العلوی (مولانا سید)

۵۴۹، ۳۴۴، ۱۲۴

## ف

فارسی، علی بن احمد ۶۹

فاطمه بنت محمد بن سلیمان ۱۱۲

فخرالدین ابوبکر بن علی بن المقدم ۴۲۰، ۳۹۵

فخرالدین ابوبکر بن محمد بن اوجی ۱۹۸

فخرالدین ابوعبدالله بن محمد بن المرتضی‌الحسینی

(سید) ۲۶۲، ۲۶۰

فخرالدین ابومحمد بن ضیاء‌الدین محمد بن الرضی

اسعد (حکیم) ۶۰، ۸۱، ۸۲، ۱۱۴، ۱۷۹، ۱۸۰،

۵۱۷

فخرالدین بکسی (؟) قطبی ۷۳، ۳۵۰، ۳۵۲، ۴۰۱،

۴۹۷، ۴۶۰

فخرالدین ترکی بن سلقی ۴۶۱

فخرالدین محمد بن زین‌الدین علی خوارى ۴۸۸

فرانه، حسن بن حسین ۱۹۴

فرانه، مقدم‌الدین محمد بن احمد ۴۱۳

فرخ‌شاه بن افریدون ۴۷۳

فریومدی، ظهیر‌الدین ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۸

فضل‌الله ابرقوهی (شیخ) ۲۶۰

فضل‌الله بن الظهیر منصور ۵۳۶

فضل‌الله بن محمد بن سعید ۱۲۳

فولادستون (کیا) ۳۴۲

فهرجی، احمد بن محمود ۳۲۳، ۴۶۷

فهرجی، علی بن الحاج ۱۱۶

فهرجی، علی بن محمد بن حسن ۴۱۷، ۵۴۳

فهمویه، احمد بن عثمان ۱۱۵

فنگوک (؟)، ابوبکر بن محمد ۵۳۶

## ق

قجفر بن عبدالله قطبی ۲۱۴

قدون آقا (امیر) ۸۰

قطب‌الدین مرتضی بن بهاء‌الدین ابی‌الحسن محمد

علوی (سید) ۲۸۸، ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۱۹

قطب‌الدین مهدی بن حیدر بن ابی‌المشایر حسینی ۴۲

قطبی، بهاء‌الدین ایبک ۳۴، ۳۷، ۴۴، ۷۰، ۷۶،

۳۵۴، ۳۸۰، ۴۶۲، ۵۲۷، ۵۲۹

قطبی، جمال‌الدین غلبک ۴۹۲

قطبی، سیف‌الدین محمد بن ایبک ۴۴، ۶۰، ۱۱۰،

۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۳۸، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۰۸،

۴۹۲، ۵۲۹، ۵۴۵، ۵۵۴، ۵۶۰

قطبی، فخرالدین بکسی (؟) ۷۳، ۳۵۰، ۳۵۲، ۴۰۱،

۴۹۷، ۴۶۰

قطبی، قجفر بن عبدالله ۲۱۴

قلعی، محمد بن احمد ۲۴۳

قوام‌الدین اسمعیل بن عزالدین بزرجمهر ۴۹۵

قوام‌الدین حسن بن حسین علوی بافقی ۱۰۳، ۱۰۴،

۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۲۴۵، ۲۷۶، ۲۷۹،

۳۲۱، ۳۸۲، ۴۰۹

قوام‌الدین محمد بن ابی‌عبدالله بن النظام حسینی

(مولانا) ۲۸۶، ۴۶۴، ۵۲۹

قوام‌الشرف بن عباد‌العلوی (مولانا) ۵۱۴

قوطلا، محمد بن محمود ۳۴۲

قیراپه (؟) بن محمد ۱۰۵

قیصر بن عبدالله ترکی ۵۹

قیماز رومی (سراج‌الدین) ۶۰، ۱۳۰، ۲۸۰، ۴۰۸

## ک

کاری، حسین بن محمد ۱۲۸، ۲۷۸، ۵۴۰

کاری، علی بن محمد ۴۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۷۹، ۳۸۸،

۴۷۶، ۵۲۹، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۳

کاری، محمد بن علی ۲۷۹، ۴۱۰

کاری، محمد بن حسین ۵۴۸

کافور (عتیق) ۱۳۶

کرجی، بهاء‌الدین ایبک ۲۰۸

کرزالدین ایزدیار بن محمد بن ابی بکر بن ابی نصر ۳۹،

۴۷

کرزالدین محمد بن سرخاب ۳۳۴

کرمانی، شیخ ابوبکر ۴۶۵

کریم‌الدین احمد خاکی ۱۴۰، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۸۱،

۳۲۹، ۳۳۱، ۴۷۰

کریم‌الدین محمد بن محمود ۱۷۷

کریمی، محمد بن عثمان ۲۲۶

کلوک، ابوجعفر بن علی ۲۶۳

کمال‌الدین محمود بن رضی‌الدین اسعد بن علی

(رئیس) ۵۰۰

کمالی، محمد بن آغوش ۳۹۷



محمد بن احمد تفتی ۴۶۵  
 محمد بن بدوکی (؟) ۲۱۱  
 محمد بن احمد بلوک ۵۲۹، ۵۴۵ (بدوک ؟)  
 محمد بن احمد داماد ۲۳۲  
 محمد بن احمد قلعی ۲۴۳  
 محمد بن احمد بدوک (؟) ۵۵۹ (بلوک ؟)  
 محمد بن احمد مطبخی ۱۱۵  
 محمد بن احمد بن ابی بکر غوری ۱۱۸  
 محمد بن احمد بن بیژن ۳۲  
 محمد بن احمد بن علی بن بنجیر ۳۳۲  
 محمد بن اسعد بن نجیب غوری ۱۱۷  
 محمد بن اسفندیار ۳۵۲  
 محمد بن التون تکین ۳۹۰  
 محمد بن بریمق (؟) ۴۷۴  
 محمد بن جمال الدین ۴۸۹  
 محمد بن الحاج ۴۸۷  
 محمد بن حاجی ۳۹، ۴۷  
 محمد بن حسن ۲۸۲  
 محمد بن حسن قصاب ۱۴۴  
 محمد بن حسن ماتیل ۵۵۷  
 محمد بن حسن بن رمشاد ۱۸۸  
 محمد بن حسن بن شیر ۴۹۹  
 محمد بن حسن بن کیا ۲۱۸  
 محمد بن حسین (شیخ) ۶۷  
 محمد بن حسین حداد ۴۶۰  
 محمد بن حسین کاری ۵۴۸  
 محمد بن حسین بن رمشاد ۳۲، ۴۰۲  
 محمد بن حسین بن زنگل ۱۴۳  
 محمد بن حماد ۵۴۸  
 محمد بن زیار بازدار ۵۲۸  
 محمد بن سرمه دان ۳۷۰  
 محمد بن شاورا (؟) ۴۶۴  
 محمد بن الشیخ ۳۴۴  
 محمد بن شیراسوار (شیخ) ۴۸۵  
 محمد بن ضاعد ۵۶  
 محمد بن عبدالله ۴۸۶  
 محمد بن عثمان کریمی ۲۲۶  
 محمد بن عثمان بن احمد ۳۵۱  
 محمد بن عثمان بن علی خویدکی ۳۹۴  
 محمد بن عثمان [بن] کوشیار ۳۲  
 محمد بن علی ۲۰۸، ۲۲۴  
 محمد بن علی (زعیم) ۱۳۲  
 محمد بن علی سرخه ۵۳۴  
 محمد بن علی سیستبر ۱۹۶  
 محمد بن علی طویل خویدکی ۴۵۸  
 محمد بن علی عبدویه ۳۹۱  
 محمد بن علی کاری ۲۷۹، ۴۱۰

کهن، عمر بن محمود ۲۳۷  
 کیا، علی ۴۲۱  
 کیا، محمد بن حسین بن ۲۱۸  
 کیا ابراهیم ۶۷  
 کیا دیلمشاه بن کیخسرو بن محمد = دیلمشاه  
 کیا شهریلیان (؟) بن محمد بن سرخاب ۴۰۲  
 کیا فولادستون ۳۴۲

## ل

لیوش ترک ۴۶۰

## م

ماتیل، عمر بن محمد بن عمر ۵۵۹  
 ماتیل، محمد بن حسن ۵۵۷  
 ماهوک، محمود بن علی ۲۶۴  
 مبارزالدین محمد ۵۴۳  
 مبارک هندی ۳۵۳  
 مبارکشاه ۴۱۸  
 مجدالدین ابوالمکارم (صدر) ۳۸۸  
 مجدالدین ابوالمکارم بن اسعد بن علی (رئیس) ۴۸۸  
 مجدالدین ابوالمکارم بن رضی الدین محمد الطیب  
 (مولانا) ۱۲۷، ۵۲۹، ۵۳۹  
 مجدالدین محمد بن محمد بن ابی عمران (مولانا صدر)  
 ۱۴۴، ۵۵۵  
 محفوظ بن علی بن ابی بکر ۲۱۳  
 محفوظ بن محمد بن نجیب ۲۰۶  
 محمد ۱۹۹  
 محمد ده چشمه ۴۲۰  
 محمد سائیس ۳۷۱  
 محمد طحان ۲۴۷  
 محمد عارف ۲۸۵  
 محمد عمری ۹۵  
 محمد بن آغوش کمالی ۳۹۷  
 محمد بن ابی بکر ابار (رئیس) ۶۴، ۲۰۹، ۳۴۶  
 ۵۳۶، ۳۶۴  
 محمد بن ابی بکر اسکاف (شیخ) ۲۰۳  
 محمد بن ابی بکر پاخرزی ۲۸۰، ۳۲۸، ۵۵۳، ۵۴۶  
 ۵۶۱  
 محمد بن ابی بکر احمد یزدی ۴۶۷  
 محمد بن ابی بکر بن احمد بن موت ۵۳۱  
 محمد بن ابی بکر بن بلند ۲۷۵  
 محمد بن ابی بکر بن حسین ۱۸۶  
 محمد بن ابی بکر بن حسین رمشاد ۳۲۹، ۵۴۲  
 محمد بن ابی الحسن علوی (سید) ۲۶۸  
 محمد بن ابی سعد ۲۲۴  
 محمد بن ابی طالب (سید) ۳۸۴  
 محمد بن ابی طالب سراج ۱۰۵  
 محمد بن ابی القسم ۷۸  
 محمد بن ابی القسم دلوک ۳۹، ۴۷



- محمد بن علی بن حسین ریکل (؟) ۴۲۱ (ظ: زنگل: ۱۴۳)
- محمد بن علی بن داود ۲۶۳
- محمد بن علی بن زنگ ۲۲۶
- محمد بن عمر ۴۵۹
- محمد بن عمر یاد ۴۸۱
- محمد بن عمر العارف ۴۱۷
- محمد بن عمر بن ابی المحاسن ۴۷۵
- محمد بن عمر بن کفیه ۵۴۲
- محمد بن غلرز (؟) ۳۳۴ (اغلرز: ۵۴۱)
- محمد بن محفوظ بن نجیب ۵۳، ۶۳، ۳۴۰
- محمد بن محمد عصار ۴۲۳ (آیا بعدی نیست؟)
- محمد بن محمد قصار ۵۳۲ (آیا همان قبلی نیست؟)
- محمد بن محمود قوطا ۳۴۲ (آیا معرب گونه کوتاه بعدی است؟)
- محمد بن محمود کوتاه ۲۸۲
- محمد بن محمود بن ابی الفرج ۷۳
- محمد بن محمود بن ابی نصر ۳۲
- محمد بن محمود بن جعفر ۸۲
- محمد بن محمود بن علی ۱۱۱
- محمد بن محمود بن نجیب ۳۴۰
- محمد بن مسعود بن محمد ۲۵۷
- محمد بن منصور ۳۲۴
- محمد بن منصور طستی (مهر) ۵۲۹
- محمد بن منصور بن نادر ۱۴۴
- محمد بن مؤید خویدکی ۴۵۸
- محمد بن یحیی جمال ۵۰۱
- محمد بن یوسف ۱۹۰، ۵۳۴
- محمد بن یوسف اشکذری (فقیه) ۲۱۶
- محمد بن یوسف راعی ۱۸۳
- محمد بن یوسف بن بنجیر ۵۵۷
- محمد شاه وراسی (؟) ۴۹
- محمد شاه بن فرخ ۲۶۸
- محمود ۵۸
- محمود شرابی ۵۵۳
- محمود بن ابی بکر المعیر ۲۲۵
- محمود بن ابی الحسن ولید ۳۶۰
- محمود بن احمد پندکوک ۱۱۵
- محمود بن احمد بن حسن ۲۳۱
- محمود بن اسعد بن نجیب ۱۱۶
- محمود بن یرمش ۳۸۱
- محمود بن جعفر ۳۷۱، ۵۰۵
- محمود بن حسن ۲۳۴
- محمود بن ده چشمه ۳۱۹
- محمود بن شادکام ۴۶
- محمود بن صفی ۳۲۸
- محمود عقیف ۱۲۴
- محمود بن علی ماهوک ۲۶۴
- محمود بن العماد ۴۷۴
- محمود بن عمر بن احمد ۲۳۰، ۲۳۴
- محمود بن محمد طوسی ۱۱۱، ۲۵۶
- محمود بن محمد بن ابرهویه (؟) ۳۷۸
- محمود بن محمد بن ابی طاهر ۲۲۳
- محمود بن محمد بن بنجیر ۵۵۶، ۵۶۴
- محمود بن محمد بن کوتاه ۴۶۸
- محمود بن محمد بن محمد ۴۶۶
- محمود بن محمد بن محمود بقال ۶۰
- محمود بن محمد بن نجیب ۲۰۰
- محمود بن المقدم ۳۶۷
- محمود بن منتخب ۵۰۲ (شاید همان محمود بن منتخب الدین بعدی)
- محمود بن منتخب الدین اسعد بن محمود سرهنگ ۹۵، ۵۳۴
- محمود بن منصور ۵۰۱
- محبی الدین محمد بن فخر الدین ابوالقاسم بن حسین (سید) ۳۴۱
- مدوک (؟ بدوک)، محمد بن احمد ۵۵۹
- مسافر بن عزیز نصرانی ۶۳، ۴۷۹
- مسته، حسین بن حسن ۴۱۲
- مسعود بن ابی بکر ۷۶
- مسعود بن احمد بن نجیب ۴۸۰
- مسعود بن جعفر ۳۷۱
- مسعود بن سلطان ۴۸۴
- مسعود بن محمود بن المقدم ۶۷، ۱۱۸
- مسعود نصرانی ۳۶۳
- مصلح چابک ۴۵۸
- مطبخی، محمد بن احمد ۱۱۵
- مظفر بن محمود بن عمر کر (؟) ۳۹۲
- مظفر بن المؤید ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۱
- معز الدین ابومحمد بن ابی القاسم (مولانا) ۳۶
- معزی، تاج الدین مسعود ۲۰۲
- مغولتای ترکی ۴۰۱
- مقدم ۶۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۷۸، ۲۶۲، ۳۱۹، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۶۷، ۳۹۵، ۴۲۰، ۴۸۶، ۵۱۶
- مقدم الدین ۴۷۶
- مقدم الدین احمد بن علی ۴۰۷، ۵۴۶، ۵۴۸
- مقدم الدین محمد ۱۴۵، ۴۰۴
- مقدم الدین محمد بن احمد ۲۸۲
- مقدم الدین محمد بن احمد بن رمشاد ۲۶۹
- مقدم الدین محمد بن احمد بن علی خوارى (؟) ۳۶
- مقدم الدین محمد بن احمد فرانه ۴۱۳
- مقدم الدین محمد بن حسن ۳۲۵
- مقدم الدین محمد بن علی بن مقدم ۵۱۶
- منتجب الدین اسعد بن ابی بکر بن سرهنگ ۹۵، ۵۳۴
- منتجب الدین اسعد بن عبدالمعز بن حسن بن احمد ۳۵۳
- منتجب الدین اسعد بن محمد بن احمد اشکوزه (صاحب)

نصرانی، مسعود ۳۶۳  
 نصره‌الدین ابی‌المشایرین حیدرین ابی‌العشایر  
 حسینی ۳۴، ۴۶۲  
 نظام‌الدین حیدر علوی ۱۴۲  
 نظام‌الدین زراره ۱۹۳ (شاید: زواره)  
 نظام‌الدین سعد غوری ۲۶۱  
 نظام‌الدین سعدین محمدبن‌الرضی (صدر) ۳۷۸  
 نظام‌الدین محمد ۷۴، ۲۱۹  
 نظام‌الدین محمدبن عبدالرشید بن فضل‌الله ۱۲۴،  
 ۴۹۸، ۲۲۲  
 نظام‌الدین محمدبن فخرالدین احمدبن ابی‌المکارم  
 ۳۶۷  
 الطبری (؟)، ابی‌الحسن بن محمد ۹۵  
 نورالدین آباخانی (؟) ۵۰۲ (ظ: اتاخانی)  
 نورالدین ایاز سلطانی ۲۷۹، ۵۲۶

ه

هبة‌الله بن محمدبن محمود ۱۱۱  
 هزبرالدین کامروابن محمدبن منصور ۲۶۹  
 هندی، مبارک ۳۵۳

ی

یحیی ۱۹۹  
 یزدی، محمدبن ابی‌بکر بن احمد ۴۶۷  
 یوسف اسحاقی ۴۷۴  
 یوسف بن علی بن بنجیر ۴۱۸  
 یوسفشاه (اتابک) ۵

صدر) ۱۷۸، ۲۱۳، ۳۱۹، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۹۶  
 موشاده، ضیاء‌الدین محمد ۲۶۴  
 مهذب‌الدین احمدبن محمدبن احمد ۱۷۸، ۳۱۹،  
 ۳۹۶  
 میبیدی، ابوبکر ۳۷۸  
 میبیدی، عبدالجبار ۳۴۷  
 میبیدی، علیشاه ۴۲۳

ن

ناصرالدین عمر اسفراینی ۱۰۱، ۱۳۶  
 نائنی، احمد ۴۱۹  
 نائنی، علاء‌الدین سنجر ۵۴، ۳۸۸، ۵۳۶  
 نجم‌الدین محمودبن ابی‌بکر طراز ۲۱۷  
 نجم‌الدین ابوبکر بن عمر بن مقبل طبسی ۴۹۵، ۵۱۴  
 نجم‌الدین محمود (رئیس) ۵۰۲  
 نجم‌الدین محمودبن محمدبن ابی‌المجد ۱۱۵  
 نجم‌الدین محمود نجیب غوری ۱۱۴  
 نجیب‌الدین ابوبکر بن محمودبن نجیب ۴۸۶  
 نجیب‌الدین محمدبن علی بن خباز (استاد) ۱۴۷  
 نجیب‌الدین محمدبن محمود صلواتی ۴۲۳  
 نصرانی، جمال‌الدوله ارکاوون بن منصور ۳۷، ۶۵،  
 ۷۱، ۷۶، ۸۳، ۱۲۵، ۱۲۸-۱۳۱، ۱۴۱، ۱۹۱،  
 ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۵۸، ۳۳۸،  
 ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۶، ۴۱۰، ۴۹۰،  
 ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۲۷، ۵۲۹  
 نصرانی، عیسی بن ابی‌الحسن ۳۵۳  
 نصرانی، مسافرن عزیز ۶۳، ۴۷۹

## اعلام و اسامی مهجور یا نامعین اشخاص مربوط به یزد

داماد ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۶۹، ۳۷۱، ۵۱۱	آغوش ۲۰۳، ۳۹۷، ۴۱۴
دلوك ۳۹، ۴۷	اپار ۳۴۶، ۲۰۹
دواق ۴۸۳	انر هويه (؟) ۳۷۸
دوپر ۱۸۴	ابى المشاير ۴۲، ۲۶۰
دهچشمه ۳۱۹، ۴۲۰	اركاوون ۳۷
ديلمشاه ۵۱، ۲۶۸، ۳۳۷، ۴۷۳، ۴۷۶	ازدمر ۱۰۵
يدوكى (؟) ۲۱۱	اسفاوندا ۴۱، ۱۰۱، ۱۳۹، ۱۸۱، ۲۴۴، ۲۸۵
چاپك ۴۵۸	۵۲۸، ۳۳۴
رشين ۱۷۹، ۱۸۰	اسفمسار ۵۶۳
رمشاد ۳۲، ۱۲۳، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۶۹، ۳۲۹، ۴۰۲، ۵۴۲	اشكوذه ۱۷۸، ۲۱۳، ۳۱۹، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۹۶
زنگك ۸۱، ۸۷، ۲۲۶	اغلبرز = غلبرز
زنگل ۱۴۳، ۴۲۱	افريدون ۴۷۳
زيار ۴۷۰، ۴۶۹، ۵۲۸	ابدكر (؟) ۲۰۳
سرخاب ۴۶، ۵۱، ۲۸۳، ۳۳۴، ۴۰۲، ۴۸۱	ايران خسرو ۵۶۳
سرخه ۵۳۴	ايزديار ۳۹، ۴۷
سرمه دان ۳۷۰	نالوك صلاح (؟) ۴۲۳
سرهنگك ۹۵	سى سلقم (؟) ۳۸۱
سقمه ۳۹۴	يازبر ۱۸۴
سلطاناه ۴۹۸	بيويه ۳۶۳
شادكام ۴۶	محتكن (؟) ۲۸۶
شاده (؟) ۵۲۳ (شاید: موشاده)	بدوك ۷۶، ۷۸
شاورا (؟) ۴۶۴	برمش ۳۸۱
شهرستان ۵۴۲	بريمق ۴۷۴
شهر نفييل (؟) ۵۵۰، ۵۶۳	بشرى ۵۳، ۴۸۰
شهر بليال (؟) ۴۰۲، ۵۴۱	بكج ۳۸۸، ۵۳۹، ۵۴۷، ۵۵۳
شير اسوار ۵۱، ۴۸۵	بكروك ۵۲۸
شيردبه ۱۷۹، ۱۸۵	بكسى ۳۵۰ (و چند مورد ديگر)
طويل ۴۵۸	بلبان شراى (؟) ۵۴۹
عبدويه ۳۹۱	بلند ۲۴۵، ۲۷۵، ۳۸۲، ۴۰۵
عبيدوك ۴۸۶	بلوك ۴۰۹، ۵۲۹، ۵۴۵
علوك ۲۶۳، ۴۵۸	بسگير (بنجير) ۱۳۹، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۳۲، ۴۱۸
غلبرز (اغلبرز) (؟) ۳۴۴، ۵۴۱	۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۴
فرانه ۱۹۴، ۴۱۳	بولى ۱۴۴، ۲۸۴
فولادستون ۳۴۲	بيژن ۳۲
فهمويه ۱۱۵	پنكوك ۱۱۵
	دادا ۶۸

کیا ۲۱۸	فلوک (؟) ۵۳۶
لیوش ۴۶۰	قوطلا ۳۴۲
ماتیل ۴۰۳، ۵۵۷، ۵۵۹	قیراپه (؟) ۱۰۵
ماهوک ۲۶۴	کامروا ۲۶۹
مسته ۲۴۵، ۲۷۸، ۳۲۳، ۴۱۲، ۴۶۷	کفیه (؟) ۵۴۲
مندله ۷۷	کفشه (؟) ۵۶۳
مندلی ۷۵	کلوک ۲۶۳
موت ۲۰۸، ۵۹۱، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۹	کوتاه ۳۸۲، ۴۶۸
موشاده ۲۶۴	کوشیار ۳۲
مهبیار ۶۸	کوفویه ۳۶۰
هلو ۲۲۱	کهان ۲۳۷

## اعلام جغرافیائی یزد

- آسیابن (فهرج) ۲۶۲  
 آسیای ابوالحسن (فهرج) ۳۹۶  
 آسیای بالا (مهریجرد) ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۶۱، ۴۸۱  
 ابرندآباد ۴، ۷۹، ۸۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۶۳، ۴۲۸، ۴۳۶، ۴۵۷، ۵۲۰  
 - باغ اسحاقی ۸۰  
 - باغ باسل (؟) ۷۹  
 - باغوک ۷۹  
 - جوی میان ۲۲۵  
 - حفرة حطیر (؟) ۲۶۳  
 - بیق (؟) ۲۲۳  
 ابرندان ۳۱۶  
 احمدآباد ۳۰۹  
 ارزندان (مهریجرد) ۳۳، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۴۲، ۴۷۷  
 ۴۷۷  
 اردکان ۲۰، ۲۴۱  
 اسحقآباد ۲۸۹  
 اسنتکن (؟) (خياره) ۷۱  
 اسفنجرد ۱۵  
 اشترگلو (مهریجرد) ۴۲  
 اشکذر ۱۷، ۵۱۹  
 اصطهریژک (مهریجرد) ۲۸۳، ۴۱۶  
 اصلبید (سریزد) ۱۹۷  
 اغیران (؟) ۶۶، ۷۴، ۲۱۴  
 افزودنافی (؟) ۱۶۶، ۱۶۶  
 الحمان (؟) (سریزد) ۱۹۹  
 امیری (نهر - فهرج) ۲۶۲  
 انارستان (مهریجرد) ۵۴۱  
 انزابای (؟) (خورمیز) ۲۰۵  
 اسریقان (؟) (مهریجرد) ۵۲۳ (ظ همان بعدی است)  
 اسریقان (؟) (سریزد) ۳۳۸ (ظ همان قبلی است)
- ب
- باب الثلمه (خياره) ۲۱۱  
 باب چهارطاق (بندارآباد) ۴۹۲  
 باب خوشینان (مهریجرد) ۴۰۳
- باب دمه (مهریجرد) ۵۰، ۳۲۲، ۴۶۳، ۵۲۹  
 باب الزرب (خياره) ۲۱۶  
 باب زرب ابراهیم (سریزد) ۵۴  
 باب فہلق (بندارآباد) ۱۱۲  
 باب محمدہ (مهریجرد) ۱۳۳  
 باب نوسرار (؟) (سریزد) ۲۰۱  
 باداموک (مهریجرد) ۳۸۸  
 بارجین ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۱۶۷، ۲۵۹، ۳۶۷، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۲۴  
 - ہذرستان ۲۵۹  
 بازار بزرگ (یزد) ۴۲۳  
 باغ آتش (تفت) ۲۹۵  
 باغ آہروک (مهریجرد) ۵۵۹  
 باغ استاد (مهریجرد) ۵۲۶  
 باغ اسحاقی (ابرندآباد) ۸۰  
 باغ اسفست (بدرآباد) ۲۳۰  
 باغ اشت (فیروزآباد) ۲۵۸  
 باغ اشتو (مهریجرد) ۳۷  
 باغ امیرانی (خورمیز) ۴۸۲  
 باغ امیری (مهریجرد) ۴۴، ۱۴۰، ۳۸۴، ۴۱۵، ۴۱۹، ۵۶۴  
 باغ انارستان (مهریجرد) ۱۸۱، ۵۶۳  
 باغ اولشی (مهریجرد) ۱۹۵  
 باغ بالا (بندارآباد) ۱۱۳  
 باغ نارحستان (؟) (ابرندآباد) ۷۹  
 باغ باسل (؟) (ابرندآباد) ۷۹  
 باغ بلوک (یعقوبی) ۱۱۰  
 باغ پلوك (ابرندآباد) ۲۲۴  
 باغ بمن (مهریجرد) ۳۸۴  
 باغ بنویہ (خياره) ۷۳  
 باغ نندلہ (؟) (بدرآباد) ۳۶۴  
 باغ بہاءالدینی (بندارآباد) ۲۸۹  
 باغ پای دیہ (خورمیز) ۱۵۲  
 باغ تفر (فهرج) ۳۹۶  
 باغ تف (بدرآباد) ۵۰۵  
 باغ حاجی (فهرج) ۵۱۷

- باغ حجره زرد (تفت) ۴۲۷  
 باغ حسولی (مهریجرد) ۵۶۱  
 باغ حسینی (مریاباد) ۵۳۷  
 باغ خطیری (مهریجرد) ۱۸۷  
 باغ خواجه امام الدین (خورمیز) ۴۸۳  
 باغ دردمیموک (۹) (مهریجرد) ۲۸۳  
 باغ دره (یزد) ۲۵۵  
 باغ دھوک (مهریجرد) ۵۲۵  
 باغ زاهدی (مریاباد) ۴۵۸  
 باغ زیر (بندارآباد) ۶۹  
 باغ سابقی (مهریجرد) ۴۶۰  
 باغ سنکوکان (خیاره) ۷۵  
 باغ سرخ (مهریجرد) ۳۹۱  
 باغ سرو (فیروزآباد) ۲۵۶  
 باغ سرو (مهریجرد) ۲۵۲، ۳۸۴، ۵۲۸  
 باغ سمیلوک (۹) (بدرآباد) ۳۶۷  
 باغ سیدعلوی (مهریجرد) ۱۹۱  
 باغ شبانی (مهریجرد) ۱۸۲  
 باغ شیخان (مریاباد) ۵۳۱  
 باغ ظہر فہادی (مهریجرد) ۳۲۹، ۳۳۳، ۴۷۲  
 باغ ظہیری (مریاباد) ۳۸۱ (ظ همان بعدی)  
 باغ ظہیری منصوری (مریاباد) ۴۵۹  
 باغ عبوکان (خیاره) ۲۲۱  
 باغ عزالدینی (فہرج) ۱۷۸، ۳۵۱  
 باغ عزالدینی (مهریجرد) ۱۴۰  
 باغ عزی (فہرج) ۱۱۹، ۳۱۹  
 باغ عزی (مهریجرد) ۲۵۲، ۵۲۸  
 باغ علوی (یزد) ۴۲۶  
 باغ عمرانی (بدرآباد) ۲۳۱، ۳۶۹  
 باغ فہادی (مهریجرد) ۳۲۹، ۳۳۳، ۴۷۲  
 باغ قاسمی (فہرج) ۲۱۴  
 باغ قاضی (خیاره) ۳۵۶  
 باغ قراوظافی (مهریجرد) ۱۳۲، ۵۶۴ (قراوظاق)  
 باغ قطب الدین (بدرآباد) ۵۰۴  
 باغ قوطا (مهریجرد) ۴۷۳  
 باغ کاره (بدرآباد) ۳۶۷  
 باغ کردوک (مهریجرد) ۳۳۲  
 باغ کل (یا: گل) (بدرآباد) ۲۳۰، ۳۶۶، ۵۰۶  
 باغ کلوکان (فہرج) ۶۷  
 باغ کور (تفت) ۲۹۴  
 باغ کوس (۹) (بندارآباد) ۲۸۹  
 باغ کیخسروی (فہرج) ۲۶۳  
 باغ گورستان (مریاباد) ۴۵۹  
 باغ گوشک (فہرج) ۱۱۶، ۴۲۰  
 باغ لالای (مهریجرد) ۵۵۸  
 باغ لره (بدرآباد) ۳۶۲  
 باغ لیوش ترک (مهریجرد) ۴۶۰  
 باغ مبارکی (مهریجرد) ۱۷۹
- باغ مجدالدینی (بندارآباد) ۳۵۳  
 باغ محمود (مهریجرد) ۱۴۳  
 باغ مرزبان (فہرج) ۴۲۵  
 باغ موسی (فہرج) ۲۶۴  
 باغ مهتران (خیاره) ۷۵  
 باغ مہرابادیان (خیاره) ۲۱۸، ۳۵۰  
 باغ میدان (بدرآباد) ۵۰۸  
 باغ نو (مهریجرد) ۳۴، ۴۶۲  
 باغ نودر (مهریجرد) ۴۴  
 باغ نیدلوک (فہرج) ۶۷  
 باغ ورتک (فیروزآباد) ۲۵۷  
 باغ وزوان (بدرآباد) ۸۷  
 باغ هراسویہ (مریاباد) ۵۳۷  
 باغ هست (فیروزآباد) ۲۵۷  
 باغ ہمایون (مهریجرد) ۱۲۷، ۱۳۲، ۲۷۶، ۲۸۷، ۴۰۹، ۵۲۹، ۵۳۹  
 باغ یوزداران (مهریجرد) ۵۵۸، ۵۶۰ (شاید همان باغ فہادی است)  
 باغ سحر (۹) (مهریجرد) ۱۳۶  
 باغستانوک (خیاره) ۴۸۸  
 باغوک (اہرندآباد) ۷۹  
 باغوک (خیاره) ۴۹۸  
 باغوک سستی (بدرآباد) ۵۱۳  
 باغوک خندق (بدرآباد) ۳۷۰  
 باغوک عمرانی (بدرآباد) ۳۷۰  
 بافق ۴۲۵  
 بانویان (مهریجرد) ۴۶۸  
 بجارین (مزرعه) ۳۱۱ (شاید: بجارین)  
 بیخ ۱۷۱  
 بدرآباد ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۲۲۶-۲۳۰، ۳۰۶، ۳۶۲، ۳۶۴-۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹-۵۱۳  
 - باغ اسفست ۲۳۰  
 - باغ نارحسان (۹) ۳۸  
 - باغ سدله (۹) ۳۶۴  
 - باغ تف ۵۰۵  
 - باغ سمیلوک ۳۶۷  
 - باغ عمرانی ۲۳۱، ۳۶۹ (نیز: باغوک عمرانی)  
 - باغ قطب الدین ۵۰۴  
 - باغ کاره ۳۶۷  
 - باغ کل ۲۳۰، ۳۶۶، ۵۰۶ (شاید: باغ کل)  
 - باغ لره ۳۶۲  
 - باغ میدان ۵۰۸  
 - باغ وزوان ۸۷  
 - باغوک خندق ۳۷۰  
 - باغوک سستی ۵۱۳  
 - باغوک عمرانی ۳۷۰  
 - بستان قطبی ۸۳



– کاه کاه ۶۸ (دو بار)  
 – کشخوان دزوک ۴۹۲، ۴۹۳  
 – کشخوانوک ۲۸۹  
 – ملکتآباد (قنات) ۱۶۰، ۲۱۵  
 بندگریوه (مهریجرد) ۲۵۳  
 بواز دیلمان (؟) (فهرج) ۲۱۲  
 بوزی (مهریجرد) ۴۱۴  
 بهاباد ۴۲۵  
 بهنام (فهرج) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴  
 بیده (میبد) ۹۳، ۱۰۷، ۱۶۸

## پ

پادین جدید ۹۴، ۹۹، ۴۳۰  
 پاره کوتوالی (خورمیز) ۵۸  
 پاشکران (خورمیز) ۵۹، ۴۸۳، (شاید: پاشکران)  
 پای تاؤک (خیاره) ۳۵۴، ۴۹۷  
 پای توت سیاه (بدرآباد) ۵۱۲  
 پای چکاد (بدرآباد) ۳۶۵  
 پای گز (بدرآباد) ۳۶۶  
 پردوک (فهرج) ۴۲۰، ۵۱۶  
 پس حوض (مهریجرد) ۲۸۴  
 پس‌خانی (بندارآباد) ۹۵  
 پشت آسیا (بدرآباد) ۲۲۶، ۵۱۱  
 پشت باغ (خیاره) ۷۰، ۲۲۱  
 پشت باغ (مهریجرد) ۴۸۲  
 پشت باغ رز (خیاره) ۲۱۷  
 پشت گز (خیاره) ۷۲، ۳۵۸  
 پشت گنبد یعقوبی (مریاباد) ۵۳۸

## ت

تاؤ (فهرج) ۲۶۳، ۵۱۸  
 تاؤک (خیاره) ۳۵۴، ۴۹۷  
 تاول (؟) (شاید همان «تاوک» خیاره) ۵۱۸  
 تختہ اشکذری (خیاره) ۲۱۷  
 تختہ فخرالدینی (بندارآباد) ۹۵  
 تختہ کروک (فهرج) ۴۲۵  
 ترکاباد ۱۴۶، ۴۴۳  
 تفرسر (خیاره) ۶۷، ۷۳  
 تفرعلی بدوک (خیاره) ۷۶، ۳۵۶  
 تفت ۱۰۰، ۲۹۳ – ۲۹۵، ۴۲۷، ۴۳۴  
 – باغ آتش ۲۹۵  
 – باغ حجره زرد ۴۲۷  
 – باغ کور ۲۹۴  
 – خانه اتابک ۲۹۳  
 – قنات کران ۱۰۰، ۱۵۱، ۴۳۴  
 – قنات وری ۱۰۰، ۱۵۱، ۳۶۵، ۴۳۴  
 تورانپشت ۲۶، ۳۷۲  
 توروکی (فهرج) ۱۱۹، ۱۷۶، ۳۹۵

– پای توت سیاه ۵۱۲  
 – پای چکاد ۳۶۵  
 – پای گز ۲۲۷، ۳۶۶  
 – پشت آسیا ۲۲۶، ۵۱۱  
 – خانه ایاز ۲۲۹  
 – خانه عزالدینی ۵۰۷  
 – خانه عمرانیه ۲۳۴  
 – خانه کریم ۲۳۲، ۲۳۳  
 – زمین ظہیر شاهی ۲۳۰  
 – قنات نو ۲۲۷  
 – کشخوان باغ زیر ۲۲۸  
 – کشخوان پای گز ۲۲۷  
 – کشخوان کلکان ۳۶۸  
 – کشخوان کودمان (؟) ۳۶۷، ۵۰۹  
 – کشخوان کوروک ۲۲۷، ۳۶۶  
 – کوره ریگ ۲۲۷  
 – محله پشت آسیا ۵۱۳  
 – محله جوی بالا ۸۷، ۲۳۰، ۳۶۵، ۵۰۶  
 – محله حسناپاد ۸۸  
 – محله سفلی ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴  
 – محله علیا ۵۰۵  
 سرزحسوله (خیاره) ۲۱۰، ۲۱۹، ۳۴۸، ۳۵۹، ۴۸۸، ۴۹۶  
 بستان زهرائی (مهریجرد) ۵۵۸  
 بستان قطبی (بدرآباد) ۸۳  
 بغدادآباد ۳۳، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۴۲، ۴۷۷، ۵۲۹  
 برزه (دهاباد) ۳۶۱  
 بفرویه ۱، ۲، ۳، ۱۴۶، ۴۴۲، ۵۱۵  
 – خاتوناباد ۵۱۵  
 بقعه افنده (؟) (مهریجرد) ۳۸۰  
 بنادک ۳۱۲  
 بن باغ (خورمیز) ۳۹۷  
 بندارآباد ۶۸، ۶۹، ۹۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۱۵، ۲۸۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۳۳، ۵۳۴  
 – باب چهار طاق ۴۹۲  
 – باب فہلق ۱۱۲  
 – باغ بالا ۱۱۳  
 – باغ بهاءالدینی ۲۸۹  
 – باغ زیر ۶۹  
 – باغ کوبر (؟) ۲۸۹  
 – باغ مجدالدینی ۳۵۳  
 – پس‌خانی ۹۵  
 – تختہ فخرالدینی ۹۵  
 – دخمه ۳۵۳  
 – دزوک = کشخوان دزوک  
 – رباط قاضی ۵۳۴  
 – روما (؟) ۵۰۲

توره‌دان (خياره) ۲۱۰

ج

جاده کرمان (سریزد) ۵۶

جامع یزد ۳۲۹

جزن (فهرج) ۲۲۴

جزن میان (مهریجرد) ۱۰۱

چشنکاباد (فهرج) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴، ۴۲۵

جلیلی (قنات) ۹۴، ۳۷۷

جلیلاباد ۹

- باغ سیرجانی ۱۵۰

- باغ کوشک اژدرهائی ۱۴۹

جلیلاباد قلعه ۲۷، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۳۸، ۲۵۵

جلیلیه ۲۹۸

جوناباذ ۱۷۲

جوی طالبی (خياره) ۷۱

جوی فرئین (مهریجرد) ۲۶۹

جوی میان (ابرندآباد) ۲۲۵

جیلان ۷۱، ۳۰۵، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳ (کیلان)،

۵۳۳

چ

چکاذوک (مهریجرد) ۱۹۰

چهاردیه = خسرونر (؟)

ح

حفته (؟) (فهرج) ۴۲۵ (شاید: حفته)

حاجباباد ۲۳۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۴، ۴۲۴

- طاخونه میان ریگ ۲۹۰

حسن آباد ۲۲۷، ۳۶۵، ۵۰۸

حسولی (خياره) ۲۱۰، ۲۱۹، ۳۴۸، ۳۵۹، ۴۸۸،

۴۹۶

حسولی (مهریجرد) ۵۶۱

حفره باغوک (خياره) ۳۴۸

حفره باب سروستان (فهرج) ۱۲۰

حفره برز (خياره) ۳۵۷

حفره پارگین (خياره) ۳۵۷

حفره پس باغ قاضی (خياره) ۴۹۹

حفره حطیر (؟) (ابرندآباد) ۳۶۳ (شاید: حطیر)

حفره خانی (مهریجرد) ۱۹۰

حفره سنگستان (خياره) ۲۲۰، ۴۵۹

حفره سواران (سریزد) ۱۹۷، ۳۳۸، ۳۴۷

حفره سواران (فهرج) ۴۷۸

حفره شحنه (خياره) ۳۴۸

حفره فخران (مهریجرد) ۵۶۲

حفره فخرالدینی (خياره) ۴۹۰، ۴۹۱

حفره قاضی (مهریجرد) ۳۲، ۵۴۲

حفره لاستان (مهریجرد) ۳۴۰

حفره نتان (؟) (مهریجرد) ۲۷۹

حوض بالا (مهریجرد) ۳۳۵

حوض عبدالله (فهرج) ۱۱۸

خ

خاتوناباد (بفرویه) ۵۱۵

خان عالوک (سریزد) ۳۳۹

خان قدیم (خياره) ۷۵

خانه اتابک (تفت) ۲۹۳

خانه ایاز (بدرآباد) ۲۲۹

خانه عزالدینی (بدرآباد) ۵۰۷

خانه عمرانیه (بدرآباد) ۲۳۴

خانه کریم (بدرآباد) ۲۲۲، ۲۳۳

خرانق ۴۵۱

خسرونر (؟) = چهاردیه ۷۸، ۱۶۲، ۳۸۶، ۴۹۳،

۵۳۳

- محله فیضان ۷۸

خندق (مهریجرد) ۳۹

خوار ۲۵

خورآباد (مهریجرد) ۵۵۳

خورزن (قنات) ۵۱۹

خورمیز ۵۸، ۵۹، ۹۱، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۰۲ -

۲۰۵، ۲۴۳ - ۳۴۵، ۳۹۷، ۴۸۲ - ۴۸۵، ۵۶۲

۵۶۲

- ایزنای (؟) ۲۰۵

- باشکران ۵۹، ۴۸۳ (باشکران ؟)

- باغ امیرانی ۴۸۲

- باغ خواجه امام‌الدین ۴۸۳

- باغ پای دیه ۱۵۲

- بن باغ ۳۹۷

- پاره‌کوتوالی ۵۸

- ریاط ابوحراب ۲۰۵

- زمین صدرالنسب ۳۴۳

- سالاری ۳۴۳

- سرجوی ۲۰۵

- سرستون ۲۰۴، ۳۴۴

- فروند بشت (؟) ۴۸۷

- منشیان (؟) ۴۸۷

- سکاآباد (؟) ۲۰۳

خویدک ۷، ۳۰۲، ۴۵۸، ۴۵۹،

خياره (خيارق) ۴، ۶۵، ۶۶، ۷۰ - ۷۷، ۱۶۱، ۲۱۰،

۲۱۱، ۲۱۶ - ۲۲۲، ۳۴۸، ۳۵۰ - ۳۵۶، ۳۵۶ -

۳۵۹، ۳۸۹، ۴۸۸ - ۵۰۰

- استکن (؟) ۷۱

- اغیران تفرسر (؟) ۶۶، ۷۴

- باب‌الثلثه ۲۱۱

- باب‌الزرب ۲۱۶

- باغ بنویه ۷۳

- دستجرد ۱۶۷، ۵۰۹، ۵۲۴  
دشتوک (مریاباد) ۵۳۷  
دهاباد ۱۰۸، ۲۶۱، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۵۵  
دهشیر ۳۷۳، ۴۵۰  
[دهنو] (قریہ جدیدہ) ۱۸  
دھوک ۹۱، ۹۴، ۴۳۳، ۴۵۶
- ر
- راکا(?) (مہریجرد) ۲۵۳  
رباط ابو حرب (خورمیز) ۲۰۵  
رباط قاضی (بندارآباد) ۵۳۴  
رباط کیا فولادستون (مہریجرد) ۳۴۲  
رستاق ۴، ۴۹۳  
رشکوه ۱۷۳  
رکناباد ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۹۳، ۵۰۴  
رمجان (?) (سریزد) ۳۸۷  
رمشادی (مہریجرد) ۱۴۱  
روذیزان ۳۱۵  
روضہ عزآبادیان (خیارہ) ۴۸۹  
روضہ محمدہ (یزد) ۱۰۹  
روسا (?) (بندارآباد) ۵۰۲  
ریبہ بالا (مہریجرد) ۴۶۸  
رترکانرہ (?) (مہریجرد) ۲۵۳
- ز
- زادانخواری (?) (سریزد) ۵۳، ۲۰۷  
زارچ ۴، ۱۶، ۴۲۸  
زحردآباد (?) (فہرج) ۴۲۵  
زرب ابراہیم (سریزد) ۵۴  
زرب رضی (مہریجرد) ۲۷۶  
زمین اتابکیہ (مہریجرد) ۲۷۶، ۵۳۹  
زمین دیوانی (خیارہ) ۷۲، ۲۱۲، ۳۵۰  
زمین سلطانی ۳۸، ۴۶، ۶۴، ۱۰۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۳۲۱، ۳۵۱، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۱۱، ۴۶۳، ۵۲۵، ۵۲۶  
زمین سنقریہ (سریزد) ۱۹۵  
زمین سنقریہ (مہریجرد) ۳۵، ۲۷۴، ۴۰۷، ۴۶۴  
زمین سهامیہ (بندارآباد) ۶۹  
زمین صاحبی بہائی (سریزد) ۳۴۷  
زمین صدرالنسب (خورمیز) ۳۴۳  
زمین ظہیرشاهی (بندارآباد) ۲۳۰  
زمین علویان (مہریجرد) ۳۳۱  
زمین گودرزی (فہرج) ۴۷۸  
زمین مطہری (فہرج) ۲۱۲  
زمین نکھی (?) (مہریجرد) ۵۵۲  
زیادآباد (مہریجرد) ۳۲۴، ۳۲۹  
زیرآسیا (سریزد) ۶۳  
زیر دیوار (مہریجرد) ۵۲۵
- د
- دارالبیع (خان) ۸  
دخمہ (بندارآباد) ۳۵۳  
در آسیا (سریزد) ۱۹۶  
در سرای کیا ۲۳۶  
در شکاہہ (?) ۱۶۵  
در یخدان (مہریجرد) ۲۸۷  
دروازہ درب (بندارآباد) ۵۳۴  
دزوک (بندارآباد) ۱۴۶، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۳۳
- باغ دلہ ۲۲۲  
باغ سذکوکان ۷۵  
باغ عبوکان ۲۲۱  
باغ قاضی ۲۵۶  
باغ مہتران ۷۵  
باغ مہرآبادیان ۲۱۸، ۲۵۰  
باغستانوک ۴۸۸  
باغوک ۴۹۸  
برزحسولہ (حسولی) ۲۱۰، ۲۱۹، ۳۴۸، ۳۵۹، ۴۸۸، ۴۹۶  
پای ٹاؤک (پای ٹاؤک) ۳۵۴، ۴۹۷  
پشت باغ ۷۰، ۲۲۱  
پشت باغ رز ۲۱۷  
پشت گز ۷۲، ۳۵۸  
تختہ اشکذری ۲۱۷  
تفر سر ۶۷، ۷۳  
تفرعلی بدوک (بدول؟) ۷۶، ۷۸، ۳۵۶  
تورہدان ۲۱۰  
جوی طالب ۷۱  
حسولی (حسولہ) ۲۱۰، ۲۱۹، ۳۴۸، ۳۵۹، ۴۸۸، ۴۹۶  
حفرہ باغوک ۳۴۸  
حفرہ برز ۳۵۷  
حفرہ پارگین ۳۵۷  
حفرہ پس باغ قاضی ۴۹۹  
حفرہ سنگستان ۲۲۰، ۴۵۹  
حفرہ شحنہ ۳۴۸  
حفرہ فخرالدینی ۴۹۰، ۴۹۱  
خان قدیم ۷۵  
روضہ عزآبادیان ۴۸۹  
زمین دیوانی ۷۲، ۳۵۰  
سنگستان ۲۲۰، ۴۵۹  
کوش باغ رستم ۴۹۰  
مسجد عزآبادیان ۴۸۸  
مہرآبادیان ۲۱۸، ۳۵۰  
نہر پشتریگ ۳۴۸  
ہرزگاہ ۳۵۴، ۴۹۷، ۴۹۸  
ہمدحینی (?) ۷۷

## ش

شادآباد (میبد) ۹۳  
شمسآباد ۹۱، ۲۱۸، ۳۰۳، ۳۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱  
شمسی ۴۹۳  
شورابه (اصل: سورابه) ۱۶۴  
شهرآباد (بفرویه) ۲، ۵۱۵  
شیرین (ده) ۲۱

## ص

صفوتآباد ۱۹

## ط

طاخونۀ میان ریگ (حاجیآباد) ۲۹۰  
طرزجان ۳۱۳ (طرزجان به لفظ قلم)  
ظفرآباد ۱۴۶، ۴۴۵  
عالیآباد ۱۰، ۲۳۹  
عزآباد ۳۵۹، ۴۸۸، ۵۲۲  
عضدآباد ۴۵، ۴۴۲  
عقدا ۴۴۶  
غیران (خیاره) ۶۶، ۷۴، ۲۱۴ (شاید: اغیران)

## ف

فراشاه ۲۴  
فراقت ۱۹۳  
فرجوی (مهریجرده) ۲۴۵  
فرخی (مهریجرده) ۱۰۲-۱۰۴، ۲۴۳-۲۴۹، ۳۸۲، ۳۸۳  
فروند بااحمدی (مهریجرده) ۱۲۳، ۱۸۸  
فروند توروکی (فهرج) ۱۱۹، ۳۹۵  
فروند عبدی (مهریجرده) ۵۵۵  
فروند غوری (مهریجرده) ۲۶۸  
فروند قراوطاکی (مهریجرده) ۱۳۲  
فروند کنجی (مهریجرده) ۱۳۹  
فروند گودرزی (مهریجرده) ۱۳۹  
فروند ششت (?) (خورمیز) ۴۸۷  
فضلاباد ۳۶۷، ۴۳۸  
فهرج ۷، ۳۰، ۶۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۱، ۳۷۴، ۳۸۵، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۰، ۵۱۶، ۵۱۷  
- آسیابن ۲۶۲  
- آسیای ابوالحسن ۳۹۶  
- امیری (سکه و نهر) ۲۶۲  
- باب سروستان ۱۲۰  
- باغ تفر ۳۹۶  
- باغ حاجی ۵۱۷ (شاید: حاجبی)  
- باغ عزالدینی ۱۷۸، ۳۵۱

## س

سالاری (خورمیز) ۳۴۳  
سپدن (مهریجرده) ۴۲۱  
سغوید ۱۶۹  
سراذوک (فهرج) ۴۲۵  
سرایکیا ۲۳۶  
سرجوی (خورمیز) ۲۰۵  
سرخانی (مهریجرده) ۱۹۰  
سردابوک (مهریجرده) ۴۰۲  
سرستون (خورمیز) ۲۰۴، ۳۴۴  
سرقهستان (مهریجرده) ۴۲۱  
سریزد ۷، ۵۲-۵۶، ۶۲-۶۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۰۱، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۶  
- اصل بیید ۱۹۷  
- الحان (?) ۱۹۹  
- ابریفان (?) ۳۳۸  
- باب زرب ابراهیم ۵۴  
- باب نوئیراز (?) ۲۰۱  
- باغ قاسمی ۲۱۴  
- بست خوارانی ۵۶، ۴۸۶  
- جاده کرمان ۵۶  
- جزن (گزن) = کشخوان جزن  
- حفرة سواران - محله حفرة سواران  
- خان عالوک ۳۳۹  
- در آسیا ۱۹۶  
- زادانخواری ۵۳، ۲۰۷  
- زمین سنقریه ۱۹۵  
- زمین صاحبی بهائی ۳۴۷  
- زیر آسیا ۶۳  
- قنات رمجان (?) ۵۵  
- قنات فرخان ۵۵  
- کشخوان جزن (گزن) ۲۹۲، ۳۷۲  
- کهذیسار ۳۴۷  
- کیارتیق (?) ۲۰۸  
- محله بست خوارانی (?) ۴۸۶، محله نشت خوارانی (?) ۵۶  
- محله حفرة سواران ۱۹۷، ۳۳۸، ۳۴۷  
- منشیان (منشبان?) ۶۴، ۴۸۷  
- موربند ۵۲  
- نویراز (?) ۲۰۰، ۲۰۱  
- وذاریوک (?) ۳۴۶  
- وربند ۶۲ (شاید: موربند)  
- هرونی ۲۰۹  
- نشت خوارانی (?) ۵۶، محله بست خوارانی ۴۸۶  
- سنخآباد (?) نصیریه ۲۸، ۱۵۳ (سنخآباد)، ۱۴۷ (سنخآباد)، ۲۴۰ (سنخآباد)  
- سنگستان (خیاره) ۴۹۵  
- سورابه = شورابه

قراوطاقی (مهریجرد) ۱۲۲، ۵۶۴  
 قرية القلعة (= تفت) ۴۳۴  
 قطب آباد ۴  
 قنات ابر ۱۲، ۹۴، ۲۵۰، ۴۵۳  
 قنات امیریوک (مهریجرد) ۳۷۲  
 قنات بشناباد (میبد) ۱۰۷، ۱۶۸  
 قنات بهنام (فهرج) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴  
 قنات تجرید (سید) ۴۳۹  
 قنات جشنکاباد (فهرج) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴، ۴۲۵  
 قنات جلیلی ۹۴، ۲۵۱، ۳۷۷  
 قنات خارچار (میبد) ۴۳۹  
 قنات خورزن (اشکذر) ۵۱۹  
 قنات درشکانه (?) ۱۶۵  
 قنات دستجرد (میبد) ۳۶۸  
 قنات دولت آباد (عزآباد) ۵۲۲  
 قنات رتش (میبد) ۹۳، ۱۰۷، ۱۶۸  
 قنات رمجان (?) (سریزد) ۵۵، ۳۸۷  
 قنات سمن (یزد) ۱۷۵، ۲۹۶  
 قنات سوا (یزد) ۵۱۴  
 قنات سور ۴۲۸  
 قنات سورنجان (فهرج) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴  
 قنات شمس ۹۷  
 قنات علائیه ۲۹، ۱۵۴، ۳۷۵  
 قنات فرخان (سریزد) ۵۵، ۳۸۷  
 قنات کثنویه (میبد) ۴۳۹  
 قنات کران (تفت) ۱۰۰، ۱۵۱، ۴۳۴  
 قنات کردیان (میبد) ۳۶۸  
 قنات کشوا (مهریجرد) ۱۰۶  
 قنات مبارکه (یزد) ۱۳، ۹۴، ۲۵۰، ۴۵۲  
 قنات محمودیه (فیروزآباد) ۳۰۸، ۵۰۳  
 قنات نصیریہ (یزد) ۲۸، ۱۰۹، ۱۵۳  
 قنات نو (بدرآباد) ۲۲۷  
 قنات وری (تفت) ۱۰۰، ۱۵۱، ۳۶۵، ۴۳۴  
 قنات یزدآباد ۹۱، ۹۴، ۱۰۸، ۴۳۲، ۴۵۵، ۴۵۶  
 قنات یعقوبیه (یزد) ۲۵۱، ۲۹۷، ۳۱۷

ک

کازہ (?) (مهریجرد) ۱۳۰  
 کاروانسرای بزازی (یزد) ۴۲۳  
 کاروانسرای بیاع خانہ ۵۰۱  
 کاه کاه (بندارآباد) ۶۸  
 کثنویه ۹۸، ۱۰۸، ۲۵۵، ۲۹۹، ۳۱۸  
 کرستانوک (مهریجرد) ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵  
 کربک (مهریجرد) ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۳۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۷۱، ۴۷۲  
 ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۶، ۵۵۷ (ظ = گرک)

باغ عزى ۱۱۹، ۳۱۹  
 باغ علوی ۴۲۶  
 باغ کلوکان ۶۷  
 باغ قاسمی ۲۱۴  
 باغ کیخسروی ۲۶۳  
 باغ گوشک ۱۱۶، ۴۲۰  
 باغ مرزبان ۴۲۵  
 باغ موسی ۲۶۴  
 باغ نیدلوك (?) ۶۷  
 بواز دیلمان (?) ۲۱۲  
 بهنام (قنات) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴  
 پرد (محلہ) ۴۲۰، ۵۱۶ (پردوک)  
 پردوک = ظ: پرد  
 تاؤ ۲۶۳، ۵۱۸  
 تختہ کروک ۴۲۵  
 توروکی (محلہ، فروند) ۱۱۹، ۱۷۶، ۳۹۵  
 حفته (?) ۴۲۵ (شاید: چفته)  
 جزن (گزن) ۳۲۴  
 جشنکاباد (قنات) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴، ۴۲۵  
 حفرة باب سروستان ۱۲۰  
 حفرة سواران ۴۷۸  
 حوض عبدالله ۱۱۸  
 زحردآباد (?) ۴۲۵  
 زمین سلطانی ۳۵۱  
 زمین گودرزی ۴۷۸  
 زمین مطهری ۲۱۲  
 سرازوک ۴۲۵  
 سورنجان (قنات) ۳۰، ۱۱۶، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴  
 سونجان (?) (مقبره) ۴۲۵ (ظاهاهمان سورنجان در قبل است)  
 شهریارى (محلہ) ۵۱۷  
 قاسماباد ۱۷۷، ۳۲۰  
 محلہ شهریارى ۵۱۷  
 مروک ۴۲۵  
 مشکویان (قنات) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴  
 فیروزآباد ۱۱۷، ۲۲۷، ۲۵۶-۲۵۸، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۹۰، ۴۳۹، ۵۰۳  
 باغ اشت ۲۵۸ (شاید: باغ هست)  
 باغ هست ۲۵۷ (شاید: باغ اشت)  
 باغ سرو ۲۵۶  
 باغ ورتک ۲۵۷  
 ربرمهری (?) ۲۵۶  
 قنات محمودیه ۳۰۸  
 مهمینی (?) ۲۵۸  
 نوغد ۱۱۱

ق

قاسماباد (فهرج) ۱۷۷، ۳۲۰

محله شرانیوک (مهریجرد) ۳۵، ۳۶  
 محله شهریار (فهرج) ۵۱۷  
 محله علیا (بدرآباد) ۵۰۵  
 محله فیضان (چهاردیه) ۷۸  
 محله کرک = کرک (گرگ)  
 محله کشخوان بالا (مریاباد) ۵۲۶  
 محله گوشک (یزد) ۵۱۴  
 محله مغلدین (مهریجرد) ۲۸۶، ۴۲۲  
 محله مهرآباد (مهریجرد) ۳۳۷، ۵۶۳  
 محله نرمستان (مهریجرد) ۶۰، ۱۰۵، ۱۴۳، ۴۰۱، ۵۲۹، ۵۴۹  
 محله هرزگاه (مهریجرد) ۱۹۳  
 محله هورمزدقان (مهریجرد) ۴۰، ۱۳۶، ۱۹۳، ۲۸۸، ۳۲۳، ۳۲۵، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۷، ۵۵۰  
 محمدآباد ۳۱۰  
 مدرسه رکنیه (یزد) ۵۰۱، ۵۱۴  
 مدرسه صفوی قطبی (یزد) ۶  
 مدوله (?) ۳۴۱  
 مذوار (کوه) ۷  
 مذویرآباد ۴، ۲۳، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۴۲، ۴۳۵، ۴۷۷، ۴۲۵ (فهرج) مروک  
 مریاباد (= مریمآباد، در نسخه وقفنامه اغلب مرتاباد و گاهی بی نقطه آمده و مسلماً غلط است) ۷، ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۵۵، ۱۷۴، ۲۳۷، ۲۹۲، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۹۳، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۲۸، ۴۵۸، ۴۵۹  
 - باغ حسینی ۵۳۷  
 - باغ زاهدی ۴۵۸  
 - باغ شیخان ۵۳۱  
 - باغ ظهیری منصور (شاید: گوزستان) ۳۸۱، ۴۵۹  
 - باغ هراسویه ۵۳۷  
 - دشتوک ۵۳۷  
 - محله پشت‌گنبد یعقوبی ۵۳۱، ۵۳۸  
 - محله کشخوان بالا ۵۳۶  
 - واژربند ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۸  
 - هرزه‌آب ۲۳۷  
 مسجد (یزد) ۵۰۱، ۵۱۴  
 مسجد سلیمان (مهریجرد) ۴۱  
 مسجد عزآباد (خیاره) ۴۸۸  
 مسلمه (مهریجرد) ۳۹۲  
 مشکویان (قنات فهرج) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴، ۳۷۳  
 مقبره سونجان (?) (فهرج) ۴۲۵ (ظ: سورنجان)  
 مقبره مجوس (میبد) ۱۴۶  
 ملکآباد ۴۹۳، ۵۳۳  
 ملکتاباد (قنات، بندارآباد) ۱۶۰، ۲۱۵  
 منشاد ۴۴۷

کرک اشکوک (مهریجرد) ۱۲۶، ۲۷۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۵۴۸، ۵۴۶  
 کشخوان باغ زیر (بدرآباد) ۲۲۸  
 کشخوان پای‌گز (بدرآباد) ۲۲۷  
 کشخوان جزن (سریزد) ۲۹۲، ۳۷۲  
 کشخوان دزوک (بندارآباد) ۴۹۲، ۴۹۳  
 کشخوان فرخی (مهریجرد) = فرخی  
 کشخوان کلکان (بدرآباد) ۳۶۸  
 کشخوان کودمان (?) (بدرآباد) ۳۶۷، ۵۰۹  
 کشخوان کوروک (بدرآباد) ۲۲۷، ۳۶۶  
 کشخوانوک (بندارآباد) ۲۸۹  
 کوچه پس‌آهروک (یزد) ۱۱۵، ۳۹۳، ۳۹۴  
 کورآباد (مهریجرد) ۳۷۸  
 کوره‌ریگ (بدرآباد) ۲۲۷  
 کوش باغ رستم (خیاره) ۴۹۰  
 کهتول (مهریجرد) ۱۸۷  
 کهتویه (کهدویه) ۳۱۲  
 کهدیسار (?) (سریزد) ۳۴۷  
 کهن‌باو (?) (مهریجرد) ۴۰۱  
 کیاریتق (?) (سریزد) ۲۰۸

## ک

کردفرامرز ۲۵۵، ۴۳۷  
 گزن‌زیر (مهریجرد) ۴۳  
 گل‌زرد (مهریجرد) ۴۱۷  
 گیلان (گیلان) ۴۹۳

## م

مبارکه ۴۴۴  
 مجومرد ۴، ۱۴، ۴۲۸  
 محله باب و ساوه (یزد) ۲۶۰  
 محله باغ یوزداران (مهریجرد) ۵۶۰  
 محله بست (شت؟) خوارانی (سریزد) ۵۶، ۴۸۶  
 محله پای‌طاق (یعقوبی) ۱۱۰  
 محله پرد (و) پردوک (فهرج) ۴۲۰، ۵۱۶  
 محله پشت آسیا (بدرآباد) ۵۱۳  
 محله پشت‌گنبد یعقوبی (مریاباد) ۵۳۱، ۵۳۸  
 محله ترسا (مهریجرد میبد) ۳۹۱  
 محله توذوک (مهریجرد) ۳۷  
 محله جوی‌بالا (بدرآباد) ۸۷، ۲۳۰، ۳۶۵، ۵۰۶  
 محله چناروک (مهریجرد) ۴۸، ۴۹، ۱۹۱، ۳۴۱  
 محله حسناپاد (بدرآباد) ۸۸  
 محله درب مهریجرد (یزد) ۵۰۱  
 محله دریندان (یزد) ۱۰۹  
 محله ریه (مهریجرد) ۵۷، ۱۳۵، ۲۷۲  
 محله سرباغ نو (مهریجرد) ۵۶۱  
 محله سفلی (بدرآباد) ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴  
 محله سورنجان (فهرج) ۱۱۶



- منشبان (منشبان؟) (سریزد) ۶۴، ۴۸۷  
 منگاپاد ۶۱، ۴۷۱  
 موربند (سریزد) ۵۲  
 مهرآباد (مهریچرد) ۲۶۸، ۴۰۲، ۵۴۲  
 مهرآبادیان (خیاره) ۲۱۸، ۳۵۰  
 مهریبه (مهریچرد) ۱۲۵، ۱۳۰-۱۳۲، ۳۳۰، ۳۳۶، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۵۵۴  
 مهریبه بالا ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۷، ۳۲۱، ۳۸۸، ۴۱۲، ۵۴۰  
 مهریبه زیر ۴۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۸۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۴۰۷  
 ۴۰۸-۵۴۶-۵۴۸، ۵۵۱  
 مهریپادین (مهریچرد) ۳۳، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۴۲، ۲۷۹، ۲۸۶، ۴۱۶، ۴۷۷، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۵۸، ۵۵۹  
 ۵۶۲  
 مهرچرد ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۴۰  
 مهمینی (فیروزآباد) ۲۵۸  
 مهریچرد ۷، ۳۱، ۳۲-۴۱، ۴۳، ۴۸، ۵۷-۶۱، ۱۰۱-۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۵-۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۹-۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰-۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۴۲-۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۵-۲۸۸، ۲۹۲، ۳۲۱-۳۲۴، ۳۲۷-۳۳۲، ۳۳۴-۳۳۷، ۳۴۱-۳۴۶، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۴-۳۸۸، ۳۹۷-۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۶۰-۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۱، ۵۲۳، ۵۲۵-۵۲۹، ۵۳۹-۵۶۴  
 آسیای بالا ۳۲۸، ۴۱۳، ۴۶۱، ۴۸۱  
 ارزندان ۳۳، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۴۲، ۴۷۷  
 اشتراگلو ۴۲  
 اصطهریوک (اصطهریشک) ۲۸۳، ۴۱۶  
 انارستان ۱۸۱، ۵۴۱، ۵۶۳  
 اسریقان (۹) ۵۲۳  
 باب خوشینان ۴۰۳  
 باب دمه ۵۰، ۳۲۲، ۴۶۳، ۵۲۹ (اکنون پوزه دمه داریم)  
 باب یخدان (در یخدان) ۲۸۷  
 باب محمد ۱۳۳  
 باداموک ۳۸۸  
 بادین جدید = بادین جدید  
 باغ آهروک ۵۵۹  
 باغ استاد ۵۲۶  
 باغ اشو ۳۷  
 باغ امیری ۴۴، ۱۴۰، ۳۸۴، ۴۱۵، ۴۱۹، ۵۶۴  
 باغ انارستان ۱۸۱، ۵۴۱ (انارستان)، ۵۶۳  
 باغ اولشی ۱۹۵  
 باغ بمن (۹) ۳۸۴  
 باغ حسولی ۵۶۱  
 باغ خطیری ۱۸۷
- باغ دردمیموک ۲۸۳  
 — باغ دهوک ۵۲۵  
 — باغ سابقی ۴۶۰  
 — باغ سرو ۲۵۲، ۳۸۴، ۵۲۸  
 — باغ سیدعلوی ۱۹۱  
 — باغ شبانی ۱۸۲  
 — باغ ظهیرفهادی ۴۷۲ (و) ۳۲۹  
 — باغ عزالدینی ۱۴۰  
 — باغ عزیزی ۲۵۲، ۵۲۸  
 — باغ فهادی ۳۲۹، ۳۳۳، (و) ۴۷۲  
 — باغ قراوظانی (۹) ۵۶۴ (و) فروند قراوظان ۱۳۲  
 — باغ قوطا ۴۷۳  
 — باغ کردوک ۳۳۲  
 — باغ لالی ۵۵۸  
 — باغ لیوش ترک ۴۶۰  
 — باغ مبارکی ۱۷۹  
 — باغ محمود ۱۴۳  
 — باغ نو ۳۴، ۴۶۲  
 — باغ نودر ۴۴  
 — باغ همایون (همایونی) ۱۲۷، ۱۳۲، ۲۷۶، ۲۸۷، ۴۰۹، ۵۲۹، ۵۳۹  
 — باغ یوزداران (فهادان) ۵۵۸، ۵۶۰  
 — باغ سحر (۹) ۱۳۶  
 — بانویان ۴۶۸  
 — بستان زهرائی ۵۵۸  
 — بغدادآباد ۳۳، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۴۲، ۴۷۷، ۵۲۹  
 — بقعه افنده (۹) ۳۸۰  
 — بندگریوه ۲۵۳  
 — بوزی ۴۱۴  
 — پادین جدید ۹۴، ۹۹، ۴۳۰  
 — پس حوض ۲۸۴  
 — پشت باغ ۴۸۲  
 — توذوک ۳۷  
 — جزن زیر ۴۳  
 — جزن میان ۱۰۱  
 — جوی فرئین ۲۶۹  
 — چناروک ۴۸، ۴۹، ۱۹۱، ۳۴۱  
 — حوض بالا ۳۳۵  
 — خورآباد ۵۵۳  
 — چکاذوک ۱۹۰  
 — حفرة خانى ۱۹۰  
 — حفرة فخاران ۵۶۲  
 — حفرة قاضى ۳۲، ۵۴۲  
 — حفرة لاستان ۳۴۰  
 — حفرة تان (۹) ۲۷۹  
 — خندق ۳۹  
 — دیوان اتابکی ۲۵۲

- گزن زیر ۴۳  
 - گل زرد ۴۱۷  
 - محله باغ یوزداران ۵۶۰  
 - محله تودوک ۳۷  
 - محله چناروک ۴۸، ۴۹، ۱۹۱، ۳۴۱  
 - محله ریبه ۵۷، ۱۳۵، ۲۷۲  
 - محله سرباغ نو ۵۶۱  
 - محله شرانیوک ۳۵، ۳۶  
 - محله کرک = کرک (گرگک)  
 - محله مخلدین ۲۸۶، ۴۲۲  
 - محله مهرآباد ۲۶۸، ۳۳۷، ۴۰۲، ۵۴۲، ۵۶۳  
 - محله مهریه = مهریه  
 - محله مهریادین = مهریادین  
 - محله نرمستان ۶۰، ۱۰۵، ۱۴۳، ۴۰۱  
 - محله هرزگاه ۱۹۳  
 - محله هورمزدقان ۴۰، ۱۳۶، ۱۹۳، ۲۸۸،  
 ۳۲۲، ۳۲۵، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۷  
 - مخلدین ۲۸۶، ۴۲۲  
 - مندوار (کوه) ۷  
 - مندویرآباد ۴، ۳۳، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۴۲، ۴۵۳،  
 ۴۷۷  
 - مسجد سلیمان ۴۱  
 - منگاباد ۶۱، ۴۷۱ (اکنون به ضم میم در تداول  
 عمومی تلفظ می شود)  
 - مهرآباد ۲۶۸، ۳۳۷، ۴۰۲، ۵۴۲، ۵۶۳  
 - مهریه ۱۲۵، ۱۳۰-۱۳۳، ۳۳۰، ۳۳۶، ۴۰۶،  
 ۴۱۰، ۴۱۱، ۵۵۴  
 - مهریه بالا ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۷، ۲۷۳، ۲۷۷  
 ۳۲۱، ۳۸۸، ۴۱۲، ۴۵۰  
 - مهریه زیر ۴۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۸۹،  
 ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹،  
 ۲۸۰، ۴۰۷، ۴۰۸، ۵۴۶-۵۴۸، ۵۵۱  
 - مهریادین ۳۳، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۴۲، ۲۷۹،  
 ۲۸۶، ۴۱۶، ۴۷۷، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۵۸، ۵۵۹،  
 ۵۶۲  
 - نرمستان ۶۰، ۱۰۵، ۱۴۳، ۴۰۱، ۵۲۹، ۵۴۹  
 - نهر یعنا (؟) ۵۴۹ (شاید: نهر نعنا)  
 - نی استان ۱۴۳  
 - وادوک ۵۶۲  
 - هرزگاه ۱۹۳  
 - هست سوساری (؟) ۳۳۱  
 - هورمزدقان ۴۰، ۱۳۶، ۱۹۳، ۲۸۸، ۳۲۳،  
 ۳۲۵، ۳۶۰، ۴۶۳، ۴۶۷، ۵۵۰  
 - ساق (؟) ۴۷۵  
 - میید ۱، ۳، ۹۲، ۹۳، ۱۰۷، ۱۴۶، ۲۴۱، ۲۵۹،  
 ۲۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۹۳، ۵۰۳،  
 ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۴  
 - باغ سرخ ۳۹۱

- رباط کیا فولاد ستون ۳۴۲  
 - رکن آباد ۲۹۲  
 - رمشادی ۱۴۱  
 - ریبه ۵۷، ۱۳۵، ۲۷۲  
 - ریبه بالا ۴۶۸  
 - راکا (؟) ۲۵۳  
 - ربرکابره (؟) ۲۵۳ (شاید: زیرکابره) (و) ظ  
 ۱۳۰  
 - زرپ رضی ۲۷۶  
 - زمین اتابکیه ۲۷۶، ۵۳۹  
 - زمین سلطانی ۳۸، ۴۶، ۶۴، ۱۰۱، ۱۸۶،  
 ۱۸۹، ۲۲۱، ۲۸۰، ۳۸۲، ۴۱۱، ۴۶۳، ۵۲۵،  
 ۵۲۶  
 - زمین سنقریه ۳۵، ۲۷۴، ۴۰۷، ۴۶۴ (ظاهراً  
 منسوب به حسن سنقری مذکور شماره ۲۸)  
 - زمین علویان ۳۳۱  
 - زمین بکچی (؟) ۵۵۲  
 - زیر دیوار ۵۲۵  
 - زیادآباد ۳۲۴، ۳۲۹  
 - سپندن ۴۲۱  
 - سرباغ نو ۵۶۱  
 - سرخانی ۱۹۰  
 - سردابوک ۴۰۲  
 - سرقهستان ۴۲۱  
 - شرانیوک ۳۵، ۳۶  
 - فرجوی ۲۵  
 - فرخی ۱۰۲-۱۰۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶-۲۴۹،  
 ۲۸۲، ۲۸۳  
 - فروند بااحمدی ۱۲۳، ۱۸۸  
 - فروند عبدی ۵۵۵  
 - فروند غوری ۲۶۸  
 - فروند قراوطان ۱۳۲ (و) باغ قراوطانی ۵۶۴  
 - فروند کنجی ۱۳۹  
 - فروند گودرزی ۱۳۹  
 - قنات امیریوک = رکناباد (و) ۳۷۲  
 - قنات کشوا ۱۰۶  
 - کانه (؟) ۱۳۰ (نیز به ربرکابره: ۲۵۳  
 مراجعه شود)  
 - کرستانوک ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵  
 - کرک ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۸۱، ۲۸۲،  
 ۲۸۵، ۳۳۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۷۱، ۴۷۲  
 - کرک اشکوک ۱۲۶، ۲۷۶، ۴۰۵، ۴۰۷، ۵۴۶،  
 ۵۴۸  
 - کشخوان فرخی = فرخی  
 - کورآباد (شاید: گورآباد) ۳۷۸  
 - کپتول ۱۸۷  
 - کهن باو (؟) ۴۰۱

هرونی (سریزد) ۲۰۹  
 هست سوساری (؟) (مهریچرد) ۲۲۱  
 هفتاذر ۲۲  
 همدحینی (؟) (خیاره) ۷۷  
 هورمزدقان (مهریچرد) ۴۰، ۱۲۶، ۱۹۳، ۲۸۸،  
 ۲۲۲، ۲۲۵، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۷، ۵۵۰

### ی

یزد (در بسیاری از فقرات مذکور است)  
 - بازار بزرگ ۴۲۳ (= سوق کبیر)  
 - باغ دره ۲۵۵  
 - جامع یزد ۳۲۹  
 - درسرای کیا ۲۳۶  
 - روضه محمدیه ۱۰۹  
 - سرای کیا ۲۳۶  
 - قنات ابر ۲۱، ۹۴، ۲۵۰، ۴۵۲  
 - قنات جلیلیه ۲۵۱  
 - قنات سمن ۱۷۵، ۲۹۶  
 - قنات سوا ۵۱۴  
 - قنات علائیه ۲۹، ۱۵۴  
 - قنات مبارکه ۱۳، ۹۴، ۲۵۰، ۴۵۲  
 - قنات محمودیه ۵۰۳  
 - قنات نصیری ۲۸، ۱۰۹، ۱۵۲  
 - قنات یزدآباد ۹۱، ۹۴، ۱۰۸، ۴۳۲، ۴۵۵،  
 ۴۵۶  
 - قنات یعقوبیه ۲۵۱، ۲۹۷، ۳۱۷  
 - کاروانسرای بزازی ۴۲۳  
 - کاروانسرای بیاع خانه ۵۰۱  
 - کوچه پس آهروک ۱۱۵، ۳۹۳، ۳۹۴  
 - محله باب وساده ۲۶۰  
 - محله درب مهریچرد ۵۰۱  
 - محله دریخندان ۱۰۹  
 - محله کوشک ۵۱۴  
 - محله مریاباد ۲۹۲  
 - مدرسه رکنیه ۵۰۱، ۵۱۴  
 - مدرسه صفوی قطبی ۶  
 - مسجد ۵۰۱، ۵۱۴ (شاید: جامع یزد)  
 - یعقوبی ۹۴، ۱۱۰، ۳۷۶، ۵۳۱، ۵۳۸  
 - باغ بلوک ۱۱۰  
 - محله پای طاق ۱۰

### اسامی نامعین

بیکاباد (خورمیز) ۲۰۳  
 بیق (؟) (ابرندآباد) ۲۲۳  
 بیاق (؟) (مهریچرد) ۴۷۵

- بیده ۹۳، ۱۰۷، ۱۶۸  
 - ترکاباد ۱۴۶  
 - حاجیاباد ۴۲۴  
 - ذورک (دزوک؟) ۱۴۶  
 - رتش ۹۳، ۱۰۷، ۱۶۸  
 - شادآباد ۹۳  
 - ظفرآباد ۱۴۶  
 - فیروزآباد ۳۹۰، ۴۲۹  
 - قنات بشناباد ۱۰۷، ۱۶۸  
 - قنات تجرید ۴۲۹  
 - قنات خارچار ۴۲۹  
 - قنات دستجرد ۳۶۸  
 - قنات رتش ۹۳، ۱۰۷، ۱۶۸  
 - قنات کثویه ۴۲۹  
 - قنات کردیان ۳۶۸  
 - محله ترسا ۲۹۱  
 - مسلمه ۳۹۲  
 - مقبره مجوس ۱۴۶  
 - ملکاباد ۴۹۳  
 - مهریچرد ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۴۰  
 میمونه ۲۸۹

### ن

ندوشن ۲۳، ۴۹۳  
 نرسوباد ۱۱، ۹۴، ۳۶۰، ۳۷۹، ۴۵۴  
 نصرتآباد ۱۴۶، ۴۴۸، ۵۲۱  
 نصیری ۱۴۷، ۲۴۰  
 نوغد (فیروزآباد) ۱۱۱  
 بوبیرار (؟) (سریزد) ۲۰۰، ۲۰۱  
 نهرپشت ریگت (خیاره) ۳۴۸  
 نهر یعنا (؟) (مهریچرد) ۵۴۹  
 نی استان (مهریچرد) ۱۴۳  
 نیر ۳۱۴

### و

وادک (مهریچرد) ۵۶۲  
 واذوربند (مریاباد) ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۸  
 وذاریوک (؟) (سریزد) ۳۴۶  
 وراورق ۱۵۸  
 وربند (سریزد) ۶۲

### ه

هدش ۱۷۰  
 هدرستان (بارجین) ۲۵۹  
 هرزگاه (خیاره) ۲۵۴، ۴۹۷، ۴۹۸  
 هرزه آب (مریاباد) ۲۳۷

## فهرست اعلام اشخاص و طوایف

(غیر از آنچه مربوط به یزد است)

اعداد داخل ( ) مربوط به فقرات مندرج در صفحات ۱۰۴ تا ۱۱۲  
و اعداد داخل [ ] مربوط به فقرات مندرج در صفحات ۲۵۴ تا ۲۸۳ است.  
اعدادی که بدون کمانه است اشاره به صفحات متن (غیر رقبات) است

احمد بن داود بن ابی نصر المقری ۲۷  
احمد بن رشیدالدین ۴۴، ۱۱۹  
احمد شیتله ۲۱۴  
احمد بن عبدالرحمن ۳۰  
احمد بن عبدالسلم بن تمیم بن عکبر ۲۸  
احمد بن عبدالله بن عمر بن محمد الشریف ۳۲  
احمد بن علی بن ابی البدر ۲۹  
احمد بن علی بن جعفر ۲۶  
احمد بن صدیق [۷۱، ۱۱۴، ۱۸۳]  
احمد صفوانی [۶۶]  
احمد کل سرن (۹) (خواجه) [۱۵۱]  
احمد بن المقرب راهله (۴، ۳۱، ۶۷)  
اختجی = عبدالله  
ادریس ۵  
ارغون خان ۲۴۲  
الاسدی، محمد بن جعفر بن نما ۲۹  
اسفندیار (۱۴)  
اسلم بن محمد بن علی خراسانی ۲۳  
اسمعیل (۱۱، ۱۲)، [۲۱۳]  
اقبال (خواجه) [۷۲، ۱۸۳]  
اکجی = شیرین  
التون بوقا ختانی ۱۵۱  
امام الدین محمد [۱۷۱]  
امیر علی (نوه رشیدالدین) ۱۱۹، (۶۹)  
امیر علی خالدی (۴۳)  
امیر المؤمنین علی ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹  
انصاری، علی بن احمد ۳۱، ۳۲  
انوشیروان ۲۴۳  
اوتی = محمد اوتی  
اوحد [۶۶، ۱۱۲]

## الف

اباقاخان ۲۴۲  
ابراهیم [۱۰۰]  
ابراهیم (حاجی) [۶۶، ۷۰]  
ابراهیم بن جبرئیل (۴۰)  
ابراهیم خلیل ۲۴۹  
ابراهیم بن رشیدالدین ۴۴، ۱۱۹  
ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم الایوانی ۲۸  
ابراهیم فقاعی  
ابراهیم کلینی ۲۷  
ابراهیم بن محسن بن محمود ۳۳  
ابرقوثی = جمال الدین  
ابن عباس ۳، ۵  
ابوبکر [۷۰، ۷۳، ۱۳۳]  
ابوبکر بن ابراهیم (۳۶)، [۱۰۳]  
ابوبکر بن جبرئیل [۴۲]  
ابوبکر وایقانی ۲۰۹، ۲۱۰، [۱۵۸]  
ابوبکر سلطان بخلو (حاجی) [۴۶]  
ابوالثنا محمد بن عبدالوهاب ۳۰  
ابوالحامد... الحنفی ۲۵  
ابوطالب (۳۸، ۴۱، ۸۳)  
ابوالعباس (۳۳)  
ابوالعلاء معری ۱۰  
ابوهریره [۲۴۲]  
اتراک = ترک  
احمد (پیر) ۲۱۴  
احمد (حاجی) [۱۰، ۶۸]  
احمد بن ابی حامد ۲۶  
احمد اقا [۱۸۴]  
احمد بندار [۹، ۱۱۲]

ج  
الجریداقانی، محمد بن عبدالسلام بن عبدالمجید بن  
عبدالحمید ۲۵، ۳۱  
جلال بن رشیدالدین ۴۴، ۱۱۹، ۲۱۴  
جمال پروانچی (۴۲)  
جمالالدین [۶۴]  
جمالالدین حاجی کالی ۲۱۴  
جمالالدین محمد ابرقوئی (میر) [۱۸]  
جمالالدین محمد کرمانی (امیر) [۳۱]

ح  
حاجی فارس (۱۶، ۱۷، ۳۶، ۵۸)، [۱۰۵، ۲۰۰]  
حاجی قزوینی (استاد) ۱۷۶، ۱۸۰  
حبشی (غلام) ۱۹۲  
حدادی، قوامالدین محمد ۲۳، ۳۳ (سه بار)  
حدادی شیبانی، محمود بن عبداللطیف ۳۳  
حسن بن احمد بن محمودالتبریزی ۲۹  
حسن بن باباکرسب (؟) (۶۳)  
حسن دول (؟) [۱۸]  
حسن زنوزی [۱۹۷]  
حسن بن قاسم النیلی (ابوالظفر) ۲۵ (چهار بار)، ۲۶  
(هشت بار)، ۲۷ (سه بار)، ۲۸ (پنج بار)، ۲۹  
(هفت بار)

حسن بن مطهر (علامه حلی) ۳۱  
حسینی = محمد بن رضا  
حسین (۲۳، ۲۴، ۴۳، ۶۵، ۶۷)  
حسین (دهخدا) (۳۲، ۵۶، ۷۷)  
حسین (شاه) [۱۸۴]  
حسین بشیر ۲۰۹، ۲۱۰  
حسین بن جعی (۶۶)  
حسین الحسینی [۱۷۱]  
حسین زرنقی (حاجی میر) [۱۶۵]  
حسین فره (؟) [۹۷] (شاید: قره) به مبارک حسین  
نیز مراجعه شود.

حسین بن محمد دامغانی ۲۸  
حسینی = حسین  
الحصینی، عمر بن یوسف ۲۹  
حمزه (پیر) ۲۰۶  
حنفی = ابوالحامد  
حنفی = عبدالصمد  
حنفی = محمد  
حیدربیک [۲۰۰]

خ  
خالدی، امیرعلی (۴۳)  
خالدی، سعدالدین علی (۳، ۶، ۷، ۹، ۲۹، ۵۰، ۵۱)  
ظاهراً همان امیرعلی است.  
ختائی، ایاز ۱۵۱

اولجای ۱۵۱  
اولجایتو (سلطان محمد) ۲۴۲  
اویانی، محمد (۶۰)  
اویس (دهخدا) [۹۱، ۱۰]  
ایاز (حاجی) ۲۱۰  
ایاز جامدار ختائی ۱۵۱  
ایسن بوقا ۱۵۱  
الایوانی، ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم ۲۸  
الایوانی، عبدالله بن ابراهیم بن زید ۲۶  
ایوب (۱۸، ۶۱)

ب  
بابا ولوار (؟) (حاجی) [ ]  
باورچی = توقمتور  
بخشلو، ابوبکر سلطان (حاجی) [۴۶]  
بخشلو، شرفالدین سلطان [۱۰۷]  
بخاری حنفی، محمد بن محمد بن محمد ۲۶  
بدران (حاجی) [۱۴، ۱۹۱]  
البررسی (؟)، محمد بن محمود بن قاسم ۲۸  
بشار بن شاکر بن اصلان ۳۲  
بصری، حسن ۳۶

البصری، محمد بن الکواری المالکی ۲۸  
بلهجان، سعدالدین (۱۶، ۸۰)  
بندار [۷۵]  
بواسحاق (خواجه) [۱۳۷]  
بهاءالدین عمر مستوفی [۱۹۱]  
بسله (؟) بنت نصر (۲۳)

پ  
پروانچی = جمال  
پهلوان سعید ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴، [۱۱۴، ۱۲۷]  
پیراحمد ۲۱۴  
پیرحمزه ۲۰۶

ت  
تاجالدین (۳۲)، [۲۱۱]  
تاجالدین (مولانا) [۱۷۱، ۱۴۹]  
تاجالدین علی قبرتو (۱۴، ۳۴، ۳۵)  
تایتمور باورچی ۱۵۱  
تبریزی، حسن بن احمد ۲۹  
تبریزی، عبدالله بن عمر بن محمد (قاضی تبریز)  
۲۴، ۲۵، ۳۱ (دو بار)  
ترك (غلام) (۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،  
۱۵۹، ۱۹۲، ۲۲۶)  
تركمان [۱۲۳] (شاید همان محمد تركمان است)  
تغای تمور دواتی ۱۵۲  
توق[تم]ور باورچی ۱۵۱  
توقتمور عجمی ۱۵۱

سنائی (حکیم) ۵  
سیجانی، محمد بن احمد (۸۰)

## ش

شافعی ۱۷۷  
شاه حسین [۱۸۴]  
شاه قلی (خواجه) [۱۸۴]  
شبستری، قطب الدین [۴۰]  
شرف الدین سلطان بختلو [۱۰۷]  
شرف الدین عثمان [۱۸۲]  
شرف الدین محمد [۱۸۲]  
الشریف، احمد بن عبدالله ۳۲  
الشریف، طاهر بن عبدالله ۳۲  
الشریف، محمد بن عبدالله ۳۲  
الشریف، موسی ۲۴  
شعبان بن ایوب معرنا بی (۳۷)  
شمس الدوله طیب ۱۱۲  
شمس الدین احمد لاکوشی (۸۲)  
شمس الدین حافظ ۲۱۴  
شمس الدین رودباری (۶۴)  
شمس الدین محمد صاحب دیوان [۱۶۶]  
شهاب بن رشید الدین ۴۴، ۱۱۹  
شیبانی، محمد حدادی ۲۳، ۳۳ (سه بار)  
شیبانی، محمود بن عبداللطیف حدادی ۳۳  
شیبانی، ... بن محمد ۳۲  
شیر باریک، علی (۷۹)  
شیرین اکجی ۲۰۶

## ص

صالح (۶۴)  
صدرالدین [۱۹۲، ۷۳]  
صدرالدین امیر محمد مؤمن (علی حمال) [۱۷۹]  
صدرالدین خطیب [۱۴۹]  
صدرالدین محمد [۱۳۴]  
صدیق (۷۰، ۴۳، ۱۰)  
صدیق کججانی (شیخ) ۷۱، ۱۱۴، ۱۸۳  
صفی الدوله [۱]  
صفوانی = احمد

## ط

طاهر بن عبدالله بن عمر بن محمد الشریف ۳۲  
طوقل (طوقلی) بن سونقور بن عبدالله ۱۳۷، ۱۷۹، ۱۸۱

## ع

عبدالرحیم خراسانی (قوام الدین) ۲۴، ۲۵، ۳۲  
(دوبار)  
عبدالصمد ۲۱۰  
عبدالصمد بن یوسف بن الحسین الحنفی ۲۷

ختائی باورچی ۱۵۲  
خراسانی، اسلم بن محمد بن علی ۲۳  
خراسانی = عثمان  
خراسانی، قوام الدین عبدالرحیم ۲۴، ۲۵، ۳۲  
(دوبار)  
خطاب (۳، ۲۸)  
خطیب (۱۳)

## د

دامغانی، حسین بن محمد ۲۸  
داود ۲۴۴، (۶۲)  
دواتی = تغای تمور  
دهخدا حسین (۳۲، ۵۶، ۷۷)  
دهخدا جچی (۸)  
دهخدا محمد شاه (۳۳، ۳۴)  
دهخدا یعقوب [۱۰۰]

## ر

راهله = احمد بن المقرب  
راهله = محمد شاه بن المقرب  
راهله = محمود بن المقرب  
رجب بن علی بن احمد الساباطی ۲۷  
الرزبراتی (?)، عبدالله بن محمد بن ابی بکر ۲۶  
رشید اورماق (خوجه) [۱۳۷]  
رشید الدین فضل الله همدانی ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۵،  
۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲ (دوبار)، ۱۲۸، ۱۴۸،  
۱۸۰، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹  
رودباری = شمس الدین  
روس (غلام) ۱۵۰  
رومی (غلام) ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۲، ۲۲۶

## ز

زرنقی = حسین  
زرنقی = عثمان  
زکی (۷۶)، [۲۳۶]  
زنجی (غلام) ۱۵۰، ۱۹۲، ۲۲۶  
زنوزی = حسن  
زنوزی = میرانشاه

## س

الساباطی، رجب بن علی بن احمد ۲۷  
سعدالدین بلهچانی (۱۶، ۸۰)  
سعدالدین علی خالدی (۳، ۶، ۷، ۹، ۲۹، ۵۰، ۵۱)  
سعیدالدین ولیانکوهی [۸۵، ۱۱۵]  
سعید (پهلوان) ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴ [۱۱۴، ۱۲۷]  
سکینه خاتون (بنت صاحب دیوان) [۱۶۶]  
سلیمان (۷۱)  
سلیمان (حاجی) ۲۱۰  
سلیمان نبی ۲۵۰



علی شیر باریک (۱۴، ۳۴، ۷۹)  
 علیشیر [۱۲۶]  
 عمر بن معمر (۲۴)  
 عمر نوجه دیه [۱۲۴]  
 عمر یوسف الحصینی ۲۹  
 العمری، عبد الله بن محمد بن علی ۲۴

## غ

غازان خان ۲۰۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲

## ف

فارس (حاجی) (۱۶، ۱۷، ۳۶، ۵۸)، [۱۰۵، ۲۰۰]  
 الفوی، علی بن حسن بن قاسم بن احمد بن محمد ۲۷  
 فخرالدین (خواجه) [۹۲، ۱۴۹]  
 فخرالدین احمد [۱۷، ۲۱۱]  
 فخرالدین عیسی بن احمد (صدر) [۲۲۴]  
 فخرالهمدانی، محمود بن محمد ۲۵  
 فصیحی، محسن بن احمد ۳۳  
 فضل الله بن ابی الخیر بن العالی = رشیدالدین فضل الله  
 فقاعی = ابراهیم  
 فقیه (۴۲، ۶۳، ۸۶)  
 فلکی = علام الدین

## ق

قازان (حاجی) [۲۴۴]  
 قاضی علی [۴۳]  
 قبرتو ۲۱۰  
 قبرتو (تاج الدین علی) (۱۴، ۳۴، ۳۵)  
 قتلغ بیك ۲۱۰  
 قتلغ بیك (؟) حكاك [۱۵۱]  
 قزوینی (غلام) (۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۲۶)  
 قزوینی (استاد حاجی) (۱۷۶، ۱۸۰)  
 قطب الدین شبستری [۴۰]  
 قطب الدین عبیدی = عبیدی  
 قلفبیک حكاك [۱۵۱] (شاید: قتلغ بیك)  
 قوام الدین عبدالرحیم خراسانی ۲۴، ۲۵، ۳۲  
 (ردوبار)  
 قوام الدین محمد حدادی = حدادی  
 قوتلوق بوقا ۱۵۱ (شاید: نقاش)  
 قوتلوق بوقانقاش ۱۵۱  
 قوتلوق تمور ۱۵۱  
 قیماس ۲۱۰

## ک

کاشی، نجم الدین [۱۹۴]  
 کرمانی = جمال الدین  
 کریم الدین (صدر) (۳۹)

عبدالعزیز بن ابی طالب بن خلید ۳۰  
 عبدالقادر [۲۳۶]  
 عبدالکافی ریما (؟) (۱۷)  
 عبدلکوتاه (۲۴)  
 عبداللطیف بن رشیدالدین ۴۴، ۱۱۹  
 عبداللطیف بن عبدالملک معوی ۲۴  
 عبدالله بن محمد بن ابی بکر الرربرایی (؟) ۲۶  
 عبدالله اختجی ۱۵۱  
 عبدالله بن عمر بن محمد تبریزی حسینی (مجدالدین)  
 قاضی تبریز ۲۴، ۲۵، ۳۱ (دوبار)  
 عبدالله بن محمد بن ابی بکر الرربرایی (؟) ۲۶  
 عبدالله بن محمد بن علی العمری ۲۴  
 عبدالمحسن بن محمد بن عبدالمحسن الواعظ ۲۸  
 عبدالملک [۱۰۵، ۲۲۵]  
 عبدالملک بن فضل الله عبیدی ۳۰  
 عبدالمنعم بن النوری ۲۸  
 عبیدی، قطب الدین مسعود بن فضل الله ۲۳ (سه بار)،  
 ۳۲  
 عبیدی، عبدالملک بن فضل الله ۳۰  
 عثمان (۲۱، ۳۹، ۶۶، ۸۳)  
 عثمان (دهخدا) [۱۴، ۱۰۵]  
 عثمان بن جحی (۲۹)  
 عثمان خراسانی [۹۷]  
 عثمان زرنقی [۱۴۶]  
 عثمان شبستری (حاجی) [۲۱۰]  
 عثمان بن صدیق [۱۹۰]  
 عثمان (؟) الدین همدانی [۱۹۳]  
 عجم ۲۳۹  
 عجمی = توقتمور  
 عرب ۲۳۹  
 عرب مرابع (۲۳)  
 عرب خاتون [۷۲]  
 عزالدین محمد [۱۸۹]  
 عزالدین محمدنا (؟) (امیر) [۷۶] (شاید همان قبلی  
 است)  
 علاء (حاجی) [۱۹۲]  
 علاء الدین فلکی (امیر) [۲۰، ۴۲، ۶۱، ۸۴، ۲۲۴]  
 علامه حلی (حسن بن مطهر) ۳۱  
 علویان ۲۰۲  
 علی (قاضی) [۴۳]  
 علی بن احمد انصاری ۳۱، ۳۲  
 علی بن تامر بن علی بن حصین ۲۹  
 علی بن حاکم بن عبدالله ۲۶  
 علی بن حسن (۳۱)  
 علی بن حسن بن قاسم بن احمد بن محمد الموی (؟) ۲۷  
 علی جمال [۱۷۹]  
 علی خندان [۲۴۴]  
 علی بن رشیدالدین فضل الله ۴۴، ۲۰۶، ۲۰۸

کشور خاتون (۳، ۱۳، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۴۶، ۴۷، ۵۴، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۴)  
 کلینی، ابراهیم ۲۷  
 کوفی هاشمی، محمد بن محمد ۲۷  
 کولوانه‌ای، محمود ۲۰۹  
 گرجی (غلام) ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۲، ۲۲۶

ل

لاکوشی، شمس‌الدین احمد (۸۲)

م

مالکی = البصری  
 مالکی = ابوالمعالی  
 مبارک حسین قرا [۹۷، ۱۷۹]  
 مجد بن رشیدالدین ۴۴، ۱۱۹  
 مجدالدین زکی سلیمان [۱۳۴]  
 مجدالدین عبدالله بن عمر بن محمد تبریزی حسینی  
 (قاضی تبریز) ۲۴، ۲۵، ۳۱ (دوبار)  
 محسن بن احمد الفصیحی ۳۳  
 محمد [۷۳]  
 محمد (حاج) [۱۳۴]  
 محمد الیاس [۱۵]  
 محمد اوتی (۶۰، ۶۱، ۶۲، ۸۶)  
 محمد اویانی (۶۰)  
 محمد ترک [۳]  
 محمد ترکمان [۱۷۶]  
 محمد جولاه (۶۶)  
 محمد چابک (۴۵)  
 محمد حدادی شیبانی (قوام‌الدین) ۲۳، ۳۳ (سه بار)  
 محمد دو بسمار [۱۱۳]  
 محمد سلیمان (حاجی) ۲۰۹  
 محمد صانع [۱۲۷، ۱۸۱]  
 محمد قصاب [۱۲۳]  
 محمد قویلون بیک ۲۰۹  
 محمد کرده (۲۳)  
 محمد کلکای [۳۶]  
 محمد کوسه (۲۲)  
 محمد نجار [۱۳۶]  
 محمد بن ابراهیم [۱۵۰، ۱۵۳]  
 محمد بن ابی‌طالب (۸۵)  
 محمد بن ابی‌المعالی المالکی ۲۸  
 محمد بن احمد سیجانی (۸۰)  
 محمد بن احمد بن صاعد ۲۷  
 محمد بن احمد بن عثمان النصیبینی ۲۸  
 محمد بن اسلام ۲۴  
 محمد بن اسفندیار (۴۴)  
 محمد بن ایوب (۱۹)  
 محمد بن جعفر بن نما الاسدی ۲۹

محمد بن حسن .... الحنفی ۲۹  
 محمد بن حیدر ۲۷  
 محمد بن رشیدالدین ۴۴، ۱۱۹  
 محمد بن رضا النقیب الحسنی ۲۵  
 محمد بن سعید الکاتب ۲۷  
 محمد بن شاه (۱۳، ۳۳، ۳۴)  
 محمد شاه بن المقرب راهله (۵، ۲۳، ۲۴، ۶۶، ۷۹)

محمد بن شیخ قرا [۱۷۹]  
 محمد [بن] صالح [۱۷۸، ۱۸۶]  
 محمد بن عبدالجبار بن عکبر ۲۸  
 محمد بن عبدالسلام بن عبدالحمید بن عبدالمجید  
 الجریاده قانی ۲۵، ۳۱  
 محمد بن عبدالعزیز بن محمد بن علی بن الکواز  
 الطنزی ۲۸  
 محمد بن عبدالله بن عمر بن الشریف ۳۲  
 محمد بن عبدالوهاب (علاء‌الدین) ۳۰ (دوبار)  
 محمد [بن] علی [۱۳۳، ۱۹۰]  
 محمد بن علی بن جعفر ۲۹  
 محمد بن عمر (۲۳)  
 محمد بن الکوار المالکی البصری ۲۸  
 محمد بن محمد بن الکوفی الهاشمی ۲۷  
 محمد بن محمد بن بخاری حنفی ۲۶  
 محمد بن محمود بن قاسم البررسی (?) ۲۸  
 محمد بن محمود بن محمد الجیل ۲۹  
 محمد بن مزروع الحنفی ۲۶  
 محمد بن هدیه (۶۳)  
 محمود (۷۲)، [۲۲۳]  
 محمود شاه (ملک) [۱۶۸]  
 محمود شاه بن بهرام شاه الحنفی [۱۹۳]  
 محمود عطار [۱۹۴]  
 محمود کولوانه‌ای ۲۰۹، ۲۱۰  
 محمود اوجانی [۶، ۲۶، ۱۳۵]  
 محمود بن رشیدالدین ۴۴، ۱۱۹  
 محمد بن عبداللطیف بن محمود الحدادی الشیبانی ۳۳  
 محمود بن محمد بن یوسف فخرالهمدانی ۲۵  
 محمود بن محمد بن یوسف ۳۱  
 محمود بن المقرب راهله (۵۰)  
 المحوی، عبداللطیف بن عبدالملک ۲۴  
 مرابع = عرب مرابع  
 مرابع = یونس مرابع  
 مستوفی = بهاء‌الدین عمر  
 مسعود بن سعد بن محمد الیزدی ۲۵، ۳۱  
 مسعود بن فضل‌الله عبیدی (قطب‌الدین) ۲۳ (سه بار)، ۳۲  
 معرتابی = شعبان  
 مغولتا ۱۵۱  
 مغولتا کمانچه‌ای ۱۵۱

کشور خاتون (۳، ۱۳، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۴۶، ۴۷، ۵۴، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۴)  
 کلینی، ابراهیم ۲۷  
 کوفی هاشمی، محمد بن محمد ۲۷  
 کولوانه‌ای، محمود ۲۰۹  
 گرجی (غلام) ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۲، ۲۲۶

ل

لاکوشی، شمس‌الدین احمد (۸۲)

م

مالکی = البصری  
 مالکی = ابوالمعالی  
 مبارک حسین قرا [۹۷، ۱۷۹]  
 مجد بن رشیدالدین ۴۴، ۱۱۹  
 مجدالدین زکی سلیمان [۱۳۴]  
 مجدالدین عبدالله بن عمر بن محمد تبریزی حسینی  
 (قاضی تبریز) ۲۴، ۲۵، ۳۱ (دوبار)  
 محسن بن احمد الفصیحی ۳۳  
 محمد [۷۳]  
 محمد (حاج) [۱۳۴]  
 محمد الیاس [۱۵]  
 محمد اوتی (۶۰، ۶۱، ۶۲، ۸۶)  
 محمد اویانی (۶۰)  
 محمد ترک [۳]  
 محمد ترکمان [۱۷۶]  
 محمد جولاه (۶۶)  
 محمد چابک (۴۵)  
 محمد حدادی شیبانی (قوام‌الدین) ۲۳، ۳۳ (سه بار)  
 محمد دو بسمار [۱۱۳]  
 محمد سلیمان (حاجی) ۲۰۹  
 محمد صانع [۱۲۷، ۱۸۱]  
 محمد قصاب [۱۲۳]  
 محمد قویلون بیک ۲۰۹  
 محمد کرده (۲۳)  
 محمد کلکای [۳۶]  
 محمد کوسه (۲۲)  
 محمد نجار [۱۳۶]  
 محمد بن ابراهیم [۱۵۰، ۱۵۳]  
 محمد بن ابی‌طالب (۸۵)  
 محمد بن ابی‌المعالی المالکی ۲۸  
 محمد بن احمد سیجانی (۸۰)  
 محمد بن احمد بن صاعد ۲۷  
 محمد بن احمد بن عثمان النصیبینی ۲۸  
 محمد بن اسلام ۲۴  
 محمد بن اسفندیار (۴۴)  
 محمد بن ایوب (۱۹)  
 محمد بن جعفر بن نما الاسدی ۲۹

- المقرئ، احمد بن داود بن ابی نصر ۲۷  
 ملك داد [۲۲۳]  
 ملك محمود شاه [۱۶۸]  
 موامبلوق (؟) ۱۵۱  
 موسى (۲۱)  
 موسى الشریف ۲۴  
 میرانشاه [۴۷]  
 میرانشاه زنوری (حاجی) [۱۹۸]
- ن  
 نجم الدین کاشی [۱۹۴]  
 نجم الدین (امام) [۳۶]  
 نصر (۲۳)  
 نصیبینی، محمد بن احمد ۲۸  
 نصیر حکاک [۱۳۲]  
 النطنزی، محمد بن عبدالعزیز ۲۸  
 نظام الدین [۱۷]  
 النوری، عبدالمنعم ۲۸  
 النیلی، حسن بن قاسم ۲۵ (چهار بار)، ۲۶ (هشت بار)، ۲۷ (سه بار)، ۲۸ (پنج بار)، ۲۹ (هفت بار)
- و  
 وایقانی = ابوبکر  
 ولیانکوهی = سعیدالدین
- ه  
 هاشمی = کوفی هاشمی  
 همدانی = رشیدالدین  
 همدانی = عثمان الدین  
 الهمدانی، محمود بن محمود بن محمد فخر ۲۵  
 هندو (غلام) ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۲، ۲۲۶
- ی  
 یاقوت صاحبی (خواجہ) (۲۰، ۲۱)، [۳۲، ۱۵۱]  
 یحیی بن علی بن محمد ۲۹  
 الیزدی، مسعود بن سعد بن محمد ۲۵، ۳۱  
 یعقوب (دهخدا) [۱۰۰]  
 یعقوب شحنه [۱۸۶]  
 ینال بدر  
 یونس (۱۸، ۴۲، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۸۶)  
 یونس مرابع (۴۰)

## فهرست اعلام جغرافیائی آذربایجان

شمارههایی که داخل ( ) آمده مربوط است به فقره‌های رقبات وقفی که در صفحات (۱۰۴ تا ۱۱۲) مندرج است. شماره‌های که داخل [ . ] آمده مربوط است به فقره‌های رقبات وقفی که در صفحات ۲۵۴ تا ۲۸۳ مندرج است. بقیه شماره‌ها ارجاع به صفحات متن کتاب است.

- |   |  |
|---|--|
| اسمع [۱۵۶]                                  | آب زرسلان (؟) (۵۹)                             |
| اسواران (= سواران) [۱۸۰]                    | آدینه داشی [۱۱۷، ۲۴]                           |
| اسوارق [۱۹۵]                                | آذربایجان (= آذربایجان، اذربایجان، اذربایجان)  |
| اشترخان (= شترخان) ۲۱۱، [۱۱۶، ۱۲۱]          | ۱۱۳، ۱۵۳، [۳۰، ۴۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۹۶]              |
| اشتلق (= اشدلق) [۱۹۶، ۱۷۸، ۲۱]              | (۲۸، ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۶، ۵۹، ۶۰،           |
| اشکنبر (کوه) [۱۷۴]                          | ۸۳، ۸۶، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۶۵، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۳۴)          |
| افدام (؟ اقدام) [۲۰۷، ۱۴۰]                  | آسیای بلمیجان ۲۰۶                              |
| افترد [۱۱۸] (شاید: افشرد)                   | آسیاب بر دزناب (۵۰)                            |
| افشرد [۱۴۳، ۱۷۴] (شاید: افترد)              | آق بلاق [۵۶]                                   |
| الان [۲۲۷]                                  |  |
| الانه‌رود [۱۷۸]                             | <b>الف</b>                                     |
| البردان (؟) (۶۳، ۴۲، ۲۲)                    | ابراهمان [۷۵]                                  |
| النجق [۲۲۰]                                 | ابلال [۱۷]                                     |
| الهدو (باغ) [۱۵۰]                           | ابوهریره (مزار) [۲۴۲]                          |
| الیابان [۱۱۱]                               | احمدآباد ۲۰۹                                   |
| امارناو (غار) (۸۱)                          | اخله (۲۰، ۳۸، ۴۱، ۸۵)                          |
| انباردان [۱۰۸، ۴۶]                          | آذربایجان = آذربایجان                          |
| انبند [۲۲۴، ۱۵۳، ۴۸، ۲۰]                    | اریان [۲۴۵، ۹۶]                                |
| اندله‌خید (۲۶، ۲۵)                          | ارده (۶۶)                                      |
| انداب، انداب [۱۷۳، ۴۷]                      | ارزیل خید [۱۳۷]                                |
| اوجان [۱۰۸، ۱۰۷، ۴۶]                        | ارونق ۱۱۵، (۴۸، ۵۰، ۵۸، ۶۱، ۸۴، ۹۵، ۱۴۷،       |
| اوجانه رود [۱۰۸، ۱۰۷، ۱۳۱]                  | ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۸)             |
| اوحد (؟) [۱۱۲]                              | ازنق ۱۱۵، [۲۰۳، ۹۴، ۳۳]                        |
| اوزم (۱۱، ۱۲)                               | اژدهامل [۱۳۲]                                  |
| اوسبنج = وهسبنج                             | اسبدیس [۸۵]                                    |
| اوشبندلو [۴۶]                               | اسپریر (؟) [۱۱۵]                               |
| اهار [۱۴۴، ۸۲]                              | اسپست‌زار قاضیان [۱۴]، ذیل اسفست هم نگاه کنید. |
| اهر [۱۴۱، ۸۶، ۶۰، ۵۹، ۴۳]                   | استیارد [۵۳، ۸۲، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۷۴، ۱۹۹]           |
| ایسه هله [۱۵۲]                              | اسفدبار (؟) (رودخانه) [۱۲۰]                    |
| ایشه دره = ایشی دره                         | اسفست [۴۵]، ذیل اسپست هم نگاه کنید.            |
| ایشی دره (معروف به بلدق) [۱۹۹، ۱۶۹، ۸۲، ۲۲] | اسفهلان [۴۵]                                   |
| ایلاق‌لو (کوه) [۲۴۳، ۱۷۵]                   | اسمان سوی (؟) (زمین) [۱۸۸]                     |

- ایلیار [۱۲۴]  
ایوسترق (= ایوستره) (۳۵، ۴۶، ۴۷)  
ایوستره = ایوسترق
- ب
- باخونی [۱۷]  
بادامستان ۲۱۲  
بادام ناو (۱۴)  
بازاب [۹۴]، (۵۹)  
بارنگت‌زار (۳۰، ۳۱)  
بارو [۱۶۴] (شاید: باروا)  
باروا [۱۰۵، ۶۹] (شاید: بارو)  
باروج [۲۹، ۱۱۶، ۱۷۸، ۲۰۹]  
باریک آب ۱۱۵، [۸۲]  
باژه سرخید [۲۰۱]  
باغ (زمین) [۱۹۲]  
باغ اخله = اخله  
باغ احمد شیتله ۲۱۴  
باغ اسواران [۱۸۰] (= باغ سواران)  
باغ اصلان ۲۰۷، ۲۱۴  
باغ المپیدو [۱۵۰]  
باغ اودله (۵۶)  
باغ برج ۲۱۴  
باغ پهلوان سعیدی ۲۱۴  
باغ جلال‌آباد = جلال‌آباد  
باغ جمال‌الدین حاجی کالی ۲۱۴  
باغ جوانمرد ۲۱۴  
باغ حمزه‌آن (?) [۱۸۱]  
باغ خامنه [۲۰۲]  
باغ خانقاه ۱۵۳  
باغ خید [۲]  
باغ دولخید [۱۸۱]  
باغ درودگران ۲۱۴  
باغ دوله (خامنه) ۲۱۴  
باغ رشید‌آباد = رشید‌آباد  
باغ رفاش‌آباد (رفاس‌آباد، رقاس‌آباد؟) [۳، ۱۲۳، ۱۷۶]  
باغ زاهدان [۶۳]  
باغ سرو [۱]  
باغ سفلی [۷]  
باغ سفیدان [۱۷۶]  
باغ سواران [۲، ۶۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۸۰: اسواران، ۱۸۲]  
باغ سه‌شرب [۱۰۵]  
باغ شمس‌آباد = شمس‌آباد  
باغ شمس‌الدین حافظ ۲۱۴  
باغ شیتله کوچک [۱۲۶]  
باغ شیرین اکجی ۲۰۶
- باغ عدلان ناو (۹)  
باغ علوی [۱۰۳]  
باغ علیان ۲۱۰، (۸)  
باغ علیشیر [۱۲۶]  
باغ عماد‌آباد = عماد‌آباد  
باغ غیاث‌آباد = غیاث‌آباد  
باغ فتح‌آباد = فتح‌آباد  
باغ فردوس ۱۵۳، ۲۱۳، [۸۷]  
باغ فرمان وشت [۲]  
باغ فیروز‌آباد = فیروز‌آباد  
باغ کلاه‌دوزان [۱۸۱]  
باغ کمال (۵۲)  
باغ مجد‌آباد = مجد‌آباد  
باغ مختار‌آباد = مختار‌آباد  
باغ مسل [۲۱۹]  
باغ مسلا (?) [۴۰] (شاید همان باغ مسل)  
باغ مهدبی (?) ۲۱۴  
باغ میوه‌سر [۱۸۱]  
باغ نجم‌آباد = نجم‌آباد  
باغ نزهة ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۵  
باغ نوبر [۱۷۳]  
باغ وله‌هیلی (?) [۱۶۰]  
باغ هلی [۱۶۰]  
باغ هیر (پیر احمد) ۲۱۴  
باغ یعقوب‌ان [۴]  
باغبانان (زمین) [۱۸۴]  
باغچه چوق [۱۲۰]  
باغچه حصر (?) [۱۲۹]  
باغچه کرمان ۲۱۰  
باغچه نی‌کس (بی‌کس؟) ۲۰۴، ۲۰۵ (به «بی‌کس» نیز مراجعه شود)  
باکشین [۱۶۷]  
باورگاه سفلی [۲۴۲، ۲۰۸]  
باورگاه علیا [۲۴۱]  
باول [۴۵]  
بخشلو (طایفه) [۴۶، ۱۰۷]  
برازین [۲۳۳، ۲۵]  
براغوش [۲۸، ۲۹، ۳۰، ۱۱۰، ۱۶۵، ۲۱۷، ۲۲۷]  
برحه خید (?) (۲۳)  
برده بران [۱۱۰]  
برزن [۱۱]  
برزه جو [۲۴۴]  
برساو (۸۵)  
برنج خید (۱، ۲)  
بره‌رو [۹۶، ۱۶۰]  
بزوان [۵۲، ۲۳۳]  
بسطام ۲۴۱، [۵۱: بستام، ۱۶۳]  
بسود [۲۲۶]

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴ [۲۴۴]  
 تپه سی [۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۸]  
 تتش (زمین) [۱۶۲]  
 تجره سره (تل، قله) [۲۴، ۱۷۳]  
 ترك ديه = وهوسفنج [۱۰۹]  
 تركه راه [۸۹، ۱۲۰] (ترکراه؟)  
 تشنه کوه [۹۴]  
 تكمه داش [۸۹]  
 تلخن (زمین) (۱۷)  
 تل دزه (۲۳)  
 تورکغید (۱۹، ۸۴)  
 توکلک [۲۳]  
 تیحستان (؟) [۲۰۹، ۷۱: حسان]

## ج

جالان = چالان  
 جان [۲۸، ۲۹، ۳۰، ۱۱۰]  
 جان براغوش [۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۸]  
 جاندار (خانقاه) [۲۰۴، ۲۰۶، ۱۲۷، ۱۸۱]  
 جانقور [۲۷، ۲۹، ۲۰۸]  
 جیلو [۲۴۱]  
 جریدهی [۱۲۶]  
 جذاری [۱۹۲]  
 جلال آباد [۲۰۶، ۲۱۰]  
 جمال آباد [۲۹، ۲۰۹]  
 جناغ (جناق) سفلی وعلیا [۱۴۴، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۴۲، ۲۴۱]  
 جندق [۵۱، ۱۱۸، ۱۹۹]  
 جولفا [۳۱]  
 جوی کوشن (۱۹)  
 جوی هیرآباد ۲۱۳

## چ

چالان (جالان) [۱۴۴، ۱۹۹]  
 چاوش (افدام) [۱۴۰، ۲۰۷]  
 چباق [۲۰۸] (ظاهراً همان جناق است.)

## ح

حرام خید [۸]  
 حسان (زمین) [۶۶، ۷۰، ۲۲۱] (آیا همان «حسینان» نیست؟)  
 حسن خاتون (کوه) [۱۹۸]  
 حسینان (۲۵، ۳۳، ۴۷) (آیا همان «حسان» نیست؟)  
 حمام رشیدی شش گیلان [۲۰۴، ۲۰۸]  
 حمزه آن (؟) [۱۸۱]

## خ

خافریق (کوچه) (؟) [۱۸]  
 خامنه [۲۱۴، ۵۰، ۱۵۲، ۲۰۲، ۲۰۴]

بطله [۲۲۵]

بقمه وشت [۱۵۰]

بکا [۱۴۹]

بلاقاق [۳۳، ۲۰۳]

بلدق (= ایشی دره)

بلله (۷۶)

بلهجان = بلهجان

بلهجان سفلی (زیرین) [۱۱۵، ۲۰۶، ۲، ۳، ۶۳،

۶۴، ۸۸، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲،

[۲۲۶]

بنست [۲۰، ۴۸، ۵۸، ۱۰۶، ۱۵۳، ۱۶۶، ۲۰۲،

۲۱۰، ۲۱۱]

بویه (۷۵)

بوخید (۱۱)

بیشه [۱۴، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۸۳]

بیکس (تل و عقبه) [۷، ۱۱۷، ۱۷۷]، شاید: نی

کس (باغچه) [۲۰۴، ۲۰۵]

بیلغید (زمین) [۱۹۰]

بیمارستان (۶۹، ۶)

بیمارستان قدیم تبریز [۲۲۵]

## پ

پایان (گریوه، عقبه) [۲۰۶، ۱۷، ۵۸، ۸۰، ۱۰۵]

پرام سفلی [۵۲، ۷۹، ۱۱۶، ۱۲۱]

پرام علیا [۱۸، ۲۵، ۵۱، ۷۹، ۱۲۱]

پشته [۲، ۵۳، ۵۴] [۲۰۱]

پشته امیرعلی (۴)

پشته بو بکران (۶۷)

پشته من سر (؟) (۶۴)

پشته حسین (۶۷)

پل بلهجان ۲۰۶

پیره گدوکی (کوه، تل) [۱۲۰، ۱۶۸، ۱۹۷]

## ت

تاجیه (۱)

تبریز [۲۵، ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۳،

۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۲،

۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶،

۱۷۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹،

۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۰،

۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵ (۵۰، ۵۹)، [۱، ۱۲، ۱۳،

۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰ - ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۱،

۳۳، ۴۵، ۴۷ - ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵ - ۵۹، ۶۲،

۷۹، ۸۶، ۸۸، ۹۱ - ۹۴، ۹۶ - ۱۰۲، ۱۰۳،

۱۰۷، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۴،

۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴،

۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳،

۲۰۴، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۶،



دروازه عراق ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱  
 دروازه موغان ۲۰۷، ۲۱۰  
 دروازه نو = دروازه ری  
 دروازه ویجویه ۴۰، ۲۰۴، ۲۰۹  
 دزجرود ۱۱۳ (شاید: دوزج)  
 دزه (تل) (۲۳)  
 دزتاب (۵۰) (شاید: دزناو)  
 دزناو (۷۹) (شاید: دزتاب)  
 دلسه‌ها (؟) [۱۳۳]  
 دمدول (۸)، [۱]  
 دمغان [۵۰، ۱۶۳]  
 دنباباد؟ (دیناباد؟) ۱۵۳، ۲۱۰  
 دوزج رود [۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۰] (شاید: دزجرود)  
 دوزج کبیر، (جولفا) [۳۱]  
 دو سر [۷۲]  
 دوشان تپه سی [۲۴۲]  
 دوشمداس (سد) [۲۴، ۱۱۷، ۱۶۷]  
 دوشمه [۱۶۷]  
 دوک تراشان (زمین) [۱۸۷]  
 دوگیجان [۸۹]  
 دولخید (باغ) [۱۸۱]  
 دولق (زمین) [۱۹۱]  
 دوماره (۱۹، ۸۴)  
 دوه بطلاقی [۱۶۷]  
 ده سنجد ۲۰۵  
 ده یوسف [۳۱]  
 دیم‌وول [۲۱۸، ۲۸۳]  
 دیوه سنگت [۴۲، ۲۲۸، ۲۲۹]  
 دیه‌دره (۸۱)

ذ

ذلبید الکبیر (= ذالبید = ذلبید = زلبید) [۸۰، ۱۲۰،  
 ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۴۴] وص ۲۸۳

د

رانجه‌وح (؟) [۱۱۳]  
 رانق [۶، ۸۱، ۱۸۷: راس؟]  
 راه بزرگت [۳۱]  
 راه بلاقات [۳۳، ۲۰۳]  
 راه تبریز [۲۷، ۳۱، ۱۹۴، ۲۲۴]  
 راه خراسان [۱۸، ۵۷، ۱۰۹]  
 راه نخجوان [۲۴۵]  
 ریوستان [۱۸، ۵۲، ۵۵، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۴۴،  
 ۱۶۴، ۱۷۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲]  
 ردکاما (؟) [۴۱]  
 رشه (۵۰)  
 رشیدآباد ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۰۷،  
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۷

خان مقدم [۶۲]  
 خانقاه جاندار ۲۰۴، ۲۰۶، [۱۲۷، ۱۸۱]  
 خانقاه مرزوق (شبستر) [۱۰۱، ۱۵۹، ۲۱۹]  
 خانمرود [۲۵، ۳۰، ۵۶، ۱۱۶، ۲۳۳، ۲۳۴]  
 خانه هوله (۲۳)  
 خرمالو [۲۴۰]  
 خرمشاه [۱۴۰، ۲۰۸]  
 خرمنگاه (۴۴، ۳۲)، [۹۳، ۱۴۸]  
 خریران (گریوه) [۱۶۷]  
 خشکه ناو [۹۶]  
 خطاب دره (۳)  
 خطیب خید (۴)  
 خلجان ۱۱۳  
 خواجه (زمین) [۱۳۵]  
 خوان [۱۴۶]  
 خواهان بند (ساقیه) [۱۷، ۱۴۹]  
 خوسی (؟) [۱۰۵]  
 خوی [۲۳، ۴۴، ۲۱۴]  
 خیار کومه [۱۱۱]  
 خید مملی [۹]  
 خیرآباد ۲۱۵

د

دادیان [۵۰، ۱۵۲، ۲۰۲، ۲۰۴]  
 دارارس (؟) (۶۶، ۴۵) (آیا «دارین» نیست؟)  
 داربن (۳۳)  
 دازیق (قنات) [۱۶۶]  
 دنباباد (؟) (دنباباد؟) ۱۵۳، ۲۱۰  
 درب = به دروازه نگاه کنید.  
 درب اسپریس [۳۶]  
 درب اعلی (تبریز) [۷، ۵۷، ۱۷۳، ۱۸۰]  
 درب اعلی قدیم [۲۱۳]  
 درب دودحوش (؟) (مرند) [۱۷۱]  
 درب‌نو باخونی [۱۷]  
 درب ویجویه [۱۷، ۲۷۰]  
 در حاه (؟) [۷۵]  
 درق (۱۳) (ظ = دره)  
 درمره (۴۱)  
 دره (۲)  
 دره دزد [۹۶، ۲۴۵]  
 دره سی [۸۹]  
 دره کاوکهن ۲۱۰  
 دروازه = نیز به درب نگاه کنید.  
 دروازه تبریز ۲۰۶، ۲۱۲  
 دروازه ری (= دروازه نو) ۳۹، ۲۰۴  
 دروازه سرخاب ۱۷۲، ۱۸۸  
 دروازه سرد ۴۰، ۲۰۹  
 دروازه سنجان ۲۰۵

سراندرود [۱۶۷]  
 سراه ۲۵۴، [۲۸، ۱۱۰، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۹۶، ۲۰۸]  
 سراه‌رود [۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۸۲، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۹۶، ۱۹۹]  
 سرای جق [۵۲]  
 سرباط ۱۱۵  
 سرخاب ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۵۰  
 سرخ کوز (تل) [۱۲۱]  
 سرخه دوزج [۲۵، ۱۱۶، ۱۶۵ = موسالوی]  
 سرخه‌کمر [۱۶۸، ۲۳۴]  
 سرخه‌کوه [۱۷۸]  
 سرخه‌کاو [۲۰۳]  
 سردو (سردوا) [۶۸]  
 سردول (۶۴)  
 سرسکان [۱۳۱]  
 سرسکندرود: به سکندرود مراجعه شود.  
 سرنه [۹۴]  
 سرنه‌رود (۳۷، ۵۹)  
 سلطان کائن (۴) [۱۷۸]  
 سطرخ‌گوشه (۶۹، ۷۰)  
 سطرخ‌ور (۶)  
 سعیدآباد [۱۰، ۸۱، ۹۱، ۱۵۰]  
 سفن [۵، ۷۳، ۸۱، ۹۳، ۱۴۸، ۱۶۵: سقن، ۱۷۰]  
 سفن بلاق [۱۷۸، ۲۳۷] (سفن بولاقي)  
 سفن‌دراز [۱۷۰]  
 سفوان = صفوان  
 سفیدان [۱۴۳]  
 سفیدطاش (کوه) [۱۴۳]  
 سفیده خونی [۵۳، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۴۳]  
 سفیده سنگان [۶۰]  
 سقن = سفن  
 سقن بولاقي = سفن بلاق  
 سکندرود [۱۷۸] و ص ۲۸۳  
 سلطانیه ۲۴  
 سماج [۱۸]  
 سنج‌دیار (۵۰، ۷۹)  
 سنجر (زمین) [۱۳۰]  
 سنجلاباد [۴۰]  
 سنقرآباد (۵۹)، [۳۳، ۹۴]  
 سنقریان (تل) [۵۸، ۶۱]  
 سنگ‌بران (کوه) [۸۰، ۱۶۸]  
 سنگستان [۲۲۳]  
 سواران = باغ سواران  
 سواران وشت [۱۲۳]  
 سوخار [۲۲۹]  
 سور جدید [۱۷، ۱۴۹]  
 سوره‌مرج [۱۰] (شاید: شوره‌مرج)

[۸۴]  
 رفاش‌آباد (رفاس‌آباد، رفاش‌آباد؟) [۳، ۱۲۳]  
 [۱۷۶]  
 رودخانه تبریز ۲۰۴  
 رودخید [۶، ۲۶]  
 رودقات ۱۱۵، [۱۲، ۱۳، ۲۲، ۳۳، ۵۳، ۸۲، ۸۹، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۴۴]  
 روئین‌دز ۱۱۳

## ز

زراعه ابی‌بکر [۱۳۳]  
 زراعه احمد [۶۸]  
 زراعه احمدبندار [۹]  
 زراعه حسین دندان [۱۵]  
 زراعه شرف [۸]  
 زراعه عثمان [۱۴]  
 زراعه علی نراس (؟) [۶۹]  
 زراعه محمد الیاس [۱۵]  
 زراعه محمد صالح [۱۸۶]  
 زراعه مملی [۱۸۶]  
 زربیلان (آب) [۹۴]  
 زردکوه [۹۴]  
 زردم [۱۱۵] (شاید: زردم ۱۰۵)  
 زرده بوته (تل) [۲۳۳]  
 زرقان [۱۰، ۸۹، ۱۲۴، ۱۷۹، ۲۴۴]  
 زرنق [۲۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۸]  
 زمزین (۷۹)  
 زمهری، زمهریر [۱۶۸، ۱۹۷]  
 زنجیر (کوه) [۱۹۷، ۱۹۸، ۱۲۴]  
 زنوز ۲۵۴، [۸۰، ۱۶۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۳۷]  
 زنوزق [۱۲۰، ۱۶۸، ۱۹۷، ۱۹۸]  
 زردم [۱۰۵] (شاید: زردم ۱۱۵)  
 زیر راهان (۴۸)  
 زیرجو (۶۹، ۷۰)  
 زینال [۱۸۲]

## س

ساردره [۲۲۵]  
 ساقیه بالائین (۸۰)  
 ساقیه سفلی (۱۶، ۳۶، ۸۰)  
 ساقیه شاهجو (۱۸)  
 ساکوکمه [۲۱۷]  
 سبزه‌سر [۱۳۰]  
 ستیان ۱۸۳  
 سحجان (؟) [۱۵۹، ۲۱۹] (آیا «سیجان» نیست؟)  
 سد شهربند قدیم [۵۷، ۸۰]  
 سرانداپ [انداپ: ۴۷، ۱۷۳]

شیته کوچک (شیتق) [۱۲۶] (شاید: شینه)  
 شیته کبیر (شتیق) [۱۲۶] (شاید: شینه)  
 شیراز [۲۰۵]  
 شیرسر (زمین) [۱۱۱]  
 شینه (۳۰)  
 شینه خید (۷، ۲۹، ۶۲، ۷۴، ۷۶) [۷۶]  
 شینه خیز [۷۶] (شاید: شینه خید)  
 شینه سلیمن (۷۱، ۷۲)  
 شینه محمود (۷۲)  
 شینه ملکداد (۵۱)

## ص

صدرآباد ۲۱۰  
 صفوان (= سفوان) [۵، ۸۱، ۹۱] و ص ۲۶۲  
 صوفیان [۱۴۷]

## ض

ضاربان [۴۴]

## ط

طاحونه چپار (۸، ۴۹، ۷۴، ۷۸)  
 طاحونه حاج محمد [۱۳۴]  
 طاحونه قاضی زین [۶۷]  
 طاحونه لیجار [۱۲۸]  
 طسوج [۴۷]

## ع

عادلخان [۵۵، ۱۷۸]  
 عثمانان (۱۴)  
 عثمان خید (۶۶)  
 عدلانه [۱۵۵]  
 عزآباد ۲۱۱  
 عطاران (تل) [۱۶۸، ۲۳۷]  
 عقبه بیگس = بیگس  
 عقبه پایان = پایان  
 علی آباد [۱۷]  
 عماد آباد ۲۱۴  
 عمودره (۱۲۲)

## غ

غریبان (تل) [۱۷۶]  
 غشقیه (کوه) [۵۶]  
 غوالان [۴۶، ۱۰۸]  
 غیاث آباد (خامنه) [۵۰، ۱۵۲، ۱۷۳، ۲۰۴]

## ف

فتحاباد (باغ) [۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۵]  
 [۱۷۳، ۱۰۹]

سوه سر (تل) [۷۰]

سه گوشه [۱۷۸]

سه گوشه قاضیان [۱۳۶]

سهله [۹۲]

سیاب [۱۹۸]

سیاباغ [۱۰۳]

سیامهتاب (؟) [۱۰۸]

سیاسان ۱۱۵

سیاوان ۱۶۰، [۸۵]

سیاه باد [۱۰۷]

سیبه دول [۹۱]

سیجان ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۱، [۱۶، ۱۷، ۳۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳]

سیرکو (۶۸)

سیس [۵۸]

سیوبنه (۲۵، ۳۳)

## ش

شادآباد ۵۶

شادآباد سفلی ۱۱۵، [۱۷۳]

شادآباد علیا ۱۱۵، [۱۰۹]

شانجان [۵۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۱۰]

شانزار (زمین) [۱۸۸]

شبانه (۱۵، ۱۶)

شبیستر (۸۲)، [۲۰، ۴۲، ۴۸، ۵۸، ۶۱، ۸۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۲]

[۲۱۹]

شرابه [۱۶۲]

شرفه حوسی (؟) (قنات) [۳۴]

شسته (۸، ۱۲، ۷۳)

شش کیلان (شش کیله) [۳۷، ۳۹، ۲۰۴، ۲۰۶]

[۲۰۸، ۱۵۱، ۲۴۰]

ششیکمل [۵۳]

شعبان خید (۱۲)

شلفمزار [۷۶]

شمامه درق (نوجه دیه) [۱۲۴]

شمس آباد [۲۵، ۲۷، ۲۹، ۴۲، ۸۴، ۱۱۶، ۱۶۵، ۲۲۴، ۲۲۴]

شنب غازان ۲۳۵، [۱۲۶]

شنبق (۷۹)

شندوار (شندآباد) [۴۰، ۴۸، ۹۵، ۱۶۰، ۲۰۲]

و ص ۲۸۳

شوره دره (= شوردرق) [۲۱، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۴۴]

[۱۹۶]

شوره مرج (؟) [۱۰] (سوره مرج)

شهابدین [۲۳۷]

شهر بند [۵۷، ۸۰]

شهرینه [۱۷۲] (شاید همان «شهر بند»)

قنات عبدالصمد ۲۱۰  
 قنات عدلانه [۱۵۵]  
 قنات علام‌الدین ۲۰۶، ۲۰۷  
 قنات علام‌الدین فلکی [۲۲۴، ۸۶، ۶۱]  
 قنات غیاس (۹) [۲۲۳]  
 قنات فخرالدین [۹۲]  
 قنات قتلغ‌بیک ۲۱۰  
 قنات قیماس ۲۱۰  
 قنات کارونسرای رشیدی فتح‌آباد ۲۰۵  
 قنات کره [۹۹]  
 قنات کمال [۲۲۷]  
 قنات کمانگران [۶۱]  
 قنات کوتاه ۲۲۹  
 قنات لاکوشی (۸۲)  
 قنات لوله [۲۲۲] (شاید: لونه)  
 قنات لونه [۳۸، ۱۶۱]  
 قنات محمد ۲۰۹  
 قنات محمد قویلون‌بیک ۲۰۹  
 قنات محمود کولوانه‌ای ۲۰۹، ۲۱۰  
 قنات مصل (۹) [۱۵۷] (شاید: مسل)  
 قنات ملک [۲۱۶]  
 قنات مهن‌خوی [۱۵۴] (شاید: مهن‌جوی)  
 قنات میشاو [۳۹]  
 قنات نظاما ۲۱۰  
 قنات نزهه ۲۰۶، ۲۰۷  
 قنات نوکاو [۲۱۲]  
 قنات نی‌کس ۲۰۵ (شاید: بیکس)  
 قنات هاشمی [۶۱]  
 قنات هوسکان [۲۱۵]

## ك

کا = کاه  
 کاروانسرای الکی ۱۵۷  
 کاروانسرای رشیدی ۲۰۵  
 کاروانسرای سرکیس چینان ۲۰۵  
 کاروانسرای قبرتو ۲۰۴  
 کاروانه ۸۱، [۲۲، ۸۲، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۹۹]  
 کاسانه سنگ [۱۱۷]  
 کاشانه [۱۴۱]  
 کاغاله [۵۹]  
 کافرملک (کافی‌ملک؟) [۹۵، ۲۰۴]  
 کالی (مقبره) [۹۱]  
 کاوناو، کاوه‌ناو [۱۲۰، ۱۲۴]  
 کاه = کا (کوه) [۴۹، ۵۷، ۸۱، ۹۱]  
 کیودکلام‌خید (۴۷)  
 کیودکمر (۵۹)، [۹۴]  
 کیوده‌سر [۱۱۷]  
 کجاباد [۱۷، ۱۲۶]

فتوح‌آباد ۲۰۵، ۲۰۹  
 فرمان وشت [۲]  
 فرورآباد (۹) [۱۲۳]  
 فروند علی ۲۱۰  
 فیروزآباد [۱۲۳، ۱۷۶]  
 فضل‌اللهی (نهر) [۱۲، ۲۳۱]  
 فروسفنج = وهوسفنج

## ق

قاسم‌آباد [۲۷، ۲۴۱]  
 قاض‌خانه (مزرعه) [۱۹۶]  
 قاضیان [۷۶، ۱۳۶، ۱۷۸، ۱۸۳]  
 قبچقی (کوه) [۲۹، ۱۴۶]  
 قبچقی‌تپه‌سی [۱۶۵، ۱۷۸]  
 قراباغ [۸۲، ۱۲۳]  
 قراجلو (سیاه‌باد) [۱۰۷]  
 قراغیا [۴۶]  
 قراکرتای [۲۱۴]  
 قراگز (قراگوز) [۱۴۲، ۱۹۸، ۲۴۵]  
 قروچای [۴۶]  
 قره‌کرتای = قراکرتای  
 قزلبه [۲۹، ۱۴۶، ۲۳۴]  
 قشلاق دره‌سی [۸۹]  
 قنات ابراهمان [۷۵]  
 قنات ابوبکر وایقانی ۲۱۰  
 قنات اسمع [۱۵۶]  
 قنات اسوارق [۱۹۵]  
 قنات النجق [۲۲۰]  
 قنات ایاز ۲۱۰  
 قنات بیکس (۹) = قنات نیکس  
 قنات چاندار ۲۰۷، ۲۱۵  
 قنات جلال‌آباد ۲۰۶  
 قنات جیریلانی ۲۰۵  
 قنات جیرزیرین ۲۰۵  
 قنات حاجی‌ایاز ۲۱۰  
 قنات حاجی محمدسلیمان ۲۰۹، ۲۱۰  
 قنات حسین بشیر ۲۰۹، ۲۱۰  
 قنات حسنان (حسینان؟) [۲۲۱]  
 قنات خالو ۲۱۰  
 قنات خشکوه [۶۱]  
 قنات دازیق [۱۶۶]  
 قنات درحمام رشیدآباد ۲۰۶  
 قنات دروازه عراق ۲۰۵  
 قنات در کاهاسر (۹) [۴۱]  
 قنات سبحان (۹) [۲۱۹]  
 قنات سلسله (۹) [۳۵]  
 قنات سعیدآباد [۱۵۰]  
 قنات شرفه‌خوسی (۹) [۳۴]

- کوزه بینه (۳۰)  
کوزه کنان [۲۰، ۵۰، ۶۱، ۹۵، ۲۰۴، ۲۱۲]  
کوستگ [۲۰۴]  
کوسه خید (۳۲)  
کوشک [۹۵]  
کوشن زار [۸]  
کوشه خید (۴۴) (شاید: گوشه خید)  
کوکلايه [۵]  
کوکمه [۲۱۷]  
کولان سر [۶۹]  
کولانه خید (۴۴)  
کولسار (کلسار) [۸، ۹، ۶۸]  
کولق [۱۱۸، ۱۷۴] (شاید «کویق» در فقره ۹۴ هم کولق است)  
کومان سر (۳۸، ۶۰، ۸۳)  
کوه تشنه کوه (۵۹)  
کوه خید = کوخید  
کوه زردکوه (۵۹)  
کوه سرخاب ۲۰۷  
کوه کرده پشته (۵۹)  
کوه کا = کا  
کوه کلومبر = کلومبر  
کوه نمک [۱۴۳]  
کوه هرومونتق (۵۵، ۵۶)  
کوه خیز ۱۱۳ (شاید: کوه خید)  
کوی زبرد [۱۰۵]  
کوی منصوران [۸۴]  
کویق [۹۴] (شاید: کولق یا بالمکس)  
کپده [۱۳۷]  
کهریز: به قنات مراجعه شود.  
کهنه راه (زمین) [۱۵]  
کیه هرواند (۷۷)
- ک**  
کرده پشته (۵۹)، [۹۴]  
گردن کش (تل) [۲۱۰]  
گرمواجان [۳۰، ۱۷۸]  
گریوه = عقبه  
گگک (تل) [۹۴]  
گلکجه بیل [۱۷۵]  
کلوانق (کلوانق) سفلی [۲۷، ۱۷۸، ۱۹۶]  
کلوانق (کلوانق) علیا [۲۱، ۲۸، ۵۵، ۱۶۵، ۱۷۸، ۲۰۹]  
گوارجان [۴۵]  
گوروان [۲۵، ۵۶]  
گوزستان خید (۴۳، ۷۳)  
گوگرچنلق [۱۰۸]
- کججان [۱۷۳]  
کجل آباد [۲۱، ۱۷۸، ۱۹۶]  
کده خید (۶)  
کردرود [۱۹۲]  
کردل (کرده هل) [۱۸، ۸۱]  
کردله (۲۰، ۲۲، ۴۲) (شاید: کردل، کردولق)  
کردول خید، کردوله خید (۲۵، ۲۷)  
کردولق (۳۳، ۵۴) (غل: کردله)  
کرده بوته (تل) [۱۷۵]  
کرده هل، کردل [۱۸، ۸۱]  
کرفس زار [۸]  
کرماج قران [۲۰۹]  
کریچ (۳۵)  
کساره [۹۱] (شاید: کاه)  
کشتی (زمین) (۱۹)  
کلاتجان [۷۶، ۹۱: کلاتیجان، ۱۳۲، ۱۸۵]  
کلاتیجان = کلاتجان  
کلاو [۴۶]  
کلاه دوز [۷۴، ۱۸۱]  
کلاه دوزان = کلاه دوز  
کلسار = کولسار  
کلمبر = کلومبر  
کلوله مرج (۵۷، ۷۸)  
کلنگ خید [۱۳۰]  
کلوانق = گلوانق  
کلومبر (کوه) (۵۹)، [۳۳، ۹۴، ۲۰۳]  
کلی کمر [۲۱۷]  
کلیخان [۱۷۷] (شاید: کلیجان)  
کمانگران [۶۱]  
کمر وشت [۵۰]  
کندرود (کندرود) [۱۱۳، ۱۱۵، ۲۰۴، ۲۶، ۶]  
[۷۰، ۱۳۳، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۲۶]  
کننده سره (؟) (تل) [۸۹]  
کنوخان [۱۸۶]  
کوچ [۲۸، ۳۰، ۱۱۰، ۲۰۹]  
کوچه ارمنیان [۲۴۰]  
کوچه باغ سواران [۲]  
کوچه باغ نوبیر [۱۷۳]  
کوچه خاهریق (؟) [۱۸]  
کوچه سوخار [۲۲۹]  
کوچه نومو بالائین [۲۱۱]  
کوخید، کوه خید (۱۸، ۸۳، ۸۶)، [۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۸۷]  
کورقان [۱۳۷]  
کورنان لو (۴۷)  
کوروان [۲۵، ۵۶]  
کوره کمر (تل) [۸۷]

مرز مجد (؟) [۱۱۳]  
 مرده مرز (؟) [۱۳۱] (شاید مرزمر)  
 مرده ناب = مردناب  
 مرزمر (؟) [۲۵] (شاید: مرده مرز)  
 مرزوق = خانقاه مرزوق  
 مرند، [۲۵۴، ۳۱، ۳۶، ۷۷، ۸۰، ۹۶، ۹۸، ۱۱۹،  
 ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۶۸،  
 ۱۷۱، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۳۷، ۲۴۵]  
 مزرعه قاضی علی [۴۲]  
 مسجد جامع تبریز ۲۸  
 مسل [۱۵۷: مصل، ۱۵۹، ۲۱۹]  
 مسلان [۲۱۹]  
 مسلگاه [۴۶، ۵۰، ۸۷: مسلگاه، ۲۱۲]  
 مشکورگاه [۱۴۸]  
 مشهو پشت (؟) [۱۷۱]  
 مصل = مسل  
 مصلی تبریز ۲۰۴  
 مصلی شش گیلان ۲۰۶  
 مضا (؟) [۱۰۶]  
 معافان [۲۲، ۱۹۲]  
 معرناب ۱۱۵، (۳۷)، [۵۳، ۱۴۳، ۱۶۷، ۱۶۹]  
 معلقه [۱۰۵] (شاید: مسلگاه ؟)  
 مقصودلو [۷۹]  
 مکیان خید (۷۰) (شاید: مکیان خید)  
 مکیان خید (۵) (شاید: مکیان خید)  
 ملسرزار [۶۶]  
 موجومندی [۷۸]  
 موسالو [۱۶۵]  
 منیق [۵۲] (شاید: مینق)  
 موروثه خید [۱۰۳]  
 موسکان کنار [۹]  
 موسیان خید [۱۶۲]  
 مهربان [۲۰۹]  
 مهران (زمین) [۱۹۱]  
 مهرانرود ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۸۳، ۲۵۴، ۲۵۵،  
 ۲۵۶، ۲۵۷، (۵۶)، [۲، ۷، ۲۱، ۲۷، ۴۹،  
 ۵۷، ۶۳، ۸۱، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۷ - ۱۰۹، ۱۱۵،  
 ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵،  
 ۲۲۶، ۲۳۶]  
 مهن خوی [۱۵۴] (شاید: مهن جوی)  
 مسلا (؟) [۴۰] (شاید: مسل)  
 میان لوان (؟) (۶۱)  
 میاب [۹۶] (شاید: میاو)  
 میاو [۱۴۲] (شاید: میاب)  
 میدان [۷۴]  
 میدان جق [۱۷۵]  
 میشاو (قنات) [۳۹]  
 میشاو (کوه) [۵۰، ۲۱۰]

## ل

لاکدزج [۱۷]  
 لالیان [۲۰۶]  
 لاموشه جان [۴۶، ۱۰۷، ۱۰۸]  
 لاوور (۷۴)  
 لاهه خید (۷۱، ۷۲)  
 لردان خید (۵۳)، [۲۰۱]  
 لردق (۳۴)  
 لردق دهخدا محمدشاه (۳۳، ۳۴)  
 لردق (لرده) فراشان (۴، ۱۴، ۶۷)  
 لردم (زمین) [۱۹۰]  
 لروسار (؟) [۱۸۶]  
 لشکر تپه سی [۱۶۸]  
 لشکرگاه (تل) [۲۰۸]  
 لطیف آباد ۲۱۰  
 لمین (۳۲)  
 لو (۱۲، ۳۵، ۷۵، ۷۶)  
 لودره [۹۱]  
 لوزگانان [۹۱]  
 لوشه خید (۱)  
 لونه [۲۸، ۱۶۱]  
 لوی [۲۱۹]  
 لهران [۱۸۳، ۱۳۳]  
 لیجار [۱۲۸]  
 لیقوان [۱۱۷]  
 لیوار [۸۰، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۰۸]

## م

ماون خید (۲۷)  
 مارکوی [۷۷، ۱۴۲]  
 ماستله خید (۲۴)  
 ماهسر (زمین) [۸]  
 مایان [۱۷]  
 مایکان خید [۴۳، ۶۵]  
 میرار (مزار؟) [۱۴۲، ۱۹۸]  
 مجدآباد (باغ) [۴۲]  
 محلهسر [۷]  
 محله شش گیلان = شش گیلان  
 محله عزآباد = عزآباد  
 محله لطیف آباد ۲۱۰  
 محله نجاران (مرند) [۹۷]  
 محمدآباد ۲۰۹  
 مختارآباد ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۵  
 مدرسه مراغه ۱۱۳  
 مراغه ۱۱۳، [۲۰۵، ۲۰۶]  
 مرج (۵۱، ۵۵)  
 مرج سنجد [۱۳۳]  
 مردناب (مردناب) [۸۱، ۹۱، ۱۱۵، ۱۰۹]



نیندامان [۳۲]

و

واعدان [۲۱]  
 وایقان [۲۰، ۳۴، ۶۱، ۱۰۶، ۱۵۸، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۲۹]  
 وزنا (؟) [۷۰]  
 وسنچ [۱۳، ۲۲، ۸۲، ۱۶۹، ۱۹۹]  
 وشت (و ترکیبهای آن) [۲، ۳، ۵۰، ۶۱، ۱۲۳، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۶، ۲۱۲]  
 وشیر [۲۴۲]  
 ولستان [۹]  
 وله هلی (؟) [۱۶۰]  
 وودراق [۲۶]  
 وهوسفنج (اوسینج، فوسفنج) [۶۸، ۷۵، ۱۰۹، ۱۷۷، ۱۸۹: ترك ديه]  
 ویجویه [۱۷، ۲۶، ۲۷۰]

ه

هرزند ۱۵۷، ۹۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۹۸  
 هرزند جدید [۱۴۲، ۱۶۸، ۲۰۸]  
 هرزند عتیق [۱۴۲، ۲۴۵]  
 هرس [۲۵، ۵۲، ۵۶، ۱۱۶، ۲۳۳، ۲۳۴]  
 هرش [۷۵] (شاید: هرس)  
 هرمونه (۵۱) (به کوه هرمونق مراجعه شود)  
 هرونق [۵۰، ۱۵۲]  
 هریوانق [۵۷]  
 هزه سره [۹۱]  
 هفته چشمه [۲۰۴]  
 هفتوران [۳۳، ۲۰۳]  
 هفصدجوی [۲۱۱، ۲۲۳]  
 هلس (کوه) [۲۴]  
 هلوی هلی [۱۶۰]  
 هلی [۱۶۰]  
 هند (؟) [۱۳۰]  
 هوسکان [۲۱۵]  
 هوسکان کنار [۱۱۳]  
 هیرآباد ۲۰۶، ۲۱۳  
 هیق [۹۴، ۱۷۵]

ی

یاارخی [۱۶۷]  
 یام گدوکی [۳۱]  
 یرده کوش (کوشه) [۱۵، ۱۳۵]  
 یعقوبان [۴]  
 یلاش (کوه) [۴۶]  
 ینال بدر [۶۱] (ظاهراً نام شخص است)  
 ینال وشت [۱۵۳]  
 یوسفان [۱۷۲]

میشن [۵۰] (شاید: میشنه)  
 میشنه [۲۰۴] (شاید: میشن)  
 میلان سفلی [۱۰۱]  
 مینق [۱۸] (شاید: منیق)  
 میوه سر [۱۸۱]  
 میولق (۷۶)

ن

نابجان [۴۵]  
 ناوبر [۳، ۴، ۱۳، ۶۷]  
 ناوستان [۶۹]  
 ناووا [۲۲۵]  
 نجم آباد ۲۱۰، ۲۱۴، [۸۷]  
 نخجوان [۸۰، ۲۴۵]  
 نروکل [۵۵]  
 نزهه = باغ نزهه  
 نسخی (لردم) [۱۹۰]  
 نسردان [۱۰۱]  
 نعمت آباد [۱۷۷]  
 نغله مرج (۲۱، ۵۱، ۵۵)  
 نغله (۴۵، ۶۶) (ظ: نغله)  
 نمرور [۱۸، ۱۶۴]  
 نوامس (؟) [۲۴]  
 نوباخونی (درب) [۱۷]  
 نویر [۱۷۳]  
 بوجه دیه [۵۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۴]  
 شمامه درق، [۲۴۱، ۲۴۲] و ص ۲۸۳  
 نوحی (زمین) (۵)  
 نوکاو [۲۱۲]  
 نومو [۲۱۱]  
 نوودیه [۱۳۶]  
 نهار [۳۰]  
 نهرام [۵۶]  
 نهرا اوجان [۴۶]  
 نهرا ذلبیدالکبیر = ذلبیدالکبیر  
 نهرا سراره رود = سراره رود  
 نهرا سکندرود [۱۷۸]  
 نهرا فضل اللهی [۱۲، ۲۳۱]  
 نهرا کورکی (؟) [۱۷۸]  
 نهرا مسل = مسل  
 نهرا مهرا نرود = مهرا نرود  
 نهرا نهندرود = نهندرود  
 نهند [۱۲، ۵۳، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۷، ۱۷۴]  
 نهندرود [۱۶۷]  
 نیچوران [۹۴]  
 نی کس (؟ بیگس) ۲۰۴ (باغچه)، ۲۰۵ (باغچه، قنات)، [۷، ۱۱۷، ۱۷۷، عقبه و تل]

## فهرست اعلام ناشاخته آذر بایجان

- |                                      |                            |
|--------------------------------------|----------------------------|
| بداحق [۱۲۱]                          | آنه‌خید (۳۰)               |
| سرفرسان [۲۴]                         | اناروا [۱۰۵، ۶۹]           |
| بمسلان [۴۰]                          | احق [۵۵]                   |
| بورحابون [۶۸، ۶۶] (شاید اسم زنی است) | اساندله (تل) [۹۱]          |
| تای لته (۶۵، ۷۳)                     | اوندِر (۱)                 |
| حافریق [۱۹]                          | احریان [۱۵۱]               |
| حباره بر (۸)                         | ارنجان [۱۷۵]               |
| حلکوره‌خید (۲۸)                      | باباوه [۱۳۲]               |
| حورزم‌خید (۴)                        | بار [۷۱]                   |
| خانهٔ حلان (۲۳)                      | نارین (۳)                  |
| خانهٔ سله (۲۳)                       | نالن (۳۰)                  |
| خانهٔ نوره (۲۳)                      | ناواوان (۵)                |
| دس‌آباد [۱۱۶]                        | ناووا [۲۲۵]                |
| دنه‌رخید [۲۰۱]                       | ساریم (۴۰)                 |
| دنران‌خید (۵۴، ۵۳، ۳۴)               | سریج ۱۸۳، [۱۶۲]            |
| دوباره (۱۹)                          | محستان [۷۱]                |
| ده‌لیته (۲)                          | پردران (۲۱)                |
| دونه [۱۹۱]                           | سروشخید (۲۱)               |
| راس [۱۸۷]                            | سره‌خید [۱۶۰]              |
| ربله [۱۰۵]                           | سته (۳، ۲۴) (شاید: پشته)   |
| رسان [۱۸۷]                           | نشتهٔ اسس (۴)              |
| ربورق [۱۶۵]                          | طراحی (۳۷)                 |
| رردن [۸۸]                            | نفروی [۸۱]                 |
| ررگاهاسر [۴۱]                        | نکچی (کوه) [۱۰۵]           |
| رسدگاه [۱۱۰]                         | نلو [۱۶۰]                  |
| رواسپل [۱۸۶] و ص ۲۸۳                 | بلول [۱۱۷]                 |
| زبرا رود [۱۳۷]                       | ننکه‌کری (۱۸، ۳۸)          |
| زبرحو (۵)                            | ننکور (۶۴)                 |
| زلوا رود [۲۳۷]                       | بلاسپهند [۶۱]              |
| ساقاب [۹۷]                           | سادان [۷۲]                 |
| مسحبر [۱۴، ۷۶]                       | سه... زر (۸۶)              |
| مسحبران [۶]                          | بویله (۲۰، ۶۰، ۶۱، ۸۶، ۸۵) |
| سحلاباد (۴۰) (ظ: سنجلاباد)           | بودمه [۹۲]                 |
| سلاق [۲۳۳، ۲۵]                       | پرسکند [۱۰۷]               |
| سلاوی [۲۳۲]                          | بوودمه [۱۳۶]               |
| سلند [۳۵]                            | بسال [۵]                   |

لاوند [۸۴]  
 لیروه (۷۲)  
 لحسر [۱۳۰]  
 لورسجامله [۱۰۰]  
 مابو [۱۳۶]  
 مگونانخید (۱۰، ۱۲)  
 موله (۲۵)  
 ناحق [۳۲]  
 نندامان [۳۲]  
 و سر فرسان [۲۴]

شیران [۵۵]  
 هارن [۱۹۵]  
 فرنام حادمان (۲۸)  
 فحله سر [۷]  
 فرناوما [۱۹]  
 فرس بوران [۴۲]  
 فلان ۱۱۵  
 کبوخان [۱۸۶]  
 کلسان [۹۱]  
 کوربا [۵]

## فهرست اجزاء و قسمتهای ربع رشیدی

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

<p>چاه سنگین ۲۰۸، ۲۱۲</p> <p>حجره ۱۹۳، ۱۹۴</p> <p>حظیرة الصالحین ۲۱۸</p> <p>حمام ۴۳، ۱۶۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۷</p> <p>۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳</p> <p>حمام بالا ۲۱۱</p> <p>حمام رشید آباد ۲۰۶، ۲۰۷</p> <p>حمام رشیدی شهرستان ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۲</p> <p>حوایج خانه ۳۹، ۴۲، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۸۲ (=)</p> <p>بیت الحوایج</p> <p>حوض ۲۱۰، ۲۱۱</p> <p>حوض سنگین ۲۰۸، ۲۱۲</p> <p>حوضخانه ۴۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۰۸</p> <p>خانقاه ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۳-۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱</p> <p>خانه گاه ۲۵۸</p> <p>خانه متولی = سرای متولی</p> <p>خانی (چشمه) ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰-۲۱۳</p> <p>خزانه ۴۳، ۱۲۵، ۱۸۶</p> <p>خزانه کتب ۱۹۷ (= کتابخانه)</p> <p>خزانه نقود واجناس ۱۷۵، ۱۹۷</p> <p>دارالحفاظ = بیت الحفاظ</p> <p>دارالشرب = شرابخانه</p> <p>دارالشفای ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۱۰۹، ۱۳۹، ۱۴۵-۱۵۰، ۱۶۸، ۲۱۶، ۲۱۸</p> <p>دارالضیافه ۳۹، ۴۲، ۱۳۶، ۱۳۸-۱۴۳، ۱۵۷ -</p>	<p>آسیا ۲۱۳</p> <p>آشکوب ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۴</p> <p>انبار ۴۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۷، ۱۹۸</p> <p>انبار غله و حوایج ۱۲۵</p> <p>باب‌الابواب ۱۶۸، ۱۸۹</p> <p>بارو ۲۱۴</p> <p>بازار ۴۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۱۴</p> <p>بازار ربع رشیدی ۳۹</p> <p>بازار شهرستان رشیدی ۱۳۹، ۱۴۳</p> <p>باغات ۲۱۴</p> <p>بقعه ۲۰۴، ۲۴۱</p> <p>بیت‌الادویه = داروخانه</p> <p>بیت‌التعلیم ۳۸، ۴۲، ۱۳۵</p> <p>بیت‌الحفاظ ۳۹، ۴۱، ۱۳۵</p> <p>بیت‌الحوائج (= حوایج‌خانه) ۳۹، ۴۲، ۱۳۸، ۱۳۹-۱۴۳، ۱۸۴</p> <p>بیت‌الکتب = کتابخانه</p> <p>پول (پل) ۱۵</p> <p>پول سنگین ۲۰۴، ۲۰۶</p> <p>تابخانه ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۶</p> <p>تابخانه خانقاه ۱۶</p> <p>تره‌زار ۲۱۲</p> <p>جامع ربع رشیدی ۱۳۵</p> <p>جامع روضه ۱۳۵</p> <p>جامع شهرستان ۲۱۲</p>
--	---

۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸،  
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۴۱،  
۲۵۰

زیرزمین ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۵

## س

ساباط ۴۳، ۱۸۹  
ساباط خانقاه ۱۸۳  
سرایستان ۴۳  
سراجه ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۶  
سراجه بالا ۱۹۶  
سراجه خانقاه ۱۷۹  
سرای طبیب = دارالطیب  
سرای متولی (= دارالمتولی = خانه متولی) ۴۳،  
۱۲۵، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۸۹،  
۱۹۵  
سرای مشرف ۴۳  
سرای ناظر ۴۳  
سقایه ۴۳، ۱۶۹، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱،  
۲۱۲

## ش

شاهنشاهی خانقاه ۱۹۶ (نیز = شهنشاهی)  
شباك = شبکه  
شبکه (شباك) ۱۴۸، ۱۸۲، ۲۳۳،  
شبکه قبلی قبه ۱۳۵، ۱۴۶، ۲۳۴  
شبکه گنبد ۱۶۵  
شراپخانه (= دارالشرب) ۳۹، ۴۲، ۱۴۵-۱۵۰، ۱۸۲،  
شهرستان ربع رشیدی (شهرستان رشیدی) ۳۹،  
۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۷۰-  
۱۷۳، ۱۸۸، ۱۹۱-۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۶،  
۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱-۲۱۵، ۲۱۸  
شهنشاهی تابخانه ۱۹۶ (نیز = شاهنشاهی)

## ص

صحن ۱۶۰، ۱۹۳  
صحن سرای ۱۹۴  
صفه ۱۲۸، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۴۰  
صفه بزرگ ۱۷۴، ۱۹۲، ۱۹۴  
صفه خانقاه ۱۶۷  
صفه روضه ۱۳۴  
صفه سراجه ۱۷۸، ۱۷۹  
صفه صدر ۱۶۷  
صفه کوچک ۱۶۴

## ط

طنبی ۱۶۷، ۱۹۴، ۱۹۶

۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹،  
۱۹۱، ۱۹۴-۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۶-۲۱۸، ۲۲۳،  
۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹

دارالطیب (= سرای طبیب) ۴۲، ۱۴۵، ۱۸۱، ۱۸۹  
دارالکتب = کتابخانه

دارالمتولی = سرای متولی

دارالمساکین ۳۹، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۵۹،  
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۸

دارالمشرف ۱۷۵، ۱۸۹

دارالمصاحف ۳۸، ۴۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۷، ۱۶۹،  
۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۴

داروخانه (بیت‌الادویه) ۱۴۵-۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸،  
۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۱-۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۴،  
۲۲۴، ۲۳۴، ۲۴۱

درگاه ۱۶۰، ۱۸۴

درگاه بیرونی ۱۹۶

درگاه خانقاه ۱۹۶

درگاه ربع رشیدی ۱۶۷

درگاه روضه ۱۷۶

درگاه منار (مناره) ۱۶۷، ۱۸۶، ۱۸۹

دروازه روم شهرستان ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱

دهلیز ۴۳، ۱۶۰، ۱۷۸

دهلیز بیرونی ۱۸۵

دهلیز خانقاه ۱۶۷

دهلیز خانه متولی ۱۶۷

دهلیز خانه مشرف ۱۶۷

دهلیز داروخانه ۱۶۷

دهلیز درگاه ربع رشیدی ۱۶۷

دهلیز درگاه منار ۱۶۷

دهلیز روضه ۱۶۷

## ر

ربض ۱۹۸

ربض بالائین ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۲

ربض ربع رشیدی ۱۲۵، ۱۸۰، ۲۱۱، ۲۱۳

ربض زیر ۱۹۲

ربع رشیدی ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۱۱۳، ۱۱۴،

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰،

۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷،

۱۵۰-۱۵۳، ۱۵۶-۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹ -

۱۷۶، ۱۷۹-۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۹ -

۲۱۶، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۰،

۲۵۱، و [۱۲۸]

رواق المرتبین ۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۲،

۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۴

روزنة الحیات

روضه ۳۸، ۴۲، ۴۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵،

ل	لولة رشیدی ۲۱۰، ۲۱۱	غ	غلام گردش ۱۴۷، ۱۹۶
م	مبرز ۱۹۵ محراب ۲۴۰ محلّه صالحیه ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹ - ۱۹۱، ۲۱۱	ف	فواره ۲۰۸، ۲۱۱ فومه ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۸۱
	مخزن ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶ مخزن ادویه ۳۹، ۴۲، ۱۴۵ - ۱۵۰ مدرسه ۲۱۷، ۲۳۹ مدرسه روضه ۱۳۲ مدفن واقف ۴۱، ۱۶۷، ۱۷۸ مرفع ۲۴۰ مسجد ۱۶۷	ق	قبه = کتنب (۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰) قنات = کهریز قیصریه ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱
	مسجد جامع ۱۲۸، ۱۳۵، ۲۰۵ مسجد جامع رشیدی ۳۷، ۳۹، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴ مسجد روضه ۱۳۰، ۱۶۷ مسجد شتوی روضه ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳	ک	کاروانسرا ۱۹۸، ۲۱۴ کاغذخانه ۲۰۴، ۲۰۷ کاهدان ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۶ کتابخانه (کتبخانه، بیت‌الکتب، دارالکتب، خزانه کتب) ۳۹، ۴۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۸ کریاس ۲۱۲ کوچه‌های ربع رشیدی ۱۶۹ کهریز (قنات) ۱۵۵، ۲۰۴ (نیز ذیل اعلام جغرافیائی مراجعه شود)
	مسجد صیفی روضه ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰ مسجد شهرستان ۲۰۶ مسجد کوچک شهرستان ۲۱۷ مسلخ حمام ۱۹۵، ۲۰۸ مصلح شهرستان ۲۰۶ مطبغ ۳۹، ۴۲، ۱۳۸ - ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۸۹	گ	گازرگاه ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۵۱ گلابخانه ۴۲ گنبد (= قبه) ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۳۴ گنبد کوچک ۲۱۲ ۲۳۴، ۲۴۰ گنبد مدفن (واقف) ۱۶۷، ۱۷۸ گنبد مسجد ۱۶۷ گنبد رمانه (؟) ۲۰۶
	مطبغ خانقاه ۱۶۹، ۱۷۷ مطبغ دارالضیافه ۱۶۹ مطبغ داروخانه ۱۶۹ مفتح‌الابواب ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱ مناره (منار) ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۸۹، ۱۹۶ منبر ۱۷۸، ۲۴۰		



## فهرست اعلام جغرافیائی (غیر از آذربایجان و یزد)

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

فشنکوه (فارس) ۱۱۶	آباده ۱۱۶
فهمارب (؟) (اصفهان) ۱۱۶	اصفهان ۱۱۶
قنات هیتما باد (اصفهان) ۱۱۶	ایج ۱۱۶
قهاب (اصفهان) ۱۱۶	برتیان (اصفهان) ۱۱۶
کرمان ۵۶، ۹۱، ۱۱۶	برتیانجیه (اصفهان) ۱۱۶
کوه رحمت (فارس) ۱۱۶	بغداد ۲۳۲، ۲۴۱
ماربانان (اصفهان) ۱۱۶	بوانات ۱۱۶
مانگک (مانج در فارس) ۱۱۶	چاشتگاه (فارس) ۱۱۶
منتاباد (؟) (اصفهان) ۱۱۶	خفر (فارس) ۱۱۶
مروست (فارس) ۱۱۶	خونسار (فارس) ۱۱۶
مصر ۱۳	دسوران (؟) (اصفهان) ۱۱۶
موصل ۱۱۷	دزمار [۶۲]
مولنجان (اصفهان) ۱۱۶	دستجنه (؟) (اصفهان) ۱۱۶
میل ننجو (؟) (فارس) ۱۱۶	دستجرد (اصفهان) ۱۱۶
نهر بالا (بغداد) ۲۳۲	دستجرد فسیان ۱۱۶
نهر جدید (بغداد) ۲۳۲	دستجرد ملا ۱۱۶
نهر السلم (بغداد) ۲۳۲	دشت رئیس (فارس) ۱۱۶
نهر شایح (؟) (اصفهان) ۱۱۶	دلای دارل (؟) (اصفهان) ۱۱۶
نهر عیسی (بغداد) ۲۳۲	دولعیه (موصل) ۱۱۷
نهر ملک (بغداد) ۲۳۲	دهه (فارس) ۱۱۶
نیریز ۱۱۶	رادان (فارس) ۱۱۶
هرات (فارس) ۱۱۶	سرجهان (فارس) ۱۱۶
هراورجان (فارس) ۱۱۶	شبانکاره ۱۱۶
هفشویه (اصفهان) ۱۱۶	شراه ۴۴
همدان ۳۷، ۴۴، ۲۴۱	شهر بابک ۱۱۶
هیستان (اصفهان) ۱۱۶	شیراز ۱۱۶
***	عراق ۱۶۰، ۱۶۱
یزد ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۲۴۱ و قسمت خاص یزد صفحات	فارس ۱۱۶
۴۵ تا ۱۰۳ که اعلامش جداگانه فهرست شده است	فرات عظمی ۲۳۱
است	

## فهرست اصطلاحات دیوانی و مدنی و شرعی و وقفی

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

باغبانی ۱۵۳، ۱۵۴  
برزیگران ۱۴۶  
بواب ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۲۱،  
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۶۶  
بواب خانقاه ۱۳۹، ۱۵۸  
بواب دارالضیافه ۱۴۰، ۱۵۸  
بواب دارالمساکین ۱۵۸  
بواب داروخانه ۱۵۸  
بوابی ۱۵۲  
بیتکچی ۱۱  
بیک (و) بیکان ۱۵۹، ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۲۶  
پوشش منبر ۱۲۹

### ت

تجهیز و تکفین ۱۴۷، ۲۳۴  
ترازو (زمین‌سنج) ۱۳، ۱۶۰  
تسو ۱۹۹ (و موارد متعدده در ذیل رقبات یزد)  
تکفین اموات ۱۴۷، ۲۳۴  
تمفا ۱۱۵  
تنور ۱۷۴  
توابل ۲۰۰  
توقیع ۱۳۴

### ج

جامگی ۱۵۳  
جراح ۱۴۸، ۱۵۹، ۲۱۸  
جریب ۱۶۲ (و بسیاری موارد در ذیل رقبات وقف)  
حافظ ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۷،  
۱۷۸، ۱۸۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۱  
حفاظ = حافظ  
حقابه (حقاب) ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۴، ۲۷۶  
حقه ۷  
حمایم بروج ۱۲۲، ۱۲۶  
حوایج ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۲۵  
حوایج‌دار ۱۴۱

### الف

آبداران ۲۱۱  
آش‌دادن ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴  
آفت سماوی و ارضی ۱۲۴  
اتایک ایتمام ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۹۰، ۲۲۲  
اثنی عشریه ۱۳۰  
اجارت طویله ۱۲۴  
اجارتی ۱۲۲  
اجازت روایت ۱۷۷  
اجرت ۱۲۲  
اخراجات ۱۵۳، ۱۶۳، ۲۳۰، ۲۴۵  
ادرار ۱۱۴  
ارامل ۱۵۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۴  
ارتفاع (و) ارتفاعات ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۳،  
۱۵۴، ۱۶۳، ۲۲۷  
ارتفاعات وقفی ۱۷۶  
ارزاب ۲۵۴، ۲۷۶  
استنساخ کتب ۱۵۰، ۲۴۰، ۲۴۱ (به کتابت نیز  
مراجعه شود).  
اسف‌سالار ۱۵۹، ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۲۶  
اسلام ۳، ۱۳۴، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۰  
اسلامیان ۳  
اصحاب تحاویل ۱۶۱  
اصول فقه ۱۷۷  
اصول کلام ۱۷۷  
اکره موقوفات ۲۱۵  
اکساب ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶  
امام ۱۲۸، ۱۵۷  
امام خطیب ۲۲۱  
اموال ۱۵۲  
اوقاف قدیم ۱۱۸  
ایام البیض ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۱  
ایتمام ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۹۰، ۲۲۲

### ب، پ

باغبان ۱۴۶، ۱۹۲

۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲  
سیاقت ۱۵۶، ۱۷۱

**ش**  
شاگرد ۲۲۵  
شاگرد دارالمساکین ۱۵۸  
شب‌آدینه (جمعه) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۱  
شب‌استفتاح ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۳۰  
شب پرات ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۳۰  
شب رغایب ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۳۰  
شب رمضان ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۳۲  
شب سماع ۱۶۶  
شب عید ۱۳۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰  
شب عیدین ۱۶۵  
شب‌قدر ۱۳۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰  
شب معراج ۲۰۰، ۲۳۰  
شب میلاد رسول ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰، ۲۳۰، ۲۰۰  
شب نوروز ۱۶۴، ۱۹۰  
شحنگی ۱۵۲  
شرابدار ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۵  
شرابدار داروخانه ۱۵۸  
شیخ ۱۵۸، ۱۹۶  
شیخ امام ۲۲۰  
شیخ خانقاه ۱۳۷-۱۳۹، ۲۱۸

**ص**  
صدقه ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۱  
صندوق ضبط ۱۹۷  
صوفی = متصوفه

**ط**  
طالب علم (طلاب علم) ۱۲۷، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۰ (به متعلم و محصل هم نگاه کنید).  
طب ۱۷۷  
طیبیب ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۲۴، ۲۳۴  
طرح مقسم ۲۱۲

**ع**  
عاشورا ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۳۰  
عاملی دیه ۱۵۲  
عتقا ۲۱۵  
عزب ۱۷۱

**خ**  
خادم ۱۵۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵  
خادم خانقاه ۱۳۸، ۱۵۸  
خادم دارالشفای ۱۴۹  
خادم دارالضیافه ۱۴۰  
خادم داروخانه ۱۵۸  
خادم المرضی ۱۸۱  
خازن ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۲۲، ۲۲۵  
خازن خانقاه ۱۳۹، ۱۵۸، ۲۲۱  
خازن داروخانه ۱۵۸، ۱۸۲  
خازن قبه ۱۵۸  
خازن کتب (دارالکتب) ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۵  
خازنی ۱۵۲  
خباز ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲  
خراج دیوانی ۱۱۴  
خطیب ۱۹۳، ۲۲۱

**د**  
دخل ۱۲۲، ۱۲۴  
دروازه بانان ۲۱۸  
درویشان ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۰۴، ۲۵۱  
دیوان اوقاف (وقف) ۱۷۵، ۱۸۰-۱۹۲، ۲۰۹

**ر**  
رقبات ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸  
روایت ۱۷۷  
روز وفات واقف ۲۳۱  
روشنائی ۱۶۴-۱۷۰  
ریوع ۱۲۲، ۱۲۶

**ز**  
زراعت ۱۵۳

**س**  
سراجی خانقاه ۱۳۹  
سراجی دارالضیافه ۱۴۰  
سرکار ۷  
سرکاری ۱۵۲  
سرهنگ ۱۹۵، ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۲۶  
سرهنگی ۱۵۲  
سقا ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۲-۲۲۵  
سقای خانقاه ۱۳۹، ۱۴۰  
سقای دارالشفای ۱۴۹  
سقای دارالضیافه ۱۵۷  
سقای داروخانه ۱۵۷  
سقای روضه ۱۵۷  
سماع ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱

کلیددار قبه ۱۵۸

ک

کواه ۲۳۵

پ

مال ۱۲۴

مبایمه شرعی ۲۱۵، ۲۱۴

میخره ۱۷۹

متصوفه ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۵۸، ۲۱۸، ۲۲۰

متعلم ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۹، ۲۴۱

(به طالب علم و محصل نیز مراجعه شود.)

متعلم ایتمام ۱۳۵

متعلم حدیث ۱۷۴

متعلم طب ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۸۱، ۲۲۴، ۲۳۴

متوجهات ۱۱۴

متولی ۱۱۸-۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۳۵، ۲۳۸-۲۴۰

مجاوران ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۶-۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۰ پیسند، ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۱۸

مجرد = عزب

محاویج ۱۲۶

محصل (طالب علم) ۱۳۲ (به طالب علم و متعلم نیز مراجعه شود.)

محصلان (برای وصول مال) ۱۲۴

محصولات ۱۲۵

مدرس ۱۳۰ - ۱۳۲، ۱۵۷، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۳۹ - ۲۴۱، ۲۴۱

مدرس تفسیر ۲۲۰

مدرس حدیث ۲۲۰

مدرس سایر علوم ۲۲۱

مرتب ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۸۳، ۲۱۷، ۲۲۲

مرتب دارالمساکین ۱۵۸، ۲۲۴

مرتزقه ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴

مرسوم (مرسومات) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۴

مسافران ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۶-۱۵۶، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۴

مساقات ۱۲۲

مسکینان ۱۴۳

مشاخره ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۹۱ (و در بسیاری از موارد مربوط به اجرت افراد.)

مشایان ۱۶۱، ۱۶۲

مشرف ۴۳، ۱۱۸-۱۲۱، ۱۲۵-۱۲۸، ۱۳۴، ۲۳۹

علم تفسیر ۱۷۷

علم حدیث ۱۷۷

علم طب ۱۷۷

علم فقه ۱۷۷

عمله ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵

عمله ربع رشیدی ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۰ بیمد

عید = شب عید

عید اضحی ۱۹۹، ۲۲۹

عید نوروز = شب نوروز

عید ششه ۳۹، ۱۹۳، ۲۰۲، ۳۳۰، ۳۳۱

عید فطر ۱۹۹، ۲۲۹

عیدین ۱۹۳، ۱۹۹

غلامان (برای اصناف آنها ذیل فهرست اعلام مراجعه شود) ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۲۷

## ف

فدن ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶

فراش ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۳

فراش خانقاه ۱۳۹، ۱۵۸

فراش دارالشفای ۱۴۹

فراش دارالضیافه ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۸۲

فراش داروخانه ۱۵۸، ۱۸۲

فراش روضه ۱۸۰

فراش قبه (گنبد) ۱۵۸، ۱۸۰

فراش گنبد (قبه) ۱۵۸، ۱۸۰

فقیه ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۷، ۱۷۳، ۲۲۱، ۲۴۰، ۲۴۱

فلسفه ۱۷۳

## ق

قاضی (قضات) ۱۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹

قبالات شرعی ۲۱۴

قبجور ۱۱۴

قضات = قاضی

قوال ۲۰۳

قیم ۱۲۹، ۲۲۳، ۲۲۵

قیم داروخانه ۱۵۸

قیم روضه ۱۸۰

قیم مسجد ۱۵۷

## ک

کاتب خوشنویس ۱۹۳

کتابت ۲۳۸، ۲۴۰ (به استنساخ نیز مراجعه شود.)

کحال ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۳۴

کلیددار ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱

کلیددار خازن ۲۲۲

[۳۳۷]

[فهرست اصطلاحات دیوانی و مدنی و شرعی و وقفی]

مناول کتب ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۷، ۲۱۸،  
۲۲۵  
مؤذن ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۵۸، ۱۹۰، ۲۲۲  
مهمات ۱۵۳  
میاومه ۱۲۴، ۱۳۱ (و بسیاری از موارد دیگر)

ن

نازلان ۲۰۳  
ناسخ (کاتب) ۱۳۳، ۲۳۸  
ناظر (نایب متولی) ۴۳، ۱۱۸-۱۲۱، ۱۲۵-۱۲۷،  
۱۳۴، ۱۷۶، ۲۳۹  
نقاشی ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸

و

واعظ ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۹۳، ۲۲۱  
وجوه خاصه ۱۵۳  
وجوه‌المین ۱۸۳  
وظایف (وظیفه) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۵  
وقف اول ۱۲۹  
وقف ریزه ۲۳۵

ی

یتیم = ایتام

مشعله‌دار ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۶،  
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷  
مشعله‌دار خانقاه ۱۳۹  
مشعله‌دار دارالضیافه ۱۴۰  
مصالح ۱۵۹  
مصالح تدریس ۲۱۸  
مطبخ ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۲، ۲۲۳،  
۲۲۵  
مطبخ دارالشفای ۱۴۹  
مطبخ دارالضیافه ۱۴۰، ۱۵۸  
مطبخ دارالمساکین ۱۵۸، ۲۲۴  
مطبخ داروخانه ۱۵۸  
معمدی ۱۵۲  
معلم ۱۳۵  
معلم ایتام ۱۵۷، ۱۹۴، ۲۲۱  
معمار ۱۹۲، ۲۱۶  
معمار اصل ۱۵۹، ۲۲۷  
معماری ۱۵۲  
معید ۱۳۰-۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۷، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰،  
۲۴۱، ۲۵۰  
مکاری ۱۵۳  
منالات ۱۵۲

## فهرست اشیاء و اجناس و خوردنیها و جانوران

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

<p>پ</p> <p>پالوده ۲۰۱ پای‌افزار ۱۳۸، ۱۴۳، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۳۴ پلپل ۱۴۲ پلیته = فتیله پنبه ۲۱۵، ۲۳۴ پنیر ۲۰۳ پیاز ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۰۰</p> <p>ت</p> <p>تنم‌مرغ ۲۰۰ تخمه ۱۶۱ ترشی ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۹۶ ترنج ۲۱۳ تریاق اربعه ۱۴۶ تریاق فاروق ۱۴۶</p> <p>ج</p> <p>جامخواب ۱۴۷، ۱۴۹ جو ۱۹۸ جوارشن کمونی ۱۴۶ جوال ۷ جوداب (کذا) ۲۰۰ جوز ۷</p> <p>چ</p> <p>چراغ ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۰، ۲۲۹، ۲۳۲ چغندر ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۰۰ چنار ۷</p> <p>ح</p> <p>حلاوه ۱۹۹، ۲۰۱ (حلاوات)، ۲۰۲ حلقه ۱۸۶، ۲۳۳ حلیمانه ۱۴۱، ۱۴۲ حلوا ۲۰۲، ۲۲۹</p>	<p>آب ۲۰۴ بیعد آبگینه حلبی ۱۶۸ آبنوس ۷ آبی ۱۵۳ آثاناسیا ۱۴۶ آجر ۱۷۸ آجر يك دنده ۱۷۷، ۱۷۹ آرد ۱۵۶-۱۶۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱ آردبیز ۱۶۱ آرد پاك ۲۵۱ آرد جو ۱۶۱ آش ۱۴۱-۱۴۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰ آش اوماج ۱۴۴ آش گاورس ۱۴۴ ابریق ۱۳۸ ادویه ۲۳۴ ادیم ۱۳۳ اسفاناخ ۱۴۵ انگور آونك ۱۹۵، ۲۰۳ انوش دارو ۱۴۶ اوماج ۱۴۴</p> <p>ب</p> <p>بادام ۲۰۳ باقلی آب ۲۰۰ بنخور ۱۳۶، ۱۶۴ (بنخورات)، ۲۱۶، ۲۳۳ برف بام ۱۵۶ برنج ۲۰۰ برنج بدانه (۹) ۱۳۶، ۲۰۰ بریان ۱۹۴، ۲۰۱ بزر = روغن بزر بقم ۷ بلغور ۱۴۴، ۲۲۹ بوی خوش ۱۸۱</p>
---	--



ش	حلوای گرم ۱۳۶، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۵۱
شیشه ۱۶۴	خرما ۲۰۳
شتر ۲۳۰، ۲۰۰	خریطه ۷
شربت ۱۴۶، ۱۴۹	خمیر برآمده ۱۶۱
شکر ۲۰۱	
شلفم ۱۴۵	
شمشاد ۷	
شمع ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۱۶، ۲۳۲	
شمعدان ۱۷۸، ۱۸۲	
شمع و قندیل = قندیل	
شیاف خیط ۱۴۶	
شیاف زحیر ۱۴۶	
شیاف ورد ۱۴۶	
شیافات ۱۴۶	
شیر ۱۵۴	
شیرینی ۱۸۱	
شیشه شامی ۱۳	
	خ
	د
	ذ
	ر
	ز
	س
ص - ض	
صحن ۲۰۱	
صدف ۷	
صندل ۷	
صندوق قرآن ۱۳۳	
ضمادات ۱۴۶	
ط	
طبله ۷	
ع	
عاج ۷	
عدس ۱۴۴، ۱۴۵	
عرق ۱۸۱	
عرق بید ۲۰۱	
عسل ۲۰۰، ۲۰۱	
عطر ۱۳۷، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۳۳	
علف چهارپایان ۱۴۳	
علم ۱۲۹	
غ	
غوک ۲۱	
ف	
فتیله (پلیته) ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۳۳	
فرش ۱۲۹	
فرش و طرح ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰	
۱۸۱، ۱۹۶، ۱۹۸	
فرنی ۱۶۱	
فلونیای رومی ۱۴۶	
فلیته = فتیله	
	ز
	س
	سبو ۲۰۸
	سجاده ۱۲۹
	سختیان ۱۳۳، ۲۳۸
	سرکه ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۰۰
	سرو ۷
	سماق ۱۴۱، ۱۴۲
	سنبوسه ۲۰۰

ل	ق
لبنیات ۲۰۳	قپان ۱۶۰
لوله ۲۰۸	قصب ۲۰۳
	قطایف ۲۰۱
	قند ۲۰۱
ف ماست ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۴	قندیل ۱۲۶، ۱۶۸-۱۶۴، ۱۷۹-۱۸۱، ۲۱۶، ۲۳۲
مشرودیپلوس ۱۴۶	قندیل برنجین ۱۶۸
مخللات ۲۰۳	قیر ۱۶۴
مرغ ۱۵۴، ۲۰۰	
مرکیبات ۱۸۱	ک
مزمل ۲۰۸ (شیر آب)	کاسه سفالین ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۲۸
مزوره ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۳۴	کاه ۱۹۸
مشعله ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۳۲، ۲۳۳	کبوتر ۲۰۰
مجاجین ۱۴۹، ۱۸۱	کرنب ۱۴۵
مغز بادام ۲۰۱	کشکک ۲۰۰
مغز جوز ۲۰۱، ۲۰۳	کفچلیز ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۲۹
مفرحات ۱۴۶	کفگیر ۲۲۸
موش ۱۶۲، ۱۶۴	کلنگک ۱۳
میو (= مو) ۱۵۳، ۲۰۶	کلیجه ۲۰۳
میویز ۱۴۱، ۲۰۳	کمانچه ۱۵۲
	کنجد ۱۶۸
ن ناردان ۱۴۱، ۱۴۲	کوزه ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۱۲
نارنج ۷، ۲۱۳	ک
نان ۱۵۶-۱۶۴	کاو ۱۵۴، ۲۰۰، ۲۳۰
نان تنک ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۰۲	کاورس ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۹۸
نان خورش ۱۴۱، ۱۴۲	کرده ۱۶۱
نان سیاوانی ۱۶۰	کرده سیاوانی ۱۶۰
نان سیجانی ۱۴۳، ۱۶۰	گزر ۱۴۵
نان کرده ۲۰۳	کشنیز ۱۴۱، ۱۴۵
نان گندمین ۱۲۸، ۱۴۰ (و موارد دیگر)	کلاب ۱۸۱، ۲۰۱
نان نازک ۲۰۳	گندم ۱۴۴، ۱۵۶ - ۱۶۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹
نخود ۱۴۱، ۱۴۲	گندنا ۱۴۵
نخوداب ۱۴۱، ۱۴۲	گنگک ۲۰۸
نشاسته ۲۰۱	گوسفند ۱۴۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۰
نقط ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۳۳	گوشت ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۰۰
نقل ۱۹۴	گوشت گاو ۱۴۴
ه	گوشت گوسفند ۱۴۴
همه ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۹	

## فهرست لغات

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

<p><b>چ</b></p> <p>چاشت ۱۴۱ چاشتگاه ۱۴۰ چرکاب ۲۱۲ چرکن ۲۱۱، ۲۰۸، ۱۳۸</p> <p><b>خ</b></p> <p>خشکوا (خشکوه) ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۶۲، [۶۱] خو (چوب‌بست) ۱۳ (سه‌بار)</p> <p><b>د</b></p> <p>دریابست ۲۴۳ دزجات ۲۰۴، ۲۶۰ دژ ۱۹۲ دشخوار ۱۰، ۱۱، ۱۱۸ دوکان ۱۶۲ دیمی ۱۵۳</p> <p><b>ذ</b></p> <p>ذرورات ۱۴۶</p> <p><b>ز</b></p> <p>زرده (زردی) ۲۴۳ زقان ۲۰، ۲۱، ۲۲ زیوار ۲۵۹ زراقه ۱۴۶</p> <p><b>س</b></p> <p>سحور خوردن ۱۶۷ سربالای... ۲۱۶، ۲۳۴ سفره انداختن ۱۳۸ سفره برگرفتن ۱۳۸ سیورغایشی ۱۱۴، ۲۴۲، ۲۴۳</p> <p><b>ش</b></p> <p>ششه ۳۹</p>	<p><b>الف</b></p> <p>آبده ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷ آب گردانیدن ۱۳۸ آمد شد ۱۲۷ آنجائین ۱۴۳ امسالین ۱۶۳ اندیشه رفتن ۱۹</p> <p><b>ب</b></p> <p>بادید ۱۰، ۱۵ بازماندگی ۱۵۶، ۲۰۳ با سر بالا آمدن ۱۵۶ بالائین ۲۸۰ بامداد پگاه ۱۴۳، ۱۶۱ برتافتن ۱۹ برنجین ۱۶۸ بندوگشای = بندوگشاد ۷ بسیاران ۱۰ بوك ۲۱ بمپنه ۱۴۸ بیل زدن ۱۵۳</p> <p><b>پ</b></p> <p>پارینه ۱۶۳ پاکا ۲۶۶ پالیز [۳۷] پیشین ۱۶۳ پیشینه ۲۴۷</p> <p><b>ت</b></p> <p>تمنا ۱۱۵</p> <p><b>ج</b></p> <p>جدایگانه ۲۰۳، ۲۱۲</p>
---	---

## ف

فالیزج ۲۶۲ (نیز: پالیز)  
 فرازه (۴۷)، [۱۰۹]  
 فرجاب ۱۹۶  
 فروند ۲۱۰ (در فقرات مربوط به رقبات متعدداست)  
 کار ساختن ۱۲۳

## ق

قطع بغدادی ۱۳۳، ۲۳۸، ۲۴۰  
 قالب (۲۱، ۲۳)  
 قفیز (در فقرات مربوط به رقبات بسیارست)  
 قفیس (= قفیز) ۲۶۴

## ک

کار - ساختن ۱۲۳  
 کاهدان (۲۳)  
 کدخدا (متأهل) ۱۷۱  
 کلات ۲۰۴  
 کوشن (۱۹)، [۹۱]  
 کومش (مقنی) ۱۳  
 کومشی ۲۲۶  
 کهریز = قنات (در بسیاری از صفحات)  
 کهریزکن ۱۵۵، ۱۹۲  
 کهریزکنان ۱۳

## گ

گوش داشتن ۱۷۶، ۱۸۵  
 لرده = لردق (۴، ۱۴، ۳۳، ۳۴، ۶۷)

## م

مالش دادن ۱۲۴، ۱۶۳  
 مهرجان ۲۵۰

## ن

ناموس ۲۴۳  
 نرینه ۱۲۶  
 نفله [۵۱]  
 نمکسود ۱۹۵  
 نوروز جلالی ۱۶۰، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۳۰  
 نویشتن ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۲،  
 ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۷،  
 ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۶  
 هفتوی ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۶

## ی

یام ۱۰، ۱۱، ۱۲  
 یرلیغ ۲۴۲

## لغات و اصطلاحات مربوط به رقبات یزد

شماره‌ها ارجاع به رقبات وقفی یزد است

سپاه مستزاده ۳۸۷	پاکاه ۱۴۴، ۵۰۱
سپاه میضاوی ۳۸۷	
ش	ت
شرابی ۳۰ (و موارد دیگر)	تخته ۹۵، ۲۱۷
	تغار ۷
	تودستان ۱۳۹
ط	ج
طشت (طشت) ۳۰، ۹۲، ۲۴۱، ۴۲۴ ۳۸۵ (و موارد دیگر)	جر (جره) ۹۱، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۱، ۴۵۶ (و موارد دیگر)
طشت شربی ۱۴۸	جریب (موارد متعدد)
طسوج ۹۲، ۱۰۷	
طسوج میضاوی ۱۴۸، ۲۵۹	د
ف	دسکره ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۴۹، ۲۵۵، ۲۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۹۳، ۴۵۸، ۸۵۹، ۵۳۸-۵۳۵
فدن ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶	دیوان اتابکی ۲۵۲، ۴۱۵ (زمین اتابکی هم داریم، صفحه ۳۲۸ مراجعه شود)
فروند ۴۶، ۱۳۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۴۳، ۴۰۵، ۳۹۵، ۴۸۶ (و موارد متعدد دیگر)	دیوان اعلیٰ ۵۲۸
فوهه ۴۵ (و موارد دیگر)	ز
ق	زرب ۱۱۸، ۲۱۶، ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۳۲، ۴۰۵، ۳۹۷، ۴۱۸، ۵۲۹، ۵۳۹، ۵۴۰ و موارد متعدد
قفیز (موارد متعدد)	زعیم ۱۳۲
قفیز یزدی ۱۸۸	زمین اتابکیه: به صفحه ۳۲۸ مراجعه شود
ک	زمین دیوانی ۷۲
کشخوان ۱۱۸، ۱۴۶، ۲۲۷، ۲۸۹، ۳۷۲، ۳۸۱، ۵۰۴، ۴۲۵	زمین سلطانی: ذیل همین اصطلاح در صفحه ۳۲۸ مراجعه شود. این اصطلاح در مأخذ دیگر هم دیده می‌شود. از جمله مراجعه شود به صفحه ۱۶ تاریخ شاهی قراختائیان» (چاپ باستانی پاریزی) زمین سهامیه ۶۹
کف ۱۱۶، ۱۲۹	س
کف یزدی ۳۴، ۴۰، ۴۶۰	سپاه شربی ۳۸۷
کهن (قنات) ۵۲۶	
م	
میضا ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۹ (و موارد متعدد)	
وضو جای ۲۳۶	

## فهرست اسامی کتب در متن

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

۲۱۹، ۲۱۸	آثار و احیاء ۲۳۷، ۲۴۰ اسؤله واجوبه و تعلیقات ۲۳۷
کتب الحدیث ۱۳۳، ۲۱۸، ۲۱۹ کتب معقولات ۱۹۷ کتب منقولات ۱۹۷	ب بیان الحقائق ۲۳۷، ۲۴۰
ل لطائف [الحقائق] ۳، ۱۹، ۲۳۷	ت تحقیق الابحاث ۲۵۰ تحقیق المباحث ۲۳۷ توضیحات ۲۳۷
م مجموعه رشیدی ۲۳۷، ۲۴۰ مراج (رساله) ۴ مفتاح التفاسیر ۳، ۲۳۷ ملحقات و قفیه ۱۳۰ مصحف = قرآن مقدمه ۴، ۸، ۱۲ (دوبار)، ۱۴، ۲۱ (دوبار)	ج جامع الاصول فی احادیث الرسول ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴ ۱۹۴، ۲۹۳ جامع التصانیف رشیدی ۲۱۲ جامع التواریخ ۲۳۷ جامع المبررات و فهرست الخیرات ۱۱۳، ۲۴۱
ن نفیس الافکار ۴	ر رساله کمال نفس بعد از مفارقت ۱۱
و وقفیه ۳۴، ۳۷، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۴	س سلطانی ۱۹، ۲۰، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۷ سی پاره ۱۹۴
الوقفیه الرشیدیة، بخط الواقف فی بیان و شرایط امور الوقف و المصارف ۳۴، ۳۷ (نیز به «وقفیه» مراجعه شود) وقفیه سابق ۱۱۴ وقفیه غازانیه ۲۳۶ وقفیه مدرسه مراغه ۱۱۳ وقفیه مسجد رشیدی ۲۰۹	ص صور الاقالیم ۲۱۲ صور البلدان ۲۱۲
	ف فتوحات (رساله) ۳، ۴، ۱۹ فهرست الخیرات = جامع المبررات فهرست کتب ۱۹۷، ۱۹۸
	ق قرآن مجید ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۷۹، ۱۹۰،



## فهرست انتشارات انجمن آثار ملی

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی ایران (کنفرانس پروفیسور هر تسفلد)	مهر ماه ۱۳۰۴
۳	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پروفیسور هر تسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دولوح تاریخی در همدان (تحقیق پروفیسور هر تسفلد - ترجمه آقای مجتبی مینوی)	اسفند ماه ۱۳۰۵
۵	سه خطابه درباره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمد علی فروغی و هر تسفلد و هانی بال)	مهر ماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پروفیسور هر تسفلد)	اسفند ماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس محمد علی فروغی راجع به فردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگی فردوسی (به قلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاس یونسکو در فلورانس	اسفند ماه ۱۳۲۹
۱۰	رساله جودیة ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۱	رساله نبض ابن سینا (به تصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامه علایی ابن سینا (به تصحیح آقایان سید محمد مشکوة و دکتر محمد معین استادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳	طبیعیات دانشنامه علایی ابن سینا (به تصحیح آقای سید محمد مشکوة)	۱۳۳۱
۱۴	ریاضیات دانشنامه علایی ابن سینا (به تصحیح آقای مجتبی مینوی)	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامه علایی ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر محمد معین)	۱۳۳۱
۱۶	رساله نفس ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷	رساله ای در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (به تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۱۹	معراج نامه ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۰	رساله تشریح اعضاء ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۱	رساله قراضه طبیعیات منسوب به ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۲	ظفر نامه منسوب به ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	۱۳۴۸
۲۳	رساله کنوز المعزین ابن سینا (به تصحیح آقای جلال الدین همائی)	۱۳۳۱
۲۴	رساله معیار العقول - جرثقیل - ابن سینا (به تصحیح آقای جلال الدین همائی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رساله حی بن یقطان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (به تصحیح آقای هانری کرین)	۱۳۳۱

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۲۶-	جشن نامه ابن سینا (مجلد اول - سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷-	ترجمه مجلد اول جشن نامه به فرانسه (به وسیله آقای سعید نفیسی)	۱۳۳۱
۲۸-	ترجمه اشارات و تنبیهاات (به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر)	۱۳۳۲
۲۹-	پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰-	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	بهمین ماه ۱۳۳۳
۳۱-	جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره ابن سینا)	۱۳۳۴
۳۲-	جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن سینا	۱۳۳۵
۳۳-	جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگره ابن سینا به زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴-	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سر لشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵-	جبر و مقابله خیام (به تصحیح و تحشیه آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶-	شاهنامه نادری تألیف مولانا محمد علی فردوسی ثانی (به تصحیح و تحشیه آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷-	اشتر نامه شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و تحشیه آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸-	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹-	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰-	دره نادره تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تحشیه آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳۴۰
۴۱-	شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲-	خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰
۴۳-	نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمه آقای دکتر علی اصغر حریری (به اهتمام آقای حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴-	دیوان غزلیات و قصائد عطار (به اهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی)	۱۳۴۱
۴۵-	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی (با تصحیح و تعلیقه آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶-	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحشیه آقای جلال الدین همائی استاد دانشگاه)	۱۳۵۲

## فهرست انتشارات

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۴۷-	نادرة ایام، حکیم عمر خیام و رباعیات او به قلم آقای اسماعیل یگانی	۱۳۴۲
۴۸-	اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیه تاریخی فارس) تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۱۳۴۳
۴۹-	سفارش نامه انجمن آثار ملی	اردی بهشت ۱۳۴۴
۵۰-	یادنامه شادروان حسین علاء	۱۳۴۴
۵۱-	ذخیره خوارزمشاهی، تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری (به اهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین اعتمادی- دکتر محمد شهراد- دکتر جلال مصطفوی (کتاب نخستین) ۲۵ شهریور ۱۳۴۴	۱۳۴۴
۵۲-	دیوان صائب، باحواشی و تصحیح به خط خود استاد - مقدمه و شرح حال به خط وخامه استاد امیری فیروز کوهی	۱۳۴۵
۵۳-	عرائس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی به سال ۷۰۰ هجری به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۴-	ری باستان (مجلد اول) مباحث جغرافیائی شهر ری به عهد آبادی تألیف دکتر حسین کریمان	۱۳۴۵
۵۵-	خیامی نامه (جلد اول) تألیف استاد جلال الدین همایی	آبان ماه ۱۳۴۶
۵۶-	فردوسی و شعرا و تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	آبان ماه ۱۳۴۶
۵۷-	خردنامه تألیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی به کوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند	فروردین ۱۳۴۷
۵۸-	فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمد علی امام شوشتری	تیر ماه ۱۳۴۷
۵۹-	کتابشناسی فردوسی، فهرست آثار و تحقیقات در بساطه فردوسی و شاهنامه، تدوین آقای ایرج افشار	مرداد ۱۳۴۷
۶۰-	روزبهان نامه به کوشش آقای محمد تقی دانش پژوه	اسفند ۱۳۴۷
۶۱-	کشف الایات فردوسی (جلد اول) به کوشش دکتر محمد دبیرسیاکی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲-	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمد علی اسلامی ندوشن	خرداد ۱۳۴۸
۶۳-	آثار باستانی کاشان و نطنز تألیف آقای حسن نراقی	مهر ۱۳۴۸
۶۴-	بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت الله مهراز	آبان ۱۳۴۸
۶۵-	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف آقای احمد اقتداری	آذر ۱۳۴۸
۶۶-	تاریخ بناکتی به کوشش دکتر جعفر شعار	دی ۱۳۴۸
۶۷-	عهد اردشیر بر گرداننده به فارسی سید محمد علی امام شوشتری	دی ۱۳۴۸

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۶۸-	یادگارهای یزد (جلد اول) تألیف آقای ایرج افشار	بهمن ۱۳۴۸
۶۹-	ری باستان (مجلد دوم) تألیف آقای دکتر حسین کریمان	خرداد ۱۳۴۹
۷۰-	از آستارا تا استارباد (جلد اول بخش اول)، آثار و بناهای تاریخی	
۱۳۴۹	گیلان بیه پس، تألیف دکتر منوچهر ستوده	تیر
۷۱-	یادنامه فردوسی حاوی مقالات و چکامه‌ها به مناسبت تجدید آرامگاه	
۱۳۴۹	حکیم ابوالقاسم فردوسی	آبان
۷۲-	فردوسی و شاهنامه اوبه اهتمام آقای حبیب یغمائی	آذر ۱۳۴۹
۷۳-	فیلسوف ری، محمد بن زکریای رازی تألیف آقای دکتر مهدی محقق	آذر ۱۳۴۹
۷۴-	سرزمین قزوین تألیف آقای دکتر پرویز ورجاوند	آذر ۱۳۴۹
۷۵-	یادنامه شادروان سیدحسن تقی‌زاده به اهتمام حبیب یغمائی	بهمن ۱۳۴۹
۷۶-	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوالبراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری به اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی - (کتاب دوم) بهمین	۱۳۴۹
۷۷-	نظری اجمالی به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن	
۱۳۴۹	تألیف آقای دکتر محمدجواد مشکور	بهمین
۷۸-	تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان	
۱۳۵۰	نوشته آقای یحیی ذکاء	فروردین
۷۹-	کشف الابیات شاهنامه فردوسی - جلد دوم - به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی	خرداد ۱۳۵۰
۸۰-	آثار باستانی و تاریخی لرستان - جلد نخست - تألیف آقای حمید ایزدپناه	تیر ۱۳۵۰
۸۱-	دردبار شاهنشاه ایران، تألیف ا. کمپفر آلمانی - ترجمه آقای کیکاووس	
۱۳۵۰	جهان‌داری	مرداد
۸۲-	نگاهی به شاهنامه، تألیف آقای پروفیسور فضل‌الله رضا	شهریور ۱۳۵۰
۸۳-	مونس الاحرار فی دقائق الاشعار (جلد ۲) تألیف محمد بن بدر جاجرمی	
۱۳۵۰	به سال ۷۴۱ هجری با تحشیه و تفسیر آقای میر صالح طبیبی	شهریور
۸۴-	مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی تألیف سرهنک دکتر جهانگیر	
۱۳۵۰	قائم مقامی	شهریور
۸۵-	فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضازاده شفق	مهر ۱۳۵۰
۸۶-	دانش و خرد فردوسی فراهم آورده دکتر محمود شفیعی	مهر ۱۳۵۰
۸۷-	وقفنامه ربع رشیدی (چاپ عکسی) از روی نسخه مورخ به سال ۷۰۹	
۱۳۵۰	قمری زیر نظر آقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار	اسفند
۸۸-	ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو مورخ دوران تیموری	
۱۳۵۰	با مقدمه و تعلیقات آقای دکتر خانابا بیانی	اسفند
۸۹-	از آستارا تا استارباد (مجلد دوم) آثار و بناهای تاریخی گیلان	
۱۳۵۱	بیه پیش تألیف دکتر منوچهر ستوده	خرداد

## فهرست انتشارات

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۹۰-	نصیحة الملوك تألیف امام محمد غزالی با مقدمه و تصحیح و تحشیه استاد جلال‌الدین همائی	آذرماه ۱۳۵۱
۹۱-	آثار باستانی آذربایجان (جلد اول - آثار تاریخی شهرستان تبریز) تألیف آقای عبدالملی کارنگ	آذرماه ۱۳۵۱
۹۲-	مجموعه انتشارات قدیم انجمن	دی‌ماه ۱۳۵۱
۹۳-	مجموعه مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی با اهتمام آقای حبیب‌بنمائی	بهمن‌ماه ۱۳۵۱
۹۴-	داستان داستانها (داستان رستم و اسفندیار) تنظیم متن و شرح و توضیح به کوشش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	اسفندماه ۱۳۵۱
۹۵-	فردوس در تاریخ شوشتر تألیف علاء‌الملک حسینی شوشتری	خردادماه ۱۳۵۲
۹۶-	تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری تألیف دکتر محمدجواد مشکور	تیرماه ۱۳۵۲
۹۷-	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسمعیل‌جرجانی	سنه ۵۰۴ هجری با اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال‌مصطفوی جلد سوم شهریور ۱۳۵۲
۹۸-	ترجمه يك فصل از آثار الباقیه ابوریحان بیرونی بخامه علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و ملاعلی محمد اصفهانی بکوشش آقای اکبر داناسرشت با مقدمه والحقاتی از ایشان	آبان ۱۳۵۲
۹۹-	مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران تألیف آقای جلیل ضیاءپور	بهمن ۱۳۵۲
۱۰۰-	سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دوست‌ساله مطالعات ایرانی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۱-	تألیف آقای دکتر ابوالقاسم طاهری	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۲-	سیراف (بندر طاهری) تألیف آقای غلامرضا مصومی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۳-	فرهنگ فارسی به پهلوی تألیف آقای دکتر بهرام‌فره‌وشی استاد دانشگاه تهران	فروردین ۱۳۵۳
۱۰۴-	کتابشناسی کتابهای خطی تألیف شادروان دکتر مهدی بیانی‌استاد	خرداد ۱۳۵۳
۱۰۵-	دانشگاه تهران به کوشش آقای حسین‌محبوبی اردکانی	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۶-	تاریخ بافت قدیمی شیراز تألیف آقای کرامت‌الله افسر	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۷-	فرار از مدرسه درباره زندگی و اندیشه ابو حامد غزالی	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۸-	تألیف آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۷-	بیرونی‌نامه - مشتمل بر تحقیق در آثار ریاضی استاد ابوریحان بیرونی	شهریور ۱۳۵۳
۱۰۸-	نابغه بزرگ ایران پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	شهریور ۱۳۵۳
۱۰۸-	جامع جعفری - تاریخ یزد در دوران نادری و زندیه و عصر سلطنت فتح‌علی‌شاه - تألیف محمدجعفر بن محمد حسین ناگینی متخلص به «طرب» به کوشش آقای ایرج افشار	آبان‌ماه ۱۳۵۳

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۰۹-	کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ، تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی ، با تجدید نظر و تعلیقات و مقدمه تازه به خامه استاد جلال الدین همائی	دی ماه ۱۳۵۳
۱۱۰-	دیارشهریادان ( آثار و بناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش اول - تألیف آقای احمد اقتداری	اردیبهشت ۱۳۵۴
۱۱۱-	دیارشهریادان ( آثار و بناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش دوم - تألیف آقای احمد اقتداری	اردیبهشت ۱۳۵۴
۱۱۲-	احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی بضمیمه منتخب نورالعلوم تألیف آن عارف بزرگوار، با اهتمام استاد مجتبی مینوی	خرداد ماه ۱۳۵۴
۱۱۳-	شرح احوال و آثار و دو بیتهای باباطاهر عریان به انضمام شرح و ترجمه کلمات قصار وی منسوب بعین القضاة همدانی (؟) با اصل و ترجمه کتاب ( الفتوحات الربانیة فی مزج الاشارات الهمدانیة ) بشرح و تفسیر محمد بن ابراهیم مشهور به خطیب وزیر و بکوشش دکتر جواد مقصود	تیر ماه ۱۳۵۴
۱۱۴-	کتاب « الفارات » تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی کوفی اصفهانی با اهتمام استاد میر جلال الدین محدث ( بخش نخست )	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۵-	کتاب « الفارات » به شرح مذکور در شماره ۱۱۴ ( بخش دوم )	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۶-	یادگارهای یزد ( جلد دوم باضمیمه - شهر یزد ) تألیف ایرج افشار	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۷-	تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس از دوران فرمانروائی مغولان تا پایان عهد قاجاریه ( جلد اول ) تألیف دکتر ابوالقاسم طاهری	مهر ماه ۱۳۵۴
۱۱۸-	از آستارا تا آستار باد ( مجلد ششم ) شامل اسناد تاریخی گرگان بکوشش آقایان مسیح ذبیحی و دکتر منوچهر ستوده ( بخش نخست )	مهر ماه ۱۳۵۴
۱۱۹-	از آستارا تا آستار باد مجلد هفتم بشرح مذکور در شماره ۱۱۸ ( بخش دوم )	آذر ماه ۱۳۵۴
۱۲۰-	سفر نامه حکیم ناصر خسرو به کوشش و تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی	بهمن ماه ۱۳۵۴
۱۲۱-	آثار باستانی خراسان جلد اول شامل آثار و ابنیه تاریخی جام و نیشابور و سبزوار - اثر آقای عبدالحمید مولوی شاهنشاهی	اردیبهشت ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی ( ۱۳۵۵ خورشیدی )
۱۲۲-	تاریخ باستانی ایران بر پایه باستان شناسی تألیف پرفسور هر تسفلد ترجمه آقای علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران	اردیبهشت ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی ( ۱۳۵۵ خورشیدی )



## فهرست انتشارات

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۲۳-	آثار باستانی و تاریخی لرستان (جلد دوم) تألیف آقای حمید ایزدپناه	خرداد ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۴-	تحریر کتاب استخراج الاوتار تألیف استاد ابوریحان بیرونی پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	تیر ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۵-	تاریخ نیشابور- تألیف آقای سید علی مؤید ثابتی	تیر ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۶-	وادی هفت‌واد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان (جلد اول) تألیف آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی	بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۷-	مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام شهید تبریزی بکوشش آقای نصرت الله فتحی	بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۸-	«المختارات من الرسائل» مجموعه اسناد و وثایق تاریخی از روی نسخه خطی کتابخانه وزیری یزد با مقدمه و زیر نظر آقای ایرج افشار	بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۹-	آثار باستانی آذربایجان - جلد دوم شامل آثار و ابنیه تاریخی شهرستانهای اردبیل، ارسباران، خلخال، سراب، مشکین شهر، مغان تألیف آقای سیا. جمال الدین ترابی طباطبائی	اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۳۰-	از آستارا تا استارباد (مجلد سوم) آثار و بناهای تاریخی مازندران غربی. تألیف دکتر منوچهر ستوده	اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۳۱-	کارنامه انجمن آثار ملی از آغاز تا ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۰۱ تا ۱۳۵۵ خورشیدی) تألیف دکتر حسین بحر العلومی دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران	اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)

## فهرست انتشارات

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۳۲-	هنر گره سازی در معماری و درودگری تألیف و تحقیق آقای جواد شفائی	مهر ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۳-	کوی سرخاب تبریز و مقبره الشعرا تألیف دکتر ضیاء الدین سجادی استاد دانشگاه تهران	مهر ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۴-	یادنامه شادروان تیمسار سپهد فرج الله آق اولی رئیس پیشین هیئت مدیره انجمن آثار ملی	آذر ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۵-	فهرست کتابهای کتابخانه انجمن آثار ملی. بخش نخست. نسخه های خطی. تدوین از خانم فاطمه مهران و آقای محمد غلامرضائی	دی ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۶-	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین ابو ابراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری به اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی جلد (سوم - بخش دوم)	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۷-	قصران (کوهسران) مباحث تاریخی و جغرافیائی و اجتماعی و مذهبی و وصف آتشگاه منطقه کوهستانی ری باستان و تهران کنونی. تألیف دکتر حسین کریمان استاد دانشگاه ملی ایران	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)
۱۳۷-	گره سازی و گره چینی در هنر معماری ایران - گردآورنده مهندس مرتضی فرشته نژاد رئیس دفتر فنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران در خوزستان	اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی)